دانشنامه

امام امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام

۳-۲-۱

تالیف

علامه محمد باقر شریف القرشی

مجمع جهانی شیعه شناسی

مترجم سید محمد صالحی

بسم الله الرحمن الرحیم

دانشنامه امام امیرالمومنین علی علیه السلام

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانشنامه امام امیرالمومنین علی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : قرشی، باقرشریف، ۱۹۲۶ - م.

Qarashi, Baqir Sharif

عنوان قراردادی : موسوعه الامام امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه امام امیرالمومنین علی علیه السلام/ مولف باقر شریف القرشی؛ مترجم سیدمحمد صالحی؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۷۲-۴ ؛ ۹۰۰۰۰ ریال: ج. ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۶۵-۶ ؛ ج.۲و۳ ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۳۰-۷-۴ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : ناشر جلد دوم و سوم ، انتشارات دارالتهذیب است .

مندرجات : ج. ۱. زندگانی و فضایل امام علی علیه السلام در قرآن و سنت.- ج.۲ و ۳. امام علی (ع) در عهد پیامبر و دوران خلافت

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : صالحی، سیدمحمد، ۱۳۱۳ -، مترجم

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده : The World Center for Shite Studies

رده بندی کنگره : BP۳۷/ق۶م۳۶ ۸۰۴۱ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : ۳۷۲۶۷۶۲

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

نام کتاب:دانشنامه امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام جلد اول

مؤلف:علامه باقر شریف القرشی

مترجم:سیدمحمد صالحی

ناشر:انتشارات دارالتهذیب

صفحه آرا:سید ابراهیم امینی

چاپخانه:نوبت و تاریخ چاپ:

اول / ۱۳۹۶

تیراژ:۱۰۰۰

قیمت:۱۸۵۰۰ تومان

شابک:۹-۲-۹۴۹۳۰-۶۰۰-۹۷۸

ص: ۳

عکس دارد

ص: ۴

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

(إِنَّما وَلِیُّکُم الله ُوَرَسولُهُ وَالَّذینَ آمَنوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلاهَ وَیُؤتونَ الزَّکاهَ وَهُم راکِعونَ).

سرپرست شما، فقط خدا و رسولش و آن مؤمنانی اند که نماز به پا دارند و در حال رکوع به فقیران زکات می دهند. (مائده: ۵۵)

(یاأَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اتَّقوا الله َوَکونوا مَعَ الصَّادِقینَ).

ای اهل ایمان! از خدا بپرهیزید و به راستگویان بپیوندید. (توبه: ۱۱۹)

(وَالَّذی جاءَ بِالصِّدقِ وَصَدَّقَ بِهِ اولَئِکَ هُمُ المُتَّقونَ).

آن کسانی که وعده صدق بر ایشان آمد و آن را تصدیق کردند. همان ها اهل تقوایند. (زمر: ۳۳)

(إِنَّ الَّذینَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ اولَئِکَ هُم خَیرُ البَرِیَّهِ).

آنان که به خدا ایمان آوردند و نیکوکار شدند آن ها به حقیقت بهترین خلق اند. (بینه: ۷)

ص: ۵

فهرست مطالب

ص: ۶

سال ولادت امام ۶۲

القاب امام ۶۲

ص: ۷

۳- ابوالحسن ۸۰

۴- ابوالحسین ۸۰

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۱

ص: ۱۳

فهرست منابع: ۲۵۸

ص: ۱۵

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن گفتن درباره شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کاری بس سترگ و با عظمت است که پایانی برای آن متصور نیست، چرا که شخصیت این حجت بزرگ الهی، فراتر از زمانه ها و اذهان بشری است. با این حال به فضل الهی همان طوری که در سده های گذشته آثار بیشماری درباره این شخصیت بزرگ عالم بشریت تألیف شده است، در زمان معاصر، نویسندگان متعددی به نوشتن آثار دانشنامه ای و جامع در این باره دست زده اند؛ که از جمله ی آنها علامه بزرگوار باقر شریف القرشی است که پژوهشی با عنوان «موسوعة الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام » را در یازده جلد تألیف نموده است. ضرورت ها، اهداف و چگونگی سازماندهی مباحث در مقدمه ی مؤلف به تفصیل آمده است. ضروری بود این اثر ارزشمند به زبان شیوای فارسی ترجمه گردد که برای میلیون ها فارسی زبان سراسر عالم دریچه ای جهت شناخت بیشتر مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشد. به همین دلیل این کار مورد ضرورت را فاضل ارجمند جناب آقای دکتر سید محمد صالحی کاشانی برعهده گرفتند که به حق ترجمه ای روان و قابل فهم را از این موسوعه ارزشمند ارائه داده اند

مجمع جهانی شیعه شناسی ضمن قدردانی از زحمات مؤلف علامه باقر شریف القرشی و مترجم گرانقدر دکتر سید محمد صالحی افتخار دارد که این اثر

ص: ۱۶

وزین و گران سنگ را به زیور طبع آراسته و با افتخار آن را به حقیقت جویان و دوستداران فارسی زبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سراسر جهان تقدیم نماید.

امید است این اقدام که در مقابل نعمت عظیم ولایت گامی بس ناچیز به شمار می رود مورد قبول خدای بزرگ و عنایت حجت و آیت عظمای او ابو الائمه الطاهرین حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار گیرد. انشاء الله

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته مدیر مجمع جهانی شیعه شناسی

آیت پیمان

ص: ۱۷

تقدیم به:

پیشاهنگ نهضت فکری سازنده تمدن بشری

منجی و آزاد کننده اراده و منش انسانی سیدانبیاء و خاتم المرسلین نبی مکرم اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، که مقام رفیعش در بالاترین حد بود. و به امیرمؤمنان علی علیه السلام که وصی و دروازه ی شهر علم اوست. بدین امید که مورد لطف و رضای او واقع شود و ذخیره ای برای روز ملاقات الهی ام باشد.

ص: ۱۸

تقدیر و تشکر

وقتی فردی تصـمیم می گیرد فضایل سید اوصیا علیه السلام را بیان کند یا برای شناساندن صفات پسندیده ی آن آیت کبری و خبر بزرگ، صـفحاتی را بنویسد، متوجه می شود که این ادعایی بزرگ و افتخار و عزتی عظیم است که اگر کسـی موفق شود آن را انجـام دهـد، به خـدا و رسول او نزدیـک شـده است (پیـامبری که دنیـا به وجود او و خانـدان پاک و مطهرش افتخار می کنـد). در صـدر این خانـدان، امیر مؤمنـان علی علیه السـلام است که طبق نص قرآن، جـان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم و دروازه ی شهر علم اوست.

این مجموعه، از چهره ی درخشان مولی الموحـدین و افق های روشن زنـدگی مبارکش سـخن می گوید که مشـحون از نمونه های کرامت و صفات زیبا و جنبه های گوناگون انسانی است.

ص: ۱۹

سپاس خـدای عزوجل، که به ما توفیق گردآوری و نظارت بر پیگیری انتشار این مجموعه را عطا فرمود تا به گونه ای جدید، به خوانندگان گرامی و مشتاق، شناخت این سیره ی خوشبو را تقدیم کنیم.

اگر همکاری و مساعدت برادرانی که در آماده کردن

این پژوهش همت کردنـد، نبود، امروز شاهـد این اثر مفیـد و نورانی نبودیم. بنـابراین بر مـا لازم است از زحمات تمام برادران تقدیر و تشکر بنمایم.

و در پایان از خداوند متعال درخواست می کنم این تلاش را از ما قبول کند همانا که او شنوا و اجابت کننده است.

مهدی باقر قرشی

۱۱ ذی حجه ۱۴۲۲ هجری

ص: ۲۰

مقدمه مؤلف

از جهـاد رسول اکرم علیه السـلام و مبارزه برادر و وصـی اش امام امیرمؤمنان علیه السـلام ، پرتو نوری جسـتن کرد و تابیـد که سراسـر آسـمان جزیره العرب را فراگرفت و امواج درخشانش به همه مردم دنیا و انسان های روی زمین رسید و آن پیام آزادی برای فکر انسان، اراده ی او و رفتارش بود. این پیام، روشـی پیشـرفته و اصلاحاتی را تقدیم می کرد که تمام مراحل زندگی را در بر می گرفـت؛ از آن جمله ترویـج علم و از بین بردن جهـل، رشـد و شـکوفایی عقـل، برطرف کردن کمی و کـاستی هـای زندگی انسان و هدایت به سوی زندگی شکوفا و آگاهی و نور بود.

از دهان مبارک رسول الله صـلی الله علیه و آله وسـلم کلامی به بلندای آسمان در عالم وجود خارج شد که آن کلمه ی توحید بود و تمام آزادی های انسانی را در بر داشت و نقطه ی پایان هر نوع بندگی به جزپرستش خدای متعال و زندگی بخش بود.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم کلمه ی توحیـد را به صورت ایجـابی، اصل و اساس قرار داد و اعلان کرد؛ پرچمش را وصـی اش و دروازه ی شـهر علمش برافراشت و در مکه ای به اهـتزاز درآورد که محـل اسـتقرار بت و بتکـده و مرکز جهـل و خرافه بود.

عـده ای از افراد قبیله ی متجـاوز قریش برای خاموش کردن نور رسالت و درهم پیچیـدن پرچم قرآن و برگردانـدن جاهلیت به جامعه، در مقابل پیامبر ایستادند ولی قهرمان جاوید اسلام، امیرمؤمنان علیه السلام ، با شجاعت بی نظیر خود از پیامبر پشتیبانی

کرد؛ با نیروی کوبنده اش از او دفاع و حمایت کرد؛ در کنارش ایستاد و او را از شر آن وحوش درنده حفظ نمود.

در دنیای اسلام و غیر آن، شخصیتی وجود ندارد که بتواند با شخصیت ابوالحسن در شجاعت و فداکاری و سایر صفات افتخارآفرین و شریف برابری کند و دانشمندان با تعجب و عظمت از آن سخن می گویند.

از جمله هدیه های خداوند به ابوالحسن که شاخص و بارز بود، احاطه کامل به اسرار شریعت و احکام دین بود. موهبت های الهی و توان علمی او در فقه شریعت و احکام دین خلاصه نمی شد، بلکه شامل همه ی امور عالم وجود در تمام کرات و آسمان ها و کهکشان ها و فضا بود، او می گفت: «از راه های آسمان از من بپرسید چون به آن ها داناتر از راه های زمینی ام...».

این سرآمد دوران، که عالم را با علوم و بخشش های بی شمارش مات و مبهوت کرده بود، تصمیم گرفت در سرزمین شرق و عربستان، پایگاهی برای تمام علوم برپا کند؛ مراکزی برای دگرگونی و پیشرفت تکنولوژی تأسیس کند و علم و معرفت را در تمام جهان اسلام گسترش دهد.

اما سرکشان ستمکار در برابر آرزوها و آرمان هایش ایستادند همان گونه که قبل از آن در برابر برادر و پسرعمویش، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ایستادند. آن ها با هم متحد شدند و موانعی را پیش روی او ایجاد کردند و برای تضعیف نقشه های او کوشش فراوان کردند.

مهم ترین چیزی که امام باید اجرا کند و به آن برسد این است که حکومتی بر پایه ی عدالت ناب و حق محض برقرار کند و نعمت های خداوند را به گونه ای بین بندگانش تقسیم کند که به گروهی خاص تعلق نداشته باشد؛ مردم در سایه حکومت او در رفاه بوده و هیچ محروم و نیازمند در مملکت وجود نداشته باشد.

ص: ۲۲

در شریعت امام، مبارزه با کفر و فقر، مساوی است و همانگونه که مبارزه با کفر واجب است، مبارزه با فقر نیز واجب است.

امام علی برادر فقرا و پدر بیچارگان و آرزوی محرومان و رنج کشیدگان روی زمین بود، او برای خوشبختی و رفاه آن ها می کوشید، ولی نیروهای متجاوزی که امویان تربیت کرده بودند به جنگ و دشمنی با او پرداختند و مانع سیاست او و رسیدن به اهدافش شدند، اگر زمان به او فرصت می داد که طرح هایش را پیاده کند مردم اقسام عدالت در میدان ها و عرصه های حکومتی و اداری را مشاهده می کردند به طوری که در طول تمام تاریخ مانند آن را ندیده بودند.

این امام بزرگوار، اول مظلوم در دنیای اسلام است، بعد از رحلت برادر و پسرعمویش سیل بحران و مشکلات پی در پی به سوی او گسیل شد. نیروهای کینه توز، شعار داغی سر دادند و گفتند: «نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود...». امام را از خلافت و ریاست امت دور نموده و او را خانه نشین و منزوی کردند. و غم و حزن و اندوه، خواب را از چشمان امام گرفته بود و مردم با او مثل هموطنی عادی رفتار می کردند و وصایای رسول خدا را درباره ی او، نادیده می گرفتند.

بعد از کشته شدن عثمان - پیشوای قبیله اموی - خلافت به امام رسید. قریش که در آن هنگام مست غرور بودند قیام کردند، زیرا از دست رفتن امتیازات و مصالحشان و ثروت کلانی که در زمان حکومت عثمان از بیت المال غارت کرده بودند می ترسیدند. پس با تمام نیرو و توان مادی و سیاسی برای نابودی حکومت او کوشیدند و چون منافع و مصالح آن ها را تأمین نمی کرد به دشمنی و مبارزه با او پرداختند. او خالص برای حق بود و برای برپایی عدالت کوشش می نمود؛ محرومین و بیچارگان را حمایت می کرد و در هر کاری رضای خدا را می طلبید.

ص: ۲۳

دشـمنان و کینه توزان، یقین داشـتند: امـام هیـچ گامی به مصـلحت و میل آن ها برنخواهـد داشت که بر خلاف روش اسـلام و مصـلحت مسـلمانان باشـد، چون او را خوب شـناخته، با او بزرگ شـده و شاهـد کودکی و جوانی و پیری او بودنـد. آن ها می دانسـتند: امام در برابر امور خـدایی بسـیار سرسـخت است و با شدت برخورد می کند. ضـربات کوبنده ی او در ابتدای دعوت اسـلامی را دیده بودند؛ آن هنگام که سـرهای بزرگانشان را درو می کرد و مصیبت و اندوه را در خانه هایشان منتشر می کرد. آن ها دشمن او بودند قبل از این که خلیفه باشد و بعد از آن که خلیفه و حاکم آن ها شد.

لازم است حوادث بزرگی که امام علی علیه السـلام بعد از وفات برادر خود، رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم به آن مبتلا شـد به طور عمیق و دقیق بررسـی شود و بر اسـاس تحقیقـات علمی و فارغ از عواطف و احساسات و هواهای نفسانی، ابعاد آن مورد توجه قرار

بگیرد. این حـوادث در رونـد حـوادث دیگر در جهـان اسـلام رهـا شـده و مسـکوت مانـده انـد و به همین دلیـل غرق در انبـوه مشکلات شده است.

جـای تـأسف اسـت که در قرون اولیه، تاریـخ اسـلام نوشـته نشـده است تـا تحقیقی آگاهـانه و فراگیر و دور از جریانـات دینی پیرامون آن صورت گیرد.

در حقیقت به این برهه خاص از زمان، بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باید توجه خاص شود و تحقیقی عمیق درباره ی مسائل پوشـیده ی آن انجام گیرد چون این برهه از تاریـخ، به قیـد و بندهای دست و پاگیر محدود شده و در هاله ای از سانسور و ابهام و اغماض واقع شده است.

در عصـر نهضت فکری، زمینه برای هرگـونه تحقیـق علمی آمـاده است؛ در واقـع تمـام راه هـا بـاز و بسـتر فکری برای هر کـار تحقیقی آماده است، مگر تاریخ اسلام که در قید و بند طائفه ای و تقلیدهای کورکورانه ی موروثی قرار گرفته و به دور

از تحقیق و دقت است.

مهم ترین حادثه ای که در عصر اول اسلامی اتفاق افتاد ماجرای بنی ساعده و شورای حکومتی بود که در آن، سرنوشت ملت اسلامی و امور سرنوشت ساز، اهمیت نداشت، بلکه رعایت مصالح شخصی و تمایلات خاص در آن مقدم بر سایر امور بود. هدف این شورا، دور کردن امام از حکومت، ابعاد حکومتی و از تمام امور متعلق به دولت اسلامی و امور سیاسی و لشکری بود.

این هدف به وضوح و روشنی محقق شد و امام خانه نشین و گوشه گیر گردید و مردم از موهبت او محروم شدند؛ همچنین از پیشرفت، تحوّل و برتری بر همه ی عالم و تمام ملت های روی زمین که او می خواست.

جهان اسلام به دلیل دور ماندن امام علیه السلام از رهبری امت با حوادث وحشتناکی روبرو شد، از فجیع ترین دردها و سخت ترین بلاها این بود که خلافت اسلامی که سایه ی خدا در روی زمین است به دشمن ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و کینه توزترین افراد به او و خشمناک ترین مردم نسبت به اصول و ارزش های دینی، یعنی به بنی امیه رسید.

بنی امیه ضربات کوبنده ای بر اهل بیت و خاندان پیامبر وارد آوردند - خاندانی که ودیعه و مخزن علم آن حضرت بودند - شیعیان و طرفدارانشان را پراکنده کردند و فساد و خلاف را در زمین منتشر کردند.

پس از آن که حکومت امویان در هم پیچیده شد و عباسیان بر حکومت مستولی شدند آن ها نیز ظلم و جور را ادامه دادند و امور اقتصادی امت را به دست گرفته، به خوشگذرانی و عیاشی های شبانه پرداختند. آن ها خشم خود را بر سر سادات علوی یا همان دعوت کنندگان به اصلاح جامعه ریختند و بسیار فجیع تر و هولناک تر از امویان با شیعیان رفتار کردند. بدون شک، تمام بحران ها و مصایبی که مسلمانان در زمان حکومت های اموی و عباسی متحمل شدند، نشأت

گرفته از شورای سقیفه بود که ما در بحث های این کتاب از آن استفاده می کنیم.

امـام علیه السـلام نهال دست پرورده ی نبوت و از نور درخشان آن بود. از درخت مبارکی که اصـلش ثابت و شاخه هایش در آسمان است و هر وقت دیگران بخواهند با اجازه ی پروردگار، از میوه ی آن می توانند استفاده کنند.

تاریخ زندگی امام، ارتباط محکمی با سیره ی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دارد؛ در واقع او بخش جدانشدنی از سیره و مبارزات پیامبر و نمونه ای اعلی برای اوست. او پشـتوانه ی محکم برای پیامبر، هنگام غربت اسـلام و زمان دردها و ناراحتی ها بود؛ همگـام بـا پیامبر در بزرگ ترین جهاد شـرکت کرد تا اسـلام توانست روی پای خود بایسـتد؛ آگاهی را نشـر داد؛ دروازه های اندیشه و روشنایی را به روی زندگی گشود و برای نابودی جهل و شرک، کوشش فراوان نمود.

شخصـیت این امـام الهـام گرفته و بزرگ، افکـار علمـا و محققین مسـلمان و غیر مسـلمان از همه ی اعصار و شـهرها را به خود مشـغول داشـته، آثار علمی و معارفی که از او باقی مانـده، همه را مات و مبهوت کرده است. نه شـرق عربی او را شـناخت و نه غیر آن، همه در تحیر و شـگفتی انـد از قضاوت های عجیب او، علو بلاغتش، اعجاز فصاحتش و همچنین آنچه از او به یادگار مانده از سـتارگان ادب و ذخائر فکر و بیان. ابن ابی الحدید می گوید: «چه بگویم درباره مردی که تمامی فضـیلت به او نسبت داده می شود، هر جماعتی به او می رسد و هر طایفه ای او را جذب می کند، او سردسـته همه فضایل و منابع آن است، اوسـت رقیب میدان مسابقه و برنده میدان اسب دوانی».

عالمان و ادیبان درباره شخصـیت او بحث های فراوانی کرده انـد، ده ها کتاب از روش و سـیره او و صـدها مقاله از زنـدگی و آثارش نوشتند با این وجود به تمام جوانب شخصیتی او پی نبردند و فقط به پرتوی از نور او پرداختند.

دست نوشته های عربی مملو از آثار شخصیتی امام و اندوخته های فکری و

ص: ۲۶

علمی اوست که به صورت گنجینه ها و کتاب های خطی در کتابخانه های جهان موجود است.

به هر حال من شکی ندارم و یقین دارم که هیچ عالمی هر چند کوشش هم بکند به کنه ذات و صفات عالیه و سطح علمی این سرآمد بزرگ نمی تواند دسترسی پیدا کند، بلکه رسیدن به آن محال است.

در طول تاریخ، شخصیتی چون امام علیه السلام وجود ندارد که درباره ی او این اندازه اختلاف عقیده وجود داشته باشد. دوستان و دشمنان او نظرات متفاوتی دارند و به شدت با هم اختلاف دارند؛ عده ای در دوستی او افراط کرده، سخنان اغراق آمیزی گفته، او را مدبراین جهان و زندگی بخش انسان ها می دانند. چون درباره ی زیادی علم، پاکی ذات، شجاعت بی نظیر، رشادتش در جنگ ها و دفاعش از حق و حقیقت بسیار شنیدند و به خدایی او اعتقاد پیدا کردند.

گروه دیگری در دشمنی با او زیاده روی کردند و به کفر و خروج او از دین حکم دادند به این دلیل که امام پدران آن ها را در راه اسلام به هلاکت رساند. آنان ناصبی ها و پیروان خوارجند؛ همان افرادی که در لحظه ی پیروزی امام بر معاویه، او را وادار به پذیرش حکمیت کردند. یاران معاویه قرآن ها را بر سر نیزه کردند و بدین وسیله فتنه ایجاد شد، امام فرمود: «اینها حیله و نیرنگ به کار گرفتند، و به قرآن ایمان ندارند، و به احکامش عمل نمی کنند»، اما آن ها جواب او را ندادند، شمشیرهایشان را کشیدند، نیزه هایشان را به سوی او گرفتند و او را وادار به پذیرش حکمیت کردند، سپس چون متوجه شدند راهی که رفته اند گمراهی است، به کافر بودن او حکم دادند، چون او اول موافقت کرده بود. امام علیه السلام آن ها راآزمود، به تعبیر خود امام، او را متهم کردند و از همان وقت، امام در شهر کوفه تنها ماند و با حزن و اندوه و غم همدم شد تا به دست مجرم و گنه کاری از خوارج به شهادت رسید.

بنابراین غلات، ناصبی ها و خوارج از هدایت اسلام خارج هستند و از دین به دورند و از هدایت قرآن بهره ای ندارند.

از انصاف و وفاداری به دور است که از زحمات و الطاف برادرم جناب حجت الاسلام والمسلمین شیخ هادی شریف القرشی رحمت الله علیه یادی نکنم، چون از کودکی تا کهنسالی، در همه حال، سختی و راحتی به من کمک کرد، در نیکی و احسان به من کوتاهی نکرد و در تحقیق و تألیف یاری ام نمود. از خداوند متعالی درخواست عاجزانه دارم که بهترین پاداش را به او عطا کند و او را مورد رحمت و مغفرت خود قرار دهد.

شایسته است از زحمات استاد بزرگوارم، حجت الاسلام و المسلمین شیخ حسین خلیفه قدردانی بکنم چون لطف همیشگی و تشویق های پی در پی او، مشوق من در خدمت به اهل بیت بود، از سعی و تلاشش در این خصوص قدردانی می کنم و از خداوند توفیق او را خواستارم.

همچنین لازم است به الطاف برادرم جناب حجت الاسلام و المسلمین سید بزرگوار سید جواد وداعی دامت برکاته اشاره کنم، که به مکتب امام حسن علیه السلام خدمت بسیاری کرده و کمک های فراوانی نیز به من نموده است. از خداوند برای او اجر جزیل می خواهم خداوند او را برای اهل علم ذخیره و حفظ کرده و به او توفیق عطا نماید.

نجف اشرف

باقر شریف قرشی

۱۸ محرم ۱۴۱۸ هجری

ص: ۲۸

نسب درخشان امام علی (ع)

در دنیای انساب، نسبی روشن تر و جامع تر از نسب امیرمؤمنین علیه السلام – که واحد تمام صفات شرف و کرامت باشد – وجود ندارد. او از قلب خاندان هاشمی است که به عقل، شهامت، مهمان نوازی، یاری ضعیفان، حمایت از همسایه و غیر آن شناخته می شدند. صفات والایی که از نظر بزرگی، روشنی و شرف در صدر قوم عرب قرار دارد و ما به اختصار به بعضی از فضائل عالی و به بزرگان و سروران آن، کسانی که فخر و عزت را نه برای خاندان خود بلکه برای جهان عربی ثبت کردند، اشاره می کنیم.

بزرگی نسب

مورخین صفات کریمه ای را برای خاندان هاشم از آغاز تاریخ بیان کرده اند که باعث تمایز آنان از سایر اقوام شده است. صفات آن ها در جامعه ای که از فضائل شخصی دور

بودند، شایع بود. از جمله صفات بارز مردم مکه در آن زمان، خشونت، تکبر، خودخواهی، قساوت، حسد، زنده به گور کردن دختران، پرستش بت ها و سایر صفات پست و همچنین عقب ماند گی بود.

تنها قبیله ای که در مکه به خرد و جوانمردی شناخته می شد، خاندان هاشم بودند.

ص: ۲۹

چند نمونه از صفات بنی هاشم

۱- پرستش خدا

پرستش بت در قبایل مکه شایع بود و بت ها بر دیوار کعبه آویزان بودند. هر قبیله بتی داشت که آن را به جای خدا می پرستید به جز خاندان هاشم که تنها خدا را می پرستیدند و از دین ابراهیم (شیخ انبیاء) پیروی می کردند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«والله، نه پدرم، نه جدم «عبدالمطلب»، نه «عبدمناف»، و نه «هاشم» بتی را نپرستیدند و همانا خدا را پرستش می کردند و به سوی خانه ی خدا بر دین ابراهیم نماز می خواندند،و به او متوسل می شدند...(۱).

این کرامات خاندان هاشم بر رشد فکری، ایمان عمیق به خدا و کنار گذاشتن تمامی خرافات و بت های دوره جاهلیت دلالت دارد. آن ها با تمسخر به بت ها می نگریستند و به آیین جدّ خود، ابراهیم، (کسی که با بت ها مبارزه نمود و ایمان به خدای خود را اعلام کرد) گردن نهاده بودند.

۲- حلف الفضول

از مهم ترین حوادث اجتماعی که در مکه رخ داد «حلف الفضول» بود که از بارزترین موارد آن، قیام برای یاری مظلومان و گرفتن حق آن ها - قریشی و غیر قریشی - بود. این موضوع موافق میل هاشمیان بود؛ آنان که نمونه ای از جوانمردی، بزرگواری و یاری به دیگران بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آن پیمان حضور داشت، به آن افتخار می کرد و می فرمود: «در خانه ی «عبدالله بن جدعان»

۱- . اکمال الدین، صدوق: ۱۰۴.

در پیمانی شرکت کردم که برای من دوست داشتنی تر از شتران سرخ مو بود و اگر در اسلام نیز به چنین پیمانی دعوت شوم اجابت می کنم»(۱).

امویان از این پیمان تخلف کردند زیرا این پیمان با طبیعت خودخواه و متکبر آنان سازگار نبود و سرشت آنان با سرشت هاشمیان که این پیمان را ایجاد کرده بودند در تضاد و تناقض بود. این تذکّر لازم است که جدالی لفظی بین امام حسین علیه السلام با «ولید بن عقبه» حاکم مدینه درگرفت؛ امام علیه السلام خشمگین شد و مردم را به حلف الفضول فراخواند؛ بزرگان قریش پاسخ او را دادند و ولید ترسید و شی ء مورد دعوا را به او برگرداند(۲).

به هر حال حلف الفضول که نام دیگر آن پیمان جوانمردان است، یکی از شگفت ترین اقدامات اصلاحی است که بنی هاشم در تأسیس و تقویت آن سهیم بودند.

۳- خارج کردن آب زمزم

یکی از کارهای بزرگی که به هاشمیان نسبت می دهند و از موارد عزت و افتخار آن ها به شمار می آید، خارج کردن آب از چشمه ی زمزم است که محل آن از زمان قریش مخفی شده بود و کسی از آن آگاهی نداشت؛ برای پیدا کردن آن کوشش های زیادی کردند اما به آن دسترسی پیدا نکردند.

رهبر هاشمیان «عبدالمطلب» برای پیدا کردن محل آن اقدام نمود و آن را پیدا کرد. در هنگام حفر چاه به گنجی رسید که در آن آهوانی از طلا، شمشیرها و زره هایی وجود داشت، صدایش را به تکبیر بلند کرد؛ قریشیان با سرعت در

۱- . سیره نبوی، ابن هشام: ۱ / ۱۳۴.

۲- . همان: ۱ / ۱۲۷.

اطراف او گرد آمدند و هنگام مشاهده ی گنج، تعجب نموده، بر سر آن به نزاع پرداختند. «هشام بن مغیره» گفت: چون در بیت الحرام پیدا شده است برای قریش بوده و هر آن چه که در آن جا پیدا شود متعلق به تمام قریشی ها است. «حرب بن امیه» آن را به زور رد کرد و گفت: مخصوص عبد مناف است؛ آن ها چاه را حفر کردند و به آن دست یافتند؛ شایسته نیست که قریش را در آن شریک کنیم. نزاع بین طرفین شدت یافت و «عبدالمطلب» ساکت بود و گفتار قریش را می شنید. «حرب» به او گفت: «چه شده است که تو صحبت نمی کنی در حالی که تو گنج را پیدا کردی؟» «عبدالمطلب» با بردباری و بدون توجه به دگرگونی گنج گفت: «شایسته نیست که گنج برای یکی از ما باشد؛ قرعه کشی کنیم که برای کعبه دو سهم و برای من دو سهم وبرای شما دو سهم باشد». به او پاسخ مثبت دادند؛ پس بین قریش و کعبه قرعه انداختند. برای کعبه سه سهم مقرر شد؛ پس، عبدالمطلب آن ها را صدا کرد و گفت: «ای گروه قریش متفرق شوید، و ای بنی عبدمناف، هیچ یک از شما از این گنج نصیبی ندارید... اما این طلا به صورت صفحه هائی ساخته می شود و بر در کعبه قرار می گیرد...».

این اندیشه و علو فکر در نظر قریش بزرگ جلوه کرد؛ طلا را به نزد ریخته گر بردند و او صفحاتی از آن درست کرد سپس آن را بر در خانه ی کعبه نصب کردند(۱).

قوی ترین گمان این است؛ اولین کسی که کعبه مشرفه را با طلا- پوشش داد عبدالمطلب،بزرگ قریش، بود. شادمانی و خوشحالی ای، تمام اهالی مکه را به وسیله آب زمزم (که عبدالمطلب برای آن ها خارج کرد) فرا گرفت. بزرگ ترین

۱- . همان / ابن هشام: ۱ / ۱۳۶.

نعمت و عزیزترین چیز در زندگی آب است که خدا به آن ها عطا کرد.

۴- آب دادن به حجاج

از دیگر صفات پسندیده ی هاشمیان، سخاوتمندی و آب دادن به حجاج بود. اولین کسی که به این کار اقدام کرد و این فضیلت شامل او شد، هاشم بود. راویان گفته اند: هنگام ورود حجاج با صدای بلند برای قریش خطبه می خواند و می گفت: «ای گروه قریش، شما همسایگان خدا و اهل بیت اویید و در این فصل، زائرین و حجاج خانه خدا به سوی شما می آیند؛ آن ها مهمان خدا و سزاوار بزرگداشتی در خور مهمانان او هستند، آن چه برای خودتان در این مدت طعام آماده کرده اید، برای زمانی که آن ها باید در این جا ساکن شوند، جمع کنید...»(۱).

این دعوت، دعوت شرافت، شهامت و بزرگواری بود و قریشیان به جمع آوری و اهدای کمک های مالی و فروش آب و طعام قیام می کردند.

۵- اطعام فقرا

بخشندگی ای دیگر از هاشمیان، غذا دادن و بخشیدن آن، با سخاوتمندی به غریبان و درماندگان بود. اولین کسی که به این بزرگواری شناخته شد، هاشم (رئیس قبیله بنی هاشم) بود که نان را در آب گوشت ترید می کرد و با رضایت کامل به قومش می داد. او از این جهت به هاشم، یعنی شکننده ملقّب شد. او نان خشک را می شکست و در آب گوشت ترید می کرد. از همین جهت شاعر گفته است:

عَمرو العُلی هَشَمَ الثَّریدَ لِقَومِهِ وَرِجالُ مَکَّهَ مُسنِتونَ عِجافُ

۱- . همان: ۱۴۳.

* «عمرو العلی برای قومش آب گوشت ترید می کرد و به مردان قطحی زده، لاغر و ضعیف مکه می داد».

این صفت بزرگ، به فرزندان و نبیره های او نیز به ارث رسید و از بارزترین آن ها، ریحانه ی رسول الله - امام حسن علیه السلام - بود که بخشنده ترین فرد زمانه ی خود و در سخاوتمندی

ضرب المثل بود و با این که همه ی اهل بیت علیهم السلام معدن جود و کرم بودند او را کریم اهل بیت لقب دادند. مشابه او در کرامت نامی ترین سخاوتمندان در دنیای اسلام بود و نیز عبدالله جعفر که از چهره های درخشان سخاوتمندی در عالم عرب بود. اصولاً- بنی هاشم از بخشنده ترین مردم بودند و بیشتر آن ها به اندازه ای نیک سیرت و گشاده دست بودند که گویی کرم عنصر ذاتی آن ها شده بود.

بزرگان بنی هاشم

اشاره

خاندان هاشمی مردان نمونه ای داشت که بزرگان و رؤسای آن ها را در زیر نام می بریم:

۱- هاشم

هاشم از بهترین افراد شهر مکه و در سخاوت ضرب المثل بود. او حجاج را در مکه، منی و عرفات اطعام می کرد و نیز اولین کسی بود که کوچ قریش را به یمن و شام مرسوم کرد(۱)؛ شاعر در باره ی او می گوید:

سُنَّت إليه الرَّحلَتان كِلاهُما سَفَرُ الشَّتاءِ وَرِحلَهُ الأصيافِ

* «دو سفر را او مرسوم کرد که این دو سفر زمستانی و سفر تابستانی بودند».

۱- . سیره نبوی: ۳ / ۴۵۸.

۲– عبدالمطلب

از سـادات و بزرگـان بنی هـاشم و از مفـاخر قریش، عبـدالمطلب بود که در جوانی، از عاقل ترین جوانان قریش و در پیری، از باوقارترین و بزرگ ترین شـیوخ عصر خویش بود و چون مردم از او بسیار ستایش و تمجید می کردند به او لقب «شیبه الحمد» دادند. پذیرائی و آب دادن حجاج پس از وفات عمویش به او واگذار شد. او در مورد جمع آوری آب به سختی می کوشید و آب بـاران را در حوض هـایی که از پوست درست شـده بود، جمع آوری و برای حجاج بیت الله الحرام آماده می کرد. او آب زمزم را پس از آن کـه قریش از مکـان آن بی اطلاع بودنـد کشـف کرد. پس از وفـات او، حزن و انـدوه همـه ی قریشـیان را فراگرفت. مطرود بن کعب خزاعی در مرثیه ای برای او گفته است:

یا أَیُّها الرجُلُ المُحَوِّلُ رَحلَهُ

ألا نَزَلتَ بِآلِ عَبدِ مَنافِ

هَبِلَتک أمُّکَ لَو نَزَلتَ عَلیهِمُ

ضَمِنوکَ مِن جوعٍ وَمِن إقرافِ

الآخِذونَ العَهدَ مِن آفاقِها

وَالرّاحِلونَ لِرَحلَهِ الإیلافِ

وَالمُطعِمونَ إذا الریاحُ تَناوَحَت

وَرِجالُ مَکَّهَ مُسنِتونَ عِجافُ

وَالمُفصِلونَ إذا المُحولَ تَرادَفَت

والقائِلونَ هَلُمَّ للأضیافِ

والخالِطونَ غَنِیَّهُم بِفَقیرِهِم

حتّی یکونَ فقیرَهُم کالکافی

کانت قُرَیشٌ بیضَهً فَتَفَلَّقَت

فالمُخُّ خالِصَهٌ لِعَبدِ مَنافِ(۱)

* «ای کسی که زین مرکبت را برگردانده ای چرا بر خاندان عبد مناف وارد نگشتی؟

۱- . أمالی مرتضی: ۲ / ۲۶۸.

* وای بر تو، اگر بر آن ها وارد می شدی تو را از گرسنگی و تهی دستی نجات می دادند.

* آنان که از دیرباز به عهد خود پای بند بودند و آنان که برای راحتی کوچ می کردند.

* آنان که در هنگام قحطی و خشکسالی و هنگامی که اهالی مکه سال ها گرسنه بودند، آن ها را اطعام می کردند.

* آنان که در هنگام خشکسالی های پیاپی، مردم را به مهمانی دعوت می کردند.

* آنان که ثروتمندان شان با تهی دستان هم نشین بودند به اندازه ای که فقیرشان احساس بی نیازی می کرد.

* قریش به این صفات نیک معروف بود و خاندان عبد مناف همگی خردمند بودند».

این شعر از کرم خاندان هاشمی، پذیرایی از مهمان و سخاوتمندی آن ها حکایت می کند و این تذکر لازم است که عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگام وفات عبدالمطلب هشت سال بود(۱).

۳- ابوطالب

اشاره

ابوطالب حامی اسلام و نگهبان بزرگ دعوت اسلامی از شروع نور آن است. او نیروی قدرتمندی بود و در هنگامی که سرکشان و متجاوزان قریش برای خاموش کردن نور اسلام و فروکش کردن شعله ی توحید متحد شده بودند، به اسلام کمک های بسیار کرد و به طور یقین، پیامبر بدون حمایت ابوطالب،

۱- . الامتاع والمؤانسهْ: ۲ / ۸۱.

نمی توانست رسالت پروردگارش را به انجام برساند. او با عزمی راسخ و محکم در برابر آن حیوانات درنده ایستاد در حالی که بتان آن ها را حقیر می شمرد، تقلیدها و عادات آن ها را به تمسخر می گرفت و کار آن ها را سبک می شمرد. به طور مختصر موارد قهرمانانه ی او در یاری از اسلام، فداکاری و حمایت او از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را که به قلم نور و فخر ثبت شده است بیان می کنیم:

احترام به پیامبر (ص)

ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را اکرام ویژه ای می نمود و با تمام وجود به او خدمت می کرد و از کودکی حافظ و مربی او به شمار می آمد. او از علو و عظمت زندگی پیامبر در آینده آگاه بود و می دانست: دنیا را سر از نور و آگاهی و رسول رب العالمین، خاتم المرسلین و سید النبیین است. پیشینیان او را آگاه کرده، از این که یهودیان به پیامبر آزار برسانند یا او را نابود کنند نیز، برحذر داشته بودند. راویان می گویند: ابوطالب همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای تجارت به شام سفر کرد؛ راهبی با سرعت به نزد او رفت و گفت: «من تو را نصیحت می کنم که همراه پسر برادرت به جای خود برگردی و هر چند این کار باعث از بین رفتن اموال و زیان در تجارت تو باشد. من از دسیسه های مشرکین و دشمنی یهودیان

بیمناکم زیرا آن ها اگر او را بشناسند (آن گونه که من او را شناخته ام) به او آسیب می رسانند و او را به سرعت از بین می برند. پس ابوطالب به سوی مکه برگشت و به خاطر حفظ فرزند برادرش به تجارت در شام ادامه نداد و از ترس آسیب دشمنان، او را در رختخواب خویش می خواباند و او را در نیمه های شب، از محلی به محل دیگر انتقال می داد تا کسی او را مورد سوء قصد قرار ندهد.

ص: ۳۷

حمایت از اسلام

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دعوت هدفمند و جاوید خود را برای آزادی انسان، نجات او از تاریکی جهل و پرستش بتان اعلام کرد، قریشیان بسیار ترسیدند و برای خاموش کردن شعله ی توحید به پا خاستند.

دعوت اسلامی در جامعه ی جاهلی، انقلاب فکری و تحول بزرگ اجتماعی به وجود آورد. قریشیان از مصالح، تقلیدها و انحراف در آداب و اصولی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی زنان و فرزندانشان ایجاد کرده بود، ترسیدند وبرای خدایان و بت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را به سخره می گرفت و مردم را به نابودی و خراب کردن آن ها دعوت می کرد سخت هراسان بودند؛ پس، رگ های گردنشان ورم کرد، سحرشان باطل شد و مأیوسانه برای مبارزه با او و خاموش کردن نور رسالت او متّحد شدند؛ به جز ابوطالب، قهرمان اسلام، که چون سدی عظیم در برابر آن ها به حمایت از او پرداخت و نشاط و دلاوری را در وجود فرزند برادرش برانگیخت و برای ترویج اصول پیامبر این اشعار را سرود:

فَاصدَع بِأمرِکَ ما عَلَیکَ غَضاضَهٌ

وابشِر بِذاکَ وَقُرَّ مِنکَ عُیونا

وَدَعَوتَنی وَعَلِمتُ أنَّکَ ناصِحی

وَلَقَد صَدَقتَ وَکُنتَ ثَمَّ أمینا

وَلَقَد عَلِمتُ بِأَنَّ دینَ مُحَمَّدٍ

مِن خَیرِ أدیانِ البَرِیَّهِ دینا

والله ِلَن یَصِلوا إلَیکَ بِجَمعِهِم

حَتّی أُوَسَّدَ فِی التُّرابِ دَفیناً(۱)

* «آن چه را مأموری آشکارا بیان کن، بر تو باکی نیست و به آن بشارت بده و چشم هایی از تو روشن می شود.

* و به منظور خیرخواهی و هدایت مرا دعوت کردی و بی شک راست گفتی

ص: ۳۸

۱- . أسنی المطالب فی نجاة ابی طالب: ۲۵.

و در دعوت خویش امانت دار بودی.

* و من این را فهمیدم که دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم از بهترین ادیان جهان است.

* به خدا قسم تا روزی که مرا به خاک نسپرده اند هرگز گروه قریش بر تو دست نخواهند یافت».

این اشعار از ایمان عمیق او به اسلام، آگاهی در طرفداری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و حمایت از دعوتش حکایت می کند. و این که دشمن علی رغم کوشش بسیار نمی تواند از پیشرفت اصول اسلام و تبلیغ رسالت پروردگار جلوگیری کند.

ابوطالب تصمیم گرفت با تمام توان خود از پیامبر حمایت نماید و نسبت به او فداکاری کند. او قریشیان را مخاطب خود قرار داد و گفت:

کَذَبتُم وَبیتِ الله ِ نُخلی مُحَمَّداً

وَلَمّا نُطاعِن دونَهُ وُنُناضِلِ

وَنَنصُرُهُ حتّی نُصَرَّعَ حَولَهُ

وَنُذهَلَ عَن أبنائِنا وَالحَلائِلِ(۱)

* به خانه ی خدا قسم، به دروغ تصور کردید که از محمد دست برمی داریم با این که تاکنون در راه او نیزه ای به کار نبرده و جنگی نکرده ایم.

* او را یاری می کنم تا آنجا که از زنان و فرزندانمان چشم پوشیده و در راه او کشته شویم.

معنی این شعر این است که او هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را رها نخواهد کرد که قریش بر او ستم کنند و از او دفاع خواهد کرد تا خودش و اهل بیتش در نزد او به خاک بیفتند.

ابوطالب چنان شیفته ی دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و عواطف و احساسات او را تصرف کرده بودند که می گفت:

۱- . المغازی / واقدی: ۱ / ۷۰.

وَأبيَضَ یُستَسقی الغَمامُ بِوَجهِهِ

ثُمالُ الیَتامی عَصمَهٌ لِلِاراملِ

* سفیدرویی که ابر از روی او طلب باران می کند پناهگاه ایتام و حافظ بیوه زنان است.

این بیت در جان نبی صلی الله علیه و آله وسلم اثر بزرگی گذاشت. راویان می گویند: به اهل مدینه قحطی سختی رسید. به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکایت کردند؛ او بالای منبر رفت و درخواست باران کرد. طولی نکشید که باران باریدن گرفت به اندازه ای که اهل مدینه ترسیدند غرق شوند؛ به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکایت کردند؛ پس او گفت: «اللَّهُمَّ حَوالَینَاوَلا عَلَینا»: «خدایا، پیرامون ما، نه بر سر ما». پس، ابرها از مدینه به اطراف مدینه رو آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اگر ابوطالب امروز را درک می کرد خوشحال می شد». امام علیه السلام متوجه پیامبر شد و گفت: گویا گفتار او را اراده کرده ای:

وَأبیَضَ یُستَسقی الغَمامُ بِوَجهِهِ

ثُمالُ الیَتامی عِصمَهٌ لِلأراملِ(۱)

* سفیدرویی که ابر از روی او طلب باران می کند، پناهگاه ایتام و حافظ بیوه زنان است.

گویی این بیت شعر نزد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جایگاه خاصی دارد؛ زیرا، سرور زنان عالم÷ در ساعت آخر زندگی پدرش این شعر را خواند. پدرش با لطف و محبت فرمود: «این قول عمویم ابوطالب است» و این آیه را خواند:

(وَما مُحَمَّدٌ إلا رَسولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ...)(۲)؛ «محمد نیست مگر فرستاده ی خدا که قبل از او پیامبرانی بودند...».

گروهی از رؤسای قریش نزد ابوطالب رفتند و به او گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به

۱- . خزانة الادب: ۲ / ۶۹.

۲- . آل عمران: ۱۴۴.

آن ها تحویل دهـد و در عوض عماره بن ولید که عاقل ترین و زیباترین جوان قریش است را تحویل بگیرد. ابوطالب آن ها را مسـخره کرد و بر آن ها بانگ زد: «ای احمق ها، به خدا با من به انصاف عمل نکردید. وای بر شما! دور شوید، آیا می خواهید روح و فرزندم را به شـما بدهم تا او را بکشـید و فرزندتان را به من بدهید تا او را برایتان پرورش دهم؟ چه شده است؟ چگونه حکم می کنیـد؟ آیا امید دارید که من محمد را با عماره بن ولید عوض کنم!؟ قسم به آن کسـی که جان من در دست اوسـت تمام عالم را با یک ناخن پای محمد[صـلی الله علیه و آله وسـلم] عوض نمی کنم؛ پس شما دیگر با من صحبت نکنید وگرنه گردنتان را با شمشیر می زنم».

مـأیوس و زیانکـار بازگشـتند و آرزوهایشـان به ناامیـدی مبـدل گشت. ابوطـالب آن ها را به سـخره گرفت و با تمام قـدرت به حمـایت از پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم برخاست. اگر حمایت او نبود، قریشـیان از پیامبر و دعوت او هیـچ اثری باقی نمی گذاشتند.

با پیامبر در شعب

قریشیان از دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خسته شده، و از او هراسان تر شدند. حزن و اندوه آن ها را فراگرفت. بعضی از فرزنـدان، بردگـان، و زنان و پسـران آن ها ایمان آورده بودنـد؛ به تقلیـدهایشان می خندیدنـد و حکم به نجاست آن ها می دادند. بنابراین، سرکشان و رؤسای آن ها بر بازداشت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سایر افراد بنی هاشم و بنی عبدالمطلب و حبس کردن آن ها در «شعب ابی طالب» خارج از مکه حکم نموده و قراردادی در این باره نوشتند که بندهای سختی داشت و آن را در داخل کعبه آویزان کردند. بعضی از مواد آن این است:

۱- محروم بودن از مواد غذائی.

۲- ممنوعیت ارتباط با آن ها.

۳- ممنوعیت ازدواج با آن ها.

۴- ممنوعیت رساندن آب به آن ها.

۵- ممنوعیت رساندن اثاثیه و فرش به آن ها.

۶- عدم فسخ این محاصره ی اقتصادی تا زمانی که پیامبر را تسلیم کنند.

۷- گماشتن نگهبان در دهانه دره ی برای این که کسی از آن ها فرار نکند(۱).

ابوسفیان، ابوجهل، عاص بن وائل، ابوالبختری، ابولهب، عمرو بن العاص و سایر سرکشان قریش، عهدنامه را امضاء نموده و آن را داخل کعبه آویزان کردند.

عده ای از افراد پست قریش کوشیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در شعب به قتل برسانند، ابوطالب برای او نگران شد و فرزندش امام امیرالمؤمنین علیه السلام را در جای او می خواباند. این محاصره ی اقتصادی ظالمانه، سه سال ادامه داشت و سیده زکیه ام المؤمنین خدیجه÷ طعام و شراب مورد نیاز آن ها را تأمین می کرد و تمام ثروت خود را در این راه خرج کرد به طوری که از ثروت کلان او چیزی باقی نماند؛ تا این که خداوند برای آن ها فرجی نازل کرد.

و موریانه ای را بر پیمان نامه مسلط کرد که تمام آن را به جز کلمه ی جلاله (الله) خورد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عمویش ابوطالب را از آن آگاه کرد،سپس از شعب به سوی حرم خارج شد، قریشیان دور او جمع شدند، به آن ها گفت:

«پسر برادرم می گوید: خداوند موریانه ای را بر پیمانتان مسلط کرده و همه ی آن را که از روی ظلم و ستم بوده، خورده است و فقط نام (الله) را رها کرده است؛ اگر راست می گویید آن را حاضر کنید، اگر فهمیدید که شما به ما ظلم و قطع رحم کردید، آن محاصره را بردارید و اگر دروغگو بود، می دانیم که شما بر حق و ما بر باطلیم». به سرعت به سوی پیمان نامه رفتند و دیدند همان گونه است

۱- . السیرة الحلبیة: ۱ / ۳۷۴ - ۳۷۵.

که ابوطالب به آن ها خبر داده است؛ پس نیروی او شدت یافت و خطاب به آن ها گفت:

«شما در حق ما ظلم و ستم و قطع رحم کردید» همچنین گفت:

وقد کان فی أمر الصحیفه عبرهٌ

متی ما یُخَبَّر غائب القوم یعجب

محا الله ُذِکراهم وأفنی عقوقهم

وما نقموا مِن ناطق الحق مُعرِب

فأصبح ما قالوا مِن الامر باطلاً

ومن یختلق ما لیس بالحق یکذب(۱)

* و در جریان خورده شدن عهدنامه توسط

موریانه، عبرتی است که اگر غائب آن را بشنود تعجب می کند.

* خدا نام آن ها را محو و پیمان شکنی آن ها را باطل نمود و نتوانستند از گوینده ی حق انتقام بگیرند.

* آن چه در این مورد می گفتند باطل شد و آن کسی که به ناحق چیزی را به کسی نسبت دهد دروغگوست.

خداوند متعال برای پیامبرش و سایر کسانی که از هاشمیان با او بودند فرجی رساند. فرزند امیه به سوی قریش رفت و آنان را مورد خطاب قرار داد و از آن ها شکستن محاصره بر هاشمیان را خواستار شد. ابوجهل به سختی آن را رد کرد تا اینکه گروهی از قریش به او پیوسته، به زهیر پاسخ مثبت دادند و از گفتار او پشتیبانی کردند و قریش درخواست او را اجابت کرد و از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سایر کسانی که با او بودند محاصره ی اقتصادی را برداشتند.

دعوت اسلامی ابوطالب

ابوطالب پاسخ مثبت داد و برای دعوت به اسلام مشخص شد، ابوطالب

۱- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۲ / ۳۳.

پادشاه حبشه را به اسلام دعوت کرد و نامه ای به او نوشت که آن را به این ابیات خاتمه داد:

أتعلمُ مَلِک الحُبشِ أنّ محمّداً

نبی کموسی والمسیح بن مریم

أتی بالهدی مثل الَّذی فی هُداهُما

فکلٌّ بأمرالله یَهدی ویعصم

وأنَّکُم تتلونَهُ فی کتابکم

بصدقِ حدیثٍ لا حدیث التَّراجُمِ

فلا تجعلوا لله ِندّاً وأسلِموا

فإنّ طریق الحقِّ لیس بمظلمِ(۱)

* آیا پادشاه حبشه می داند که محمد مانند موسی و عیسی پسر مریم، پیامبر است؟

* برای هدایت آمد مانند آن کسانی که برای هدایت شما آمدند و همه به امر خدا هدایت و عصمت می ورزند.

* و شما درستی حادثه را در کتاب خودتان می خوانید نه از شرح حال.

* برای خدا شریک قرار ندهید و اسلام را بپذیرید چون راه حق تاریک نیست.

ابوطالب دعوت کننده ی به اسلام و حامی و فدایی آن بود و فضایل پیامبر و نیز مناقب و آثار او را نشر می داد و اشعاری برای او سروده است:

ظهرت دلائلُ نوره فتزلزلت

منها البسیطه وازدهت أیامُ

وهوت عُروشُ الکُفرِ عند ظهوره

وبسیفه قد شُیِّدَ الاسلامُ

وأتاهُمُ أمرٌ عظیمٌ فادحٌ

وتساقطت مِن حوله الاصنامُ

صلّى عليه الله ُخلاقُ الورى

ما أعقب الصُّبح المضی ء ظلامُ

* دلایل نور او آشکار شد و در دنیا زلزله افتاد و روزگار خرم و خندان شد.

۱- . سیره ابن هشام: ۱ / ۳۵۷. شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید: ۳ / ۲۲۴.

* و تخت کفر هنگام ظهورش سرنگون شد و اسلام با شمشیر او محکم گردید.

* و امری بزرگ و سخت را آورد و تمام بت های اطراف آن فرو افتادند.

* درود خدای خالق جهان بر او باد که بعد از صبح روشن تاریکی وجود ندارد.

و نیز گفته است:

ألا یا بَنی فِهرٍ أفیقوا ولا تَقُم

نَوائِحُ قَتلاکُم لِتُدعی بِالتَّنَدُّمِ

علی ما مضی مِن بَغیِکُم وَعُقوقِکُم

وإتیانِکُم فی أمرِکُم کُلَّ مأثَمِ

وظُلمِ نَبِی جاء یَدعو إلی الهُدی

وأمرٍ أتی مِن عند ذی العرش قَیِّمِ

فلا تَحسَبونا مُسلِمِیهِ ومثلُهُ

إذا کان فی قومٍ فلیس بمسلمِ

فهذی معاذیرٌ وتَقدِمَةٌ لکم

لِئَلا تکونَ الحربُ قبل التَّقَدُّمِ(۱)

* ای فرزندان فهر، بیدار شوید و برای کشته شدگانتان نوحه سرایی نکنید که پشیمان می شوید.

* بر آن چه در اثر ظلم و نافرمانی در هر محلی از شما گناهی سرزده و گذشته است.

* و ستم به پیامبری که شما را هدایت می کند و امری که از جانب خدای صاحب عرش آورده است.

* ما را مسلمان و مانند آن به حساب نیاورید در حالی که در قوم مسلمانی نیست.

* این عذر من بود که برای شما گفتم تا این که قبل از شروع جنگی نباشد.

١- . ايمان أبى طالب: ١٨٩.

ابوطالب به دلیل روح ایمان منزلت رفیعی دارد. او اسلام را پذیرفت و در آن راه، بزرگ ترین فعالیت های جهادی را انجام داد و اسلام بدون او، نمی توانست استحکام یابد و کمک او به اسلام و مسلمین بسیار بزرگ است.

وصیت ماندگار ابوطالب

ابوطالب، قهرمان اسلام، به فرزندان و سایر افراد خانواده خویش وصیت کرد؛ وصیتی که مکارم اخلاق، محاسن آداب و محبت شدید به فرزند برادرش سید کائنات را در بر داشت. بعضی از بندهای آن چنین است:

«شما را به بزرگداشت این کعبه ی مقدسه سفارش می کنم؛ زیرا در آن رضای پروردگار، قوام زندگی و ثبات قدم است. صله ی رحم را به جا آورید و آن را قطع نکنید؛ چون صله ی رحم عمر را زیاد می کند و زیادی در عدد است. ظلم را رها کنید و به سائل بخشش کنید. راست گفتاری و ادای امانت بر شما باد زیرا در آن محبتی خاص و بزرگواری عام است...».

این بند از وصیت نامه، گویای تمام فضایلی است که انسان به آن نامیده می شود و از ارزش های کریمه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را اعلام کرده است.

از دیگر بندهای این وصیت نامه، برانگیختن خاندان هاشمی و غیر آن ها به دوستی و اخلاص بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، یاری کردن او و فدایی راه او بودن است. او گفت: «و من شما را به محمد صلی الله علیه و آله وسلم وصیت می کنم؛ زیرا او امین در قریش، صدیق در عرب و جامع تمام آن چیزی است که به شما وصیت کردم، برای شما آیینی رهابخش آورده است که آینده از آن اوست. هم اکنون می بینم که محرومان و ستمدیدگان عرب از هر سو به او روی می آورند، دعوت او را پاسخ می دهند، شعارش را تصدیق می کنند و جریان او را بزرگ می شمارند. دشمنان او، خود را به گرداب مرگ می افکنند و سران قریش دنباله رو آنان می شوند و از پایگاه

قدرت آنان ویرانه ها برجای می ماند. و هنگامی که تحولی چنان ژرف پیش می آید که ضعیفان به سروری می رسند، بزرگان نیازمند می شوند و دورترین ها بیشترین بهره را از توفیق می یابند. عرب، دوستی و محبت خود را به محمد تقدیم می کند، و زمامداری خویش را به او می سپارد.

ای جماعت قریش، اینک او را که از تبار شماست، در میان شما زندگی می کند، یار او باشید و یارانش را حمایت کنید، هر که از شما راه او را در پیش گیرد، بالندگی و رشد می یابد و هر که از پرتو هدایت او بهره گیرد، سعادتمند می شود. کاش فرصت بیشتری داشتم و اجل مرا تأخیری بود تا هر موج مخالف را از او می راندم و در برابر هر رنج و مصیبتی مدافع او بودم؛ همچنین گواهی می دهم به گواهی او و گفتار او را بزرگ می شمارم»(۱).

این وصیت از ایمان ابوطالب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، پذیرفتن اسلام و فداکاری در دفاع از آن حکایت دارد.

این شخصیت بزرگ، آینده ی درخشان اسلام را پیش بینی کرده و می گوید: به زودی مستضعفین جهان به او ایمان آورده و قدرت نیرومندی در دفاع از او به وجود می آورند و به زودی بزرگان قریش و رؤسای آنها خوار و ذلیل می شوند و از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابش عطوفت و دوستی را طلب می کنند. طولی نکشید که این پیش بینی تحقق پیدا کرد، راویان روایت کرده اند که معاویه زنی از مسلمانان را خواستگاری کرد، او از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نظرخواهی کرد و حضرت او را از ازدواج با او نهی کرد و فرمود: «او بینواست»(۲).

۱- . شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید: ۲ / ۲۱۳. الدرجات الرفیعهْ: ۶۱. أسنی المطالب: ۲۰.

۲- . حیاهْ الامام الحسن علیه السلام : ۲ / ۱۵۰.

به هر حال وصیت ابوطالب سرشار ازارزش های کریمه، نمونه های عالی و ایمان عمیق به اسلام است.

وفات ابوطالب

ابوطالب در حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و یاری اسلام بسیار کوشید و به خاطر پسر برادرش با نیروهای دشمن مبارزه کرد و از سوی سرکشان قریش انواع رنج و مصیبت را متحمل شد. بیماری بر او چیره و مرگش نزدیک شد. مهم ترین دغدغه ی خاطر او، سرنوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود که پس از وی از سوی گرگ های قومش (آنهایی که همه ی ارزش ها و معارف را انکار می کردند) به او چه خواهد رسید. و او در بستر مرگ، فرزندان و افراد خانواده اش را به یاری رسول خدا، ایستادن در کنار او، حمایت از او در برابر نیرنگ قریشیان و حمله به آن ها سفارش کرد. بیماری او شدت پیدا کرد تا این که سرانجام در ماه شوال یا ذیقعده پس از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از شعب، مرگ او فرا رسید(۱).

این شخصیت بزرگ پس از تلاش و کوشش در یاری اسلام و فداکاری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عالم باقی شتافت. چون خبر وفات او در مکه منتشر شد، مکه از ترس این فاجعه متزلزل شد، دل هایی فرو ریخت و چشم هایی پر از اشک شد؛ همان گونه که جباران و سرکشان قریش خوشحال شدند.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به سرعت او را غسل داد و بدن مطهرش را کفن کرد. حزن و اندوه، جان او را فرا گرفت. مردم به سوی خانه ی ابوطالب سرازیر شدند، پیکر مطهرش را با شکوه فراوان و احترام زیاد، بر دوش حمل کردند و او را در آرامگاه ابدی اش به خاک سپردند.

ص: ۴۸

۱- . الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر: ۲ / ۳۴.

بـدین سان دوران حیات این مجاهـد بزرگ - که زندگی خود را برای خداوند متعال، یاری اسـلام، مقاومت در برابر شـرک و کوبیدن باطل صرف کرده بود - درهم پیچیده شد. سلام خدا بر او که چه بسیار بود کمک های او به اسلام و مسلمین!

سوگواری پیامبر(ص) بر ابوطالب

پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم غمگین و محزون، در کنـار قبرعمویش ایسـتاد و خـاک قبر او را بـا اشـکش سـیراب کرده و سخنان جان سوزی را با ناراحتی بیان می کرد:

«ای عمـو، صـله رحـم کردی، خـدا به تـو جزای خیر بدهـد. تو مرا پرورش دادی، در کودکی کفیـل من بودی و در بزرگی مرا کمک و یاری کردی. ای عمو، به خـدا قسم برای تو درخواست آمرزش می کنم و تو را شـفاعت می کنم، شـفاعتی که ثقلان از آن تعجب کنند...»(۱).

به دلیل شدت تأثر و ناراحتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از فوت عموی خویش، آن سال را سال حزن نامید.

پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم حامی، یاور و پناهگاه بزرگ خود را که به آن متکی بود، از دست داد. قریش او را تنها یافتند و برای آزار او اجتماع کردنـد. او فرمود: «قریش نتوانست کاری را که من آن را ناخوش داشـتم انجام دهد تا اینکه ابوطالب از دنیا رفت»(۲). قریش بر آزار خود افزودند؛ گرد و خاک بر سر او می ریختند، در حالی که او نماز می خواند.

شکمبه گوسـفند بر سـر او می افکندنـد و عـذاب هـا و آزارهـا بر او روا داشـتند. برای قتـل و کشـتن او اجتماع کردنـد؛ سـپس هنگامی که خانه ی او را

۱- . ابوطالب وبنوه: ۱۰۳.

۲- . الکامل: ۲ / ۳۴.

محاصـره کردند در نیمه های شبی ظلمانی خارج شد و برادر و وصی اش امام علی علیه السلام را در رختخواب خود خواباند و به سوی یثرب رهسپار شد که ما در بحث های آینده آن را بیان خواهیم کرد.

ابوطالب حامی و یاری کننده ی اسـلام است و سـهم اول را در برپایی سـتون آن دارد. او به گردن تمام مردان و زنان مسـلمان حق دارد و کمک او به اسـلام بسیار بزرگ بوده است. سخن بیهوده و یاوه ای است که بگویند این مجاهد بزرگ کافر از دنیا رفت و به دین اسلام نگروید. این بهتان از طرف امویان و عباسیان برای خاندان نبوی ساخته شده است و چیزی که جعلی بودن این سـخن را ثابت می کنـد، شـدت حزن پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم بر او بعـد از وفاتش و نامیـدن آن سال به سال حزن است؛ پس اگر او کافر بود چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای کافری محزون می شود؟ چگونه به او ترحم می کند و از او بـا احترام و بزرگی یـاد می کنـد؟ چگونه در خانه ی او می خورد و می آشامـد در حالی که حکم اسـلام در نجس بودن کافر صریح است؟ و چگونه این مجاهد مؤمن در آتش و فرزندش امام امیرالمؤمنین علیه السلام قسیم بهشت و جهنم است؟

یکی از فضایل و صـفات شـریفه ی امام علیه السـلام این است که از نسل این مجاهد بزرگ است، کسی که اسلام را در زمان غربت و محنتش حمایت کرد.

خداوند از اسلام بهترین جزا و اجر را به او بدهد و او را با پیامبران، صدیقان و شهدا محشور گرداند که خوب رفقایی اند.

سخن خود را به این عرض مختصـر از جهاد ابوطالب در یاری و حمایت اسـلام و پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به پایان می رسانیم و درباره ی سیده زکیه «فاطمه بنت اسد» مادر امام علیه السلام به گفتگو می پردازیم.

ص: ۵۰

۴- فاطمه بنت اسد مادر امام(ع)

اشاره

مـادر امام علیه السـلام ، سـیده طاهره فاطمه بنت اسـد و از زنان زمانه خویش در عفت، طهارت و علوّ ذات بود که فضایل او را ذکر می کنیم:

سبقت در اسلام

این سـیده ی معظمه از سـبقت گیرندگان دراسلام است و از همین جهت به شرف عظیمی دست یافت و بعد از ده نفر به اسلام گروید(۱).

بیعت با پیامبر(ص)

این سـیده ی زکیه اولین زنی بود که با پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم بیعت کرد، در هنگامی که از زنان بر عفت، طهارت و اجتناب از منکر پیمان گرفت.

توجه به پیامبر(ص)

این سـیده ی طاهره به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم بسـیار خـدمت نمود و نسـبت به او بیش از فرزنـدان خود توجه و دلسوزی می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را احترام می کرد، بزرگ می داشت و او را مادر می خواند(۲).

روایت حدیث

عالمان حدیث او را از جمله راویان حدیث از پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم شمرده اند و از او ۴۶ حدیث روایت شده و در صحیحین حدیثی از او نقل شده که بر آن اتفاق نظر است(۳).

۱- . شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید: ۱ / ۱۴.

۲- . مصدر سابق.

۳- . أعلام النساء: ۳ / ۱۱۳.

سکونت در خانه امام

این سیده ی طاهره با فرزندش امام امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی می کرد و با سایر فرزندانش زندگی نمی کرد. چون امام علیه السلام با بانوی زنان عالم زهراء الرسول÷ ازدواج کرد، امام به مادرش گفت:

«فاطمه دختر رسول الله علیه السلام آب و موارد مورد نیاز را تهیه کند و تو کافی است در داخل خانه به آسیاب کردن و درست کردن خمیر بپردازی».

وفات فاطمه بنت اسد

بیماری بر این بانوی بزرگ چیره شد. فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در خدمت او بود و به امور او می پرداخت تا هنگامی که به لقاء الله پیوست. امام علیه السلام مقدمات تکفین او را آماده نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از وفات او آگاه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از صمیم قلب محزون شد و به علی علیه السلام دستور داد وی را در پیراهن او کفن کند.

چون تجهیز او به پایان رسید پیامبر او را تشیع کرد. برای او قبری حفر کردند؛ ابتدا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن خوابید و سپس او را در آن دفن نمود و برای او پاداش خیر و رحمت و رضوان طلب کرد، به دلیل لطف و احسانی که به او داشت. به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته شد: آن چه در این جا انجام دادی برای فرد دیگری انجام نداده ای؟ فرمود:

«چون پس از ابی طالب، کسی نسبت به من مهربان تر از او نبود. پیراهن خود را به او پوشاندم تا از حلل بهشت به او بپوشانند و در قبر او خوابیدم تا فشار قبر بر او آسان باشد»(۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای این بانوی بزرگوار نهایت احترام و عظمت را قائل بود و

۱- . أسد الغابة: ۵ / ۵۱۰. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ۱ / ۱۴.

او را محترم و بزرگ می شمرد!

این بـانوی فاضـله، به خـدا و رسولش صـلی الله علیه و آله وسـلم ایمان آورد و در خـدمت به او کوشـش فراوان نمود. برای او افتخـار، شـرف و علو است که مادرامـام امیرالمؤمنین علیه السـلام است و در این که امـام از فضایـل و سـجایای او به ارث برده است، نمی توان شک کرد همان طور که از فضایل اجـدادش که بزرگان عرب در مکارم اخلاق بوده انـد، ارث برده است. در این جا سخن ما از نسب درخشان او به پایان می رسد.

ص: ۵۳

مولود کعبه

اشاره

همه ی مورخان و راویان اتفاق نظر دارند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه ی مقدسه متولد شده است(۱) و هیچ فردی غیر از او در آن جا متولـد نشده است. این، یکی از نشانه های بزرگی مقام او نزد خداوند متعال است که برای ولادتش بهترین مکان زمین - خانه ی معظم خودش را - برگزیـد. شـهاب الدین سـید محمود آلوسـی در شـرح او از قول عبدالباقی عمری می گوید:

أنت العلیُّ الَّذی فوق العُلی رُفِعا

ببطن مکَّه عند البیت إذ وضعا

* تو آن والا مقامی هستی که این علو مرتبتت هنگامی که در داخل کعبه متولد شدی به اوج خود رسید.

می گوید:

«تولد امام علی علیه السلام در خانه ی خدا در دنیا امری مشهور است و در کتاب های سنی وشیعه ذکر شده است و از او کسی (آن گونه که او شـهرت دارد) به «کرم الله وجهه» مشهور نیست؛ بلکه متفق نیستند مگر بر او و شایسته است امام امت در محلی متولـد شـود که آن جـا قبله گـاه مؤمنین است. پـاک و منزه است کسـی که اشـیاء را در جـای خـود قرار می دهـد و او احکم الحاکمین است».(۲)

۱- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۴۸۳.

۲- . شرح الخریدهٔ الغیبیهٔ فی شرح القصیدهٔ العینیهٔ: ۱۵.

چگونگی ولادت امام

راویـان چگونگی ولاـدت امـام المتقین را اینگونه توصـیف کرده و گفته انـد: مادرش، سـیده مطهره، فاطمه وقتی احساس درد کرد، بلند شد و با ناراحتی رو به سوی کعبه آورد. او به یقین و بدون داشتن هیچ گونه شکی می دانست آن طفلی را که حمل می کند دارای مقامی بزرگ نزد پروردگار است. چون در برابر کعبه قرار گرفت با تمام احساس خود به خدا توجه و شروع به مناجات کرد. برای آسانی وضع حملش خداوند را خواند و به پرده کعبه چسبید و گفت:

«خـدایا، من به تو و آن چه از پیامبران و کتب از نزد تو آمده است، ایمان دارم و کلام جدم، ابراهیم (خلیل الله)، را تصدیق می کنم و همانـا او خـانه ی کعبه را بنـا نهـاد؛ پس به حق آن کسـی که این خانه را بنا کرد و به حق این مولودی که در شـکم من است، این ولادت را بر من آسان گردان...»(۱).

این کلمات از ایمان عمیق او به خداونـد متعال، رسولان و کتب او و به آن چه از نزد او آمده است، حکایت دارد. او به بت ها و بت پرسـتانی که دیوارهای کعبه را آلوده کرده بودند و قریشیان آن ها را به جای خداوند متعال می پرستیدند، ایمان نداشت و با تمام احساساتش به سوی خدا توجه کرد و از او خواست که ولادت این مولود بزرگ را بر او آسان گرداند.

هنوز دعـای بـانو فـاطمه به اتمـام نرسـیده بود که دیوار خـانه ی کعبه شـکافته شـد و او در آن وارد شـد، در حالی که قلبش به یادخدا و به عظمت مولودش که جهان را به نور خود روشن خواهد کرد، مطمئن بود.

ص: ۵۵

۱- . بحار الانوار: ۳۵ / ۸.

درخشش نور

درنگ فاطمه در حرم معظم جز زمانی کوتاه طول نکشید تا فرزند مبارک خود را به دنیا آورد. حجت خدا در روی زمینش و کسی که عطایا و مواهبش عالم را فرا می گیرد.

همانا این سرآمد عصر در مقدس ترین خانه از خانه های خدا متولد شد تا حیاط آن را روشن کند و شعله ی توحید و ایمان را برافروزد.

همانا برادر نبی مصطفی، دروازه ی شهر علم، یاور دین و حامی رسالتش متولد شد.

همانا پدر غریبان، برادر فقیران، پناه مصیبت زدگان و دوست محرومان متولد شد.

همانا این امام بزرگ که مبارزه ی او و پیکار پسرعمویش، مسیر تاریخ را تغییر داد و کلمه ی حق و عدالت را در زمین بپا داشت، متولد شد.

تولد امام در لسان شعراء

اشاره

گروهی از شاعران قدیم و جدید، ولادت امام در بیت الله الحرام را به شعر درآورده اند. از جمله آن ها:

۱– سید حمیری

سید حمیری از بزرگان متفکر شیعی است که شیفته ی دوستی اهل بیت علیهم السلام است. وی با نظمی رسا، مناقب و فضایل او را به نظم کشیده و در ولادت امام علیه السلام در مکه گفته است:

ولدته فی حرم الاله وأمنه

والبیت حیثُ فناؤه والمسجدُ

بیضاء طاهره الثِّیاب کریمهٌ

طابت وطاب ولیدُها والمولِدُ

ص: ۵۶

فی لیلهٍ غابت نحوسُ نجومها

وبدت مع القمر المنیر الأسعدُ

* فاطمه بنت اسد، آن حضرت را در خانه ی امن خدا و در داخل مسجد به دنیا آورد.

* سفید روی پاکدامن و بخشنده ای که خود و فرزندش و زادگاهش پاک و مطهر بود.

* در شبی که ستاره های نحس و شوم آن، افول کرده بودند و فاطمه با فرزند منیرش چون ماه درخشان خوش یوم ظاهر شدند.

سید حمیری نزدیک به زمان امام علیه السلام بود و فضایلی را که در زمان او شایع بود به شعر درآورد و این ابیات از ثنای معطر بر مادرامام، شریف الاصل و پاکدامن بودن او و این که امام در شبی متولد شد که نحسی در آن نبود، حکایت دارد.

۲- بولس سلامه

شاعر الهام گرفته مسیحی بولس سلامه در حماسه شعری اش درباره ی اهل بیت، در ولادت امام در عزیزترین خانه از خانه های خدای متعال گفته است:

صَبَرَت فاطمٌ علی الضَّیمِ حتّی

لَهَثَ اللَّیلُ لهثَهَ المَکدودِ

وإذا نجمهٌ من الأفقِ خَفَّت

تَطعَنُ اللَّیلَ بِالشَّعاعِ الجدیدِ

وَتَدانَت مِن الحطیم وَقَرَّت

وتَدَلَّت تَدَلّی العُنقودِ

تَسکُبُ الضَّوءِ فی الأثیرِ دَفیقاً

فعلی الأرض وابِلٌ مِن سِعودِ

واستفاقَ الحَمامُ یَسجَعُ سَجعاً

فَتَهُشُّ الأرکانُ لِلتَّغریدِ

بَسَمَ المَسجِدُ الحَرامُ حُبوراً

وَتنادَت حِجارُهُ لِلنَّشيدِ

كان فجرانِ: ذلكَ اليومُ فَجرٌ

لنهارٍ وآخرٌ لِلوَليدِ(١)

ص: ٥٧

١- . ديوان بولس سلامهْ: ٤٨.

* فاطمه بنت اسد آن قدر بر درد زایمان صبر کرد که شب از صبرش به ستوه آمد.

* پس ستاره ای از آسمان پایین آمد و با نور جدیدش شب را شکافت.

* و نزدیک رکن حطیم در خانه خدا شد و قرار گرفت و چون خوشه انگور آویزان گردید.

* و نور را چون باران رحمت و سعادت از آسمان بر فضا می افشاند.

* پس پرندگان و ارکان هستی از آن نور به وجود و طرب و آواز آمدند.

* مسجدالحرام از شادی لبخند زد و سنگ های آن از شادمانی به طرب آمدند.

* در آن روز دو سپیده وجود داشت، سپیده ی صبح و سپیده ی نوزاد.

۳- منعم فرطوسی

شاعر اهل بیت علامه زکی شیخ عبدالمنعم فرطوسی از بزرگان شعرا بود و فکر و ذکرش را وقف ائمه طاهرین علیهم السلام کرده، در حماسه اش بسیاری از مناقب و فضایل آن ها را به شعر در آورده بود. مهم ترین حماسه ی شعری او درباره ی ائمه علیهم السلام است و آن چه به ولادت امام در بیت الحرام اختصاص دارد این شعر است:

قبساتٌ من الهدایه شقَّت

ظُلُمات العمی بصبحٍ مُضاءِ

ولواءُ التَّوحیدِ رَفَّ فَلَفَّت

عذباتِ الالحادِ والکِبریاءِ

ویقینٌ أهابَ بالشَّکِ حتّی

أذهب الرَّیبَ مِن ضمیر الرِّیاءِ

نفحاتٌ مِنَ الأمامهِ أوحَت

بِشَذاها شَمائِلُ الأنبیاءِ

حَمَلَتها أمانهٌ ورعتها

حینَ أدَّت ما عِندها بوفاءِ

هی أسمی قَدراً مِنَ العَذراءِ

خَیرُ أمٍّ عذراءَ قُدساً وطُهراً

هی أسمی قَدراً مِنَ العَذراءِ

وضعتها فی حَیثُ أزکی مکانٍ

فتجلَّت کالدُّرَّهِ البیضاءِ

ص: ۵۸

حینَ شقَّ البیت الحرامَ جلالاً

یوم میلادِ سیِّدِ الأوصیاءِ

فأقامت فیه ثلاثاً بأمنٍ

وثمارُ الجنان خیر غِذاءِ

وقریشٌ فی حیرَهٍ تتقرّی

غامضَ السِّرِّ فی ضمیر الخَفاءِ

وإذا بالفضاءِ یَزهو بَهاءٌ

مِن مُحیّاً مبارکٍ وضّاءِ

وعلی کالبَدرِ یَشرِقُ نُوراً

وهی بِشرٌ تُضی ءُ کالجَوزاءِ

حَمَلَتهُ کالذِّکرِ بَینَ یَدَیها

حین وافَت لسیِّدِ البطحاءِ

فتجلّی والحَقُّ فجرٌ مُبینٌ

دامِغاً کُلَّ باطلٍ وافتراءِ

ویقیناً یَمحو الظُّنونَ وتَمحو

آیهُ النُّورِ آیَهَ الظَّلماءِ(۱)

* جرقه های هدایت، تاریکی گمراهی را به روشنایی صبح شکافت.

* پرچم توحید برافراشته شد و بساط الحاد و کفر و تکبر برچیده شد.

* و یقینی آمد که هرگونه شک و تردید را از درون انسان ها برد.

* رایحه ای از امامت به مشام رسید که حاکی از سنت پیامبران بود.

* زن امینی او را حمل کرد و از آن نگهداری نمود به اندازه ای که نهایت وفای خویش را برای او مبذول داشت.

* بهترین مادر پاک و پاکدامن که از دختران باکره عفیف تر بود.

* او را در پاک ترین مکان به دنیا آورد و او مانند مروارید سفید درخشید.

* وقتی که خانه خداوند در روز میلاد سرور امامان از شکوهش شکافته شد.

* فاطمه در خانه خدا سه روز در امنیت به سر برد، در حالی که غذای او میوه های بهشتی بود.

* و قریش در حیرت و شگفتی به سر می برد، چون از آن سرّ نهان در خانه ی

۱- . ملحمهْ الفرطوسی: ۲ / ۷ - ۸.

حق بی خبر بود.

* پس ناگهان در فضا نوری مبارک و درخشنده آشکار شد.

* و علی چون ماه کامل تجلی کرد و صورتش چون ستاره ی جوزاء می درخشید.

* فاطمه آن حضرت را چون یادگار الهی با دستانش حمل کرد و او را به سید بطحاء داد.

* پس حق و صبح صادق آشکار شد و هر باطل و افترایی را از بین برد.

* و یقین آمد و شک را از بین برد و آیه ی نور آمد و آیه ی تاریکی را محو کرد.

نام گذاری مادر برای امام

بانو فاطمه به شکل فرزند بزرگوار خویش خیره شد. در او چیره دستی شیر بیابان و شجاعت بی نظیری دید و سلامت جسم او را ملاحظه کرد؛ از این رو، او را حیدر نامید، و آن یکی از نام های شیر است. مادر امام او را شیر نامیده بود و از این رو او شیر خدا و شیر رسول بود. او کسی است که سرهای شجاعان عرب را در راه اسلام درو می کرد و به این نام عزت می طلبید و قهرمان عرب عمروبن عبدود را در میدان نبرد مورد خطاب قرار داد و به او گفت:

أنا الَّذی سَمَّتنِ أمّی حیدره

کلیثِ غاباتٍ شدیدٍ قسورَه

* من آنم که مادرم مرا حیدره نامید، چون شیران بیشه هستم که خشم و قهرشان سخت است.

طولی نکشید که سر عمرو را جدا کرد و این یکی از پیروزی های بزرگ اسلام بود. شاعر الهام شده بولس سلامه می گوید:

هالت الأمَّ صرخةٌ جالَ فیها

بعضُ شی ءٍ مِن همهماتِ الأسودِ

دعت الشَّبلَ حیدراً وتمنَّت

وأکَبّت علی الرَّجاءِ المدیدِ

أسداً سَمَّت ابنها کأبیها

لِبدَهُ الجَدِّ أهدِیَت لِلحَفیدِ(۱)

* صدایی از آن طفل برخاست که مانند همهمه ی شیران بود و مادر را ترساند.

* و مادر آن بچه شیر را حیدر نامید و آرزو کرد و امید بست و اصرار نمود.

* فرزندش را مانند پدر خویش اسد نامید، لقب پدربزرگ به نوه داده شد.

نام گذاری ابوطالب برای امام

پدرش شیخ بطحاء و مؤمن قریش، داخل کعبه مقدس شد و با خداوند متعال به مناجات پرداخت و با اخلاص از خدا درخواست کرد که نام فرزند مبارکش را به او الهام کند و گفت:

یا ربِّ هذا الغَسَقِ الدَّجی

والقمرِ المُنبلجِ المُضی

بَیِّن لنا مِن أمرکَ الخَفِی

ماذاتری فی إسمِ ذا الصَّبِی

* ای پروردگار شب تاریک و ماه دمیده ی روشن.

* برای ما از امر پنهان خویش آن چه را برای نام این کودک صلاح می دانی بیان کن.

پس خداوند به او الهام کرد که نام او را علی بگذار؛ سپس او از بیت الحرام خارج شد و رو به قریش سرود:

سَمَّیتُهُ بِعَلِی کَی یَدومَ لَهُ

عِزُّ العُلوِّ وَفَخرُ العِزِّ أدوَمُهُ

* او را علی نامیدم تا این که همیشه عزت، برتری و فخر عزت داشته باشد.

۱- . دیوان بولس سلامهْ: ۴۸.

این اسم مبارکی که آسمان او را به آن نامید، از نیکوترین و زیباترین نام هاست. امام در بخشش و نبوغ، در ایمان و علو اخلاق و در آن چه خدا از توان فضل و ادب و کمال به او بخشیده بود، عالی بود.

عبدالباقی عمری می گوید:

أنت العلی الَّذی فوق العُلی رُفِعا

ببطنِ مکَّهَ عند البیت إذ وُضِعا

سَمَّتکَ أمُّکَ بنتَ اللَّیثِ حیدرهً

أکرِم بِلَبوَهِ لیثٍ أنجَبَت سَبُعا(۱)

* تو علی هستی که از عالی بالاتری، وقتی تو در داخل مکه در خانه کعبه متولد شدی.

* مادرت بنت اسد تو را حیدره نامید. احسنت به ماده شیری که چنین شیری زاد.

سال ولادت امام

امیر بیان و پیشوای عدالت اسلامی، در روز جمعه سیزدهم رجب، سی سال بعد از عام الفیل و به حساب میلادی سال ۶۰۰ میلادی ودوازده سال قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، متولد شده است. (کمتر از آن را نیز گفته اند).

القاب امام

اشاره

القابی که به هر شخص داده می شود از صفات و فضایل او حکایت دارد. شاعر می گوید:

وَقَلَّما أبصرت عیناکَ مِن رَجُلٍ

إلا وَمَعناهُ إن فَکَّرتَ فی لَقَبِهِ

* کمتر مردی را می بینی مگر این که فکر کنی معنی آن در لقب اوست.

ص: ۶۲

۱- . دیوان عبدالباقی العمری: ۹۶.

القاب امام علیه السلام اشاره به بعضی محاسن صفات او دارد از جمله:

۱- صدیق

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این لقب را به او داد(۱)؛

زیرا او رسول خدا را تصدیق کرد و به تمام آن چه از نزد خداوند متعال آورده بود ایمان آورد و قبل از این که کسی اسلام بیاورد، او اسلام آورد. امام علیه السلام فرمود: «من صدیق بزرگم، قبل از این که ابوبکر ایمان بیاورد ایمان آوردم، و قبل از این که اسلام بیاورند اسلام آوردم»(۲). این لقب در عصر او مشهور بود. صحابی بزرگ، مالک اشتر، او را می شناخت و خطاب به امام علیه السلام می گفت: «تو صدیق بزرگی»، بلی والله او صدیق بزرگ است، کسی که احدی از مسلمین شبیه او نیست.

۲- وصی

اشاره

یکی از القاب ارزنده ای که امام علیه السلام به آن شناخته می شد «وصی» بود؛ یعنی وصی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، و این لقب را حضرت رسول به او عطا کرد. این بخشش در چندین حدیث ذکر شده است، از جمله:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «این وصی من است، محل اسرار من و بهترین کسی است که من بعد از خود به جا می گذارم»(۳).

فرمود: «به درستی که وصی من، محل سرّ من و بهترین کسی که من بعد از خود می گذارم که به وعده ی من عمل می کند و دین مرا می پردازد، علی بن

۱- . تاریخ الخمیس: ۲ / ۲۷۵.

۲- . المعارف: ۷۳. الذخائر: ۵۸. الرياض: ۲ / ۲۵۷.

۳- . تهذیب التهذیب: ۳ / ۱۰۶.

ابیطالب است»(۱).

سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کرد: چه کسی وصی توست؟ فرمود: «ای سلمان، چه کسی وصی موسی بود؟»، عرض کرد: یوشع بن نون. فرمود: «پس به درستی که وصی من و وارث من، کسی که دِین مرا می پردازد و به وعده ی من عمل می کند همانا علی بن ابیطالب است»(۲).

لقب وصی در زبان شعراء

اشاره

این لقب در تمام عصرهای اسلامی منتشر شد و شاعران قدیم و جدید آن را به نظم درآوردند.

۱– خزیمهْ بن ثابت

خزیمهْ از تیزهوش ترین و دوست داشتنی ترین اصحاب امام و از سران سپاه در جنگ جمل بود. امام را مورد خطاب قرار داده و می گفت:

یا وَصِی النَّبی قَد أجلَتِ الحَر

بُ لَنا وسادَتِ الأضغانُ

* ای وصی پیامبر، جنگ برای ما آشکار و کینه ها شایع شد.

او عایشه را سرزنش کرد و خروج او برای جنگ با امام را بر او عیب گرفت و به او گفت:

أعائِشُ خَلِّی عَن علی وعَیبِهِ

بِما لَیسَ فیه إنَّما أنتِ والدَه

وَصِی رسولِ الله ِمِن دونِ أهلِهِ

وأنتِ علی ما کانَ مِن ذاکَ شاهِدَه

* ای عایشه، دست از علی و عیب او (چیزی که در او نیست) بردار. تو به جای مادر او هستی.

۱– . کنز العمّال: ۶ / ۱۵۴.

٢- . الرياض النضرة: ٢ / ١٧٨.

* وصی رسول الله بدون اهل او و تو بر آن چه بوده است گواه و شاهد بوده ای.

خزیمهْ بن ثابت از مطمئن ترین صحابه و پرهیزکارترین آن ها بود و می دانست که امام علیه السلام وصی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از او خلیفه امتش است.

۲- عبدالرحمن الجمحی

چون برای خلافت با امام امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت شد، عبدالرحمن به مسلمین برای بیعت او تهنیت گفت و سرود:

لَعَمری لَقَد بایعتم ذا حفیظهٍ

علی الدِّینِ معروف العفافِ مُوَفَّقا

علی وصی المصطفی ووزیره

وأوَّل مَن صَلّی لِذی العرش واتَّقی

* به جان خودم سوگند که با حافظ دین، معروف به عفت، فردی موفق بیعت کردید.

با علی، وصی مصطفی، وزیر او و اول کسی که برای صاحب عرش نماز خواند و تقوا پیشه کرد.

لقب وصی از مشهورترین القاب امام و شایع ترین آن ها بین مردم بود.

۳- جریر بن عبدالله بجلی

جریر بن عبدالله بجلی از اصحاب نادر امام علیه السلام بود و شرحبیل بن سمط کندی را که به معاویه پیوست و با امام به مبارزه برخاست، انکار کرد. برای او اشعاری فرستاد و جنگ او با امام را عیب شمرد. از جمله آن ها این بیت است:

وصی رسول الله مِن دون أهله

وفارسهُ الحامی بِهِ یُضرَبُ المَثل

* وصی رسول الله غیر از اهلش و تک سواری که حامی او بود و ضرب المثل شده بود.

ص: ۶۵

۴– سعید بن قیس

سعید بن قیس از مقدمان اصحاب امام و از دوستان او بود. وی در جنگ جمل به سرکردگی عایشه که می خواست حکومت امام را ساقط کند،با امام بود. سعید در وصف جنگ و شدت گرفتن آن اشعاری سرود که لفظ وصی را در آن به کار برده و گفته است:

أیه خَربٍ أضرِمَت نِیرانُها

وکُسِّرَت یوم الوغی مُرّانُها؟

قُل للوصی أقبَلَت قَحطانُها

فادعُ بِهِغا تَکفِکَهُم هَمدانُها

هُم بنو هاشم وهُم إخوانُها

* چه جنگی بود که آتش آن شعله ور شد و در روز جنگ تیرها و نیزه های آن شکست؟

* به وصی بگو قحطانی ها روی آوردند؛ از همدان بخواه آن ها را بازدارند، آن ها بنی هاشم و برادران آنانند.

۵– حجر بن عدی

حجر بن عدی از بهترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و بیش از دیگران وصی و باب مدینه علمش، امام علیه السلام را دوست داشت و در راه دوستی او به شهادت رسید. معاویهْ بن هند او را کشت و شهادت او از حوادث بزرگ آن عصر بود. حجر، رئیس لشکر امام در جنگ جمل بود، او می گفت:

یا ربَّنا سَلِّم لنا عَلِیّاً

سَلِّم لنا المبارکَ المُضِیّا

المؤمنُ الموحِّدُ التَقِیّا

لا خَطَلَ الرأی ولا غَوِیّا

بَل هادِیاً مُوفّقاً مَهدِیّاً

واحفظه رَبّی واحفَظِ النَبِیّا

فیه فقد کان له ولیّاً

ثمَّ ارتضاهُ بعده وصيّا

* ای پروردگار، علی را برای ما سالم نگهدار. او را که مبارک و نورانی است

ص: ۶۶

سالم نگهدار.

* مؤمن، موحد و متقی است، نه خطاکار است و نه گمراه؛ بلکه هادی، موفق و مهدی است.

خدایا، او و پیامبر را برای ما حفظ کن.

* درباره ی او که ولی رسول خداست و راضی است که بعد از او وصی باشد.

۶- نعمان بن عجلان

نعمان بن عجلان در جنگ صفین با امام بود. لشکر امام را علیه معاویه تحریک می کرد و می گفت:

کیف التَّفَرُّقُ والوصی إمامُنا

لا کیف إلا حَیرَةً وتَخاذُلا

فَذَروا معاویه الغَوِی وتابِعوا

دِینَ الوَصی لِتَحمَدوهُ آجِلا

* چگونه جدا می شوید؟ وصی، امام ماست و این تفرقه غیر از سرگردانی و خواری نیست.

* معاویه ی گمراه را واگذارید و پیرو دین وصی باشید تا پایان کارتان خوب و پسندیده باشد.

۷ ابوالاسوددوئلی

عالم بزرگ ابوالاسود دوئلی شاگرد امام، لفظ وصی را در این شعر بکار برده است:

أُحِبُّ محمّداً حُبّاً شدیداً

وعبّاساً وحمزةً والوصَیّا

* بسیار محمد را دوست می دارم و همچنین عباس، حمزه و وصی او را.

۸- فضل بن عباس

فضل بن عباس در مدح خود برای امام علیه السلام گفته است:

ألا إنّ خير النّاسِ بعدَ محمّدٍ

ووصی النبی المصطفی عند ذی الذِّکرِ

وأوّلُ مَن صلّی وَصِنوُ نبیَّهُ

وأوّلُ مَن أردی الغُواهَ لدی بَدرِ

* بدان که بهترین مردم بعد از محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، وصی پیامبر مصطفی نزد خداست.

* و اول کسی که با او نماز خواند و داماد او و اول کسی که گمراهان مشرک را در بدر نابود کرد.

۹– حسان بن ثابت

حسان بن ثابت ابیاتی را در مدح امام علیه السلام سروده که نام وصی در آن ذکر شده است:

حَفِظتَ رسولَ الله ِفینا وعهدهُ

إلیکَ وَمَن أولی بِهِ مِنکَ مَن وَمَن؟

ألستَ أخاهُ فی الهُدی ووصیّهُ

وأعلَمُ فِهرٍ بالکتابِ وبالسِّنَنِ؟

* رسول خدا را در بین ما و زمانه اش حفظ کردی. چه کسی سزاوارتر از تو است؟ چه کسی؟

* آیا تو برادر او در هدایت و وصی او نیستی؟ و داناترین از فرزندان فهر به کتاب و سنت؟

۱۰– کمیت

کمیت اسدی از پیشاهنگان تفکر اسلامی و هاشمیات او از گنجینه ادب عربی است که در آن صدق حقیقت اهل بیت علیهم السلام و آن چه از محنت و مصیبت به شیعیان رسیده را به تصویر کشیده است و در مدح امام گفته است:

والوصی الَّذی أمال التَّجوبی

بِهِ عرش أمَّهٍ لانهدامِ

کانَ أهلَ العَفافِ والمَجدِ والخَی-

-رِ ونَقضِ الأمورِ والابرامِ

* و آن امامی که ابن ملجم مرادی او را کشت، با کشتن او پایه های امت

ص: ۶۸

منهدم شد.

* آن امامی که اهل عفت و بزرگی و نیکی و حل مشکلات و کارها بود.

۱۱- متنبی

متنبی شاعری است که در طول تاریخ زنده است، ما به جز این دو بیت که در آن لفظ وصی را به کار برده است، چیزی را به نقل از او در مدح امام در دست نداریم:

وَتَرَکتُ مَدحی لِلوَصِی تَعَمُّداً

إذ کانَ نوراً مُستَطیلاً شامِلا

وإذا استطالَ الشَّی ءُ قامَ بِذاتِهِ

وَصِفاتُ ضَوءِ الشَّمسُ تَذهَبُ باطِلا

* من از روی قصد، مدح وصی را ترک کردم، وقتی نور زیاد باشد شامل می شود.

* وقتی چیزی قد کشید روی پای خود می ایستد و صفات نور خورشید، باطل را از بین می برد.

۱۲- ابو تمام طایی

ابوتمام طایی از شعرای درخشان عرب در عصر عباسی است. او در مدحش برای امام لفظ وصی را ذکر کرده است:

وَمَن قَبلِهِ أحلَفتُم لِوَصِیِّهِ

بِداهِیَهٍ دَهیاءَ لَیسَ لَها قَدرُ

فَجِئتُم بِها بِکراً عَواناً وَلَم یَکُن

لَها قَبلَها مِثلاً عَوانٌ وَلا بِکرُ

أخوهُ إذا عُدَّ الفَخارُ وَصِهرُهُ

فَلا مِثلَهُ أخٌ، وَلا مِثلَهُ صِهرُ

وَشُدَّ بِهِ أزرُ النَّبی مُحَمَّدٍ

کَما شُدَّ مِن موسی بِهارونِهِ الاَزرُ

* قبل از این حادثه با وصی پیامبر در همه ی سختی ها و مشکلات هم پیمان شدید.

ص: ۶۹

* در خلافت او بهانه تراشی هایی کردید که قبل از آن این بهانه ها نبود.

* هنگامی که برادر و داماد او فخر شمرده

می شوند؛ پس مانند آن ها برادری و دامادی نیست.

* و به وسیله ی او پشت پیامبر محمد صلی الله علیه و آله وسلم محکم شد، آن گونه که پشت موسی به هارون محکم بود.

۱۳– دعبل خزاعی

دعبل خزاعی زندگی اش را وقف آل نبی صلی الله علیه و آله وسلم و مبارزه سخت در راه آن ها کرد و آثار آن ها را در عصر عباسیان که دشمن علویان بودند و ایشان را در زیر هر سنگ و کلوخی تعقیب می کردند، منتشر می کرد. از جمله اشعار او درباره امام علیه السلام با ذکر کلمه وصی، این ابیات است:

سَلامٌ بِالغَداهِ وبِالعَشِی

عَلی جَدثٍ بِأکنافِ الغَرِی

وَلا زالَت عَزالی النَّوءِ تُزجی

إلیه صُبابَهَ المُزنِ الرَّوِی

ألا یاحَبَّذا تُربٌ بِنَجدٍ

وَقبرٌ ضَمَّ أوصال الوَصِی

وَصِی محمَّدٍ بِأبی وأمّی

وأکرَمُ مَن مشی بَعدَ النَّبِی

* سلام در صبح و شام بر جسدی که در اطراف غری است.

* ابر باران زائی که بر آن قبر می بارد، نابود نشود.

* خوشا به حال آن خاک و قبری که اعضای بدن وصی را دربر گرفته است.

* وصی محمد که پدر و مادرم فدایش باد و بزرگوارترین کسی که بعد از پیامبر زیست.

و در مرثیه سرور آزادگان امام حسین علیه السلام که ذکر وصی را بیان کرده است می گوید:

رأسُ ابنِ بِنتِ محمَّدٍ ووصيِّهِ

يا لَلرِّجالِ على قناةٍ يُرفَعُ!

ص: ٧٠

* ای مکان! سر فرزند دختر محمد و وصی او بر سر نیزه بلند است.

این قسـمت هایی از اشـعار عربی در مدح امام علیه السلام بود که وصی، یکی از شایع ترین القاب امام، به طور گسترده در آن ها ذکر شده بود.

۳- فاروق

امام علیه السـلام از آن جهت که بین حق و باطل را جدا می کرد به فاروق ملقب شد. این لقب از احادیث نبوی اقتباس گردید و بر آن مطالبی اضافه شده و این قسمتی از آن هاست:

از ابوذر و سـلمان روایت شـده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم دست علی علیه السـلام را گرفت و فرمود: «این اولین کسـی است که به من ایمان آورده است و اولین کسـی است که روز قیامت با من مصافحه می کنـد. این، فارق این امت است. او بین حق

و باطل را جدا می کند»(۱).

صحابی بزرگوار - ابوذر - روایت می کند که: شـنیدم رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام می گوید: «تو صدیق بزرگی و تو فاروقی که بین حق و باطل را جدا می کنی»(۲).

ابولیلی غفاری روایت می کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: «بعد از من فتنه خواهد بود، اگر آن روز شد ملازم علی بن ابیطالب علیه السلام شوید چون او اولین کسی است که به من ایمان آورده است و اولین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند و او صدیق بزرگ است، و او فاروق این امت است»(۳).

۱- . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲. فیض القدیر: ۴ / ۳۵۸. کنز العمال: ۶ / ۱۵۶.

۲- . الریاض النضرة: ۲ / ۶۵۵.

۳- . الاصابهْ: ۷ / ۱۶۷. أسد الغابهْ: ۵ / ۲۸۷. الاستیعاب: ۲ / ۶۵۷.

۴- یعسوب الدین

یعسوب در لغت به معنی زنبور نر است؛ سپس بر سیدی که در قومش شریف است، اطلاق شد. آن از القاب امام علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را به او داد و به امام اشاره کرد و فرمود: «این یعسوب دین است و مال یعسوب ظالمین»(۱).

و فرمود: «علی یعسوب المؤمنین». ابوسعد می گوید: «بر علی علیه السلام وارد شدم، در پیش روی او طلایی بود؛ گفت: «من یعسوب مؤمنین هستم و این (طلا) یعسوب منافقان است». سپس گفت: «مؤمنین به من پناه می آورند و منافقین به این پناه می برند»(۲).

۵- ولی

از القاب عالیه ای که امام علیه السلام دارای آن است، «ولی» است و این لقب، مدال بزرگی است که از آسمان به او عطا شد و خداوند متعال فرموده است:

(إِنَّما وَلِیُّکُم اللهُ وَرَسولُهُ والَّذینَ آمَنوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلاةَ ویُؤتونَ الزَّکاةَ وَهُم راکِعونَ)(۳)؛ «همانا خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند و نماز بر پا می دارند و زکات می دهند در حالی که در رکوع اند، سرپرست شمایند».

این آیه ی کریمه در حق امام علیه السلام در زمانی که انگشترش را به فقیری صدقه داد، نازل شده است و آیه، ولایت بر عموم مردم را برای خدا، رسولش و امام منحصر کرده، برای تعظیم و بزرگداشت امام و منزلت او صیغه ی جمع آورده است و فرمود: (والَّذینَ آمَنوا).

۱- . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲.

۲- . کنز العمال: ۶ / ۳۹۴.

۳- . مائده: ۵۵.

چیزی که به اهمیت این حصر می افزاید، مقایسه جمله فعلیه با ادوات حصر است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این لقب را در تعدادی از احادیث بیان فرمود و این بعضی از آن هاست:

ابن عباس روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «ای علی، تو بعد از من ولیّ همه ی مؤمنانی»(۱).

خطیب بغداد به سندش از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند و می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «از خدا درباره ی تو پنج چیز را درخواست کردم، چهار تا از آن ها را به من عطا کرد و یکی را منع فرمود؛ از خدا درخواست کردم که درباره ی تو به من عطا کند که وقتی زمین در روز قیامت شکافته می شود، تو اولین کسی باشی که از آن خارج شوی. توبا من هستی و لوای حمد با توست و تو آن را حمل می کنی. به من عطا کرد که تو ولی مؤمنین بعد از من هستی...»(۲).

نسایی به سندش روایت کرده است که گروهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از علی شکایت کردند؛ پس ناراحت شد و آثار غضب در صورتش پیدا شد و فرمود: «منظورتان از علی چیست؟ علی از من است و من از علی هستم و او ولی همه مؤمنین بعد از من است»(۳).

تأمل در این احادیث، امری را به وضوح روشن می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی را بعد از خود، به عنوان خلیفه و ولی بر امتش تعیین کرد؛ چون معنی «ولی» مالك امر و متصرف در امور کسانی است که بر آن ها ولایت دارد.

ص: ۷۳

۱- . سنن أبی داود: ۱ / ۳۶۰.

۲- . تاریخ بغداد: ۴ / ۳۳۹.

۳- . خصائص النسائی: ۱۹. الریاض النضرة: ۲ / ۱۷. کنز العمال: ۶ / ۱۹۴.

۶- امیرالمؤمنین

از القـاب شـایع امام علیه السـلام «امیرالمؤمنین» است که حتی وقتی به صورت مطلق بیان می شـد فقط شامل امام می گردیـد و کسـی غیر از او منظـور نبود. دکـتر زکی مبـارک می گویـد: امیرالمؤمنین لقـبی اصـطلاحی برای علی بن ابی طـالب است. اگر خواننده در کتاب های قدیم بدون این که بر اسـمی تصـریح شده باشد، این اصـطلاح را دید، می فهمد که مراد از آن علی بن ابیطالب است(۱)، این لقب را پیامبر بر او تفویض کردند.

ابـو نعیم به سـندش از انس روایت می کنـد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم فرمود: «ای انس، برای وضو آب بریز»، سپس دو رکعت نمـاز خوانـد و گفت: «ای انس، اولین کسـی که از این در، بر تو وارد می شود امیرالمؤمنین، سـید المسـلمین، قائـد الغر المحجلین و خاتم الوصـیین است». انس می گوید که گفتم: خدایا، او را مردی از انصار قرار بده و او را پوشـیده دار. در این هنگام علی علیه السـلام آمد، پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «چه کسی است ای انس؟»، گفتم: علی است؛ پس با خوشـحالی ایسـتاد، با او معانقه کرد و عرق صورت خود را به صورت علی و عرق علی رابا دست به صورت خود مالیـد. علی گفت: «یا رسول الله، دیـدم که کاری کردی که قبل از این نکرده بودی!». گفت: «چیزی مانع من نمی شود و تو از جانب من اقدام می کنی؟ صدای مرا به آن ها می رسانی و برای آن ها آن چه را که بعد از من در آن اختلاف دارند، بیان می کنی»(۲).

این روایت از علوّ منزلت امام علیه السلام و عظمت مقام او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حکایت

۱- . عبقریهْ الشریف الرضی: ۲ / ۲۲۸.

۲- . حلیهْ الاولیاء: ۱ / ۶۳.

دارد و اینکه او از پیامبر بهره ای می برد که هیچ فردی جز او از آن بهره مند نبود.

۷- امین

از القاب امام علیه السلام امین است؛ زیرا او بر امور دین و اسرار خاتم المرسلین امین بود. این لقب را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او داد و فرمود:

«ای علی، تو صفی و امین منی»(۱).

۸ – هادی

از القاب امام علیه السلام هادی است. او برای مسلمین هادی، برای متقین مرشد و برای مؤمنین ولی است. از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اقتباس شده است:

«من منذر و علی هادی است و به تو هدایت شدگان هدایت می شوند»(۲).

۹- اُذن واعیه (گوش های شنوا)

از القاب کریمه ی امام علیه السلام اذن واعیه است و او برای همه ی آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل می شد، گوش شنوا بود. این را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که آیه: (وَتَعِيَهَا أُذُنٌ واعِيَةٌ) نازل شد، به او گفت:

«ای علی، از خدا درخواست کردم که گوش های تو را شنوا قرار دهد»، علی گفت: «بعد از آن چیزی را فراموش نکردم و نمی شد که فراموش کنم»(۳).(۴)

۱- . ذخائر العقبی: ۵۷. تأریخ الخمیس: ۲ / ۳۷۵.

۲- . مستدرک الحاکم: /۳ ۱۲۹. کنز العمال: ۶ / ۱۵۷. تفسیر الطبری: ۱۳ / ۷۲.

۳- . تفسیر الطبری: ۲۹ / ۳۵. الکشاف: ۴ / ۶۰۰. کنز العمال: ۶ / ۱۰۸.

۴- . با توجه به عصمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایشان قبل از نزول این آیه هم از هرگونه سهو و فراموشی معصوم و مبرا بوده اند و بیان پیامبر صرفاً معرفی این ویژگی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. (محقق).

۱۰- مرتضی

از القـاب ارزنـده ی او مرتضـی است. خداونـد متعال راضـی بود که وصـی نبی و خلیفه ی بعـد از او و زوج سـیده زنان زهراء رسول باشد پس به این اسم ملقب شد(۱).

۱۱- انزع البطین

امام به آن ملقب شد زیرا در قسـمت جلوی سـرش مویی نبود و فقط در پشت سـر مو داشت و شـکمی بزرگ داشت ولی نه از پرخوری. جواهری در جوهره خویش که بر امام حسین علیه السلام سوگواری می کند و می گوید:

فیابنَ البطین بِلا بِطنَهٍ

ویابنَ الفتی الحاسر الانزع(۲)

* ای فرزند شکم بزرگ غیر شکم باره، و ای فرزند جوان مرد کم مو.

مردی از عبدالله بن عباس دانشمند امت سؤال کرد و گفت: از انزع البطین خبر بده چون مردم درباره ی آن اختلاف دارند. ابن عباس جواب او را داد و گفت: ای مرد، والله از مردی سؤال کردی که بعد از رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم کسی برتر از او نیست و او برادر رسول خدا، پسرعمو و وصی و خلیفه او بر امتش است و این که او انزع از شرک (دور از شرک) و بطین من العلم (پر از علم) است. شـنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: «کسی که بخواهد فردا نجات پیدا کند باید به دامن این

۱- . ذخائر العقبی: ۳۲. کنز العمال: ۶ / ۱۵۲.

۲- . دیوان الجواهری: ۳ / ۲۳۵.

انزع (یعنی امام علیه السلام) بچسبد»(۱).

۱۲- شریف

امام به سبب شرف و تقوایش از معروف ترین مردم بود و دشمنان او به آن معترفند. مورخین روایت کرده اند که وقتی لشکر عباسیان، مروان بن محمد - آخرین خلیفه اموی - را محاصره کردند، او به یکی از وزیرانش گفت: این لشکر عباسی به شخصی همانند علی نیاز دارد. آن را انکار کرد و گفت: علی به تنهایی یک لشکر است. مروان به او گفت: تو منظور مرا درک نمی کنی. همانا این لشکر در شرف و بزرگواری به علی نیاز دارد؛ زیرا، اگر این ها بر ما مسلط شوند زنان و اطفال و پیرمردان ما را بیچاره می کنند و از ما باد خاکستری را به جا نمی گذارند. اگر علی پیشوای لشکر باشد، این کار را با ما انجام نمی دهد؛ زیرا، شرف و بزرگواری او مانع از انجام آن می شود. مروان در تحقیق خود درست می گفت؛ زیرا، عباسیان وقتی به حکومت رسیدند امویان را ذلیل کردند و حتی مردگان آن ها را مثله نمودند(۲).

۱۳- بیضهْ البلد

از القاب ارزنده ی او بیضهْ البلد (بزرگ شهر) است، آن گونه که پدرش بزرگ مکه و مصدر عزت و شرف آن بود(۳).

ص: ۷۷

۱- . حیاهْ امیر المؤمنین: ۴۵.

۲- . حیاهْ الامام موسی بن جعفر علیه السلام : ۱ / ۳۳۶.

۳- . تأریخ الخمیس: ۵ / ۳۷۵. معرفهْ الصحابهْ: ۱ / ۲۹۷. حیاهْ الحیوان، الجاحظ: ۲ / ۳۳۶.

۱۴- خیر البشر

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را خیر البشر نامید و تعداد زیادی از احادیث در این باره است از جمله:

خطیب بغدادی به سندش از جابر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«علی بهترین بشر است. هر کس شک کند کافر است»(۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «علی بهترین مردم است. کسی که درباره ی او شک کند کافر است»(۲).

خطیب بغدادی درباره ی علی علیه السلام روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «کسی که نگوید علی بهترین مردم است، کافر است»(۳).

احادیث زیادی به این مضمون از پیامبر رسیده است.

۱۵- سید العرب

از دیگر القاب ارزنده ی امام علیه السلام سید العرب است. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این لقب را به او بخشیده و می گوید: «من سید فرزند آدمم و علی سید عرب است»(۴).

عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که فرمود: «سید عرب را برای من بخوانید»، گفتم: ای رسول خدا، آیا تو سید عرب نیستی؟

فرمود: «من سید فرزندان آدمم و علی سید عرب است»(۵).

سلمهْ بن کهیل روایت می کند و می گوید: علی بن ابی طالب بر پیامبر علیه السلام

۱- . تأریخ بغداد: ۷ / ۴۲۱.

۲- . کنوز الحقائق: ۹۲.

۳- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۲۴. کنز العمال: ۶ / ۱۵۷. حلیهْ الاولیاء: ۱ / ۶۳.

۴- . کنز العمال: ۶ / ۱۵۷. حلیهْ الاولیاء: ۱ / ۶۳.

۵- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۲۴.

گذشت، عایشه در نزد او بود. حضرت به عایشه فرمود: «اگر خوشحال می شوی که به سید عرب بنگری، به علی بن ابی طالب نظر کن». گفت: ای نبی خدا، آیا تو سید عرب نیستی؟ فرمود: «من امام مسلمین و سید متقینم و اگر نگاه کردن به سید عرب تو را خرسند می کند، پس به علی بن ابیطالب نگاه کن»(۱).

۱۶-حجه الله

از القاب بزرگ او حجهْ الله است. او حجت خدا بر بندگانش بود که آن ها را به مسیر استوار هدایت می نمود و راه را بر آن ها روشن می کرد. این لقب را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او بخشید و فرمود: «من و علی حجت خدا بربندگانش هستیم»(۲).

انس بن مالک روایت می کند و می گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودم، دیدم که علی به سوی او می آید، فرمود: «ای انس»، گفتم: لبیک، فرمود: «این روی آورنده، حجت من بر امتم در روز قیامت است»(۳).

این بود بعضی از القابی که به امام علی علیه السلام تفویض شده است و از علو ذات، بزرگی مقام و اخلاق عالی او حکایت دارد.

کنیه های او

اشاره

امام علیه السلام به چندین کنیه ی شریفه معروف است، از جمله:

۱- ابو الریحانتین

آن دو ریحانه و دسته گل، حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند. رسول

۱- . تأریخ بغداد: ۱۱ / ۸۹.

۲- . کنوز الحقائق، المناوی: ۴۳.

۳- . الریاض النضرهْ: ۲ / ۱۹۳.

خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم این کنیه را به او داده و فرمـوده است: «ای اباالریحـانتین، به زودی یکی از ارکـان خودت را از دست می دهی و خدا خلیفه ی من برتوست».

چون رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم قبض روح شد، علی علیه السلام فرمود: «این یکی از دو رکن من بود»، چون سیده ی زنان عالم، زهرای رسول صلی الله علیه و آله وسلم وفات کرد، فرمود: «این رکن دیگر من بود»(۱).

۲- ابو السبطین

به دو فرزندش امام حسن و حسین ' کنیه سبطان رسول الله داده شد و این کنیه شایع بود(۲).

۳- ابوالحسن

کنیه امام علیه السـلام به فرزند بزرگش امام حسن، نوه ی اول از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و محبوب ترین ذریه نزد اوست(۳).

۴- ابوالحسین

این کنیه بین بزرگان اسـلام شایع شد که کنیه به فرزندش امام حسـین علیه السلام ، افتخار اسلام وتجدید کننده ی بزرگ دین اسـلام است؛ کسـی که به خـاطر به پـا داشـتن دولت قرآن و نـابود کردن دولت اموی که می خواست اسـلام را از بین ببرد، به شهادت رسید(۴).

۱- . ذخائر العقبی: ۵۶. تأریخ الخمیس: ۲ / ۳۷۵.

۲- . اعلام الوری: ۱۹۴.

۳- . همان منبع.

۴- . معرفهْ الصحابهْ: ۱ / ۲۷۹.

۵- ابوتراب

اشاره

این کنیه از دوست داشتنی ترین کنیه ها نزد امام علیه السلام است. این کنیه را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در چند مناسبت به امام داد که بعضی از آن ها در زیر ذکر می شود:

ابن عباس دانشمند امت روایت می کند: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بین اصحابش از مهاجرین و انصار عقد اخوت بست و بین علی علیه السلام با هیچ یک از آن ها برادری برقرار نکرد، امام از آن جا خارج شد و در داخل جویی رفت و دست ها را به زیر سرش گذاشت و خوابید. باد، گرد و غباری را بر روی لباس او نشاند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جستجوی او برآمد تا او را یافت، با پای خود به او زد و فرمود:

«بلند شو، کنیه ابوتراب شایسته ی توست.

وقتی من بین مهاجرین و انصار برادری برقرار کردم و کسی را با تو برادر نکردم آیا از من ناراحت شدی؟(۱) آیا راضی نیستی که نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسی باشد؟ به جز این که بعد از من پیامبری نیست. بدان که هر کس تو را دوست بدارد در امنیت و ایمان است و هر کس دشمن تو باشد خدا او را به مرگ جاهلیت می میراند و به عمل اسلام از او حساب می کشد»(۲).

روایت به شرح زیر حکایت می کند:

اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کنیه ابوتراب را به امام داد.

ثانیاً: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تصریح کرد که امام برای او به منزله ی هارون برای موسی

۱- . این موضوع تنها در کتب اهل تسنن این گونه نقل شده است والا طبق آن شناختی که ما از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آنچه از آیات و روایت دلیل بر عصمت آن امام همام است، ناراحتی از پیامبر اصلاً در شأن ایشان نیست و عقلاً اختلاف و ناراحتی بین دو معصوم مطلق معنا ندارد و ما این عبارات را در مصادر شیعه نیافتیم.

۲- . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۱. الفصول المهمة، ابن الصباغ: ۲۲.

است؛همان گونه که هارون، خلیفه و وصی موسی است، امام نیز خلیفه و وصی نبی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از اوست.

ثالثاً: این روایت، دوستان امام را به رحمت، مغفرت و رضوان بشارت می دهد همان طور که دشمنانش را به بدی عاقبت و ورود در آتش بیم می دهد.

۲- امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده، می فرماید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا طلب کرد و در جویی در خواب مرا یافت و فرمود: چه خوابی است؟ مردم تو را اباتراب می نامند. گویا من در خودم آن را یافتم. پس فرمود: برخیز، والله راضی هستم که تو برادر و پدر فرزندان منی که برای سنت من می جنگی و ذمه ی مرا مبرا می کنی، کسی که در زمان من بمیرد خدا او را بزرگ می کند و از کسی که در زمان تو بمیرد، در می گذرد و کسی که در حالی که بعد از مرگت تو را دوست می دارد، بمیرد، خداوند آن چه را که خورشید به آن طلوع یا غروب می کند را برای او به امن و ایمان ختم می کند و کسی که بمیرد و تو را دشمن بدارد

به مرگ جاهلیت مرده است»(۱).

۳- حاکم به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی و عمار را در خاک نرمی خفته یافت؛ پس آن ها را بیدار کرد و علی را حرکت داد و فرمود: «ای اباتراب، برخیز. می خواهی از شقی ترین مردم به تو خبر دهم؟ دو مرد سرخ موی ثمود - پی کننده ناقه صالح - و آن کس که ضربتی بر پیشانی سرت بزند و محاسن تو را به آن خضاب کند»(۲).

۴- ابوالفضل طفیل روایت کرده، می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و علی روی خاک

۱- . الجامع الکبیر، السیوطی: ۶ / ۴۰۴.

۲- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۰۴. تأریخ الطبری: ۲ / ۲۶۱. امتاع الاسماع: ۱ / ۵۰.

خوابیده بود؛ پس فرمود: «شایسته ترین اسماء تو ابوتراب است. تو ابوتراب هستی»(۱).

۵- عبدالعزیز بن ابی حازم از پدرش روایت می کند که گفت: به سهل بن سعد گفتم: بعضی از امرای مدینه می خواهند کسی را به نزد تو بفرستند که علی را بالای منبر لعن بگویی، گفت: می گویم، چگونه؟ گفت: بگو: خدا اباتراب را لعنت کند. گفت: والله رسول خدا او را به این نام نامید. گفتم: آن چگونه بود ای اباالعباس؟

گفت: علی بر فاطمه وارد شد و سپس از نزد او خارج شده و در سایه ی مسجد خوابید؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر فاطمه وارد شد و به او گفت: «پسر عمویت کجاست؟» او گفت: «آن جا در مسجد خوابیده است». پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نزد او آمد و دید که ردا از پشت او افتاده و به پشت او خاک نشسته؛ پس شروع به تکاندن خاک از پشت او کرد و می گفت: «بنشین ای اباتراب»؛ پس کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را ننامید و اسمی محبوب تر از آن برای او نبود(۲).

این لقب بین مسلمانان شایع بود و شعرا آن را به نظم در آوردند و از جمله آن هاست:

وجاءَ رسول الله ِ مُرتَضِیاً لَهُ

وما کان عن زهرائه فی تَشَرُّدِ

فَمَسَّحَ عنه التُّربَ إذ مَسُّ جِلدَهُ

وقد قام منها آلِفاً لِلتَّفَرُّدِ

وقال له قول التَّلَطُّفِ: قُم أبا

تُرابٍ کلام المُخلص المُتَوَدِّدِ

* پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که از او خشنود بود واز زهرای خودش روگردان نبود،

ص: ۸۳

۱- . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۰.

۲- . تأریخ الطبری: ۲ / ۳۶۳. تأریخ الخمیس: ۲ / ۳۷۵.

آمد.

* خاک را از بدن او می زدود و این کار را برای علاقه به او انجام می داد.

* و از روی لطف به او گفت: برخیز ای اباتراب، کلام خالص دوست داشتنی.

عبدالباقی عمری چه زیبا سروده است:

أنت ثانی الآباءِ فی منتهی الدَّو

رِ وآباؤُهُ تُعَدُّ بَنوهُ

خَلَقَ الله ُ آدَماً مِن تُرابٍ

فهو إبنٌ له وأنت أبوهُ(۱)

* تو در پایان زمان پدر دومی و پدران او فرزندانش شمرده می شوند.

* خداوند آدم را از خاک خلق کرد، پس او پسر و تو پدرش هستی.

همانا خداوند متعال آدم را از خاک خلق کرد و امام پدر اوست. تعظیم و تکریم از خدایی که پسر را بر پدر امتیاز داده است... .

علامه شیخ حسن طراد عاملی می گوید:

نور الحقیقه والصَّوابِ

مُتَمَثِّلٌ بِأبی تُرابِ

عُنوانُ مجدٍ شامِخٍ

مُتَنَزِّهٍ عن کُلِّ عابِ

قَد أبدَعَتهُ یَدُ السَّما

لِیَجی ءُ بِالعَجَبِ العُجابِ

ویکون نَفسَ مُحَمَّدٍ

فی حِفظِ أحکامِ الکِتابِ

فَعُلومُهُ مِن عِلمِهِ

وَبَیانُهُ فَصلُ الخِطابِ

* نور حقیقت و صواب در ابی تراب متمثل شده است.

* صاحب عظمت و مجد بزرگ و از هر عیبی پاک است.

* و در حفظ احکام کتاب جان محمد بود.

ص: ۸۴

۱- . دیوان عبدالباقی العمری: ۱۲۶.

* پس، علم او از علم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بیان او فصل الخطاب است.

این کنیه ابی تراب و این فخر و شرف زیبا را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به وصی و دروازه ی شهر علمش اطلاق کرد؛ زهد او در دنیا، کنار گذاشتن تمام بهره ها و زینت های آن و این که دنیا در نزد او چون خاک بود.

بنی امیه و لقب ابو تراب

امویان لقب ابو تراب را وسیله ی نقص امام و شهرت او قرار داده بودند. حاکم نیشابوری می گوید: بنی امیه این اسمی را که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای علی تعیین کرده بود، وسیله نقص او قرار داده بودند و در مدت خلافتشان بعد از خطبه ها او را بر منبر لعنت و مسخره می کردند و در واقع آن کسی را که او را به این نام نامیده بود، مسخره می کردند. خداوند تعالی می فرماید: (قُل أبِاللهِ ِوآیاتِهِ ورسولِهِ کُنتُم تَستَهزِءونَ)(۱): ای پیامبر بگو آیا خدا، آیات او و رسولش را تمسخر می کنند؟

معاویه در آخر خطبه جمعه می گفت:

خدایا، ابوتراب در دین تو الحاد ورزید و سد راه تو شد؛ پس، او را سخت لعنت کن و عذاب دردناکی به او برسان... و در این باره به سراسر عالم اسلام نوشت که این کلمات فاجره را بر منابر مسلمین بخوانند(۲)،

منبری که برای حق و عدالت ایجاد شد و مدرسه ی او برای تهذیب اخلاق و اشاعه ی فضیلت بین مردم بود؛ و لیکن معاویه به وحی از جاهلیت آن را دگرگون کرد و به سب عترت طاهره، که خداوند متعال از آن ها رجس و پلیدی را دور و پاک کرده است، تبدیل کرد. همه ی سلاطین اموی به او اقتدا کردند و سب اهل بیت را واجب شرعی

۱- . الغدیر: ۶ / ۳۳. التوبهْ: ۶۵.

۲- . شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید: ۴ / ۳۰۶.

می دانستند و اگر کسی آن را ترک می کرد از او حساب می کشیدند و اورا مؤاخذه می کردند و این سیاست زشت از گناهان سختی بود که بر مصلحین و مسلمین تحمیل می کردند.

یکی از لطایف نقل شده این است که: مردی از اهل سنت برای دوست شیعه اش مقداری گندم نامرغوب فرستاد؛ پس آن را به او برگرداند و به جای آن گندم خوبی فرستاد که با خاک مخلوط شده بود و به او نوشت:

بَعَثتَ لنا بدالَ البُرِّ بُرّاً

رَجاءً لِلجَزيلِ مِنَ التُّرابِ

رَفَضناهُ عَتيقاً وارتَضَينا

بِهِ إذ جاء وهو أبو ترابٍ(۱)

* به امید پاداش و ثواب برای ما گندم تقلبی فرستادی.

* ما عتیق را رد کردیم و رضایت دادیم به آن که وقتی می آید ابوتراب باشد.

شمائل و صفات امام

اشاره

امام، زیباترین مردم بود و نیکوترین اخلاق را داشت. خطوط صورت او نوری بر چهره ی شریفش بود. شمایل او را به صفات زیادی توصیف کرده اند:

۱- توصیف پیامبر | برای او

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برادر و وصی اش را به این اوصاف بلند توصیف کرده و فرموده است: «کسی که بخواهد به حلم ابراهیم، حکمت نوح و کمال یوسف نگاه کند، به علی بن ابی طالب نظر نماید»(۲).

این کلمات از صفات بزرگ امام حکایت دارد که در عظمت صفات، مقام حکمت و اخلاق به انبیای بزرگ خداوند شبیه می باشند.

۱- . نفحهْ الیمن: ۱۲.

۲- . ذخائر العقبی: ۲۴.

۲– توصیف ضرار از امام

معاویه از ضـرار خواست که امام را برای او توصـیف کند؛ زیرا وی از خالص ترین دوسـتان او بود. ضرار از ترس معاویه امتناع کرد ولی معاویه اصـرار نمود؛ پس به او گفت: والله ا و شدیـد و قوی بود، به حق سـخن می گفت و به عـدالت حکم می کرد، علم از جوانب او منتشـر می شـد و زبـانش به حکمت گویا بود. از دنیا و زرق و برق آن وحشت داشت و با شب و وحشت آن مـأنوس بـود. اشـک فراوان می ریخت، زیـاد تفکرمی کرد، خشن ترین لبـاس را می پوشـید و از طعـام آن چه بـدتر بود را می خورد. در بین مـا مثل یکی از ما بود. وقتی از او سؤال می کردیم پاسـخ ما را می داد، وقتی از او درباره خبری می پرسـیدیم ما را بـاخبر می کرد و به خـدا، بـا اینکه ما به او نزدیک بودیم و او به ما نزدیک بود، به خاطر هیبتش با او تکلم نمی کردیم. اهل دین را بزرگ و فقرا را مقرب می داشت. قوی در باطلش طمع نمی ورزیـد و ضـعیف از عـدلش مأیوس نبود و به خدا گواهی می دهم که دیـدم وقتی شب فرا می رسید و همه به خواب می رفتنـد، محاسن خود را به دست می گرفت و چون شـخص مار گزیده به خود می پیچید و گریه می کرد، گریه شخصی محزون و می گفت:

«ای دنیا، غیر مرا اختیار کن، به من تعرض می کنی و تشویق می نمائی؟ بعید است، بعید است، من تو را سه طلاقه کرده ام و بر گشتی در آن نیست. عمر تو کوتاه، خطر تو بزرگ و زندگی تو پست است. آه از کمی توشه، دوری سفر و وحشت راه».

این کلمات در معاویه اثر گذاشت و گفت: خدا، ابوالحسن را رحمت کند،

ص: ۸۷

والله، این گونه بود...(۱).

این کلمات از صفات روحی متمایز امام امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت دارد که باعث اعجاب و شگفتی حتی نزد دشمنان او می شود.

۳- توصیف محمد حنفیه از امام(ع)

فرزندش محمد حنفیه شمایل او را بیان می کند و می گوید:

«او چهارشانه با ابروهای کشیده و چشم های گشاد بود، روی او چون ماه شب چهارده و رنگ او گندمگون بود. در جلو پیشانی مو نداشت و دو طره مو چون تاج در پشت سرش وجود داشت؛ گردنش چون نقره و ضخیم بود و شکمی بزرگ داشت. پشتی پهن، سینه ای گشاده و جسمی متعادل با دنده های درشت داشت. بازوان و ساعدش درهم پیچیده بود، شانه های او درشت و کتف هایش عریض بود، سر استخوان هایش چون استخوان های شیر درنده نرم و بزرگ بود، محاسن او بر روی سینه اش آن را زینت داده بود، عضلاتی درهم پیچیده داشت و ساق پاهایش باریک بود». این اوصاف به بعض همانندی از شکل و شمایل او اشاره دارد.

۴- توصیف مغیره از امام(ع)

مغیره که از دشمنان اوست، وی را توصیف می کند و می گوید: به هیئت شیر بود، خشن تر از او وقتی خشمگین می شد و کوبنده تر از او وقتی ناراحت می شد(۲).

این وصف، قدرت بدنی امام علیه السلام و شجاعت بی نظیر او را بیان می کند.

۱- . الاستیعاب: ۳ / ۱۰۷. حلیهٔ الاولیاء: ۱ / ۸۴. الریاض النضرهٔ: ۲ / ۲۱۲.

۲- . مناقب آل ابی طالب: ۳ / ۹۱.

۵– توصیف یکی از معاصرین

یکی از معاصرین بعضی از صفات بدنی او را توصیف می کند و می گوید: مردی میان بالا ـ با چشمانی سیاه و درشت، زیبارویی او مانند ماه شب چهارده بود، بدنی بزرگ داشت و بین کتف هایش عریض بود، سر کتفش استخوان نرمی چون شیر وجود داشت، بازو و ساعدش درهم پیچیده بود و مانند دو کف دست از هم تشخیص داده نمی شد. بدنش پر از عضله و گردنش چون ابریق نقره بود. جلوی سرش بدون مو بود و در پشت سرش مو داشت، محاسن او پر مو بود و آن را خضاب نمی کرد. هرگاه خرامان راه می رفت ساعد و دستش حرکت می کرد و هرگاه برای جنگ می رفت به حالت نیمه دو حرکت می کرد. قدم های ثابت برمی داشت، قوی بود و کسی با او کشتی نمی گرفت مگر این که او را به زمین می زد. در هر برخوردی شجاع و پیروز بود.

این ها صفاتی بود که راویان به اتفاق برای امام علیه السلام برشمردند. او بارزترین قهرمان در عالم اسلامی و غیر آن است و دارای قدرت بدنی، شدت و شجاعتی است که کس دیگری به جز او چنین توانایی هایی را نداشت؛ به اضافه صفات عالیه ی نفسانی او که سرود متقین در هر زمان و مکانی است.

ص: ۸۹

تکامل امام

اشاره

امام علیه السلام در دوران کودکی تحت حمایت پدر خویش ابو طالب مؤمن قریش و شیخ بطحا که نمونه ی کامل فضیلت و مقدمه ی تمام کرامت بود، تربیت شد؛ پس او فرزندش امام علیه السلام را با رشادت و خرد تربیت کرد و با ایمان به خدا او را تغذیه کرد، همان طور که مادر پاکدامنش فاطمه، بانوی زنان عصر در عفت و طهارت، به تربیت او برخاست و او را به اخلاق پسندیده و عادات نیک پرورش داد و صفات شریفه را در جان او کاشت.

پرورش امام به دست پیامبر(ص)

هنگامی که امام علیه السلام در اون کودکی به سر می برد بحران مادی و تنگی معیشت گریبان گیر قریش شد و وضع مالی و اقتصادی ابوطالب نیز تحت تأثیر آن قرار گرفت؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به نزد پسر عمویش عباس و حمزه رفت و از آن ها درخواست کرد که بار سنگین عمویش ابوطالب را سبک کنند؛ پس آن ها به نزد او رفتند و پیشنهاد خود را برای کمک به او اعلام کردند. وی در پاسخ گفت: عقیل را برای من بگذارید و هر که را خواستید ببرید. عقیل را بسیار دوست می داشت؛ پس عباس طالب را و حمزه، جعفر را و رسول خدا علی را گرفت و به آن ها گفت: کسی را که خدا بر شما اختیار کرد اختیار کردم و امام در دامن رسول الله و در پناه دوستی و عطوفت او قرار گرفت.

به یقین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام را از عمویش گرفت تا او را تربیت کند و با طبع و

راهنمایی خود او را تغذیه نماید تا در سایه ی حمایت او از حب و دوستی، عطوفت و ایثار، چیزی را به دست آورد که آن را در خانه ی پدرش نیافت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تمام ارزش های اسلامی و اصول و قواعد آن را در جان و اعماق ذات امام کاشت و او در ابتدای زندگی اسلام را فهمید و به آن ایمان داشت و جوهر آن را درک کرد.

امام علیه السلام نزدیک ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بهترین کسی بود که با اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سازگاری داشت و رسالت او را فهمید. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم انقلاب بزرگ خود را بر افکار و عادات جاهلیت اعلام کرد، امام در دوران طفولیت به سر می برد. او برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فداکاری و از او در مقابل کودکانی که با سنگ به او حمله می کردند محافظت می کرد. آن ها به او سنگ و کلوخ پرتاب می کردند و او را ساحر و دیوانه می خواندند؛ امام با مشت بر آن ها می زد تا این که فرار کرده و به پدر و مادرشان شکایت می کردند. این اولین جهادی بود که در راه اسلام انجام داد.

امام علیه السلام از این دوره ی طلایی که در حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می زیست و مورد اقسام محبت و عنایت او قرار می گرفت، صحبت می کرد و می فرمود:

«شما موضع مرا در قرابت، نزدیکی و منزلت خاص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانید. وقتی من کودک بودم، مرا در اتاق خود می نشاند، مرا به سینه می چسبانید و در استراحت گاه مخصوص خود می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسباند و بوی پاکیزه اش را به مشام من می رساند و گاهی غذا را لقمه لقمه در دهانم می گذاشت. هرگز دروغی در گفتار و اشتباهی در کردارم نیافت و من چونان فرزندی که همیشه با مادراست، همواره با پیامبر بودم. هر روز نشانه ی

تازه ای از اخلاق نیکو را بر من آشکار می کرد و فرمان می داد که به او اقتدا کنم»(۱).

آیا می بینید چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رعایت حب و دوستی او خالص بود؟ با او با مهربانی و عطوفت رفتار می کرد و او را طبق اخلاق و آداب خویش پرورش می داد تا در زندگی و بعد از وفاتش نمونه ای از او باشد.

تربیت نبوی امام

اشاره

قصد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم توجه زیاد به تربیت برادر و پسر عمویش امام علیه السلام بود؛ پس در عمق وجود او صفات کریمه و گرایش های شریفه را کاشت تا حاکی از طبیعت و تمایلات او باشد و پس از خود شخصیتی برجسته برای امت و پیشرو برای ابلاغ رسالتش باشد. تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سرشار از تمام ارزش های ترقی و علو ذات بود. و از جمله برنامه های آن، این صور و شکل های شگفت است:

۱- بی اعتنایی به نفس

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برادرش را بر اساس واقعیت، دوری از خودخواهی و بی اعتنایی به خویشتن تربیت کرد. روزی امام علیه السلام درب خانه ی رسول الله را زد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «کیست؟».

گفت: «منم یا رسول الله».

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از کلمه ی منم، که برای گوینده ی آن خالی از عظمت است، کراهت داشت. پس می گفت: «من، من»، امام کراهت پیامبر را از این کلمه فهمید و بعد از آن دیگر آن را تکرار نکرد(۲).

ص: ۹۲

۱- . نهج البلاغهْ، الخطبهْ ۱۹۲.

۲- . حیاهْ الحیوان، الجاحظ: ۱ / ۳۳۷.

این اقـدام از علو تربیت اسـلامی حکـایت دارد که به زنـدگی درخشـان و رفیع او کمـک کرد. امام در سراسـر زنـدگی از این تربیت عـالیه متأثر بود و در ایام حکومت و ریاست امت، تمام مظاهر حکومت و سـلطنت را که لازمه ی ابهت و برتری بر مردم بود کنار گـذاشت و خود ماننـد سایر افراد امّت زندگی می کرد و از این جهت هیچ امتیازی بر آن ها نداشت. مورخین روایت می کننـد که او بر اهل مدائن گذشت برای او جشـنی بر پا کردند و گوسـفندانی قربانی کردند؛ پس او از آن ناراحت شد و به آن ها گفت: من نیز مانند یکی از شـما هستم؛ لشکرش را از خوردن گوشت قربانی منع کرد تا این که بهای آن ها را به اهلش پرداخت(۱). علی علیه السلام این گونه بود که در تاریخ بشری نظیری به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نداشت.

۲- آراستگی به صفات پسندیده

از انواع تربیت درخشان اسـلامی که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به امام علیه السـلام آموخت این موارد از احادیث تربیتی است:

الف) رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم فرمود: «ای علی، سه چیز از مکارم اخلاق است: وصل کن به کسـی که با تو قطع کرده است، ببخش به کسی که تو را محروم کرده است و عفو کن کسی را که به تو ستم کرده است».(۲)

این خصلت های پسندیده، انسان را به بالاترین درجه ی کمال نفس می رساند.

ب) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ای علی، سـید اعمال، سه خصـلت است: با مردم به عـدل رفتار کردن هر چنـد به زیان خودت باشد، مساوات و برادری در راه خدای عزوجل و ذکر خداوند

۱- . بحار الانوار: ۷۷ / ۴۵.

۲- . بحار الانوار: ۷۷ / ۴۴.

تبارک و تعالی در تمام احوال»(۱).

این صفات عالیه، اساس فضایلی هستند که شایسته است هر مسلمانی به آن آراسته باشد.

ج) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای علی، سه خصلت از حقایق ایمان است: انفاق کردن در تنگدستی، بخشیدن علم و دانش به شاگردان و با مردم به عدل رفتار کردن اگر چه به زیان خودت باشد».

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به این صفات کریمه، برادرش، پسر عمو و دروازه ی شهر علمش را تربیت کرد تا نمونه ای کامل برای اسلام باشد.

د) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای علی، تو را به وصیتی سفارش می کنم پس آن را حفظ کن؛ زیرا مادامی که وصیت مرا حفظ کنی، در خیر هستی: کسی که غیظ خود را فرو برد و قادر برانجام آن باشد، به دنبال آن خدا در روز قیامت آن را ایمن گرداند و ایمانی عطا کند که طعم آن را بچشد»(۲).

آیا این تعالیم تربیتی را که در همه بحران ها و مصائب انسان را در چهارچوب فضیلت و سلامت قرار می دهد دیده اید؟

ه-) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای علی، سه فرد، خدا را ملاقات کنند و بهترین مردمند: آن کس که فرایض دین را فرو نگذارد که او عابدترینِ مردم است، آن کس که از محرمات دین بپرهیزد که او از پرهیزکارترین مردم است و آن کس که به آن چه خداوند به او داده قناعت کند که او غنی ترین مردم است»(۳).

۱- . منبع سابق: ۴۵.

۲- . الخصال، الصدوق: ۲ / ۳۲. بحار الانوار: ۷۷ / ۴۶.

۳- . بحار الانوار: ۷۷ / ۵۱.

کسی که این خصال پسندیده را با زندگی خویش تطبیق دهد، از برترین مردم در طاعت خداوند متعال و در تقرب به اوست.

و) و او صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای علی، خداونـد تبارک و تعالی غرور جاهلیت و تفاخر به پـدران در گذشـته را با نیروی اسلام از بین برد؛ هماناانسـان هـا فرزنـد آدمنـد و آدم از خـاک اسـت. هر کـه پرهیزکـارتر اسـت، نزد خداونـد عزیزتر است»(۱).

این وصیت از بالاترین تعالیم اسلامی است که فاصله های طبقاتی بین مردم را از بین برده و اختلاف و برتری به نسب ها را لغو نموده و تفـاوت بین انسـان هـا را در تقوی و عمـل صالـح می دانـد که بزرگ ترین مراقب برای انسـان است و او را از دیگران مشخص می کند و به او شرافت می دهد.

ز) از وصایای عالیه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن سفارش کرد:

«ای علی، سه گروه در روز قیامت زیر سایه ی عرش هسـتند: هر کسـی که برای برادرش دوست بدارد آن چه را که برای خود دوست می دارد. مردی که به کـاری برسـد و در آن گامی پیش و پس ننهـد تا بدانـد که آن کار برای خداونـد مورد پسـند یا ناپسـند است و مردی که از برادر خود عیبی نگیرد مگر این که عیب خود را درمـان کنـد؛ زیرا هر عیب خود را که درمان کند عیب دیگرش فاش می شود و برای انسان بس است که به خود بپردازد»(۲).

چه زیباست این صـفات! صـفاتی که انسان را به بالاترین سـطح رشد و کمال می رساند... و امام با این صفات تربیت شده و از برنامه های زندگی اش بود.

این ها بعضی خصلت های پسندیده ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به برادر و پسر

۱- . مصدر سابق: ۵۳.

۲- . بحار الانوار: ۷۷ / ۶۶.

عمویش سفارش می کرد تا برای او الگوی رفتاری خود با دیگران باشد. این یکی از برنامه های تربیت نبوی برای امام بود که ما بیشتر آن را در مسند امام ذکر کردیم.

۳- اجتناب امام از صفات نکوهیده

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام را از بعضی صفات و خصلت ها که انسان را تا حد زیادی تنزل می دهد، برحذر داشت، از جمله:

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای علی، تو را از سه خصلت بازمی دارم: حسد، حرص و کبر»(۱).

این خصلت ها از گناهان زندگی است که انسان شریف به آن آلوده نمی شود.

ب) فرمود: «ای علی، کسی که برای مخاصمه با سفیهان، مجادله با علما یا برای این که مردم را به سوی خود بخواند، علم را بیاموزد اهل آتش است»(۲).

طلب علم باید خالصانه و برای خدا باشد و به اغراض پست آلوده نباشد؛ اما اگر به اغراض آمیخته باشد به حقیقت نمی رسد و نزد خدا دچار عقوبت می شود. حدیث به آن اشاره کرده و می گوید:

- طلب علم برای ستیز با سفیهان، غلبه بر آن ها و ابراز قابلیت مشخص که ناشی از مرض نفس و دوری از خداوند متعال است.

- طلب علم برای مجادله با علما و این که شخص بخواهد در جمع اظهار کند که از علمای مبارز است یا دفاعی که برای دوستی دنیا باشد، به طور قطع از چیزهایی است که فرد را از خداوند متعال دور می کند.

ص: ۹۶

۱- . مصدر سابق: ۵۲.

۲- . مصدر سابق: ۵۴.

– طلب علم برای دعوت مردم و جمع شدن درپیرامون او، که از خدا می خواهیم به لطف و فضل خود، ما را از آن حفظ فرماید.

ج) از بندهای تربیت نبوی برای امام، قول او صلی الله علیه و آله وسلم است: «ای علی، می خواهی به تو از بدترین مردم خبر بدهم؟» علی گفت: «بلی ای رسول خدا»، فرمود: «کسی که گناهی را نبخشد و لغزشی را نپذیرد. آیا می خواهی از بدتر از آن به تو خبر بدهم؟» علی گفت: «بلی»، فرمود: «کسی که مردم از شر او ایمن نباشند و امیدی به خیر او نباشد»(۱).

این ها خصلت های ناپسندی هستند که تنها بدترین وفرومایه ترین افراد جامعه به آن متصف می شوند.

د) از وصایای تربیتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برادر و ولیعهدش امام علیه السلام را به آن تربیت کرد، این گفتار اوست: «ای علی، هیچ فقری بدتر از نادانی، هیچ مالی بافایده تر از عقل و هیچ تنهایی ای خوفناک تر از خودبینی نیست؛ فایده ی عقل وقتی است که از آن استفاده کنید، برترین پرهیزکاری آن است که از محرمات الهی بپرهیزی و هیچ حسبی بهتر از خلق خوش و هیچ عبادتی مانند تفکر در صفات خداوند نیست. به درستی که دروغ آفت سخن، فراموشی آفت علم و منت گذاشتن آفت بخشندگی است»(۲).

در پرتو این حکمت درخشنده که در صدر آداب و محاسن اخلاق قرار دارد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وصی و دروازه ی شهر علم خود را تربیت می کرد تا نمونه ای کامل در زندگی و بعد از مرگش باشد.

۱- . بحار الانوار: ۷۷ / ۶۶.

۲- . مصدر سابق: ۶۴.

ه-) از تربیت عالیه ی نبوی برای امام علیه السلام این قول اوست: «ای علی، از دروغ بپرهیز؛ زیرا دروغ انسان را رو سیاه می کند و سپس نزد خدا کذاب نوشته می شود و همانا راستی انسان را رو سفید می کند و نزد خدا راستگو نوشته می شود. بدان که راستی مبارك و دروغ شوم است»(۱).

دروغ، کلید شر است و فساد دنیا و هلاکت بندگان در دروغ است و بر عکس راستی باعث هر فضیلت و سبب نجات از شر است.

و) از شگفتی های تربیت اسلامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام را به آن توصیه فرمود:

«ای علی، از غیبت و سخن چینی پرهیز کن»(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را از غیبت نهی کرد؛ زیرا غیبت در بین مردم باعث ایجاد دشمنی و کینه و نیز باعث سقوط شخصیت غیبت شونده در جامعه می شود و اسلام کرامت هر مسلمانی را خواستار است و نمی خواهد فردی دچار پستی گردد. فقها به شدت غیبت را در اسلام تحریم کرده اند و فقط کسی را که به فسق و فجور متظاهر باشد، مستثنی دانسته اند و غیبت کردن از او را به جهت تظاهر به فسق جایز شمرده اند؛ ولی به معاصی غیر از آن جایز نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از سخن چینی نهی کرده اند؛ چون موجب انتشار منکرات در اجتماع می شود. اخبار زیادی از ائمه علیهم السلام نقل شده که سخن چین بدترین خلق خداست.

ز) از وصایای تربیتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این گفتار اوست: «ای علی، غضب نکن، هر گاه غضب کردی بنشین و درباره ی قدرت پروردگار بر بندگان و حلم او درباره ی آن ها تفکر کن. وقتی به تو گفته شد: از خدا بترس، غضبت را فروکش کن و به

۱- . تحف العقول: ۱۴.

۲- . بحارالانوار: ۷۷ / ۶۷.

حلمت باز گرد»(۱).

غضب کلید هر شر و سبب هر جریمه ای است و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آن نهی کرده اند؛ زیرا باعث نابودی شخص و هلاکت او می گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چگونگی علاج و در امان بودن از شر آن را ذکر کرده است و آن این است که انسان در حالت غضب، به قدرت خداوند متعال و بر آن چه غضب از ضرر و مفاسد از خود به جا می گذارد، فکر کند.

ح) از وصایای ارزنده ی تربیتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امام آموخت این قول اوست: «ای علی، تو را از این که عهدت را بشکنی و به ضد آن کمک کنی، نهی می کنم و تو را از مکر نهی می کنم؛ چون مکر جایز نیست مگر با اهلش و تو را از ظلم نهی می کنم؛ چون کسی که بر او ظلم شود

خدا او را یاری می دهد»(۲).

این خصلت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را نهی کرده، موجب سقوط و هلاکت انسان می شود.

ط) از علائم تربیت برای امام علیه السلام این وصیت است: «ای علی، هر کسی که در دین، عقیده ی استوار دارد، هرگز برای رضایت مخلوق، خشم خدا را اختیار نمی کند و برای آن چه خالق عطا کرده است از مخلوق سپاسگزاری نمی کند و برای آن چه خداوند برای او نخواسته است، از مردم شکایت نمی کند؛ همانا رزق، به حرص حریص فزون نمی شود و به کراهت فرد تغییر نمی پذیرد. خداوند سرور و شادی را ملازم یقین و رضا و ناراحتی و حزن را در شک قرار داد»(۳).

۱- . همان مصدر.

۲- . الامالی، الصدوق: ۲ / ۲۱۰. بحار الانوار: ۷۷ / ۶۹.

۳- . المحاسن: ۱۶ - ۱۷. بحار الانوار: ۵۷ / ۶۸.

ما به تفصیل وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در مسندش به امام ذکر کرده ایم؛ لذا به این وصیت ارزنده ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به وصی و باب شهر علم او – امام امیرالمؤمنین – اکتفا می کنیم.

پیشی گرفتن در اسلام

مورخین و راویان اتفاق نظر دارند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کسی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده، به دعوت او از روی فهم و ایمان پاسخ مثبت داده است. امام علیه السلام فرمود: «خداوند متعال را پرستش کردم قبل از این که احدی از این امت او را پرستش کند»(۱).

فرمود: «وقتی که هفت ساله بودم صدا را می شنیدم، نور را می دیدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ساکت بود و اجازه ی تبلیغ و انذار به او داده نشده بود»(۲). معنی این حدیث آن است که امام علیه السلام در سن کودکی صدای جبرئیل را می شنیده و نور او را می دیده است، قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسالتش را ابلاغ و در بین مردم منتشر کند.

تمام راویان متفق اند که جاهلیت با بت هایش امام علیه السلام را آلوده نکرد، هرگز لباس سیاه آن را در بر نکرد و برای صنمی سجده نکرد، آن گونه که غیر او کردند(۳).

مقریزی می گوید: علی بن ابی طالب هاشمی هرگز به خدا شرک نورزید و این به آن جهت است که خداوند متعال برای او خیر را اراده کرده و او را

۱- . صفهْ الصفوهْ: ۱ / ۱۶۲.

۲- . بحار الانوار: ۳۴ / ۲۵۵.

۳- . تاریخ ابن عساکر: ۱ / ۳۳.

تحت کفالت پسر عموی خود سید المرسلین قرار داد(۱).

امام علیه السلام اسلام آورد و همراه او ام المؤمنین صدیقه ی طاهره - خدیجه - هم ایمان آورد و اسلام را پذیرفت، به ارزش ها و اهداف آن ایمان آورد و تمام دارایی خود را از ثروت های زیادی که داشت، در راه اسلام تقدیم کرد. امام علیه السلام از ایمان خود و خدیجه به اسلام سخن می گوید: «آن روز در هیچ خانه ای احدی به اسلام نگروید غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، خدیجه و من که سومین آن ها بودم»(۲).

ابن عباس گفت: علی اولین کسی بود از مردم که ایمان آورد بعد از خدیجه. ابن اسحاق گفت: علی اولین

مؤمن به خدا و به محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود(۳).

سبقت امام در پذیرفتن اسلام چیزی است که مورد توافق مورخین و راویان است(۴)، گفته شده که سن مبارکش وقتی اسلام آورد هفت یا نه سال بوده است(۵).

مگر این که تأمل در تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی او اقتضا کند که او در اوایل دوران کودکی بوده است.

به هر حال او با عزت و افتخار، سبقت خود در اسلام را چنین بیان می کند:

«من صدیق بزرگ و فاروق اولم - قبل از اسلام ابی بکر مسلمان شدم و قبل از این که او نماز بخواند، نماز خواندم»(۶).

این شعر را به او نسبت می دهند. به قول او:

۱- . امتاع الاسماع: ۱ / ۱۶.
۲- . نهج البلاغهْ: ۴ / ۱۱۶.
۳- . نهج البلاغهْ: ۴ / ۱۱۶.
۴- . صحیح الترمذی: ۲ / ۳۰۱. طبقات ابن سعد: ۳ / ۱۴. کنز العمال: ۶ / ۴۰۰.
۵- . لطائف المعارف، الثعالبی: ۱۲.
۶- . المعارف: ۷۳. الذخائر: ۵۸. الریاض: ۲ / ۲۵۷.

سبقتکم إلی الاسلام طُرّاً

غُلاماً ما بَلَغتُ أوان حُلمی

* از همه ی شما در اسلام پیشی گرفتم در حالی که کودکی بودم و اوایل زندگی من بود.

این کرامت برای امام در همه ی جوامع اسلامی شایع بوده و تمام صحابه ی امام به آن افتخار می کرده اند. هاشم مرقال در صفین می گوید:

مع ابن عمّ احمد المُعلّی

فیه الرَّسولُ بالهدی استَهَلا

أوَّلُ من صَدَّقه وصلّی

فجاهد الکُفّارَ حتی أبلی(۱)

* با پسر عموی احمد، بزرگواری که رسول خدا هدایت او را آغاز کرد.

* اولین کسی که او را تصدیق کرد و نماز خواند و تا آخر عمر با کفار جنگید.

سعید بن قیس که از بزرگان اصحاب امام است، گفت:

هذا علی وابن عمِّ المصطفی

أوَّلُ مَن أجاب لِمّا أن دَعا

* این علی پسر عموی مصطفی و اولین کسی است که وقتی او را دعوت کرد به او ایمان آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کرد که امام علیه السلام اولین فردی است که به او ایمان آورده است و به اصحابش گفت: «اولین کسی که از شما بر حوض بر من وارد شده و اولین کسی که مسلمان شده، علی بن ابی طالب است»(۲).

به هر حال پیشی گرفتن امام در اسلام، مورد اتفاق همه ی مسلمین و علامت شرف و افتخار برای امام علیه السلام است.

۱- . الکامل، ابن اثیر: ۳ / ۱۳۵.

۲- . الغدیر: ۳ / ۲۱.

محبت به پیامبر(ص)

امام علیه السلام با تمام وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دوست می داشت و حق این دوستی را به طور کامل ادا کرد. شخصی از چگونگی دوستی او سؤال کرد و پرسید: دوستی شما نسبت به رسول خدا چگونه بود؟

امام پاسخ داد: «والله دوستی او در نزد ما از اموال ما، اولاد ما، مادران ما و از آب سرد برای تشنگان بهتر بود...»(۱).

آن چه مسلم است نه در بین خاندان نبوی و نه در بین صحابه، در اخلاص و دوستی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی شبیه امام پیدا نمی شد. از موارد دوستی او و نسبت به پیامبر این است که امام علیه السلام وارد باغی شد، صاحب باغ گفت: آیامی توانی این درخت ها را آب بدهی؟ برای هر دلوی یک دانه خرما می دهم؛ پس به سرعت چندین دلو آب کشید و صاحب باغ یک کف دست پر از خرما به او داد و او فوراً آن ها را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورد و او را به آن اطعام کرد(۲).

خدمت به پیامبر(ص)

امام علیه السلام مراقبت از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اقدام به خدمت او را عهده دار بود؛ حتی اگر می خواست از جای برخیزد او دستش را می گرفت و اگر می خواست بنشیند به او تکیه می کرد(۳).

و لطایفی که از او نقل کرده اند: شخصی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد و از پیامبر کمک می خواست. پس به امام فرمود: «ای علی، زبان او را از من قطع کن». آن

ص: ۱۰۳

۱- . خزانهْ الادب: ۳ / ۲۱۳.

۲- . مسند أحمد: ۲ / ۱۰۲.

۳- . اعلام الوری: ۱۸۷.

شخص مراد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از این کلام نفهمید؛ پس با علی حرکت کرد و او را ترس و وحشت فراگرفته بود. به امام گفت: ای اباالحسن، آیا زبان مرا قطع می کنی؟

امام به او گفت: «آن چه به من گفته است را عمل می کنم».

امام رفت تا به شتر صدقه رسید و به او فرمود: «بگیر آن چه را دوست داری»، پس ترس آن مرد فرو ریخت و فهمید که رسول خدا قصدش چه بوده است. امام کلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را شرح می دهد و می گوید: «زیباترین کلام مبهم را در کلام عرب می شنوی»(۱).

امام با اخلاص برآوردن حوائج پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را عهده دار شد و بر استر خاکستری رنگ پیامبر سوار می شد و در بین انصار می گشت که آن چه را بر عهده ی پیامبر است انجام دهد(۲).

نمونه ای از دعاهای امام برای پیامبر(ص)

هیچ کس از صحابه و دیگران مقام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علو منزلت او را، همانند برادر و دروازه ی شهر علمش - امام علیه السلام -

نمی شناخت. بسیاری از دعاها که سرشار از تمجید و تعظیم برای اوست و به فضل و عظمت مقامش اشاره کرده است، به او اختصاص دارد و این یکی ازآن هاست:

۱- امام علیه السلام فرمود:

«الحمدللّه رب العالمین، وصلّی الله علی اطیب المرسلین محمد بن عبدالله المنتجب الفائق الراتق.

ص: ۱۰۴

۱- . خزانهْ الادب: ۱ / ۱۵۴.

۲- . رسائل الجاحظ: ۲ / ۲۲۲.

اللهم فخُصَّ محمّداً بالذكر المحمود، والحوض المورود.

اللهم آت محمّداً صلى الله عليه و آله وسلم صلواتك عليه وآله الوسيله، والرَّفعه والفضيله واجعل فی المصطفین محبّته، وفی العلیین درجته، وفی المقربین کرامته.

اللهم اعط محمّداً صلواتک علیه وآله من کل کرامهٍ أفضل تلک الکرامه، ومن کل نعیم أوسع ذلک النعیم، ومن کلِّ عَطاءٍ أجزل ذلک العطاء، ومِن کلِّ یُسرٍ أنضر ذلک الیُسر، ومِن کلِّ قِسمٍ أوفر ذلک القسم حتی لا یکون أحد من خلقک أقرب منه مجلساً، ولا أرفع منه عندک ذِکراً ومنزله، ولا أعظم علیک حقاً، ولا أقرب وسیله من محمّدٍ صلواتک علیه وآله، إمام الخیر وقائده، والداعی إلیه، والبرکه علی جمیع العباد والبلاد ورحمه للعالمین.

اللّهم اجمع بیننا وبین محمّدٍ صلواتک علیه وآله فی برد العیش، وتَرَوُّحِ الروح، وقرار النِّعمه، وشهوه الانفس، ومُنَی الشَّهَوات، ونِعم اللّذّات، ورجاء الفضیله، وشُهود الطُّمَأنینه، وسُؤدَدِ الکرامه، وقُرَّهِ العین، ونضرهِ النَّعیم، وبهجهٍ لا تُشبه بهجات الدُّنیا، نشهد أنَّهُ قد بلَّغَ الرِّساله، وأدّی النَّصیحه، واجتهد للامّه، وأوذی فی جنبک، وجاهد فی سبیلک، وعبدک حتی أتاه الیقین، فصلّی الله علیه وآله الطیّبین.

اللهم ربّ البلد الحرام، ورب الرُّکن والمقام، وربّ المشعر الحرام، ورب الحِلِّ والحرام، بلِّغ روح محمّدٍ صلّی الله علیه وآله عنّا السلام، اللهم صلِّ علی ملائکتک المقربین، وعلی أنبیائک ورسلک اجمعین، وصلّ اللهم علی الحفظه الکرام الکاتبین، وعلی أهل طاعتک من أهل السموات السَّبع وأهل الارضین السبع من المؤمنین أجمعین»(۱).

شما در این دعا انواع احترام و بزرگداشت را که امام علیه السلام برای علو درجه

۱- . تهذیب الاحکام: ۳ / ۸۳. بحار الانوار: ۲۰ / ۲۶۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیان کرده اند می بینید؛ او از خداوند، علو مقام و بالاترین درجه را در اعلی علیین برای او درخواست می کند.

۲- از مظاهر احترام امام به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این دعاست، می فرماید:

«اللّهم داحی المَدحُوّات، وداعم المسموکات، وجابل القلوب علی فِطرتها، شقیّها وسعیدها، اجعل شرائف صلواتک، ونوامی برکاتک علی محمّدٍ عبدک ورسولک الخاتم لما سبق، والفاتح لِما انغلق، والمُعلن الحقّ بالحق، والدّامغ خبیثات الاباطیل، والدامغ صولات الاضالیل، کما حمَّلتَهُ فاضطلع بأمرک، مُستوفراً فی مرضاتک، غیر ناکِلٍ عن قُدُمٍ، ولا واهٍ فی عَزمٍ، واعِیاً لوحیک، حافظا لعهدک، ماضیاً علی نفاذ أمرک، حتی أوری قبس القابس، وأضاء الطّریق للخابط، وهُدِیَت به القلوب بعد خوضات الفتن والآثام، وأقام بموضحات الاعلام، ونیّرات الاحکام، فهو أمینک المأمون، وخازن علمک المخزون، وشهیدک یوم الدین، وبعیثک بالحق، ورسولک الی الخلق.

اللهم افسح له مفسحاً فی ظلّک، واجزه مضاعفات الخیر من فضلک.

اللهم وأغل علی بناء البانین بناءه، وأکرم لَدَیک منزلته، وأتمم له نوره، واجعله مِن انبعاثک مقبول الشهاده، مرضِیّ المقاله، ذا منطقٍ عدل، وخطبه فصل.

اللهم اجمع بیننا وبینه فی برد العیش، وإقرار النعمه، ورخاء الدّعه، ومنتهی الطمأنینه، وتحف الکرامه»(۱).

این دعا با احاطه و شناخت کامل امام به رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم نوشته شده است و در آن، تمام انواع تعظیم و تکریم مندرج است و در نهایت دعایی برای علو درجات او در فردوس اعلاست.

۱- . نهج البلاغة: ۱ / ۱۸۶.

تجلیل از پیامبر(ص)

امام بر یقین بود و به نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ایمان کامل داشت و به بهترین وجه او را می ستود. درباره ی او گفته است:

«مستقرّهُ خیر مستقرٍّ، ومنتبه أشرف منبتٍ، فی معادن الکرامه، ومماهد السلامه، قد صُرِفَت نحوه أفئده الابرار، وثُنِیَت إلیه أزمه الابصار، دفن اللّه به الضَّغائن، وأطفأ به الثَّوائر ألَّف به إخواناً، وفرَّق به أقراناً،أعزّ به الذِّلَّه، وأذلَّ به العِزَّه، کلامه بیان، وصَمتُهُ لِسان»(۱).

در این کلمات امام، انواع تجلیل و تکریم از شخصیت رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم را مشاهده می کنیم که غیر از دروازه ی شهر علمش، کسی او را نشناخت.

فرمود: «ابتعثه بالنور المضی ء، والبرهان الجلی، والمنهاج البادی والکتاب الهادی، أسرته خیر أسره، وشجرته خیر شجره، أغصانها معتدله، وثمارها متهدّله، مولده بمکه، وهجرته بطیبه علا بها ذکره وامتدّ منها صوته. أرسله بحجه کافیه، وموعظه شافیه، ودعوه متلافیه، أظهر به الشرائع المجهوله، وقمع به البدع المدخوله، وبیَّن به الاحکام المفصوله. فمن یبتغ غیر الاسلام دیناً تتحقّق شفوته، وتنقصم عروته، وتعظم کبوته، ویکن مآبه الی الحزن الطویل والعذاب الوبیل»(۲).

این کلمات امام از تعظیم و تجلیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حکایت دارد و به طور یقین درخاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و در بین صحابه، به جز امیرالمؤمنین علیه السلام کسی نبود که حقیقت او را بفهمد و به علم او احاطه داشته باشد... آنچه که ذکر شد بعضی از کلمات آن حضرت در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود.

۱- . همان منبع.

۲- . نهج البلاغهْ: ۲ / ۲۲۹.

نوشتن وحی

اخبار زیادی مبنی بر این که امام امیرالمؤمنین علیه السلام وحی منزل خداوند بر بنده و رسولش محمد صلی الله علیه و آله وسلم را می نوشت، وجود دارد(۱). سوره های زیادی از قرآن کریم را او نوشت؛ کما این که او اولین کسی است که نقطه گذاری در قرآن را وضع کرد(۲)و(۳).

نوشتن پیمان های پیامبر(ص)

امام علیه السلام تعهدات و صلح نامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می نوشت. او آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای اهل نجران و غیر آن ها تعیین کرده بود، نوشت(۴) و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با اهل حدیبیه صلح کرد، امام نوشت: «این قراردادی است بین محمد رسول خدا»، مشرکین گفتند: ننویس محمد رسول خدا، اگر او را رسول می دانستیم با او نمی جنگیدیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را با دست خود پاک کرد؛ همچنین، در آن شرط کردند که وارد مکه شوند و سه روز در آن جا بمانند و با سلاح وارد مکه نشوند مگر با شمشیرهای در غلاف و امثال آن(۵).

۱- . الاستیعاب: ۱ / ۳۰.

۲- . مفتاح السعادة: ۱ / ۸۹.

۳- . بنابر آن چه از معارف دین به دست می آید و روایاتی بیانگر آن مستند امام معصوم از جهل است و هیچ چیز را از کسی جز خدا یاد نگرفته و بدون داشتن استادی تنها از ناحیه من لدن حکیم خبیر تمام علوم را داراست و این جمله از منابع اهل تسنن نقل شده است.

۴- . این مطلب با عقاید شیعه سازگار نیست امیرالمؤمنین علیه السلام مطیع محض پیامبر بود و محال است پیامبر مطلبی فرموده باشند و حضرت اطاعت نکرده باشد چون ایشان از هر خطا و معصیت و نافرمانی کاملاً معصوم بوده اند و این مطلب در کتب شیعه نیست.

۵- . صحیح البخاری: ۳ / ۱۶۸. صحیح مسلم: ۳ / ۱۴۱۰.

درهم کوبیدن بت ها

از دیگر صفات امام و گرایش های او، کراهت زیاد و بغض شدید او به بت ها است. او قبل از طلوع نور اسلام کوشش می کرد آن ها را نابود کند، همان کاری که جدش شیخ الانبیاءابراهیم علیه السلام با بت های جاهلیت انجام داد. به همراه اسامه، زباله، کثافت و پلیدی های خانه را جمع می کرد و در تاریکی شب، به بت های قریش می مالید. چون صبح می شد قریشیان می دیدند که بت هایشان آلوده است، با ناراحتی و تندی صدایشان را بلند کرده و می گفتند: چه کسی این کار را با خداهای ما کرده است، و روز خود را به شستن آن ها با آب صرف می کردند(۱). پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز در نابود کردن بعضی از بت ها شریک بود و امام از آن نقل می کرد و می گفت: «من و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفتیم تا به کعبه رسیدیم، پس او نشست و من بر کتف او بالا ـ رفتم. مرا بلند کرد و خیال کردم که اگر می خواستم به افق آسمان دست می یافتم؛ تا این که بر خانه بالا رفتم و در آن تمثالی از صورت بود. آن را به راست و چپ و جلو حرکت دادم تا بر آن تسلط پیدا کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود: آن را بیفکن؛ پس آن را افکندم و شکست آن گونه که شیشه می شکند؛ سپس پایین آمدم و به همراه رسول الله رفتیم در حالی که از یکدیگر سبقت می گرفتیم و پنهان می شدیم که مبادا کسی ما را ببیند»(۲).

بت هایی که امام آن ها را نابود کرد، به شرح زیر است:

۱- منات: عرب، بت منات را به پا داشته و آن را بزرگ و عزیز می داشت؛ پس

ص: ۱۰۹

۱- . جواهر المطالب: ۱ / ۲۶۷.

۲- . صفة الصفوة: ۱ / ۱۶۳. مسند أحمد: ۱ / ۸۴.

امام به سوی آن رفت و آن را معدوم نمود(۱).

۲- بت طی: بت طی در کوهی قرار داشت؛ امام به سوی آن رفت و آن را نابود کرد و درهم شکست. در آن جا دو شمشیر به دست آورد که نام یکی از آن ها رسوب و نام دیگری مخذم بود. امام آن ها را با خود به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورد و به او بخشید(۲).

۳- بت های مکه: زمانی که خداوند متعال بنده و رسولش محمد صلی الله علیه و آله وسلم را در فتح مبین پیروز کرد و مکه را به اشغال او درآورد، حدودسیصد بت یا بیشتر بر کعبه مقدسه آویخته شده بود که قبایل مختلف آن ها را خدا تلقی می کردند و بدون خداوند متعال می پرستیدند. از جمله آن ها: نائله، اساف، مناف، ذوالخلصه، ذوالکنی، ذوالشری، الاقیصر، نهم، سمیر و غیر آن(۳). رئیس این بت ها هبل بود و آن خدای ابی سفیان (پدر معاویه و جد یزید) بود و از مس ساخته شده و با میخ هایی از آهن محکم شده بود.امام بر کتف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بالا رفت تا توانست آن را از جا بکند و به زمین بیندازد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قول خداوند متعال را می خواند:

(قُلْ جَاءَ الْحَقّ وزَهَقَ البَاطِل إنَّ البَاطلَ كَانَ زَهُوقا)(۴)؛ «بگو حق آمد و باطل نابود شد، همانا باطل نابود شدنی است».

سپس امام سایر بت ها را از جا کند و به این ترتیب بیت اللّه الحرام را از وجود بت های قریش پاک کرد. قهرمان و رهبر آزادی بخش اسلام بت ها را برای آزادی درهم کوبید و

مردم را از گمراهی بیرون آورد، زید بن نوفل می گوید:

۱- . خزانهٔ الادب: ۷ / ۲۲۴.

۲- . الروض المعطار: ۴۶۷. المفصل فی تأریخ العرب قبل الاسلام: ۴ / ۴۵۴.

۳- . مستدرک الحاکم: ۲ / ۳۶۶.

۴- . مستدرک الحاکم: ۲ / ۳۶۶. الاسراء: ۸۱.

تركتُ اللات والعُزّی جَميعاً

كذلك يفعلُ الجَلِدُ الصَّبورُ

فلا العُزّی أدينُ ولا ابنَتَيها

ولا صَنَمی بَنی غَنَمٍ أزورُ

ولا هُبَلًا أزورُ وكانَ ربّاً

لنا فی الدَّهرِ إذ حِلِمی صَغيرُ(۱)

* لات و عزی، همه را رها کردم، افراد مقاوم و صبور این کار را می کنند.

* نه به عزی ایمان دارم، نه به فرزندانش، نه از بت های بنی غنم دیدن می کنم.

* و نه هبل را زیارت می کنم که مدتی در کودکی خدای ما بود.

نقش انگشتر امام

امام علیه السلام به خاطر شدت محبّتی که به خداوند داشت بر انگشترش نوشته بود: «الله الملک»(۲).

اجتناب از خضاب

امام علیه السلام محاسن شریفش را خضاب نمی کرد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرموده بود: «آن از خون سرش رنگین می شود»(۳) و او ترجیح می داد که محاسنش با خون سرش و در راه خدا رنگین شود.

خانه مسکونی امام

هنگامی که امام علیه السلام در مکه بود با پدرش ابوطالب و در خانه ی او زندگی می کرد. محله ی او در بین مکیان معروف بود. چون به یثرب هجرت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای او در کنار مسجد نبوی خانه ای ساخت و در آن را به داخل

۱- . القاموس الاسلامی: ۴ / ۳۴۷.

۲- . جواهر المطالب: ۲۹۵.

۳- . وسائل الشیعهْ: ۱ / ۴۹۹.

مسجد باز کرد و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور بستن درهایی که به مسجد باز می شد را صادر کرد، درب خانه امام را به احترام عظمت او مستثنی کرد. زمانی که امام به کوفه منتقل شد و آن جا را مرکز حکومت قرار داد، در دارالعماره که در زمان عمر ساخته شده بود سکونت نکرد و گفت: «در قصر عاریه ای سکونت نمی گزینم». و در خانه ی پسر خواهرش سکونت گزید؛ سپس از آن جا کوچ کرد و خانه ای گلی در کوفه برای خود ساخت و آن را با اتاق هایی از نی احاطه کرد... در این جا گفتگوی ما از رشد و تکامل او به پایان می رسد.

ص: ۱۱۲

گوهره وجودی امام

اشاره

هیچ صفت نیک یا اخلاق شریفه ای (که انسان را از سایر موجودات زنده متمایز می کند) وجود ندارد، مگر آن که از سرشت امام امیرالمؤمنین و از صفاتی است که شبیه آن در احدی غیر از برادر و پسر عموی او - محمد صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینان معصومش - یافت نمی شود.

این امام بزرگ با تمام وجود و با دنیایی از فکر، کمال و فضایل که حدی برای ابعاد آن وجود ندارد، هدیه ی خداوند متعال به این امت، به عنوان مرشد و هادی بعد از برادرش رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم است، که خداوند متعال امتیازات و خصوصیت هایی به او بخشیده و او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده است. در این سخنان هیچ گونه مبالغه و زیادگویی نیست؛ زیرا هر کسی که سیره او را بخواند، از احوالات و امور او مطلع می شود و به آن چه ما ذکر کردیم ایمان پیدا می کند.

به هر حال ما به صورت مختصر به بعضی ازصفات و گوهرهای نفسانی او اشاره می کنیم:

ایمان محکم به خداوند متعال

ویژگی که امام علیه السلام به آن ممتاز شده این است که او از بزرگ ترین مسلمانان از لحاظ ایمان به خداوند متعال و عارف ترین آن ها به خداست و اوست که می گوید:

«لو کشف الغطاء لی ما ازدادت یقینا...»؛ «اگر پرده ها کنار برود یقین من زیاد نمی شود...».

معنی آن این است که اگر خداوند متعال با عظمتش بر او تجلی کرد و او آن را دید، آن یقین معرفت و ایمانش را زیاد نخواهد کرد، و با ایمان با خداوند متعال مناجات می کند و می گوید:

«الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک، ولا طمعاً فی ثوابک، ولکن وجدتک اهلاً للعباده فعبدتک»؛ «خدایا من برای ترس از عقوبت تو را پرستش نمی کنم، و نه به طمع ثواب تو، و لکن تو را شایسته ی پرستش دیدم و عبادت کردم»(۱).

در واقع این منتهای ایمان است که عبادت او عبادت عارفان است نه عبادت تقلیدی. همانا خطبه ها و کلمات قصاری از او در توحید خداوند متعال، تعظیم او و تنزیه او از شرک رسیده که به جز او از هیچ یک از ملوک مسلمین، زاهدان و علمایشان نرسیده است؛ زیرا او نماینده ی بزرگ خداوند متعال بعد از برادر و پسر عمویش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و زندگی خود را وقف خداوند متعال کرده بود و در راه خدا بزرگترین جهادها را انجام می داد. تمام اعمال او خالصانه و برای خداوند متعال بود و هیچ خدشه ای از اغراض دنیوی و بهره مندی از آن ها در اعمال او وجود نداشت. مورخین نقل می کنند: هنگامی که عمرو بن عبدود عامری - سواره نظام عرب - را به خاک هلاکت افکند، سر او را جدا نکرد؛ زیرا به او دشنام داده و او را خشمناک کرده بود. چون خشم او فروکش کرد برای جدا کردن سر او بازگشت. سبب آن را پرسیدند، جواب داد:

«من دوست نداشتم او را به سبب انتقام از دشنامی که به من داده بود بکشم،

۱- . بحار الانوار: ۴۱ / ۱۴.

تـا اجر وثواب من از بین برود. چون غضب من فرو نشـست در راه خـدا او را کشـتم». همین طور تمـام اعمـال و اقسـام جهاد او خالصانه و برای خدا بود و جز رضای خدا چیز دیگری را نمی خواست. به هر جنگ سـخت و خطرناکی وارد می شد و سخت ترین محنت ها و بلاها را در دفاع از دین خدا و یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تحمل می کرد.

مناجات با خدا

امام علیه السـلام از بزرگ ترین توبه کننـدگان به درگاه خداونـد و ترسان ترین افراد از او بود. ابودرداء از شـدت انابه ی او به درگاه خداوند متعال سخن می راند و می گوید:

علی بن ابی طـالب را در نخلسـتان های نجار دیـدم که از دوسـتان خود گوشه گیری کرده و خود را از هر که با او بوده مخفی نموده و پشت شاخه های درخت مسـتور شـده بود. محل او را گم کردم و مکانش از من دور بود. گفتم که لابـد به منزل خود رفته است؛ ناگهان صدای حزین او را شنیدم که با اندوه می گفت:

«الهی کم من مـوبقه حلمت عن مقابلتهـا بنقمتـک، وکم من جریره تکرّمت عَن کشـفها بکرمـک، الهی إن طـال فی عصـیانک عمری، وعظم فی الصـحف ذنبی، فما أنا بمؤمّل غیر غفرانک، ولا أنا براج غیر رضوانک...»؛ «معبودا، چه بسیار گناهان هلاکت بـاری که شـکیبایی ورزیـدی از این که در برابرش مرا به عـذاب خود کیفر دهی، چه بسـیار جرم و جنایتی که کرم فرمودی به بزرگواری خود از این که آشکارش سازی».

معبودا، اگر در نافرمانی تو عمر من به درازا کشـید و در نامه ها گناهم بزرگ گشت، پس من جز آمرزش تو آرزویی نـدارم و جز خشنودی ات به چیزی

ص: ۱۱۵

امیدوار نیستم.(۱)

ابودرداء که مات و مبهوت و شیفته ی مناجات او از ترس خدا شده بود، شروع به جستجو درباره ی صاحب صدا کرد و طولی نکشید تا او را شناخت که همانا امام المتقین علی بن ابی طالب است. ابودرداء خود را پنهان کرد تا سایر مناجات امام را بشنود. امام شروع به نماز کرد و چون از نماز فارغ شدبا قلبی سرشار از خوف الهی، به دعا و گریه از ترس خداوند پرداخت. از آن چه با خداوند متعال مناجات می کرد این سخن است:

«الهی افکِّر فی عفوک فتهون علی خطیئتی، ثم أذکر العظیم من أخذک فتعظم علی بلیّتی...».

سپس گفت: «آهٍ إن أنا قرأتُ فی الصُّحفِ سیّئه أنا ناسیها وأنت مُحصیها، فتقول: خذوه، فیا له مِن مأخوذٍ لا تُنجیه عشیرته، ولا تنفعه قبیلته! یرحمه الملا إذا أذِن فیه بالنداء... آهٍ من نارٍ تُنضج الاکباد والکُلی، آهٍ مِن نارٍ نَزّاعهٍ لِلشَّوی! آهٍ مِن غَمرَهٍ مِن مُلهبات لَظّی...».

خداوندا، من در عفو و گذشت تو اندیشه می کنم و در نتیجه، خطایم بر من آسان و سبک جلوه می کند و سپس متذکر مؤاخذه ی سخت تو می شوم، در این وقت بلا و گرفتاری ام بر من بزرگ آید.

آه اگر من در نامه ی عملم گناهی را بخوانم که فراموشش کرده ام ولی تو به شمار آورده ای، و بدان خاطر بفرمایی او را بگیرید؛ پس وای به حال آن گرفتاری که بستگان وی او را نجات ندهد و قبیله اش سودی به او نرساند. آه از آن آتشی که جگرها و کلیه ها را کباب کند. آه از

ص: ۱۱۶

۱-. با توجه به عصمت امام علیه السلام از هرگونه خطا و گناه بیان چنین مسائلی برای تعلیم و آموزش ماست. (محقق)

آن آتشی که پوست سر را می کند. آه از شدت زبانه های آتش سوزان.

ابودرداء می گوید: سپس امام علیه السلام شروع به گریه کردن نمود و صدایش خاموش شد. به سرعت به سوی او رفتم و او را چون چوبی خشک یافتم که هیچ حرکتی ندارد. گفتم: اناللّه وانا الیه راجعون، واللّه علی بن ابی طالب از دنیا رفت. به سرعت به خانه ی او رفتم و خبر مرگ او را دادم؛ پس زهرای رسول الله÷ گفت: «ای ابادرداء، موضوع او چگونه بود؟....».

آن چه را که دیده بودم به او اطلاع دادم؛ پس سیده ی نساء فرمود:

«ای ابادرداء، والله که او از ترس خدا غش کرده است...».

و سپس آبی آورد و به ما داد. وقتی آن را بر صورتش پاشیدم به هوش آمد و به من نگاه کرد، من می گریستم، به من گفت:

«ای ابودرداء، گریه ی تو برای چیست؟». گفتم: از آنچه که می بینم تو بر خودت روامی داری. امام جواب او را داد و در حالی که غرق در ترس از خداوند متعال بود، گفت:

«ای ابادرداء، اگر ببینی که مرا به حساب فرا می خوانند و یقین داشته باشی که مجرمین را عذاب می کنند و ملائکه ی خشن مرا به وحشت می اندازند و فرشتگان بدخو مرا می برند؛ پس در پیشروی سلطانی جبار قرار می گیرم و مرا زنده تسلیم می کنند و اهل دنیا به حال من ترحم می کنند و در آن زمان که مرا در پیشگاه کسی که هیچ چیز از او پنهان نیست ببینی، بیشتر به من رحمت می آوری...».

ابودرداء از گریه و زاری امام و ترس او از خداوند متعال تعجب کرده بود و می گفت: والله این عمل را از احدی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ندیدم(۱).

ص: ۱۱۷

۱- . أمالی الصدوق: ۴۸ – ۴۹. بحار الانوار: ۴۱ / ۱۱ – ۱۲.

آیا چنین ایمانی را که نشانه ی تقوا و ترس از خداوند متعال است، دیده اید؟ قلب و فکر این امام بزرگوار در طول زندگانی متعلق به خدای متعال بوده و تمام سعی و

کوشش او برای چیزی بود که او را به خداوند متعال نزدیک کند. از جمله سخنانی که ضرار در وصف امام به معاویه گفت: اگر او را در محراب می دیدی، در حالی که شب، پرده ی خود را فروهشته و ستارگانش پراکنده شده بودند، او محاسن خود را به دست گرفته و چون شخصی مارگزیده بر خود می پیچید و با حزن گریه می کرد و می گفت: «ای دنیا، به من روی می آوری و مرا تشویق می کنی؟ هیهات بعید است. من به تو نیازی ندارم. تو را سه طلاقه کرده ام و از جانب من برگشتی به سوی تو نیست». سپس می گفت: «آه آه از دوری سفر، کمی توشه و خشونت راه». معاویه متأثر شد و گفت: ای ضرار، کافی است، والله علی این گونه بود(۱).

نوف شدت خشیت او نسبت به خداوند متعال را روایت می کند و می گوید: شبی را نزد امیرالمؤمنین به صبح رساندم. در تمام شب نماز می خواند و ساعت به ساعت بیرون می رفت و به آسمان نگاه می کرد و قرآن می خواند.

چون پاسی از شب گذشت بر من گذر کرد و گفت: «ای نوف، خوابی یا بیدار؟». گفتم: البته که بیدارم، ای امیرالمؤمنین، تو را می دیدم. پس امام متوجه من شد و با صدایی که با ترس همراه بود گفت: «ای نوف، خوشا به حال زاهدان در دنیا و راغبان در آخرت، آنان که زمین را فرش، خاک آن را رختخواب، آب آن را عطر، قرآن را جامه و دعا را برای خود به منزله ی زیرپوش گرفته اند. از دنیا بریدند بریدنی به روش عیسی بن مریم. همانا خداوند متعال به عیسی بن مریم وحی کرد: به مردم

۱- . بحار الانوار: ۴۱ / ۱۵. أمالی الصدوق: ۳۷۱.

بنی اسرائیل بگو وارد خانه ای از خانه های من نشوید مگر با دل هایی ظاهر، چشمانی فروتن و با حفظ پاکی. به آن ها بگو: بدانید که من دعای هیچ یک از شما را که در قلب او ستمی باشد مستجاب نمی کنم...»(۱).

به راستی که این گونه انابه و مناجات عقل را حیران می کند و همانا این از ویژگی های عارفان به خدای متعال است؛ آنان که جانشان مملو از ایمان، ترس و اخلاص برای خداوند منان می باشد و شکی نیست که امام علیه السلام آن پیشوای متقین، سید عارفین و کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را به ایمان و تقوا تربیت کرده، صورت درستی از او روایت شده است.

مورخان تصویر مبهمی از خداترسی امام، توبه او به سوی خدای متعال را روایت می کنند: او در سخت ترین و خشن ترین حالات در جنگ صفین به نماز ایستاد و تیرها از چپ و راست بر او می باریدند اما او به آن ها توجهی نداشت؛ زیرا احساسات و عواطف او تنها متوجه خداوند متعال بود(۲).

هنگامی که امام زین العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام کتاب علی را بر می داشت و به عبادات او نظر می افکند، می گفت: «چه کسی طاقت این را دارد، خصوصاً در حال نماز رنگ او تغییر می کرد و احدی به جز علی بن الحسین علیه السلام توان آن را نداشت که مانند او عبادت کند»(۳).

ابوجعفر علیه السلام روایت کرده و می گوید: بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام وارد شدم. او در عبادت به جایی رسید که احدی به آن نرسیده بود. رنگ او از بی خوابی

۱- . بحار الانوار: ۴۱ / ۱۶. الخصال: ۱ / ۱۶۴.

۲- . وقعهْ صفین: ۱۳۳.

۳- . روضهْ الکافی: ۱۹۵. الوسائل: ۱ / ۶۳.

زرد شـده، چشـمانش از گریه قرمز، صـورت او چین خـورده، بینی اش از سـجود خم شـده و پاهـایش از نمـاز ورم کرده بـود. ابـوجعفر می گویـد: وقـتی او را به آن حـال دیـدم دیگر مالـک نفس خـود نبـودم. او گریه می کرد و من نیز برای او گریه می کردم. متوجه من شد و به من گفت: «یکی از این نوشته هایی را که عبادات علی بن ابی طالب در آن است به من بده». پس به او دادم، مقـدار کمی از آن را خوانـد؛ سـپس با ناراحتی آن را کنار گذاشت و گفت: «چه کسـی می تواند عبادت علی بن ابی طالب را انجام دهد»(۱).

عصمت از گناهان

از دیگر صـفات و گرایشات ذاتی امام علیه السـلام ، محفوظ بودن او از هر گناه و پلیـدی است. به اجماع مورخین هیچ گناه یا خطایی مرتکب نشد و در راه و روش خود هرگز از سـنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تجاوز نکرد. پس از کشته شدن عمر، عبدالرحمن بن عوف کوشـید به شـرطی که امام در حکومت خود به سـیره ی شـیخین عمل کند، خلافت را به او واگذار کند اما او قبول نکرد و به پیروی از کتاب خدا و سـنت اصـرار می ورزید. اگر عاشق سلطنت و حکومت بود به آن پاسخ مثبت می داد؛ زمانی که خوارج به او اصـرار کردند که توبه کند تا به سـپاه او ملحق شوند، انکار کرد؛ زیرا آن ها مرتکب گناه شده و امام را به قبول داوری وادار کرده بودند. اگر هدف او سلطنت بود دعوت آن ها را اجابت می کرد.

به هر حال از او سخنانی صادر شده است که به وضوح بر عصمت او دلالت دارد، از جمله آن ها:

۱- فرمود: «به خدا قسم اگر هفت اقلیم و آن چه در زیر این افلاک قرار دارد

ص: ۱۲۰

۱- . الارشاد: ۲۷۱. بحار الانوار: ۳۷ / ۱۷. وسائل الشیعهْ: ۱ / ۶۸.

به من بدهند تا از خدا نافرمانی کنم و دانه ی جوی را از دهان مورچه ای بربایم، این کار را نمی کنم».

عصمتی که شیعه به آن معتقد است و آن را به همه ی امامان نسبت می دهد این است.

۲- فرمود: «والله، اگر بر روی خار مغیلان از سر شب تا صبح بیدار باشم، یا مرا به زنجیر بکشند، دوست تر دارم از این که خدا و رسول او را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که به یکی از بندگان ستم کرده، چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم»(۱).

آیا این عصمت نیست؟

آیا این پاکی از پلیدی و گناه در زندگی نیست؟

آیا این ملکه ی عدالت نیست که انسان را به توشه ی ایمان و تقوا می رساند؟

۳- فرمود: «من نفس خود را با پرهیزکاری پرورش می دهم تا در روز قیامت که هراسناک ترین روزهاست در امان و در لغزشگاه های آن ثابت قدم باشم. من اگر می خواستم می توانستم از عسل پاک، مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هیهات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادارد که غذاهای لذیذ را برگزینم در حالی که در حجاز یا یمامه کسی باشد که به او قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم در حالی که پیرامونم شکم هایی از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفته است:

وحسبُکَ داءً أن تَبیتَ بِبِطنَهٍ

وحَولَکَ أکبادٌ تَحِنُّ إلی القِدِّ

ص: ۱۲۱

۱- . شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید: ۳ / ۸۰.

* این درد برای تو بس است که با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم های گرسنه و به پشت چسبیده وجود داشته باشد.

آیا به همین که مرا امیرالمؤمنین می خوانند رضایت دهم، در تلخی های روزگار با مردم شریک و در سختی های زندگی الگوی آنان نباشم؟!»(۱).

آیا این همان پاگذاشتن بر هوای نفس نیست که عین عصمت از هر گناهی از گناهان زندگی است؟

۴- فرمود: «والله، این دنیای شما در چشم من از گوشت خوک در دست مریض جذامی خوارتر است».

وقتی دنیا نزد او به این بی ارزشی و پستی است چگونه برای پیروزی به آن و خیرات آن مرتکب گناه می شود؟

۵- فرمود: «من بر حجتی از جانب پروردگار خویش و روشی از جانب پیامبر هستم، من بر روش روشنی هستم که آن را انتخاب کرده ام».

او بر روش روشنی بود که در آن هیچ گونه کژی و انحرافی نبود و آن عین عصمتی است که جزء ذات امام است.

۶- فرمود: «دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده، گمراه نشدم و کسی به وسیله من گمراه نشد».

۷- فرمود: «من لحظه ای به خدا و رسولش شک نکردم».

۸- فرمود: «به آن کسی که خدایی جز او نیست، من بر راه حقم و آن ها بر جایگاه لغزنده ی باطلند».

عصمت با تمام صور و مفاهیم آن در گفتارو رفتار امام تجسم پیدا کرده

۱- . نهج البلاغهْ: ۳ / ۳.

است.(۱)

زهد امام

یکی از ویژگی های ذاتی امام متقین و بارزترین صفات او، زهد کامل او در دنیا و رد کامل شادی ها و زینت های آن است. چون او بر نفس خویش مسلط بود و خود را به سختی و محرومیت ها عادت داده بود، آن را سبک می شمرد و به متاع دنیا و نعمت های آن بی توجه و زاهدترین مردم بود آن گونه که عمر بن عبدالعزیز می گفت(۲).

چون خلافت به او منتقل شد و دنیا به حکومت او که ادامه ی حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود روشن شد، دنیا را سه طلاقه کرد.(۳) در

محله های پایین یثرب و کوفه با فقیران و بیچارگان زندگی می کرد. خانه ای برای او بنا نکردند و هرگز لباس زیبا نپوشید. لباس فقرا را می پوشید و هر چیزی را که آن ها می خوردند می خورد. در این باره از او پرسیدند، پاسخ داد: «تا این که فقیر از فقرش ننالد»، و به همین ترتیب از دنیا رویگردان بود و از منافع آن برای پناه خود سایبانی آماده نکرد.

۱- . عصمت امام علیه السلام از خطا، جهل، نسیان و گناه مسئله ای است که آیاتی از قرآن آن را به وضوح به اثبات رسانده است مانند آیه تطهیر، اطاعت، هل اتی و... و روایات زیادی این مطلب را به راحتی به اثبات می رساند که شرح آن در این مجال نمی گنجد. و مناسب تر بود به آنها استناد شود. (محقق)

۲- . تاریخ دمشق: ۳ / ۲۵۲. جواهر المطالب: ۱ / ۲۷۶.

۳- . امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ گاه دلبستگی به این دنیا نداشت چه قبل از خلافت ظاهری و چه بعد از آن و عقدی واقع نشده بود که طلاقی واقع گردد (محقق).

نمونه های حیرت انگیز زهد امام

اشاره

نمونه های حیرت انگیز زهد امام (۱)

مورخان و راویان نمونه های عجیب و شگفت آوری از زهد امام علیه السلام را نقل کرده اند، ازجمله:

۱- لباس امام

امام علیه السلام توجه زیادی به لباس های خویش نداشت و خشن ترین لباس ها را می پوشید. این یکی از کارهایی است که از او حکایت کرده اند:

الف) عمر بن قیس روایت کرد و گفت: علی در حالی که شلواری وصله دار پوشیده بود، دیده شد. درباره ی آن مورد عتاب قرار گرفت؛ پس گفت: «مؤمن به آن اقتدا می کند و قلب بر آن فروتن است»(۲).

ب) ابو اسحاق سبیعی روایت کرده، گفت: من بر گردن پدرم سوار بودم، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین خطبه می خواند و با آستینش خود را باد می زد. گفتم: پدر، امیرالمؤمنین از شدت گرمی هوا چنین می کند گفت: گرما یا سردی هوا دلیل کار او نیست بلکه او پیراهنی که بر تن دارد خیس است و پیراهنی غیر از آن ندارد که آن را باد می دهد(۳).

ج) ابو حیان تمیمی از پدرش روایت می کندکه گفت: علی را بر منبر دیدم که

۱- . روشن است که زهد به معنای فقر و نادانی نیست بلکه به معنای نداشتن محبت و وابستگی به دنیا و مال دنیاست. حضرت علی علیه السلام در معنای زهد می فرماید: «الزهد کل بین الکلمتین من القرآن لکیلا تأسوعلی ما فاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم» و نهج البلاغه قسمت ۴۳۹. امیرالمؤمنین علیه السلام با این که فعالیت اقتصادی داشتند و همراه اموال زیادی به دست می... آوردند اما همه در راه خدا انفاق می کردند و به خاطر رعایت حال محرومان جامعه در پایین ترین سطح زندگی خویش را قرار داده بودند.

۲- . صفهٔ الصفوة: ۱ / ۱۶۸. المناقب: ۱ / ۳۶۶.

۳- . الغارات: ۱ / ۹۹.

می گوید: «چه کسی این شمشیر مرا می خرد؟ اگر به اندازه خریدن یک شلوار، پول داشتم آن را نمی فروختم».

مردی به پاخاست و به او گفت: من پول لباس را به تو قرض می دهم.(۱)

عبدالرزاق بر آن شرحی نوشت و گفت هنگامی که امام این کار را انجام داد، تمام دنیا به جز شام در دست او بود(۲).

د) علی بن الاقمر روایت کرده و می گوید: علی را دیدم که شمشیرش را در بازار می فروخت و می گفت: «کیست که این شمشیر را بخرد؟ به آن کسی که حبه را می شکافد چقدر با آن غم و غصه را از روی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم زدودم و اگر پول لباس(۳) می داشتم آن را نمی فروختم»(۴).

ه-) راویان ذکر کرده اند که امام به جزیک پیراهن نداشت و هنگامی که می خواست آن را بشوید، چیز دیگری نمی یافت(۵).

و) امام علیه السلام در بازار بزازها وارد شد تا لباسی بخرد، تاجر او را شناخت و خواست با او مدارا کند که به او تقرب یابد. امام از او روی گرداند و منصرف شد و نزد شخصی که او را نمی شناخت رفت. دو پیراهن از او خرید، یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم. به قنبر گفت: «پیراهن سه درهمی را بگیر».

قنبر به او گفت: تو بر من مقدم هستی. تو بر منبر می روی و خطبه می خوانی. امام آن را رد کرد و گفت: «تو جوانی و در عنفوان جوانی به سر می بری. از

۱- . این مطلب تنها در منابع اهل سنت نقل شده است و با سیره امیرالمؤمنین علیه السلام سازگاری چندانی ندارد.

۲- . الاستیعاب: ۲ / ۴۹. جواهر المطالب: ۲۸۴.

۳- . ازار در لغت به معنای شلوار در فارسی است.

۴- . صفهْ الصفوهْ: ۱ / ۱۶۸. این مطلب تنها در منابع اهل تسنن نقل شده است.

۵- . المناقب: ۱ / ۳۶۶.

پروردگارم حیا می کنم که بر تو برتری جویم»(۱).

ز) امام علیه السلام پیراهنی را به سه درهم خرید و گفت: «سپاس خدای را که مرا پوشاند»(۲).

ح) هارون بن عنتره روایت کرد و گفت: در خورنق بر علی بن ابی طالب وارد شدم. او ازسرما می لرزید و قطیفه ای مندرس بر تن او بود. گفتم:

ای امیرالمؤمنین، خدا برای تو و خانواده ات از این مال نصیبی قرار داده و تو این کار را با خودت می کنی؟ پس فرمود: «و به خدا قسم چیزی از مال شما کم نکرده ام و این قطیفه ای است که از مدینه با آن خارج شده ام»(۳).

ط) امام علیه السلام لباسی را خرید و آن را پسندید که بپوشد ولی به صدقه دادن آن اقدام کرد(۴).

ی) امام علیه السلام برای مردم کوفه خطبه خواند و به آن ها گفت: «با این جامه ی کهنه به شهر شما وارد شدم و این شتر من است؛ پس اگر از شهر شما خارج شدم، غیر از شیوه و حالتی که وارد شدم، از خیانت کارانم»(۵).

ک) راویان روایت کرده اند که در زمان خلافت امام، گاهی اتفاق می افتاد که سه درهم نداشت که با آن لباس یا آن چه به آن نیازدارد را بخرد؛(۶) پس وارد بیت

۱- . الغارات: ۱ / ۱۰۶.
۲- . أمالي المرتضى: ۱ / ۲۵۳. النجوم الزاهرة: ۱ / ۳۵۳.
۳- . حلیة الاولیاء: ۳ / ۲۳۶.
۴- . المناقب: ۱ / ۳۶۶.
۵- . مصدر سابق: ۳۶۷.
۶- . این مطلب تنها در کتاب مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب آن هم به صورت مرسله نقل شده است و با آنچه از فعالیت های امیرالمؤمنین علیه السلام به ما رسیده است سازگار نیست (محقق).

المال شـد و هر آن چه در آن بود را بر مردم تقسـیم کرد. پس در آن نماز خوانـد و گفت: «سـپاس خدایی را که مرا آن گونه که وارد شده بودم، خارج کرد»(۱).

این تنها بعضـی از موارد زهد او درباره پوشـیدن لباس بود. وقتی به شهادت رسید به جز آن چه در تنش بود، لباسی نداشت. و مقـایسه آن بـا آن چه سـلاطین بنی العباس از خود به جا گذاشـتند، قابل ذکر است. هارون الرشـید پس از مرگ خویش چهار هزار عمامه زربفت به جا گذاشته بود، غیر از لباس ها و اموالی که در خزانه بود و همچنین از اموال و ملوک امویان و عباسیان، آن چه از مسلمانان چپاول کرده بودند و به یقین با سیاست اقتصادی که اسلام بنا نهاده بود هیچ ارتباطی نداشتند.

۲- طعام

امام علیه السـلام از خوردن غـذاهای متنوع امتناع می کرد و تنها به غـذای ساده ای که سـد جوع باشـد - مانند نان و نمک که شایـد با شـیر و سـرکه آمیخته می شد - اکتفا می نمود. در زمان رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم از گرسـنگی سـنگ بر شکم می بست(۲)،

گوشت کم می خورد و می گفت: «شکم خود را قبرستان حیوانات قرار ندهید». ابن ابی الحدید می گوید: او هرگز شکم خود را از طعام سـیر نکرد، فالوده ای برای او آوردنـد و چون پیش روی او نهادنـد، فرمود: «همانا آن، بوی خوب، رنگ زیبا و طعم دلپذیر دارد؛ و لکن من دوست ندارم نفسم را به چیزی که عادت ندارد عادت دهم»(۳).

امام ابوجعفر علیه السلام روایت کرد و گفت: «علی خرمای فاسدی را

۱- . مصدر سابق: ۳۶۴.

۲- . مسند أحمد: ۲ / ۳۵۱.

۳- . حلیهٔ الاولیاء: ۱ / ۸۱. کنز العمال: ۱۵ / ۱۶۴.

خورد، سپس روی آن آب خورد و دستش را بر شکم زد و گفت: کسی که آتش بخورد از رحمت خدا به دور است، سپس این شعر را خواند:

«فإنّك مهما تُعطِ بطنك سؤلَهُ وفرجك نالا منتهى الذّم أجمعا»(۱)

* و وقتی تو هر چه شکمت خواست به آن دادی و فرج تو به آخرین درجه ذم رسید، با هم [علیه تو] توافق می کنند.

عبدالملك بن عمیر روایت کرد، گفت: مردی از ثقیف برای من حکایت کرد که علی علیه السلام او را حاکم «عکبرا» کرد و آن جا شهری بود که ساکنان آن اهل نماز نبودند. به من گفت: «وقتی ظهر شد به نزد من بیا». پس به نزد او رفتم، نگهبانی که مرا بازدارد، نیافتم. او را دیدم که نشسته است و قدح و کوزه ای از آب نزد اوست. یک کیسه ی چرمی آورد، با خود گفتم: آن را به من می دهد تا از آن جواهر خارج کنم، و نمی دانستم که در آن چیست. دیدم مهری بر آن است، مهر آن را شکست و دیدم که در آن قاووت است؛ پس مقداری از آن را در قدح ریخت و بر روی آن آب اضافه کرد، مقداری را خود خورد و مقداری به من نوشاند. نتوانستم صبر کنم؛ پس گفتم: ای امیرالمؤمنین، آیا در عراق این کارها را می کنی؟ طعام عراق بیش از این است؟ گفت: «و به خدا مهری که من بر آن زدم از روی بخل نیست؛ لیکن من به اندازه ای خریدم که برایم کافی باشد، می ترسم از بین برود و با چیزی عوضش کنند و برای این آن را حفظ می کنم که خوش ندارم که در شکم من غذای غیر پاک وارد شود»(۲).

پیشوای عدالت این گونه بود که به طور شگفتی در غذای خود پرهیز می کرد.

ص: ۱۲۸

۱- . کنز العمال: ۲ / ۲۶۱.

۲- . حلیهٔ الاولیاء: ۱ / ۸۲. الریاض النضرهٔ: ۲ / ۲۳۵.

امام علیه السلام درباره زهد و اعراض خود از دنیا می فرمود:

«والله از دنیای شما طلایی اندوخته و از غنائم آن چیزی ذخیره نکردم، برای لباس خود جامه ی کهنه ای را کنار نگذاشتم، از قطعه ای از زمین آن به اندازه وجبی نگرفتم و از دنیای شما مگر به اندازه قوت لا یموت بهره نبردم.

به طور حتم امام علیه السلام خوشمزه ترین غذاها را مصرف نکرد تا زمانی که اجل حتمی او فرا رسید. در آخرین روز حیات خویش در ماه رمضان با نان و نمک افطار کرد و دستور داد دختر مطهره اش - ام کلثوم - شیری را که آورده بود، بردارد(۱) و در همان وقت یتیمان را می خواند و طعام عسل می خوراند. یکی از اصحاب امام گفت: دوست داشتم که من هم یتیم می بودم(۲). عبدالله بن رزین روایت می کند و می گوید: روز عید اضحی بر علی بن ابیطالب وارد شدم. حریره ای را نزدیک من گذاشت. گفتم که خدا به تو خیر دهد، اگر از این مرغابی به ما بدهی خداوند متعال خیر تو را زیاد کند. پس فرمود:

«و ای پسر رزین، من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: برای خلیفه، خوردن مال خدا حلال نیست مگر از دو ظرف؛ ظرفی که خودش و اهلش می خورند و ظرفی که در پیش روی مردم می نهد»(۳).

او بر این روش درخشان زندگی می کرد؛ زیرا او امام مسلمین بود و شیوه ی خاصی در زهدداشت که احدی از مردم در آن با او شریک نبود. نمونه آن این است که ربیع بن زیاد حارثی از برادر خود شکایت کرد و گفت: به برادرم عاصم

۱- . منتهی الامال: ۱ / ۳۳۴.

۲- . بحار الانوار: ۴۱ / ۲۹.

۳- . مسند أحمد بن حنبل: ۱ / ۷۸.

کمک کن. امام فرمود: «چه شده است؟».

گفت: عبا پوشیده و به ریاضت پرداخته... امام دستور داد تا او را احضار کردند. چون حاضر شد، امام دید عبا پوشیده و به چیزی پای بند نیست و موهای سر و صورت او پریشان است؛ پس، امام با خشم به او نگریست و به تندی به او گفت:

«آیا از اهل خویش خجالت نمی کشی؟ آیا به فرزندت رحم نمی کنی؟ آیا نمی بینی خدا طیبات را به تو مباح کرده است؟ او کراهت دارد که به تو آسیبی برسد و تو به خدا اهانت می کنی. آیا نشنیده ای که خداوند متعال در کتاب خود می فرماید:

(وَالأرضَ وضعها للأنام * فیها فاکهةُ والنَّخلُ ذاتُ الأکمام * والحَبُّ ذوالعصف والرَّیحان * فَبِأی آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبان * خَلَقَ الإنسانَ مِن صَلصالٍ کَالفَخّار * وخَلَقَ الجانَّ مِن مارجٍ مِن نار * فَبِأی آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبان * رَبُّ المَش-رِقَینِ وَرَبُّ المَغرِبَین * فَبِأی آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبان * مَرَجَ البَحرَینِ یَلتَقِیان * بَینَهُما بَرزَخٌ لا یَبغِیان * فَبِأی الاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبان * یَخرُجُ مِنهُمَا اللُّؤلُؤ والمرجان)؛«و زمین را برای زندگانی مردم مقرر فرمود که در آن میوه های گوناگون و نخل های خرمای با پوشش است و حبوبات که دارای برگ و گل و ریاحین است. ای جن و انس، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید. خدا انسان را از گل خشک مانند گل کوزه گران آفرید و جنیان را از رخشندگی شعله آتش خلق کرد. ای جن و انس، کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید. پروردگاری که آفریننده دو مشرق و دو مغرب است. ای جن و انس، کدامین نعمت های خدایتان را انکار می کنید. اوست که دو دریا را به هم درآمیخت و میان آن دو دریا فاصله ای است که به هم درنمی آمیزند. ای جن و انس، کدامین نعمت های

خدا را انکار می کنید. از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان گرانبها بیرون می آورید(۱)،

آیا نمی بینی که خدا آن را برای بندگانش مباح کرده است؟».

عاصم گفت: پس چرا شما غذاهای خشن می خوری و لباس خشن می پوشی؟ آیا آن برای شما زینت است؟ امام آن را رد کرد و فرمود: «وای بر تو، خدا بر امامان حق واجب کرده است که خودشان را با ضعیف ترین مردم اندازه گیری و مقایسه کنند»(۲).

امام علیه السلام تمام دوران حیات خود را با زهد به سر برد، به ویژه در هنگامی که عهده دار خلافت مسلمین شد خود را از تمام تمایلات کنار کشید. آن چه صالح بن اسود روایت کرد از نمونه های زهد اوست. گفت: علی را دیدم که سوار الاغی شده، پاهایش را به یک طرف آویزان کرده است و می گوید: «من کسی هستم که دنیا را خوار شمردم»(۳)، بلی، والله ای پیشوای عدالت، تو دنیا را خوار شمردی و تمام زینت و خوشی آن در نظر تو کوچک و کم ارزش بود. دنیا به تو روی آورد و تو آن را به چیزی نگرفتی و به آن توجهی نکردی؛ پس سلام خدا بر تو ای امام متقین.

قهرمانی های بی نظیر امام

از صفات بارز شخصیت امام علیه السلام قهرمانی های بی نظیر اوست که در جمیع سرزمین اسلام، پر از فخر و شرف، ضرب المثل و سرود قهرمانان در هر زمان و مکان است. او بدون شک قهرمان اسلام بود. مسلمانان شمشیری را چون شمشیر

۱- . الرحمن: ۱۰ - ۲۲.

۲- . ربیع الابرار: ۴ / ۸۵ - ۸۶.

۳- . تاریخ دمشق: ۳ / ۲۳۶. جواهر المطالب: ۲۷۶.

علی در درو کردن سران شرک و بزرگان کفر نمی شناسند. او طاغیان و متکبران قریش را درهم کوبید و زیاده خواهانشان را نابود کرد. مواضع شرافتمندانه ی او در واقعه بدر، احد، احزاب و غیر آن به وضوح دلالت بر آن دارد که اسلام با کوشش ها و جهاد او استوار شد و اگر مواضع قاطع او نبود، نیروهای گمراه قریش اثری از اسلام باقی نمی گذاشتند.

به هر حال امام به منزله ی مرگ مشرکین و دشمن ترین فرد با آنان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود. اگر جهاد، سرسختی و موضع شجاعت او نبود، اسلام هرگز روی پای خود نمی ایستاد و در ابتدای طلوع نور اسلام، آن را منهدم می کردند. شجاعت او نزد همگان شایع بود و مردم با تعجب از آن صحبت می کردند. به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته شد که دلاورترین مردم عمرو بن معدی کرب است، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را رد کرد و فرمود: «دلاورترین مردم علی بن ابیطالب علیه السلام است»(۱)

سید حمیری دلاوری و شجاعت امام را به باد صرصر که قوم عاد را گرفت تشبیه کرده است:

إذا أتی معشراً یوماً أنامهم إنامه الرّیح فی تدمیرها عادا(۲)

* اگر روزی به سر وقت گروهی می رفت، آنان را می خواباند چون خواباندن باد صرصر برای هلاکت قوم عاد.

ابن ابی الحدید می گوید: «اما شجاعت، مردم شجاعتی را که قبل از او بود فراموش کردند و اسم کسی را که بعد از او بود محو نمودند. جایگاه او در جنگ مشهور است و مردم تا روز قیامت به آن مثل می زنند. او شجاعی است که هرگز

۱- . رسائل الجاحظ: ۲ / ۲۲۲.

۲- . أعیان الشیعهْ: ۲ / ۱۳۶.

فرار نکرد و از هیچ گروهی روی برنتافت. هیچ کس با او مبارزه نکرد مگر این که به هلاکت رسید و هیچ ضربه ای را نزد که به ضربت دوم نیاز داشته باشد.

در حدیث است که ضربات او یک ضربه ای بود(۱).

وقتی معاویه را به مبارزه طلبیـد تا مردم با کشـته شـدن یکی از آن ها از جنگ راحت شونـد، عمرو به او گفت: با تو به انصاف عمل کرده است. معاویه گفت: از زمانی که با من دوست شدی تاکنون مانند امروز به من خیانت نکردی. آیا به من دستور می دهی به جنگ ابوالحسن بروم در حالی که می دانی او شجاع بی نظیری است؟ آیا به امارت شام بعد از من طمع داری؟.. عرب افتخار می کرد که در جنگ در برابر او ایسـتاده است و قبیله های کشته شدگان به روشنی و بسیار افتخار می کردند به این که امام علیه السلام آن ها را کشته است. خواهر عمرو بن عبدود مرثیه می خواند و می گفت:

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله

بکیته ما أقام الروح فی جسدی

لکنّ قاتله مَن لا نظیر له

وکان یُدعی أبوه بیضه البلد(۲)

* اگر قاتل عمرو غیر از علی بود تا روح در بدنم بود گریه می کردم.

* لکن کشنده ی او بی نظیر است و پدر او راسرشناس و بزرگ شهر می نامیدند.»

خلاصه این که نام او در صدر شجاعان عالم قرار داشت و شجاعت نادر او در یاری اسلام، مظلومین و معذبین در زمین بود.

از نمونه های آشکار شجاعت او این است که در ایام جنگ صفین به تنهایی و بدون محافظ خارج شد، به او گفته شد: روز با اهل شام می جنگی و شب با ردا و

۱- . کانت ضرباته وترا.

۲- . شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۰.

شلوار خارج می شوی؟! پس او علیه السلام فرمود: «مرا از مرگ می ترسانید؟ واللّه باکی ندارم از این که مرگ به سراغ من بیاید یا من به سراغ مرگ بروم»(۱)، او در دین خویش بر برهان و دلیل بود، به مرگ لبخند می زد و زندگی را به چیزی نمی گرفت؛ زیرا او در طول زندگی مجاهد بود.

قدرت امام

خداوند متعال به امام علیه السلام قدرت و نیروی حیرت آوری بخشید که توانست با کمک آن، ننگ فرار را به قریشیان بچشاند و یهود را - که برای خاموش کردن نور اسلام با سلاح و مال به قریش کمک می کرد - شکست دهد. از نمونه نیروی او اینکه بازوی مردی را گرفت، گویا نفسش ایستاد و نتوانست نفس بکشد(۲).

در کودکی با برادران بزرگ خود و با پسرعموهای بزرگ و کوچک، کشتی می گرفت و آنان را به زمین می زد. پدرش می گفت: علی پدیدار شد و او را پشتیبان نامیدند. چون پرورش یافت با مردان سخت مبارزه می کرد. آن ها را به زمین می زد، با دست بلند می کرد، می گرفت و می کشت. چه بسا کمربند آن ها را می گرفت و به هوا بلند می کرد و چه بسا به اسبی که در حال دویدن بود می چسبید و به او صدمه می زد و به عقب بازمی گرداند(۳). او بود که در خیبر را بلند کرد و آن را پلی بر روی خندق قرار داد و لشکر اسلام از روی آن عبور کرد؛ سپس آن را به مسافتی پرتاب کرد که لشکر متحیر شدند و در طول تاریخ حدیث مردم گردید.

ص: ۱۳۴

۱- . العقد الفرید: ۱ / ۱۰۲.

۲- . بحار الانوار: ۴۱ / ۲۷۶.

۳- . بحار الانوار: ۴۱ / ۲۷۵. مناقب آل ابی طالب: ۱ / ۴۳۹.

حلم امام

امام از بردبارترین مردم بود و بیشتر ازهمه ی آن ها خشم خود را فرو می برد. از کسی که به او تجاوز یا بدی کرده بود، انتقام نمی گرفت و با آن ها با گذشت و نیکی رفتار می کرد؛ مانند برادر و پسر عموی خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، که با متجاوزان با گذشت رفتار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به اهل مکه (آنان که بدترین دشمنان او بودند و هیچ نوع عذاب و شکنجه ای را از او دریغ نمی داشتند) فرمود: «بروید، من از شما گذشتم، شما آزادید». به این روش وصی و دروازه ی شهر علم او با دشمنان به عفو، گذشت، نیکی و احسان عمل می کرد.

گوشه ای از حلم و بردباری امام

این مطالب، اشاره ای به قسمت هایی از حلم امام است که ناشی از شخصیت عظیم اوست و خداوند آن را خلق کرده تا برای بندگان خود چراغ نور باشد و آن ها را به راهی که درست تر است، هدایت کند. در زیر چند نمونه آن را ذکر می کنیم:

۱- امام علیه السلام غلام خود را فراخواند، او جواب نداد؛ پس برای بار دوم و سوم او را خواند، باز هم جواب نداد؛ پس به نزد او رفت و به او گفت:

«چه چیز باعث شد که جواب مرا ندهی؟».

غلام پاسخ داد: برای پاسخ دادن به تو کسل بودم و از عقوبت تو ایمن بودم...

قلب امام از این کلام خرسند شد و گفت: «الحمدللّه، سپاس خدای را که مرا از کسانی قرار داد که خلق خدا از ایشان ایمن اند. برو که تو در راه خدا آزادی»(۱).

۲- ابوهریره خدمت امام رفت. او به این که از امام روگردان است، معروف بود

۱- . المناقب: ۱ / ۳۸۰. أمالي المرتضى: ۱ / ۵۲۵.

و آشکارا با او دشمنی می کرد. حاجتی خواست، امام آن را برای او برآورده کرد. یکی از اصحاب، بر این کار ایراد گرفت. امام علیه السلام فرمود:

«من حیا می کنم از این که جهل او بر حلم من، گناه او بر عفو من و درخواست او بر جود من چیره شود»(۱).

ابن کوّاء خارجی از مسخ شدگان بود و آشکارا به امام دشنام می داد و رو به روی امام، او را سب می کرد. امام مقابله به مثل نمی کرد و متعرض کیفر او نمی شد. بلکه این آیه را مقابل مردم می خواند: (وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ)؛(۲) «ما به تو وحی کردیم و به کسانی که قبل از تو بودند، اگر شرک بیاوری عملت را نابود می کند». و آیه را تکرار می کرد. امام جواب او را داد: (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذینَ لا یُوقِنُونَ)(۳)؛ «پس صبر کن. وعده ی خدا حق است. تو را سبک نشمرند آن هایی که یقین ندارند». و او را به دست مأموران بی رحم [A۱] نسپرد تا به بازداشت و کیفر او اقدام کنند.

۴- بزرگ ترین نمونه ی بخشش او بعد از شکست دادن عایشه (که با مروان حکم و عبدالله ابن زبیر از دشمنان سرسخت او بود در جنگ جمل است. از همه ی کسانی که شعله ی جنگ را برافروخته و بر علیه حکومت او تمرد و شورش مسلحانه به راه انداخته بودند، در گذشت و عایشه را به شیوه ی زیبایی آزاد کرد و او را به نیکی آماده نمود و به مدینه بازگرداند.روش او گذشت و نیکی بود تا گرایش به کینه و شر را از جان ها بزداید.

۱- . المناقب: ۶ / ۳۸۰.

۲- . الزمر: ۶۵.

۳- . الروم: ۶۰.

ابن ابی الحدید درباره ی حلم امام می گوید: اما حلم و گذشت او؛ او بردبارترین مردم بر گناهکاران و با گذشت ترین مردم نسبت به بدکاران بود و دلیل آن در آن چه ما گفتیم روشن است؛ وقتی در جنگ جمل بر مروان حکم چیره شد، با این که از دشمن ترین مردم به او بود و بیشتر از همه بغض او را به دل داشت ولی از او گذشت.

عبدالله بن زبیر او را در برابر مردم دشنام می داد و در روز بصره خطبه می خواند و می گفت: علی بن ابیطالب برای شما نادانی و پستی آورده. علی می گفت:

«همیشه زبیر مردی از اهل بیت ما بود تا عبدالله بزرگ شد»، چون در روز جمل بر او پیروز شد او را بخشید و به او گفت: «برو و دیگر تو را نبینم»، و به او بیش از آن چیزی نگفت.

بعد از واقعه ی جمل به سعید بن عاص دست یافت و گرچه دشمن وی بود اما از او روی برگرداند و به او چیزی نگفت(۱).

یکی از بزرگترین موارد حلم و گذشت او زمانی است که معاویه به جنگ با امام پرداخت و بر آب مسلط شد و آن را آغاز پیروزی خویش دانست. وقتی لشکر امام وارد شد و شط فرات را در تصرف لشکر معاویه دید، از او خواست که به لشکر اجازه دهد تا از آب استفاده کنند. گفتند: نه، به خدا قطره ای از آب نمی دهیم تا از تشنگی چون عثمان بمیرید. وقتی امام آن را دید به لشکر دستور داد آن را اشغال کنند؛ پس قوای او فرات را اشغال کردند و به تصرف خود درآوردند و اصحاب معاویه را به بیابان بی آب راندند. اصحاب امام به او گفتند:

۱- . شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۳.

ای امیرالمؤمنین، آب را از آن ها منع کن همان گونه که آن ها منع کردند و نگذار قطره ای از آن بنوشند و با سلام تشنگی با آن ها برخورد کن و آن ها را در چنگ خویش بگیر، نیازی به نبرد نیست.. امام فرمود:

«نه، به خدا من مانند آن ها عمل نمی کنم.

به آن ها اجازه دهید از آب استفاده کنند، در حدود شمشیر نیازی به آن نیست»(۱).

۶- از بزرگ ترین نمونه های گذشت او در روز صفین هنگامی است که بر دشمن ترین دشمنانش عمرو بن عاص (مغز چاره اندیش حکومت معاویه) دست یافت. وقتی امام با شمشیر به آن مرد حیله گر و ترسو روی آورد، کشف عورت کرد، امام حیا نمود و روی خود را برگرداند و از او گذشت.

صبر

از بارزترین صفات امام علیه السلام صبر همیشگی و بی تابی نکردن بر محنت دنیا و مصیبت های روزگار بود. سخت ترین حادثه و بزرگترین محنت او، از دست دادن برادر و پسر عمو و کسی که در سایه عطوفت او زندگی می کرد یعنی سید کائنات، رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم ، بود. با مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تمام آرزوهای خود را از دست داد و بحران ها پی در پی به او روی آورد. از فجیع ترین و سخت ترین بلایا، هجوم قوم به داخل خانه او، دست به گریبان شدن و خارج کردن او بدون شمشیر برای بیعت با ابابکر و مقابله ی با او با نهایت تندی و سرسختی بود؛ هم چنین انکار مقام رفیع و عظمت جهاد او در اسلام توسط قوم و نادیده گرفتن این که او برادر پیامبر، پدر دو سبط و دروازه ی شهر علم اوست؛ هم چنین دور کردن او از مقام خویش و به کارگیری انواع فشار و سختی درباره ی او که در

۱- . شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۴.

قسمت های مختلف این کتاب بیان خواهیم کرد.

از محنت های سختی که امام علیه السلام تحمل کرد فقدان سیده ی زنان عالم - زهراء رسول÷ - بود. تنها چند روزی از مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گذشته بود که او را از دست داد؛ او در عنفوان جوانی و در بهار عمر خویش از دنیا رفت. امام در فراق وی سخت محزون و غمگین و چون شمعی آب شد. در گوشه ی خانه با غصه و غم و به دور از سیاست امت و اجتماع به سر می برد. و امت از علم او محروم شدند. خلفا در هیچ امری از امور دولت او را شرکت نمی دادند، به جز زمانی که مسئله و مشکلی برای آن ها رخ می داد که در حل آن عاجز بودند، برای رفع آن مشکل و حل آن مجهول به او روی می آوردند،

به طوری که «عمر» کلامی را شایع کرد: «اگر علی نمی بود عمر هلاک می شد.»(۱)

چون خلافت به عثمان بن عفان رئیس قبیله ی اموی رسید، در امور مسلمین خودکامگی نمود و اعمال حادثه بار زیادی را مرتکب شد؛ لذا، مسلمین تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند و با شتاب به امام علیه السلام روی آوردند که رهبری امت را در دست بگیرد و حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و سیاست درخشان او را در بین مسلمین منتشر کند. اما امام درخواست آنان را نپذیرفت زیرا از فساد وضعیت اجتماعی و آغاز بحران ها و مصائب آنان آگاه بود.

آن ها اصرار کردند و او را تهدید نمودند که پاسخ بدهد؛ پس با اکراه به آن ها پاسخ داد و برای انجام امور قیام کرد تا عدالت و حق را گسترش دهد. توده ی مردم با او بیعت کردند و شادی زیادی توده ی مردم را فراگرفت؛ مگر بنی امیه که سخت ناراحت شدند و بر مصالح خود و اموالی که در دوران خلفا به چنگ

۱- . لولا علی لهلک عمر.

آورده بودند[1] ترسیدند؛ لذا به سرنگونی حکومت امام پرداختند و نتیجه آن جنگ جمل و جنگ صفین بود؛ به دنبال آن، مصیبت ها و گرفتاری ها شروع شد. او صابر بود تا زمانی که شهید شد و هنگامی که در خانه ای از خانه های خدا مشغول انجام وظیفه بود، خدا را ملاقات کرد؛ پس چه صبر و چه بلایی مانند این صبر و بلاست؟

تواضع

اشاره

از صفات ذاتی و گرایش های امام علیه السلام فروتنی و تواضع او - نه برای ثروتمندان و متکبرین، بلکه برای فقرا و مستضعفین - بود. با تمام وجود و با نیکی و محبت در اختیار آن ها بود و در این امر تنها به برادر و پسر عموی او رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شباهت داشت که برای مؤمنین پدر و برای فقرا برادر بود...

بعضی چیزهایی را که از امام علیه السلام نقل شده است بیان می کنیم:

فروتنی های امام علی(ع)

این ها پاره های معطری از اخلاق و فروتنی امام علیه السلام است:

۱- مردی همراه با فرزند خویش بر او وارد شد، به آن ها خوش آمد گفت و آن ها را در صدر مجلس نشاند، سپس دستور داد برای آن ها طعام بیاورند. بعد از فراغت از غذا، امام علیه السلام کوزه را گرفت که دست پدر را بشوید. مرد هراسناک شد و گفت:

چگونه خدا مرا ببیند و تو آب بر دست من بریزی؟ امام علیه السلام با مهربانی و لطف فرمود: «خدا مرا برادر تو می بیند که با تو فرقی ندارد و برتر از تو نیست و برای من از این جهت منزلتی در بهشت اضافه می کند».

چه روح ملکوتی ای است این روح؟ چه بزرگی در ذات این بزرگ است؟

ص: ۱۴۰

آن مرد به کلام امام علیه السلام گردن نهاد و امام آب را بر دست او ریخت، چون فارغ شد، ابریق را به پسر خود، محمد بن حنفیه، داد و به او گفت:

«ای فرزند، اگر این پسر به تنهایی نزد من آمده بود، آب را بر دست او نیز می ریختم، امّا خداوند رد می کند که بین پدر و پسر تساوی برقرار کنم».

پس محمد بلند شد و دست پسر را شست(۱).

این اخلاق علوی برگرفته از اخلاق رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم است، کسی که به خاطر مکارم اخلاقش از سایر انبیا ممتاز است.

۲- امام هنگام بازگشت از صفین بر دهقانان انبار گذشت، با او به تعظیم و تکریم زیاد و آن گونه که با پادشاهان و امیران رفتار می کردند، برخورد کردند. امام از آن ها انتقاد کرد و گفت: «به خدا امیران شما از آن سود نمی برند و شما خودتان را به خاطر آن به زحمت می اندازید و به آخرت خویش ضربه می زنید. چه خسرانی است زحمتی که به دنبال آن عقاب باشد و چه سودمند است راحتی ای که با آن امان از آتش باشد»(۲).

۳- از نمونه های فروتنی او این است؛ هنگامی که سواره خارج شد یاران وی نیز او را همراهی می کردند وقتی متوجه شد فرمود: «آیا کاری دارید؟».

گفتند: خیر، ولی دوست داریم با توبیاییم.

آن ها را از این کار نهی کرد و دستور داد به خانه های خویش بازگردند و گفت:

«برگردید، پیاده به دنبال مردان راه رفتن در دل های احمق، مفسده ایجاد

۱- . المناقب: ۱ / ۳۷۳.

۲- . المناقب: ۱ / ۳۷۲.

می کند»(۱).

به راستی این اخلاق، اخلاق انبیای بزرگ و اوصیای آن هاست. سید اوصیا و امام متقین در سیره و رفتار، نمونه بود. راویان به شرف و کرامت صورت درخشانی از فروتنی در زمان خلافت او را ذکر کرده اند که در بخش حکومت آن حضرت بیان می کنیم.

عیادت از بیماران

از اخلاق عالیه ی امام علیه السلام ، عیادت از بیماران بود. او اصحاب خود را تشویق می کرد و آن ها را بر این صفت برمی انگیخت و به آن ها می گفت: «کسی که به عیادت مسلمانی برود، در باغ بهشت رفته است و وقتی می نشیند رحمت او را فرا می گیرد»(۲).

هر گاه فردی از اصحاب امام علیه السلام ، مریض می شد،

به عیادت او می رفت که در این جا بعضی از ملاقات های او را ذکر می کنیم:

۱- به عیادت یکی از یاران خویش رفت، چون در آن مجلس قرار گرفت به او گفت:

«خداوند آن چه را که موجب شکایت توست باعث نابودی گناهانت قرار دهد؛ زیرا پاداشی در مریضی نیست امّا گناهان را محو می کند و آن ها را چون ریزش برگ درختان فرو می ریزد. همانا اجر در گفتار به زبان و عمل با دست و قدم است»(۳).

۱- . ربیع الابرار: ۴ / ۱۳۱.
۲- . ربیع الابرار: ۴ / ۱۲۷.
۳- . ربیع الابرار: ۴ / ۱۳۱.

۲- امام علیه السلام دوست خود، صعصعهْ بن صوحان را عیادت کرد و به او فرمود:

«به خدا آن چه من درباره ی تو می دانم جز این نیست که تو کم هزینه ای و یار خوبی هستی».

صعصعه پاسخ داد و گفت: و تو ای امیرالمؤمنین، خدا در چشمت بزرگ است، نسبت به مؤمنین مهربانی و به کتاب خدا دانایی.

وقتی امام صلی الله علیه و آله وسلم خواست خارج شود، به صعصعه گفت:

«ای صعصعه، عیادت مرا مایه ی فخر برای قومت قرار نده؛ زیرا خداوند متعال هر متکبر فخر کننده ای را دوست ندارد»(۱).

امام علیه السلام هرگونه رنگ فخر و تظاهر پوچ که مردم خود را به آن منتسب می کنند را خوار شمرده و توجهی به آن نمی کند.

کراهت از مدح

امام علیه السلام مدح و ستایش را ناخوشایند می دانست و به کسی که او را ستایش کرده بود می گفت: «من از آن چیزی که تو می گویی پایین ترم و از آن چه که در دل توست بالاترم». وقتی مردی او را ستود، گفت: «خدایا، از او به من داناتری و من از او به خودم داناترم؛ پس ببخش بر من چیزی را که او نمی داند»(۲).

غذا خوردن با مردم

از اخلاق ارزنده ی امام علیه السلام این است که وقتی او را به خوردن طعام دعوت می کردند اجابت می کرد، به خصوص اگر فقیری او را دعوت می کرد. شخصی او

۱- . ربیع الابرار، ۴/۱۳۲.

۲- . أمالی المرتضی: ۱ / ۲۷۴.

را دعوت کرد، امام به او گفت:

«می آیم، به شرطی که به خاطر ما برای آن چیزی که در نزدت نیست به زحمت نیفتی، و از آن چه نزد توست دریغ نکنی»(۱).

این از نیکی آداب و از زیباترین اشکال شرف و بزرگی ذات است.

سخاوت

امام علیه السلام از بخشنده ترین مردم در سخاوت، نیکی و احسان به نیازمندان بود و برای مال دنیا ارزشی قائل نبود مگر این که با آن گرسنه ای را سیر کند و یا برهنه ای را بپوشاند؛ فقرا را بر خود ترجیح می داد اگرچه به آن مال احتیاج داشت. او و اهل بیت او کسانی هستند که غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و سه روز روزه گرفتند و به جز آب خالص چیزی نیاشامیدند. خداوند متعال سوره ی «هل اتی» را در شأن آنان نازل کرد که مایه ی فخر و شرف در طول تاریخ و نشانی از فضل و بزرگی مقام آن ها نزد خداوند متعال، تا روز قیامت است.

امام علیه السلام انگشتر خود را هنگام نماز، به فقیر صدقه داد و خداوند متعال درباره ی او، این آیه کریمه را نازل کرد: (إِنَّما وَلِیُّکُمُ الله ورسوله والَّذین آمنوا الَّذین یُقیمونَ الصَّلاهَ وَیُؤتونَ الزَّکاهَ وهم راکعون)(۲)؛ «همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی که ایمان آوردند می باشند، آنان که نماز به پا می دارند و زکات می دهند در حالی که رکوع می کنند».

ص: ۱۴۴

۱- . البیان والتبیین: ۲ / ۱۹۷.

۲- . المائدة: ۵۵.

جود و کرم

این قسـمت هایی از نیکی های امام علیه السـلام و بخشـش او به فقراست که آن چه را که از روی احسان به آن ها می بخشـید فقط برای خشنودی خداوند متعال و سرای آخرت بود.

۱- اصبغ بن نبـاته روایت می کنـد و می گویـد: مردی نزد امـام علیه السـلام رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین، از تو درخواسـتی دارم، قبل از این که به تو عرضه نمایم به خداوند

متعال عرض کردم. اگر حاجت مرا برآوری خدا را سپاس می گویم و از تو تشکر می کنم و اگر آن را برآورده نسازی خدا را سپاس می گویم و عذر تو را می پذیرم.

امام علیه السلام فرمود: «حاجت خود را روی زمین بنویس. من کراهت دارم که ذلت سؤال را در صورت تو ببینم».

آن مرد نوشت که من نیازمندم. امام دستور داد لباسی به او دادند، آن را گرفت و پوشید و گفت:

کَسوتَنی حُلَّهً تَبلی مَحاسِنُها

فسوف أکسوکَ مِن حُسنِ الثَّنا حُلَلا

إن نِلتَ حُسنَ ثنائی نِلتَ مَکرُمَهً

ولستَ تبغی بما قد قُلتُهُ بَدَلا

إنَّ الثَّناءَ لَیُحیی ذِکرَ صاحبه

کالغَیثِ یُحیی نَداهُ السَّهلَ والجَبَلا

لا تَزهَدِ الدَّهرَ فی خیرٍ تُواقِعُهُ

فَکُلُّ شخصٍ سَیُجزی بِالَّذی عَمِلا

* لباسی به من پوشاندی که محاسن آن آشکار شد، به زودی از ستایش نیک تو را می پوشانم.

* اگر تمجید خوب مرا دریافت کردی به بزرگی رسیده ای و تو به آن چه من گفتم عوض نمی خواهی.

* ستایش نام صاحبش را زنده می کند مانند قطره های بارانی که صحرا و

کوه ها را سیراب می کند.

* در روزگار از خیری که با آن، رو به رو می شوی کناره گیری نکن و هر کس پاداش عملش را می بیند.

امام دستور داد صد دینار به او بدهند. چون خواستند به او بپردازند اصبغ گفت: امیرالمؤمنین و صد دینار؟!

امام پاسخ داد: «شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: و به مردم به اندازه منزلتشان نازل کنید، و این منزلت این مرد نزد من است»(۱).

۲- از موارد جود و بخشش او این است که چون بیت المال بصره را بر لشکریان خود تقسیم کرد به هر یک از آن ها پانصد درهم رسید و خود او نیز مانند آن ها سهم برداشت. شخصی به او مراجعه کرد که در جنگ شرکت نکرده بود. به او گفت: با دل حاضر بودم اگرچه جسمم غائب بود؛ پس از غنائم چیزی به من بده. هر آن چه را برای خود برداشته بود به او داد و در حالی که از غنائم هیچ چیزبا خود نداشت به خانه برگشت.(۲)

۳- معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایت می کند که علی علیه السلام به سایبان بنی ساعده آمد؛ آسمان بارانی بود و می بارید و او کیسه ای پر از نان را با خود حمل می کرد، بر گروهی از فقرا گذشت که خواب بودند. یک یا دو نان را در زیر فرش آن ها گذاشت تا به آخرین نفر رسید و بعد برگشت(۳).

۴- امام علیه السلام خارج شد در حالی که مشک آبی بر دوش حمل می کرد و در دست بشقابی داشت و می گفت:

۱- . جواهر المطالب: ۲ / ۱۲۹.

۲- . شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۰۵.

۳- . المناقب: ۴ / ۳۴۹.

«اللّهم وَلِی المؤمنین، وإله المؤمنین، وجار المؤمنین، اقبل قُرُباتی اللّیله، فما أمسیتُ أملکَ سوی ما فی صحفتی وغیر ما یوارینی، فإنّک تعلم أنّی منعته نفسی مع شِدَّه سَغَبی فی طلب القُربه إلیک غَنَماً، اللّهم فلا تَحلُقُ وجهی، ولا تَرُدَّ دعوتی»(۱)؛ «خدایا، ای سرپرست مؤمنین و خدای مؤمنین وهمسایه ی مؤمنین، عبادت های مرا قبول کن و من صبح را به شب نرساندم جز آن که چیزی از پیش خود به غیر از لباسی که مرا بپوشاند نداشته ام. تو می دانی که نفس خود را به سخت گیری در گرسنگی برای نزدیکی به تو وادار کردم. خدایا مرا ناامید مکن و دعای مرا رد مفرما. و طعام دادن به فقرا را شروع کرد».

۵- امام علیه السلام چهار درهم داشت، یک درهم را در شب و دیگری را در روز صدقه داد. یکی را پنهان و دیگری را آشکار. این آیه کریمه درباره او نازل شد:

(الَّذین یُنفِقونَ أموالَهُم بِاللَّیلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَعَلانِیَّهً فلهم أجرهم عند ربِّهم ولا خوف علیهم ولا هم یَحزنون)(۲)؛ «مزد آنان که اموال خود را در شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند، نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آن هاست و نه غمگین می شوند».

۶- مرد مؤمن فقیری در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صاحب خانه ی کوچکی بود که در همسایگی او باغ شخص ثروتمندی قرار داشت. در آن باغ درخت خرمایی بود که خرمای آن به داخل خانه ی فقیر می افتاد و آن فرد ثروتمند داخل خانه می شد و خرما را از دهان اطفال بیرون می آورد. فقیر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از او شکایت کرد؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن شخص را احضار کرد و از او خواست باغ را به او بفروشد و به جای آن باغی در فردوس اعلی بگیرد. او آن را رد کرد و گفت: نقد

ص: ۱۴۷

۱- . بحار الانوار: ۴۱ / ۲۹.

۲- . کشف الغمهٔ: ۵۰. البقرهٔ: ۲۷۴.

را به نسیه نمی فروشم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ناراحت برگشت. امام را دید و او را از موضوع باخبر کرد؛ پس امام به سوی آن مرد رفت و از او درخواست کرد که باغ خود را بفروشد. به او گفت: می فروشم به باغ تو. امام راضی شد و باغ را از او خرید و به سرعت نزد فقیر رفت و آن را به او بخشید(۱).

اینها نمونه ای از موارد بخشش و جود او بر ضعیفان و فقیران است. شعبی می گوید: علی سخاوتمندترین مردم بود و خُلقی داشت که خدا آن را می پسندید و آن سخاوتمندی و بخشش است و هیچ وقت به سائل نه نگفت(۲).

همه ی مورخان و مترجمان معتقدند: در انفاق کردن هیچ غرضی از اغراض دنیا چون جاه، شهرت و شیوع نام را در نظر نداشت. هیچ گاه به این مسائل نمی اندیشید و اعمالش را فقط برای خداوند متعال و آن چه که او را به خدا نزدیک کند، انجام می داد.

مهربانی با فقیران

یکی از صفات امام علیه السلام ، مهربانی بسیار به فقرا بود. برای آنان، همانند پدر با ایشان مهربان بود و در ناخوشایندی های روزگار، سختی های زندگی و پوشیدن لباس خشن، همتای آنان بود. هنگام خلافت خویش می گفت:

«آیا من با شکم سیر بخوابم و اطرافم شکم های گرسنه و جگرهای سوزان باشد؟ یا آن گونه باشم که گوینده ای گفته است:

وَحَسبُکَ داءً أن تبیت ببطنهٍ

وحولك اكباد تَحِنُّ إلی القِدِّ

* این درد برای تو بس است که با شکم سیر بخوابی و اطراف تو شکم هایی

۱- . تفسیر فرات: ۲۱۳. بحار الانوار: ۴۱ / ۳۷.

۲- . شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۲.

از درد بسوزد».

امام علی علیه السلام پناه فقیران، دوست و حامی بیچارگان بود و حوائج آن ها را در همه ی مراحل زندگی به ویژه در روزهای خلافت خویش برآورده می کرد و سرمایه ی قریشیان (که در

برابر اسلام ایستادند و به ارزش ها و اصول آن و به تمام آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از هدایت و رحمت آورده بود کافر شدند) را بین آن ها تقسیم کرد.

از اصول اولیه ای که او به آن ایمان داشت و بر آن متعهد بود، برآوردن نیاز بیچارگان و محرومان و توزیع خیرات خداوند متعال بر بندگان بود که اختصاص به گروه یا قوم خاصی نداشت. برابری او با فقیران و مساوات آنان با ثروتمندان از اسباب مهم در کینه ی سرمایه داران قریشی به او، جسارت آن ها به مبارزه با او، قرار دادن حوادث در برابر او و مسدود کردن نقشه های او برای رسیدن به عدالت اجتماعی در زمین به شمار می آمد.

به هر روی، امام علیه السلام اولین حاکم در شرق عربی بود که در مشکلات و سختی ها به فقیران کمک می کرد. نمونه ای از آن این که زنی را دید مشک آبی بر دوش داشت و ناراحت بود و توان حمل آن را نداشت؛ پس به نزد او رفت و مشک را از او گرفت که تا رساندن به منزل او را یاری کند. از حال او پرسید، پاسخ داد که علی شوهر مرا به یکی از مرزها فرستاده است؛ در آن جا به شهادت رسیده و کودکانی یتیم برای من گذاشته است؛ غذایی ندارم که به آن ها بدهم و ضرورت مرا به خدمتکاری مردم واداشته است؛ پس امام با غم و اندوه زیاد از آن جا بازگشت و شب را با اضطراب به سر برد. چون صبح شد زنبیلی برداشت که در آن طعامی برای یتیمان بود. یکی از شیعیان او را دید و خواست که در حمل زنبیل به او کمک کند؛ امام امتناع کرد و به او گفت:

«چه کسی روز قیامت بار مرا حمل می کند؟».

به سوی خانه یتیمان رفت و در را کوبید. زنی خارج شد و به او گفت: تو چه کسی هستی؟ جواب داد: «من آن بنده ام که دیروز مشک آب شما را حمل کردم. در را باز کن، چیزی برای بچه ها آورده ام».

زن به او دعا کرد و گفت: خدا از تو راضی باشد و بین من و علی بن ابی طالب حکم کند. امام جواب او را داد و گفت:

«می خواهم ثوابی کسب کنم؛ پس بین خمیر درست کردن و نان پختن یا ساکت کردن بچه ها و نان پختن من، یکی را اختیار کن».

زن پاسخ داد: من به نان پختن آگاه تر و به انجام آن تواناتر هستم لیکن این تو و این بچه ها، آن ها را به بازی بگیر تا من از نان پختن فارغ شوم.

زن به سوی آرد و پختن نان رفت و امام به پختن گوشت اقدام کرد؛ لقمه ی آماده به کودکان می داد و وقتی چیزی در دهان آن ها می گذاشت می گفت:

«ای پسر، علی بن ابی طالب را برای آن چه بر تو گذشت حلال کن».

چون خمیر آماده شد، زن به او گفت: ای بنده ی خدا، بلند شو و تنور را روشن کن. هنگام روشن نمودن تنور شعله ی آتش به صورت امام خورد، گفت:

«ای علی، این جزای کسی است که بیوه زنان و ایتام را فراموش کند».

یکی از زنان همسایه بر آن زن وارد شد؛ او امام را می شناخت، به او فریاد زد که: وای بر تو، این امیرالمؤمنین است. زن متحیر شد و دوست داشت که به زمین فرو رود. به امام گفت: ای امیرالمؤمنین از توشرمنده ام. امام علیه السلام به سرعت گفت:

«ای کنیز خدا، در آن چه از کار تو کوتاهی کردم از تو شرمنده ام»(۱).

۱- . المناقب: ۱ / ۳۸۲.

دولت هـا از بین می رونـد و تمـدن هـا یا از بین می رونـد یا باقی میماننـد، این شـرف علوی شایسـته بقا در هر زمان و مکان است.

عدالت

از دیگر صـفات ذاتی امـام، به پـا داشـتن عـدالت و از خود گذشـتگی در هر چیزی بود، به ویژه در زمـان خلافـت، از هر گونه جانب داری به دور بود و رضای خداونـد متعال و مصـلحت امت را بر هر چیزی ترجیح می داد. او به حق صدای عدالت انسان و پیشوای نهضت های اصلاحی در تمام زمان ها و مکان ها بود.

گوشه ای از عدالت امام

مورخـان صورت های شـگفت انگیزی از عـدالت او که عقل انسان را به تحیر وا می دارد روایت کرده انـد و آن ها را شاهکار شرف برای عالم عرب و دنیای اسلام قرار داده اند. ازنمونه های عدالت اوست:

۱- عقیـل در کوفه بر امـام وارد شـد. امام به او خوش آمـد گفت و به فرزنـدش حسن علیه السـلام فرمود: «عمویت را بپوشان». پس پیراهن و ردایی از ملـک خویش به او بخشـید. چون موقع صـرف شـام شـد نـان و نمکی آورد و عقیـل آن را نپـذیرفت و گفت که به آن تمایلی ندارد.

قصـد عقیل این بود که غذای اشـتها آوری از انواع طعام پیش او گذاشـته شود. امام با لطف و نرمی گفت: «آیا این نعمت خدا نیست؟ و برای آن سپاس بی حدی است».

حوصله عقیل تنگ شد و به امام گفت: چیزی بده تا دینم را ادا کنم و چارپایم را آماده کن تا از این جا کوچ کنم.

امام گفت: «ای ابایزید، دین تو چقدر است؟».

ص: ۱۵۱

گفت: یکصد هزار درهم.

امـام فرمود: «والله، نـدارم و مالـک آن نیسـتم؛ امّا صبر کن حقوق بگیرم تا ببینم که چیزی از آن باقی می مانـد یا نه، اگر ناچار نبودم برای عیال چیزی بدهم همه را به تو

عطا می کردم».

عقیل با ناراحتی امام را مورد خطاب قرار داد و گفت: بیت المال در دست توست و تو مرا وعـده ی حقوق می دهی. حقوق تو چقدر است؟ و گمان چه مقدار باشد؟ اگر همه ی آن را به من بدهی.

از گفتار عقیل، عرصه بر امام تنگ شد و حکم اسلام را برای او مطرح کرد:

«من و تو از بیت المال سهمی نداریم مگر مانند یکی از مسلمانان».

امام به صندوق های تجار در بازار مشرف بود. به عقیل گفت:

«ای عقیل، اگر آن چه را که من می گویم نمی پذیری، بیا بعضی از این صندوق ها را بردار، قفل آن را بشکن و هر چه در آن است برگیر».

عقیـل گمان می کرد اموال دولت هسـتند؛ به امام گفت: در صـندوق ها چیست؟ امام گفت که در آن اموال تجار است. عقیل آن را قبول نکرد و با رنجش و ناراحتی گفت: آیا به من دسـتور می دهی صندوق مردمی که به خدا توکل کرده و اموال خود را در آن نهاده اندبشکنم؟ امام آن را رد کرد و فرمود:

«آیا به من دسـتور می دهی که بیت المال مسـلمانان را باز کرده و اموال آنان را به تو بـدهم؟ اینان به خدا توکل کرده و آن را قفـل نمـوده انـد. اگر مایـل باشـی شمشـیر بردار، مـن نیز شمشـیرم را بر می دارم و بـا هم به حیره می رویم. در آن جـا تجـاری ثروتمند هستند، بر آن ها وارد شده و امواال بعضی از آن ها را می گیریم».

عقیل ناراحت شد و با ناراحتی گفت: آیا من برای دزدی به این جا آمده ام؟

پیشوای عدالت اسلامی به او پاسخ داد:

«دزدی از یک نفر بهتر از دزدی اموال تمام مسلمین است».

عقیـل دیگر بهـانه ای نـداشت. امام تمام راه های پیش روی او را بست. امام عادل و قاطع او را دگرگون کرد، کسـی که تحت تأثیر هیـچ عاطفه ای قرار نمی گرفت و به جز حق، چیزی را نمی پـذیرفت. عقیل با ناراحتی و حرارت ناامیدی گفت: آیا اجازه می دهی نزد معاویه بروم؟

امام فرمود: «به تو اجازه دادم».

گفت: پس برای رفتن به من کمک کن.

پس به فرزنـدش امام حسن علیه السـلام دسـتور داد چهارصد درهم هزینه ی سـفر به او بپردازد؛ پس عقیل خارج شد در حالی که می گفت:

سَيُغنيني الّذي أغناکَ عنّي ويقضي دَيننا ربٌّ قريبٌ(۱)

* به زودی آن کسی که به درد نمی خورد ما را بی نیاز می کند و خدا حاجت ما را برآورده می سازد.

امام علیه السـلام از هرگونه جانب داری باطلی به دور بود و برای آن ارزشی قائل نبود. برای حق و عدالت خالص بود و دور و نزدیـک برای او مساوی بود. در اموال دولت سـخت احتیاط می کرد و هیـچ چیز او و اهل بیت او را تحت تأثیر قرار نمی داد و خود را به سختی و زحمت می انداخت.

۲- از اقسام عدالت آشـکار او این است که مهمانی برای امام حسن علیه السـلام رسـید و او ظرف عسلی از قنبر، خزانه دار بیت المال قرض کرد. چون امام به تقسـیم عسل در بین مسـلمین اقدام کرد یکی از ظروف عسل را ناقص یافت. از قنبر سوال کرد و او موضوع را گزارش داد؛ پس فرزندش امام حسن را احضار کرد و با صدایی

۱- . المناقب: ۱/ ۳۷۹. الصواعق المحرقة: ۷۹.

که گویی از او خشمناک بود گفت:

«چه باعث شد که تو قبل از تقسیم از آن برداری؟».

گفت: «آیا من در آن حقی ندارم؟ وقتی آن را گرفتم به آن جا بر می گردانم».

خشم امام فرو نشست و با لطف به فرزندش گفت:

«پدرت به فدایت، اگر چه که تو در آن حق داری ولی شایسته نیست که تو از حقّ خویش استفاده کنی قبل از این که مسلمانان از حقوقشان استفاده کنند».

سپس به قنبر درهمی پرداخت و فرمود: «بهترین عسلی را که می توانی بخر». پس قنبر عسل را خرید و امام آن را در ظرف عسل قرار داد و آن را بست(۱).

این عدالتی است که امام آن را اساس دولت خویش قرار داد تا مسلمانان و حکام بعد از او به آن عمل کنند؛ اما آن ها از سیره ی او دور شدند و آن را نقض کردند؛ اموال مسلمین را در لذات و شهوات خود مصرف کردند و در این کار زیاده روی نمودند.

۳- مالی برای او از اصفهان آوردند؛ آن را برای اهل کوفه هفت قسمت کرد و نانی را در آن پیدا کرد که آن را نیز شکست و هفت قسمت نمود و بر هفت گروه تقسیم کرد(۲).

عدالت با تمام گستردگی و مفاهیم آن، از صفات ذاتی امام علیه السلام بود.

۴- هارون بن عنتره از پدرش روایت می کند که علی را در روز نوروز دیدم که قنبر دست او را گرفت و گفت: ای امیرالمؤمنین، تو مردی هستی که چیزی را برای خود و خانواده ات باقی نمی گذاری؛ ولی برای اهل بیت تو هم از این مال

۱- . المناقب: ۲ / ۱۰۷.

۲- . بحار الانوار: ۴۱ / ۱۱۸.

بهره ای است. من چیزهایی برای تو پنهان کرده ام. امام فرمود: «آن چیست؟». گفت: برو و آن راببین؛ پس او را در خانه ای پر از ظروف طلا، نقره و زراندود وارد کرد. چون امام آن را دید، سخت غیظ و غضب کرد و به قنبر فریاد زد: «مادرت به عزایت بنشیند، می خواستی آتش بزرگی وارد خانه ی من کنی؟». سپس آن ها را وزن کرد و به هر کسی که معرفی شد سهم او را داد و گفت:

هذا جِناى وخِيارُهُ فيه وكُلُّ جانٍ يدُهُ إلى فيه(۱)

این میوه چیدن من است و بهترین هایش هم در آن است و هر جنایت کاری دستش به سوی دهانش است.(۲)

آیا چنین عدالتی که امام در زمان خلافت نشان داد را دیده اید؟

آیا چنین پرهیز از دنیا و کنار زدن منافع آن را دیده اید؟

آیا دیده اید که چگونه امام متقین در اموال دولت احتیاط می کند و تحت تأثیر هیچ چیز قرار نمی گیرد؟

به راستی که انسانیت در تمام آن چه در میدان های پادشاهان تجربه کرده است، چیزی مانند عدالت امام علی علیه السلام ، از خود گذشتگی او و بنای عدالت با تمام گستردگی و مفهوم آن را مشاهده نکرده است.

گستردگی علوم امام

همه ی راویان بر خلاف میل و طبع خود معتقدند: امام علی علیه السلام عالم ترین و

۱- . جواهر المطالب: ۱ / ۲۷۳. کتاب الاموال: ۳۴۴.

۲- . ضرب المثلی است که منتصب است به عمرو بن عدی الحصی در عصر جاهلیت وقتی با عده ای مشغول جمع آوری قارچ برای کسی بودند همراهان عمرو قارچ های خوب را می خوردند و بقیه را جمع می کردند اما او خوب ها را هم نمی خورد و جمع می کرد و این شعر را گفت: و در این جا کنایه از این است که امیرالمؤمنین علیه السلام نهایت امانت داری را در مورد بیت المال رعایت کرده اند.

فقیه ترین فرد است و هیچ یک از صحابه و غیر صحابه در علم به پای او نمی رسد و او از ملکات و مواهب سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم تغذیه نمود و دروازه ی شهر علم اوست. امام علیه السلام از وسعت علم خود گفته و فرموده است:

۱- «بر علوم پوشیده ای دست پیدا کردم که اگر آن را برای شما آشکار کنم شما را چون طناب در وسط چاهی عمیق مضطرب می کردم».

۲- و فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. به آن کسی که جان من در دست قدرت اوست، از من چیزی را که بین شما و روز قیامت است سؤال نکنید و نه از گروهی که صد نفری را هدایت کند و یا صد نفری را گمراه نماید؛ مگر این که خبر بدهم به جنبنده، رئیس و ساربان آن و جای سوار شدن و پیاده شدن آن ها و هر کس که از اهلش کشته می شوند و هر کس از آن ها که بمیرد»(۱).

۳- او گفت: «اگر بخواهم خبر بدهم، از هر مردی از شما به خروج و ورود او و تمام کارهایش، خبر می دهم».

این جملات سه گانه توانایی علمی او را نشان می دهد و اینکه خدای متعال از فضل و علم، او را در بالاترین نقطه قرار داده است. ما در این کتاب در مورد بعضی از علوم که درب و پایه آن به وسیله او گشوده شده است، صحبت کردیم.(۲)

سرعت پاسخ گویی امام

از ویژگی های امام علیه السلام سریع الجواب بودن او بود. مشکل ترین مسائل در ارث

۱- . شرح الاخبار: ۱ / ۱۳۹.

۲- . آیاتی از قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام بر عصمت از جهل امام دلالت دارند که خود بحث مستحکمی می طلبد. (محقق)

از او سؤال می شـد و به سـرعت پاسـخ می داد؛ تا این که بعضـی از آن ها مسائل منبری نامیده شد. حارث اعور همدانی که از اصـحاب خالص امام علیه السـلام بود روایت می کند که از امام سؤالی کرد. با ردا و کفش وارد خانه، سـپس از آن خارج شد در حـالی که تبسم می کرد؛ یکی از حاضـرین سـؤال کرد: ای امیرالمؤمنین، وقـتی از تو سؤال کردنـد ماننـد سـکه سـرخ شـده بودی. او فرمود:

«ادرار داشتم و نمی شد آن را به تأخیر انداخت». سپس فرمود:

إذا المشکلات تَصَدَّینَ لی

کشفتُ حقائقها بِالنَّظر

وإن بَرَقت فی مَخیل الصَّوا

ب عمیاءُ لا یجتلیها البصر

مُقَنَّعَهٌ بغیوب الامور

وضعتُ علیها صحیح الفکر

لساناً کشقشقه الارحبی

أو کالحُسام الیمانی الذَّکَر

وقلباً إذا استنطقتُهُ الفُنون

أبَرّ علیها بِواه دِرَر

ولستُ بأمَّعهً فی الرجال

یُسائل هذا وذا ما الخبر

ولکنّنی مِذرب الاصغرین

أبیِّن ممّا مضی ما غَبَر(۱)

* هنگامی که مشکلات به من روی آورد با دقت نظر حقایق آن ها را کشف می کنم.

* و اگر در اندیشه ی صحیح، کوری راه یابد، چشم ها نمی تواند آن را برطرف کند.

* آن کوری که مانع درک حقایق امور است که من در برخورد آنها از اندیشه صحیح استفاده می کنم.

* زبانی که چون شقشقه ی «شتر ارحبی» است یا چون شمشیر تیز یمانی.

ص: ۱۵۷

۱- . الامالی: ۲ / ۱۰۲.

* و دلی که اگر هنرها آن را به سخن وادارند از پستان شیرده بخشنده تر است.

* و آن نادانی نیستم که برای گرفتن خبر و آگاهی از دیگران، سؤال بپرسم.

* بلکه من دارای آن قلب و زبان تیزی هستم که آن چه می گذرد را روشن می کنم.

سخن ما در مورد بعضی از صفات و گوهر وجودی او به پایان می رسد و به طور قطعی، کسی در آن چه خداوند متعال از کمالات و آداب و اخلاق عالیه به او بخشیده است شکی ندارد.

امام(ع) در آیینه قرآن کریم

اشاره

قرآن کریم در بسیاری از آیات روشن خود به فضل امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده، نشان داده است که شخصیت والای او در اسلام بعد از رسول صلی الله علیه و آله وسلم قرار دارد و نزد خداوند متعال اهمیت دارد. در بسیاری از مصادر به صورت واضح بیان کرده اند که درباره ی آن حضرت سیصد آیه نازل شده است(۱)، این حاکی از فضل و ایمان محکم اوست.

قابل ذکر است که آیاتی چنین زیاد درباره ی هیچ یک از بزرگان اسلام نازل نشده است. این آیات را در چند گروه می توان ذکر نمود؛

گروه اول: آیاتی که فقط درباره ی او نازل شده است.

گروه دوم: درباره ی او و بزرگان اهل بیت علیهم السلام

نازل شده است.

گروه سوم: آیاتی که درباره ی او و عده ای از بزرگان صحابه نازل شده است.

گروه چهارم: آیاتی که درباره ی امام و دشمنان او نازل شده است.

در زیر بعضی از آن آیات بیان می شود:

آیات نازل شده در شأن امام

بعضی از آیاتی که در فضیلت، برتری مقام و بزرگی منزلت او نازل شده است.

ص: ۱۵۹

۱- . تاریخ بغداد: ۲/۲۱۶. الصواعق المحرقهْ: ۷۶. نور الابصار: ۷۶.

خداوند متعال فرموده است:

(إنَّما أنت مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَومٍ هادٍ)(۱)؛ «تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است».

طبری به سند خویش از ابن عباس روایت کرده است: چون این آیه نازل شد پیامبر دستش را بر سینه نهاد و گفت: «من بیم دهنده ام و برای هر گروهی هدایت کننده ای است». و اشاره به کتف علی کرد و گفت: «تو هدایت کننده ای، هدایت شدگان بعد از من به وسیله ی تو هدایت می شوند»(۲).

۲- خداوند متعال فرمود:

(وَتَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ)(۳)؛ «و گوش های شنوا آن را دریابد و بفهمد».

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من گفت: ای علی، از خدا درخواست کردم که گوش تو را شنوا قرار دهد. پس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می شنیدم فراموش نمی کردم»(۴).

۳- خداوند متعال فرمود:

(الَّذینَ یُنفِقونَ أموالَهُم بِاللَّيلِ والنَّهارِ سِرّاً وَعَلانِيَةً فَلَهُم أجرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَلا خَوفٌ عَلَيهِم وَلا هُم يَحزَنونَ)(۵)؛ «آن هایی که اموال خودشان را در شب و روز پنهانی و آشکار انفاق می کنند مزدشان نزد پروردگارشان است. نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند».

۱- . الرعد: ۷.

۲- . تفسیر الطبری: ۱۳ / ۷۲. کنز العمال: ۶ / ۱۵۷. تفسیر الحقائق: ۴۲.

۳- . الحاقهٔ: ۱۲.

۴- . کنز العمال: ۶ / ۱۰۸. أسباب النزول، الواحدی: ۳۲۹. تفسیر الطبری: ۲۹ / ۳۵. البته امام علیه السلام همیشه از جهل و فراموشی معصوم بوده اند. (محقق)

۵- . البقرهٔ: ۲۷۴.

امام علیه السلام چهار درهم داشت. در شب یک درهم و در روز درهمی دیگر را، پنهانی یک درهم و آشکارا یک درهم را انفاق کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: «چه باعث شد که این کار را کردی؟». گفت: «در آن رضایت خدا را خواستم». پس این آیه درباره ی او نازل شد(۱).

۴- خداوند متعال فرموده است:

(إنَّ الَّذینَ آمَنوا وعَمِلوا الصّالِحاتِ اولَئِکَ هُم خَیرُ البَرِیَّهِ)(۲)؛ «اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات خدایند».

ابن عساکر به سند خویش از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودم که علی علیه السلام آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «به آن کسی که جانم در دست اوست، این مرد و شیعیان او در روز قیامت رستگارانند» و این آیه درباره ی او نازل شد. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وقتی علی می آمد

می گفتند بهترین مردم آمد.(۳)

۵- خداوند متعال فرمود:

(فَسْألُوا أهْلَ الذِّکرِ إنْ کُنْتُم لا تَعْلَمونَ)(۴)؛ «از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید».

طبری به سند خود از جابر جعفی روایت کرده است که چون این آیه نازل شد علی علیه السلام فرمود: «ما اهل ذکر هستیم»(۵).

۱- . أسد الغابهْ: ۴ / ۲۵. الصواعق المحرقهْ: ۷۸. أسباب النزول، الواحدی: ۶۴.

۲- . البیّنهْ: ۷.

۳- . الدر المنثور: ۸ / ۵۸۹. تفسیر الطبری: ۳۰ / ۱۷. الصواعق المحرقهْ: ۹۶.

۴- . النحل: ۴۳.

۵- . تفسیر الطبری: ۸ / ۱۴۵.

۶- خداوند متعال فرمود:

(ياأيُّها الَّذينَ آمَنوا اتَّقُوا الله َوَكونوا مع الصّادِقينَ)(۱)؛ «ای كسانی كه ايمان آورده ايد از خدا بپرهيزيد و با صادقان باشيد».

سيوطی گفته است كه ابن مردويه از ابن عبـاس روايت كرده است: اين قول خداونـد متعال: «وكونوا مع الصّادقين» يعنی با علی بن ابی طالب عليه السلام ؛ و مانند آن از امام باقر عليه السلام روايت شده است(۲).

۷- خداوند متعال فرموده است:

(وَالَّذی جاءَ بِالصِّدقِ وصَدَّقَ بِهِ اولَئِكَ هُمُ المُتَّقونَ)(۳)؛ «اما كسـی كه سـخن راست بياورد و كسـی كه آن را تصـديق كند پرهيزكارانند».

ابن مردويه از ابی هريره نقل می كند: آن كسـی كه سـخن راست آورد، رسول خدا صلی الله عليه و آله وسلم و كسی كه او را تصديق كرد علی بن ابی طالب بود(۴).

۸- خداوند متعال فرموده است:

(يا أَيُّهَا الرَّسولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَيكَ مِن رَبِّكَ وَإن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ والله َيَعصِمُكَ مِنَ النّاس)(۵)؛ «ای پيامبر، آن چه از طرف پروردگارت به تو نازل شـده است به مردم برسان و اگر نكنی رسالت او را انجام نـداده ای. خداونـد تو را از مردم حفظ می كند».

اين آيه در غـدير خم - هنگـام برگشت از حجهْ الوداع - به رسول صـلی الله عليه و آله وسـلم نـازل شـد و در آن به نصب امام اميرالمؤمنين عليه السلام به عنوان خليفه ی بعد از پيامبر دستور داده

ص: ۱۶۲

۱- . التوبهْ: ۱۱۹.

۲- . الدر المنثور: ۴ / ۳۱۶.

۳- . الزمر: ۳۳.

۴- . الدر المنثور: ۷ / ۲۲۸.

۵- . المائده: ۶۷.

شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به پاخاست و امام را خلیفه و رهبر امت بعد از خود قرار داد و در گفتاری - که مشهور است - گفت: «مَن کنتُ مولاه فعلی مولاه، اللّهمَ والِ مَن والاه، وعادِ مَن عاداه، وَانصُر مَن نَصَرَه، وَاخذُل مَن خَذَلَه»؛ خدایا دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد، یاری کن کسی را که او را یاری کند و خوار کن کسی را که او را خوار کند. پس عمر بلند شد و به او گفت: بر تو گوارا باد ای پسر ابی طالب، مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی(۱).

شعرا این واقعه ی درخشان که در آن پیشوای بزرگ عدالت به امامت و خلافت منصوب شد را به نظم در آوردند. حسان بن ثابت گفته است:

یُنادیهُمُ یَومَ الغَدیر نَبِیُّهُم

بِخُمٍّ وأسمِع بالرسولِ مُنادیا

فقال فَمَن مَولاکُم ونَبِیُّکُم

فقالوا ولَم یُبدوا هناکَ التَّعامِیا

الهُکَ مولانا وأنت نَبِیُّنا

وَلَم تَلقَ مِنّا فی الولایه عاصیا

فقال له: قُم یا علی فإنَّنی

رَضیتُکَ مِن بعدی إماماً وهادیا

فمن کنتُ مولاه فهذا وَلِیُّهُ

فکونوا له أتباعَ صِدقٍ موالیا

هناکَ دعا اللّهمُ والِ وَلِیَّهُ

وَکُن لِلَّذی عادی عَلِیّاً مُعادِیا(۲)

* پیامبرشان در روز غدیر آنان را نداداد و با چه آواز رسایی فرمود که همگی شنیدند.

* فرمود: کیست فرمانروا و صاحب اختیار شما و همگی بدون اظهار دشمنی و اختلاف گفتند.

١- . أسباب النزول: ١٥٠. تاريخ بغداد: ٨ / ٢٩٠. تفسير الرازى: ۴ / ۴٠١.

٢- . دلائل الصدق: ٢ / ١٥ - ١۶.

* خدای تو فرمانروای ماست و تو صاحب اختیار مایی و امروز در میان ما نافرمان و مخالفی نخواهی یافت.

* پس فرمود: ای علی، برخیز که من تو را برای امامت و راهنمایی بعد از خود برگزیدم.

* پس هر کسی را که من فرمانروای اویم، این علی فرمانروای او و صاحب اختیار اوست و شما برای او یاران با وفا و دوستدار او باشید.

* و در این جا دعا کرد: خدایا دوستان او را دوست بدار و با کسی که با علی دشمنی کند دشمن باش.

چون این اشعار بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خوانده شد، به حسان گفت: «به روح القدس همیشه مؤید باشی تا با زبانت ما را یاری و از ما دفاع کنی».

قیس بن سعده بن عباده گفت:

قلتُ لَمّا بَغَی العَدُوُّ عَلَینا

حَسبُنا رَبُّنا ونِعمَ الوَکیلُ

حَسبُنا رَبُّنا الَّذی فَتَحَ البَصرَهَ بِالامسِ والحدیثُ طَویلُ

وَعلی إمامُنا وإمامٌ

لِسِوانا أتی بِهِ التَّنزیلُ

یَومَ قالَ النَّبِی مَن کُنتُ مَولا

هُ فهذا مَولاهُ خَطبٌ جَلیلُ

إنَّ ما قالهُ النَّبِی عَلَی الأمَّهِ

حَتمٌ ما فیه قالٌ وقیلُ(۱)

* گفتم: چون دشمن بر ما تجاوز کرد، خدا برای ما کافی است و او خوب وکیلی است.

* کافی است خدایی که دیروز بصره را برای ما گشود و حدیث طولانی است.

١- . الغدير: ٢ / ٨٧.

* و علی امام ما و امام غیر ماست و آیه در این باره نازل شده است.

* روزی که پیامبر فرمود: هر کسی من مولای اویم علی مولای اوست، و خطبه ی بلیغی خواند.

* آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امت گفت، حتمی است و در آن هیچ گفتگویی نیست.

قیس این ابیات را بر امام امیرالمؤمنین علیه السلام خواند.

شاعر اهل بیت، کمیت گفته است:

وَیَومَ الدَّوحِ دَوحِ غَدیرِ خُمٍّ

أبانَ لَهُ الوِلایَهَ لَو اُطیعا

ولکنَّ الرِّجالَ تَبایَعوها

فَلَم أرَ مِثلَها خَطَراً مُبیعا(۱)

* روزی که در غدیر خم از جهاز شتران منبر ساختند، ولایت را برای او آشکار کرد و اگر مردم اطاعت می کردند.

* ولی مردم با او بیعت کردند اما حقی را چون حق او، ضایع شده ندیدم.

محقق بزرگ شیخ «امینی» - که خدا مرقد او را نورانی کند - به غدیر پرداخته، در کتاب خود، به بحث موضوعی در کتاب و سنت استدلال نموده، به همراه آن، اشعار گروه زیادی از شعرای قدیم و جدید را ذکر کرده است که فضایل و مناقب امام را در غدیر سروده اند.

۹- خداوند متعال می فرماید:

«الیومَ أکمَلتُ لَکُم دینَکُم وأتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الاسلامَ دیناً؛(۲) امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد».

۱- . دلائل الصدق: ۲ / ۱۶.

۲- . المائده: ۳.

این آیه در روز هجدهم ذی الحجه پس از این که نبی صلی الله علیه و آله وسلم امام علیه السلام را به عنوان خلیفه بعد از خودش منصوب کرد، نازل شد(۱).

او بعد از نزول آیه فرمود: «الله اکبر بر تکمیل دین و تمامی نعمت و خدا به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب راضی شد»(۲).

۱۰- خداوند متعال فرمود:

(إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسولُهُ وَالَّذینَ آمَنوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلاهَ وَیُؤتونَ الزَّکاهَ وَهُم راکِعونَ)(۳)؛ «همانا ولی شما خدا و رسول او و آن هایی که ایمان آورده اند هستند، آن هایی که نماز به پا می دارند و زکات می دهند در حالی که رکوع می کنند».

صحابی بزرگوار، ابوذر، روایت کرده، می گوید که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر خواندیم. سائلی در مسجد درخواستی کرد، کسی به او چیزی نداد. سائل دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، من در مسجد رسول تو درخواست کردم و کسی به من چیزی نداد. علی در حال رکوع بود، به او اشاره کرد به انگشت دست راست خویش که در آن انگشتری بود. سائل پیش آمد و انگشتر را در برابر دید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از دست او خارج کرد. پیامبر گفت:

«خدایا، برادرم موسی علیه السلام از تو خواهشی کرد و گفت: و سینه ام را گشاده و کارم را آسان کن. گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برای من قرار ده (برادرم هارون را)، با او پشت مرا محکم کن و او را در کار من شریک ساز. در قرآن خود فرمودی: و به زودی بازوان تو را به وسیله ی برادرت، محکم و نیرومند می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم. خدایا، من،

۱- . تاریخ بغداد: ۸ / ۱۹. الدر المنثور: ۶ / ۱۹.

۲- . دلائل الصدق: ۲ / ۱۵۲.

۳- . المائده: ۵۵.

محمـد پیامبر و برگزیده توام، سینه ام را گشاده کن و کارم را آسان کن و وزیری از خاندانم برای من قرار بده (علی را)، با او پشتم را محکم گردان».

ابوذر گفت: به خدا قسم هنوز این کلمات رسول صـلی الله علیه و آله وسـلم به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و گفت: «و ای محمد، بخوان: (إنَّما وَلِیُّکُم الله ُوَرَسولُهُ...)»(۱).

این آیه منحصر به ولایت مطلقه در خدا، رسول بزرگوار او و در امام امیرالمؤمنین است. به خاطر بزرگی مقام و احترام شأن او با صیغه ی جمع از او یاد شـده و با کلمه (انّما) منحصـر شـده و بر ولایت مطلقه تأکید دارد. حسان بن ثابت این آیه را به شـعر درآورده است:

من ذا بِخاتَمِهِ تَصَدَّقَ راکِعاً وأَسَرَّها فی نفسه إسراراً(۲)

* در حال رکوع صدقه داد و آن را در نزد خود پنهان داشت.

۱۱- خداوند متعال می فرماید:

(وَالسّابِقونَ السّابِقون، اولَئِکَ المُقَرَّبون)(۳)؛ «پیشگامان پیشگامند، آن ها مقربانند».

جمهور از ابن عباس روایت کرده که سبقت گیرنده در این امت، علی بن ابی طالب است(۴).

۱۲- خداوند متعال می فرماید:

(وَمِنَ النّاسِ مَن یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللهِ واللهُ رَؤوفٌ بِالعِباد)(۵)؛ «بعضی

۱- . تفسیر الرازی: ۱۲ / ۲۶. نور الابصار: ۱۷۰. الطبری فی تفسیره: ۶ / ۱۸۶.

۲- . الدر المنثور: ۳ / ۱۰۶. الکشاف: ۱ / ۶۹۲. ذخائر العقبی: ۱۰۲. مجمع الزوائد: ۷ / ۱۷.

۳- . الواقعه: ۱۰ - ۱۱.

۴- . دلائل الصدق: ۲ / ۱۰۱.

۵- . البقره: ۲۰۷.

از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است».

این آیه ی کریمه درباره ی خوابیدن امام علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد. هنگامی که قریش برای کشتن او جمع شدند، در تاریکی شب از مکه خارج شد و امام به جای او خوابید. امام علیه السلام اولین فدایی اسلام بود؛ پس با جان خود آماده فداکاری شد و خداوند متعال این آیه را درباره ی او نازل فرمود(۱).

۱۳- خداوند متعال می فرماید:

(هُوَ الَّذی أَیَّدَکَ بِنَصرِهِ وَبِالمُؤمِنینَ)(۲)؛ «او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد».

این آیه درباره ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و مراد از مؤمنین اوست.

سیوطی گفت: ابن عساکر از ابی هریره نقل کرد که بر عرش نوشته شده است: خدایی نیست مگر من و شریکی برای من نیست. محمد بنده و فرستاده ی من است؛ او را به علی تأیید کردم(۳)، این بعضی از آیاتی بود که تنها در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است.

آیات نازل شده در شأن اهل بیت(ع)

کتاب عظیم، سرشار از آیاتی درباره ی اهل بیت علیهم السلام است که شامل بزرگ آنان امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. که بعضی از آن ها را در این جا ذکر می کنیم:

۱- . مستدرک الاحکام: ۳ / ۴.

۲- . الانفال: ۶۲.

۳- . الدر المنثور: ۴ / ۱۰۰. کنز العمال: ۶ / ۱۵۸.

۱- خداوند متعال فرمود:

(قل لاـ أسئَلُكم علیه أجراً إلاـ المَوَدَّةَ فِی القُربی وَمَن یَقتَرِف حَسَنَةً نَزِد لَهُ فیها حُسناً إنَّ اللهَ غَفورٌ شَکور)(۱)؛ «بگو من هیچ پاداشی از شما برای رسالتم نمی خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم. هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است».

همه ی مفسرین و راویان بر این عقیده اند که مراد از ذوی القربی، که دوستی شان بر بندگان واجب است؛ علی، فاطمه، حسن وحسین و مراد از انجام کار نیک در این آیه، دوستی و ولایت آن هاست. تعدادی از روایات نیز، وجود دارند که علت آن را بیان می کند:

الف) ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد، گفتند یا رسول الله، نزدیکان شما، که دوستی آن ها بر ما واجب است، چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندشان»(۲).

ب) جابر بن عبدالله روایت کرد: مردی از بادیه نشینان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و به او گفت: اسلام را بر من عرضه کن. فرمود: «شهادت بده خدایی جز خدای یگانه نیست، او تنهاست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده ی اوست».

بادیه نشین گفت: برای این کار از من مزدی می خواهی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «مگر دوستی ذوالقربی».

اعرابی گفت: اقربای من یا اقربای تو؟

فرمود: «البته اقربای من».

ص: ۱۶۹

۱- . الشوری: ۲۳.

۲- . مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳. ذخائر العقبی: ۲۵. نور الابصار: ۱۰۱. الدر المنثور: ۷ / ۳۴۸.

بادیه نشین گفت: بیا با تو بیعت کنم و لعنت خدا بر کسی باد که تو و اقربایت را دوست نداشته باشد... .

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به سرعت فرمود: «آمین»(۱).

ج) ابن عباس روایت کرده است که چون آیه ی مودت نازل شد، گروهی که نسبت به اهل بیت حسادت داشتند، گفتند: هدف او از این که ما را بر دوستی اقربایش بعد از خودش تحریک می کند چیست؟ جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به او خبر داد که مردم او را متهم می کنند و این آیه با او بود:

(أم یقولون افتری عَلَی اللهِ کَذِباً)؛ «یا این که به خدا بهتان دروغ می بندند».

پیامبر به مردم خبر داد و به او گفتند که تو راست می گوئی؛ پس این آیه نازل شد:

(وَهُوَ الَّذی یَقبَلُ التَّوبَهَ عَن عِبادِهِ)(۲)؛ «او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد».

استدلال عترت به آیه

عترت طاهره، با این آیه بر لزوم دوستی و ولایت خود استدلال می کردند که بعضی از احتجاجات آن ها چنین است:

استدلال امام امیرالمؤمنین(ع)

امام علیه السلام بر دشمنش به آیه کریمه استدلال کرد و گفت: «حم درباره ماست، دوستی ما را حفظ نمی کند مگر هر مؤمنی». سپس این آیه را تلاوت کرد:

(قُلْ لّا أسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أجْراً إلَّا الْمَوَدَّهِ فِی الْقُرْبی)؛ «بگو من پاداشی از شما

۱- . حلیهْ الاولیاء: ۳ / ۱۰۲.

۲- . الصواعق المحرقهْ: ۱۰۲. آیه های ۲۴ و ۲۵ سوره شوری.

نمی خواهم جز دوستی ذوی القربی»(۱).

امام حسن(ع)

سبط رسول الله، امـام حسن علیه السـلام ، خطبه ی بلیغی خوانـد و مقـام و منزلت والای اهل بیت را بیان کرد. سپس به آیه ی کریمه استشهاد کرد و گفت: «من از اهل بیتم؛ کسانی که خداوند دوستی آن ها را بر هر مؤمنی واجب کرده و فرموده است: (قُلْ لّا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهِ فِی الْقُرْبی)»(۲).

امام زین العابدین (ع)

وقتی امام زین العابـدین علیه السـلام را به عنوان اسـیر نزد فاجر بنی امیه - یزید بن معاویه - آوردند و او را با آزادگان وحی و در دروازه دمشق به عنوان اسیر برپا داشتند، مردی از اهل شام که بنی امیه او را گمراه و به او تلقین کرده بودند که اهل بیت از خوارجند، با خشم و ناراحتی به امام گفت:

الحمدلله که خدا شما را کشت، درمانده کرد و شاخ فتنه را قطع نمود.

پس امام به او نظر افکند و دید که فریب خورده و غافل است؛ به لطف و مهربانی گفت:

«آیا قرآن خوانده ای؟».

گفت: بلی.

فرمود: «حم را خوانده ای؟».

گفت: قرآن را خوانده ام ولی حم را نخوانده ام.

۱- . کنز العمال: ۲۱۸. الصواعق المحرقهْ: ۱۰۱.

۲- . زندگی امام حسن: ۱ / ۶۸.

فرمود: «(قُلْ لّا أسْئَلُکَمْ عَلَیْهِ أجْراً إلَّا الْمَوَدَّه فِی الْقُرْبیٰ) را نخوانده ای؟».

پس آن مرد متحیر شد و اندامش را لرزه گرفت و به سرعت گفت:

شما آن هایید؟

فرمود: «بلی».

و آن مرد دوست داشت که به زمین فرو می رفت ولی این کلمات سخت را به امام نمی گفت؛ پس به سوی امام آمد و از او درخواست عفو کرد. امام او را عفو نمود و از او درگذشت.

دوستی اهل بیت، واجب دینی است که روز قیامت از هر مسلمانی درباره ی آن سؤال می کنند.

محمد بن ادریس شافعی می گوید:

یاأهل بیتِ رسول الله حُبُّکُم

فَرضٌ مِنَ الله ِفی القرآن أنزلهُ

کَفاکُم مِن عظیم القدر أنَّکُم

مَن لَم یُصَلِّ علیکم لا صلاه له(۱)

* ای اهل بیت رسول الله، خداوند دوستی شما را در قرآن واجب کرده است.

* از عظمت قدر شما این بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازی برای او نیست.

وشاعر اسلام «کمیت اسدی» می گوید:

وَجَدنا لکم فی آل حا میم آیهً تَأَوَّلها مِنّا تقی وَمُعرِبُ

* درباره ی شما در آل حم آیه ای را پیدا کردیم که آن را به پاکی و پرهیزکاری تأویل کردیم.

دوستی عترت طاهره، که خداوند رجس و پلیدی را از آن ها برداشته و پاک و

۱- . نور الابصار: ۱۰۴.

پاکیزه کرده است، ادای مزد رسالت رسول اعظم و رنـج و کوششـی که در راه نجات بشـریت از شـرک و الحاد متحمل شده و نیز دگرگونی زنـدگی مردم از صـحرایی پر از رنـج و مشـقت، به زنـدگی در رفاه عمومی، امنیت و آسایش می باشد. خداوند متعال، عوض رنج و مشقت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را، دوستی و ولایت برای عترتش قرار داد.

۲- خداوند متعال فرموده است:

(فَمَن حـاجَّکَ فیه مِن بَعـدِ مـا جاءَکَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَـدعُ أبناءَنا وأبناءَکُم وَنِساءَنا ونِساءَکُم وأنفُسَـنا وأنفُسَـکُم ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَهَ اللّه ِ عَلَی الکاذِبینَ)(۱)؛ «هرگاه بعد از علم و دانشـی که به تو رسـید، کسانی برای مجادله با توبرخاستند، به آن ها بگو بیاییـد فرزنـدانمان و فرزنـدان شـما را دعوت کنیم، مـا زنان خویش را دعوت می کنیم شـما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم شما هم از نفوس خود دعوت کنید، آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم».

همه ی مفسـران و راویان حـدیث معتقدنـد: این آیه درباره ی اهل بیت نبوت صـلی الله علیه و آله وسـلم نازل شده و در آیه از ابناء به حسن و حسـین - دو نبیره ی رحمت و امامان هـدایت - تعبیر شده و از نساء به زهرای رسول، سـیده ی زنان جهان و از أنفسنا به سید عترت - امام امیرالمؤمنین علیه السلام - تعبیر شده است(۲).

این آیه دربـاره ی حـادثه ی تـاریخی مهمی است که میـان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم و زعیمان بزرگ روحانیون نصاری اتفاق افتاد. خلاصه ی آن این است که گروهی از بزرگان دین نصاری بر پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم وارد شدند تا با او درباره ی اسلام مناظره کنند.

۱- . آل عمران: ۶۱.

۲- . تفسیر الرازی: ۲ / ۶۹۹. تفسیر البیضاوی: ۷۶. تفسیر الکشاف: ۱ / ۴۹.

پس از حوادثی که بین آن ها رخ داد، موافقت کردند که در محضر خدای متعال با یکدیگر مباهله کنند تا خدا عذاب و لعنت خود را بر دروغگویان نازل نماید؛ پس وقت خاصی را برای مباهله تعیین کردند. چون وقت موعود فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بهترین خلق عالم و گرامی ترین آن ها نزد خداوند متعال را برای مباهله برگزید؛ آن ها عبارت بودند از: امیرالمؤمنین علیه السلام که دروازه ی شهر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و پدر دو نوه ی او بود.

سیده ی زنان عالم، فاطمه زهرا÷ که پاره ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.

نوه اول او امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام سید جوانان بهشت و دسته ی گل رسول.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با آن ها به میدان مباهله رفت و گروه نصاری آمدند و در حالی که پیشاپیش آن ها سید و عاقب قرار داشتند و همراه آن ها اسب سواران بنی الحرث به بهترین شکل آماده بودند.

چون نصاری دیدند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای مباهله اهل بیت خود را مقدم کرده و آن ها به شیوه ای که چشم نواز است قصد رویارویی دارند، ترس و وحشت دل هایشان را فرا گرفت. پیامبر با اهل بیتش بر زمین زانو زد. سید و عاقب آمدند و گفتند: ای ابوالقاسم، با چه کسی با ما مباهله می کنی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جواب آن ها را داد:

«با بهترین مردم روی زمین و گرامی ترین آن ها نزد خدا با شما مباهله می کنم». و به اهل بیت خویش اشاره کرد.

آن ها را موجی از ترس و وحشت فراگرفت و گفتند:

چرا اهل شرف و بزرگی و خوبی و کسانی که به تو ایمان آورده اند و پیرو تو هستند را در مباهله ی با ما حاضر نکرده ای؟

رسول خدا به سخن آمد و به آن ها تأکید کرد که اهل بیتش افضل مخلوقات نزد خدایند و گفت:

«بلی، با این ها که بهترین افراد زمین و برترین مخلوقات هستند با شما مباهله می کنم».

آن ها یقین کردند که رسول بر حق است؛ شگفت زده و هراسان نزد اسقف و رئیس خودحاضر شده آن چه را دیده بودند، به او گفتند؛ پس او با وحشت به آن ها پاسخ داد:

من چهره هایی را می بینم که اگر هر یک از آن ها از خدا بخواهند کوهی را از جایش برکند، دعایشان مستجاب می شود.

اسقف ترسید که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن ها نفرین کند نصاری هلاک و نابود شوند. با سرعت و در حالی که می لرزید گفت:

آیا نمی بینید محمد دست هایش را بالا برده و نگاه می کند که چه می شود؟ به حق مسیح اگر کلامی از دهان او خارج شود، به اهل و عیال و مال بر نمی گردیم.

قلب او پر از ترس و وحشت بود و دوباره قوم خود را ندا داد و گفت:

آیا نمی بینید که رنگ خورشید تغییر کرده، در افق ابرهای تیره پدید آمده، باد سیاه و سرخ می وزد، از کوه ها دود متصاعد می شود و عذاب بر ما نزدیک شده است؟ به پرندگان نگاه کنید که چگونه چینه دان خود را حفظ می کنند و به درخت بنگرید که چگونه برگ های آن می ریزد و به این زمین که چگونه زیر پای ما می لرزد؟

اسقف به نزول بلایی قاطع وهلاکت نصاری یقین داشت؛ بنابراین، قوم خود را از مباهله منع کرد. گروهی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و از او درخواست گذشت از مباهله را کردند و گفتند:

«از لغزش ما بگذر، خدا از تو بگذرد».

و برای شروط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آماده شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به اصحاب خویش و نصاری توجه کرد و فرمود:

«به آن خدایی که جان محمد در دست اوست، عذاب بر اهل نجران نزدیک بود. اگر لعنت می شدند، به صورت بوزینه و خوک مسخ می شدند. دره برای آن ها پر از آتش می شد و نجران و اهل نجران، حتی پرنده در روی درخت را درمانده می کرد و احوال همه ی نصاری آن گونه بود»(۱).

این حادثه منزلت والای اهل بیت علیهم السلام را نزد خدای متعال آشکار می کند به یقین اگر در خاندان نبوت و سایر صحابه، کسی در فضل شبیه و مساوی با آن ها بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را برای مباهله انتخاب می کرد. امام شرف الدین رحمه الله می گوید: تو می دانی که مباهله پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و درخواست از آن ها برای آمین گفتن، تنها به دلیل فضیلت بزرگ و برتری آن ها بر دیگران بود. از پیشینیان کسی در فضیلت به آنان نمی رسد و از آیندگان نیز کسی در فضل به آن ها ملحق نمی شود. به ویژه نزول قرآن عزیز و دستور به مباهله با آن ها، فضل سومی است اضافه بر فضل آشکار مباهله و به شرف مخصوصشان شرفی و به نورشان نوری اضافه می کند...(۲).

همان طور که آیه به روشنی می گوید: امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، نفس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و از سوی دیگر می دانیم پیامبر بدون شک برتر و کامل تر از تمام مخلوقات خداوند متعال است؛ پس به مقتضای تساوی پیامبر و علی علیه السلام در این آیه، این

۱- . نور الابصار: ۱۰۰.

۲- . الکلمهْ الغراء: ۱۸۴.

صفات، برای امام علی علیه السلام نیز ثابت می گردد(۱).

فخر رازی به آن استدلال کرده، می گوید: در ری مردی بود که به او محمود بن حسن حمصی می گفتند؛ او معلمی دوازده امامی بود و گمان می کرد: علی برتر از همه ی انبیا، غیر از محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، است و بر آن به قول خداوند متعال «وأنفسنا وأنفسکم»، استدلال می کرد. چون مراد از این قول خداوند متعال «وأنفسنا» نفس محمد نیست؛ زیرا انسان نفس خویش را دعوت نمی کند پس مراد آیه، شخصی غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و همگان معتقدند: آن شخص، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. آیه دلالت دارد که نفس علی، همان نفس محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و امکان ندارد که مراد از این نفس، عین آن باشد؛ بلکه منظور این است که مانند آن نفس است. و این اقتضای مساوات ایشان در جمیع وجوه است. اجماع بر این که محمد صلی الله علیه و آله وسلم افضل از سایر انبیا است دلالت دارد؛ پس لازم است که علی نیز افضل از سایر انبیا باشد(۲).

این نظریه ای بسیار محکم و استوار است که در آن هیچ گونه غلوی (پس از اقامه ی دلیل قطعی) نیست.

۳- خدای متعال می فرماید: (هَل أتی عَلَی الانسانِ...) (سوره هل اتی).

همه ی مفسرین و راویان معتقدند: این سوره، درباره اهل بیت نبوت نازل شده است(۳) اما سبب نزول آن این است که حسن و حسین ٔ بیمار شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با عده ای از صحابه به عیادت آن ها رفت و درخواست کرد امام علیه السلام برای بهبودی

۱- . زندگی امام حسین علیه السلام : ۱ / ۷۴.

۲- . تفسیر الرازی: ۲ / ۴۸۸.

۳- . تفسیر الرازی: ۱۰ / ۲۴۳. أسباب النزول، الواحدی: ۱۳۳. روح البیان: ۶ / ۵۴۶.

فرزنـدان خویش، روزه نـذر کنـد؛ پس امام نـذر کرد که سه روز روزه بگیرد؛ صـدیقه ی طاهره و کنیزش فضه نیز از امام علیه السـلام متابعت کردنـد. چون حسـنین از بیماری نجات پیـدا کردنـد، همه ی آنان روزه گرفتنـد. برای امام علیه السـلام غـذایی وجود نداشت که با آن افطار کنند. بنابراین سه صاع(1) جو قرض گرفتند و سیده زنان در روز اول به آرد کردن و پختن یک صاع از آن اقدام کرد. هنگام افطارفقیری در خانه را زد و از آنان غذایی درخواست کرد؛ همگان سـهم خود را به او بخشیدند، آنان چیزی به جز آب خالص نخوردنـد و به روزه گرفتن خود، ادامه دادند. در روز دوم، پاره ی تن پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم ، به پختن صاع دوم اقدام کرد و چون وقت افطار شد یتیمی از گرسنگی خود به آن ها شکوه کرد و همگان نان خود را به او بخشـیدند بنـابراین چیزی برای آن ها باقی نمانـد و با آب افطار کردنـد. در روز سوم، سیده زنان، به آسـیاب کردن باقی مانـده جو و پختن آن پرداخت. امـا هنگام غروب، اسـیری از راه رسـید، بر در کوبیـد و از گرسـنگی اظهار درد نمود؛ آنان نیز دست از طعام کشیدند و غذای خود را به او بخشیدند.

سبحان الله، چه ایثاری بزرگتر از این ایثار؟ و آن ها قصدی جز رضایت خداوند متعال و پاداش و اجر از او نداشتند.

در روز چهارم پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم بر آن ها وارد شـد و جسم هایی که از گرسـنگی لرزان و تغییر کرده بودنـد را مشاهده کرد و گفت: «ای وای، اهل بیت محمد از گرسنگی می میرند».

هنوز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به پایان نرسید که جبرئیل نازل شد در حالی که پاداشی بزرگ - سوره «هل اتی» - را برای آنان به ارمغان آورد. همانا آن رحمت و

۱- . هر صاع برابر با هفتصد و پنجاه گرم است.

رضوان از خداوند متعال به آن ها و ورود در فردوس اعلی و مدال شرف باقی در دنیاست، تا خداوند متعال، زمین و هر که در آن است را، به آن ها ارث بدهد. او حامل این آیات بزرگ بود:

(وجَزاهُم بِما صَبَروا جَنَّهً وَحَریرا * مُتَّکِئینَ فیها عَلَی الأرائِکَ لا یَرَونَ فیها شَمساً وَلا زَمهَریرا * وَدانِیَهً عَلَیهِم ظِلالُها وَذُلِّلَت قُطوفُها تَذلیلا * وَیَطافُ علیهم بِآنِیَهٍ مِن فِضَّهٍ وَأکوابٍ کانت قَواریرا * قَواریرا مِن فِضَّهٍ قَدَّروها تَقدیرا * وَیُسقَونَ فیها کَأساً مِزاجُها زَنجَبیلا)(۱)؛ «و در برابر صبرشان بهشت و لباس های حریر بهشتی را به آن ها می دهد. این در حالی است که در بهشت بر تخت های زیبا تکیه کرده اند. نه آفتاب را در آنجا می بینند و نه سرما را. این در حالی است که سایه های درختان بهشتی بر آن ها فرو افتاده و چیدن میوه هایش بسیار آسان است. در

گرداگرد آن ها ظرف هایی سیمین و قدح هایی بلورین می گردانند. ظرف های بلورین از نقره که آن ها را به اندازه مناسب آماده کرده اند. و در آن جا از جام هایی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است».

برای این بخشش کریمانه در مقابل ایثاری که از حد زمان و مکان تجاوز کرده، از جانب خداوند متعال نهایتی نیست و آن را نمی توان توصیف کرد.

۴- خداوند متعال فرمود:

(إنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ أَهلَ البَیتَ وَیُطَهِّرَکُم تَطهیرا)(۲)؛ «خداوند می خواهد از شما اهل بیت رجس و پلیدی را دور کرده، شما را پاک و پاکیزه گرداند».

مفسران و راویان اتفاق نظر دارند بر این که این آیه درباره ی پنج تن آل عبا

۱- . الانسان: ۱۲ - ۱۷.

۲- . الاحزاب: ۳۳.

نازل شده است(۱) و آنان سرور کائنات – رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم –، داماد او امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، پاره ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سیده زنان عالم (کسی که خدا به رضایت او راضی می شود و به غضب او غضب می کند) و دو دسته گل او، حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت هستند. هیچ فرد دیگری از خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یا دیگران از بزرگان صحابه، در این فضیلت شریک نیستند و این موضوع را تعدادی از روایات تأیید می کند:

الف) ام المؤمنین ام سلمه می گوید: این آیه در خانه ی من نازل شد. فاطمه، حسن، حسین و علی در آن جا بودند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را با عبایی پوشاند و سپس گفت: «خدایا، این ها اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آن ها دور کن آن ها را پاک و طاهر گردان» و آن را تکرار می کرد. ام سلمه می دید و می شنید؛ پس گفت: من نیز با شما هستم؟ و عبا را بلند کرد تا وارد آن شود. پیامبر آن را از دست او کشید و گفت: «تو بر خیری»(۲).

ب) ابن عباس روایت کرده است: شاهد بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هفت ماه، هر روز هنگام نماز به در خانه ی علی بن ابی طالب می آمد و می گفت: «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته اهل البیت»: «إنَّمایُریدُ الله لِیُذهب عنکم الرِّجس أهل البیت و یُطَهِّرَکُم تَطهیرا»،الصَّلاه یَرحَمکُمُ الله؛ «سلام بر شما اهل بیت و رحمت خدا و برکات او بر شما باد و همانا خدا می خواهد از شما اهل بیت رجس و پلیدی را ببرد و شما را پاک و طاهر کند، نماز! خدا شما را رحمت کند». هر روز پنج بار

۱- . تفسیر الرازی: ۶ / ۷۸۳. صحیح مسلم: ۲ / ۳۳۱. الخصائص الکبری: ۲ / ۲۶۴.

۲- . مستدرک الحاکم: ۲ / ۴۱۶. أسد الغابهْ: ۵ / ۵۲۱.

تکرار می کرد(۱).

ج) ابوبرزه می گوید: هفت ماه با رسول الله نماز خواندم. وقتی از خانه ی خود خارج می شد، به در خانه فاطمه÷ می آمد و می گفت: «سلام بر شما. و خدا می خواهد از شما اهل بیت رجس و پلیدی را ببرد و شما را پاک و پاکیزه گرداند»(۲).

هدف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از این کار، هدایت مردم و وادار نمودن آنان به پیروی از اهل بیت آن هایی که راهنما برای تمام منافع دنیوی و اخروی مردم هستند – بود.

د) امام حسن علیه السلام در اختصاص داشتن این آیه به اهل بیت، در یکی از خطبه های خویش استدلال کرد و گفت: «و من از اهل بیتی هستم که جبرئیل به ما نازل می شد و از نزد ما صعود می کرد. من از اهل بیتی هستم که خدا رجس و پلیدی را از آن ها دور کرده، آن ها را پاک و پاکیزه کرده است»(۳).

روایات بسیاری از طرف عترت طاهره و غیر آن، وجود دارد که این آیه به اهل بیت اختصاص دارد و در بین امت اسلامی شایع است. سید حمیری می گوید:

إنَّ یوم التَّطهیرِ یَومٌ عظیم خُصَّ بالفضلِ فیه أهلُ الکِساء(۴)

* روز تطهیر روز بزرگی است که مخصوص فضل اهل کسا است.

ما در کتاب «زندگی امام حسین علیه السلام » به صورت دقیق و موضوعی ثابت کردیم که این آیه شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمی شود. این بود چند آیه از آیات نازل شده

ص: ۱۸۱

۱- . الدر المنثور: ۵ / ۱۹۹.

۲- . ذخائر العقبی: ۲۴.

۳- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۷۲.

۴- . الاغانی: ۷ / ۲۳۹.

درباره اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین، که در رأس آن ها سید عترت و امام متقین امام امیرالمؤمنین علیه السلام است.

آیات قرآنی در وصف امام و بزرگان صحابه

تعدادی از آیات قرآن، در وصف امام، گروهی از بزرگان اسلام و برگزیدگان صحابه نازل شده است که ما در این جا بعضی از آنان را ذکر می کنیم:

۱- خداوند متعال فرموده است:

(وَعَلی الأعرافِ رِجالٌ یَعرِفونَ کُلًا بِسیماهُم)(۱)؛ «و در اعراف مردانی هستند که همه را از چهره شان می شناسند».

ابن عباس روایت کرده است: اعراف مکانی بالاتر از صراط است که در آن عباس، حمزه، علی بن ابی طالب علیه السلام و جعفر ذوالجناحین، دوستان خود را از سفیدی و دشمنانشان را از سیاهی صورت هایشان می شناسند(۲).

۲- خداوند متعال فرموده است:

(مِنَ المُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوا الله عَلَیهِ فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَهُ وَمِنهُم مَن یَنتَظِرُ وَما بَدَّلوا تَبدیلًا)(۳)؛ «در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند. عده ای، پیمان خود را به پایان بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و عده ای دیگر در انتظارند و هرگز در عهد و پیمان خود تغییر و تبدیلی ندادند».

هنگامی که امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر بودند درباره ی این آیه سؤال پرسیدند، وی فرمود:

۱- . الاعراف: ۴۶.

۲- . الصواعق المحرقة: ۱۰۱.

۳- . الاحزاب: ۲۳.

«این آیه درباره ی من، عموی من حمزه و پسرعمویم عبیدهْ بن حارث نازل شده است؛ عبیده روز بدر شهید شد و حمزه در روز احد به شهادت رسید و من منتظر هستم که بدبخت ترین مردم این را از آن خضاب کند» و با دست به محاسن و سر خود اشاره کرد.(۱)

آیاتی در وصف امام و ذمّ مخالفین او

دسته ای از آیات قرآن کریم در حق او و در مذمت مخالفین او (آن هایی که کوشیدند ازمناقب و فضایل او چشم پوشی کنند) نازل شده است. از جمله:

۱- خداوند متعال فرموده است:

(أجَعَلتُم سِقایَهَ الحاجِّ وَعِمارَهَ المَسجِدِ الحَرامِ کَمَن آمَنَ باللّه ِوَالیَومِ الاخِرِ وَجاهَدَ فی سَبیلِ اللهِ لا یَستَوونَ وَاللهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمینَ)(۲)؛ «آیا سیراب کردن حجاج و ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟ (این دو) نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند».

این آیه درباره ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، عباس و طلحة بن شیبه، وقتی که به هم تفاخر می کردند، نازل شد. طلحه گفت: من صاحب خانه ی کعبه هستم و کلید آن به دست من است و پوشش آن نیز با من است. عباس گفت: من صاحب آب بوده و مسئول آب رسانی هستم.

و امام فرمود:

«نمی دانم چه می گویید؟ من شش ماه قبل از مردم به سوی قبله نماز خواندم.

۱- . الصواعق المحرقة: ۸۰. نور الابصار: ۸۰.

۲- . براءه: ۱۹.

من صاحب جهاد هستم»، پس آیه نازل شد(۱).

۲- خداوند متعال فرموده است:

(افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقاً لایستوون)(۲)؛ «آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق است؟ نه، هرگز این دو برابر نیستند».

این آیه درباره ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام و ولید بن عقبة بن ابی معیط که بر امام فخر می فروخت، نازل شد. او می گفت: زبان من از تو ساده تر، نیزه ام از نیزه ی تو تیزتر و در جنگ با نظامیان از تو تواناتر هستم. امام به او فرمود: «ساکت باش، تو فاسق هستی». سپس آیه درباره ی آن ها نازل شد(۳).

۳- خداوند متعال فرموده است:

(أفَمَن شَرَحَ اللهُ صَدرَهُ للاسلامِ فَهُوَ عَلی نورٍ مِن رَبِّهِ فَوَیلٌ لِلقاسِیَهِ قُلوبُهُم مِن ذِکرِ اللهِ اولَئِکَ فی ضَلالٍ مُبینٍ)(۴)؛ «آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته،

(همچون کوردلان گمراه است؟) وای بر آنان که قلب هایی سخت تر در برابر ذکر خدا دارند و آن ها در گمراهی آشکاری هستند».

این آیه درباره ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، حمزه و ابو لهب و اولاد او نازل شده است؛ پس خداوند سینه ی امام و حمزه را به ایمان و تقوا گشاده است و قلب ابولهب و اولاد او سخت شده و در گمراهی آشکاری به سر می برند(۵).

۴- خداوند متعال فرمود:

۱- . تفسیر الطبری: ۱۰ / ۶۸. تفسیر الرازی: ۱۶ / ۱۱. الدر المنثور: ۴ / ۱۴۶.

۲- . السجدة: ۱۸.

۳- . تفسیر الطبری: ۲۱ / ۶۸. أسباب النزول، الواحد: ۲۶۳. تاریخ بغداد: ۱۳ / ۳۲۱.

۴- . الزمر: ۲۲.

۵- . الریاض النضرة: ۲ / ۳۰۷.

(أم حَسِبَ الَّذينَ اجتَرَحوا السَّيِّئاتِ أن نَجعَلَهُم كَالَّذينَ آمَنوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءٌ مَحياهُم وَمَماتُهُم ساءَ مايَحكُمونَ)(۱)؛ «آیا کسانی که مرتکب بـدی ها و گناهان شدنـد، گمان کردند ما آن ها را همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که در حیات و مرگ یکسان باشند؟ چه بد داوری می کنند».

این آیه درباره ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام ،عموی او - حمزه شهید احد - ، عبیده شهید بدر و سه نفر از مشرکین (که عتبه و شیبه و ولید بن عتبه بودند) نازل شد. آن ها به مؤمنین می گفتند: والله، شما بر حق نیستید و اگر آن چه می گویید حق باشد، حال ما، در آخرت بهتر از حال شـما خواهد بود، همان گونه که حال ما در دنیا از شما بهتر است؛ پس خداوند متعال آن را رد کرد و در کتـابش بیـان کرد: امکـان نـدارد حـال مؤمنی که مطیع خـدا و رسول اوست، در درجات ثواب و منازل متقین، مانند کافر عاصی باشد(۲).

۵- خداوند متعال می فرماید:

(إنَّ الَّذينَ أجرَموا كانوا مِنَ الَّذينَ آمَنوا يَضحَكونَ)(۳)؛ «بدکاران در دنیا پیوسته به مؤمنان می خندیدند».

امام امیرالمؤمنین علیه السـلام با گروهی از مسـلمین از مسـیری عبور می کردند؛ منافقین آنان را مسـخره نموده و خندیدند و با اشاره، آن ها را به اسـتهزاء گرفتنـد، سـپس نزد یاران خود برگشـتند و به آن ها گفتنـد: امروز آن مرد کم مو را دیـدیم و به او خندیدیم؛ آن گاه قبل از آن که امام به پیامبر برسد، این آیه نازل شد و وقتی امام

۱- . الجاثیهْ: ۲۱.

۲- . تفسیر الرازی: ۹ / ۶۷۶.

۳- . المطفّفین: ۲۹.

نزد پیامبر آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او خبر داد(۱).

و در این جا سخن ما درباره ی بعضی از آیات قرآن کریم که گویای فضل امام متقین و سید موحدین بود و مقام و عظمت شأن او را نزد خداوند متعال نشان می داد، به پایان رسید.

ص: ۱۸۶

۱- . الکشاف: ۴ / ۷۲۴.

امام(ع) در سایه سنت

اشاره

منابع حدیث (از صحاح و سنن) سرشار از احادیث درخشان نبوی است که به فضل پیشوای عدالت اسلامی - امام علیه السلام - اشاره دارد و او را در قله ی جامعه ی اسلامی قرار می دهد.

دقت در بسیاری از احادیث و شهرت و ترویج بین راویان، گویای آن است که بزرگ ترین آرزوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تثبیت و تعیین امام برای خلافت بعد از خویش است. این که راه او را ادامه داده و مرجعی برای مردم باشد، کجی ها را راست و امور او را اصلاح کند و در مسیر او آسان حرکت نماید. با خشونت سخن نگوید تا امت اسلام پیشوای ملت های جهان و امت های روی زمین باشد.

وقتی به اخبار نبوی در فضل امام علیه السلام می نگریم گروه زیادی از احادیث مخصوص اوست و تعداد دیگری در فضایل اهل بیت علیهم السلام هستند که به یقین شامل او نیز می شوند، زیرا او سید و بزرگ اهل بیت است. در زیر چند نمونه آن را بیان

می کنیم:

گروه اول

اشاره

این گروه، شامل گونه های متعددی از تعظیم، تکریم و اشاره به فضل امام علیه السلام است که بعضی از آن ها را ذکر می کنیم:

مقام امام نزد پیامبر(ص)

اشاره

امام علیه السلام از نزدیک ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و متصل ترین افراد به او بود.

امام پدر دو سبط و دروازه ی شهر علم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او اخلاص کامل داشت. تعداد زیادی حدیث دال بر عمق محبت و مودت پیامبر به او نقل شده و از جمله آنهاست:

۱- نفس پیامبر(ص)

در آیه ی مباهله به روشنی بیان شده که امام نفس نبی صلی الله علیه و آله وسلم است و ما در مطالب گذشته، به آن اشاره کردیم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تعدادی از اخبار اعلام کرد که امام نفس پیامبر است که بعضی از آن روایات را ذکر می کنیم:

الف) ولید بن عقبه برادر عثمان، به نقل از مادر خود به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که بنی ولیعه به اسلام کافر شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم غضب کرد و فرمود:

«باید بنی ولیعه دست بردارند در غیر این صورت، مردی را که چون خود من است بر آن ها می گمارم که با آن ها بجنگد و فرزندانشان را اسیر کند و این است»، سپس دست خود را به کتف امام علی علیه السلام زد(۱).

ب) عمرو بن عاص روایت کرده و گفت: هنگام بازگشت از غزوه ی ذات السلاسل گمان می کردم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی را از من بیشتر دوست ندارد. گفتم: ای رسول الله، کدام مردم نزد تو محبوب ترند؟ او افرادی را نام برد. گفتم: ای رسول خدا، پس علی کجاست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم متوجه اصحابش شد و فرمود: «این از نفس من سؤال می کند؟»(۲).

۲- برادر پیامبر(ص)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد صحابه امام را برادر خود معرفی کرد. اخبار زیادی در این باره

۱- . مجمع الزوائد: ۷ / ۱۱۰.

۲- . کنز العمال: ۶ / ۴۰۰.

از وی نقل شده است. که بعضی از آن ها به شرح زیراست:

الف) ترمذی به سند خود از ابن عمر روایت کرده و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بین اصحاب خویش، پیمان برادری برقرار کرد. علی آمد در حالی که چشمانی پر از اشک داشت و گفت: «ای رسول خدا، بین اصحاب خویش برادری برقرار کردی و بین من و فردی برادری برقرار ننمودی؟»، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر منی»(۱).

در واقع برادری پیامبر با امام فقط در دنیا نیست بلکه تا آخرت ادامه دارد.

ب) اسماء بنت عمیس روایت کرده: در زفاف فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بودم. چون صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به در خانه آمد و گفت: «ای ام ایمن، برادر مرا صدا بزن». گفتم: او برادر توست و دختر خود را به او تزویج می کنی؟ فرمود: «بلی، ای ام ایمن»(۲).

ج) انس بن مالک روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به منبر رفت و بعد از پایان خطابه ی خویش گفت: «علی بن ابی طالب کجاست؟». علی خود را به او رساند و پیامبر او را به سینه خود چسبانید و بین دو چشم او را بوسید و با صدای رسا گفت: «ای گروه مسلمانان، این فرد، برادر من، پسر عمو و داماد من است؛ گوشت و خون و موی من است؛ پدر دو سبط من حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت است»(۳).

د) ابن عمر روایت کرده است: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حجةْ الوداع در حالی

۱- . صحیح الترمذی: ۲ / ۲۹۹. مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۴.

۲- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۲۱۰. خصائص النسائی: ۱۷۴ / ح ۱۲۴.

۳- . ذخائر العقبی: ۹۲.

که سوار ناقه بود بر کتف علی زد و گفت: «خدایا شاهد باش ... خدایا، ابلاغ کردم که این برادر من، پسر عموی من، داماد من و پدر فرزندان من است. خدایا، دشمنان او را در جهنم وارد کن»(۱).

ه-) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «چون به آسمان هفتم سیر داده شدم، جبرئیل به من گفت: و پیش برو ای محمد، به خدا قسم، هیچ فرشته ی مقرب و پیامبری، به این کرامت نرسیده است آن گاه پروردگار به من چیزی را وحی کرد؛ چون برگشتم ندایی از پشت حجاب مرا صدا زد و گفت: و خوب پدری است پدرت ابراهیم. و خوب برادری است برادرت علی؛ پس به او سفارش به خیر کن»(۲).

و) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «وقتی روز قیامت می شود از بطن عرش به من ندا داده می شود که: و ای محمد، خوب پدری است پدرت ابراهیم و خوب برادری است برادرت علی»(۳).

ی) ابوالطفیل عامر بن واثله روایت کرده: روزی که شورای سقیفه برگزار شد، نزدیک در شورا ایستاده بودم که صدای آن ها بلند شد. شنیدم علی می گوید: «مردم با ابوبکر بیعت کردند و والله، من از او به این امر سزاوارتر و محق تر بودم؛ شنیدم و کاری انجام ندادم زیرا ترس از آن داشتم مردم برگردند و کافر شوند و همدیگر را با شمشیر بزنند. سپس مردم با عمر بیعت کردند و والله، من از او شایسته تر و محق تر بودم؛ پس شنیدم و سکوت کردم از ترس این که مردم برگردند و کافر شوند و عده ای، عده ی دیگر را با شمشیر گردن بزنند. و اکنون

۱- . کنز العمال: ۳ / ۶۱.

۲- . کنز العمال: ۳ / ۱۶۱.

۳- . المصدر السابق: ۱۶۲.

می خواهید با عثمان بیعت کنید، در این هنگام می شنوم و سکوت می کنم. عمر مرا در میان پنج نفر قرار داد و من ششمین آن ها هستم، برای من در صلاحیت بر آن ها فضلی نمی شناسد و آن ها نیز برای من فضلی نمی شناسند. همه ی ما در یک خط مساوی قرار داریم و به خدا قسم اگر بخواهم سخنی بگویم که نه عرب و نه عجم و نه هم پیمان های آنان و نه مشرکان، نتواند خصلتی از آن را رد کند، انجام می دهم».

سپس گفت: «ای مردم همه ی شما را به خدا قسم می دهم، آیا در بین شما، فردی غیر از من برادر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است؟» همه گفتند: به خدا نه(۱).

این حدیث از امر بسیار مهمی حکایت می کند که همان اقدام شیخین به تسلط بر خلافت و نادیده گرفتن مقام امام علیه السلام است، با علم به این که او سزاوارتر و مقدّم بر آن هاست؛ به ویژه عمر که برتری او را نادیده گرفت و او را با اعضای شورا – که هیچ کدام از آنان با او برابر نبود – مساوی دانست. او برادر رسول خدا و صاحب افتخارات فراوان و روشن در روز بدر، احد و احزاب و... بود. اما علت خودداری او از مبارزه با قوم، ترس از ارتداد و بازگشت مسلمانان به جاهلیت اولیه بود؛ پس شنید و سکوت کرد؛ امّا همانند کسی که استخوان در گلو و خار در چشم دارد، (تعبیر امام در خطبه ی شقشقیه).

ح) امام علیه السلام فرمود: «من بنده ی خدا و برادر رسول او هستم. من صدیق بزرگ هستم و بعد از من مگر دروغگو آن را نمی گوید. هفت سال قبل از مردم نماز خواندم»(۲).

۱- . المصدر السابق: ۵ / ۷۲۵.

۲- . سنن ابن ماجهْ: ۱ / ۱۲. مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۱۱. تاریخ الطبری: ۲ / ۵۶.

ط) ابوجعفر علیه السلام فرمود که وقتی آیه ی (واجعل لی وزیراً من أهلی * هارون اخی * اشدد به ازری)(۱)؛ «خدایا وزیری از اهل من قرار بده، هارون برادرم را، و به وسیله آن پشت مرا محکم کن»، نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

بالای کوهی بود؛ خدا را خواند و گفت: «خدایا، پشت مرا به برادرم علی محکم گردان»(۲).

۳- پیامبر و امام از شجره ی واحدی هستند:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کرد که او و علی از یک شجره و شالوده هستند. گروه بسیاری از روایات این امر را ذکر کردند که بعضی از آن ها را ذکر می کنیم:

الف) جابر بن عبدالله روایت کرده است: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی می گوید: «ای علی، مردم از شجره های مختلف هستند و من و تو از یک درختیم». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

(وجنّاتٌ مِن أعنابٍ وَزَرعٌ وَنَخیلٌ صِنوانٌ وَغَیرُ صِنوانٍ یُسقی بِماءٍ واحِدٍ)(۳)؛ «باغ هایی از انگور و زراعت و نخل ها که گاه بر یک پایه می رویند و گاه بر دو پایه، همه آن ها از یک آب سیراب می شوند».

ب) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «من و علی از یک درخت هستیم و مردم از درختان مختلف»(۴).

شجره ای که سرور کائنات و پیشوای تمدن انسانیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دروازه ی شهر علم او، امام امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله وسلم ، از آن نشأت گرفته اند شجره ای بسیار بزرگ و رفیع است؛ شجره ی مبارکه ای که اصل آن ثابت و فرع آن در آسمان

۱- . طه: ۲۹ - ۳۱.

۲- . کنز العمال: ۷ / ۱۱۳. مستدرک الحاکم: ۳ / ۲۱۰.

۳- . الرعد: ۴. کنوز الحقائق: ۱۵۵.

۴- . کنز العمال: ۶ / ۱۵۴.

است؛ درختی که میوه ی آن در تمام نسل ها مردم از آن استفاده می کنند.

۴- وزیر پیامبر(ص)

در بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تأکید کرده است که امام علیه السلام وزیر اوست. از جمله:

اسماء بنت عمیس روایت کرد: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: «خدایا: و خدایا، برای من، وزیری از اهل خود، برادرم علی، را قرار مده او پشت مرا محکم کن و او را در کارم شریک قرار بده تا تو را زیاد تسبیح نمایم و بسیار یاد کنم. همانا تو از امور ما آگاه هستی»(۱).

ب) ابوذر غفاری روایت کرد: روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را خواندم.

گدایی در مسجد درخواستی کرد امّا کسی به او چیزی نداد؛ سائل دستش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: خدایا، شاهد باش، من در مسجد پیامبر تو - محمد صلی الله علیه و آله وسلم - خواهشی کردم و هیچ فردی به من چیزی نداد. علی در نماز بود و در حال رکوع، با انگشت خود، به دست راستش که در آن انگشتری بود اشاره کرد. این عمل، در برابر دید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آسمان نظر افکند و گفت: «خدایا، برادرم موسی از تو خواهش کرد و گفت: (رَبِّ اشرح لی صدری * وَیَسِّر لی أمری * واحلُل عُقدَةً مِن لِسانی * یَفقَهوا قولی * واجعل لی وزیراً مِن أهلی * هارونَ أخی * اشدُد بِهِ أزری * وأشرِکهُ فی أمری)(۲)؛ «و خدایا، سینه مرا گشاده کن و امر مرا آسان نما. گره از زبانم بردار تا سخنان مرا بشنوند و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را، با او پشتم را محکم کن و او را در

۱- . الریاض النضرة: ۲ / ۱۶۳.

۲- . طه: ۲۵ - ۳۲.

کارم شریک ساز». پس آیاتی نازل شد: (سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأخیکَ وَنَجعَل لَکَما سُلطاناً فَلا یَصِلونَ إلَیکَما)(۱)؛ «و به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی یابند». خدایا، من محمد، نبی و برگزیده ی توام. خدایا، سینه ی مرا گشاده و کار مرا آسان کن و برای من وزیری از اهل من، علی علیه السلام را قرار بده، و به او پشت مرا محکم کن.

ابوذر گفت: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تمام نشده بود که جبرئیل از طرف خدا با این آیه نازل شد:

(إنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسولُهُ وَالَّذینَ آمَنوا الَّذینَ یُقیمونَ الصَّلاةَ وَیُؤتونَ الزَّکاةَ وَهُم راکِعونَ)(۲)؛ «همانا ولی شما و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند افرادی هستند که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند».(۳)

۵- خلیفه پیامبر(ص)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلافت امام بعد از خود را در آغاز دعوت اسلامی خویش، اعلام کرد و آن زمانی بود که قبیله ی قریش را برای پذیرش اسلام دعوت کرد و در پایان دعوت، به قریشیان گفت: «این علی برادر من، وصی من و خلیفه ی من در بین شماست. از او بشنوید و پیروی کنید»(۴).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خلافت امام پس از خویش را با دعوت به اسلام و دور انداختن بت پرستی و شرک مقارن ساخت؛ همچنین روایات بسیاری است که در

۱- . القصص: ۳۵.

۲- . المائده: ۵۵.

۳- . نور الابصار: ۷۰. تفسیر الرازی: ۱۲ / ۲۶.

۴- . تاریخ الطبری: ۲ / ۱۲۷. تاریخ ابن الاثیر: ۲ / ۲۲. تاریخ أبی الفداء: ۱ / ۱۱۶.

آن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلافت امام پس از خود را اعلام کرده است. این بعضی از آن هاست:

الف) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت: «ای علی، تو خلیفه ی من بر امتم هستی»(۱).

ب) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «علی بن ابی طالب پیش از همه اسلام آورده، و علم او از همه بیشتر بوده، امام و خلیفه ی بعد از من است»(۲).

ج) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای مردم، چه کسی بهتر از خدا سخن می گوید؟ پروردگار شما، جل جلاله، به من دستور داده است که علی را برای شما برگزینم و او امام، خلیفه و وصی است»(۳).

د) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «علی از من است و من از علی هستم. خدا کسی را که با علی بجنگد بکشد. علی امام مردم بعد از من است»(۴).

ه-) از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که: «خدا به من وحی فرمود: برای من از امتم برادر، وارث، خلیفه و جانشینی تعیین نموده است؛ پس گفتم: یا رب آن چه کسی است؟ فرمود: و او آن کسی است که او را دوست دارم و او مرا دوست دارد. او علی بن ابی طالب است»(۵).

شبیه به این حدیث با سند صحیح از امامان و دیگران بسیار است. این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان خلیفه ی مردم پس از خویش منصوب کرد تا به بهترین شکل پیشرو راه او باشد، روشن است و هیچ اشتباه، اجمال و ابهامی در آن نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر ضرورت خلافت بعد از خود تأکید کرد و به

۱- . المراجعات: ۲۰۸.

۲- . المراجعات: ۲۰۹.

۳- . المراجعات: ۲۰۹.

۴- . المصدر السابق: ۱۱۰.

۵- . المصدر السابق: ۱۱۰.

علی گفت: «شایسته نیست که من بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی»(۱).

۶- نسبت امام به نبی همانند نسبت هارون به موسی

اشاره

روایات زیادی - با محتوای یکسان - از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، نقل شده است که به علی فرمود: «منزلت تو نسبت به من چون منزلت هارون نسبت به موسی است و...» که بعضی از آن ها را ذکر می کنیم:

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی گفت: «آیا راضی نیستی از این که نزد من به منزلت هارون برای موسی باشی، مگر این که بعد از من پیامبری نیست»(۲).

ب) سعید بن مسیب از عامر بن سعد بن ابی وقاص، و او از پدرش سعد روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی گفت: «و تو نسبت به من به منزلت هارون به موسی را داری، مگر این که پیامبری بعد از من نیست». سعید گفت: دوست داشتم آن را از سعد بشنوم. سعد را دیدم وعامر او را از آن چه به او گفته بود با خبر کرده بود؛ پس گفت: من آن را شنیدم. گفتم: تو آن را شنیدی؟؛ پس انگشتش را کنار گوش او گذاشت و گفت: بلی، وگرنه خاموش می شدم(۳).

ج) جابر بن عبدالله روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی بن ابیطالب گفت: «نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسی است مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست»(۴).

د) چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بین اصحاب خویش برادری برقرار کرد، علی علیه السلام به

۱- . فضائل الخمسهْ من الصحاح الستهْ: ۲ / ۲۱.
۲- . مسند أبی داود: ۱ / ۲۹. حلیة الاولیاء: ۷ / ۱۹۵. مشکل الاثار: ۲ / ۳۰۹.
۳- . أسد الغابهْ: ۴ / ۲۶. خصائص النسائی: ۱۵. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰.
۴- . صحیح الترمذی: ۲ / ۳۰۱. تاریخ بغداد: ۳ / ۲۸۸. مسند أحمد: ۳ / ۲۳۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: «روح از بدن من جدا شد و کمرم شکست وقتی دیدم که غیر از آن چه با اصحابت کردی، با من انجام دادی؛ پس اگر این از خشم تو بر من است تو سزاواری که مرا سرزنش کنی». رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «قسم به کسی که مرا به حق مبعوث کرد، تو را به تأخیر نیفکندم مگر برای خودم. نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسی است، مگر این که پیامبری بعد از من نیست و تو برادر و وارث منی». علی گفت: «ای رسول خدا، چه چیزی را از تو ارث می برم؟»، گفت: «آن چه انبیای قبل از من به ارث گذاشته اند». گفت: «انبیای قبل از تو چه چیزی به ارث گذاشته اند؟»، فرمود: «کتاب پروردگار و سنت پیامبر خود؛ و تو در بهشت با من، در قصر من و با دخترم فاطمه هستی. تو برادر و رفیق منی»(۱).

ه-) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عقیل فرمود: «ای عقیل، به خدا من تو را برای دو خصلت دوست دارم؛ برای خویشاوندی تو و برای دوستی ابوطالب به تو. اما تو ای جعفر، خلق تو شبیه خلق من است. و اما تو ای علی، تو نسبت به من به منزلت هارون به موسی هستی، مگر این که پیامبری بعد از من نیست»(۲).

و) عمر بن خطاب گفت: از ذکر علی بن ابی طالب دست بردارید؛ زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می گوید: «و در علی سه خصلت است که اگر یکی از آن ها را برای من می بود از آن چه آفتاب بر آن می تابد، دوست تر داشتم». من و ابوبکر و ابوعبیده ی جراح و یک نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر علی بن ابی طالب تکیه کرده بود، تا این که دستش را به کتف علی زد و گفت: «و تو ای علی، اولین از مؤمنین در ایمان و اولین آن ها در پذیرش اسلام هستی»؛

۱- . کنز العمال: ۱۳ / ۱۰۵.

۲- . کنز العمال: ۶ / ۱۸۸.

سپس گفت: «و نسبت تو به من، چون هارون به موسی است»(۱).

ز) سعد بن ابی وقاص گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «در علی سه خصلت است که اگر یکی از آن ها برای من بود از دنیا و آنچه در آن است دوست تر داشتم». شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: «تو نسبت به من چون هارون نسبت به موسی هستی جز این که پیامبری بعد از من نیست». و نیز شنیدم که می گوید: «فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و او در جنگ ها هیچ گاه فرار نمی کند». و شنیدم که می گوید: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست...»(۲).

این حدیث شایع است و شهید جاوید زید بن علی بن الحسین آن را به شعر درآورده است:

وَمَن فَضَلَ الأقوامَ یَوماً بِرأیه

فإنَّ عَلیّاً فَضَّلَتهُ المَناقِبُ

وَقَولُ رسولِ اللّه والحقُّ قَولُهُ

وإن رَغَمَت مِنهُ الأنوفُ الکَواذِبُ

بِأنَّکَ مِنّی یا علی مُعالِناً

کهارون من موسی أخٌ لی وصاحبُ

دَعاهُ ببدرٍ فاستجاب لأمرهِ

فبادَرَ فی ذاتِ الإله یُضارِبُ(۳)

* اگر از مردم رأی بگیرند چه کسی برتر است، علی از لحاظ مناقب برتر است.

* و گفتار رسول الله که حق است به رغم این که دروغگویان ناراحت شدند.

* فرمود: ای علی، نسبت تو به من چون هارون نسبت به موسی است و برادر و رفیق من هستی.

۱- . کنز العمال: ۳۹۵. الریاض النضرة: ۲ / ۱۶۳.

۲- . کنز العمال: ۴۰۵.

۳- . فوات الوفیات: ۲ / ۳۸.

* و در روز بدر او را دعا کرد و دعای او مستجاب شد.

اما دلالت حدیث روشن است که امام وزیر و نبی و خلیفه اوست مانند هارون برای موسی؛

پس او بعد از پیامبر وزیر و خلیفه ی او بر مردم می باشد.

احتجاج امام به حدیث منزلت

هنگامی که مردم با عثمان بن عفان بیعت کردند، امام علیه السلام به حدیث منزلت استدلال کرد و به مهاجرین و انصار گفت: «آیا می دانید که رسول خدا علیه السلام به من گفت: و تو نزد من، به منزلت هارون نسبت به موسی هستی»؛ سپس گفت: «آیا برای کسی مانند این منزلت هست؟ ما صبر می کنیم تا خدا درباره ی امری که انجام شده است، قضاوت کند»(۱).

مردم این حدیث صریح و صریح تر از آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدند و آن حدیث غدیر است امّا طمع بر آنان چیره شد و آن ها را از راه حق بازداشت.

۷- دروازه شهر علم پیامبر

یکی از اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای اعلام عظمت منزلت و علو مقام امام، این بود که او را به عنوان دروازه ی شهر علم خود معرفی کرد.

این حدیث در مناسبت های بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صادر شده است و از جهت سند به درجه ی قطعیت رسیده و از طریق راویان مختلفی نقل شده است. از جمله:

الف) جابر بن عبدالله روایت کرده است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز حدیبیه - در حالی که دست علی را گرفته بود - می گفت: «این امیر نیکان و به هلاک رساننده ی فجّار است. کسی که او را یاری کند پیروز است و کسی که او

۱- . کنز العمال: ۳ / ۱۵۴.

را خـوار کنـد، خوار است». صـدای خود را بلنـد کرد و فرمود: «من شـهر علم هسـتم و علی دروازه ی آن است؛ و هر کس که بخواهد وارد آن شود از در وارد می شود»(۱).

ب) ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «من شهر علمم و علی دروازه ی آن است، و هر کس که بخواهد وارد آن شهر شود باید از در وارد شود»(۲).

ج) پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «علی دروازه علم من و روشنگر هدف رسالت برای امتم بعد از من است. دوستی با او ایمان، بغض به او نفاق و نگاه کردن به او مهربانی است»(۳).

امام علیه السـلام دروازه شـهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و آن چه از معالم دین، احکام شریعت، محاسن اخلاق و قواعـد آداب از او نقل شده، آن ها با کمک پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم و بر گرفته از تعالیم او هسـتند، بنابراین پذیرش آن ها واجب است.

پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم چشمه هایی از علم را که به شکوفایی و حکمت زندگی، کمک می کند از خود بر جای نهاد و آن را نزد امام علیه السلام به ودیعه گذاشت تا امت از آن بهره مند شوند با کمال تأسف، قریشیان - کینه توز نسبت به امام - مانع این روزنه های نور شدنـد و امت را از اسـتفاده از آن محروم کردنـد و آن را در سیاه چال ناشـناخته ی این زنـدگی خرد کردند.

ص: ۲۰۰

۱- . تاریخ بغداد: ۲ / ۳۷۷.

۲- . کنز العمال: ۶ / ۴۰۱.

۳- . کنز العمال: ۶ / ۱۵۶. الصواعق المحرقهْ: ۷۳.

۸– دروازه حکمت پیامبر

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کرد که امام علیه السلام درِ خانهٍ حکمت اوست. در این باره تعدادی روایات و احادیث نقل شده است؛ از جمله آن ها:

الف) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی باب آن خانه است»(۱).

ب) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «من شهر حکمت و علی دروازه ی آن است؛ هر کس قصد استفاده از حکمت را دارد باید از در آن وارد شود»(۲).

ج) این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به این دو روایت نزدیك است: «حکمت به ده جزء تقسیم شده است. نه جزء آن به علی تعلّق گرفت، و به بقیه ی مردم تنها یک جزء داده شده است»(۳).

امام علیه السلام پیشوای حکمت است و دلیل آن هدایتی است که درهای حکمت الهی را گشود و اساس آن را بنا نهاد. فلاسفه ی مسلمانان جیره خوار او هستند.

۹–محبوب ترین فرد نزد پیامبر

آنچه مورد تأکید است این است که امام علیه السلام محبوب ترین کس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. از عایشه درباره ی محبوب ترین فرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد، گفت: فاطمه÷. به او گفته شد: از مردان؟

گفت: شوهر او، و تا آن جا که من می دانم روزه دار و نیکوکار بود(۴).

معاویه بن ثعلبه روایت کرد: ابوذر در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود، شخصی نزد او

۱- . صحیح الترمذی: ۲ / ۲۹۹. حلیهْ الاولیاء: ۱ / ۶۴. کنز العمال: ۶ / ۴۰۱.

۲- . تاریخ بغداد: ۱۱ / ۲۰۴.

۳- . حلیهْ الاولیاء: ۱ / ۶۴. کنز العمال: ۶ / ۱۵۴.

۴- . صحیح الترمذی: ۵ / ۷۰۱. سنن الترمذی: ۵ / ۳۶۰.

آمد و گفت: آیا از محبوب ترین فرد نزد خود به من خبر می دهی؟ من می دانم که محبوب ترین فرد نزد تو محبوب ترین فرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است. ابوذر گفت: بلی: به خدای کعبه، محبوب ترین فرد نزد من محبوب ترین کس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و او آن شیخ است و به امام امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد.(۱)

۱۰- شبیه پیامبران

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بین جمعی از اصحابش فرمود: «اگر می خواهید به علم آدم، به همت نوح، به خلقت ابراهیم، به مناجات موسی، به شیوه ی عیسی و به روش و حلم محمد نگاه کنید، به این کسی که می آید نگاه کنید». همه ی نگاه ها به او دوخته شد و دیدند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام است. شاعر بزرگ ابی عبدالله المفجّعت در قصیده ی عالیه خود که در آن مناقب و فضایل او را ذکر کرده است، می گوید:

أیُّها اللائمی لِحُبّی علیّاً

قُم ذَمیماً إلی الجحیمِ خَزِیّا

أبِخَیرِ الأنامِ عَرَّضتَ لازِلتَ مَذوداً عن الهُدی مَزوِیّا

أشبَهَ الأنبیاءَ طِفلاً وَزَولا

وَفَطیماً وراضِعاً وغَذِیّا

کان فی علمه کآدمَ إذ عَ-

-لَمَ شَرحَ الأسماءِ وَالمَکنِیّا

وکَنوحٍ مِنَ الهَلاکَ نَجا

فی مَسیرٍ وإذ علا الجُودِیّا(۲)

* ای کسی که به دوستی علی مرا ملامت می کنی، برخیز و با خواری به جهنم برو.

* آیا دفاع از هدایت را به بهترین مردم عرضه می کنی و آن را کنار می زنی؟

ص: ۲۰۲

۱- . جواهر المطالب: ۱ / ۵۵.

٢- . معجم الادباء: ١٧ / ٢٠٠.

* از کودکی و جوانی و موقعی که از شیر گرفته شد و در شیرخوارگی و تغذیه شبیه به انبیا بود.

* او در علم مانند آدم بود که شرح اسماء به او آموخته شده و ملقب به آن شده بود.

* و مانند نوح که در مسیر خود وقتی بر کوه جودی قرار گرفت از هلاکت نجات یافت.

۱۱- سید عرب

امام حسین علیه السلام از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که او به انس گفت: «ای انس، علی سید عرب است». عایشه پیش آمد و گفت: آیا تو سید عرب نیستی؟ فرمود: «من سید فرزندان آدم و علی سید عرب است»(۱).

۱۲- محبوب ترین مخلوق نزد خداوند

انس روایت کرده است: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرغی را آوردم؛ پس رسول خدا نام خدا را برد و لقمه ای خورد و گفت: «خدایا، محبوب ترین خلق نزد خودت را بفرست». پس در خانه به صدا درآمد. گفتم: تو که هستی؟ گفت: «علی». گفتم: پیامبر در حال انجام دادن کاری است. سپس لقمه ی دیگری خورد و مانند مرتبه ی اول دعا کرد؛ پس علی در خانه را زد. گفتم: تو چه کسی هستی؟ گفت: «علی». گفتم: رسول خدا مشغول است. سپس پیامبر لقمه ی دیگری راخورد و مانند آن دعا کرد. علی در را زد و صدایش را بلند کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای انس، در را باز کن». در را باز کردم، او وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چون او را دید تبسم

۱- . حلیهْ الاولیاء: ۵ / ۳۸.

کرد و فرمود: «سپاس خدای را که تو را فرستاد. من به هر لقمه ای که خوردم خدا را خواندم که بهترین خلق نزد خود را برای من بفرستد. تو کجا بودی؟». پس گفت: «به آن کسی که تو را به حق مبعوث کرده من سه بار در خانه را زدم و انس مرا رد کرد». رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به انس فرمود: «چرا او را رد کردی؟» گفت: دوست داشتم که آن شخص مردی از انصار باشد. رسول خدا تبسمی کرد و فرمود: «مرد بر دوستی قوم خویش سرزنش نمی شود»(۱).

حدیث «پرنده پخته» از معتبرترین احادیث نبوی است. شیعه برای اثبات خلافت امام و حقانیت او به آن حدیث استدلال می کنند؛ زیرا محبوب ترین فرد نزد خداوند متعال، برترین، پرهیزکارترین و عالم ترین آن هاست؛ پس ناگزیر چنین فردی باید سزاوارترین فرد به خلافت باشد(۲) زیرا این صفات، به صورت انبوه در ذات او نهادینه شده است.

۱۳- پیروی از امام به منزله پیروی از رسول

در بیشتر روایات پیامبر، بر پیروی از امام خداوند متعال و رسول او، تأکید شده است. از جمله این حدیث است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و هر که از من نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است. هر کس از علی پیروی کند مرا اطاعت کرده و هر که از علی نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است»(۳).

۱- . ذخائر العقبی: ۶۱. تاریخ بغداد: ۳ / ۱۷۱. أسد الغابهْ: ۴ / ۳۰.

۲- . دلائل الصدق: ۲ / ۴۳.

۳- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۲۴.

۱۴- هر کس علی را دوست بدارد خدا را دوست داشته است

اخبار زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده است که هر کس امام علیه السلام را دوست داشته باشد خداوند متعال را دوست داشته است و این تعداد از اخباردر معنی به هم نزدیک هستند. و از جمله:

الف) او صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «به من سفارش شده است به کسی که به من ایمان آورده و مرا به ولایت علی بن ابی طالب تصدیق کرده. هر که او را به عنوان سرپرست برگزیده در واقع مرا سرپرست برگزیده و هر کس مرا به ولایت برگزینند خدا را به ولایت برگزیده، هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است، هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است»(۱).

ب) وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی را برای خواندن سوره برائت بر اهل مکه انتخاب کرد به او فرمود: «هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است و کسی که خدا را دوست بدارد خدا او را وارد بهشت می کند»(۲).

ج) ابن عباس روایت کرده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، از خانه بیرون آمد و فرمود: «آگاه باشید، کسی که او را دشمن بدارد خدا و رسولش را دشمن داشته است و هر کس او را دوست داشته باشد خدا و رسولش را دوست داشته است»(۳).

ص: ۲۰۵

۱- . الریاض النضرة: ۲ / ۱۶۶. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۸. کنز العمال: ۶ / ۱۵۴.

۲- . کنز العمال: ۶ / ۳۹۱.

۳- . نفس المصدر.

د) ابورافع روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی را به عنوان امیر به یمن فرستاد و مردی از طایفه ی اسلم که به او عمرو بن شاس می گفتند نیز همراه او بود او در حالی که علی علیه السلام را سرزنش و از او شکایت می کرد، بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به دنبال او فرستاد و به او گفت: «ای عمرو، ساکت باش. آیا در حکم علی، ستمی دیده ای؟ یا لغزشی در تقسیم او دیده ای؟» گفت: خدا می داند که نه.

پیامبر گفت: «پس برای چه آن چه به من رسیده را گفته ای؟» گفت: با او دشمنی دارم. مالک خودم نبودم. پس رسول خدا غضبناک شد و آثار ناراحتی در چهره ی او نمایان شد.

سپس فرمود: «هر کس دشمن او باشد دشمن من است، و هر که دشمن من باشد دشمن خداست، هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است»(۱).

این احادیث حاکی از این است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و آن چه علی را خشنود می کند او را نیز خشنود می سازد و چیزی که علی را به خشم می آورد او را نیز خشمناک می کند. و از این جهت امام علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم منزلتی داشت که احدی به آن نرسید.

۱۵- دوستی علی ایمان و دشمنی با او نفاق است

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کرد که دوستی علی ایمان و تقوا، و دشمنی با او نفاق و معصیت است. بعضی از آن روایت ها به شرح زیر است:

الف) علی علیه السلام فرمود: «به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر

۱- . مجمع الهیثمی: ۹ / ۱۲۹.

منافق»(۱).

ب) مساور حمیری از مادرش روایت کرده گفت: بر امّ سلمه وارد شدم شنیدم که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود: منافق علی را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد(۲).

ج) ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام نگریست و سپس فرمود: «دوست ندارد تو را مگر مؤمن، و دشمن ندارد تو را مگر منافق، هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. دوست من دوست خدا و دشمن من دشمن خداست. وای بر کسی که بعد از من با تو دشمن باشد»(۳).

د) ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «دوستی تو ایمان و بغض تو نفاق است و اولین کسی که وارد بهشت می شود دوست تو و اولین کسی که وارد جهنم می شود دشمن توست»(۴).

این احادیث نزد صحابه شایع بود و آن ها ایمان خود را با دوستی علی تطبیق می دادند و با ایمان توصیف می کردند و دشمنی او را بر نفاق توصیف می نمودند. صحابی بزرگوار ابوذر غفاری می گوید: منافقین را با تکذیب خدا و رسول او و تخلف از نماز و بغض به علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم(۵).

صحابی بزرگوار جابر بن عبدالله انصاری گفت: منافقین را نمی شناختیم مگر

۱- . صحیح الترمذی: ۲ / ۳۰۱. صحیح ابن ماجهْ: ۱۲. تاریخ بغداد: ۲ / ۲۵۵.

۲- . صحیح الترمذی: ۲ / ۲۹۹.

۳- . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۳.

۴- . نور الابصار، الشبلنجی: ۷۲.

۵- . مستدرک الحاکم: ۲ / ۱۲۹.

به بغض علی بن ابی طالب علیه السلام (۱).

۱۶- عنوان پرونده مؤمن

دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام ، پرونده ی درخشانی برای مؤمنین در روزی که خدای متعال را ملاقات می کنند، می باشد و آن از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است. انس بن مالک می گوید: به خدایی که خدایی جز او نیست، شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: «نشانه ی نامه ی مؤمن دوستی علی بن

ابیطالب علیه السلام است»(۲).

۱۷- پیش بینی های پیامبر | درباره ی امام علی(ع)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از طریق غیب، رنج و سختی و گرفتاری هایی که برای امام رخ خواهد داد را دید و به او فرمود:

«اما تو بعد از من، به سختی دچار می شوی».

امام به سرعت فرمود: «آیا دین من در سلامت است؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «دین تو در سلامت است»(۳).

هنگامی که دین امام، محکم و استوار باشد به بحران ها و مصائب، توجهی ندارد.

۱۸-اخبارپیامبر(ص)ازنیرنگ مردم به امام علی (ع)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وصی و دروازه شهر علم خود، امام علی علیه السلام را از نیرنگ امت به او بعد از وی آگاه کرد. امام علیه السلام از آن خبر داده و گفته است:

۱- . الاستیعاب: ۲ / ۴۶۴.

۲- . تاریخ بغداد: ۴ / ۴۱۰.

۳- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۴۰.

«والله، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من خبر داده است که امت به من خیانت می کنند»(۱).

حیان اسدی روایت کرده است که شنیدم علی علیه السلام می گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من گفت: و امت بعد از من به تو خیانت می کند و تو بر ملت من زندگی می کنی و بر سنت من می جنگی. هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و اشاره به محاسن من کرد و گفت: و به زودی این از آن خضاب می شود، و به سر من اشاره کرد»(۲).

امت به پیشوای عدالت اسلامی، نماینده ی اول و پیرو سیره ی نبی صلی الله علیه و آله وسلم خیانت کرده و او را از مقام و جایگاه خود دور کردند و در کنج خانه با غصه و غم قرین نمودند و او مشکلات و سختی ها را با صبر مداوا می کرد. فانا لله وانا الیه راجعون.. در این جا سخن ما درباره ی بعضی از احادیث نبوی که صاحبان کتب صحاح و سنن از پیامبر و در علو منزلت امام علیه السلام و عظمت مقام او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند به پایان می رسد.

گروه دوم

اشاره

ما بعضی از روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی مقام امام نزد خداوند نقل شده است، همچنین کرامات امام علیه السلام را بیان می کنیم.

عده ای از اخبار است که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و درباره ی کرامت امام نزد خداوند متعال در سرای آخرت نقل شده است که بعضی از آن ها را ذکر می کنیم:

۱- . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۷.

۲- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۴۳. کنز العمال: ۶ / ۱۵۷.

۱– امام حامل پرچم حمد

اخبار زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که خداوند متعال اجازه ی شرافت حمل پرچم حمد را در روز قیامت به امام علیه السلام می دهد و این مدالی است که به غیر او داده نمی شود. این بعضی از اخبار است:

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «تو در روز قیامت جلودار من هستی. پرچم حمد را به من می دهند و من آن را به تو می دهم و تو مردم را از حوض من دور می کنی»(۱).

ب) ابن عباس روایت کرده است که شنیدم عمر بن خطاب می گوید: از ذکر علی بن ابی طالب دست بردارید. من از رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم درباره او خصلت هایی را دیدم که اگر یکی از آن ها برای من در آل خطاب می بود نزد من از آن چیزی که خورشید بر آن می تابد بهتر بود. من، ابوبکر و ابو عبیده با عده ای از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به در خانه ی ام سلمه رفتیم و علی بر در خانه ایستاده بود. گفتیم که قصد ما، دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است. گفت: او به سوی شما خارج می شود؛ پس رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خارج شد و به نزد او رفتیم. پس به علی بن ابی طالب تکیه کرد، سپس دست خود را به کتف او زد و گفت: «و تو با دشمنان می جنگی، تو در بین مؤمنین اولین مؤمن به خدا و داناترین آن ها به ایام الله هستی و بهتر از همه به عهد خویش وفا می کنی و اموال را به طور مساوی تقسیم می نمایی و نسبت به رعیت از همه مهربان تری و مصیبت تو از همه بزرگ تر است. تو پشتیبان منی و تو

مرا غسل می دهی و دفن می کنی. تو در هر سختی و کراهت پیشتازی و بعد از من هرگز کافر نمی شوی. تو پرچم حمد را در پیش روی من، به دست می گیری

۱– . کنز العمال: ۶ / ۴۰۰.

و افراد را از حوض من دور می کنی»(۱).

این حدیث از بعضی صفات نمونه امام امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت دارد، از جمله این که:

- امام اولین مسلمان و نخستین مؤمن است.

- او داناترین مسلمانان و آگاه ترین مردم به ایام الله و احکام آن است.

- او بهترین کسی است که به عهد خویش وفا می کند.

- او بالاترین و بزرگ ترین حاکم در دنیای اسلام است و بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کند و تابع هیچ گونه عواطف یا خواهش های نفسانی غیر از رضایت خدا نمی شود.

- او مهربان ترین حاکم نسبت به رعیت است.

- او بزرگ ترین مصیبت و بلا را در بین مسلمین تحمل کرد و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، مشکلات و ناراحتی ها او را احاطه کرد. ما درباره ی آن در فصول این کتاب بحث خواهیم کرد.

- او بازوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و به تمام امور او رسیدگی می کرد و به غسل دادن و دفن کردن پیامبر بعد از وفاتش اقدام کرد.

- او در هر سختی و کراهتی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رخ می داد پیش قدم بود و آن ناراحتی را برطرف می کرد.

- و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرچم حمد را در روز قیامت به او تقدیم می کند.

۲- امام صاحب حوض پیامبر(ص) است

اخبار زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده که امام علیه السلام ، صاحب حوض پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است که

۱- . کنز العمال: ۶ / ۱۱۷.

از بزرگ ترین نهرهـای بهشت در گوارایی آب، طعم و زیبـایی منظره است و تنها کسانی که محبّ و دوست امام علیه السـلام باشند می توانند از آن بنوشند. ما به بعضی از روایات در این باره می پردازیم:

الف) رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم فرمود: «علی بن ابی طـالب در روز قیـامت صـاحب حوض من است. در آن لیوان هایی به اندازه ی ستارگان آسمان است ووسعت حوض من به اندازه «جابیه» و «صنعاء» است»(۱).

سید حمیری این حوض و قدح هایی که خدا در کنار آن قرار داده است را توصیف می کند:

حَوضٌ له ما بَینَ صَنعا إلی

أیلَهِ أرضِ الشّامِ أو أوسعُ

یَنصَبُ فیه عِلَمٌ لِلهُدی

وحوضُ مَن ماءٌ له مُترَعُ

فیه أباریقُ وَقِدحانُهُ

یَذُبُّ عنها الأنزَعُ الأصلَعُ

یَذُبُّ عنهُ ابنُ أبی طالبٍ

ذَبَّک جَربی إبِلٍ تَشرَعُ(۲)

* حوضی برای اوست به وسعت فاصله ی بین صنعاء تا ایله سرزمین شام یا وسیع تر از آن.

* که پرچم راهنما در آن نصب شده و پر از آب است.

* در کنار آن قدح ها و جام هایی قرار دارد که انزع البطین مردم را از آن دور می کند.

* علی بن ابی طالب علیه السلام ، افراد را از او دور می کند چون شتر گر از آبشخور.

ب) انس بن مالك روایت می کند و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا به سوی ابی

۱- . مجمع الزوائد: ۱ / ۳۶۷.

۲- . دیوان الحمیری: ۲۶۴.

برزه اسلمی فرستاد؛ چون حاضر شد به او فرمود و من می شنیدم: «ای ابابرزه، پروردگار عالم از من درباره علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله وسلم پیمان گرفته و فرموده است: و علی پرچم هدایت و منار ایمان و امام اولیای من و نور همه ی کسانی است که مرا پیروی می کنند، ای ابابرزه، علی بن ابی طالب فردای قیامت در کنار حوض من با من است و صاحب پرچم من است و فردا در هنگام گشایش خزائن بهشت پروردگارم با من است»(۱).

ج) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «تو در روز قیامت پیش روی من هستی. پرچم حمد به من داده می شود و من آن را به تو می دهم و تو مردم را از حوض من دور می کنی»(۲).

د) ابوهریره روایت کرده که علی بن ابیطالب علیه السلام به رسول خدا گفت: «ای رسول خدا، کدام یک از ما نزد تو محبوب تر است، من یا فاطمه؟».

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «فاطمه نزد من از تومحبوب تر است و تو نزد من از او عزیزتری. گویا من با توام و تو بر حوض من مردم را از آن دور می کنی و بر آن تُنگ های فلزی مانند عدد ستارگان وجود دارد»(۳).

این کرامت برای احدی از خاندان پیامبر و غیر از آن ها از بقیه صحابه نبود.

۳- امام تقسیم کننده بهشت و جهنم

ابن حجر روایت کرده که امام علیه السلام به اعضای شورا - که عمر آن ها را انتخاب کرده بود - گفت: «شما را به خدا قسم می دهم، آیا در بین شما کسی به جز من

۱- . تاریخ بغداد: ۱۴ / ۹۸.

۲- . کنز العمال: ۶ / ۴۰۰.

۳- . کنز العمال: ۹ / ۱۷۳.

هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او گفته باشد: و ای علی، تو تقسیم کننده ی بهشت و دوزخ در روز قیامتی؟»، گفتند: به خدا، نه. ابن حجر بر این حدیث، شرحی نوشته و گفته است: معنی آن همان است که از امام رضا علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «تو تقسیم کننده ی بهشت و جهنم در روز قیامتی، به آتش می گوید این از من است

و آن از توست»(۱).

قطعی است که هیچ یک از اولیای خدا قبل از اسلام و بعد از آن به کرامتی که امام علیه السلام به آن رسیده، نرسیده اند؛ کرامتی که برای ابعاد آن حدی وجود ندارد و خداوند متعال آن را برای تقدیر از کوشش ها و جهاد او در راه اسلام و فداکاری و از خودگذشتگی او در پیشگاه حق به او بخشیده است.

۴- عبور از صراط به اجازه امام

کرامت دیگری که خداوند متعال به سید وصیین و امام متقین امام امیرالمؤمنین علیه السلام عطا کرد، این است که هیچ کس حق عبور از صراط مگر به اجازه و امضای او را ندارد. اخبار در این باره زیاد است و از جمله آن ها:

الف) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «وقتی خدا اولین و آخرین را در روز قیامت جمع می کند و صراط را بر روی پل جهنم نصب می نماید احدی اجازه ندارد از آن بگذرد مگر این که برای ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام از آتش جهنم برائت داشته

باشد»(۲).

ب) انس بن مالک روایت کرده است که چون وفات ابی بکر رسید، او گفت که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گفت: «بر صراط گردنه ای است که هیچ کس

۱- . الصواعق المحرقهْ: ۷۵.

۲- . الریاض النضرهْ: ۲ / ۱۷۲.

نمی تواند از آن بگذرد مگر با جواز علی بن ابی طالب»(۱).

ج) قیس بن حازم روایت کرده است که ابوبکر و علی بن ابی طالب به هم برخورد کردند. ابوبکر به روی علی تبسم کرد. به او گفت: «چرا تبسم کردی؟» گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: «و جایز نیست احدی از صراط بگذرد مگر این که علی برای او جواز بنویسد»(۲).

۵- همراهی امام با پیامبر | در بهشت

خداوند متعال امام را به شرافتی مخصوص کرد و آن این که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در قصر او در بهشت است. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بین اصحاب خویش برادری برقرار کرد و بین علی و احدی برادری برقرار نکرد. امام علیه السلام متأثر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او گفت: «به آن کسی که مرا به حق مبعوث کرد آن را به تأخیر نینداختم مگر برای خودم. تو نسبت به من، به منزلت هارونی نسبت به موسی. غیر از این که پیامبری بعد از من نیست. تو برادر و وارث منی»، امام گفت: «ای رسول خدا، ارث تو چه چیز است؟»، گفت: «آن چه را که انبیای قبل از من گذاشته اند»، گفت: «انبیای قبل از تو چه ارثی گذاشته اند؟»، گفت: «کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان.(۳) تو در قصر من در بهشت با من هستی و با فاطمه دخترم و تو برادر و رفیق منی»(۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام گفت: «آیا خشنود نیستی که با من در بهشت هستی و

ص: ۲۱۵

۱- . تاریخ بغداد: ۱۰ / ۳۵۶.

۲- . الریاض النضرة: ۲ / ۲۰۹.

۳- . البته داشتن ارث معنوی منافاتی با ارث مادی ندارد و به معنای این نیست که ارث انبیاء معنوی است. (محقق)

۴- . کنز العمال: ۵ / ۴۰.

حسن و حسین و ذریه ما، بعد از ما و زنان ما بعد از ذریه ما و شیعیان ما در راست و چپ ما قرار دارند؟»(۱).

در این جا حدیث ما درباره بعضی از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آن چه خداوند متعال از منزلت عالیه برای وصی، دروازه شهر علم و سید عترت او علیه السلام قرار داده بود، به پایان می رسد.

اخبار نبوی در فضیلت عترت

اشاره

اخبار زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در فضیلت عترت طاهره و لزوم دوستی و پای بندی به آن ها رسیده و این بعضی از آن هاست:

حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از شگفت ترین احادیث نبوی و دارای صحیح ترین اسناد است همچنین بیشترین شیوع و انتشار را در بین مسلمین داشته، در کتب صحاح و سنن تدوین شده است و علما آن را قبول کرده اند. این تذکّر لازم است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مواضع زیادی به این فضیلت استدلال فرموده است. از جمله آن ها:

۱- زید بن ارقم روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «من در بین شما دو شیء گران بها می گذارم، اگر به آن ها چنگ زنید هرگز بعد از من گمراه نشوید. یکی از آن ها بزرگ تر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی طولانی از آسمان تا زمین است و عترت و اهل بیت من. هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. بنگرید که چگونه بعد از من با آن ها رفتار می کنید»(۲).

۱- . الصواعق المحرقهْ: ۹۶. الریاض النضرهْ: ۲ / ۲۰۹.

۲- . صحیح الترمذی: ۲ / ۳۰۸.

۲- این حدیث را پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روز عرفه در ایام حج اعلام کرد. جابر بن عبدالله انصاری آن را روایت کرده و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم و او در حج روز عرفه و بر ناقه "قصوی" قرار داشت و خطبه می خواند. شنیدم که می گوید: «ای مردم، من چیزی را در بین شما گذاشتم که اگر شما آن را بگیرید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من»(۱).

۳- زید بن ارقم روایت کرده و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در «جحفه» وارد شد، سپس به مردم روی کرد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و گفت: «برای هیچ پیامبری مگر نصف عمر پیامبر قبل از خودش را ندیدم و من نزدیک است که فراخوانده شوم. شما چه می گویید؟».

همه با هم صدا زدند: نصیحت کردی.

سپس این کلمات را برای آن ها عنوان کرد:

«آیا شهادت نمی دهید که خدایی جز خدای یکتا نیست و این که محمد بنده و فرستاده ی اوست و این که بهشت و جهنم حق است؟».

به سرعت گفتند: گواهی می دهیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست خود را بلند کرد و بر سینه گذاشت و گفت: «آیا می شنوید؟».

گفتند: بلی.

فرمود: «من زودتر از شما بر حوض وارد می شوم. سپس شما بر حوض وارد می شوید. عرض آن ما بین صنعاء و بصری است. در آن قدح هایی از نقره به اندازه ی ستاره های آسمان ها وجود دارد. بنگرید رفتارتان بعد از من با ثقلین چگونه خواهد بود؟».

۱- . صحیح الترمذی: ۲ / ۳۰۸. کنز العمال: ۱ / ۸۴.

فردی از وسط مجلس صدا زد: ای رسول خدا،ثقلان چیست؟

فرمود: «کتاب خدا که یک طرف آن به دست خدای عزوجل و طرف دیگر آن به دست شماست، به آن توسل جویید و دیگری عترت من است(۱).

خدای لطیف خبیر به من خبر داد که آن ها از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر حوض وارد شوند؛ درباره ی آن ها از خدا سؤال کردم؛ پس بر آن ها پیشی نگیرید که هلاک می شوید و درباره ی آن ها کوتاهی نکنید و به آن ها یاد ندهید زیرا آن ها از شما داناترند...».

سپس دست برادر خود امام امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و فرمود:

«هر که من بر جان او اولی هستم، علی ولی و سرپرست اوست. خدایا دوست بدار کسی که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد»(۲).

۴- پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که در حال احتضار بود، اصحاب خویش را مورد خطاب قرار داد و به آن ها گفت:

«ای مردم، به زودی نزدیک است که قبض روح شوم و از میان شما بروم و قبلاً از شما عذرخواهی کردم آگاه باشید که من در بین شما کتاب خدای عزوجل و عترت و اهل بیتم را گذاشتم».

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت:

«این علی با قرآن و قرآن با علی است؛ از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند»(۳).

ناچاریم در این جا، درباره ی سند و دلالت این حدیث تأمل و دقت کنیم:

۱- . کنز العمال: ۱ / ۴۸.

۲- . مجمع الهیثمی: ۹ / ۱۶۳.

۳- . الصواعق المحرقهْ: ۷۵.

سند حدیث: این حدیث از جهت سند یکی از محکم ترین احادیث نبوی می باشد و «مناوی» از «سمهودی» روایت کرده که او گفت: بیش از بیست تن از صحابه، این حدیث را روایت کرده اند(۱).

ابن حجر گفته است: این حدیث از طریق راویان متعدد، از بیست صحابی نقل شده است(۲)، و برای هیچ محققی در صحت حدیث و سلامت آن (از وضع و ضعف) شکی باقی نمی ماند.

دلالت حدیث: اما دلالت حدیث و مفاد آن، عصمت اهل بیت از هر گناه و پلیدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را با کتاب آسمانی مقارن کرده است. همان گونه که در کتاب هیچ گونه باطلی وارد نشده است، عترت هم همین طور است و گرنه معادل یکدیگر قرار دادن آن ها صحیح نبود؛ پس حدیث به وضوح بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد. طبیعی است که هر انحرافی در رفتار اهل بیت علیهم السلام جدایی از کتاب قرآن شمرده می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر جدایی ناپذیر بودن آن ها تا هنگامی که در کنار حوض بر او وارد شوند تصریح کرده است.

بحث درباره ی حقایق این حدیث شریف، به نگارش کتاب خاصی در این باره نیاز دارد و گروهی از علما درباره ی آن، به طور جداگانه و مبسوط بحث کرده اند(۳).

حدیث سفینه

ابوسعید خدری روایت کرده است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گوید: «مثل

۱- . فیض الغدیر: ۳ / ۱۴.

۲- . الصواعق المحرقة: ۳۶.

۳- . المراجعات: ۴۹. الاصول العامۀ: ۱۶۴.

اهل بیت من در بین شما چون کشتی نوح است؛ هر کسی سوار آن شد نجات پیدا کرد و هر کسی تخلف کرد غرق شد. و همانا مثل اهل بیت من در بین شما چون «باب حطه» در بنی اسرائیل است، هر کس در آن داخل شد آمرزیده می شود»(۱).

این حدیث شریف بر لزوم پیروی از عترت طاهره حکایت دارد؛ زیرا نجات و سلامت امت از غرق شدن در پیچ و خم زندگی، در پیروی از آن هاست؛ پس اهل بیت علیهم السلام کشتی نجات و امنیت برای بندگانند.

امام شرف الدین می گوید: «تو می دانی که مراد از تشبیه آن ها به کشتی نوح، این است که هر کس در دو عالم به آن ها پناه ببرد و فروع و اصولش را از امامان بگیرد، از عذاب آتش نجات پیدا می کند و هر کس از آن ها تخلف کند چون کسی است که در روز طوفان به کوه پناه ببرد تا از امر خدا محفوظ بماند، جز این که آن در آب غرق شود و این در حمیم غرق است. به خدا پناه می بریم».

وجه تشبیه آن ها به باب حطه این است که خدای متعال آن را مظهری از مظاهر تواضع در برابر جلال و تصدیق حکمت خود قرار داده است و این سبب آمرزش بود. ابن حجر (بعد از این که کوشیده است تا این احادیث و امثال آن را وارد کند)، گفته است: «وجه تشبیه آن ها به کشتی نوح، این است؛ کسی که آن ها را دوست داشته باشد و به نعمت شرف، آنان را بزرگ شمارد و از هدایت علمایشان اخذ کند، از تاریکی تخلفات نجات پیدا می کند و کسی که از آن ها تخلف کند در دریای کفران نعمت غرق شده و در صحرای سوزان طغیان هلاک می شود. و سپس گفته است: و باب حطّه، وجه تشبیه آن ها به باب حطّه این است

۱- . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸. المستدرک: ۲ / ۴۳. تاریخ بغداد: ۲ / ۱۲۰.

که خداوند متعال دخول در آن باب را که باب «اریحا» یا بیت المقدس بود، با تواضع و استغفار، سبب آمرزش قرار داده و آن را برای این امت در دوستی اهل بیت علیهم السلام و سببی برای آن قرارداده است»(۱).

اهل بیت(ع) امان امّت

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دوستی اهل بیت را بر امت خود واجب کرده، پیروی از آن ها را موجب ایمنی از هلاکت قرار داده است. او صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ستارگان امان اهل زمین از غرق شدن، و اهل بیت من امان برای امت من از اختلاف هستند. وقتی قبیله ای از عرب، با آن ها مخالفت کنند حزب ابلیس می شوند»(۲).

صلح پیامبر(ص) با دوستان اهل بیت(ع)

در بسیاری از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کرد که او صلی الله علیه و آله وسلم در صلح است با کسی که با اهل بیتش در صلح باشد و در جنگ است با کسی که با آن ها در جنگ باشد. او به علی، فاطمه، حسن و حسین گفت: «من در جنگم با کسی که با شما در جنگ است و در صلحم با کسی که با شما در

صلح است»(۳).

ابوبکرروایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم، بر کمان عربی تکیه داده بود و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در خیمه بودند؛ پس گفت: «ای گروه مسلمین، من در صلحم با کسی که با اهل خیمه در صلح است، و در جنگم با کسی که با آن ها در جنگ است، و دوستم با کسی که با آن ها دوست است. دوست ندارد آن ها را مگر کسی که خوش بخت است، و دشمن نیست با آن ها

۱- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۱۴۹. کنز العمال: ۶ / ۱۱۶. فیض القدیر: ۶ / ۲۹۷.

۲- . الریاض النضرة: ۲ / ۲۵۲. صحیح الترمذی: ۲ / ۳۱۹. سنن ابن ماجهْ: ۱ / ۵۲.

۳- . مسند أحمد: ۱ / ۷۷. صحیح الترمذی: ۲ / ۳۰۱. تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۴۳.

مگر بدبخت با تولدی پست»(۱).

همراهی دوستداران اهل بیت(ع) با پیامبر(ص)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کرد: کسی که اهل بیت را دوست بدارد با او در فردوس اعلی محشور می شود. او در حالی که دست حسن و حسین را به دست داشت فرمود: «هر کس مرا و این دو و پدرشان را دوست بدارد روز قیامت با من و در درجه ی من خواهد بود»(۲).

شناخت اهل بیت(ع)و ایمنی از عذاب

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «شناخت آل محمد، خلاصی از آتش، دوستی آل محمد جواز عبور از صراط و ولایت آل محمد امان از عذاب است»(۳).

سؤال از محبت اهل بیت(ع)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «روز قیامت بنده ای قدم از قدم بر نمی دارد تا از او چهار سؤال شود: از عمرش که در چه راهی تمام کرده است، از جسمش که در چه راهی فرسوده کرده است، از مالش که در چه راهی خرج نموده و از کجا کسب کرده است و از دوستی ما اهل بیت»(۴).

پیروی از اهل بیت(ع)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اهل بیت مرا نزد خود، در جایگاه سر برای بدن قرار دهید

۱- . فوائد السمطین: ۲ / ۴۰. شرح الاخبار: ۳ / ۵۱۵.

۲- . مسند أحمد: ۱ / ۷۷. کنز العمال: ۱۲ / ۹۷ و ۱۳ / ۳۹.

۳- . المراجعات، الامام الاعظم شرف الدین: ۵۴.

۴- . المراجعات: ۱۵۸.

و به جای دو چشم در سر؛ سر، جایی را نمی بیند مگر با چشم »(۱).

او صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «کسی که دوست دارد زندگی او زندگی من و مردن او مردن من باشد و ساکن بهشت عدنی باشد که پروردگار من آن را پرورانده است، پس باید علی را بعد از من، ولیّ خودش بداند و از او پیروی کند و بعد از من، به اهل بیت من اقتدا کند؛ زیرا آن ها عترت من هستند، از گِل من خلق شده اند و از فهم و علم من ارتزاق کرده اند. وای بر تکذیب کنندگان فضل آن ها از امت من و قطع کنندگان صله ی من در بین آن ها، که شفاعت من به آن ها نخواهد رسید»(۲).

مردن بر دوستی اهل بیت(ع)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است. آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده شده است. آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، توبه کننده مرده است. کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن و با ایمان کامل مرده است. آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد ملک الموت به او بشارت بهشت می دهد و سپس منکر و نکیر نیز به او، بشارت می دهند. آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم بمیرد، او را برای بهشت آراسته می کنند همچون آرایش عروس برای خانه زوجش. آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، در قبرش دو در به بهشت باز می شود. آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، خدا قبر او را محل زیارت ملائکهْ الرحمن قرار می دهد. آگاه باشید کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، بر سنت و جماعت مرده است. آگاه باشید کسی که بر بغض آل

۱- . المراجعات: ۵۸.

۲- . المراجعات: ۵۸.

محمد بمیرد، روز قیامت می آید در حالی که بین دو چشمش نوشته شده که از رحمت خدا مأیوس است»(۱).

این بعضی از احادیثی بود که افراد مطمئن آن را روایت کرده اند و در کتب صحاح و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تدوین شده است و فضل عترت طاهره را (که خواهان عدالت و راهنمای خشنودی خدایند) تأیید می کند.

تأمل در این احادیث، این نتیجه را ثابت می کند که هدف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، تثبیت خلافت بزرگ برای آن ها بوده تا امت وی، پس از او در مسیر خود، از رفتاری که خدا خواسته (سروری عمومی بر تمام عالم و ملل جهان) منحرف نشوند.

به هر حال این اخبار که در فضل عترت نبی صلی الله علیه و آله وسلم است، شامل سید عترت طاهره امام امیرالمؤمنین علیه السلام پیشوای عدالت اجتماعی در دنیای اسلام است. در این جا بحث ما در این باره به پایان می رسد.

۱- . المراجعات: ۵۹.

با انقلاب اسلامی

اشاره

انقلاب بزرگ اسلامی بزرگ ترین انقلاب اصلاحی است که انسانیت در جمیع مراحل تاریخ شناخته است. آن انقلاب فکر و انقلاب قیام علیه گمراهی و انحراف است؛ انقلاب علم علیه جهل و انقلاب فقرا و مستضعفین بر ضداربابان برده دار است و آن انقلاب بزرگی است که بنایی را برای پیشرفت و دگرگونی در تمام مراحل این زندگی برافراشت.

انقلاب بزرگ اسلامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را در مکه به راه انداخت، زلزله ی ویران کننده ای برای زندگی فکری، اجتماعی و اقتصادی در جامعه ای بود که در آن می زیستند و سخت ترین وحشت و بزرگ ترین محنت را برای سرکشان قریش به همراه داشت. هدف آن نابودی معتقدات آن ها، دور کردن عادات و رسومی که به آن گرویده بودند و فراخواندن آن ها به نظام درخشنده ی جدیدی بود که برای آن ها چشم اندازی از عزت و کرامت به همراه داشت

که تا آن زمان ندیده بودند و تصور آن را نمی کردند. برخی ابعاد این انقلاب بزرگ و درخشان عبارت است از:

۱- درهم کوبیدن بت ها

بت ها، صحنه ای برای زندگی فکری و عقیدتی در مکه و اطراف آن بودند که جامعه ی آن روز، آن ها را به عنوان الله برگزیده و به جای خدا می پرستیدند. بر دیوارهای کعبه بیش از سیصد بت آویزان بود که بزرگ ترین آن ها از لحاظ موقعیت و مقام نزد آن ها: هبل، لات، عُزّی و منات بودند.

ص: ۲۲۵

این بت ها، خدای بیشتر اهالی مکه بودند که با پرستش آن ها رشد کرده بودند و سرشتشان با گرایش به آن ها آمیخته بود و اعتقاد کامل داشتند که آن ها خالق عالم و بخشنده زندگی اند و در پرستش آن ها به تقلید از پدرانشان (که چون چهارپایان بلکه گمراه تر بودند) کوشا و فداکار بودند.

اولین چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دعوت خلّاق خود اعلام کرد، دعوت به پرستش خداوند متعال (خالق جهان و بخشنده ی زندگی) و نابودی بت های فاقد عقل و شعور بود؛ بت هایی که بشررا از لحاظ فکری ساقط کرده و او را به قافله ی حیوانات زبان بسته محلق کرده بودند.

ابوسفیان، رئیس قبیله ی اموی و شیخ قریش، سخت ترین گرونده به بت ها و فداکارترین فرد، در دوستی با جاهلیت بود. او وقتی دید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پیرامون کعبه طواف می کند و سرود اسلام را می خواند سخت ناراحت شد:

«لبیک اللّهم لبیک، لبیک لا شریک لک، ان الحمد والنعمه لک والملک، لا شریک لک لبیک».

او را ترساند و با صدای بلند گفت:

زنده باد هبل.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به شدت آن را رد کرد و گفت:

«ای اباسفیان، خدا برتر و بزرگ تر است».

از نمونه های سرسختی ایمان قریشیان به بت ها این است که: عده ای از قریشیان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفتند و به او پیشنهاد کردند که یک سال خدایان آن ها را پرستش کند و سال دیگر آن ها خدا را بپرستند؛ پس سوره کافرون بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد:

(قُل یا أَیُّها الکافرون * لا أعبـدُ ما تَعبُدون * وَلا أنتُم عابِدونَ ما أعبُد...)(۱): «بگو ای کافران، من پرسـتش نمی کنم آن چه را که شما می پرستید. و شما نیز عبادت نمی کنید آنچه را من می پرستم».

هنگامی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم ، دعوت خود را برای خُرد کردن و نابودی بت ها و پاک کردن خانه خدا از آن ها به مردم اعلام کرد، قریشـیان ناراحت شدنـد و زمین بر آنان تنگ شـد. آن را نابودی عقایـد پدران خود، تلقی کردند و همه را به مبـارزه بـا رسول خـدا، مقـاومت در برابر او و جنـگ بـا او با تمام نیرو دعوت کردنـد و با آن چه در توان داشـتند به مبارزه با او برخاستند.

۲- آزادی بندگان و مستضعفین

بردگـان در عصـر جاهلیت در عـذاب بودنـد و جامعه آن ها را طرد کرده و کوچک می شـمرد. برای آن ها اصل و نسبی قائل نبودند و زمین با آن همه گستردگی، از شدت رنج و خواری بردگی بر آن ها تنگ شده بود. پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم امور آن هـا را مورد حمـایت قرار داد و مردم را به آزادی و مساوات آن ها با سایر مردم دعوت کرد و به آن ها بشارت داد که به زودی مستضـعفین، بزرگان جامعه خواهند شد. در بین آن ها بلال حبشی، عمار بن یاسر، پدر او یاسر، مادرش سمیه، عبدالله بن مسعود و غیر آن ها از مؤمنینی بودند که بدن آنان از تازیانه های قریشیان ورم کرده بود.

صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در فضای مکه طنین انداز شد که سفید به سیاه هیچ فضلی ندارد مگر به تقوا.

رگ های گردن بزرگان و اربابان بندگان ورم کرد و از دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مبنی

۱- . الکافرون: ۱ – ۳.

بر این که بردگان آنان به زودی کاملاً آزاد و سرور آن ها خواهند شد، سحرشان باطل گردید. همه با هم در مبارزه با او هم داستان و علیه دعوت او آماده شدند.

۳- آزادی زن

اشاره

زن در عصر جاهلی، ظلم های شدیدی را تحمل می کرد که سختی و تلخی آن را نمی توان توصیف کرد. عرب به زن توهین می کرد و به او ظلم و ستم روا می داشت. از مظاهر ظلم آن ها:

الف) زنده به گور کردن دختران

از ظلم های فاحشی که در عصر جاهلی بر زن روا می شد این بود که هرگاه برای شخصی، فرزند دختری متولد می شد، صورت او از ناراحتی سیاه می شد، آن چنان که قرآن از آن حکایت دارد: {وإذا بُشِّ-رَ أحَدُهُم بِالأنثی ظَلَّ وَجهُهُ مُسوَدّاً وَهُوَ کَظیمٌ}؛(۱) «و چون یکی از آن ها را به فرزند دختری مژده می دادند از شدت غم و حسرت، رخسارش سیاه شده و سخت دلتنگ می شد». مصیبت بارترین وسخت ترین بلا این بود که بعضی از آن ها، به زنده به گور کردن دختران خود اقدام می کردند. قرآن کریم از آن خبر می دهد: (وإذا المَوءُدَهُ سُئِلَت * بِأَی ذَنبٍ قُتِلَت)(۲)؛ «هنگامی که از دختران زنده به گور شده بپرسند، آن بی گناهان را به چه جرم و گناهی کشتید». این اقدام نزد بعضی قبایل مانند «ربیعه»، «کنده» و «تمیم» و غیر آن ها بسیار شایع بود و از نمونه های شایع، دفن دختران بی گناه بود.

۱- . النحل: ۵۸.

۲- . التکویر: ۸ - ۹.

ب) محروم بودن از میراث

زن در عصر جاهلی از شوهر، پدر و سایر خویشاوندان خویش ارثی نمی برد و به طور کلی بهره ای از میراث نداشت. اسلام بر آن غالب شد و افق جدیدی از زندگی عالیه را گشود و قوانینی برای آن ها از حقوق، معین کرد که هیچ نظام قدیم و جدیدی آن را وضع نکرده بود. اسلام بین زنان و مردان در تمام حقوق و واجبات، مساوات کامل برقرار کرد، زن را مسئول حمایت نسل وحفاظت از آلودگی به جرائم و لغزش ها قرار داد و برای زوج ها انفاق به زوجه را واجب کرد. او را وارث و موروث قرار داد و آموزش دین و طلب علم را بر او واجب کرد. همچنین در انتخاب زوج، به او آزادی داد؛ ولی اگر دختر باکره باشد موافقت پدر - همان گونه که بعضی از فقها بر این عقیده اند - لازم است زیرا پدر به شناخت مرد واقف تر است و نیز ممکن است کسی را که دختر انتخاب می کند در رفتار و شخصیت منحرف باشد و او نداند. حقوق کاملی که اسلام برای او مقرر کرده است: معامله اسلام با زن، به این شکل از لطف و احترام، با عرف جاهلی غریب و نامأنوس بود.

ج) ازدواج با زن پدر

از عادات جاهلی که اسلام آن را حرام کرد این بود؛ هنگامی که مردی وفات می کرد فرزند بزرگ او چنان چه مایل بود با زن پدر خود ازدواج کند، لباسش را بر روی او می افکند و به این طریق با او ازدواج می کرد، و اگر نیازی به او نداشت او را به یکی از برادران یا دیگران می داد و مهر او را می گرفت. اسلام ازدواج با زن پدر را حرام کرد و خداوند متعال فرمود:

ص: ۲۲۹

(وَلا تَنکِحوا ما نَکَحَ آباؤُکُم مِنَ النِّساءِ)(۱)؛ «با زنانی که پدرانتان با آن ها ازدواج کرده اند، ازدواج نکنید».

آن ها از زنان نیز مانند اموال ارث می بردند. ازدواج زنان به دست پدران و برادرانشان بود. اگر می خواستند آن ها را شوهر می دادند و صداق آن ها را می گرفتند، و اگر می خواستند آن ها را رها و یا فدای مال می کردند. اسلام آنان را از این بند و غل و زنجیر آزاد کرد و چهارچوبی از عزت و کرامت برای آن ها تعیین کرد که تا به آن روز، به چشم ندیده بودند.

۴- مساوات بین مردم

از اصول عالیه ای که اسلام بنا نهاد: مساوات عادلانه بین تمام فرزندان بشر (بنا بر اختلاف جنسیت و قومیت بود) و فرقی بین حاکم و محکوم، غنی و فقیر نیست و تمام مردم در پیشگاه قانون و در حقوق، واجبات و مسئولیت ها برابرند و هیچ قومی بر دیگران امتیازی ندارند. این مساوات نزد مستضعفین و بیچارگان، مقدس و لذیذ بود؛ پس به اسلام ایمان مطلق آوردند. رسول بزرگ اسلام می فرمود: «هیچ عربی بر عجمی و هیچ سفیدی بر سیاهی برتری ندارد مگر به تقوا».

جباران و بزرگان قریش از این مساوات نفرت داشتند و چون می دیدند که آن ها بزرگان جامعه و اشرف از سایر اقوام می باشند، به مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و عذاب کسانی که از بردگان، فرزندان و زنان به او ایمان آورده بودند پرداختند.

۱- . النساء: ۲۲.

۵– حمایت از حقوق

از ابتکارات ارزنده ای که اسلام آن را شعار خود قرار داد، حمایت از حقوق مردم و گرفتن حق ضعیف از قوی است و این که هیچ شخصی بر دیگری تسلط ندارد و همه در برابر قانون مساوی هستند. قریش از آن ترسید و تمام نیروی خود را برای جنگ با اسلام به کار گرفت.

۶– تحریم ربا

دعوت رسول با مصالح سرمایه دارن قریش و آنان که در معاملات و تجارت خویش به ربا متکی بودند، برخورد کرد؛ زیرا به صورت ترسناکی در مکه انتشار یافته بود. از کسانی که ربا را پیشه خود ساخته بودند، عباس بن عبدالمطلب بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را سخت تحریم کرد؛ زیرا موجب جمع شدن ثروت زیاد نزد اندکی از مردم و شیوع فقر و حاجت نزد بیشتر مردم شده بود. صاحبان سرمایه و مال، از دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وحشت کردند و با تمام نیرویی که در دست داشتند با او به مبارزه پرداختند.

۷– تحریم شراب

خمر در عصر جاهلی و نزد همه ی افراد متوسط، شایع بود. وقتی اسلام آن را تحریم کرد، صدای اعتراض همگان برخاست؛ و چون حرام کردن شراب با عادات و لذّت های آنان مخالفت داشت، کینه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به دل گرفتند.

۸– تحریم بهره کشی

اسلام بهره کشی انسانی از انسان دیگر را تحریم کرده و تسلط بر کوشش او و به زحمت افکندن افراد به صورت بلاعوض و رایگان را زشت شمرده است؛ زیرا از چیزهایی است که به اشاعه ی فقر و حاجت در جامعه منجر می شود.

ص: ۲۳۱

۹- دور کردن فقر

از اصولی که جزء شعارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است دور کردن فقر و از بین بردن آن در جامعه است؛ وجوب مبارزه با آن را، مانند وجوب مبارزه با کافر دانسته است؛ زیرا فقر مصیبتی هولناک و ویران کننده و ریشه ی هرجرم و جنایتی است که در جامعه اتفاق می افتد؛ پس مالیات در اموال اغنیا واجب شده، که مهم ترین آن زکات است. دولت مسئول جمع آوری و توزیع آن بر فقرا می باشد. همچنین ایجاد تضامن اجتماعی و مشارکت - که از وسایل نابود کننده فقر است - بر دولت واجب می باشد.

۱۰- ترویج علم

اشاره

از اصولی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را بنا نهاد، ترویج و نشر علم در بین مردم و دور کردن جهل است. او آموختن علم را فریضه ای برای هر مسلمان قرار داده است و مسلمین را تشویق کرده که جهل را از خود بزدایند و عقل های خود را با علم رشد بدهند؛ زیرا مادامی که گرفتار قید و بند جهل باشند؛ امکان ندارد که انجام کاری برای آن ها به صورت مستحکم به انجام رسیده باشد. ما این بحث مهم را در کتاب «نظام تربیتی اسلام» عرضه کرده ایم.

این ها بعضی از نمونه ها و اصول رفیعه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شعار آن را برافراشت و برای اجتماع قریشی در مکه، نامفهوم و عجیب بود؛ بنابراین با تمام توان خود، به مبارزه با آن پرداختند.

توصیف امام علی(ع) از اسلام

امام اسلام را به طور شگفت انگیزی به همراه حوادث آن، توصیف نموده و در خطبه ها و گفتارهای خود، اسلام را این گونه بیان می کند:

ص: ۲۳۲

۱- او علیه السلام فرمود: «پس این اسلام دینی است که خدا آن را برای خود برگزیده، زیر نظر خود، آن را ساخته، برای بهترین مخلوق خویش، خالص کرده و پایه های آن را بر محبت او قرار داده است. ادیان را به عزت او ذلیل کرد، ملت ها را به بزرگداشت او به زمین زد و دشمنانش را به کرامت او خوار کرد. به یاری او دشمن را از بین برد و به رکن او ارکان گمراهی را نابود کرد»(۱).

آیا چنین وصف کامل و دقیقی از اسلام دیده اید که آن دین خداست، آن را برگزیده و به بندگانش بخشیده، دوستی را بین آن ها برقرار کرده و به اصلاح امور آنان پرداخته و ایشان را به دینی محکم و استوار هدایت کرده است.

۲- او علیه السلام فرمود: «ستایش خداوندی را سزاست که راه اسلام را گشود و راه نوشیدن آن آب زلال را بر تشنگان آسان کرد. ستون های اسلام را در برابر ستیزه جویان استوار نمود و آن را پناهگاه امتی برای پناه برندگان و مایه ی آرامش برای وارد شوندگان قرار داد. اسلام حجت و برهان برای گویندگان، گواه روشن برای دفاع کنندگان، نور هدایت گری برای روشنی خواهان، مایه ی فهمیدن برای خردمندان، عقل و درک برای پرهیزکنندگان، نشانه ای گویا برای گویندگان حق، روشن بینی برای صاحبان عزم و اراده، پندپذیری برای عبرت گیرندگان، عامل نجات و رستگاری برای تصدیق کنندگان، آرامش دهنده ی تکیه کنندگان، راحت و آسایش توکل کنندگان و سپری نگهدارنده برای استقامت دارندگان است. اسلام روشن ترین راههاست. جاده هایش درخشان، نشانه های آن در بلندترین جایگاه و چراغ هایش پر فروغ و سوزان است. میدان مسابقه ی آن، پاکیزه برای پاکان، سرانجام مسابقه های آن روشن و بی پایان و مسابقه دهندگان آن، پیشی گیرنده و

۱- . نهج البلاغهْ، محمد عبده: ۲ / ۱۷۴.

چابک سوارند. برنامه ی این مسابقه، تصدیق کردن به حق راهنمایان اعمال صالح، پایان آن مرگ، میدان مسابقه دنیا، مرکز گردآمدن مسابقه دهندگان قیامت و جایزه ی آن بهشت است»(۱).

امام علیه السلام به اسلام آگاه بود و به ارزش ها و اهداف آن مؤمن بود؛ پس به این وصف شگرف که شامل تمام ارزیابی ها و پدیدهاست، آن را توصیف کرد.

امام علی (ع) اولین فردی که باپیامبر (ص)نماز خواند

اشاره

آنچه نزد راویان و محققان مسلم است این است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین فردی است که ایمان آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بیت الحرام نماز خواند(۲). مورخان اسامی برخی ازکسانی که شاهد نماز او با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند را ذکر کرده اند. آنان عبارتند از:

۱- عفیف کندی

عفیف کندی روایت کرده است: در جاهلیت به مکه آمدم و خواستم برای خانواده ام لباس و عطر بخرم. نزد عباس بن عبدالمطلب که تاجر بود رفتم. نزد او نشستم و به کعبه نگاه می کردم. آفتاب به وسط آسمان رسیده و بلند شده بود که جوانی آمد و نگاهی به آسمان افکند، سپس رو به کعبه ایستاد. طولی نکشید که پسری آمد و در طرف راست او قرار گرفت و سپس زنی آمد و پشت سر او ایستاد؛ پس جوان به رکوع رفت و آن پسر و آن زن هم رکوع کردند، جوان سر خود را بلند کرد و پسر و زن نیز از او پیروی کردند، جوان سجده کرد و پسر و

۱- . نهج البلاغهْ: ۱ / ۲۳۱.

۲- . صحیح الترمذی: ۲ / ۳۰۰. تاریخ الطبری: ۲ / ۵۵. البدایهْ والنهایهْ: ۳ / ۲۷.

زن هم سجده کردند. با تعجب گفتم:

و ای عباس، امر بزرگی است!!

عباس گفت: و بلی، امری بزرگ است!! آیا می دانی این پسر کیست؟

گفتم: نه.

گفت: و این محمد بن عبدالله پسر برادر من است. آیا می دانی این پسر کیست؟ این علی پسر برادر من است. آیا می دانی این زن کیست؟ او خدیجه دختر خویلد، همسر اوست. این پسر برادر من است و به او اشاره کرد - یعنی به محمد صلی الله علیه و آله وسلم - و گفت: و او می گوید پروردگار من پروردگار آسمان ها و زمین است و امر کرده است به این دینی که بر آن است. به خدا قسم که در تمام روی زمین کسی غیر از این سه نفر بر این دین نیستند(۱).

۲- عبدالله بن مسعود

عبدالله بن مسعود روایت کرده است: اولین امری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دانستم، این بود که با عده ای به مکه آمدم و کاری داشتم. مرا به عباس بن عبدالمطلب راهنمایی کردند. او در کنار زمزم نشسته بود؛ نزدیک او شده و کنار او نشستیم. در این فاصله ای که ما با او بودیم، مردی از باب صفا وارد شد که چهره ای سفید و مایل به سرخی، موهای صاف وپیچیده و فری تا بناگوش داشته، بینی کشیده، دندان های براق، چشمانی گشاد و محاسنی پر مو داشت.

دو لباس سفید بر تن گویا ماه شب چهارده داشت. در سمت راست او، پسر زیبایی راه می رفت که نوجوانی نزدیک به سن بلوغ یا در سن بلوغ بود. پشت سر

۱- . خصائص النسائی: ۳. مسند أحمد: ۱ / ۳۰۹. طبقات ابن سعد: ۸ / ۱۰.

آن ها خانمی قرار داشت که محاسن خود را پوشانده بود. پس قصد استلام حجر الاسود کرد و حجر را لمس نمود، سپس آن پسر، استلام کرد و آن گاه، آن زن استلام نمود. سپس هفت بار، خانه خدا را طواف کرد و آن جوان و آن زن نیز با او طواف کردند.

گفتم: و ای ابوالفضل، ما این دین را در بین شما نمی شناختیم. آیا چیزی حادث شده است؟

عباس گفت: و این پسر برادر من محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و آن پسر، علی بن ابی طالب، و آن زن، خدیجه است.

ابن مسعود حدیث خود را ادامه داد و گفت: و به خدا بر روی زمین، هیچ فردی را نمی شناسیم که طبق این دین خدا را پرستش کند به جز این سه نفر(۱).

این فضیلتی برای امام علیه السلام است و هیچ کدام از صحابه و دیگران، این توفیق را به دست نیاورده است. سعد بن ابی وقاص با وجود انحرافش از امام، به آن اعتراف کرده است. وقتی از کنار عده ای گذشت که در اطراف اسب سواری جمع شده بودند و آن اسب سوار، به علی بن ابی طالب دشنام می داد. سعد گفت:

ای وای، برای چه به علی بن ابی طالب دشنام می دهید؟ آیا او اولین مسلمان نیست؟ آیا او نخستین کسی نیست که با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز خواند؟ آیا او زاهدترین مردم نیست؟ آیا او عالم ترین مردم نیست؟ آیا او شوهر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیست؟ آیا او صاحب پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در غزواتش نیست؟

سعد رو به قبله کرد و دست هایش را به دعا بلند کرد و گفت: خدایا، این

۱- . مجمع الهیثمی: ۹ / ۲۲۴. کنز العمال: ۷ / ۵۶.

شخص ولی ای از اولیای تو را دشنام می دهد؛ این جمع را متفرق نکن تا قدرتت را به آن ها نشان بدهی.

طولی نکشید که اسب او فرار کرد و او را با سر بر سنگ ها افکند تا مغزش شکافته شد(۱).

همراهی امام با پیامبر | ، از آغاز دعوت

امام علیه السلام از آغاز دعوت، همراه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و در آغاز کودکی و عنفوان جوانی، با اندیشه و آگاهی کامل به رسالت او و به اسلام، ایمان آورد. این اسلام در داخل جان و اعماق ذاتش نقش بست. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ابلاغ رسالت الهی بر خویشاوندان نزدیک خود، توسط این آیه مأمور شد (وَأنذِر عَشیرَتَکَ الأقرَبینَ)(۲)؛ «خویشاوندان نزدیکت را بترسان». امام را احضار کرد و او را به آنچه به او رسیده و به آن مأمور شده بود (دعوت از خویشاوندان نزدیکش) خبر داد. او از روی علم و آگاهی می دانست که آن ها پاسخ مثبتی نخواهند داد و به رسالت او ایمان نخواهند آورد، لیکن برای اقامه ی حجت بر آن ها، به آن کار مأمور بود؛ پس برای آن ها ولیمه ای و شیری برای نوشیدن آماده کرد و امام به سرعت آن ها رادعوت کرد و اجابت کردند. در بین عموها، مؤمن قریش - ابوطالب - ، حمزه، عباس و ابولهب بودند. چون حاضر شدند، امام طعام را برای آن ها آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قطعه ای از گوشت را برداشت و آن را پاره کرد و در کنار سفره گذاشت و به آن ها فرمود: «به نام خدا بردارید و بخورید».آن ها خوردند و همگی سیر شدند و طعام بر همان حال باقی بود. یک نفر از آن ها می توانست آن چه در سفره بود را بخورد و لیکن به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آن چیزی کم نشد و

۱- . مستدرک الحاکم: ۳ / ۴۹۹.

۲- . الشعراء: ۲۱۴.

امام آن ها را با شیر سیراب کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به پا خاست و آن ها را به اسلام و رها کردن بت پرستی دعوت کرد. مجرم مکه – ابولهب – کلام او را قطع کرد و رو به همگان کرد و گفت:

او شما را سحر کرد.

پس آن ها در حالی که مسخره و ریشخند می کردند متفرق شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چیزی نگفت و ابولهب کلام او را قطع کرد و در روز دوم، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را برای طعام دعوت کرد؛ پس خوردند و آشامیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برخاست وخطاب به آن ها، گفت:

«ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا، من جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قوم خویش بهتر از آن چه من آورده ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند متعال به من دستور داده که شما را به سوی او دعوت کنم. کدام یک از شما در این کار، مرا یاری می کنید که او برادر من و وصی من و خلیفه ی من در بین شما باشد؟».

همه ی آن ها ساکت شدند و کسی لب به سخن نگشود. گویا پرنده روی سر آن ها قرار گرفته است و هیچ کس پاسخ او را نداد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و با شجاعت گفت: «ای پیامبر خدا، من بر این کار شما را یاری خواهم کرد».

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست بر گردن او نهاد و قوم را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«این برادر، وصی و خلیفه ی من در بین شماست. کلام او را بشنوید و از او پیروی نمایید».

صدای آن افراد فرومایه بلند شد و باتمسخر به ابوطالب می گفتند که دستور

داد که از فرزندت شنوایی و پیروی داشته باشی(۱).

این حدیث، واضح ترین دلیل و بیشترین بیان و عطا بر امامت امام امیرالمؤمنین علیه السلام است و این که او وزیر نبی صلی الله علیه و آله وسلم و خلیفه ی شرعی بعد از او بر امتش بوده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دعوت خویش به توحید را قرینه ی دعوت به خلافت، وزارت و امامت پس از خویش قرار داد و آن را به عهده ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و او اولین کسی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد و دعوت او را اجابت کرد و رسالت او را تصدیق نمود و کسی که آن را انکار کند عاقل نیست.

شاعر آگاه، سید حمید حمیری، دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از قبیله اش به اسلام و خودداری آنان از اجابت او و ایمان امام علیه السلام به آن را در شعر توصیف کرده است:

ویوم قال لهُ جبریلُ قد عَلِموا

أنذِر عشیرتک الادنین إن بصروا

فقال یا قوم إنَّ الله أرسلنی

إلیکم فأجیبوا الله وادَّکِروا

فأیُّکُم یجتبی قولی ویؤمن بی

أنّی نبی رسولٌ فانبَروا غُدَرُ

فقال تبّاً أتدعونا لتَلفِتَنا

عن دیننا ثمّ قام القومُ فاشتمروا

من الذی قال منهم وهو أحدثُهم

سِنّاً وخیرُهُم فی الذِّکرِ إذ سُطِروا

أمنتُ باللّه قد أعطیتَ نافلةً

لم یُعطَها أحدٌ جِنٌّ ولا بشرُ(۲)

* و روزی که جبرئیل به او گفت و دانستند که خویشاوندان نزدیکت را بترسان اگر بفهمند.

* پس فرمود: ای قوم، خدا مرا به سوی شما فرستاده، پس پاسخ او را بدهید و متذکر باشید.

۱- . تاریخ الطبری: ۲ / ۶۳. تاریخ ابن الاثیر: ۲ / ۲۴.

۲- . دیوان الحمیری: ۲۰۳.

* کدام یک از شما قول مرا پاسخ می دهد و ایمان می آورد که من فرستاده خدایم و نیرنگ را رها می کند؟

* گفتند: وای بر تو، از ما دعوت کردی که ما را از دینمان برگردانی؟ پس قوم ناراحت شدند.

* آن کسی که در بین آن ها پاسخ مثبت داد، از لحاظ سن کوچکتر از همه و بهترین آن ها بود اگر ذکر شود.

* گفت: به خدا ایمان آوردم و آن برای اوغنیمتی بود که به احدی از جن و انس داده نشد.

و حمیری در قصیده ی دیگری گفته است:

فقال لهم إنّی رسولٌ إلیکم

ولستُ أرانی عندکم بِکَذوبِ

فأیُّکُم یَقفو مقالی؟ فأمسکوا

فقال: ألا مَن ناطقٍ فمُجیبی؟

ففاز بها منهم علی وسادَهُم

وما ذاکَ مِن عاداته بغریب(۱)

* پس به آن ها گفت: من فرستاده ی خدا به سوی شما هستم و به شما دروغ نمی گویم.

* پس گفت: کدام یک گفتار مرا تصدیق و پیروی می کنید؟ درنگ کرد و گفت: آیا کسی جواب مرا می دهد؟

* در بین آن ها، این سعادت نصیب علی شد و سرور آن ها شد و این از عادات او عجیب نیست.

به هر حال، قوم پراکنده شدند و کسی به جز برادر و پسر عمویش امام علیه السلام توفیق اجابت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و تصدیق او را نیافت.

۱- . دیوان الحمیری: ۱۱۸.

ترس قریشیان

قریشیان از دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخت ترسیدند.

زندگی فردی و اجتماعی آنان، متزلزل و ناخشنودی و غضب در بین مردم پدیدار شد. بعضی از جوانان آن ها شیفته ی اسلام شدند و بعضی از زنان، بندگان، غلامان، مستضعفین شهر، چون عمار و یاسر و سمیه اسلام را پذیرفتند. فرزند از پدر و مادر فرار می کرد و زن، اطاعت شوهر را کنار می گذاشت و او را تحقیر می کرد و به او نزدیک نمی شد. اما اسلام بر روی بردگان و مستضعفین، دری گشود و چشم اندازی از عزت و بزرگواری پدید آورد و به آینده ای خوب که آن ها سروران جامعه گردیده و جباران قریش و طاغیان و سرکشان، خوار و ذلیل خواهند شد، بشارت داد.

این اضطراب بزرگ، خانه های مکه را درنوردید و زلزله ای شدید در آن اجتماع، به وجود آورد. بین فرزند با پدر و مادر، برادر با برادر و ارباب با برده دشمنی ایجاد شد.

اقدامات سخت

اشاره

قریش بر مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجتماع کرده و با تمام نیرو و توانی که در اختیار داشتند به مخالفت با او برخاستند؛ کما

اینکه دستورات سختی مبنی بر شکنجه و آزار جوانان، زنان، بردگان و مستضعفین را بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابش به اجرا گذاشتند. از جمله:

۱- تشویق کودکان به جنگ با پیامبر(ص)

قریش، کودکان خود را به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و افکندن سنگ و خاک و خاکستر بر او تحریک می کردند. آن ها به عمد به این کار دست می زدند تا نزد ابوطالب حامی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و مدافع او عذری داشته باشند و مسئولیت آن را از

خود سلب کنند و آن را به کودکان و اطفال که عقل درستی ندارند، نسبت بدهند و خود را از آن اعمال، دور نگه دارند؛ لذا امام علیه السلام دفع آن کودکان را به عهده گرفت. او از کودکی، قوی پنجه بود؛ آن ها را تنبیه می کرد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خارج می شد او نیز پشت سر او خارج می شد و از او می ترسیدند و از ترس به سوی پدران و مادران خویش فرار می کردند.

۲– متهم کردن پیامبر | به جنون

از وسائلی که قریش در جنگ با پیامبر به آن پناه برد، متهم کردن پیامبر به جنون بود؛ زیرا او با شریعتی آمده بود که برای عقول آن ها، که به جهل آلوده بودند و در تاریکی شرک غوطه می خورد، خشن و سخت می نمود؛ لذا او را به جنون متهم کردند، در حالی که او عقل مدبر برای انسانیت و مغز متفکری بود که با آگاهی، گنجایش جمیع قضایای انسانی را داشت و برای آن، راه حل قطعی وضع می کرد. او را متهم کردند تا دعوت او را سست نموده و از اسلام آوردن مردم، جلوگیری کنند، اما خود به سستی و خواری مبتلا شدند.

دعوت رسول چون نور، همه جا را فرا گرفت و گروهی از جوانان به جرگه ی دعوت پیوستند و در حمایت او، به نیرویی کوبنده تبدیل شدند.

۳– متهم کردن پیامبر(ص) به سحر

قریش شایعه کردند که او صلی الله علیه و آله وسلم ساحر بوده و پیام آور خدای آسمانی نیست. زمانی که آیات کتاب خداوند متعال را که در فصاحت و بلاغت در حد اعجاز بود تلاوت می فرمود، او را متهم به ساحر بودن می کردند.

۴– عذاب دادن مؤمنین

قریشیان جام غضب خود را بر افرادی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده

ص: ۲۴۲

بودند (از فرزندان، زنان، بردگان و مستضعفین) خالی می کردند. آن ها را به بدترین و سخت ترین شکل عقوبت می کردند. یاسر، سمیه و عمار را عذابی سخت و دردآور می نمودند. پیامبر بر آنان می گذشت و آن ها را تحت آن شکنجه و عذاب می دید و از ناراحتی نزدیک بود که رگ های قلبش پاره شود و آن کلام جاوید و آن مدال فخر و شرف برای این خاندان بزرگوار را در آن دوران تکرار می کرد:

«صبر کنید ای آل یاسر، وعده ی شما بهشت است». یاسر به شهادت رسید و سمیه نیز به دست جباران قریش به شهادت رسید و صحابی بزرگوار عمار یاسر بعد از آن عذاب، نجات پیدا کرد.

مؤمنین از مرد و زن، انواع عذاب و شکنجه را متحمل شدند تا این که آن ها را درمانده و به ترک دیار خود - مکه - و هجرت به حبشه ناچار کردند. در بین آن ها جعفر طیار بود و قریش، افرادی را به تعقیب آن ها فرستاد تا آنان را برای شکنجه ی بدنی به مکه برگردانند. اما پادشاه حبشه، امتناع کرد و آن ها در حبشه ماندند و کسی به آن ها تعرض ننمود و به کسی کراهتی نرسید.

۵- حبس مسلمانان در شعب ابی طالب

اشاره

رأی قریشیان و بزرگان آن ها بر حبس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت او در شعب ابی طالب و اقامت اجباری آن ها در آن دره قرار گرفت تا با مردم اختلاط پیدا نکنند که مبادا عقاید آن ها را تغییر بدهند و مغزشان را از چنگال جاهلیت شستشو بدهند؛ لذا مقررات زیر را اتخاذ کردند:

۱- هیچ دختری از بنی هاشم نگیرند.

۲- هیچ دختری به بنی هاشم ندهند.

۳- چیزی را از بنی هاشم نخرند و چیزی را به آن ها نفروشند.

ص: ۲۴۳

پیمانی در این باره نوشتند و آن را در داخل کعبه آویزان کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هر کس از هاشمیان که به او ایمان آورده بود، در شعب ابی طالب سکونت گزیدند و بدترین

نوع عذاب را تحمل کردند و بر ایشان بسیار سخت می گذشت. در این مدت، ام المؤمنین خدیجه÷ به رفع نیازهای آنان کمک می کرد، به طوری که ثروت عظیم او تمام شد. این بانو برای اسلام و مسلمین بسیار مفید و کمک های او بسیار بزرگ بود!

رهایی پیامبر از شعب

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و همراهان وی بیش از دو سال، در این تبعیدگاه بودند. خداوند متعال، موریانه ای را بر نوشته ی قریش مسلط نمود و پیامبر عمویش ابوطالب را از آن باخبر کرد؛ پس به سرعت به سوی آن ها رفت و ایشان را با خبر کرد. به سرعت به سراغ نوشته رفتند و آن را آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته بود یافتند. پس خوار و زبون شدند. گروهی از قریش خواستار رفع محاصره اقتصادی از بنی هاشم شدند اما ابوجهل با آن ها مبارزه می کرد. به هر حال، کارشکنی او به جایی نرسید و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با همراهان خویش پس از این که نهایت رنج و زحمت را تحمل کردند از آن دره، خارج شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از شعب خارج شد و مردم را بدون توجه به تهدیدهای قریش و اجماع آن ها بر مبارزه با او، به اسلام دعوت می کرد. پشتگرمی او به عمویش ابوطالب - شیخ بطحاء و مؤمن قریش - بود. او با پسرانش سدی محکم، دژی پایدار و قوّتی کوبنده بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمایت کرده و او را به ادای رسالت خویش و مقاومت در برابر مشرکین جاهلی تشجیع نموده، به او می گفت:

اذهَب بُنَی فما علیك غَضاضَةٌ

اذهَب وَقُرَّ بِذاك مِنكَ عیونا

والله ِلن یصلوا إلیك بجمعهم

حتّی اوَسَّدُ فی التُّرابِ دَفینا

ص: ۲۴۴

ودَعَوتَنی وعَلِمتُ أنَّکَ ناصحی

ولقد صدَقتَ وکُنتَ قَبلُ أمینا(۱)

ولقد عَلِمتُ بِأنَّ دینَ محمّدٍ

مِن خیر أدیان البَرِیَّهِ دینا(۲)

فَاصدَع بأمرِکَ ما علیکَ غَضاضَهً

وابشِر بِذاکَ وَقُرَّ منک عیونا(۳)

* برو ای فرزندم، بر تو باکی نیست. از این طریق، چشم هایی به وسیله ی تو روشن می شود.

* به خدا تا من زنده ام و در خاک دفن نشده ام، هیچ گاه دست آنان به تو نخواهدرسید.

* تو مرا دعوت کردی و می دانم که تو ناصح منی و درست می گویی و قبل از این امین بودی و من دانستم که دین محمد بهترین ادیان روی زمین است.

* آن چه را که به آن مأموری انجام بده، بر تو باکی نیست و به آن بر تو بشارت است و چشم هایی از تو روشن می شود.

این شعر بر ایمان ابوطالب و فداکاری او درباره ی پسر برادرش و تصدیق رسالت او دلالت دارد. به هر روی، رگ های گردن قریشیان، از خشم و حسد نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ورم کرد. چیزی که به بغض آن ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افزوده می کرد، محکوم کردن بت هایی بود که آن ها را خدای خود انتخاب کرده و به جای خدای متعال می پرستیدند. حسد سرکشان قریش به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم زمانی بیشتر می شد که می دیدند در تمام مجالس، صحبت از اخلاق عالیه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، هدایت و رحمت و خیری که برای مردم آورده و ایمان مردم به او و رسالتش می باشد.

۱- . ایمان أبی طالب: ۲۵۷.

۲- . تاریخ أبی الفداء: ۱ / ۱۲۰.

۳- . أسنی المطالب: ۱۸.

وفات ابوطالب و خدیجه

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مصیبت بزرگی گرفتار شد و آن وفات عمویش ابوطالب حامی اسلام و بزرگترین مدافع او بود. همچنین به وفات زوجه اش ام المؤمنین خدیجه که قوی ترین یار او بود دچار شد، کسی که تمام ثروت کلان خود را در راه اسلام بخشید. وفات خدیجه، سه روز بعد از وفات ابوطالب رخ داد(۱) و حزن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نهایت رسید؛ زیرا در فاصله ی چند روز، عمو و زوجه ی مهربان خویش را از دست داد و آن سال را سال حزن نامید و نیز حمله و نیرنگ قریش، غم و غصه او را احاطه کرده بود.

تصمیم قریش بر قتل پیامبر(ص)

بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، عموی خود، که حامی اسلام بود را از دست داد، تصمیم به ترک مکه و هجرت به یثرب گرفت؛ زیرا در آن جا حامیان سرسختی پیدا کرد آن ها کسانی از اوس و خزرج بودند که به دعوت او ایمان آورده و نیروی کوبنده ای در حمایت از دعوت او به شمار می رفتند.

وقتی تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای هجرت به مدینه شایع شد، قریشیان سخت مضطرب و نگران شدند، خشم آن ها بالا گرفت و بینی هایشان ورم کرد. در «دار الندوه» اجتماع کردند و خطری که از دعوت نبی صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را تهدید می کرد و جوانان، زنان، بردگان و مستضعفین شهرشان را شیفته کرده بود، عنوان کردند و سرانجام تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گرفتند؛ چون آن امر، آن ها را به آن کار وادار کرده بود. بعضی از مورخین روایت می کنند که ابلیس در آن جلسه شرکت کرد و به آن ها به اجرای آن جرم اشاره نمود و گفت: چهل نفر، از هر قبیله ای یک نفر،

۱- . ایمان أبی طالب: ۲۶۱. تاریخ الیعقوبی: ۲ / ۲۵.

برای این کـار تعیین شود، حتی از قبیله ی بنی هـاشم و در روز معین، تـا کشـتن او عمومی باشـد و به همه ی قبایل ارتباط پیـدا کنـد که یاران و مؤمنین طرفـدار او، نتواننـد خوانخواهی کننـد. روزی را تعیین کردنـد و آن را روز «زحمت» نامیدنـد. خداوند متعال پیامبر عظیم الشأن خود را از تصمیم قریش بر قتلش آگاه کرد(۱).

هجرت پیامبر | به سوی یثرب

چون روزی که قریش برای قتل پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم تعیین کرده بودند فرا رسید، شبانگاه خانه ی او را از هر طرف با شمشـیرهای کشـیده احاطه کردند و منتظر طلوع فجر بودند تا شمشـیرشان بدن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را پاره کند و نوری را که می خواهد آن ها را از تاریکی های جاهلیت و آلودگی دنیا آزاد کند، خاموش کنند. قریش می خواست بت ها و بتکده هایش را یاری کند و آن شکوهی را که در بین مردم متوسط عرب داشت برگرداند.

خوابیدن امام در بستر پیامبر(ص)

پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به برادر و پسـرعموی خود، امـام امیرالمؤمنین علیه السـلام ، پیشـنهاد کرد که در رختخوابش بخوابـد و پارچه ی سبز او را بر روی خود اندازد(۲) تا آن افراد پلید گمان کنند پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم است و او از شر کفّار در امان بماند. امام علیه السـلام امر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را با خوشی و خرمی استقبال کرد و فهمید که این سعادتی است که قبلاً برای او دست نداده تا خود را فدای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خانه خارج شد و مقداری خاک با دست برداشت و بر روی

۱- . امتاع الاسماع، المقریزی: ۱ / ۳۸.

۲- . امتاع الاسماع، المقریزی: ۱ / ۳۹.

آن ها افشاند و آن خاک بر چهره ی آن ها قرار گرفت و گفت: «رویتان سیاه باد».

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این آیه را خواند:

(وجَعَلنا مِن بَینَ أیدیهِم سَدّاً وَمِن خَلفِهِم سَدّاً فأغشَیناهُم فَهُم لا یُبصِرونَ)(۱)؛ «و ما در پیش رو و پشت سر آن ها سدی قرار دادیم و آن ها را پوشاندیم و آن ها نمی بینند».

خوابیدن امام در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و حفظ کردن جان او و در برابر جان خودش، صفحه ی درخشانی از جهاد او و منقبتی است که هیچ منقبتی با آن برابری نتواند کرد. خداوند متعال این آیه را نازل کرد: (وَمِنَ النّاسِ مَن یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤوفٌ بِالعِبادِ)(۲)؛ «بعضی از مردم هستندکه برای رضایت خدا جان خود را فدا می کنند». راویان می گویند خداوند متعال به امام بر ملائکه مباهات می کند و به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که من بین شما برادری برقرار کردم و عمر یکی را طولانی تر از عمر دیگری قرار دادم، کدام یک از شما زندگی خود را برای دوستش ایثار می کند. هر دو زندگی خود را بر دوستشان ترجیح دادند. خداوند متعال به آن ها وحی کرد: چرا مانند علی بن ابی طالب نبودید؟ بین او و بین محمد برادری ایجاد کردم؛ علی در رختخواب محمد خوابید تا جان خویش را فدای او کند و زندگی خود را به او ایثار نماید. به زمین فرود آیید و او را از دشمنش نجات دهید. پس نازل شدند و جبرئیل بالای سر و میکائیل پائین پای علی بود. جبرئیل به امام می گفت: «آفرین، آفرین بر تو باد. ای پسر ابوطالب، چه کسی مانند توست؟ خدا به وسیله ی تو به ملائکه مباهات می کند». پس این

۱- . یس: ۹.

۲- . البقرة: ۲۰۷.

آیه درباره علی بر رسول نازل شد و او متوجه یثرب بود:

(وَمِنَ النّاسِ مَن یَشرِی نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللهِ وَاللهُ رَؤوفٌ بِالعِبادِ)(۱).

خوابیدن امام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اشاره به این است که او شخصیت دوم در رسالت اسلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را به جای خود خواباند و مانند خود او بود و به جای او قیام کرد. برای این کرامت، نقش مهمی در دعوت اسلام است که احدی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه به آن نرسیدند. شاعر بزرگ شیخ هاشم کعبی در اشعار خود می گوید:

وَمَواقِفٌ لَکَ دونَ أحمدَ جاوَزَت

بِمَقامِکَ التَّعریفَ وَالتَّحدیدا

فَعَلَی الفِراشِ مَبیتُ لَیلِکَ وَالعِدی

تُهدی إلیکَ بَوارِقاً وَرُعودا

فَرَقَدتَ مَثلوجَ الفُؤادِ کَأنَّما

یُهدی القِراعُ لِسَمعِکَ التَّغریدا

فَکُفِیتَ لَیلَتَهُ وَقُمتَ مُعارِضاً

بِالنَّفسِ لا فَشِلًا وَلا رِعدیدا

وَاستَصبُحوا فَرأوا دُوَین مُرادِهِم

جَبَلًا أشَمَّ وَفارِساً صِندیدا

رَصَدوا الصَّباحَ لِیُنفِقوا کَنزَ

الهُدی

أوَ ما دَرَوا کنز الهُدی مَرصودا

* نزد پیامبر برای تو جایگاهی است که نمی توان آن را تعریف و مشخص ساخت.

* در آن شبی که به جای پیامبر خوابیدی، دشمنان به سوی تو قاتلان خطرناکی را چون رعد و برق روانه کرده بودند.

* اما تو آن شب آرام خوابیدی، گویا آن درگیری نزد تو چون آواز بود.

* تو آن شب پیامبر را کفایت کردی و صبح گاهان بدون سستی و ترس به مبازه با آن ها برخاستی.

ص: ۲۴۹

۱- . أسد الغابة: ۴ / ۲۵. نور الابصار: ۷۷. تفسیر الرازی: ۵ / ۲۲۳.

* و صبح کردند در حالی که به مراد خود نرسیدند و در برابر خود قهرمانی چون کوه استوار مشاهده کردند.

* در انتظار صبح بودند تا پیامبر را دستگیر کنند اما پیامبر که گنجینه ی هدایت الهی است را دستگیر نکردند.

دعای امام

امام علیه السلام آن شب را تا صبح بیدار بود و خداوند متعال را می خواند تا او و برادرش را از این محنت سخت نجات دهد و این است دعای او:

«یا مَن لَیسَ غَیرَهُ رَبٌّ یُدعی، یا مَن لَیسَ فَوقَهُ خالِقٌ یُخشی، یا مَن لَیسَ دونَهُ إلهٌ یُتَّقی، یا مَن لَیسَ لهُ وَزیرٌ یُرشی، یا مَن لَیسَ لَهُ نَدیمٌ یُغشی، یا مَن لَیسَ لَهُ حاجِبٌ یُنادی، یا مَن لایَزدادُ عَلی کَثرَهِ السُّؤالِ إلا کَرَماً وَجودا، یامَن لا یَزدادُ عَلی عظیمِ ذُنوبِ عِبادِهِ إلا رَحمَهً وَعَفوا»(۱)؛ «ای خدایی که جز او پروردگاری نیست که خوانده شود، ای که بر تو از او آفریننده ای نیست که از او بترسد، ای خدایی که پس از او معبودی نیست که از او پرهیز شود، ای آن که وزیری ندارد که رشوه به او دهند، ای خدایی که همدم و ندیمی ندارد که بر او درآیند، ای آن که حامی و دربانی ندارد که او را صدا زنند، ای کسی که درخواست بسیار بر او جز بخشش و کرم نیفزاید، ای کسی که بر گناهان بزرگ. جز رحمت و گذشت چیزی نیفزاید».

و از او دعای دیگری در این شب سخت نقل شده است و آن دعا این است:

«أمسَیتُ اللّهُمَّ مُعتَصِماً بِذِمامِکَ المَنیعِ الَّذی لا یُحاوَلُ وَلا یُطاوَل، مِن شَرِّ کُلِّ غاشِمٍ وَطارِقٍ مِن سائِرِمَن خَلَقت، وَما خَلَقتَ مِن خَلقِکَ الصّامِتِ وَالنّاطِقِ، فی جُنَّهٍ مِن کُلِّ مَخوفٍ، بِلِباسٍ سابِغَهٍ بِوَلاءِأهلِ بَیتِ

ص: ۲۵۰

۱- . الصحیفهْ العلویهْ الثانیهْ: ۱۱۷.

نَبِيِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُکَ عَلیهِ وَعَلَیهِم، مُحتَجِباً مِن کُلِّ قاصِدٍ لی بِأذِی، بِجِدارٍ حَصینِ الاخلاصِ فی الاعتِرافِ بِحَقِّهِم، وَالتَّمَسُّکِ بِحَبلِهِم، موقِناً أنَّ الحَقَّ لَهُم وَمَعَهُم وفیهِم، وَبِهِم وَمِنهُم وَإلَیهِم، اُوالی مَن والَوا، وَاُعادی مَن عادَوا، وَأجانِبُ مَن جانَبوا.

فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وَأعِذنی اللّهُمَّ بِهِم اتَّقی مِن شَرِّ کُلِّ ما اتَّقیه یا عظیم، حَجَزتُ عَنّی الأعادِی بِبَدیعِ السَّموات وَالأرضِ وَجَعَلنا مِن بَینَ أیدیهِم سَدّاً وَمِن خَلفِهِم سَدّاً فَأغشَیناهُم فَهُم لایُبصِرونَ یا أرحَمَ الرّاحِمینَ»(۱).

شام کردم خدایا در حالی که بر جوار منیع تو پناهنده شدم که دستی بدان نرسد و مورد تجاوز واقع نشود. از شر هر ستمگر و هر راهزنی، از تمام کسانی که آفریده ای و چیزهای دیگری که خلق کرده ای؛ چه خموش و چه آن ها که گویا هستند و خود را در زیر سپری از هر چیز ترسناکی با لباس بافته از دوستی خاندان پیامبرت پوشانده اند، از هر که قصد آزارم کند به سنگر محکم اخلاص با اعتراف به حق آن بزرگواران و با تمسک به رشته دوستی ایشان با یقین به این که حق مخصوص آن ها، نزد آن ها، در پیش آنها و به وسیله ی آن هاست و آغازش از آن ها و انجامش به سوی آن ها است. دوست دارم هر کسی را که آن ها دوست دارند، دشمن دارم هر کسی را که آن ها دشمن دارند، و کناره می جویم از هرکسی که آنان از او کناره جویند، پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست و پناهم ده خدایا به برکت ایشان از شر هر آن چه پرهیز کنم.

ای خدای بزرگ، دشمنانم را از خودم دور سازم به وسیله ی خدای پدید آورند آسمان ها و زمین، همانا پیش رویشان سدّی نهادیم و پشت سرشان نیز سدّی گذاشتم و پرده بر آن ها افکندیم که نمی بینند ای مهربان ترین مهربانان.

ص: ۲۵۱

۱- . البلد الامین: ۲۷ – ۲۸.

امام در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خوابید و چون نور صبح دمید، سرکشان قریش با شمشیرهای کشیده به خوابگاه پیامبر هجوم بردند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام مانند شیر درنده با شمشیرکشیده از جای پیامبر علیه السلام برخاست. چون او را دیدند سست شدند و ترسیدند و به او فریاد زدند که محمد کجاست؟

امام در برابر آن ها ایستاد و بلند گفت:

«مگر او را به من سپرده بودید؟».

پس به عقب برگشتند در حالی که ردای خود را از روی یأس و ناامیدی به زمین می کشیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی که برای رهایی آن ها از شر جاهلیت و خرافات آمده بود، از دست آن ها رها شده بود.

قریشیان سخت کینه ی امام را به دل گرفتند و به او با تندی نگاه می کردند. او باعث فرار محمد صلی الله علیه و آله وسلم شده بود و به این طریق از او سیلی خورده بودند. او آن ها را سبک شمرده و به مبارزه می طلبید. پیش روی آنان، رفت و آمد می کرد و آن ها را به سخره گرفته بود.

همراهی ابوبکر با رسول خدا(ص)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به طور موفقیت آمیزی به سوی یثرب حرکت کرد و خداوند متعال او را از شر وحوش درنده، آنان که جانشان با گناه و پستی آکنده بود، نجات داد. در بین راه، به ابوبکر برخورد کرد و با او همراه شد تا به کوه ثور رسیدند. در بالای آن کوه، غاری است که وارد آن شدند و سه شب در آن جا ماندند. خداوند متعال، یک جفت کبوتر را فرستاد که در مدخل آن تخم گذاری کردند و به عنکبوت وحی کرد که در خانه ی غار تار بتند. قریش به سرعت برای پیدا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد عمل شدند و پیشتاز آن ها «سراقهْ بن مالک» بود. او در پیدا کردن أثر و ردّ پا دانا و خبره بود. ردّ پا را تا غار تعقیب کرد و در آن جا، تخم کبوتران و

تار عنکبوت را دید و گفت: اگر وارد غار شده بودند تخم کبوتران شکسته می شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را می دید و خدا را می خواند:

«اللّهُمَّ أعمِ أبصارَهُم: خدایا چشم های آن ها را کور کن».

خدا چشم های آن ها را کور کرد و عقلشان را گرفت. ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت که اگر پیش پای خود را بنگرند ما را خواهند دید. ترس او را فرا گرفته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او گفت: «نترس، خدا با ماست».

و این آیه کریمه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد:

(إلاـ تَنصُروهِ فَقَد نَصَرَهُ اللهُ إذ أخرَجَهُ الَّذینَ کَفَروا ثانِیَ اثنَینِ إذ هُما فِی الغارِ إذیَقولُ لِصاحِبِهِ لاتَحزَن إنَّ اللهَ مَعَنا فَأنزَلَ اللهُ سَکینَتَهُ عَلَیهِ وَأیَّدَهُ بِجُنودٍ لَم تَرَوها وَجَعَلَ کَلِمَهَ الَّذینَ کَفَروا السُّفلی وَکَلِمَهُ اللهِ هِیَ العُلیا وَاللهُ عَزیزٌ حَکیمٌ)(۱)؛ «اگر او را یاری نکردید خداوند او را یاری کرد، آنگاه که کافران او را از مکه بیرون کردند در حالی که دومین نفر بود. در آن هنگام آن دو در غار بودند و او به همراه خود می گفت که غم مخور خدا با ماست. در این موقع خداوند آرامش خود را بر او فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید او را تقویت کرد و گفتار کافران را پایین و سخن خدا را بالا قرار داد و خداوند عزیز و حکیم است».

یکی از قریشیان وارد شد و در دهانه ی غار ادرار کرد. ابوبکر ترسید و گفت ما را دیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اگر ما را می دیدند با عورت باز روبروی ما نمی نشستند»(۲).

چون پیامبر و ابوبکر از جستجو ایمن شدند از غار به سوی مدینه خارج شدند.

۱- . التوبه: ۴۰.

۲- . مجمع البیان: ۵ / ۳۰.

استقبال مدینه از رسول خدا(ص)

چون مردم یثرب از تشریف فرمایی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه مطلع شدند، همگی سراسیمه به استقبال او شتافتند و صدای هلهله ی زنان بلند شد و می خواندند:

طَلَعَ الفَجرُ عَلَینا

مِن ثَنِیّاتِ الوَداع

وَجَبَ الشُّکرُ عَلَینا

ما دَعا لله ِ داع(۱)

* از طرف ثنیات الوداع فجر بر ما طلوع کرد.

* و شکر بر ما واجب است؛ چون آن چه از خدا خواستیم به ما داد.

آن روز، روزی فراموش نشدنی بود که یثرب مانند آن را به خود ندیده بود. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن جا مستقر شد، دولت بزرگ خود را بر اساس دولت توحید که برای همه ی ملل عالم و امت های روی زمین سرنوشت ساز بود، بنا نهاد و حقوق انسان و آن چه که آداب و فضایل می نامند را اعلام کرد.

قلب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از دوستی اهل مدینه و بشارت دادن آن ها به ورود او مملو از خوشحالی و سرور شد و می دانست که آن ها به زودی انصار دعوت و پایه ی دولتش خواهند شد.

هجرت امام به یثرب

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مکه به یثرب کوچ کرد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام به ادای اماناتی که نزد نبی بود اقدام کرد و ودیعه ها و دیون او صلی الله علیه و آله وسلم را پرداخت و دستور داد که منادی در بطحاء اعلام کند: اگر کسی امانتی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دارد بیاید و امانت خود را بگیرد. بعد از آن که همه ی امانات و حساب ها را تصفیه کرد، زنان مطهره از فاطمه ها را سوار کرد و با آن ها به سوی یثرب هجرت کرد. هفت نفر از

۱- . البدایهْ والنهایهْ: ۳ / ۲۴۱.

سرکشان قریش برای جلوگیری از سفر، جلوی راه او را گرفتند. امام علیه السلام با شجاعت و دلاوری به آن ها حمله کرد و یکی از آن ها را به قتل رساند و بقیه فرار کردند(۱).

امام به سرعت، بیابان را طی کرد و به هیچ چیز توجهی نداشت تا به یثرب رسید و گفته شده است که به قبا رسید قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد مدینه شود(۲).

چون خبر آمدن علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید، دستور داد او را حاضر کنند. به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفتند که نمی تواند راه برود، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد امام آمد، وی را در آغوش کشید و برای پای او که از زیادی راه رفتن، ورم کرده بود، از روی عطوفت گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با آب دهان مبارک خود، پای او را مسح کرد و شفا یافت و بعد از آن، هیچ گاه از آن شکایت نکرد(۳).

برادری بین مسلمانان

اولین کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن اقدام کرد، این بود که بین مهاجرین و انصار برادری برقرار کرد و رابطه ی برادری درستی به بوجود آورد و در هر کاری، آن ها را شریک کرد که در ناخوشایندی های روزگار و نرمی آن، به یکدیگر کمک کنند و بین خودش با امام علیه السلام نیز برادری برقرار کرد(۴)، همچنین به اصلاح و اشاعه دوستی و محبت بین اوس و خزرج پرداخت که بیشتر ساکنین مدینه را تشکیل می دادند. دشمنی و خصومتی دیرینه، بین آن ها برقرار و آتش جنگ آنان، شعله

۱- . أعيان الشيعة: ۳ / ۹۲.

۲- . طبقات ابن سعد: ۳ / ۲۲.

۳- . أسد الغابة: ۴ / ۹۲.

۴- . الطبقات: ۳ / ۲۲.

ور بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را خاموش کرد.

تأسیس مسجد جامع نبوی

زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در یثرب مستقر شد، به تأسیس مسجد بزرگی اقدام کرد که مقری برای حکومت، مرکزی برای عبادت و دانشگاهی برای تعالیم او باشد. عرض آن ۶۰ ذراع و طول آن همین طور بود. مسلمانان از مهاجرین و انصار در ساختن این مسجد، کار می کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز از کسانی بود که به شخصه در آن کار می کرد. یکی از مسلمانان برای تشویق مسلمین به کار می گفت:

لَئِن قَعَدنا وَالنَّبِی یَعمَلُ

لَذاکَ مِنّا العَمَلُ المُضَلِّلُ

* اگر ما بنشینیم و پیامبر کار بکند، به این خاطر کار ما گمراه کننده خواهد بود.

مسلمانان در هنگام کار، آن را جواب می دادند و می گفتند:

«لا عیش إلا عیش الاخره... اللّهُمَ ارحم المهاجرین والانصار».

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را جواب می داد و می فرمود:

«لا عیش إلا عیش الاخره... اللهم ارحم المهاجرین والانصار».

از جمله کارگران، صحابی پاک بزرگوار، فرزند پاک عمار بن یاسر بود. یکی از کینه توزان خشت زیاد و سنگین بر او حمل می کرد؛ به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد در حالی که خسته شده بود و گفت: ای رسول خدا، مرا به قتل می رسانند؛ بارهای بسیار سنگین به دوش من حمل می کنند که خود نمی توانند حمل کنند.

ام سلمه گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که زیادی بار عمار را با دستش پراکنده می کرد و می گفت: «وای بر تو ای فرزند سمیه، این ها تو را نمی کشند، همانا تو را گروه متجاوز خواهند کشت».

امام امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله کارگران در تأسیس مسجد جامع نبوی بود و

این رجز را می خواند:

لا یَستَوی مَن یَعمُرُ المَساجِدا

یَدأبُ فیه قائِماً وقاعِدا

وَمَن یری عن الغُبارِ حائِدا(۱)

* کسی که مسجد را می سازد، با کسی که می ایستد و می نشیند مساوی نیستند.

* و با آن کسی که از غبار رویگردان است.

بنا کردن مسجد جامع نبوی و خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیتش تمام شد و اسلام به سرعت، در یثرب و نواحی آن منتشر گردید و از این طریق، دولت اسلامی بزرگی تشکیل شد. در این جا حدیث ما از جلد اول این دانشنامه به پایان رسید.

۱- . السیرهْ النبویهْ: ۱ / ۴۹۶ - ۴۹۷.

فهرست منابع:

القرآن الكريم

(أ)

الاداب الشرعيه والمنح المرعيه

أبوطالب وبنوه

اتّجاهات الشعر العربى

أثر التشيّع فى الادب العربى

أحاديث أمّ المؤمنين عائشه

الاحتجاج

الاحكام السلطانيه

أحكام القرآن

أخبار القضاه

الاخبار الطوال

أخلاق حمله القرآن

الاداره الاسلاميه

أدب الدنيا والدين

الاذكياء

الارشاد

الارشاد فى أصول الاعتقاد

ارشاد القلوب

أسباب النزول

أسبوع الامام

شمس الدين الحنبلى

محمد على آل السيّد عليخان

محمد مصطفى هداره

محمد سيّد الكيلانى

مرتضى العسكرى

الطبرسى

للماوردى

الجصّاص

وكيع القاضى

الدينورى

أبى بكر البغدادى

محمد كردعلى

الماوردى

ابن الجوزى

الشيخ المفيد

الجوينى

الديلمى

ابوالحسن الواحدى النيسابورى

الاستبصار

الاستيعاب

اُسد الغابه

أسنى المطالب فى نجاه أبى طالب

الاشتقاق

الاصابه

الاصول العامه

أصول الكافى

أضواء على دعاء كميل

أضواء على السنّه المحمّديه

إكمال الدين

الاعجاز والايجاز

أعلام النساء

إعلام الورى

أعيان الشيعه

الاغانى

الامالى

أمالى الصدوق

أمالى الطوسى

أمالى المرتضى

أمالى المفيد

الامام الحسين (ع)

مجموعه من الكتّاب

الشيخ الطوسى

ابن عبدالبرّ المالكى

ابن الاثير

أحمد زينى دحلان

الاصمعى

ابن حجر العسقلانى

السيّد محمّد تقى الحكيم

الشيخ الكلينى

عزّالدين بحر العلوم

الشيخ محمود أبوريه

الشيخ الصدوق

الثعالبى

رضا عمر كحاله

الطبرسى

السيّد محسن العاملى

أبوفرج الاصفهانى

أبو على القالى

الشيخ الصدوق

الشيخ الطوسی

السيّد المرتضی

الشيخ المفيد

ص: ۲۵۹

الامام على بن أبى طالب (ع)

الامام على (ع) صوت العداله

الانسانيه

الامامه والسياسه

إمتاع الاسماع

الامتاع والمؤانسه

الاموال

انباه الرواه

أنساب الاشراف

انسان العيون

إيضاح الوقف والابتداء

إيمان أبى طالب

العلائلى

عبدالفتاح مقصود

جورج جرداق

ابن قتيبه

المقريزى

أبوحيان التوحيدى

أبوعبيد قاسم بن سلام

الزبيدى

البلاذری

علی بن إبراهیم الحلبی

محمد بن قاسم الانباری

الشیخ المفید

بحار الانوار

البدایه والنهایه

بستان الرازی

بصائر الدرجات

البصائر والذخائر

بلاغات النساء

البلد الامین

المجلسی

ابن کثیر

محمدالرازی

محمدبن الحسن الصفار

ابوحیان التوحیدی

ابن طیفور

ابراهیم بن علی الکفهمی

ص: ۲۶۰

بهجه المجالس

البيان والتبيين

يوسف بن عبدالبر

الجاحظ

(ت)

تاج العروس

تاريخ ابن خلدون

تاريخ ابن عساكر

تاريخ ابن كثير

تاريخ أبى الفداء

تاريخ بغداد

تاريخ الخميس

تاريخ دمشق

تاريخ الشعر العربى

تاريخ الطبرى

تاريخ العراق فى ظلّ الحكم

الاموى

تاريخ اليعقوبى

تبصره الحكام

تحف العقول

تحفه المحتاج

تذکره الخواص

تصنیف نهج البلاغه

الزبیدی

عبدالرحمن بن محمد

علی بن حسن بن عساکر

ابن کثیر

إسماعیل بن علی عمادالدین

الخطیب أحمد بن علی البغدادی

الحسین بن محمد الدیار بکری

ابن عساکر

نجیب محمد

محمد بن جریر الطبری

علی حسنی الخربوطلی

أحمد بن واضح الیعقوبی

إبراهیم بن فرحون الیعمری

حسن بن شعبه

النووی

ابن الجوزی

تفسير ابن كثير

تفسير الامام العسكرى (ع)

تفسير البرهان

تفسير البيضاوى

تفسير الجلالين

تفسير الحقائق

تفسير روح البيان

تفسير روح المعانى

تفسير الصافى

تفسير الطبرى

تفسير القمّى

تفسير العيّاشى

تفسير فرات

تفسير القرطبى

تفسير الكبير

تفسير الكشّاف

تفسير النعمانى

تمام المتون

التمثيل والمحاضره

التنبيه والاشراف

التوحيد

تهذيب الاحكام

لبيب بيضون

إسماعيل بن كثير القرشی

المنسوب الی الامام العسكری

(ع)

إسماعيل بن كثير القرشی

المنسوب الی الامام العسكری (ع)

السيد هاشم البحرانی

عبدالله بن عمر البيضاوی

جلال الدين السيوطی

عثمان بن علی الزيلعی

إسماعيل حقی البروسوی

الآلوسی

الفيض الكاشانی

محمد بن جرير الطبری

علی بن إبراهيم القمّی

محمد بن مسعود العيّاشی

فرات بن إبراهيم الكوفی

محمد بن أحمد القرطبی

الفخر الرازی

محمود بن عمر الزمخشری

محمد بن زینب النعمانی

خلیل بن ایبک الصفدی

الثعالبی

المسعودی

ص: ۲۶۲

تهذيب الاسماء واللغات

تهذيب تاريخ ابن عساكر

تهذيب التهذيب

الشيخ الصدوق

الشيخ الطوسى

النووى

عبدالقادر بدران

ابن حجر العسقلانى

(ث)

ثمرات الاوراق

ثواب الاعمال

أبوبكربن على الحموى

الشيخ الصدوق

(ج)

جامع الاصول

جامع البيان

جامع السعادات

جامع العلوم فى اصطلاحات الفنون

الجامع الكبير

جمال الاسبوع

جمع الجوامع

الجمل

جمهره أشعار العرب

جمهره رسائل العرب

مبارك بن محمد بن الاثير

محمد بن جرير الطبری

النراقی

عبدالنبی أحمد

السیوطی

ابن طاووس

السیوطی

محمد بن زکریا

أبوزید القرشی

أحمد زکی صفوت

ص: ۲۶۳

جواهر المطالب فى مناقب الامام

على بن ابى طالب (ع)

شمس الدين أبوالبركات

(ح)

الحضاره الاسلاميه فى القرن الرابع

الهجرى

الحضاره العربيه الاسلاميه

الحق المبين فى أحكام قضاء

أميرالمؤمنين (ع)

(ع)

حقيقه الاسلام وأصول الحكم

حليه الاولياء

الحياه الاجتماعيه والاقتصاديه

فى الكوفه

حياه الامام أميرالمؤمنين (ع)

حياه الامام الحسن بن على (ع)

حياه الامام الحسين بن على (ع)

حياه الامام رضا (ع)

حياه الامام على بن أبى طالب

(ع)

حیاه الامام محمد المهدی (ع)

حیاه الامام موسی بن جعفر (ع)

حیاه الحیوان

آدم متز

الدکتور الخربوطلی

ذبیح الله محلاتی

محمد بخیت المطیعی

أبونعیم الاصفهانی

محمد حسین الزبیدی

السید محمد صادق الصدر

للمؤلف

للمؤلف

للمؤلف

محمد حبیب الله الشنقیطی

للمؤلف

للمؤلف

الدمیری

(خ)

الخراج

خزانه الادب

الخصائص الکبری

الخصائص

الخصال

الخطابه فی صدر الاسلام

خطط الخلافه

یحیی بن آدم القرشی

الشیخ عبدالقادر البغدادی

السیوطی

النسائی

الشیخ الصدوق

محمدطاهر درویش

ماسینیون

(د)

الدرجات الرفیعه

الدرر اللامعه فی الاحادیث

الجامعه

الدر المنثور

الدروس

دره الناصحين

دعائم الاسلام

دلائل الصدق

ديوان ابن معتزّ

ديوان بولس سلامه

ديوان الجواهرى

ديوان الحميرى

سيد على خان المدنى

محمدباقر الابطحى

لجلال الدين السيوطى

محمد بن جمال الدين العاملى

عثمان بن حسن الخويرى

أبوحنيفه المغربى

الشيخ المظفر

عبدالله بن المعتزّ

بولس سلامه

محمد مهدى الجواهرى

إسماعيل بن محمد الحميرى

ديوان العمرى

عبدالباقى العمرى

(ذ)

ذخائر العقبى

الذريعه

ذيل الامالى

محب الدين الطبرى

العلامه آقابزرگ الطهرانى

إسماعيل بن القاسم القالى

(ر)

ربيع الابرار

رجال الكشىّ

رجال النجاشى

رسائل الجاحظ

روح الاسلام

الروض المعطار

روضات الجنّات

روضه الكافى

روضه الواعظين

الرياض النضره

الزمخشری

محمد بن عمر الکشیّ

أحمد بن علیّ بن العبّاس

النجاشی

الجاحظ

السیّد میر علیّ الهندی

محمد عبدالمنعم الحمیری

محمدباقر الخوانساری

الشیخ الکلینی

الفتّال النیسابوری

محب الدین الطبری

ص: ۲۶۶

(ز)

زهر الاداب

الزينه فى الكلمات الاسلاميّه

العربيّه

إبراهيم القيروانى

أبو الحاتم الرازى

(س)

سفينه البحار

سموّ المعنى فى سموّ الذات

سنن ابن ماجه

سنن أبى داود

سنن البيهقى

سنن الترمذى

سنن النسائى

سير أعلام النبلاء

السيره الحلبيه

السيره النبويه

الشيخ عبّاس القمّى

العلائلى

ابن ماجه

أبوداود

البيهقى

الترمذى

النسائى

محمد بن أحمد الذهبى

الحلبى

ابن هشام

(ش)

شرح الاخبار فى فضائل الائمّه

الاطهار

شرح الازريه

شرح خريده

الغيبيه فى شرح القصيده العينيه

شرح نهج البلاغه

شيخ المضيره

أبو حنيفه التميمى المغربى

أحمد معتوق

أبوالبركات أحمد الدردير

ابن أبى الحديد

الشيخ محمود أبوريه

(ص)

صبح الاعشی

صحاح الجوهری

صحیح البخاری

صحیح الترمذی

صحیح مسلم

الصحیفه العلویه الاولی

الصحیفه العلویه الثانیه

صفوه الصفوه

صفین

الصناعتین

الصواعق المحرقه

أحمد بن علی القلقشندی

إسماعیل بن حمّاد الجوهری

البخاری

الترمذی

مسلم النیسابوری

عبدالله السماهیجی

المحدث النوری

ابن الجوزی

محمد بن زكريا

أبوهلال العسكرى

ابن حجر العسقلانى

صبح الاعشى

صحاح الجوهرى

(ض)

ضحى الاسلام

أحمد أمين

(ط)

طبقات فحول الشعراء

الطبقات الكبرى

الطرق الحكميه فى السياسه

الشرعيه

ابن سلام

ابن سعد

ابن القيم الجوزيّه

ص: ٢٦٨

(ع)

عبقريه الامام علىّ (ع)

عبقريه الشريف الرضى

عجائب أحكام أمير المؤمنين (ع)

العصبيه القبليه

عقد الدرر

العقد الفريد

العقد المفصل

العقيده والشريعه فى الاسلام

علل الشرائع

العلم

علىّ بن أبى طالب بقيّه النبوّه

وخاتم الخلافه

علىّ والخلفاء

علىّ وبنوه

عيون الاثر

عيون الاخبار

عيون أخبار الرضا (ع)

العقّاد

زكى مبارك

السيد محسن الامين

إحسان النصّ

يوسف بن يحيى السلمى

ابن عبدربّه الاندلسى

أبوالحسين السيّد حيدر

أجناس جولد تسهر

محمدبن علىّ بن بابويه

أبوخيثمه النسائى

عبدالكريم الخطيب

نجم الدين العسكرى

طه حسين

ابن سيّد ناس

ابن قتيبه

محمد بن علىّ بن بابويه

(غ)

الغارات

غايه المرام

الغدير

إبراهيم بن محمّد الثقفى

السيّد هاشم البحرانى

العلّامه الامینی

ص: ۲۶۹

الغروروالدرر

الغلووالفرق الغايه فى الحضاره الاسلاميه

الآمدى

عبدالله سلوم السامرائى

(ف)

فتح البارى

الفتنه الكبرى

فتوح البلدان

فرائد السمطين

الفروسيه

فروع الكافى

الفروق

فصل الخطاب

الفصول المختاره

الفصول المهمّه

الفضائل

فضائل الخمسه من الصحاح الستّه

فضائل الصحابه

فوات الوفيات

فيض القدير

ابن حجر العسقلانی

طه حسین

البلاذری

إبراهیم محمّد الجوینی

الخراسانی

ابن الجوزی

الشیخ الکلینی

أحمد بن إدریس القرافی

المیرزا حسین النوری

السیّد المرتضی

ابن الصبّاغ المالکی

ابن شاذان

الفیروزآبادی

ابن حنبل

محمّد بن شاکر الکتبی

المناوی

(ق)

القاموس الاسلامی

أحمد عطیه الله

ص: ۲۷۰

قرب الاسناد

قضاء أميرالمؤمنين علىّ بن ابى

طالب (ع)

القواعد والفوائد

الحميرى

الشيخ التسترى

محمّد بن جمال الدين العاملى

(ك)

الكامل

كامل الزيارات

الكامل فى تاريخ

كشف الغمّه

الكشكول

الكلمه الغرّاء فى تفضيل

الزهراء

كفايه الطالب فى مناقب علىّ بن

أبى طالب

كميل بن زياد النخعى

كنز العمّال

كنوز الحقائق

الکنی والألقاب

المبرد

جعفر بن محمّد بن قولويه

ابن الأثیر

علیّ بن عیسی الأربلی

البحرانی

الامام شرف الدین

محمّد بن یوسف القرشی الکنجی

الهاشمی الخطیب

المتّقی الهندی

المناوی

الشیخ عبّاس القمّی

(ل)

لسان العرب

لسان المیزان

لطائف المعارف

اللمعه الدمشقیه

ابن منظور

ابن حجر

الثعالبی

اللمعه الدمشقیه

محمدبن جمال الدین العاملی

(م)

ماثرالاناقه فی معالم الخلافه

مالک الاشتر

المتین فی تاریخ امیرالمومنین (ع)

مجالس ثعلب

المجالس السنیه

مجمع الامثال

مجمع البحرین

مجمع البیان

مجمع الزواعد

المحاسن

المحبر

المحن

المختارمن کتاب عیون الاخبار

مختصرتاریخ العرب

المراجعات

مستدرک الحاکم

احمدبن عبدالله القلقشندی

محمدرضا الحکیم

مظهر حسن هندی

احمدبن یحیی ثعلب

السیدمحسن الامین

المیدانی

الطریحی

الطبرسی

الهیثی

البرقی

محمدبن حبیب البغدادی

محمدحسین الحسنی

ابن حزم الاندسلی

محمدبن احمدبن تمیم المغربی

احمدبن عبدالحلیم البردوی

امیرعلی

الامام شرف الدین

مسعودی

محمدبن عبدالله حاکم

مسندابی داوود

مسندابی عوانه

مسن احمدبن حنبل

مسندالامام زید

مسندالامام علی (ع)

مشکل الاثار

مصابیح السنه

مصادرنهج البلاغه

مصادرنهج البلاغه واسانیده

المعارف

معجم ابن الاعرابی

معجم الادباء

معجم البلدان

معجم رجال الحدیث

المعجم الکبیر

معجم مااستعجم

معجم متن اللغه

معرفه الصحابه

المغازی

مفتاح السعاده ومصباح السیاده

المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام

مقاتل الطالبین

النیشابوری

سلیمان بن داوود

یعقوب بن اسحاق النیشابوری

احم بن حنبل

الامام زیدبن علی

الحضرمی

احمدبن محمدالطحاوی

حسین بن مسعودالبغوی

ابراهیم النعمه

السیدعبدالزهراالحسینی

ابن قتیبه

احمدبن محمدالاعرابی

یاقوت الحموی

یاقوت الحموی

السیدالخویی

الطبرانی

البکری الاندسلی

احمدبن عبدالله الاصفهانی

محمدبن عمرالوقدی

محمدتقی النقوی

جوادعلی

ص: ۲۷۳

مقتل الامام اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)

مقتل الحسين (ع)

المقنع

المكاسب المحره

ملحمه الفرطوسى

الملل والنحل

المناقب

المناقب ابى حنيفه

مناقب احمد

مناقب آل ابى طالب

المناقب و المثالب (خ)

المناقب و المثالب

المنتقى

منتهى الآمال

من لا يحضره الفقيه

منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه

مواهب الرحمن

المواهب الدنيه

الموطأ

الموفقيات

مؤلفوالشيعه فی صدرالاسلام

ابوالفرج الاصفهانی

عبدالله بن ابی الدنیا

الخوارزمی

الشیخ الصدوق

الشیخ الانصاری

الفرطوسی

الشهرستانی

الموفق بن أحمد الخوارزمی

الخوارزمی

أحمد بن حنبل

ابن شهر آشوب

أبو حنیفه

القاضی نعمان المصری

سلیمان بن خلف الباجی

الشیخ عباس القمی

الشیخ الصدوق

الشیخ ابراهیم الخویی

السید السبزواری

القسطانی

مالك بن انس

الزبير بن بكار

الامام شرف الدين

ص:٢٧٤

مهج الدعوات

ميزان الاعتدال

الميزان فى تفسير القران

ابن طاووس

الذهبى

السيد الطباطبايى

(ن)

النجوم الزاهره

نزهه المجالس

نصره الثائر على المثل السائر

النص والاجتهاد

نظام الحكم والاداره فى الاسلام

النظم الاسلاميه

نفحه اليمن

نور الابصار

نور القبس المختصر من المقتبس

نهايه الارب فى فنون الادب

نهج البلاغه

نهج البلاغه

نهج السعاده فى مستدرك نهج

البلاغه

ابن تغرى بردى

عبدالرحمن الصفورى

صلاح الدين الصفدى

الامام شرف الدين

للمؤلّف

ديمومبينى موريس

الشيخ أحمد اليمنى الشيروانى

الشبلنجى

محمد بن عمران المرزبانى

أحمد النويرى

صبحى الصالح

محمّد عبده

محمّدباقر المحمودى

ص: ٢٧٥

(و)

وسائل الشيعه

وقعه صفين

الولاه والقضاه

وفيات الاعيان

الحرّ العاملی

نصر بن مزاحم المنقری

محمد بن یوسف الکندی

ابن خلّکان

(هـ)

الهاشمیات

هذه هی الشیعه

الکمیت

للمؤلّف

(ی)

ینابیع المودّه

القندوزی

جلد۲و۳

جلد دوم :امام علی(ع) در عهد پیامبر | و دوران خلافت

اشاره

مجمع جهانی شیعه شناسی

مؤلف: علامه باقر شریف القرشی

مترجم: سید محمد صالحی با مساعدت آقای حاج حسین ناظری مقدم

مجمع جهانی شیعه شناسی

قم -۴۵ متری عمار یاسر - پلاک ۹۰ - ص پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸ تلفن: ۳۷۷۱۳۷۷۳-۳۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۳۷۷۱۳۷۷۴

ص: ۱

نام کتاب: دانشنامه امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (جلد دوم و سوم)

مؤلف:علامه باقر شریف القرشی

مترجم:سیدمحمد صالحی ویراستار علمی:عبدالله بهارلوئی

ناشر:انتشارات دارالتهذیب

صفحه آرا:سید ابراهیم امینی

چاپخانه:گلها

نوبت و تاریخ چاپ:اول / ۱۳۹۵

تیراژ:۱۰۰۰

قیمت:۳۵۰۰۰ تومان

شابک:۹-۲-۹۴۹۳۰-۶۰۰-۹۷۸

ص: ۳

عکس دارد

فهرست مطالب

ص: ۵

قبول حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از طرف آنها ۷۷

ص: ۶

ص: ۷

دفن جسم مقدس ۱۳۷

ص: ۸

۱ - اعتراض امام امیرالمؤمنین ۱۷۱

۲ - حضرت زهرا ÷ ۱۷۲

ص: ۹

مصادره ارث پیامبر ۱۹۷

ص: ۱۰

انتقاد کنندگان ۲۴۱

ص: ۱۱

با عبدالرحمن بن عوف: ۲۵۹

با امام امیرالمؤمنین ۲۶۰

ص: ۱۲

سخنان ابوذر ۳۳۸

ص: ۱۴

نصیحت کننده بودن قرآن ۳۷۱

تشویق به فرا گرفتن قرآن: ۳۷۳

ص: ۱۵

حفظ قرآن: ۳۷۴

دعای امام هنگام ختم قرآن: ۳۷۵

قرآن بهار دل ها است: ۳۷۶

تفسیر امام علیه السلام از قرآن کریم ۳۷۶

دلاله آیه ۴۳۵

مراد از آیه: ۵۵۷

ص: ۱۶

مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن گفتن درباره شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کاری بس سترگ و با عظمت است که پایانی برای آن متصور نیست، شخصیت این حجت بزرگ الهی، فراتر از زمان ها و اذهان بشری است. او قطب دایره مردانگی، وارث علم نبوت، آگاه تر از همه صحابه در قضاوت، قلعهٔ استوار، خلیفه امین، داناتر از هر کس روی زمین و زیر آسمان، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، پسر عموی او، شکوه رسالت، وقار بعثت، جاذبهٔ عصمت، تجسم تقوی و شجاعت و عدالت می باشد.

از آنجا که این شخصیت به عنوان پیشوای شیعیان و امام اول آنان می باشد، جایگاه امامت و ولایت به عنوان سنگ بنای هویت جامعهٔ شیعه همواره مورد شدیدترین حملات اعتقادی بوده است مطالعهٔ آثار گذشتگان اهمیت این عنصر را نشان می دهد، معارف تبیین شده شیعه مرهون تلاش های شبانه روزی عالمان شیعه است که در این راه مصائب بی شماری را متحمل شدند، در کنار این تلاش ها دشمنان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز فعالیت های گسترده ای می کنند، آنان برای ضربه زدن به جامعهٔ شیعی موضوع امامت را آماج حملات خود قرار می دهند.

با این حال به فضل الهی همان طوری که در سده های گذشته آثار بی شماری درباره این شخصیت بزرگ عالم بشریت تألیف شده است، در زمان معاصر،

نویسندگان متعددی به نوشتن آثار دانشنامه ای و جامع در این باره دست زده اند؛ که از جمله ی آنها علامه بزرگوار باقر شریف القرشی است که پژوهشی با عنوان «موسوعه الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام » را در یازده جلد تألیف نموده است. ضرورت ها، اهداف و چگونگی سازماندهی مباحث در مقدمه ی مؤلف به تفصیل آمده است. ضروری بود این اثر ارزشمند به زبان شیوای فارسی ترجمه گردد که برای میلیون ها فارسی زبان سراسر عالم دریچه ای جهت شناخت بیشتر مولاـ امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشد. به همین دلیل این اثر توسط فاضل ارجمند جناب آقای دکتر سید محمد صالحی کاشانی انجام گرفت که به حق ترجمه ای روان و قابل فهم را از این موسوعه ارزشمند ارائه داده اند.

مجمع جهانی شیعه شناسی ضمن قدردانی از زحمات مؤلف علامه باقر شریف القرشی و مترجم گرانقدر دکتر سید محمد صالحی افتخار دارد که این اثر وزین و گران سنگ را به زیور طبع آراسته و با افتخار آن را به حقیقت جویان و دوستداران فارسی زبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سراسر جهان تقدیم نماید.

امید است این اقدام که در مقابل نعمت عظیم ولایت گامی بس ناچیز به شمار می رود مورد قبول خدای بزرگ و عنایت حجت و آیت عظمای او ابو الائمه الطاهرین حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار گیرد. ان شاء الله

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته

مجمع جهانی شیعه شناسی

تقدیم به

پیشاهنگ نهضت فکری سازنده تمدن بشری

منجی و آزاد کننده اراده و منش انسانی سیدانبیاء و خاتم المرسلین نبی مکرم اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، که مقام رفیعش در بالاترین حد بود. و به امیرمؤمنان علی علیه السلام که وصی و دروازه ی شهر علم اوست. بدین امید که مورد لطف و رضای او واقع شود و ذخیره ای برای روز ملاقات الهی ام باشد.

ص: ۱۹

تقدیر و تشکر

وقتی فردی تصمیم می گیرد فضایل سید اوصیا علیه السلام را بیان کند یا برای شناساندن صفات پسندیده ی آن آیت کبری و خبر بزرگ، صفحاتی را بنویسد، متوجه می شود که این ادعایی بزرگ و افتخار و عزتی عظیم است که اگر کسی موفق شود آن را انجام دهد، به خدا و رسول او نزدیک شده است (پیامبری که دنیا به وجود او و خاندان پاك و مطهرش افتخار می کند). در صدر این خاندان، امیر مؤمنان علی علیه السلام است که طبق نص قرآن، جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و دروازه ی شهر علم اوست.

این مجموعه، از چهره ی درخشان مولی الموحدین و افق های روشن زندگی مبارکش سخن می گوید که مشحون از نمونه های کرامت و صفات زیبا و جنبه های گوناگون انسانی است.

سپاس خدای عزوجل، که به ما توفیق گردآوری و نظارت بر پیگیری انتشار این مجموعه را عطا فرمود تا

ص: ۲۰

به گونه ای جدید، به خوانندگان گرامی و مشتاق، شناخت این سیره ی خوشبو را تقدیم کنیم.

اگر همکاری و مساعدت برادرانی که در آماده کردن این پژوهش همت کردند، نبود، امروز شاهد این اثر مفید و نورانی نبودیم. بنابراین برما لازم است از زحمات تمام برادران تقدیر و تشکر بنمایم.

و در پایان از خداوند متعال درخواست می کنم این تلاش را از ما قبول کند همانا که او شنوا و اجابت کننده است.

مهدی باقر قرشی

۱۱ ذی حجه ۱۴۲۲ هجری

ص: ۲۱

مقدمه مؤلف

از جهاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و مبارزه برادر و وصی اش امام امیرمؤمنان علیه السلام ، پرتو نوری جستن کرد و تابید که سراسر آسمان جزیره العرب را فراگرفت و امواج درخشانش به همه مردم دنیا و انسان های روی زمین رسید و آن پیام آزادی برای فکر انسان، اراده ی او و رفتارش بود. این پیام، روشی پیشرفته و اصلاحاتی را تقدیم می کرد که تمام مراحل زندگی را در بر می گرفت؛ از آن جمله ترویج علم و از بین بردن جهل، رشد و شکوفایی عقل، برطرف کردن کمی و کاستی های زندگی انسان و هدایت به سوی زندگی شکوفا و آگاهی و نور بود.

از دهان مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کلامی به بلندای آسمان در عالم وجود خارج شد که آن کلمه ی توحید بود و تمام آزادی های انسانی را در بر داشت و نقطه ی پایان هر نوع بندگی به جز پرستش خدای متعال و زندگی بخش بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کلمه ی توحید را به صورت ایجابی، اصل و اساس قرار داد و اعلان کرد؛

پرچمش را وصی اش و دروازه ی شهر علمش برافراشت و در مکه ای به اهتزاز درآورد که محل استقرار بت و بتکده و مرکز جهل و خرافه بود.

عده ای از افراد قبیله ی متجاوز قریش برای خاموش کردن نور رسالت و درهم پیچیدن پرچم قرآن و برگرداندن جاهلیت به جامعه، در مقابل پیامبر ایستادند ولی قهرمان جاوید اسلام، امیرمؤمنان علیه السلام ، با شجاعت بی نظیر خود از پیامبر پشتیبانی کرد؛ با نیروی کوبنده اش از او دفاع و حمایت کرد؛ در کنارش ایستاد و او را از شر آن وحوش درنده حفظ نمود.

ص: ۲۲

در دنیای اسلام و غیر آن، شخصیتی وجود ندارد که بتواند با شخصیت ابوالحسن در شجاعت و فداکاری و سایر صفات افتخارآفرین و شریف برابری کند و دانشمندان با تعجب و عظمت از آن سخن می گویند.

از جمله هدیه های خداوند به ابوالحسن که شاخص و بارز بود، احاطه کامل به اسرارشریعت و احکام دین بود. موهبت های الهی و توان علمی او در فقه شریعت و احکام دین خلاصه نمی شد، بلکه شامل همه ی امور عالم وجود در تمام کرات و آسمان ها و کهکشان ها و فضا بود، او می گفت: «از راه های آسمان از من بپرسید چون به آن ها داناتر از راه های زمینی ام...».

این سرآمد دوران، که عالم را با علوم و بخشش های بی شمارش مات و مبهوت کرده بود، تصمیم گرفت در سرزمین شرق و عربستان، پایگاهی برای تمام علوم برپا کند؛ مراکزی برای دگرگونی و پیشرفت تکنولوژی تأسیس کند و علم و معرفت را در تمام جهان اسلام گسترش دهد.

اما سرکشان ستمکار در برابر آرزوها و آرمان هایش ایستادند همان گونه که قبل از آن در برابر برادر و پسرعمویش، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، ایستادند. آن ها با هم متحد شدند و موانعی را پیش روی او ایجاد کردند و برای تضعیف نقشه های او کوشش فراوان کردند.

مهم ترین چیزی که امام باید اجرا کند و به آن برسد این است که حکومتی بر پایه ی عدالت ناب و حق محض برقرار کند و نعمت های خداوند را به گونه ای بین بندگانش تقسیم کند که به گروهی خاص تعلق نداشته باشد؛ مردم در سایه حکومت او در رفاه بوده و هیچ محروم و نیازمند در مملکت وجود نداشته باشد.

ص: ۲۳

در شریعت امام، مبارزه با کفر و فقر، مساوی است و همانگونه که مبارزه با کفر واجب است، مبارزه با فقر نیز واجب است.

امام علی برادر فقرا و پدر بیچارگان و آرزوی محرومان و رنج کشیدگان روی زمین بود، او برای خوشبختی و رفاه آن ها می کوشید، ولی نیروهای متجاوزی که امویان تربیت کرده بودند به جنگ و دشمنی با او پرداختند و مانع سیاست او و رسیدن به اهدافش شدند، اگر زمان به او فرصت می داد که طرح هایش را پیاده کند مردم عدالت را در میدان ها و عرصه های حکومتی و اداری رامشاهده می کردند به طوری که در طول تمام تاریخ مانند آن را ندیده بودند.

این امام بزرگوار، اول مظلوم در دنیای اسلام است، بعد از رحلت برادر و پسرعمویش سیل بحران و مشکلات پی در پی به سوی او گسیل شد. نیروهای کینه توز، شعار داغی سر دادند و گفتند: «نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود...». امام را از خلافت و ریاست امت دور نموده و او را خانه نشین و منزوی کردند. و غم و حزن و اندوه، خواب را از چشمان امام گرفته بود و مردم با او مثل هموطنی عادی رفتار می کردند و وصایای رسول خدا را درباره ی او، نادیده می گرفتند.

بعد از کشته شدن عثمان - پیشوای قبیله اموی - خلافت به امام رسید. قریش که در آن هنگام مست غرور بودند قیام کردند، زیرا از دست رفتن امتیازات و مصالحشان و ثروت کلانی که در زمان حکومت عثمان از بیت المال غارت کرده بودند می ترسیدند. پس با تمام نیرو و توان مادی و سیاسی برای نابودی حکومت او کوشیدند و چون منافع و مصالح آن ها راتأمین نمی کرد به دشمنی و مبارزه با

ص: ۲۴

او پرداختند. او خالص برای حق بود و برای برپایی عدالت کوشش می نمود؛ محرومین و بیچارگان را حمایت می کرد و در هر کاری رضای خدا را می طلبید.

دشمنان و کینه توزان، یقین داشتند: امام هیچ گامی به مصلحت و میل آن ها برنخواهد داشت که بر خلاف روش اسلام و مصلحت مسلمانان باشد، چون او را خوب شناخته، با او بزرگ شده و شاهد کودکی و جوانی و پیری او بودند. آن ها می دانستند: امام در برابر امور دینی بسیار سرسخت است و با شدت برخورد می کند. ضربات کوبنده ی او در ابتدای دعوت اسلامی را دیده بودند؛ آن هنگام که سرهای بزرگانشان را درو می کرد و مصیبت و اندوه را در خانه هایشان منتشر می کرد. آن ها دشمن او بودند قبل از این که خلیفه باشد و بعد از آن که خلیفه و حاکم آن ها شد.

لازم است حوادث بزرگی که امام علی علیه السلام بعد از وفات برادر خود، رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم به آن مبتلاشد به طور عمیق و دقیق بررسی شود و بر اساس تحقیقات علمی و فارغ از عواطف و احساسات و هواهای نفسانی، ابعاد آن مورد توجه قرار بگیرد. این حوادث در روند حوادث دیگر در جهان اسلام رها شده و مسکوت مانده اند و به همین دلیل غرق در انبوه مشکلات شده است.

جای تأسف است که در قرون اولیه، تاریخ اسلام نوشته نشده است تا تحقیقی آگاهانه و فراگیر و دور از جریانات دینی پیرامون آن صورت گیرد.

در حقیقت به این برهه خاص از زمان، بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باید توجه خاص شود و تحقیقی عمیق درباره ی مسائل پوشیده ی آن انجام گیرد چون این برهه از تاریخ، به قید و بندهای دست و پاگیر محدود شده و در هاله ای از سانسور و ابهام و اغماض واقع شده است.

ص: ۲۵

در عصر نهضت فکری، زمینه برای هرگونه تحقیق علمی آماده است؛ در واقع تمام راه ها باز و بستر فکری برای هر کار تحقیقی آماده است، مگر تاریخ اسلام که در قید و بند طائفه ای و تقلیدهای کورکورانه ی موروثی قرار گرفته و به دور از تحقیق و دقت است.

مهم ترین حادثه ای که در عصر اول اسلامی اتفاق افتاد ماجرای بنی ساعده و شورای حکومتی بود که در آن، سرنوشت ملت اسلامی و امور سرنوشت ساز، اهمیت نداشت، بلکه رعایت مصالح شخصی و تمایلات خاص در آن مقدم بر سایر امور بود. هدف این شورا، دور کردن امام از حکومت، ابعاد حکومتی و از تمام امور متعلق به دولت اسلامی و امور سیاسی و لشکری بود.

این هدف به وضوح و روشنی محقق شد و امام خانه نشین و گوشه گیر گردید و مردم از موهبت او محروم شدند؛ همچنین از پیشرفت، تحوّل و برتری بر همه ی عالم و تمام ملت های روی زمین که او می خواست.

جهان اسلام به دلیل دور ماندن امام علیه السلام از رهبری امت با حوادث وحشتناکی روبرو شد، از فجیع ترین دردها و سخت ترین بلاها این بود که خلافت اسلامی که سایه ی خدا در روی زمین است به دشمن ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وکینه توزترین افراد به او و خشمناک ترین مردم نسبت به اصول و ارزش های دینی، یعنی به بنی امیه رسید.

بنی امیه ضربات کوبنده ای بر اهل بیت و خاندان پیامبر وارد آوردند - خاندانی که ودیعه و مخزن علم آن حضرت بودند - شیعیان و طرفدارانشان را پراکنده کردند و فساد و خلاف را در زمین منتشر کردند.

پس از آن که حکومت امویان در هم پیچیده شد و عباسیان بر حکومت مستولی شدند آن ها نیز ظلم و جور را ادامه دادند و امور اقتصادی امت را به

دست گرفته، به خوشگذرانی و عیاشی های شبانه پرداختند. آن ها خشم خود را بر سر سادات علوی یا همان دعوت کنندگان به اصلاح جامعه ریختند و بسیار فجیع تر و هولناک تر از امویان با شیعیان رفتار کردند. بدون شک، تمام بحران ها و مصایبی که مسلمانان در زمان حکومت های اموی و عباسی متحمل شدند، نشأت گرفته از شورای سقیفه بود که ما در بحث های این کتاب از آن استفاده می کنیم.

امام علیه السلام نهال دست پرورده ی نبوت و از نور درخشان آن بود. از درخت مبارکی که اصلش ثابت و شاخه هایش در آسمان است و هر وقت دیگران بخواهند با اجازه ی پروردگار، از میوه ی آن می توانند استفاده کنند.

تاریخ زندگی امام، ارتباط محکمی با سیره ی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دارد؛ در واقع او بخش جدا نشدنی از سیره و مبارزات پیامبر و نمونه ای اعلی برای اوست. او پشتوانه ی محکم برای پیامبر، هنگام غربت اسلام و زمان دردها و ناراحتی ها بود؛ همگام با پیامبر در بزرگ ترین جهاد شرکت کرد تا اسلام توانست روی پای خود بایستد؛ آگاهی را نشر داد؛ دروازه های اندیشه و روشنایی را به روی زندگی گشود و برای نابودی جهل و شرک، کوشش فراوان نمود.

شخصیت این امام همام، افکار علما و محققین مسلمان و غیر مسلمان از همه ی اعصار و شهرها را به خود مشغول داشته، آثار علمی و معارفی که از او باقی مانده، همه را مات و مبهوت کرده است. نه شرق عربی او را شناخت و نه غیر آن، همه در تحیر و شگفتی اند از قضاوت های عجیب او، علو بلاغتش، اعجاز فصاحتش و همچنین آنچه از او به

یادگار مانده از ستارگان ادب و ذخائر فکر و بیان. ابن ابی الحدید می گوید: «چه بگویم درباره مردی که تمامی فضیلت به او نسبت داده می شود، هر جماعتی به او می رسد و هر طایفه ای او را جذب می کند، او سردسته همه فضایل و منابع آن است، اوست رقیب میدان مسابقه و برنده میدان اسب دوانی».

ص: ۲۷

عالمان و ادیبان درباره شخصیت او بحث های فراوانی کرده اند، ده ها کتاب از روش و سیره او و صدها مقاله از زندگی و آثارش نوشتند با این وجود به تمام جوانب شخصیتی او پی نبردند و فقط به پرتوی از نور او پرداختند.

دست نوشته های عربی مملو از آثار شخصیتی امام و اندوخته های فکری و علمی اوست که به صورت گنجینه ها و کتاب های خطی در کتابخانه های جهان موجود است. به هر حال من یقین دارم که هیچ عالمی هر چند با کوشش نمی تواند به کنه ذات و صفات عالیه و سطح علمی این سرآمد بزرگ برسد، بلکه رسیدن به آن محال است.

در طول تاریخ، شخصیتی چون امام علیه السلام وجود ندارد که درباره ی او این اندازه اختلاف عقیده وجود داشته باشد. دوستان و دشمنان او نظرات متفاوتی دارند و به شدت با هم اختلاف دارند؛ عده ای در دوستی او افراط کرده، سخنان اغراق آمیزی گفته، او را مدبر این جهان و زندگی بخش انسان ها می دانند. چون درباره ی زیادی علم، پاکی ذات، شجاعت بی نظیر، رشادتش در جنگ ها و دفاعش از حق و حقیقت بسیار شنیدند و به خدایی او اعتقاد پیدا کردند.

گروه دیگری در دشمنی با او زیاده روی کردند و به کفر و خروج او از دین حکم دادند به این دلیل که امام، پدران آن ها را در راه اسلام به هلاکت رساند. آنان ناصبی ها و پیروان خوارجند؛ همان افرادی که در لحظه ی پیروزی امام بر معاویه، او را وادار به پذیرش حکمیت کردند. یاران معاویه قرآن ها را بر سر نیزه کردند و بدین وسیله فتنه ایجاد شد، امام فرمود: «اینها حیله و نیرنگ به کار گرفتند، و به قرآن ایمان ندارند، و به احکامش عمل نمی کنند»، اما آن ها جواب او را ندادند، شمشیرهایشان را کشیدند، نیزه هایشان را به سوی او گرفتند واو را وادار به پذیرش حکمیت کردند، سپس چون متوجه شدند راهی که رفته اند

گمراهی است، به کـافر بودن او حکم دادنـد، چون او اول موافقت کرده بود. امـام علیه السـلام آن هـا را آزمود، به تعـبیر خود امام، او را متهم کردنـد و از همان وقت، امام در شـهر کوفه تنها ماند و با حزن و اندوه و غم همدم شد تا به دست مجرم و گنه کاری از خوارج به شـهادت رسـید. بنابراین غلات، ناصبی ها و خوارج از هدایت اسـلام خارج هسـتند و از دین به دورند و از هدایت قرآن بهره ای ندارند.

از انصاف و وفاداری به دور است که از زحمات و الطاف برادرم جناب حجت الاسـلام والمسـلمین شیخ هادی شریف القرشی رحمت الله علیه یادی نکنم، چون از کودکی تا کهنسالی، در همه حال، سـختی و راحتی به من کمک کرد، در نیکی و احسان به من کوتـاهی نکرد و در تحقیق و تألیف یاری ام نمود. از خداونـد متعالی درخواست عاجزانه دارم که بهترین پاداش را به او عطا کند و او را مورد رحمت و مغفرت خود قرار دهد. شایسـته است از زحمات اسـتاد بزرگوارم، حجت الاسـلام و المسـلمین شیـخ حسـین خلیفه قـدردانی بکنم چون لطف همیشـگی و تشویق های پی در پی او، مشوق من در خدمت به اهل بیت بود، از سعی و تلاشـش در این خصـوص قـدردانی می کنم و از خداونـد توفیق او را خواسـتارم. همچنین لازم است به الطـاف برادرم جناب حجت الاسـلام و المسـلمین سید بزرگوار سید جواد وداعی دامت برکاته اشاره کنم، که به مکتب امام حسن علیه السلام خدمت بسـیاری کرده و کمک های فراوانی نیز به من نموده است. از خداوند برای او اجر جزیل می خواهم خداوند او را برای اهل علم ذخیره و حفظ کرده و به او توفیق عطا نماید.

نجف اشرف

باقر شریف القرشی

۱۸ محرم ۱۴۱۸ هجری

ص: ۲۹

بِسمِ الله الرَحمَنِ الرَحیمِ

{وَلَقَد نَصَرَکُمُ الله بِبَدرٍ وَأنتَم أذِلَّهٌ فَاتَّقُوا الله لَعَلَّکُم تَشکُرونَ}

آل عمران/ ۱۲۳

و یقیناً خدا شما را در (جنگ) بدر با آنکه ناتوان بودید، یاری کرد. پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید.

«وَقاتِلوا فی سَبیلِ الله الَّذینَ یُقاتِلونَکُم وَلا تَعتَدوا إنَّ الله لا یُحِبُّ المُعتَدینَ»

بقره: ۱۹۰

و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، (ولی) از اندازه درنگذرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد.

«إنّا فَتَحنا لَکَ فتحاً مُبیناً»

فتح: ۱

ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی!

{وَما مُحَمَّدٌ إلا رَسولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أفَإن ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أعقابِکُم وَمَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیهِ فَلَن یَضُرَّالله شَیئاً وَسَیَجزِی الله الشّاکِرینَ}

آل عمران: ۱۴۴

و محمد صلی الله علیه و آله وسلم جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) درگذشتند نیست. آیا اگر اوبمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بر می گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.

ص: ۳۰

مقدمه

امام امیرالمؤمنین علیه السلام قهرمان اسلام و رهبر مبارزه و جهاد و ایمان در مبارزه مسلحانه ضد جاهلیت بود، جاهلیتی که حامل هیچ نشانی از توازن و روزنه ای از آگاهی و فکر نبود. امام نیروی زنده ای بود که از انقلاب اسلامی در برابر گرگان جاهلیت و متمردین اهل کتاب حمایت می کرد.

انقلاب اسلامی با نشانه ها و اصول آن، زلزله ویران کننده ای را برای زندگی فکری وعقیدتی جاهلیت بوجود آورد که تمام نقشه های آنان از قبیل پرستش بت هاوبتکده ها، زنده به گورکردن دختران و جنگ زورمندان با بیچارگان را نقش بر آب نمود و نظام پیشرفته خلاقی را بوجود آورد که راه و مقصد را روشن نمود، وحدت و یگانگی بوجود آورد، از تفرقه و جدایی بیزار بود و به جرم و جنایت پایان داد.

امام علیه السلام به صورت ایجاب و ایمان با آغوش باز آن را پذیرفت، ایمانی که برای آن حدّی نبود و در راه اسلام در تمام جنگ های سختی که بر علیه اسلام به راه انداختند با لبخند به مرگ، در آن بی باکانه غوطه ور شد، سرکشان و جباران قریش - آنهایی که می کوشیدند پرچم اسلام را درهم بپیچند و نور آن را خاموش کنند - سران آنان را درو کرد و آن ها را به ننگ شکست و فرار وادار نمود.

ص: ۳۱

این کتاب صورت درخشنده ای از مبارزه و جهاد او را در این زمینه عرضه می کند.

از بحث های این کتاب، یادآوری از سخت ترین مصیبتی است که اسلام در طول تاریخ به آن دچار شد و آن وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به حضیره القدس بود، پرچم عدالت درهم پیچیده شد و ارکان حق دگرگون شد و این لطف الهی که مجرای تاریخ را به پدیده ای درخشان تغییر داد که در آن آه مظلومان نابود شد و در آن سایبانی برای نیازمندان و محرومان نبود.

برای مسلمانان مصیبت و گرفتاری همیشگی شد و آن ها را در شری عظیم گرفتار کرد و قرآن کریم ترس این حوادث و غایت خطرات آن را اعلان کرده، فرموده است:

{وَما مُحَمَّدٌ إلا رَسولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أفَإن ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أعقابِكُم} (۱)

ومحمد صلی الله علیه و آله وسلم نیست مگر فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده) و درگذشتند، اگر او نیز بمیرد یا کشته شود، باز شما به دین جاهلیت رجوع خواهید کرد؟

و چه مصیبتی بزرگتر از برگشت و چه فاجعه ای سخت تر از خروج از دین!

فجیع ترین رنگ مصیبت سیاه بعد از وفات منجی بزرگ عالم، دور کردن عترت طاهره از امور مملکت و قرار دادن آنها در گوشه ای از زندگی اجتماعی بود، در حالی که امت به هیچ وجه از ثروت های فکری و علمی آن ها که برگرفته از علوم و افکار رسول اعظم است، بی نیاز نیستند.

۱- . آل عمران، ۱۴۴.

چه اینکه تمام آشوب های سختی که امت به آن گرفتار شد نتیجه ی حتمی جدا کردن خلافت از اهل بیت علیهم السلام بود. طمع های سیاسی به شکل واضحی نزد بیشتر صحابه منتشر شد به طوری که نقشه های سیاسی شان به تشکیل احزاب سودجو منجر شد که هدفی جز رسیدن به حکومت و اکتساب اموال مملکت نداشتند.

و از مصایبی که خاندان نبوی متحمل شدند از قبیل کشته شدن، شکنجه، عذاب، محنت و بحران هایی که یکی پس از دیگری برای آن ها بوجود آمد و در آن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که رعایت آن و گرامی داشتنش بر همگان لازم و واجب بود، مراعات نکردند.

از بحث های این کتاب عرض کوتاهی است از حکومت خلفا، آنهایی که عهده دار خلافت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شدند - و آنچه که به همراه آن از حوادث دور از جریانات مذهبی و مستند به محکم ترین مصادر تاریخی است.

به امید اینکه سهمی در بیان تاریخ اسلامی مبتنی بر واقعیت آن و به دور از جانب داری یا تقلید و... داشته باشیم.

واللّه ولی التوفیق

نجف اشرف

باقر شریف القرشی

۲۰ ربیع الاول ۱۴۱۸ ه-

ص: ۳۳

امام علی (ع) در جهاد و غزواتش با پیامبر(ص)

اشاره

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مردم را به صلح و آزادی انسان از ویرانی ها و خرابی جنگ و بزهکاری زندگی دعوت کرد و دعوت درخشانش از مکه - جایی که مرکز قوای جاهلی که در قرشیان تجسم پیدا کرده بود، آغاز شد - آنهایی که افکارشان بر نـادانی، کبر و خودخواهی خو گرفته بود، پس رگ های گردنشان ورم کرده، سـحرشان باطل شـده و به مبارزه با رسول الله صلی الله علیـه و آلـه وسـلم و عـذاب و شـکنجه هر کسـی که به او ایمـان آورده، پرداختنـد. از اینرو برای خلاصـی از تنـدی و خشونت قرشیان مجبور به هجرت به حبشه شدند.

پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم در حمایت عمویش - شـیخ بطحاء و مؤمن قریش - ابی طالب بود، چون به لقاء اللّه پیوست، پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم رکنی را که به آن پناهنـده شود، ندیـد. قریش بر قتل او اجتماع و توافق کردند، پس به یثرب مهاجرت کرد و از اهالی آنجا حمایت و ایمان به دعوتش و استجابت به یاریش را دید. قرشیان سخت ترسیدند و قیام کردند و رأیشـان بر شـروع جنـگ بر علیه او بـدون وقفه قرار گرفت و تمـام امکانـات اقتصـادی و نظـامی را برای مبارزه با او و خاموش کردن نور رسالت به کار گرفتند.

امام امیرالمؤمنین علیه السـلام در کنار پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم ایسـتاد و با تمام وجود از او حمایت می کرد و در تمام جنگ هایی که قریش بر علیه او به راه انداخت، دلاورانه جنگید و پیامبر ْ فرماندهی لشکرش را به او واگذار کرد و پرچم را او بر می افراشت.

ص: ۳۴

امـام همیشه و در همه جنـگ هـا همراه او بود که هـدف آن برافراشـتن کلمه اللّه، آزادی اراده و فکر انسـان از پرسـتش بت ها است که وبای فکر و از امراض خطرناکی است که انسان را به قافله حیوانات چرنده ملحق می کند و از راه مستقیم بازمی دارد.

به هر حال، ما یادآور بعضی غزواتی می شویم که امام با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در دفاع ازکلمه اسلام حضور داشته و پرچم توحید را برافراشته است:

۱ – جنگ بدر

اشاره

غزوه بدر(۱)، پیروزی آشکاری را برای اسلام ثبت کرده، فتح بزرگی برای مسلمین و ضربه قاطعی به پیشوایان کفر و گمراهی از سرکشان قریش و جبارانشان بود و خدای متعال، بنده و رسولش محمد صلی الله علیه و آله وسلم را در واقعه بدر عزیز کرد، دشمنانش را خوار نمود، دینش را ظاهر کرد، از کلمه اش دفاع نمود و قهرمان بارز در این جنگ امام امیر المؤمنین علیه السلام بود و شمشیر او داس مرگی بود که سران مشرکین را درو می کرد و متجاوزین و ملحدین از قریش را به هلاکت می رساند که به اختصار جنگ بدر را بررسی می کنیم:

الف – کمک طلبیدن ابوسفیان از قریش

اشاره

"ابوسفیان"، اول دشمن اسلام، برای تجارت به سوی شام خارج شد در حالی که هفتاد نفر از قریش با او بودند، چون تجارتشان به اتمام رسید و کالای مورد نظرشان را خریدند و به سوی مکه بر می گشتند، پیامبر از بازگشت آن ها مطلع شد، پس اصحابش را به سوی آن ها فراخواند تا کالا و اموال آنان را

۱- – بدر، مکانی واقع بین مکه و مدینه است.

مصادره کننـد و این عمل برای تضـعیف وضع اقتصادی آن ها بود که نتواننـد به مبارزه با اسـلام ادامه دهند و ابوسـفیان این را فهمید و از قریش درخواست کمک و حمایت کرد تا از کالا و اموالشان پشتیبانی کنند، قریش به کمک او شـتافت و ابوسفیان راهی غیر از راه عمومی انتخاب کرد و توانست کاروان را از دسترس مسـلمین نجات دهـد. پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم با مسلمانانی که با او بودند برای رسیدن به ابوسفیان به پیشرفت خودش ادامه داد و در بدر بالشکرش اردو زد.

خواب عاتکه

"عاتکه" دختر عبـدالمطلب خواب وحشـتناکی دید، به سـرعت نزد برادرش "عباس بن عبدالمطلب" رفت و داسـتان را برای او شرح داد و گفت:

دیشب خوابی دیده ام که مرا ناراحت کرده است...

عباس فوراً گفت: در خواب چه دیده ای؟

داستان را با ترس و ناراحتی شرح داد و گفت:

می ترسم شر عظیمی به قوم تو برسد، این را از من نشنیده گیر و الا برای تو نمی گویم.

چون از او ضمانت گرفت که آن را در بین قریش شایع نکند، گفت:

شترسواری را دیـدم که بـا شترش تا بالای "ابطـح" آمـد و در آنجا با صـدای بلنـد فریاد زد: ای آل نجـد، به محل مرگتان فرار کنید، دیدم مردم همه به دور او جمع شدند، پس دیدم سـنگی را برداشت و آن را افکند، آمد تا به پائین کوه رسید و خرد شد و خانه ای از خانه های مکه نماند مگر اینکه تکه ای از آن سنگ در آن قرار گرفت...

"عباس" از این خواب وحشتناک که خبر از خطر عظیمی برای اهالی مکه می داد، ترسید و نتوانست آن را کتمان کند و سینه او از آن تنگ شد و برای مردم آن را بازگو می کرد تا بین مردم شایع شد و خبر به ابوجهل رسید. به سوی عباس رفت و با تمسخر گفت: ای بنی عبدالمطلب، آیا به این راضی نشدید که مردانتان ادعای پیامبری کنند، حتی این ادعا به زنانتان نیز رسید..(۱).

اما خواب "عاتکه" عملی شد و قرشیان را به نابودی کشاند و واقعه بدر در تمام خانه های آن ها مصیبت و اندوه به راه انداخت و چتر ذلت و خواری بر سر آن ها افکند.

نصیحت عتبه بن ربیعه

قبل از اینکه آتش جنگ شعله ور گردد "عتبه بن ربیعه" قوم خود را از جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر حذر داشت و آن ها را از گشایش باب جنگ بر مسلمین نهی نمود و گفت:

من قومی را دیدم که جان بر کفند و شما به آن ها دست نمی یابید.. ای قوم، گناهان را به گردن من بیندازید و بگویید "عتبه بن ربیعه" ترسو است و می دانید که من از شما ترسوتر نیستم..

ابوجهل نصیحت عتبه را شنید، بشدت غضبناک شد، با غیظ و غضب بر او فریاد زد:

تو این را می گویی؟ به خدا اگر غیر از تو این را می گفت او را گاز می گرفتم، تو را می بینم که تمام جانت را ترس و وحشت گرفته است..

۱- - سیره نبوی ابن هشام، ص۶۰۳، تاریخ طبری، ص۱۳۶.

و عتبه آن را با خشونت رد کرد و گفت:

ایای تعیّر یامصفراً أسته

ستعلم الیوم اینا اجبن؟(۱)

تو به من عیب می گیری ای کسی که نشیمنگاه او زرد است؟ امروز می فهمی که چه کسی ترسوتر است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عتبه که بر شتر قرمزی سوار بود نگریست و در روی او خیره شد، به اصحابش فرمود:

«إن یَکُن فی أحَدٍ مِنَ القَومِ خَیرٌ فَعِندَ صاحِبِ الجَمَلِ الأحمَرِ، إن یُطیعُوهُ یَرشُدوا...»(۲)

اگر در کسی خیری در این قوم باشد نزد صاحب شتر سرخ است، اگر از او اطاعت کنند ارشاد می شوند...

قریش نصیحت عتبه را نشنیده گرفته و به گمراهی و جهل خودش ادامه داده و تصمیم به مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گرفتند. ابوجهل به کمی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نگریست و آن ها را ضعیف شمرد و به آن ها اهانت کرد و گفت: محمد و اصحابش لقمه ای ذبح شده اند...(۳).

آب دادن امام به لشکر

لشکر اسلام در بدر اظهار تشنگی کردند، پس امام علیه السلام به سوی چاه رفت و

۱- – تاریخ طبری، ج۲، ص۱۳۲.
۲- – سیره نبوی ابن هشام، ج۱، ص۹۲۰.
۳- – همان، ص۶۲۳.

برای آن ها آب آورد و مسلمین آشامیدند تا سیراب شدند(۱).

دعای پیامبر به انصار

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به انصار نگریست که به دنبال سوار شدن بر ناقه هایی هستند که برای آن هاکفایت نمی کند، پس برای آن ها دعا کرد و گفت:

«اللَّهُمَ إنَّهُم حُفاةٌ فَاحمِلهُم وَعُراةٌ فَاکسُهُم وَجِیاعٌ فَأشبِعهُم وَعالَةٌ فَأغنِهِم مِن فَضلِک».

خدایا این ها پیاده هستند، آن ها را سوار کن و برهنه اند آن ها را بپوشان و گرسنه اند آن ها را سیر کن و عیال وارند آن ها را از فضل خودت بی نیاز گردان.

خدای متعال دعای پیامبر عظیمش را مستجاب کرد. چون جنگ بدر به پایان رسید هر کسی شتری داشت که بر آن سوار شود. همه برهنگان پوشیده شدند و از کالای قریش به طعام رسیدند و برای اسراء فدیه گرفتند و هر عیال واری بی نیاز گردید.(۲)

دعای پیامبر | بر قریش

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شب را نخوابید و در کنار درختی نماز می خواند و همه ی مسلمانان جز او در خواب بودند، آنگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که او خدای متعال را به این دعا

می خواند:

«اللّهُمَ هَـذِهِ قُرَیشٌ قَد أقبَلَت بِخُیَلائِها وَفَخرَها تُحارِبُک وَتُکَذِّبُ رَسولَک، اللّهُمَ فَنَصرَکَ الَّذی وَعَدتَنی، اللّهُمَ أحِفَّهُمُ الغَداهَ...»(۳)

ص: ۳۹

۱- – مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲- – إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۶۴.

۳- – سیره نبوی ابن هشام، ج ۱، ص ۹۲۳.

خـدایا این قریش است که با اسـبان خود روی آورده و جنگ با تو را فخر می دانـد و رسول تو را تکـذیب می کند، خدایا آن پیروزی که وعده فرمودی عطاکن، خدایا آنها را صبحگاهان هلاک گردان...

پیامبر(ص) با اصحابش

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اصحابش را نیرو و نشاط می بخشید و به آن ها می گفت:

«وَالَّذی نَفسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ! لایُقاتِلُهُم رَجُلٌ فَیُقتَلَ صابِراً مُحتَسِباً مُقبِلاً غَیرَ مُدبِرٍ إلا أدخَلَهُ اللّه ُالجَنَّهَ»

به آن کسـی که جان محمـد در دست اوست، مردی از شـما نمی جنگـد که اگر پایـداری کرد و با تدبیر کشـته شد و پشت به دشمن نکرد مگر اینکه خدا او را وارد بهشت می کند.

و این کلمات در جانشان عزم و اراده را برانگیخت و چون شیر به مبارزه دشمنان خدا رفتند.

جنگ

جنـگ صـبح روز جمعه هفـدهم رمضـان المبـارک سال دوم هجری مصادف با پانزدهم ژانویه سال ۶۲۴ میلادی شـروع شد و قرشـیان جنگ را آغاز کردند. سـپس از بین آن ها "عتبه بن ربیعه" و "شـیبه" و "ولید" خارج شدند؛ آن ها قهرمانان قریش و پیشاهنگـان سواره نظـام آن هـا بودنـد. جوانانی از انصار برای مبارزه با آن ها خارج شدنـد، عتبه آن ها را تحقیر کرد و گفت: قصد ما شـما نبوده، ما می خواهیم با پسـرعموهایمان از بنی عبدالمطلب مبارزه کنیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم "عبیده" و "علی" و "حمزه" را برای مبارزه با آن ها فرستاد. "حمزه" در برابر "عتبه"،

"عبیده" در برابر "شیبه" و "علی" در برابر "ولید" قرار گرفتند.(۱)

امام علی علیه السلام و حمزه رقبای خود را کشتند و اما عبیده و ابن ربیعه دو ضربت به یکدیگر زدند و هر یک از آن ها شمشیرشان را بر سر یکدیگر ثابت کرده بودند که علی و حمزه با شمشیرهایشان بر او حمله کرده و جنازه او را ترک کردند.(۲)

جنگ شدت پیدا کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از سخت ترین مبارزان و نزدیک ترین افراد به دشمن بود و مسلمانان به او پناهنده می شدند، چنانکه امام علیه السلام در این باره فرموده است: شکست در صف قرشیان ظاهر شد و ابهت آنها فرو ریخت و بدترین شکست را خوردند.

دلاوری های امام

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام شجاعت و مقاومتی غیر قابل توصیف بروز کرد و نیروی جنگندگی او در لشکر رسول صلی الله علیه و آله وسلم ، در وسط قرشیان فرو رفته بود و سران آن ها را درو می کرد و قتل و نابودی را در بین آن ها منتشر کرد به طوری

که ملائکه آسمان ها از دلاوری او به شگفت آمدند و جبرئیل صدا زد: «لا سَیفَ إلا ذُوالفَقار و لا فَتی إلا علی»:(۳) شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست.

خداوند پیروزی آشکار اسلام را به دست امام و پیشوای بزرگ، نصیب اسلام کرد، کسی که قرشیان را خوار و ذلیل نمود و به ننگ فرار گرفتار کرد.

۱- - سنن بیهقی، ج۳، ص۲۷۹.
۲- - تاریخ طبری، ج۲، ص۳۲۵.
۳- - کنز العمال، ج۳، ص۱۵۴، سیره نبوی ابن هشام، ج۳، ص۵۳.

اسامی کسانی که به دست امام کشته شدند:

خانه ای از خانه های قرشیان نبود که شمشیر امام در این جنگ به او نرسیده باشد، نام آنهایی که امام سر آن ها را از تن جدا کرده بود بشرح زیر است:

۱ – ولید بن عتبه که مرد بی باک و خطرناکی بود، همه از او می ترسیدند و او برادر هند – مادر معاویه و زن ابوسفیان – بود.

۲ – حنظله بن ابی سفیان.

۳ – عاص بن سعید، جنگجوی خطرناکی بود، قهرمانان از او می ترسیدند.

۴ – نوفل بن خویلد، از سخت ترین مشرکین در دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و قریش به او احترام گذاشته و پیش قدم بود و او را بزرگ می داشتند و از او پیروی می کردند. او از بنی نوفل بن عبد مناف بود.

۵ – زمعه بن الاسود.

۶ – نضر بن حارث بن کلده از بنی عبدالدار.

۷ – طعیمه بن عدی بن نوفل، از رؤسای اهل گمراهی بود.

۸ – عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عموی طلحه بن عبیداللّه.

۹ – عثمان بن عبیداللّه.

۱۰ – مالک بن عبیداللّه برادر عثمان.

۱۱ – مسعود بن امیه بن المغیره از بنی مخزوم.

۱۲ – حذیفه بن ابی حذیفه بن مغیره.

۱۳ – قیس بن الفاکه بن المغیره.

۱۴ – ابوقیس بن ولید بن مغیره.

ص: ۴۲

۱۵ – عمر بن مخزوم.

۱۶ – حارث بن زمعه.

۱۷ – ابومنذر بن ابی رفاعه.

۱۸ – منبه بن حجاج سهمی.

۱۹ – عاص بن منبه از بنی سهم.

۲۰ – علقمه بن کلده.

۲۱ – ابوالعاص بن قیس بن عدی.

۲۲ – معاویه بن مغیره بن ابی العاص.

۲۳ – لوذان بن ربیعه.

۲۴ – عبدالّله بن منذر بن ابی رفاعه.

۲۵ – حاجب بن سائب بن عویم.

۲۶ – اوس بن مغیره بن لوذان.

۲۷ – زید بن ملیص.

۲۸ – غانم بن ابی عویف.

۲۹ – سعید بن وهب حلیف بنی عامر.

۳۰ – معاویه بن عامر بن عبدالقیس.

۳۱ – سائب بن مالک.

۳۲ – عبدالّله بن جمیل بن زهیر الحارث بن اسد.

۳۳ – ابوالحکم بن اخنس.

ص: ۴۳

۳۴ – هشام بن ابی امیه بن مغیره(۱).

اینها کسانی بودند که امام علیه السلام سرهای آن ها را با شمشیر خود در راه اسلام از تن جدا کرد.

توقف پیامبر بر کشته شدگان بدر

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر کشته شدگان بدر توقف کرد و بر سر آن ها درنگ نمود و آنچه را که از عذاب و سختی ها از آن ها تحمل کرده بود یادآور شد و آن ها را مورد خطاب قرار داد:

«یا أهل القلیب! یاعتبه بن ربیعه، ویا شیبه بن ربیعه! ویا امیه بن خلف! ویا أباجهل بن هشام....»:

ای اهل چاه! ای عتبه بن ربیعه، و ای شیبه بن ربیعه! و ای امیه بن خلف! و ای اباجهل بن هشام....

و گروهی از آنهایی که به شکنجه و آزارآن ها پرداخته بودند برشمرد، سپس به آن ها گفت:

«هَل وجدتم ماوعد ربُّکم حقاً؟ فإنی قد وجدتُ ما وعدنی ربّی حقاً»

آیا آنچه را که پروردگارتان وعده کرده بود، حق یافتید؟ من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم.

و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خطاب او به کشته شدگان تعجب کردند و به او گفتند:

۱- – أعیان الشیعه، ج ۳، ص۹۸ – ۹۹.

ای رسول خدا، آیا با گروهی که مرده اند، تکلم می کنی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جواب داد:

«وما أنتم بأسمع لما أقول منهم و لکنهم لا یستطیعون أن یجیبونی»(۱)

و شما شنواتر از آن ها نیستید در آنچه به آن ها می گویم و لکن آن ها نمی توانند جواب مرا بدهند.

ارواح از بین نمی روند، اما جسم ها پوسیده می شود و برمی گردد به آنچه عنصرش از آن تشکیل شده است، اینگونه رسول خدا اعلان کرد.

اسیران قریش

حدود هفتاد نفر از قرشیان به دست نیروهای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اسیر شدند.(۲) رسول اکرم از بعضی از آن ها جزیه گرفت و آزادشان کرد و کسانی که قادر به پرداخت جزیه نبودند ولی سواد خواندن و نوشتن داشتند را امر کرد که به مسلمانان خواندن و نوشتن یاد دهند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با این کار اولین اقدام را برای از بین بردن بی سوادی در پایتخت خود انجام داد.

اندوه قرشیان بر کشته شدگانشان

قرشیان سخت بر کشته شدگانشان اندوهگین شدند و اندوه خود را در سینه پنهان کردند. ابوسفیان عهد کرد سرش را از جنابت نشوید و همسرش هند غرق در ماتم شد ولی اندوهش را بر اهل بیتش پنهان داشت و می گفت: چگونه برای آن ها بگریم وقتی خبر آن به محمد و اصحابش رسید ما را شماتت کنند، نه به

۱- – السیرهْ النبویهْ، ابن هشام، ج۲، صص۴۴۹ – ۴۵۰.

۲- – تاریخ ابی الفداء، ج۱، ص۱۳۶؛ تاریخ الطبری، ج۲، ص۱۳۵.

خدا روغن بر من حرام باشد تا اینکه با محمد و اصحابش بجنگیم و از آنان انتقام بگیریم.

کشته شدگان بدر دردی بر جان قرشیان گذاشته بود که بعضی شعراء آن ها درباره آن ها چنین مرثیه خوانی کرده اند:

فماذا بالقلیب قلیب بدر

من الفتیان والقوم الکرام

وماذا بالقلیب قلیب بدر

من الشیری ثکل بالسنام(۱)

پس چه چاهی است چاه بدر! از جوانان و قوم بزرگوار کشته شده پر شده است.

و چه چاهی است چاه بدر! که پر از نیزه های چوبین است که افراد زیادی را داغدار کرد.

و قریش کینه امام را به دل گرفتند حتی پس از آنکه اسلام را پذیرفتند و با امام به خلافت بیعت کردند، "اسید بن ایاس" این ابیات را سروده و قریش را بر مبارزه با امام تشویق و بیعت خود را شکسته و گفته است:

فی کل مجمع غایه أخزاکم

جذع أبرّ علی المذاکی القرح

للّه درّکم ألما تنکروا

قد یذکر الحر الکریم ویستحی

هذا ابن فاطمه الذی افناکم

ذبحاً وبقتله بعضه لم یذبح

اعطوه خرجاً واتّقوا تضریبه

فعل الذلیل وبیعه لم تربح

أین الکهول وأین کل دعامه

فی المعضلات وأین زین الابطح

۱- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۱۸.

أفناهم قصعاً وضرباً يفترى

بالسيف يعمل حدّه لم يصفح

در هر انجمنی که پرچمی برپا شد نوجوانی نورس شما را رسوا کرد و بر پیران سالمند پیروز شد.

خدایتان خیر دهد آیا شما کردار این جوان را بد می پندارید چیزی که هر آزادمرد بزرگواری از آن شرم دارد

این پسر فاطمه دختر اسد است که شما را نابود کرد به سر بریدن و به کشتن درجا.

به او مالی و چیزی بدهید و از ضربت های او خود را حفظ کنید کاری که مردان زبون و خوار می کنند و بیعتی که سودی ندارد.

پیران و خردمندان کجایند؟ بزرگان و پناهگاهان در هر پیشامد ناگوار کجایند؟ زینت و زیبایی مکه کجاست؟

شما را به کشتنی در جا نابود کرد، به ضربت‌هایی از شمشیر که به تیزی آن جدا می کرد و به پهنای آن کار نداشت.

امام قهرمان اسلام، جام خواری را به قرشیان چشانید، در خانه هایشان حزن و اندوه و عزا را انتشار داد و ذلت و عیب را به ارث برای آن ها آورد. چون آن ها دشمنان اسلام و دشمن او بودند، می کوشیدند که پرچم اسلام را درهم بپیچند و کلمه توحید را خاموش کنند.

پیروزی اسلام

سپاه اسلام در جنگ بدر به پیروزی چشمگیری نائل شد، عظمت و شوکت مسلمین قوت گرفت و قدرتی هراس انگیز بدست آورد و آن آغاز و اصل فتوحات بود چه اینکه تشویقی برای فرو ریختن در میدان جنگ بر علیه دشمنان

اسلام بود.

جنگ بدر پایان یافت و قهرمان آشکار و پیروز در آن، اسداللّه امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود. شمشیر او داس مرگ بود که آن را بر گردن قرشیانی فرود می آورد که لحظه ای به خدا ایمان نیاوردند. آنان حتی بعد از گرایش ظاهری به اسلام، شب و روز در صدد نیرنگ و انتقام از اسلام بودند و تمام آنچه را که مسلمین به آن مبتلا شدند، از سوی قرشیان و تدابیر آن ها بود و شایان ذکر است که ازدواج امام علیه السلام با سیده زنان عالم زهراء الرسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد از جنگ بدر بود و ما آن را در فصل خاصی بیان می کنیم.

۲ – جنگ احد

اشاره

قریش، خبر شکست خفت بار و خسارت حاصله از آن را در میدان جنگ بدر با ناراحتی و اندوه دریافت کردند. حزن و اندوه زیاد در بین مردم منتشر شد و هند – مادر معاویه – گریه را بر کشته شدگان زن و مرد حرام کرد تا اندوه در جانشان پنهان و شعله ور مانده، چیزی آن را جز خون خواهی کشته گان و انتقام از مسلمین خاموش نکند.

ابوسفیان در جنگ احد رییس قریش وفرمانده اول در این میدان بود. او نادانی به تمام معنی بود که در عمق جانش هیچ ارزش انسانی نفوذ نکرده، لحظه ای به خدای متعال ایمان نیاورد. او توده مردم و قبایل را بر جنگ علیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم تحریک می کرد و اموال را جمع آوری و برای جنگ با مسلمانان و آماده کردن آنها، اسلحه می خرید و بیشتر قریش – آن هایی که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کینه داشتند – پاسخ مثبت دادند. پس با ساز و برگ فراوان با تمام هم پیمانانشان و هر

کس که از آن ها پیروی می کرد، برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خارج شده، زنانشان را نیز برای تشویق افرادشان با خود به جنگ آوردند.

ریاست زنان را هند - مادر معاویه - به عهده داشت و دف زده، شوهران و فرزندانشان را به جنگ تشویق می کردند:

ويهاً بنى عبدالدار ويهاً حماه الاديار ضرباً بكل بتّار

وای بر شما ای بنی عبدالدار، وای بر شما حامیان شهر، با شمشیر تیز بزنیدو صدای هند بلند بود و قوم خود را مورد خطاب قرار می داد و می گفت:

إن تقبلوا نعانق ونفرش النمارق أو تدبروا نفارق

فراق غير وامق

اگر روی بیاورید و خوب بجنگید ما شما را در آغوش می گیریم و برای شما فرش می گسترانیم.

اگر پشت کنید جدا می شویم، جدا شدن غیر رجوع.

مادر معاویه رهبر زنان و شوهرش رهبر مردان در جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و آن ها پلیدی های مرتدین، سرکشان و مسخ شدگان از قبایل قرشی - که برای خاموش کردن نور خدا و دور کردن مردم از خیر کوشش می کردند - را با خود حمل می کردند.

شروع جنگ

لشکر مشرکین سه هزار نفر و لشکر مسلمانان هفتصد جنگجو بودند و در پیشاپیش لشکر مشرکین "طلحه بن ابی طلحه" و در دستش پرچم بود و صدایش را بلند کرد و گفت: ای اصحاب محمد، شما گمان می کنید که خدا با

شمشیر

ص: ۴۹

شما، ما را به جهنم می فرستد و با شمشیر ما شما را به بهشت می برد، پس چه کسی با من مبارزه می کند؟ قهرمان اسلام و اسد الله امام امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد و گفت:

«واللّه! لاأفارقك حتى أعجّلك بسيفى إلى النار»

والله از تو جدا نمی شوم تا تو را با شمشیرم به جهنم بفرستم.

امام ضربتی به او زد که پایش قطع شد و بر زمین افتاد و در خون خود غوطه ور شد، امام خواست سر او را جدا کند، او را به رحم قسم داد، امام او را رها کرد و ساعتی طول نکشید تا به هلاکت رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به هلاکت او خوشحال شد چنانکه همه مسلمانان خوشحال شدند(۱) و او از قهرمانان قریش بود و به خاطر شجاعتش قوچ گروه نامیده می شد. با کشتن او مشرکین خوار و سست شدند و شکست در صفوفشان پیدا شد و پرچم بعد از او به دست قهرمانان قریش افتاد و امام علیه السلام آن ها رامی کشت.

هند در وسط لشکر بود و جنگ را با شعار خودش در نفوس مشرکین بر علیه مسلمین شعله ور می کرد و هرگاه مردی از قریش فرار می کرد میلی از سرمه دان به او می داد و می گفت: تو زنی، این سرمه را به چشم بکش...(۲).

و از صور این جنگ اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شمشیری به "ابادجانه" داد - او از بزرگان صحابه بود - و به "زبیر" نداد و "زبیر" از این جهت ناراحت شد و به دنبال او رفت تا ببیند او با آن چه کار می کند، دید پارچه سرخی را به سرش

۱- - نور الابصار، ج۷۸.

۲- - المیزان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص۱۲.

بست، انصار گفتند: پارچه مرگ را بر سرش بست و به میدان جنگ آمد و می گفت:

أنا الذی عاهدنی خلیلی

ونحن بالسفح لدی النخیل

ألا أقوم الدهر فی الکسول

أفرّ بسیف اللّه والرسول(۱)

من آن کسی هستم که خلیل من از من پیمان گرفته و ما نزد درخت خرما جاری می کنیم.

برای اینکه روزگار به تنبلی نگراید با شمشیر خدا و رسول فرار می دهم.

و با این شعر، شجاعت و سرسختی خود را در دفاع از سول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آشکار کرد. ابودجانه مرگ را به اردوی قرشیان برد و بر هند مادر معاویه حمله کرد و شمشیر خود را بر سر او گذاشت مگر اینکه از روی بزرگواری شمشیر را برداشت و چون زبیر به شجاعت ابی دجانه نگریست، رأی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را درست یافت.

شکست مسلمانان

متأسفانه مسلمانان به شکست خرد کننده و خسارت مصیبت باری دچار شدند که نزدیک بود پرچم اسلام درهم پیچیده شود و این به دلیل مخالفت گروهی از لشکر اسلام به نقشه های جنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود که آن ها را ملزم به اجراء آن نموده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گروهی را به سرکردگی "عبدالله بن جبیر"(۲) بر گردنه کوه سپرده بود که از پشت سر مسلمین را حمایت کنند و به آن ها تأکید کرد که از جایشان

۱- - السیرة النبویة، ابن هشام، ج۲، ص۶۸.

۲- - عیون الاثر، ج۲، ص۵؛ الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۱۰۵.

حرکت نکنند. آنان تیر و کمانشان را به سوی لشکر قریش هدف گیری کرده، خسارت زیادی به آن ها وارد نموده، قریش اثاث و سلاح خود را رها نموده و فرار کرده و مسلمانان برای غارت آن روی آوردند، تیراندازان نیز محل خود را ترک کرده و به جمع آوری اثاث پرداختند و از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در ترک نکردن محل خود، سرپیچی نمودند.

وقتی "خالد بن ولید" این را دید، به بقیه تیراندازان حمله کرد و آن ها را کشت و از پشت سر به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمله کرد و بیشتر بزرگان لشکر اسلام را از بین برد. هدف مشرکین به صورت خاص شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

بود. او در این جنگ چند جراحت برداشت، دندانهایش شکست و لبهای او پاره شد و خون مانند سیل به صورتش جاری بود و آن را پاک می کرد در حالی که می فرمود:

«کیفَ یُفلح قومٌ خَضَّبوا وَجهَ نَبِیِّهِم وهو یَدعوهم إلی اللّه»!(۱)

چگونه رستگار می شود قومی که صورت پیامبرشان را خضاب کردند و او آن ها را به سوی خدا می خواند!

افراد پست و لئیم قرشیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را احاطه کرده، قصدشان کشتن او بود و در رأس آن ها ابوسفیان بود، او مردم را به کشتن پیامبر تحریک می کرد و دستور داد که شخصی صدا بزند محمد کشته شده است، مسلمانان با شنیدن این سخن فرار کردند و بعضی بزرگان صحابه پس از فرار کوشیدند از ابوسفیان

۱- – الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۱۰۸.

درخواست امان کنند.

قتلگاه حضرت حمزه

از شهید جاوید "حمزهْ بن عبدالمطلب" رشادت و شجاعتی وصف ناشدنی بروز کرد. اوچون کوه ایستاده و از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمایت می کرد و قهرمانان دشمن را به خاک می افکند و زمین را از خون کفار و ملحدین سیراب می نمود. او مرگ را به سخره گرفته و زندگی خود را به خدای عالمیان بخشیده بود.

بزهکار پست "وحشی" دید که او مردم را با شمشیر خود درو می کند، پس حربه خود را آماده کرد و به سوی او پرتاب نمود و آن در پشت کمر او قرار گرفت و از بین دو پایش خارج شد. قهرمان بزرگ بر زمین افتاد و طولی نکشید که جان به جان آفرین تسلیم کرد.(۱) با کشته شدن این فرمانده بزرگ خسارت زیادی به مسلمین وارد شد و شهادت او غمناک ترین مصیبتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن مواجه گردید. پس سلام خدا بر شهید جاوید و سلام بر او روزی که متولد شد و روزی که به شهادت رسید و روزی که برانگیخته می شود.

قتلگاه حضرت مصعب

"مصعب" جوانی قرشی بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ایمانی آورد که در اعماق جانش نفوذ کرد و داخل در قلبش شد و انواع عذاب ها را تحمل کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را به عنوان مبشر دین اسلام و دعوت کننده به سوی خدا به مدینه فرستاد، به دست او بسیاری از مردم مدینه مسلمان شدند و در جنگ احد یکی از سرداران لشکر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بود و "ابن قمئه" به گمان اینکه رسول خداست، او را کشت و

۱- - تاریخ طبری، ج۲، ص۱۹۹.

صدایش را بلند کرد و گفت: محمد را کشتم، لشکر اسلام خسارت زیادی دید و یکی از فرماندهان عاقل و مدبر خود را از دست داد. خدا او را رحمت کند و اجر و پاداش زیادی به او بدهد، چقدر فواید او به اسلام زیاد بود.(۱)

حمایت امام از پیامبر(ص)

شکست سختی در لشکر مسلمین پدید آمد و بیشترشان را ترس و وحشت فرا گرفته، فرار کردند و ندای ابوسفیان که محمد کشته شده است بر ترس آن ها افزود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را رها کردند و دشمنان خدا او را محاصره کرده و جراحاتی به او رسید و در حفره ای که "ابوعامر" آن را کنده و پوشانده بود - تا مسلمین در آن بیفتند - افتاد، امام در کنار او بود دست او را گرفت و "طلحه بن عبیدالله" او را بلند کرد تا ایستاد.(۲) با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی باقی نماند مگر عده کمی که در رأس آن ها امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او توجه نمود و فرمود:

«یاعلی، ما فعل الناس؟»: ای علی مردم چه کردند؟

با حزن و اندوه تلخ پاسخ داد:

«نَقَضوا العهد وولَوا الدُّبُر...»: عهد خود را شکستند و فرار کردند.

و گروهی از قرشیان بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمله کردند، نتوانست تحمل کند، به علی گفت: «أکفنی هؤلاء»: شر آن ها را کفایت کن، پس امام بر آن ها حمله کرد و آن ها را از او دور کرد و گروه دیگری که نزدیک به پنجاه اسب سوار بودند به او حمله کردند، به علی گفت: «أکفنی هؤلاء»: شر آن ها را کفایت کن، پس امام در حالی

۱- - السیره النبویه، ابن هشام، ج۲، ص۷۳.

۲- - أعیان الشیعه، ج۳، ص۱۱۱.

که پیاده بود بر آن ها حمله برد، چهار نفر از فرزندان "ابوسفیان بن عویف" را کشت و شش نفر از این گروه را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از کوشش زیاد دور کرد.

گروهی که "هشام بن امیه" در آن بود بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمله کرد؛ امام او را کشت و گروه او فرار کرد. گروهی دیگر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمله کرد که "بشر بن مالك" در آن بود؛ امام او را کشت، گروه او پشت کرده و فرار کرد. جبرئیل از همدردی امام، جهادش و صبرش تعجب کرد، رو به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت:

«إنّ هذه المواساه قد عَجِبت منها الملائکه»

این همدردی، ملائکه را به شگفت واداشته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود:

«وما یمنعه وهو منّی وأنا منه»

چیزی مانع آن نیست، او از من است و من ازاویم.

پس جبرئیل گفت:

«وأنا منکما»(۱)

ومن از شما دوتا هستم.

امام در این جنگ هولناك ثابت قدم بود و از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سرسختانه و جان بر کف دفاع می کرد. شانزده ضربت به او اصابت کرد که به هر ضربتی به زمین می افتاد و آنکه او را بلند می کرد جبرئیل بود(۲)... پس آنچه به امام متقین و سید الموحدین از سختی ها و هراس رسید به خاطر اسلام و برای نشر دعوت اسلام

۱- – أعیان الشیعه، ج۳، ص۱۱۱.

۲- – اسد الغابه، ج۴، ص۲۰.

بود و اگر او نبود، اسلام در مسیر خودش قرار نمی گرفت و کلمه آن برافراشته نمی گشت. تأسف اینکه این نابغه بزرگ و مجاهد اول را از مقامش برکنار کردند و بین او و اعضای شورا که سابقه جهاد مانند او را نداشتند، تساوی برقرار کردند.

فروکش کردن حس انتقامجویی هند

غلیان و جوشش "هند" فروکش کرد و هنگامی که کشته شدن حمزه را شنید آتش کینه او خاموش شد و به سرعت به سوی جنازه حمزه شتافت در حالیکه دلش خنک شده و راحت بود، چون چشمش به جنازه او افتاد به او روی آورد و او را به طرز فجیعی پاره پاره کرد، کبد او را خارج کرد و به آن دندان زد، پس آن را بیرون انداخت و بینی او را برید و برای خودش از آن گردنبند درست کرد و از او شعری نقل شده که از "وحشی" - قاتل "حمزه" - تشکر کرده و آن این است:

نحن جزيناكم بيوم بدر

والحرب بعد الحرب ذات سعر

ما كان عن عتبه لى من صبر

ولا أخي وعمّه وبكر

شفيت نفسى وقضيت نذرى

شفيت ياوحشى غليل صدرى

فشكر وحشى على عمرى

حتى ترم اعظمى فى قبرى

ما جزای روز بدر را به شما دادیم و جنگ بعد از جنگ شعله ور می شود.

من برای عتبه بی صبرم و نه برادرم و عمویم و بکر.

جان مرا شفا دادی و نذر من انجام شد ای وحشی، جوشش سینه مرا شفا دادی.

در طول عمرم از وحشی تشکر می کنم تا اینکه استخوان من در قبر پوسیده شود.

و این شعر حاکی از پستی طبع و عنصر اوست و "هند" جنازه "حمزه"

عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به بدترین شکل مثله کرد.

فروکش کردن خشم ابوسفیان

ابوسفیان فورا به سوی میدان رفت و به اجساد شهدای مسلمین خیره شد تا سوزش او فروکش کند، جنازه حضرت حمزه را دید که هند آن را پاره پاره کرده، پس از روی سرور و خوشحالی با صدایی که از آن شماتت و کینه پخش می شد گفت:

ای اباعماره، روزگار دور می زند و امر دگرگون شد و من انتقام خودم را از شما گرفتم.

سپس نیزه خود را تکان داد و آن را به دهان جنازه حمزه گذاشت و گفت: بچش پاداش کردار خودت را... و آن را تکرار می کرد.(۱)

حزن پیامبر(ص)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر بالای جسد عمویش - که به وسیله هند به بدترین وجه مثله شده بود - ایستاد و با اندوه و حزن شدیدی، عمویش را مخاطب قرار داده و گفت: و مسلمین به اندوه و حزن مبتلا شدند و گفتند:

بخدا اگر روزی خدا ما را بر آن ها چیره گرداند طوری آن ها را مثله کنیم که احدی از عرب را مثله نکرده باشند...

و جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و این آیه نازل شد:

۱- - الامام علی بن ابیطالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۸۲.

{وَإن عـاقَبتُم فَعاقِبوا بِمِثلِ ما عوقِبتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرتُم لَهُوَ خَيرٌ لِلصَّابِرينَ * وَاصبِر وَما صَبرُكَ إلا بِالله وَلا تَحزَن عَلَيهِم وَلا تَکُ فی ضَیقٍ مِمّا یَمکُرونَ}(۱)

اگر کسـی به شـما عقوبت و سـتمی رسانید شما باید به همان قدر در مقابل انتقام کشید و اگر صبر کنید و از او درگذرید البته برای صـابران اجری بهترخواهـد بود و برای رضـای خـدا صـبر و تحمـل پیشه کن و بر آن هـا که ترک کفر نمی کننـد غمگین مباش و از مکر و حیله آنان غمگین مباش که خدا از مکر و دشمنی خلق تو را محفوظ می دارد.

پس پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم بخشید و صبر کرد و مثله را نهی فرمود و گفت: «إنَّ المُثلَةَ حَرامٌ وَلَو بِالکَلبِ العَقورِ»: مثله حرام است ولو به سگ هار.

جنگ احد تنها جنگی بود که مسـلمانان در آن شـکست سـختی خوردند و "ابن اسحاق" گفت: روز احد روز بلا و مصیبت و آزمایش بود، خدا مؤمن را به آن آزمایش کرد و منافقین را در آن روز نابود کرد، کسانی که با زبان اظهار ایمان می کردند و در دلهایشان کفر را پنهان می نمودند و روزی بود که خدا گرامی داشت کسی را که خواست به شهادت برسد.(۲)

و پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم بعـد از پایان جنگ به امیرالمؤمنین علیه السـلام خبر داد که مشـرکین بعـد ازاین دیگر چنین شکستی نمی توانند به مسلمانان برسانند تا خدا فتح را نصیب مسلمین گرداند.(۳)

۱- – النحل، ۱۲۶و۱۲۷.

۲- – السیره النبویه، ابن هشام، ج۲، ص۱۰۵.

۳- – البدایه والنهایه، ج۴، ص۴۷.

تعقیب قرشیان از سوی پیامبر(ص)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پس از جنگ احد، جز مدت کوتاهی در مدینه درنگ نکرد و به اصحابش دستور داد که برای جنگ با قریش آماده شوند - مخصوصاً از آنهایی که در جنگ با او شرکت داشتند و مجروح شده بودند - و سبب آن به توهم انداختن قریش بود که بدانند او نیرومند است و دوباره بازنگردند، آن ها که قصد برگشت کرده بودند چون خبر تعقیب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به قرشیان رسید، منصرف شده و به مکه بازگشتند و این یکی از شگفت ترین نقشه های سیاسی و جنگی بود.

خوشحالی قرشیان

قریش با ساز و آواز و بوق و کرنای پیروزی ای که بر مسلمین پیدا کرده و به آن ها خسارت جانی و مالی زده بودند به مکه برگشت و خوشحال ترین آنان ابوسفیان با همسر او هند و سایر بنی امیه بودند که با ریختن خون عمویش حمزه و سایر قهرمانان اسلام، انتقامشان را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گرفته بودند.

۳ - جنگ خندق

اشاره

جنگ خندق از این جهت جنگ احزاب نامیده شد که قبایل و گروه های مختلف برای جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جمع شدند. مسلمانان سخت ناراحت شده، آن ها را ترس و وحشت فراگرفت و این به خاطر اتحاد میان مشرکین یهود بود که به آن ها پیوسته بود. تعداد آن ها ده هزار نفر جنگجو و تعداد لشکر مسلمین سه هزار نفر بودند. قرآن کریم ترس و وحشت مسلمین از دشمنانشان را اینگونه بیان می کند:

«إذ جاءُوكُم مِن فَوقِكَم وَ مِن أسفَل مِنكَم وَ إذ زاغَتِ الابصارُ وَ بَلَغَتِ القُلوبُ الحَناجِرَ»(۱)

یادآورید وقتی را که لشکر کفار از بالا و پایین بر شما حمله ور شدند و چشمها حیران شد و جانها به گلو رسید.

و خدای متعال پیروزی اسلام را به دست امام امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت، آن کسی که فتح مسلّم را احراز کرد. اینک مختصری از این واقعه را بیان می کنیم:

نقش یهود در جنگ

یهود در این جنگ نقش فعالی داشته، گروهی از آن ها به نزد قرشیان رفته و آن ها را به جنگ با رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم تحریک می کردند و از آن ها می خواستند که به آنان بپیوندند و به آن ها می گفتند:

ما با شما هستیم تا او را از پای درآوریم..

و قرشیان به آن ها می گفتند:

ای گروه یهود، شما اهل کتاب اول هستید و اختلاف ما را با او می دانید و او محمد است، آیا دین ما بهتر است یا دین او؟

یهود گفتند:

بلکه دین شما - و آن عبادت بت ها بود - بهتر از دین اوست و شما به حق از اونزدیک ترید..

و قرآن کریم از این گفتگو پرده برمی دارد، قول خدای متعال:

۱- - الاحزاب: ۱۰.

«أَلَم تَرَ إِلَی الَّذینَ أَوتوا نَصیباً مِنَ الکِتابِ یُؤمِنونَ بِالجِبتِ وَالطّاغوتِ وَیَقولونَ لِلَّذینَ کَفَروا هَؤُلاءِ أهدی مِنَ الَّذینَ آمَنوا سَبیلًا * أُولَئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ الله وَمَن یَلعَنِ الله فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصیراً * أم لَهُم نَصیبٌ مِنَ المُلکِ فَإذا لا یُؤتونَ النّاسَ نَقیراً * أم یَحسُدونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ الله مِن فَضلِهِ فَقَد آتَینا آلَ إبراهیمَ الکِتابَ وَالحِکمَةَ وَآتَیناهُم مُلکاً عَظیماً * فَمِنهُم مَن آمَنَ بِهِ وَمِنهُم مَن صَدَّ عَنهُ وَکَفَی بِجَهَنَّمَ سَعیراً»(۱)

ندیدی و عجب نداشتی از حال آنانکه بهره ای از کتاب آسمانی هم داشتند باز چگونه به بتان جبت و طاغوت گرویده و به کافران مشرک می گویند راه شما به صواب نزدیک تر از طریقه اهل ایمان است. این گروهند که خدا آنان را لعنت کرد و هر که را خدا لعنت کند از رحمت خود دور می سازد و هرگز کسی یاری او نتواند کرد، آیا آنان که از احسان به خلق به هسته خرمایی بخل می ورزند بهره ای از ملک و سلطنت خواهند یافت؟ آیا حسد می ورزند با مردم چون خدا آن ها را به فضل خود برخوردار نمود که البته ما برآل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن ها ملک و سلطنتی بزرگ عطاء کردیم. آنگاه برخی کسان به او گرویدند و برخی کسان راهزن دین و مانع دین به او شدند و برای کیفر آنان، آتش افروخته دوزخ بس است.

یهود در طول تاریخ، دشمن فکر و حق و مصدر فتنه در روی زمین بوده است و قوای کافر قریش برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن ها پاسخ مثبت داد همانگونه که قبایل قطفان پاسخ دادند و برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آماده شدند.

پیامبر(ص) با نعیم

نعیم به دست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مسلمان شد. او از بزرگان غطفان بود. به پیامبر

۱- – النساء: ج ۵۰ – ۵۵.

گفت: ای رسول خدا، من مسلمان شدم و قوم من از اسلام من اطلاعی ندارند، پس به آنچه می خواهی دستور بده... پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به منصرف کردن قبایل و نیرنگ به آن ها دستور داد، چون جنگ، نیرنگ است.

"نعیم بن مسعود" به مأموریت خود اقدام کرد و شروع به سنگ اندازی بر قوای جنگجوی یهود و قرشیان نمود و به نزد بنی قریظه، یهودیان ساکن در مدینه رفت که در جاهلیت با آن ها دوست بود و به آن ها گفت:

ای بنی قریظه، شما دوستی مرا نسبت به خودتان می دانید...

و همه گفتند: درست گفتی نزد ما متهم نیستی.

و به آن ها اشاره کرد و از روی نصیحت گفت:

شما مانند قریش و قطفان نیستید، شهر شهر شماست، در آن اموال شما، فرزندان و زنانتان هستند، نمی توانید آن ها را به جای دیگری ببرید، قریش و غطفان برای جنگ با محمد و اصحابش آمده اند و از شما طلب کمک کرده اند، شهر و اموال و زنانشان در جای دیگری است، اگر فرصتی برای اخذ منافعی دیدند، می مانند و اگر غیر از آن بود به شهرشان برمی گردند و بین شما و آن مرد که در شهر شماست، شما را رها می کنند و شماتوان جنگیدن با او را ندارید و تا از آن ها از بزرگان و اشرافشان گروگان بگیرید که در دست شما باشند، تا مورد اطمینان شما باشد که با محمد بجنگید..

و همه یک صدا گفتند: رأی درستی است..

"نعیم" به نزد قریش رفت و به ابوسفیان و همراهانش از بزرگان قوم گفت: شما دوستی مرا نسبت به خودتان و دوری از محمد را می دانید، خبری به من

رسیده که وظیفه خود می دانم شما را مطلع کنم، آن را از من نادیده بگیرید.

همه گفتند: انجام می دهیم.

گفت: یهود از کاری که کرده پشیمان شده است و کسی را به نزد محمد فرستاده اند و گفتند برای اینکه شما راضی شوی عده ای از اشراف قریش و غطفان را می گیریم و به شما تسلیم می کنیم تا شما گردن آن ها را بزنی، تا بدانی که ما با تو هستیم، اگر یهود از شما درخواست گروگانی کرد از دادن آن ها حتی یک نفر خودداری کنید..

ابوسفیان، "عکرمه بن ابی جهل" را با گروهی از قریش و غطفان به نزد بنی قریظه فرستاد تا برای جنگ با محمد صلی الله علیه و آله وسلم به آن ها ملحق شوند، بنی قریظه گفتند: با شما نمی جنگیم تا از مردانتان گروگان ندهید که در دست ما باشند تا با محمد بجنگیم. فرستادگان برگشتند و قریش و غطفان را در جریان گفتار بنی قریظه قرار دادند و آن ها گفتار نعیم بن مسعود را تصدیق کردند و گفتند: حتی یک نفر هم ما به آن ها نمی دهیم و به این طریق مسلمانان از یهود بنی قریظه خلاص شدند که به قریش نپیوستند و با آن ها در جنگ با رسول خدا شرکت نکردند.(۱)

کندن خندق:

چون خبر خروج قرشیان و قبایل غطفان برای جنگ، به پیامبر ' رسید، اصحابش را جمع کرد و از آن ها برای جلوگیری از دشمن نظرخواهی کرد. صحابی بزرگ "سلمان محمدی" به کندن خندق در اطراف مدینه توصیه کرد تا مانع رسیدن دشمن به داخل مدینه شود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این رأی را پسندید و خودش

۱- - السیره النبویه، ابن هشام، ج۲، صص۲۲۹ - ۲۳۰.

با اصحاب به کندن خندق اقدام کرد. این نقشه حکیمانه ای بود که مسلمانان را از شر دشمنانشان حفظ کرد و قریش متحیرانه در پشت خندق ماندند و چاره نداشتند و نتوانستند برای جنگ با مسلمین از آن عبور کنند و از تیر در جنگ کمک گرفتند که مسلمان ها مقابله به مثل کردند و بین دو گروه تیراندازی بود بدون اینکه جنگ عمومی رخ دهد.

مبارزه امام(ع) با عمرو

قبایل قرشی از این درگیری های بدون پیروزی، خسته شدند و به دنبال محل تنگی گشتند تا بتوانند از آنجا اسب های خود را عبور دهند. از جمله کسانی که توانست از خندق عبور کند "عمرو بن عبدود" - قهرمان قریش در جاهلیت و سوارکار کنانه - بود. او سر تا پا مسلح و روی اسبش مانند قلعه بود. زمین زیر پایش از تکبر، جولان و قوت بدن اومی لرزید. سکوت بین مسلمین برقرار بود. رعب و وحشت همه را فراگرفته بود. در پیش آن ها جولان می داد و آن ها را تحقیر می کرد. صدایش را بلند کرد و گفت:

ای مردان محمد، آیا مبارزی هست؟

و دل مسلمین را ربوده، چون صاعقه ای بر آن ها بود.

دوباره صدا زد:

آیا مردی هست که با من مبارزه کند؟

ندای او را حامی اسلام و قهرمان مسلمانان امام امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد و گفت:

ای رسول خدا، من برای او آماده ام...!

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر پسرعمویش حریص بود، به امام گفت:

او عمرو است.

و امام علیه السلام به امر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشست و عمرو دوباره با تمسخر به مسلمین گفت:

ای اصحاب محمد، کجاست آن بهشتی که گمان می کنید وقتی کشته شدید وارد آن می شوید؟

آیا کسی از شما بهشت را نمی خواهد؟

هیچ یک از مسلمین به ندای عمرو به جز امام جواب نداد و شروع به اصرار به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرد تا به او اجازه دهد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بنا به اصرار و پافشاری به او اجازه داد.

رسول خدا بزرگ ترین مدال افتخار را به گردن او انداخت، هنگامی که گفت:

«تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت».

این کلمه جاوید که ایمان امام را با همه ایمان با آن گسترش و مفاهیمش برابر کرد، پس این آن چیزی است که حکایت از او دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست خود را با تضرع به دعا به سوی خدای متعال بلند کرد و گفت:

خدایا تو حمزه را روز احد از من گرفتی و عبیده را روز بدر، امروز علی را برای من حفظ کن و مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی...

و امام متکبرانه خارج شد و کوچکترین ترس و وحشتی از عمرو بن عبدود نداشت و عمرو از جرئت این جوان و اقدام او بر مبارزه با وی تعجب کرد و به او گفت:

تو چه کسی هستی؟

امام پاسخ او را با تمسخر گفت:

من علی بن ابیطالب هستم.

عمرو بر او ترحم کرد و به او گفت:

پدرت رفیق من بود.

امام توجهی به صدق گفته او با پدرش نکرد و فرمود:

ای عمرو، تو با قومت عهد کرده ای که اگر مردی از قریش از تو سه درخواست بکند یکی را قبول می کنی...؟

گفت: بلی این عهد و پیمان من است.

امام فرمود: من تو را به اسلام دعوت می کنم.

عمرو خندید و با مسخره به امام گفت:

آیا دین پدرانم را ترک کنم؟ آن را برای خودت بگذار.

امام گفت: دست از تو برمی دارم و تو را نمی کشم و برگرد.

عمرو غضب کرد و از جرئت این جوان تعجب کرد و به او گفت:

در این وقت عرب از فرار من صحبت خواهند کرد.

و امام پیشنهاد سوم را مطرح کرد و به او گفت:

من تو را به پیاده شدن از اسب دعوت می کنم؟(۱).

عمرو از جرئت جوان و شجاعت او تعجب کرد و از اسبش پیاده شد و

۱- - مستدرک الحاکم، ج۳، ص۳۲.

شمشیر خود را کشید و بر سر امام زد، امام سپر خود را پیش آورد، آن را پاره کرد و بر سر حضرت فرود آمد و آن را شکافت و مسلمین یقین کردند که امام به سرنوشتش دچار شد و لکن خدای متعال او را یاری و حمایت نمود و ضربتی به عمرو زد که او را درهم کوبید و به زمین افتاد و صدای عجیبی هنگام خروج خونش، چون صدای گاوهنگام ذبح، خارج شد و امام تکبیر گفت و مردم مسلمان هم تکبیر گفتند. پس کمر شرک شکست و قوای آن سست شد و اسلام پیروزی قطعی خود را به دست امام متقین و قهرمان ایمان به دست آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مدال درخشنده ای که در طول تاریخ به جا ماند به او عطا کرد و فرمود:

«لَمُبارَزَهُ عَلِی بن أبی طالب لِعَمرو بنِ عَبدُوَد یَومَ الخَندَقِ أفضَلُ مِن أعمالِ أمُّتی إلی یَومِ القِیامَهِ»(۱)

مبارزه علی بن ابیطالب با عمرو بن عبدود در روز خندق، برتر از اعمال امتم تا روز قیامت است.

صحابی بزرگ "حذیفه بن یمان" گفت: اگر فضیلت علی به کشتن عمرو در روز خندق را بین همه مسلمین تقسیم می کردند از همه آن ها زیاد می آمد(۲).

و"عبداللّه بن عباس" در تفسیر قول خدای متعال:

«وَکفَی اللّه ُالمُؤمِنینَ القِتالَ»(۳)

و خدا امر جنگ را از مؤمنان کفایت فرمود.

ص: ۶۷

۱- – تاریخ بغداد، ج۱۳، ص۱۹، مستدرک الحاکم، ج۳، ص۳۲.

۲- – رسائل الجاحظ، ص ۶۰.

۳- – الاحزاب، ۲۵.

گفت: خدا به وسیله علی بن ابیطالب کفایت کرد و قریش برای "عمرو بن عبدود" گریست چون کشتن او شکست برای آن ها بود و "سافح بن عبد مناف بن زهره" برای او این گونه مرثیه گفته است:

عمرو بن عبد کان أوّل فارس

جزع المزار وکان فارس یلیل

یبغی القتال بشکه لم ینکل

عمرو بن عبدود اول جنگجویی بود که دیدار کننده اش ناشکیبا و سوارکار شب بود.

بخشنده ترین مردم دارای توان محکم که در جنگ شک و تردید به خود راه نمی داد و عقب نشینی نمی کرد.

خواهر عمرو برای عزاداری او، امام - قاتل برادرش - را بزرگ شمرد چون او قهرمان اول در جزیره است و می گفت: اگر غیر از او قاتل تو بود برای همیشه برای تو گریه می کردم و گفت:

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله

لکنت أبکی علیه آخر الابد

لکن قاتله من لا یعاب به

من کان یدعی قدیماً بیضه

البلد(۱)

اگر قاتل عمرو کسی جز علی می بود برای همیشه بر او می گریستم.

ولی قاتلش کسی است که از قتل او عیبی بر عمرو نیست کسی که پدرش یگانه شهر مکه بود.

امام علیه السلام قهرمان دیگری از قریش را که "نوفل بن عبدالله" بود کشت و باعث شکست بزرگ قریش گردید و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

۱- - أمالی المرتضی، ج۲، صص۷ - ۸.

«الان نَغزوهُم وَلا يَغزونَنا»(۱)

اکنون ما با آن ها خواهیم جنگید و آن ها با ما نخواهند جنگید.

قریش شکست خورده برگشتند و جامه یأس و ناامیدی را از حسرت بر زمین می کشیدند و مبتلا به شکست خردکننده ای شدند و از این جنگ هیچ سودی نبردند و نتوانستند خسارتی به مسلمین برسانند.

۴ – فتح خیبر

اشاره

بعد از آنکه شکست های خرد کننده ای در صفوف قرشیان پیدا شد و خبر آن منتشر شد و خدا آن ها را خوار و ذلیل نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با فکر نافذ و رأی اصیل خود به این نتیجه رسید، که با وجود قدرت یهود، دولت آن ها تثبیت نمی شود و کلمه اسلام در تمام زمین گسترش نمی یابد. آن ها از سخت ترین دشمنان اسلامند، و نیروی آنان قلعه های خیبر است – محل ساخت انواع سلاح، از شمشیر، نیزه، زره و تانک هایی که آب داغ و سرب ذوب شده پرت می کردند – بود. و از خطرناکترین اسلحه های آن روز بودند و این یهود بودند که با دادن اسلحه، به قوای مخالف اسلام کمک می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با لشکرش برای اشغال قلعه های خیبر لشکر کشید و ریاست لشکر را به ابوبکر سپرد، ابوبکر چون به قلعه ها نزدیک شد با تیراندازی تانکها روبرو شد و شکست خورده و مأیوس بازگشت. روز دوم رهبری لشکر را به عمربن خطاب واگذار کرد، او هم چون رفیقش

ابی بکر شکست خورده، بازگشت و قلعه بسته بود و کسی نمی توانست بدان دست یابد.

۱- – أعیان الشیعه، ج۳، ۱۱۳.

بعد از آنکه لشکر از یورش به قلعه ها عاجز شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلان کرد فردا رهبری برای لشکر تعیین می کنم که خدا قلعه ها را به دست او فتح می کند و فرمود:

«لأدفَعَنَّ الرّایَهَ غَداً إلی رَجُلٍ یُحِبُّ اللّه َوَرَسولَهُ، وَیُحِبُّهُ اللّه َوَرَسولَهُ، لا یَرجِعُ حَتّی یَفتَحَ اللّه ُلَهُ»(۱)

فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، برنمی گردد تا خدا برای او فتح و پیروزی را عطا کند.

لشکر بی صبرانه منتظر رهبر الهام شده بود که خدا به دست او فتح و پیروزی را عطا کند، و گمان نمی کردند که او امام علی علیه السلام باشد، چون او به درد چشم مبتلا بود، چون

نور صبح تابید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را فراخواند در حالی که دستمالی را به چشمش بسته بود. پیامبر پارچه را از آن دور کرد و آب دهان به چشم او مالید، فوراً چشمانش بهبود یافت، و به او گفت:«خُذ هَذِهِ الرّایَهَ حَتّی یَفتَحَ اللّه ُعَلَیکَ...»: این پرچم را بگیر تا خدا تو را پیروز گرداند...

"حسان بن ثابت" درد چشم امام و شفای او از آب دهان پیامبر را به شعر درآورده است:

وکان علی أرمد العین یبتغی

دواءً فلم یُحسِس طبیباً مداویا

شفاهُ رسولُ اللّه ِ مِنهُ بتفلهِ

فبورکَ مرقیاً وبورک راقیا

وقال:

سأعطی الرایه الیوم صارماً

کمیّاً محبّاً للرسول مُوالیا

۱– – حلیه الاولیاء، ج۱، ص۶۲؛ صفه الصفوه، ج۱، ص۱۶۳؛ مسند أحمد، ج۱، ص ۱۸۵.

یحبُّ إلهی والاله یُحبُّه

به یفتحُ اللّه ٔالحصون الاوابیا

فأصفی بها دون البریَّهِ کُلِّها

علیّاً وسمّاهُ الوزیر المُؤاخیا(۱)

و علی به درد چشم مبتلا بود و به دنبال دوا می گشت، طبیبی که درد او را دوا کند پیدا نمی کرد.

رسول خدا با آب دهان او را شفا داد، پس مبارک باد شفا دهنده و شفا یافته.

و گفت: فردا پرچم به دست کسی می دهم که دوست

رسول خدا و موالی اوست.

و خدا را دوست دارد و خدا هم او را دوست دارد، به وسیله او خدا قلعه ها را فتح می کند.

از میان تمام نیکان علی را برگزید و او را وزیر و برادر نامید.

و شاعر عالیقدر ازری این حادثه را به شعر سروده است:

وله یوم خیبر فتکاتٌ

کَبُرت منظراً علی من رآها

یوم قال النبی إنّی لاُعطی

رایتی لیثها وحامی حماها

فاستطالت أعناقُ کلِّ فریقٍ

لِیَروا أی ماجدٍ یُعطاها

فدعا أین وارثُ العلم والحلم

مجیرُ الایام من بأساها؟

أین ذو النجده الذی لو دعته

فی الثرایا مروعه لبّاها

فأتاه الوصی أرمد عینٍ

فسقاهُ من ریقه فشفاها

ومضی یطلبُ الصفوفَ فولّت

عنه علماً بأنّه أمضاها(۲)

و برای او در روز خیبر کشته هایی است، هر که آن را می دید برای او بزرگ می نمود.

روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من پرچم را به شیرمردی می دهم که کمک می کند.

۱- - إعلام الوری، صص ۱۸۵ - ۱۸۶.

۲- - شرح الازریه، صص ۱۴۱ - ۱۴۲.

از هر گروه گردن ها کشیده شد تا ببینند به چه بزرگواری آن پرچم داده می شود.

پس فرمود وارث علم و حلم، رهایی بخش روزگار از بدبختی ها کجاست؟

کجاست آن صاحب شجاعتی که اگر او را برای آسمان دعوت کنی که در آنجا ناراحتی است پاسخ می دهد؟

پس وصی را با چشم درد به نزد او آوردند که از آب دهان مبارکش به او خوراند و شفا یافت.

و گذشت، صف ها را طلب می کرد، پس از آن جنگ بازگشت در حالی که کار را تمام کرده بود.

و امام علیه السلام پرچم را از رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم گرفت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسید:

«یا رَسولَ اللّه، أقاتِلُهُم حتّی یَکونوا مِثلَنا؟»: ای رسول خدا، آیا با آن ها بجنگم تا مانند ما شوند؟، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود:

«أنفُذ علی رَسلِکَ حَتّی تَنزِلَ بِساحَتِهِم، ثُمَّ ادعُهُم إلَی الاسلام، وأخبِرهُم بِما یَجِبُ عَلَیهِم مِن حَقِّ اللّه ِ، فَوَاللّه! لان یَهدِیَ اللّه ُ بِکَ رَجُلًا واحِداً خَیرٌ مِن أن یَکونَ لَکَ حُمرُ النَّعَمِ»(۱)

مأموریتت را انجام بده تا در میدان آن ها قرار بگیری، سپس آن ها را به اسلام دعوت کن و آنچه بر آن ها واجب است از حق خدا خبر بده، واللّه اگر یک نفر به وسیله تو هدایت شود برای تو بهتر است از اینکه شتران سرخ موی داشته باشی.

فرمانده بزرگ فوراً حرکت کرد بدون اینکه کوچکترین ترس و وحشتی در

۱- – صفوه الصفوه، ج۱، ص؛۱۶۴؛ صحیح البخاری، ج۷، ص۱۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۰.

دل داشته باشد و او پرچم پیروزی به سوی قلعه تکان می داد، چون به قلعه رسید در آن قلعه را کند و آن را سپر خود قرار داد(۱) و خود را از ضربات یهود و تیراندازی های آن ها حفظ کرد. یهود وحشت کردند و ترس و خوف مانند وبا آن ها را از این قهرمانی که در قلعه شان را کنده و آن را سپر قرار داده، فراگرفت.

مبارزه امام(ع) با مرحب

"مرحب" - یکی از قهرمانان یهود و شجاعان آن ها - به سوی امام آمد در حالی که و مغفر

یمانی بر تن داشت و سنگی را به جای کلاه خود سوراخ کرده چون تخم مرغ بر سر نهاده بود و رجز می خواند:

قد علمت خیبرٌ أنّی مرحبٌ

شاکی السلاح بطلٌ مجرّبُ

إذا اللیوث أقبلت تلتهبُ

خیبر می داند که من مرحبم که اسلحه و افزار جنگم برّان و پهلوانی مجرب و آزموده هستم.

هنگامی که جنگ ها شعله ور شود.

قهرمان اسلام و حامی آن به استقبال او رفت در حالی که جبّه سرخی پوشیده، جواب او را می داد:

انا الَّذی سَمَّتنِی أمّی حیدره

ضِرغام آجامٍ ولیثُ قَسوره

عَبلُ الذَّراعَینِ شَدیدِ القَسوره

کَلَیثِ غاباتٍ کریهِ المنظره

أضرِبُ بِالسَّیفِ رِقابَ الکَفَرَه

أکیلُهُم بِالسَّیفِ کَیلَ السَّندَرَه(۲)

۱- - تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۲۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص۲۱۸؛ کنز العمال، ج ۶، ص۳۶۸.

۲- - سندره: در معنای آن اختلاف هست.

منم که مادرم مرا حیدر نامیده، شیر بیشه ای هستم که خشم و قهرش سخت است.

با بازوانی قوی و با خشمی سخت مانند شیر جنگل با منظری وحشتناک.

گردن کفار را می زنم، با این شمشیر شما را

همچون سندره می سنجم.

راویان در اینکه این شعر از امام است اختلاف ندارند(۱) و این شعر حاکی از قدرت سخت امام علیه السلام و شجاعت اوست و امام اقدام به ضربتی بر سر او کرد که سنگ و کلاه خود و سر او را شکافت و بر زمین افتاد و به خون خود آغشته شد، سر او را برید و جنازه او را بی جان رها کرد، به این طریق اسلام پیروز شد و قلعه های خیبر فتح گردید، یهود خوار و ذلیل شد و به آن ها درسی داده شد که آن را همیشه با اندوه و حزن فراوان در طول تاریخ ذکر می کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از این فتح و پیروزی که خدا مسلمانان را به آن عزیز کرد و بر دشمنانشان (یهود) خشم و غضب کرد، بسیار خوشحال و خرسند گردید و آن روز مصادف با آمدن "جعفر بن ابیطالب" از حبشه بود، رسول خدا' فرمود:

«ما أدری بأیِّهِما أنا أسَرُّ أبِقُدومِ جَعفَرٍ أم بِفَتحِ خَیبَر؟»(۲)

نمی دانم به کدام یک از این دو خوشحال تر باشم آیا به آمدن جعفر یا به فتح خیبر؟

۵-جنگ بنی قریظه

اشاره

بنی قریظه از یهود بودند، آنها خطری بزرگ بر علیه مسلمین بودند و شبانه روز بر ضد آن ها به نیرنگ متوسل می شدند تا اینکه جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و از جانب خدای متعال به او دستور داد که با آنها بجنگد و ریشه آن ها

۱- - خزانه الادب، ج۶، ص۶۵.

۲- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۱۲۸.

را برکند.(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای جنگ با آن ها خارج شد و امام امیرالمؤمنین را پیشرو قرار داد و پرچم اسلام را به او سپرد. چون به سوی آنها رهسپار شد و به آن ها نزدیک گردید، گفتار زشتی از آن ها درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنید، از اینرو برگشت تا به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید، به او گفت: «یارسول اللّه، لاعلیک أن لاتَدنو مِن هَؤلاءِ الاخباث»: ای رسول خدا، درست نیست تو به این افراد پست نزدیک شوی، حضرت فرمود: «لَم أظنَّک سَمِعتَ مِنهُم لی أذی؟»: گمان می کنم که از آن ها کلمات آزاردهنده ای شنیده ای؟ گفت: بلی، رسول خدا فرمود:

«لَو رأونی لَم یَقولوا مِن ذَلِکَ شیئاً»: اگر مرا ببینند از آن مطالب چیزی نمی گویند. سپس آنها را بیست و پنج شب محاصره کرد تا آن ها خسته شدند و خدا در دلشان رعب و وحشت انداخت.

نصیحت کعب به بنی قریظه

بنو قریظه یقین پیدا کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن ها صرف نظر نمی کند تا با آن ها بجنگد، "کعب بن اسد" از روی نصیحت به آن ها گفت:

ای گروه یهود، برای شما آنچه را می بینید پیش آمده و من به شما سه پیشنهاد می کنم هر یک از آن را خواستید قبول کنید.

همه گفتند: آن چیست؟

نصیحتش را عرضه کرد و گفت:

از این مرد پیروی کنیم و او را تصدیق نماییم، واللّه برای شما روشن شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و فرستاده خداست و او آن کسی است که در کتابتان

۱- السیره النبویه، ابن هشام، ج۲، ص۳۳۳.

یافته اید، پس خونتان، اموالتان، فرزندانتان و زنانتان را حفظ کنید..

به نجات آن ها و سلامت آن ها اشاره کرد، همانا آن ها پاسخ او را ندادند و آن را رد کردند و گفتند:

ما از حکم تورات هرگز جدا نمی شویم و چیزی را به جای آن نمی پذیریم..

دوباره به آن ها اشاره کرد و گفت:

اگر این را قبول ندارید پس بچه هایمان را و زنانمان را بکشیم، سپس بر محمد و اصحابش با شمشیرهای کشیده خروج کنیم و هیچ چیز سنگینی را پشت سرمان رها نکنیم تا خدا بین ما و محمد حکم کند، اگر هلاک شدیم پس هلاک شدیم و چیزی پشت سرمان نگذاشته ایم و نسلی نداریم که از آن بترسیم و اگر پیروز شدیم به جان خودم، زنان و فرزندان را پیدا می کنیم.

و این پیشنهاد را رد کردند و گفتند:

و اگر این بیچاره ها را بکشیم زندگی بعد از آن ها چه خیری برای ما خواهد داشت...

پیشنهاد سوم را مطرح کرد و گفت: شب شنبه است و چه بسا که محمد و اصحابش از ما ایمنند، در این شب بر آن ها بتازید شاید ما بهره ای از محمد و اصحابش از غفلت آن ها ببریم.

و آن را رد کردند و گفتند: شنبه را بر خودمان فاسد کنیم و برای ما رخ دهد آنچه را برای افراد قبل از ما رخ داد.

رأی او را نپذیرفتند و بر جهلشان افزودند.(۱)

قبول حکم رسول خدا(ص) از طرف آنها

بنو قریظه خسته شد و همه راه ها را به روی خود بسته دید و به حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره خود راضی شدند که هرگونه رأی اوست عمل کنند.

داوری سعد

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کار آن ها را به "سعد بن معاذ" واگذار کرد، او از بزرگان صحابه بود، درباره خدا کاری به سرزنش دیگران نداشت، او را در حالی که مجروح شده بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای او برخاست و سایر صحابه به احترام او برپاخاستند و به او گفتند:

ای ابا عمرو، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داده است که بین هم پیمانانت داوری کنی..

سعد گفت: اگر من داوری کردم به عهد و پیمان خدا پایبندید..

گفتند: بلی.

سعد به کشتن مردانشان و تقسیم اموالشان و اسارت زنان و فرزندانشان داوری کرد.

و این حکم عدالت، درباره آن یهودیانی بود که مصدر فتنه و فساد در روی زمین بودند.

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داوری سعد را تائید کرد و به او گفت:

«لَقَد حَكَمتَ فیهم بِحُكمِ اللّه ِمِن فَوقِ سَبعَهِ أرقعَهٍ...»(۲)

۱- – السیرهْ النبویهْ، ابن هشام، ج ۲، صص۲۳۵ – ۲۳۶.

۲- – السیرهْ النبویهْ، ابن هشام، ج۲، صص۲۳۹ – ۲۴۰.

درباره آن ها به حکم خدا از بالای هفت آسمان داوری کردی.

و امام امیرالمؤمنین علیه السلام حکم آنها را اجراء کرد و سران آن اشرار را با شمشیر خود درو کرد.

۶ – جنگ بنی نضیر

بنو نضیر از قبایل یهود و جانشان پر از بغض، کینه و دشمنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و پیامبر با گروهی از صحابه به نزد آنان رفت و در پیشاپیش آنان امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود و آن به خاطر دریافت دیه ای بود که برای آن ها اتفاق افتاده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در کنار دیواری از خانه آن ها نشست و یکی از آن ها با دیگری خلوت کرد و قرار گذاشتندیکی از آن ها سنگی از بالا ـ بر سر پیامبر پرت کنند و "عمرو بن جحاش" برای این کار انتخاب شد و سنگ را گرفت. پس از آسمان به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وحی نازل شد، خبر آن را به وی داد، پس بلند شد و آنجا را فوراً ترک کرد و اصحابش آنجا را ترک کردند و به سوی مدینه برگشتند، سبکی می گوید:

وجاءك الوحی بالذی أضمرت بنو

النضیره وقد همّوا بإلقاء صخره(۱)

وحی آمد و او را از آنچه بنو نضیر در دل داشتند بافکندن سنگ آگاه کرد.

امام علیه السلام به سوی یهودی که قصد جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را داشت، رفت و او را کشت و گروه همراه او فرار کردند. امام از رسول خدا اجازه برخورد با آنان را گرفت و با گروهی از سپاه به آن ها قبل از ورود به قلعه برخورد کرد و آن ها را

۱- – إنسان العین، ج۲، ص۱۷۶.

کشت و آن سبب فتح قلعه آنان شد. عده ای از شعرا این حادثه را به شعر درآوردند از جمله آن ها "حسان بن ثابت" بود و امام علیه السلام را بر آنچه از بذل جان و کوشش درفتح قلعه های بنی نضیر انجام داد ستودند.

۷ – جنگ وادی القری

اشاره

چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قلعه های خیبر را فتح کرد به سوی وادی القری آمد و به ساکنین آنجا که یهودی بودند، به آنها اسلام را عرضه نمود، اما آنها نپذیرفتند و آماده جنگ شدند. مسلمانان با آن ها جنگیدند و یازده نفر از آن ها را کشتند که امام علیه السلام تعدادی از آنان را به هلاکت رساند و خدا دیار آن ها را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فتح کرد و مسلمین اموالشان را به غنیمت گرفتند و آنچه در دستشان بود مانند زمین و نخلستان برای آن ها گذاشتند و با آنان آن گونه که با خیبریان عمل کردند رفتار نمودند.

امام (ع)وفتح یمن

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام علی علیه السلام را با گروهی از لشکر خود به یمن فرستاد که مردم را به اسلام یا جنگ دعوت کند. امام به سرعت رفت و به چیزی توجه نداشت تا رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را انجام دهد.

دعای امام(ع)

و امام علیه السلام این دعای شریف را وقتی متوجه یمن بود خواند. متن آن دعا این است:

«اللَّهُمَ إنّی أتَوَجَّهُ إلَیکَ بِلا ثِقَهٍ مِنّی بغَیرِکَ، وَلا رَجاءَ یَأوی بِی إلا إلَیکَ، وَلا قُوَّهٍ أتَّکِلُ عَلَیها، وَلا حیلَهٍ ألجَأُ إلَیها إلا طَلَبَ فَضلِکَ، وَالتَّعَرُّضَ لِرَحمَتِکَ، وَالسُّکونَ إلی

أحسَنِ عادَتِک، وَأنتَ أعلَمُ بِما سَبَقَ لی فی وَجهی هـذا مِمّا أَحِبُّ وَأکرَهُ، فَأیّما أوقَعَت عَلَی فیهِ قُدرَتُک، فَمَحمودٌ فیهِ بَلاؤُکَ مُتَّضِحٌ فیهِ قَضاؤُکَ، وَأنتَ تَمحُو ما تَشاءُ وَتُثبِتُ وَعِندَکَ أمُّ الکِتابَ.

اللَّهُمَ فاصرِف عَنّی مَقادیرَ کُلِّ بَلاءٍ، وَمَقاصِرَ کُلِّ لاوآءِ، وأبسُط عَلَی کَنَفاً مِن رَحمَتِکَ وَسَعَةً مِن فَضلِکَ، وَلُطفاً مِن عَفوِکَ حَتّی لا أحِبَّ تَعجیلَ ما أخَّرتَ وَلا تأخیرَ ما عَجَّلتَ، وَذَلِکَ مَعَ ما أسألُکَ أن تَخلُفَنی فی أهلی وَوَلَدی، وَصُروفِ حُزانَتی بِأحسَنِ ما خَلَفتَ بِهِ غائِباً مِنَ المُؤمِنینَ فی تَحصینِ کُلِّ عَورَةٍ وَسَترِ کُلِّ سَیِّئَةٍ، وَحَطِّ کُلِّ مَعصِیَةٍ، وَکِفایَةِ کُلِّ مَکروهٍ، وارزُقنی عَلی ذَلِکَ

شُکرَکَ وَذِکرَکَ، وَحُسنَ عِبادَتِکَ، وَالرِّضا بِقَضائِکَ، یا وَلِی المُؤمِنینَ وَاجعَلنی وَما خَوَّلتَنی وَوَلَدی، وَرَزَقتَنی مِنَ المُؤمِنینَ وَالمُؤمِناتِ فی حِماکَ الَّذی لا یُستَباحُ، وَذِمَّتِکَ الَّتی لاتُخفَرُ، وَجِوارِکَ الَّذی لا یُرامُ، وَأمانِکَ الَّذی لا یُنقَضُ، وَسِترِکَ الَّذی لا یُهتَکُ، فَإنَّهُ مَن کانَ فی حِماکَ وَذِمَّتِکَ وَجِوارِکَ وَأمانِکَ وَسِترِکَ کان آمِناً مَحفوظاً، وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ إلا بِاللّه العَلِی العَظیم»(۱).

این دعا حاکی از توکل کامل امام علیه السلام به خدای متعال و پناه بردن به او و جدایی کامل از دیگران و اینکه فقط تسلیم اراده و مشیت الهی است.

اسلام همدان

امام با لشکرش به یمن رسید و رؤسا و بزرگان یمن را ملاقات کرد و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بر آن ها عرضه نمود و محاسن اسلام، اصول و ارزش‌های ارزنده و نمونه عالی آن را بیان کرد. یمنی ها از کمال و فضل و ادب امام تعجب

۱- – مهج الدعوات، ۹۴.

کردنـد و دعوت او را اجابت نمودند و همدان با تمام قبیله اش اسـلام را پذیرفت و به این وسـیله امام پیام آور صـلح و دوستی بود که یمن را بدون جنگ فتح نمود.(۱)

فتح مکه

خدای متعال پیروزی آشـکار را برای بنده و رسولش محمد صـلی الله علیه و آله وسلم نوشت، قوای دشمن از قرشیان و یهود را خوار کرد و دولت او بر بیشتر مناطق جزیره العرب دست یافت، کلمه اسـلام در همه جا حکمفرما شد و پرچم توحید برافراشـته شد.

پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم دید که پیروزی قاطع و فتح آشـکار تحقق نمی یابد مگر به فتح مکه که قلعه شرك و الحاد و جایی است که با او جنگید. زمانی که در آنجا بود و زمانی که از آنجا رفت.

پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم با لشـکری گران مرکب از ده هزار سـرباز مسلح یا زیادتر از آن به سوی مکه حرکت کرد. او مجهز به همه نوع آلاـت جنگی بود. بـا کتمـان امر، کسـی از افراد لشـکر هـدف او را نمی دانست و پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم از این هراس داشت که قریش از هـدف او آگـاه شـده و برای جنگ آماده شود و برای اشـغال شـهرش در بلـد الحرام و محل امن خدا خونریزی شود. بنابر این، آن را مخفی کرد تا آن ها را طوری محاصره کند که فرصت مبارزه را نداشته باشند.

نامه حاطب به قریش

"حاطب بن ابی بلتعه" نامه ای به قریش نوشت و در آن، رفتن پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به سوی شـهرشان برای اشـغال آن را متذکر شد و نامه را به زنی داد و او را سفارش

۱- – أمالی المرتضی، ج۱، ص۲۹۲.

به کتمان شدید کرد و با او قرار گذاشت که نامه را به قریش برساند. نامه را در بین موهای خود پنهان کرد تا کسی از آن اطلاع پیدا نکند. وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و موضوع نامه را به پیامبر خبر داد. پس برادرش امام امیرالمؤمنین علیه السلام و زبیر را خواست و دستورداد تا نامه را از آن زن بگیرند. امام با زبیر فوراً به حرکت خود ادامه داد تا به آن زن رسیدند، درباره نامه از او پرسیدند، آن را انکار کرد. پس امام فریاد زد و ناراحت شد و گفت:

«إنّی أحلِفُ بِاللّه ِ ما کَذَبَ رَسولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله وسلم وَلا کَذَّبنا، لَتُخرِجَنَّ الکِتابَ أو لِنَکشِفَنَّکَ»

من به خدا قسم می خورم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دروغ نگفته و ما دروغ نمی گوئیم. باید نوشته را به ما بدهی وگرنه تو را بازرسی می کنیم.

ترس و وحشت بر او غلبه کرد و نامه را از بین موهای خود خارج کرد و به امام داد و امام با زبیر به سرعت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفتند و نامه را به او دادند. حاطب را احضار کرد، چون او آمد به او گفت:

«ما حَمَلَکَ عَلی هَذا؟»: چه شد که این کار را کردی؟

حاطب عذر خود را ابراز کرد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت: ای رسول خدا، من مؤمن به خدا و رسول هستم. ایمان خود را تغییر و تبدیل نکردم و لکن من در بین قریش اهل و قبیله ای ندارم و زن و فرزند من در مکه است، خواستم در این چاپلوسی کرده باشم.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عذر او را پذیرفت و آیه کریمه در حق او نازل شد:

«یاأیُّهَا الَّذینَ آمَنوا لاتَتَّخِذوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُم أولِیاءَ تُلقونَ إلَیهِم بِالمَوَدَّهِ»((۱))((۲))

ای کسانی که ایمان به خدا آورده اید هرگز نباید کافران را که دشمن شمایند یاران خود گرفته و طرح دوستی با آنان فکنید.

در محیط مکه

لشکر اسلام به سرعت حرکت کرد و به چیزی توجه نداشت تا به مکه اشراف پیدا کرد در حالی که اهل آن غافل بودند و چیزی نمی دانستند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیشتر مسیرش را برای حفظ سلامتی و عدم خونریزی در شب قرار داد و به لشکرش دستور جمع آوری هیزم داد، چون

مقدار زیادی هیزم جمع آوری شد و شب همه جا را فرا گرفت دستور داد هر کس آتشی روشن کند. آنها چنین کردند، شعله های آن در مکه دیده شد، ابوسفیان ترسید و جانش احساس خطر کرد، به "بدیل بن ورقاء" که در کنارش بود گفت:

من تا به حال هرگز چنین آتشی ندیده ام!

بدیل فوراً گفت:

این خزاعه است..

ابوسفیان او را مسخره کرد و به او گفت:

خزاعه خوارتر و کوچک تر از آن است که این آتش و لشکر آن باشد... خوف و ترس بر ابوسفیان مستولی شد و اطمینان پیدا کرد که لشکر اسلام است و برای اشغال مکه آمده است.

۱- - التحریم: ۱.

۲- - السیره النبویه، ابن هشام، ج۲، ص۳۹۸.

عباس و ابوسفیان

هنگامی که عباس از آمدن لشکر اسلام برای اشغال مکه آگاه شد در جانش ترس و وحشت برای قومش چیره شد و با خودش صحبت می کرد و می گفت: وای به حال قریش، واللّه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به زور وارد مکه شود قبل از اینکه آن ها راامان بدهد قریش تا آخر روزگار هلاک می شود و کوشید که کسی را از مکه پیدا کند و خبر به اهلش از جای رسول خدا بدهد تا به نزد او بروند و از او درخواست امان کنند در حالی که غرق در جریان ذهنیات خاطر و ترس بر قومش بود چشمش بر ابوسفیان افتاد به او صدا زد:

ای اباحنظله...

ابوسفیان او را شناخت، فوراً صدا زد:

ابوالفضل...

گفت: بلی...

ابوسفیان گفت: پدر و مادرم به فدایت.

ابوالفضل گفت: وای به تو ای اباسفیان، این رسول خدا در بین مردم است وای به قریش...

ابوسفیان وحشت کرد و خونش منجمد شد و بر جانش و قومش ترسید و گفت:

چه کار می توان کرد پدر و مادرم به فدایت؟

و عباس فوراً او را به راهی که خون او را حفظ کند راهنمایی نمود و گفت: واللّه اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر تو پیروز شود گردن تو را می زند، پشت سر من بر این

ص: ۸۴

استر سوار شو تا تو را به نزد رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم ببرم و از او برای تو امان بگیرم.

پس بر پشت سر او سوار شد، چون بر آتشی از آتش های مسلمانان می گذشت، می گفتند: این کیست؟ چون استر رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم را می دیدند می گفتند: عموی رسول اللّه است، عمر خطاب به او نگاه کرد و شناخت، پس صدا زد:

این ابوسفیان دشمن خداست..

دوباره صدا زد:

حمد خدای را که بدون عقد و عهدی تو را در اختیار ما قرار داد.. ابوسفیان ساکت بود ولی اضطراب و آشفتگی قلبش جدی بود و بر خودش و قومش می ترسید، آنهایی که در قاموس بدی و کراهت چیزی را فروگذار نکرده مگر آنکه آن را بر پیامبر صلى الله عليه و آله وسلم و اصحابش وارد داشتند.

درگیری های کلامی بین عباس و عمر درباره ابوسفیان رد و بدل شد، عباس به سوی رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم حرکت کرد و از اسارت ابوسفیان او را مطلع نمود، پیامبر صلى الله عليه و آله وسلم دستور داد او را با خود ببرد و صبح به نزد او بیاورد، ابوسفیان شب را در نزد عباس با ترس و اضطراب به سر برد.

ابوسفیان نزد پیامبر(ص)

چون نور صبح نمایان شد، پیامبر صلى الله عليه و آله وسلم به ابوسفیان توجه نمود، پس به او گفت:

«وَيحَكَ ياأباسفيان، ألَم يَان لَكَ أن تَعلَمَ أنَّهُ لا إلَهَ إلا اللّه ..؟»: وای به تو ای ابوسفیان، آیا وقت آن نشده که بدانی خدایی جز خدای یکتا نیست...؟

پیامبر صلى الله عليه و آله وسلم آنچه از عذاب و آزار از ابوسفیان و قومش دیده بود را یادآور

نشد و بر آن پرده انداخت، تا این طور تلقی نشود که قصد انتقام از دشمن را دارد. ابوسفیان با تضرع و زاری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم طلب عفو می کردو می گفت:

پدر و مادرم به فدایت، چقدر بردبار و کریمی و خویشاوند دوستی! به خدا اگر خدایی غیر از این خدا می بود وضع من اینگونه نبود...

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به لطف و دلسوزی گفت:

«وَیحَکَ یاأبا سفیان، ألَم یَإن لَکَ أن تَعلَم أنّی رسولُ اللّه؟»: وای بر تو ای ابوسفیان، آیا وقت آن نشده است که بدانی من رسول خدا هستم؟

ابوسفیان نتوانست به آن اقرار کند چون جانش پر از کفر و الحاد و نفاق بود نتوانست آنچه در درون اوست مخفی کند و می گفت:

پدر و مادرم به فدایت، چقدر تو بردبار و کریم و خویشاوند دوستی!

عباس، ابوسفیان را تهدید کرد و گفت: وای بر تو اگر دعوت اسلام را اجابت نکنی، مسلمان شو و گواهی بده که خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و اینکه محمد رسول خداست قبل از اینکه گردنت را بزنند...

آن خبیث از ترس تیزی شمشیر به اسلام اعتراف کرد در حالیکه دلش پر از کفر و نفاق بود.

الطاف پیامبر(ص)بر ابوسفیان:

رحمت واسعه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اباسفیان را گرفت، کسی که سرسخت ترین دشمن و خصم او بود و احزاب را بر علیه او می شوراند و فرمانده لشکر برای جنگ با او بود، اسلام ظاهری را قبول کرد و مقابله به مثل نکرد و در این باره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمونه رحمت اسلام و ایثار در صلح بود.

ص: ۸۶

عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روی کرد و از او درخواست امتیازی برای ابوسفیان نمود و گفت:

ای رسول خدا، اباسفیان مردی است که فخر را دوست دارد، برای او چیزی قرار بده.

رسول خدا دعوت عباس را اجابت کرد و فرمود:

«نعم، مَن دَخَلَ دارَ أبی سُفیانَ فَهُوَ آمِنٌ، وَمَن أغلَقَ بابَهُ فَهُوَ آمِنٌ، وَمَن دَخَلَ المَسجِدَ فَهُوَ آمِنٌ...»

بلی، کسی که داخل خانه ابوسفیان شود ایمن است و کسی که درب خانه خود را ببندد او در امان است و کسی که وارد مسجد الحرام شود در امان است...

و ابوسفیان از این بزرگواری سود برد چرا که پیامبر برای قوم او عفو عمومی صادر کرد که در طول تاریخ نظیر آن دیده نشده است، الطاف رسول خدا همه آن ها را برگرفت و آن ها کسانی بودند که انواع محنت و اندوه و آزار و اذیت را بر آنها وارد کردند.

ابوسفیان در تنگنای دره

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عباس دستور داد ابوسفیان را در تنگه دره نزد دماغه کوه نگهدار تا لشکر اسلام از جلوی او عبور کند و آن ها را ببیند و قریش را از مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برحذر دارد. عباس او را در تنگه نگه داشت و گروهان های لشکر اسلام که پرچم پیروزی را حمل می کردند وقتی گروهی بر او می گذشتند ازآن سئوال می کرد، عباس آن ها را به او می شناساند. گروهی مسلح به سلاح بر او گذشتند، به عباس گفت:

ای عباس، اینها کیانند؟

گفت: سلیم..

گروهی دیگر از او گذشت و به عباس می گفت:

ای عباس، اینها کیانند؟

گفت: مزینه..

گفتم مرا به مزینه چه کار..

و چون گروه ها به اتمام رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با گروهی سبزپوش گذشت و آن در نهایت قوت بود، شمشیرها را بالای سر رسول اللّه کشیده بودند و بزرگان اصحابش او را احاطه کرده بودند، ابوسفیان تعجب کرده بود و به عباس گفت:

این گروه کیانند؟

گفت: این رسول اللّه در بین مهاجرین و انصار است..

ابوسفیان در تعجب مالک خودش نبود و به عباس می گفت:

کسی نمی تواند با این لشکر مقابله کند و توان آن را ندارد.. سلطنت پسر برادرت بزرگ شده است..

عباس آن را رد کرد و گفت:

ای ابوسفیان، این نبوت است..

ابوسفیان سرش را به طور مسخره تکان داد و گفت:

بلی..(۱)

۱- – السیرهْ النبویهْ، ابن هشام، ج ۲، صص ۴۰۳ – ۴۰۴.

و این جاهل نمی توانست اسلام را بفهمد و در واقع او ملک و سلطنت را می فهمید، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور به رهایی ابوسفیان داد، پس او را رها کردند و به سوی مکه بازگشت.

ندای ابوسفیان

ابوسفیان به سرعت از لشکر پیشی گرفت به سوی مکه حرکت کرد و بلند صدا زد:

ای گروه قریش! این محمد است که به سوی شما با لشکری آمده است که احدی در برابر او مقابله نتواند کرد، هر کس وارد خانه ابوسفیان شود ایمن است..

همه قریش یک صدا گفتند:

خانه تو برای ما کافی نیست.

دوباره به آن ها صدا زد:

کسی که در را روی خود ببندد و کسی که وارد خانه خدا شود در امان است..

ترس قرشیان فروکش کرد و به سرعت به سوی خانه های خود و به مسجد رفتند.

مخالفت هند

هند همسر ابوسفیان در حالی که جانش پر از اندوه و حزن بود شروع به تحریک احساسات قرشیان و توهین کردن به ابوسفیان نمود و گفت: بکشید این خبیث را و زشت باد پیشرو قوم.

و ابوسفیان قریش را از سرانجام نافرمانی اش برحذر می داشت و آن ها را از حمله مسلمین می ترسانید.

ورود پیامبر(ص) به مکه

لشکر مسلمانان برای ورود به مکه سرعت

گرفت و از این پیروزی خرسند و خوشحال بودند که هیچ مقاومتی از قریش رخ نداد. "سعد بن عباده" پرچم را تکان می داد در فضا و می گفت: امروز روزی است که حرمت ها همه از بین می رود و روز انتقام است..

عمر بن خطاب آن را شنید به سرعت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفت و گفت:

ای رسول خدا، آیا می شنوی سعد چه می گوید؟

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد پرچم را از سعد بگیرند و تسلیم امیرالمؤمنین علیه السلام نمایند، پس آن را گرفت و دلسوزانه وارد شد و صدایش را بلند کرد و گفت:

امروز روز رحمت است، امروز حرمت ها همه محفوظ است...

همه مردم قریش بسیار خوشحال شدند و یقین کردند که پیامبر علیه السلام آن ها را به آنچه مرتکب شده اند از عذاب و شکنجه مؤاخذه نخواهد کرد.

پیامبر(ص) در مکه

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ورود به مکه به سرعت به سوی بیت اللّه الحرام رفت، "عثمان بن ابی طلحه" در کعبه را به روی او بست و به بام کعبه بالا رفت و از دادن کلید به او خودداری کرد، امام علیه السلام دست او را پیچاند و کلید را از او گرفت و

آن را برای پیامبر علیه السلام گشود و دو رکعت نماز در آن خواند.(۱) سپس کلید را به او داد و گفت: «یاعثمان، الیوم یوم بِرٍّ و وفاء»(۲): ای عثمان، امروز روز نیکی و وفاست.

پاک کردن خانه از بت ها

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد بیت اللّه الحرام شد، اولین کار او خراب کردن و از بین بردن بت هایی بود که قرشیان آن ها را خدا گرفته و پرستش می کردند و آن چیزهایی که از جهل و انحطاط فکری شان، نشأت می گرفت و بت هایی که بر کعبه آویزان بودند ۳۶۰ بت بودند و هر قبیله ای از عرب بت خاص داشتند.

در قسمت در بزرگ بیت، بت بزرگی برای قریش بود و آن "هُبل" بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با کمان و نیزه اش به چشم آن زد و می فرمود: «جاءَ الحق وَزَهَقَ الباطل، إنَّ الباطل کان زهوقاً»: حق آمد و باطل از بین رفت، همانا باطل از بین رفتنی است. سپس دستور به خرد کردن آن و پاک کردن خانه از آن کرد و این بر ابوسفیان و غیر او از سرکشان قریش گران آمد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر کتف امام علیه السلام بالا رفت تا بت ها را بشکند، امام از بلند شدن از جای خود ناتوان ماند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او گفت:

«إنَّک لاتستطیع حَملَ ثِقلِ النُبُوَّهِ، فاصعَد أنت»

تو نمی توانی سنگینی نبوت را تحمل کنی، تو بالا برو.

پس امام بر کتف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالا رفت و امام گفت:

۱- - صبح الاعشی، ج۴، ص۲۶۹.
۲- - السیرهْ النبویهْ، ابن هشام، ج۲، ص۴۱۲.

«لَو شِئتُ لَنِلتُ أفقِ السَّماءِ»

اگر می خواستم به افق آسمان برسم می توانستم.

و به بت ها روی کرد و آن ها را می کند و به

زمین پرت می کرد و باقی نمانـد جز بت خزاعه که با میـخ محکم شده بود. رسول الله صـلی الله علیه و آله وسـلم فرمود: آن را چاره کن، و امام آن را درمان می کرد و می گفت:

«جاء الحقُّ وزهق الباطل، إنَّ الباطل کان زهوقا»: حق آمـد و باطل از بین رفت و باطل از بین رفتنی است، آن ها را تکان داد تا بر آن مسلط شد و آن را از جا کند و پرت کرد که شکست و به این طریق بیت الحرام را از وجود بت ها پاک کرد آنگونه که جـدش ابراهیم خلیـل الله از بین برد. شاعر الهام گرفته محمـد بن احمـد الکتاب معروف به المفجع این را به شـعر درآورده و به نقل از امام علیه السلام به گفته او:

وله من أبیه ذی الاید إسما

عیلَ شِبهُ ما کان عنّی خفیّا

إنّه عاون الخلیل علی الکعبه

إذ شاد رکنها المبتیّا

ولقد عاون النبی الوصی حبیب الله

إذ یغسلان منها الصفیّا

رام حمل النبی کی یقطع الاصنا م

مِن سطحها المثول الحُبیّا

فحناهُ ثُقلُ النُّبوَّه حتّی کاد

یَنآدُ تحته مَنِیّا

فارتقی منکب النبی علی

صِنوُهُ ما أجلَّ ذا المُرتقیّا

فأماط الاوثان عن ظاهر الكعبه

ينفى الارجاس عنها نفيّا

ولو أنّ الوصى خاول مسَّ النجم

بالكفّ لم تجده قصيّا(١)

ص: ٩٢

١- - معجم الادباء، ج١٧، ص٢٠٢.

حضرت از پدرش اسماعیل شباهتی به ارث برده بود که آن از دید من پنهان نیست.

آن هنگام که اسماعیل، ابراهیم خلیل را در ساختن کعبه یاری کرد و رکن بنا شده آن را بازسازی نمود.

و همینطور وصی حبیب خدا را یاری کرد هنگامی که آن دو کعبه را از پلیدی ها پاک می نمودند.

و خواست که پیامبر را تحمل کند تا او به کتف او بالا رود و شب های برافراشته شده بر بام کعبه را پائین کشد.

پس سنگینی نبوت کمر او را خم کرد تا آنجا که نزدیک بود سنگینی نبوت بر آن گران آید.

پس علی بر دوش پیامبر بالا رفت و علی همتای که از دوش پیامبر بالا می رفت چه شکوه و جلالی داشت!

پس علی بت ها را از دیوار کعبه پائین آورد و همه پلیدی را از آن دور ساخت.

و اگر علی می خواست در بالا رفتن او ستارگان را لمس کند تو را دور نمی پنداشتی.

در واقع از بین بردن بت ها و پاک کردن کعبه از آن، بزرگترین و سخت ترین درد برای قرشیان بود، آن ها که در پرستش بتان از خود گذشته بودند.

بزرگترین پیروزی اسلام آن بود که این دین برای آزادسازی اندیشه ها و گسترش آگاهی میان مردم آمده بود و این در حالی بود که همه مقاومت ها و تلاش ها و دشمنی های قرشیان در مواجهه با اسلام با شکست مواجه شد و اسلام توانست پرچم خودش را برافرازد و اصول ارزشمند و عالیه خود را در سرزمین آن ها گسترش دهد.

ص: ۹۳

خطاب پیامبر(ص)

تمام اهل مکه، دور رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم را گرفته و بی صبرانه منتظر بودند تا ببینند که چگونه با آن ها برخورد خواهد کرد؛ آیا بر آن ها عذاب شمشیر فرود خواهد آورد؛ آیا به انتقام ظلم و ستمی که بر او و پیروان مستضعفش - که انواع بلاها را متحمل شده اند- روا داشته بودند، مقابله خواهد کرد؛ یا اینکه او از آن ها خواهد گذشت و به نیکی با آن ها عمل خواهد کرد؟ پیامبر از کرسی خطابه بالا رفت در حالی که مردم سراپا گوش بودند، پس او صلی الله علیه و آله وسلم در خطابش به توحید خدا و تمجید از او و به یاری بر دینش و شکست مشرکین پرداخت، سپس گفت:

«یا معشر قریش، إنّ اللّه قد أذهب عنکم نخوه الجاهلیه وتعطیمها بالاباء. الناس من آدم وآدم من تراب»

ای گروه قریش، خدا از شما تکبر جاهلی و طلب بزرگی به پدران را از بین برد، مردم از آدم هستند و آدم از خاک است.

سپس این آیه را تلاوت کرد:

«یاأیُّها الناس إنّا خلقناکم من ذکرٍ وأنثی وجعلناکم شعوباً وقبایل لتعارفوا إنّ أکرمکم عنداللّه ِ أتقاکم»(۱)

ای مردم، ما شما را از زن و مرد خلق کردیم و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، بهترین شما نزد خداپرهیزکارترین شماست.

«یامعشر قریش، ما تَرَونَ أنّی فاعل بکم؟»

۱- - الحجرات، ۱۳.

ای گروه قریش، گمان می کنید من با شما چه رفتاری بنمایم؟

پس همه با یک زبان گفتند:

رفتار نیکو از برادری بزرگوار و پسر برادر بزرگوار..

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور عفو آن ها را صادر کرد و فرمود: «اذهبوا فأنتم الطُّلَقاء...»(۱) بروید شما آزادید.

رحمت، شرف و کرامت با تمام جوانب آن در این الفاظ از معنی در این عفو تجسم پیدا کرد و با آن سرکشان و جنایتکاران عمل مقابله به مثل انجام نداد و آنچه از آن ها کشیده بود از اقسام بدی و آزار، آن ها را به آن جرائم و گناه مؤاخذه نکرد واگرنه آن ها مستوجب اعدام و مصادره اموال بودند بطوری که اثری از آن ها بر روی زمین باقی نماند.

۸ - غزوه حنین

اشاره

هوازن وقتی خبر فتح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر مکه و تسلیم قبایل قریش را به حکم اسلام دریافت کرد، سخت ناراحت شد. پس "مالك بن عوف" که رئیس هوازن بود بلند شد قبیله اش را جمع کرد و از بعضی قبایل دیگر هم طلب کمك کرد که در پیشاپیش آن ها ثقیف بود، خطر گسترش اسلام را به آن ها گوشزد کرد و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به زودی برای اشغال سرزمین شان لشکرکشی خواهد کرد، پس همه به دعوت او گرویدند و پاسخ گفتار او را دادند و هوازن و پیروانش از قبایل مختلف خود را برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آماده کردند و مالك بن عوف رئیس همه لشکر به آن ها سفارش کرد وقتی مسلمانان را دیدند غلاف شمشیرهایتان را

۱- - السیرة النبویة، ابن هشام، ج۲، ص۴۱۲.

بشکنید و خود را به هم ببندید چون فردی واحد.(۱)

چون خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید برای بررسی

موضوع، "عبداللّه اسلمی" را برای شناسایی آن ها و اخبارشان فرستاد. او رفت و فهمید که آن ها مصمم به جنگ با پیامبر هستند، پس به مکه برگشت و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از آن اخبار مطلع کرد، پس با لشکرش که به تعداد دوازده هزار نفر بودند و در بین آن ها افرادی مانند ابوسفیان و امثال او از منافقین و طماعان در غنائم و غارت بودند که هنوز اسلام به قلبشان اثر نکرده بود.

لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مکه حرکت کرد و پرچم ها را به دست رئیس هر دسته ای دادند و پرچم مهاجرین را به امام امیرالمؤمنین علیه السلام داد و لشکر به سرعت حرکت کرد و بیابان را طی می کرد و به چیزی توجهی نداشت تا به دره حنین رسید.(۲)

فرار مسلمانان

هوازن نقشه خطرناکی کشیده بودند که بر مسلمین حمله و دره حنین را اشغال و خود رادر پشت سنگها و تپه ها و تنگناها پنهان کنند. لشکر اسلام بر آن ها گذشت و چون اطلاع از پشت سرشان نداشتند، هوازن از هر طرف، گوشه و کنار وادی بر مسانان حمله کردند، به یکباره آن ها فرار کردند و شکست خوردند که به هیچ چیز توجهی نداشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در طرف راست قرار گرفت و مسلمانان را به ثبات، صبر بر جهاد و عدم فرار دعوت می کرد و می گفت:

۱- – السیره النبویه، ابن هشام، ج۲، ص۴۳۹.
۲- – معجم البلدان، ج۲، ص۳۱۳.

«أيُّها الناس، إلى أنا رسولُ اللّه محمَّد بن عبداللّه»(۱)

ای مردم، من رسول خدا محمد بن عبداللّه هستم.

شجاعت امام(ع)

امام امیرالمؤمنین علیه السلام شجاعت بی نظیر و غیر قابل وصفی از خود نشان داد. او در میدان شروع به جولان دادن کرد و قهرمانان را به زمین زد و خسارت فراوانی به آن ها وارد کرد. راویان می گویند: او از سخت ترین مدافعان از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.(۲) امام علیه السلام مقداری خاک برداشت و به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داد و آن را به صورت مشرکین از هوازن و غیر آن ها پاشید.(۳) امام با مشرکین سخت درگیر شد و صد نفر از دلاوران اسلام به او پیوستند. پس جنگیدند، جنگ سختی که آسان ترین آن نیز سخت بود. چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را دید، گفت:

أنا النبی لا کَذِب

أنا ابنُ عبدالمطلب

من پیامبری هستم که دروغ نمی گویم، من فرزند عبدالمطلب هستم

تنور جنگ داغ شد و جنگ شدت پیدا کرد، سرها و دست ها جدا شد.

سرزنش ابوسفیان و صفوان

منافقین به شکست مسلمین خوشحال شدند و در رأس منافقین ابوسفیان بود و سرور خود را به شماتت مسلمین ظاهر کرد و گفت: شکستشان و فرارشان به اینجا ختم نمی شود وفرارشان تا کنار دریا ادامه خواهد داشت.

همانگونه که صفوان بن امیه شماتت خودش را به شکست لشکر مسلمین

۱- – الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۱۷۸.

۲- – مجمع الزوائد، ج۶، ص ۱۸۰.

۳- – تاریخ بغداد، ج۴، ص۳۳۴. مجمع الزوائد، ج۶، ص ۱۸۲.

اظهار کرد و گفت:

الان سحر باطل شد.. .(۱)

شکست مشرکین

چون قلب مسلمین به حنجره شان رسید و سخت تکان خوردند و ترس و جزع در همه حکمفرما شد، خدای متعال رسول گرامی خود را یاری داد و هفتاد نفر از بزرگان دشمن کشته شدند و بقیه فرار کردند و لشکر مسلمانان با آن ها برخورد کرد. سستی در آن ها ایجاد شد، عده ای زیاد از آن ها اسیر شدند(۲) و پیروزی این جنگ بیشتر به دست قهرمان اسلام و حامی طرفدار او امام امیرالمؤمنین علیه السلام انجام شد. این جنگ سخت ترین جنگ ها و شدیدترین آن ها بود که اسلام در آن به پیروزی قاطع رسید و مصیبت آن جمیع قبایل شرک را فرا گرفت.

غنیمت ها

وقتی جنگ به پایان رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از میدان جنگ به سرزمین "جعرانه" کوچ کرد، گروه هوازن به نزد او آمدند و از او درخواست کردند آنچه از آن ها گرفتند به آن ها برگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را بین فرزندان و زنانشان و بین اموالشان مخیر کرد؛ پس زنان و فرزندانشان را اختیار کردند. "زهیر ابوحرد" از بنی سعد بلند شد و گفت: ای رسول خدا، در بین اسرا عمه های تو و خاله های تو هستند و آنهایی که تو را تربیت کردند و اگر ما حارث بن ابی شمر غسانی

۱- – الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۱۷۸.

۲- – السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص۶۶.

یا نعمان بن منذر را شیر داده بودیم امید عطوفت از او را داشتیم و تو بهترین تربیت شدگانی، سپس گفت:

أمنُن علینا رسول اللّه فی کرمٍ

فإنک المرءُ نرجوه وندَّخِرُ

أمنُن علی نسوهٍ قد عاقها قدر

ممزّقٌ شملُها فی دهرها غِیَرُ(۱)

یاخیرَ طفلٍ ومولودٍ ومنتخبِ

فی العالمین إذا ما حصل البشرُ

إن لم تدارکها نعماء وتنشرها

یاأرجح الناس حلماً حین یُختبرُ

أمنُن علی نسوه قد کنتَ ترضعها

إذ فوک تملؤه من محضها الدررُ

إذ کنتَ طفلاً صغیراً کنت ترضعها

وإذ یزینُک ما تأتی وما تَذَرُ(۲)

ای فرستاده خدا در بخشش و بزرگواری بر ما منت بگذار چرا که تو آن شخصی هستی که ما به او امید عطا داریم.

به زنانی منت بگذار که سرنوشت آن ها را به فلاکت انداخته و جمع آن ها از هم گسیخته و روزگار آن ها دگرگون شده.

ای بهترین نوزاد و ای بهترین فرزند و ای بهترین برگزیده عالمیان در طول تاریخ بشریت.

ای بردبارترین مردم در زمان امتحان، اگر بخشش وجود تو شامل زنها نشود چه می شود؟!

پس بر زنانی که از آن ها شیر می خوردی منت بگذار هنگامی که دهانت زیر شیر خالص چون مروارید پر می شد.

آن هنگامی که خردسال بودی و از آن زنان شیر می نوشیدی و در رفت و آمدهای

١- - الكامل فى التاريخ ج٢، ص١٨٢.
٢- - الكامل فى التاريخ، ج٢، ص١٨٢.

بچه گانه ات تو را زینت می دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنچه برای او و برای بنی عبدالمطلب بود، به آن ها بخشید و مهاجرین و انصار و بنو سلیم با تمایل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پاسخ مثبت دادند و سهم خودشان را بخشیدند و بقیه استجابت نکردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شتر و گوسفندان را تقسیم کرد و دور او ازدحام کردند، حتی رداء او را ربودند، سپس فرمود:

«رُدُّوا عَلَیّ رِدایی أیُّها النّاس، فواللّه! لو کان لی عددُ شجرِ تِهامهَ نَعَمٌ لَقَسَّمتُها علیکم، ثُمَّ لاتَجِدونی بَخیلاً ولا جَباناً»

ای مردم، ردای مرا به من برگردانید، والله اگر به اندازه درختان تهامه شتر می داشتم بین شما تقسیم می کردم، بعد می دیدید که من نه بخیل و نه ترسو هستم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چیزی به انصار نداد، پس چیزی در نفس خود احساس کردند و عرصه بر آن ها تنگ شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن عباده را به جمع کردن انصار امر فرمود و چون نزد او حاضر شدند، به آن ها گفت: «ما حدیثُ بَلَغنی عَنکم؟! ألم آتِکُم ضُلالاً فَهَداکُمُ اللّه بی؟ وفقراءَ فأغناکم اللّه بی؟ وأعداءٌ فألَّف بین قلوبکم...؟»: این چه چیز است که از شما به من رسیده؟ آیا وقتی آمدم به نزد شما گمراه نبودید، پس خدا شما را به وسیله من هدایت کرد و فقیر بودید، خدا به وسیله من شما را بی نیاز کرد و دشمن بودید الفت بین شما برقرار کرد...؟

همه با هم گفتند:

بلی واللّه، ای رسول خدا، برای خدا به رسول خدا منت و فضل..

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را مورد خطاب قرار داد، به لطف و احسان گفت:

«ألا تُجیبونی؟...»: چرا پاسخ مرا نمی دهید..؟

گفتند: به چه جواب شما را بدهیم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با دوستی و اخلاص به آن ها نگاه کرد و گفت:

«واللّه! لو شِئتُم لقُلتُم، فَصَدَقتُم: أتَيتنا مكذَّباً فَصَدَّقناك، ومَخذولاً فَنَصَرناك، وَطَريداً فَآوَيناكَ، وعائِلاً فَواسَيناكَ، أوَجدتُم، يامعشر الانصار أنفسكم فی لُعاعَةٍ مِنَ الدُّنيا فَألفَت بِها قوماً لِيُسلِموا ووكَلتُم إلى إسلامِكم؟ أفَلا تَرضَونَ أن يَذهب النّاسُ بِالشّاهِ والبَعيرِ وتَرجِعوا بِرسول اللّه ِ إلی رحالكم؟ والّذی نفسی بيده! لولاـ الهِجرةُ لكنتُ امرءاً من الانصار، ولو سلكَ النّاسُ شِعباً لسلكتُ شعبَ الانصار...

اللهم ارحَمِ الانصار، وأبناءَ الانصار، وأبناءَ أبناءَ الانصار»:

واللّه اگر می خواستید می گفتید و راست می گفتید: که تو نیز وقتی به سوی ما آمدی که دیگران تو را تکذیب کردند و ما تصدیقت نمودیم و مردم دست از یاری تو برداشته بودند و ما یاری ات نمودیم، آواره بودی ما به تو پناه دادیم، فقیر بودی ما تو را مانند خود قرار دادیم و با تو مواسات کردیم. ای گروه انصار، آیا به خاطر مختصر مالی که می خواستم به وسیله آن دل جمعی را به اسلام نرم کنم شما از

من گله مند شدید؟ در صورتی که من شما را به همان اسلامتان واگذاشتم. آیا راضی نیستید که مردم گوسفند و شتر ببرند و شما رسول خدا را با خودتان ببرید؟ به آن کسی که جان من در دست اوست اگر هجرت نبود یکی از مردان انصار بودم، و اگر مردم همگی به راهی بروند و انصار به راهی، من به همان راه انصار می روم.

سپس دست به دعا برداشت و گفت:

خدایا انصار را رحمت کن، فرزندان انصار را رحمت کن و فرزندان فرزندان انصار را رحمت کن.

انصار غرق در گریه شدند و محاسنشان از اشکشان تر شد و گفتند:

ما راضی شدیم که رسول خدا سهم ما باشد و دیگر گله ای نداریم.. .(۱)

در واقع رسول بزرگ صلی الله علیه و آله وسلم ، بزرگترین رهبری است که تاریخ انسانیت در تمام دوران به خود دیده است. او مجرای تاریخ عالم را تغییر داد و بین قلوب پیروان خود الفت ایجاد کرد و عقد برادری و محبت و الفت بین آن ها برقرار کرد و اخلاق او مرهمی برای مداوای نفوس مریض و قلب‌های منحرف شده.

در اینجا حدیث ما از غزوه حنین، که بزرگترین غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و قهرمان مبارز در این غزوه امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود، تمام شد.

امام(ع) و سوره برائت

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ابوبکر دستور داد - به نمایندگی از او - در میان اهالی مکه قسمت هایی از سوره برائت (توبه) و آنچه را که اسلام از احکام برای کسی که بیت الحرام را طواف می کند، وضع کرده و بخواند، که قسمت هایی از آن به این شرح است:

اولاً: کسی برهنه طواف نکند، عادت آن ها این بود که مرد برهنه طواف می کرد.

دوم: وارد بهشت نمی شود مگر کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده باشد.

سوم: کسی که بین او و بین رسول اللّه پیمانی

است و مدتی تعیین شده، آن مدت مورد تأیید است.

۱- - الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۱۸۴ - ۱۸۵.

چهارم: خدا و رسولش از مشرکین بیزار است.(۱)

ابوبکر با پیام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حرکت کرد، وحی بر پیامبر نازل شد مبتنی بر واگذار کردن این مهم به امام امیرالمؤمنین علیه السلام و دور کردن ابی بکر، امام به سرعت حرکت کرد و ابوبکر را بین راه پیدا کرد و نامه مأموریت را از او گرفت و بر اهالی مکه خواند(۲) و ابوبکر با ترس و ناراحتی برگشت. چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دید، گریست و گفت: ای رسول خدا، حادثه ای درباره من رخ داده؟...

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ترس او را برطرف کرد و به او فرمود:

«ما حدثَ فیکَ إلا خیر، ولکن أمِرتُ أن لا یُبَلِّغُها إلا أنا أو رجلُ مِنّی...»:(۳) حادثه ای

درباره تو جز خیر نبوده و لکن مأموریت پیدا کردم که آن را من ابلاغ کنم یا مردی از من...

این اقدام از دلایلی است که شیعه به امامت امام امیرالمؤمنین علیه السلام استناد می کنند و می گویند: اگر برای ابوبکر نامزدی برای خلافت بود، آسمان از ادای این رسالت ساده ای که از ساده ترین مسئولیت ها و کم اهمیت ترین آنهاست جلوگیری نمی کرد.

۹ – جنگ تبوک

اشاره

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام جنگ ها و غزوات همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود مگر در غزوه تبوک. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را به نمایندگی از خودش در یثرب گذاشت. منافقین آشوب به پا کردند و شایع نمودند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به سبب نارضایتی از او،

۱- – التنبیه والاشراف، ص۱۸۶.

۲- – مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۳. خصائص النسایی، ج۲۰. کنز العمال، ج۴، ص۲۴۶.

۳- – امالی المرتضی، ج۱، ص۲۹۲.

او را در مدینه گذاشت. این خبر به امام علیه السلام رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به گفتار آن ها باخبر کرد، پس ادعای آن ها را رد کرد و مدال افتخار دیگری به امام علیه السلام داد و فرمود:

«کَذَبوا، وإنَّما خَلَّفتُکَ لِما وَرایی، فَارجع فَاخلُفنی فی أهلی وأهلِك، أما تَرضی یاعلی أن تکونَ مِنّی بمنزله هارون مِن موسی، إلا أنَّه لا نَبی بَعدی...»(۱)

دروغ گفتند، و همانا تو را در غیاب خودم جانشین قرار دادم، برگرد جانشین من برای خانواده ام و خانواده ات باش، آیا ای علی، خوشنود نیستی که منزلت تو نسبت به من چون هارون نسبت به موسی باشد مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست...

امام علیه السلام با چشم روشن و قلبی خنک برگشت در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خلافت و وصایت بعد از خودش را به او واگذار کرده بود و او را به منزله هارون برای موسی قرار داد و حاسدان او به سستی و نومیدی بازگشتند.

امام(ع) جهاد خود را توصیف می کند

قبل از اینکه جهاد امام و مبارزه او با مشرکین درهم را ذکر کنیم آنچه در وصف جهاد خودش فرموده، متذکر می شویم. فرمود:

«وَلَقَد کُنّا مَعَ رسولِ اللّه صلی الله علیه و آله وسلم نَقتُلُ آباءَنا وأبناءَنا وإخوانَنا وأعمامَنا؛ ما یَزیدُنا ذَلِکَ إیماناً وتَسلیماً، ومُضِیّاً عَلَی اللَّقَم، وَصَبراً عَلی مَضَضِ الالَم، وَجِدّاً فی جِهادِ العَدُوِّ؛ وَلَقَد کان الرَّجُلُ مِنّا والاخَرُ مِن عَدُوِّنا یَتَصاوَلانِ تَصاوُلَ الفَحلَین، یَتَخالَسانِ أنفُسَهُما؛ أیُّهُما یَسقی صاحِبَهُ کأسُ المَنونِ، فَمَرَّةً لَنا مِن عَدُوِّنا، ومَرَّةً لِعَدُوِّنا مِنّا، فَلَمّا رَأی اللّه

۱- – الکامل فی التاریخ، ج۲، ص ۱۹۰.

صِدقَنا أنزَلَ بِعَدُوِّنا الكَبتَ، وأنزَلَ عَلَينا النَّصرَ، حَتّی استَقَرَّ الاسلامَ مُلقِیاً جِرانَهُ، وَمُتَبَوِّئاً أوطانَهُ، وَلَعُمری لو کُنّا نأتی ما أتَیتُم ما قامَ لِلدّینِ عَمودٌ، ولا اخضَرَّ للایمانِ عُودٌ»(۱)

ما همراه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، با پدرانمان و فرزندانمان و برادرانمان و عموهایمان می جنگیدیم، آن چیزی جز ایمان و تسلیم و روشنایی در جاده برای ما زیاد نمی کرد و بر مصیبت و درد صبر می کردیم. جدیت در جهاد با دشمن. گاهی مردی از ما و دیگری از دشمن ما با یکدیگر درگیر می شدند، هر کس رفیق خود را می کشت، جان خویش را می ربود. یک بار بر نفع ما بود یک بار بر نفع دشمن ما. چون خدا درستی ما را دید، به دشمن ما شکست و بر ما پیروزی نازل کرد تا اسلام ثابت و مستقر شد و در جایگاه خودش قرار گرفت و به جان خودم سوگند اگر ما مانند شما عمل می کردیم، عمود دین راست نمی گردید و چوبی برای ایمان سبز نمی شد.

نشانه های رحلت

پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم در ادای رسالتش، کاملاً درخشان عمل کرد و مردم را، از بزهکاری های این زندگی نجات داد. عقل ها را آزاد و جان ها را نجات داد و چشم اندازی گسترده از آگاهی و دگرگونی گشود و به گسترش زمینه خیزش و رشد در تمام عرصه های زندگی اجتماعی و اقتصادی کمک کرد، چقدر فواید او بر تمام انسان ها بزرگ است..

او در ادای رسالتش، رنج و مصیبت های گوناگون را از فرعون های قریش تحمل کرد. او را به ساحر و مجنون و کذاب بودن متهم وکودکان خود را به سنگ انداختن به او وادار کردند. هر کس به او ایمان آورده بود به سخت ترین

۱- – شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۳۳.

روش عذاب شد و از عذاب آن ها "یاسر" و "سمیه" به شهادت رسیدند و پیشاهنگان مؤمنین ناچار به هجرت از دیارشان به حبشه شدند..

بعد از مرگ - حامی و یاورش - ابوطالب، خانه او را با شمشیرهای برهنه محاصره کردند تا بدن مطهر او را پاره پاره کنند ولی شبانه از دست آن ها فرار کرد و - برادر و پسر عمویش - امام امیرالمؤمنین علیه السلام را در رختخواب خودش گذاشت و به لطف خدا و کمک او نجات پیدا کرد و به یثرب هجرت نمود و آنجا را مرکز و پایتخت خود قرار داد.

قرشیان بر ضد او قیام کردند و با غرور و دل‌های مملو از غیظ، لشکریان خود را برای خاموش کردن نور اسلام مجهز کردند که نتیجه آن جنگ های بدر و احد و غیر آن ها بود و لکن خدای متعال کید آن ها را رد کرد و پیامبرش را یاری داد و او را عزیز کرد و فتح آشکاری را نصیب او نمود. همه خاضعانه و ذلیلانه و به ناچار و نه از روی ایمان و بصیرت - به آنچه این دین برای آن ها از ارزش های عالیه و اصول ارزنده آورده و جان‌شان به بزهکاری های جاهلیت و فسوق آن پر بود - اسلام را با کراهت پذیرفتند.

به هر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ادای رسالت جاوید پروردگارش، آثار و نشانه های رحلت از این دنیا به فردوس اعلی آشکار شد و مرتب او را به سفر به سوی خدای متعال فرامی خواند و از جمله آنها:

اول: قرآن کریم دو بار بر او خوانده شد در حالی که پیش از این، یک بار بر

او خوانده می شد، بدین سبب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حضور اجل حتمی را درک کرد(۱) و خبر مرگ خود را در بین مسلمین شایع کرد و دخترش و پاره تنش سیده زنان عالم را به انتقالش به حضیره القدس آگاه کرد و گفت:

جبرئیـل هر سـال یک بار قرآن را به من عرضه می کرد و در این سال دو بار به من عرضه کرد، و نمی بینم آن را مگر نزدیکی اجلم.. .(۲)

از این کلمات جانش ذوب شد و دوست داشت از این دنیا برود و این کلمات را از پدرش نشنود.

دوم: وحی به این آیه نازل شد:

«إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَیِّتون * ثُمَّ إِنَّکُم یَومَ القِیامَهِ عِندَ رَبِّکُم تَختَصمونَ»(۳)

تو می میری و اینها هم می میرند، سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان دادخواهی می کنید.

و این آیه برای او اخطاری به جدایی از زندگی بود و در جانش، آثار ناراحتی آن پیدا بود و مسلمانان شنیدند که می گوید:

کاش می دانستم که آن کی خواهد بود؟

سوم: سوره نصـر بر او نـازل شـد، از آن به نزدیـک بودن اجلش اطمینان پیـدا کرد و بین تکبیر و قرائت سـکوت می کرد و می گفت:

«سبحان اللّه وبحمده، استغفر الله وأتوب الیه»

و مسلمانان از این کار شگفت زده شده و از این حالت غریب می پرسیدند،

۱- – الخصائص الکبری، ج۲، ص۳۶۸.

۲- – البدایه والنهایه، ج۵، ص۵۲۳.

۳- – الزمر: ۳۰ و ۳۱.

پاسخ می داد:

جانم خبر مرگ مرا می دهد.. .(۱)

مسلمانان در بحرانی از افکار و ذهنیات متحیر بودند و خبر مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از زبان خودش چون صاعقه بر جان آن ها بود. نمی دانستند در دنیای خالی از محمد صلی الله علیه و آله وسلم چه بر آن ها خواهد گذشت.

حجه الوداع

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نزدیک بودن انتقالش به دار القدس یقین پیدا کرد خود را ملزم به حج بیت اللّه الحرام و ترسیم نقشه ای سالم برای حفظ امتش از فتنه و آشوب و پیشرفت زندگی و سروری بر بقیه امت ها دید. بهترین مکان برای این کار بیت الحرام بود و برای این غرض حج آخر مشهور به حجه الوداع را انجام داد و آن در سال دهم هجرت بود و بین حاضرین در حج اعلان کرد که ملاقات او با آن ها در امسال، آخرین عهد او با آن‌هاست و گفت:

من نمی دانم شاید بعد از امسال من شما را در اینجا هرگز ملاقات نکنم...

حجاج همه ناراحت شدند و متحیر گردیدند و امواجی از غم و اندوه آن ها را فرا گرفت و می گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر مرگ خود را می دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گذشت و روش های درست که سعادت آن ها را در دو عالم تضمین کند ارائه نمود و گفت:

«أیُّها النّاس! إنّی تَرَکتُ فیکُمُ الثَّقَلَین، کُتابَ اللّه ِ وَعِترَتی أهلَ بیتی...»

ص: ۱۰۸

۱- – حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام ، ج۲، ص۳۰۸.

ای مردم، من دو چیز سنگین در بین شما گذاشتم کتاب خدا و عترت من اهل بیتم.

اگر به کتاب خدا و عمل به آن و دوستی عترت طاهره و گرفتن آنچه از آن ها نقل شده چنگ زنید، آن ضمان نجات این امت و سلامت آن از تنگنا و انحراف است.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مراسم حج را به پایان رساند، نزد چاه زمزم ایستاد و به "ربیعه بن خلف" دستور داد زیر مرکب او بایستد و دستور داد آنچه را که می گوید به حجاج برساند، پس گفت: ای ربیعه بگو:

ای مردم، رسول خدا به شما می گوید، شاید شما مرا مثل این حال اینجا نبینید..

آیا می دانید این چه شهری است؟

آیا می دانید این چه ماهی است؟

همه صدا زدند:

بلی، اینجا بلد الحرام و این ماه، ماه حرام و روز حرام است..

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شروع به خواندن اصول عالیه و نمونه های ارزنده کرد و گفت:

«إنَّ اللّه َ حَرَّمَ عَلَیکُم دِماءَکُم وَأموالَکُم کَحُرمَةِ بَلَدِکُم هذا وَکَحُرمَةِ شَهرِکُم هذا وَکَحُرمَةِ یَومِکُم هذا... ألا هَل بَلَّغتُ؟...»

بر شما خون‌تان و اموال‌تان را حرام کرده مانند حرمت این شهرتان و حرمت این ماه‌تان و مانند حرمت این روزتان... آیا ابلاغ کردم؟...

همه جواب دادند: بلی..

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شروع به عرضه احکام بر حجاج کرد که ملزم به رعایت

آن ها و اجرای آن بودند گفت:

«اللّهم اشهد، واتَّقوا الله، ولا تُبخَسوا النّاس أشياءهم، ولا تَعثَوا فی الارض مُفسدین، فَمَن کان عنده أمانةٌ فَلیُؤَدِّها...

النّاسُ فی الاسلام سواءُ طَفَّ الصّاعِ لآدمَ وحوّاء، لا فضل لعربی علی أعجمی، ولا لأعجمی علی عربی إلا بتقوی اللّه... ألا هَل بَلَّغتُ؟»

خدایا گواه باش و از خدا بترسید و به مردم کم نفروشید و در زمین فساد شایع نکنید، هر کس نزد او امانتی است باید آن را به صاحبش رد کند...

مردم همه مساوی و از آدم و حوایند، هیچ فخری عرب بر عجم ندارد و نه عجم بر عرب الا به تقوای الهی... آیا ابلاغ کردم؟...

گفتند: بلی..

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شروع به خواندن معالم دین ارزنده اش نمود و گفت:

«اللهم اشهد، لا تأتونی بأنسابکم واتونی بأعمالکم، فأقول للناس: هکذا، ولکم هکذا، ألا هَل بلَّغت؟»

خـدایا گواه بـاش، شـما را به نسـبت هایتان به نزد من نمی آورنـد و به اعمالتان می آورنـد و به مردم می گویم این و شـما می گویم اینگونه، آیا ابلاغ کردم؟

گفتند: بلی..

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به احکامی که واجب است آن را بدانند، رسید؛ فرمود:

«اللهم اشـهد: کُلُّ دمٍ کان فی الجاهلیه موضوعُ تحتَ قدمی، وأوّل دمٍ أضَعُهُ دم آدم بن "ربیعه بن الحارث بن عبدالمطلب"، ألا هل بلَّغتُ؟»

خـدایا گواه باش، هر خونی که در جاهلیت ریخته شـده زیر پای من است و اول خونی که آن را زیر پا می گـذارم خون "آدم بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب" است، آیا ابلاغ کردم؟

گفتند: بلی..

«اللهم اشهد، وکلُّ رِباً کان فی الجاهلیه موضوعُ تحت قدمی، وأوّل رباً أضَعُهُ رِبا العبّاسِ بن عبدالمطلب، ألا هل بَلَّغتُ؟»

خـدایا گـواه بـاش و هر ربـایی کـه در جـاهلیت بـود زیر پـای مـن اسـت و اول ربـایی کـه زیر پـا گذاشـتم ربـای "عبـاس بن عبدالمطلب" است، آیا ابلاغ کردم؟

گفتند: بلی..

«اللّهم اشـهد.. أیُّهـا النـاس، إنَّمـا النسـی ء زیادهٌ فی الکُفر یُضَلُّ به الَّذین کفروا یُحِلّونَهُ عاماً ویُحَرِّمونَهُ عاماً لِیُواطِنوا عِـدَّهَ ما حَرَّمَ اللّه.

أوصـیکم بالنِّساء خیراً فَإنَّماهُنَّ عَوارٍ عندکم، لا یَملِکنَ لأنفُسَـِهُنَّ شَـیئاً، وإنَّما أخذتموهنَّ بأمانه اللّه، واسـتحلَلتُم فروجَهُنَّ بکتابِ الله، ولکم علیهنَّ حَقٌّ، ولهُنَّ علیکم حقٌّ: کِسوَتُهُنَّ ورِزقُهُنَّ بـالمعروف، ولکم علیهنَّ أن لاـ یُوطِئنَ فِراشَـکُم أحـداً، ولاـ یَأذَنَّ فی بیوتکم إلا بعلمکم وإذِنِکُم... ألا هَل بَلَّغتُ؟»

خدایا شاهد باش، ای مردم نسی ء زیاده در کفر

است، یک عده ای که کافرند به آن گمراه می شوند، یک سال آن را حلال می دانند و یک سال آن را حرام قرار می دهند تا آنچه را خدا حرام کرده است پایمال کنند.

شمـا را به زنان سـفارش می کنم، آن ها اسـیر نزد شـما هسـتند، برای خودشان چیزی ندارنـد، آن ها امانت خداینـد و به حکم کتاب خدا نزدیکی با آن ها بر شما حلال شده است و شما بر

آن ها حقی دارید و آن ها بر شما حقی دارند: لباس آن ها و روزی شان طبق عرف حق آن ها بر شماست و حق شما بر آن هاست که کسی را غیر از شما به بسترشان راه ندهند و کسی را که از وی کراهت دارید بی اجازه شما به خانه تان راه ندهند... آیا ابلاغ کردم؟

گفتند: بلی..

«اللهمَّ اشهد، فأوصیکم بمن ملکت أیمانُکُم فأطعِموهم مِمّا تأکلون...، ألا هل بَلَّغتُ؟»

خدایا گواه باش، شما را به پروردگارتان سفارش می کنم، پس آنچه خودتان می خورید به آن ها بخورانید...، آیا ابلاغ کردم؟

گفتند: بلی..

«اللّهم اشهد.. إنَّ المسلم أخو المسلم لا یَغُشُّهُ، ولا یَخونُهُ، ولا یَغتابُهُ، ولا یُحِلُّ لَهُ دَمُهُ، ولا شی ءَ مِن مالِهِ إلا بِطیبٍ مِنهُ، ألا هَل بَلَّغتُ؟»

خدایا گواه باش، مسلمان برادر مسلمان است، به او مکر نمی کند و به او خیانت نمی کند و غیبت او را نمی کند و خون او بر او حلال نیست و همچنین از مالش، مگر با رضایت خودش، آیا ابلاغ کردم؟

گفتند: بلی..

و مدام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تأسیس روش‌های تربیتی و اخلاقی و اجتماعی و آنچه که به سعادت انسان در دنیا و آخرتش بستگی داشت بیان می کرد تا به این جمله شگفت رسید و فرمود:

«لا تَرجِعوا بَعدی کُفّاراً مُضَلِّلینَ یَملِکُ بَعضُکُم رِقابَ بَعضٍ، إنّی خَلَّفتُ فیکُم ما إن تَمَسَّکتُم به لَن تُضِلُّوا: کِتابَ اللّه ِ وَعِترَتی أهلَ بیتی، ألا هَل بَلَّغتُ؟»

بعد از من به کفر برنگردید، گمراه شده باشید، بعضی ها مالک بعضی دیگر شده باشید، من در بین شما

چیزی گذاشتم که اگر به آن تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و عترت من اهل بیتم، آیا من ابلاغ کردم؟

گفتند: بلی..

«اللّهم اشهد.. إنَّکم مسؤولون فَلیُبَلِّغِ الشّاهِدُ مِنکُم الغائِب...»:

گفت: خدایا شاهد باش، شما پرسیده خواهید شد، پس حاضر از شما به غائب برساند..(۱).

این خطبه که پر از ارزش های اجتماعی و سیاسی است، برای امتش برگزیدگی و سروری بر ملل عالم و امت های روی زمین را خواسته، به پایان رسید. پیامبر خطبه را به مهم ترین سفارش خود ختم نموده وآن لزوم تمسک و چنگ زدن به کتاب خدا و به عترت طاهره است که در آن هیچ باطلی راه نیافته تا آن، رهبری برای عامه امتش در میدان زندگی سیاسی و اجتماعی باشد.

داستان غدیر خم

بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حج بیت الله الحرام را به جا آورد و برنامه ریزی درستی برای حفاظت امتش از انحراف کرد، به سوی یثرب بازگشت و وقتی که کاروانش به غدیر خم رسید جبرئیل بر او نازل شد - و او حامل رسالت درباره سرنوشت امت اسلامی و تمدن آینده از جانب خدای متعال بود - که در آنجا توقف کند تا علی را به عنوان امام و خلیفه بعد از خودش معرفی نماید و مرجعیت عمومی را به عهده او واگذار کند و در این باره لحظه ای درنگ ننماید و

۱- - حیاة الامام الحسین بن علی(ع)، ج۱، صص۱۹۵- ۱۹۸، نقلاً عن تاریخ الیعقوبی، ج۲، صص ۹۰ - ۹۲.

آن دستور آسمانی به موجب این آیه بود:

«یا أَیُّها الرَّسولُ بَلِّغ ما أنزِلَ إلَیکَ مِن رَبِّکَ وَإن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ واللّه ُیَعصِمُکَ مِنَ النّاس...»(۱)

ای رسول، آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است به مردم برسان و اگر این کار را انجام ندهی رسالت او را انجام نداده ای، خدا تو را ازمردم حفظ می نماید...

راویان تصریح کرده اند که این آیه در غدیر خم نازل شده است.(۲) در این آیه نشانه اخطار شدید است، پس اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنچه را که از طرف خدا در عهده دار شدن امام به منصب خلافت نازل شده، نمی رساند، تمام کوشش او و رنجی که در این راه متحمل شده است از بین می رفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور خدا را امری مهم تلقی کرد و با عزمی ثابت و اراده ای قوی برای اجرای دستور الهی رنج مسیر را تحمل نمود و در گرمای سوزان دستور فرود آمدن و توقف کاروان حج را داد. شدت گرما به قدری زیاد بود که بعضی ها ردای خود را زیر پای خود پهن می کردند که آن ها را از حرارت حفظ کند.

حجاج جمع شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با آن ها نماز خواند و بعد از فراغت از نماز دستور داد کجاوه های شتران را پائین آوردند و از جهازشتران منبری درست کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آن بالا رفت و تعداد حاضرین صد هزار نفر یا بیشتر بودند

۱- – المائده: ۶۷.

۲- – اسباب النزول، الواحدی، ۱۵۰؛ تفسیر الرازی، ج۳، ص۶۳۶؛ مجمع البیان – الطبرسی، ج۴، ص۳۴۴.

و مردم با قلبی آرام به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم توجه کردند. خطبه ای غرا خواند و در آن آنچه از رنج و مشقت در راه اسلام متحمل شده بود و آنچه از گمراهی و زندگی جاهلی به آنان رسیده، بیان فرمود و اینکه او آن ها را از آن بدبختی نجات داد. سپس مطالبی از احکام اسلام و تعالیم آن برشمرد، سپس به آن ها توجه کرد و فرمود:

«أنظُروا کَیفَ تَخلُفونی فی الثَّقَلَین؟»

بنگرید رفتارتان با ثقلین چگونه خواهد بود؟

شخصی از قوم ندا داد: ثقلین چیست یا رسول اللّه؟

برای آن ها امر ثقلین را بیان کرد و گفت:

«ألثَّقَلُ الأکبر: کِتابُ اللّه بید اللّه عزوجل، وطرفٌ بأیدیکُم فَتمسَّکوا به ولا تَضِلُّوا، والآخَرُ الأصغَر: عِترتی، وإنَّ اللطیفَ الخبیر نَبَّأنی أنَّهُما لَن یَفتَرِقا حتّی یَرِدا عَلَی الحوض،

فَسَألتُ ذلک ربّی لهما، فلا تَقَدَّموهُما فَتَهلِکوا، ولا تَقصُروا عَنهُما فَتَهلِکوا...»

ثقل بزرگ کتاب خداست. یک طرف آن به دست خدای عزوجل و طرف دیگرش به دست شماست. به آن چنگ بزنید و گمراه نشوید و دیگری ثقل کوچکتر است، عترت من و لطیف خبیر به من خبر داده است که آن ها از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. این را من از خدا برای آن ها درخواست کردم. از آن ها پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آن ها عقب نیفتید که هلاک می شوید...

بدینگونه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روش صحیحی را برای سلامت امتش از گمراهی و انحراف از طریق حق وضع کرد. سپس دست وصی اش و سید عترتش و دروازه شهر علمش امام امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و ولایت او را بر مسلمانان واجب

کرد و او را برای هـدایت آن ها تعیین کرد و او را برافراشت به قـدری که سـفیدی زیر بغلش پیدا شد و صدایش را بلند کرد و گفت:

«أیُّها الناس، مَن أولی الناس بِالمُؤمنین مِن أنفسهم؟»

ای مردم، چه کسی به مؤمنین از خودشان اولی تر است؟

همه با هم جواب دادند:

خدا و رسولش داناتر است...

پس فرمود:

«إنَّ اللّه مَولای، وأنا مولی المؤمنین، وأنا اولی بهم من أنفسهم، فمن کنتُ مولاه فَعَلِی مولاه»

خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من اولی به آن ها از خودشان هستم. پس هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. آن را سه بار تکرار کرد.

سپس گفت:

«اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وأحبَّ من أحبَّه، وأبغِض من أبغضه، وانصُر من نصره، واخذُل من خذله، وأدِرالحقَّ معه حیثُ دار، ألا فَلیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغائب...»

خدایا دوست بدار آنکه او را دوست دارد و دشمن بدار آنکه او را دشمن دارد و دوست باش با کسی که دوست اوست و دشمن باش با کسی که دشمن اوست. یاری کن کسی که او را یاری کند و خوار کن کسی را که او را خوار کند و حق را با او بگردان هر جا که هست. آگاه باشید آن که حاضر است به آن که غائب است برساند...

خطابه شریفش اینگونه پایان یافت که رسالت پروردگارش را انجام داد و امام امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان خلیفه بعد از خودش منصوب نمود و برای او

ص: ۱۱۶

ولایت کبری را بر عموم مسلمین ثابت کرد همان طوری که ولایت عامه بر جمیع مسلمین داشت.

بیعت عمومی برای امام(ع):

مسلمانان برای بیعت به سوی امام علیه السلام رفته و او را به امیر مسلمین تهنیت می گفتند. پیامبر به ام المؤمنین ها دستور داد با او بیعت کنند(۱) و "عمر خطاب" به او تهنیت گفت و مصافحه کرد و گفتار مشهورش را عنوان کرد:

گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب، صبح و شام کردی در حالی که مولای من و مولای کل هرمؤمن و مؤمنه هستی.(۲)

حسان بن ثابت این حادثه جاوید را به شعر درآورده است:

یُنادیهُم یوم الغدیر نبیُّهم

بخمٍّ وأسمِع بالرسول مُنادیا

فقال من مولاکم ونبیُّکم

فقالوا ولم یُبدوا هناک التعامیا

إلهُکَ مولانا وأنت نبیُّنا

رضیتک من بعدی إماماً وهادیا

فمن کنت مولاهُ فهذا ولیُّهُ

فکونوا له أتباع صدقٍ موالیا

هناک دعا اللّهم وال ولیّهُ

وکن للذی عادی علیّاً معادیا(۳)

پیامبر بزرگوارشان در روز غدیر خم آن ها را ندا داد و با چه آواز رسایی فرمود که همگی شنیدند.

فرمود: مولا و ولی شما کیست؟ همگی بدون پرده پوشی گفتند.

خدای تو مولای ماست و تو ولی ما هستی و در این مورد از ما نافرمانی ندیده ای.

۱- - الغدير، ج۲،ص۳۴.

۲- - مسند أحمد بن حنبل، ج۴، ص۲۸۱.

۳- - الغدير، ج۱، ص۲۷۱.

در این وقت به علی گفت: ای علی برخیز که من تو را پس از خود به امامت و رهبری انتخاب کردم.

پس هر کس که من مولای او هستم این مرد ولی اوست، پس یاران با وفا و دوستدار او باشید.

و در اینجا بود که دعا کرده، گفت: خدایا ولی او را دوست بدار و برای کسی که دشمن علی است، دشمن باش.

و شاعر الهام گرفته سید حمیری گفته است:

وقام محمدٌ بغدیر خُمٍّ

فنادی مُعلناً صوتاً ندیّا

لمن وافاه من عُربٍ وعُجمٍ

وحفُّوا حول دوحته جثیّا

ألا مَن کنتُ مولاه فهذا

له مولی وکان به حفیّا

و محمد در غدیر خم به پاخاست و با صدای بلند ندا در داد.

برای کسانی که از عرب و عجم آمده بودند و دور آن درخت را گرفته بودند و جمع شده بودند.

آگاه باشید هر کس که من مولای او هستم این مولای او خواهد بود و پذیرا.

شاعر اسلام کمیت اسدی می گوید:

ویوم الدوح دَوح غدیر خمٍّ

أبان له الولایه لو أُطیعا

ولکنَّ الرجال تبایعوها

فلم أرَ مثلها حقّاً أُضیعا

و روز درخت، درخت غدیر خم برای او ولایت آشکار شد، اگر پیروی می شد

و لکن مردانی که با او بیعت کردند، دیده نشد حقی مانند آن ضایع شود.

و "محقق امینی" در «الغدیر» نام عده ای از شعرا را که حادثه غدیر را به شعر

درآورده اند، از عصر نبوت تا به امروز را ثبت کرده است.

نزول آیه اکمال دین

در آن روز جاوید در دنیای اسلام، این آیه کریمه نازل شد:

{اليَومَ أكمَلتُ لَكُم دينَكُم وأتمَمتُ عليكم نِعمَتي وَرَضيتُ لَكُمُ الاسلامَ ديناً}(۱)

امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

دین کامل شد و نعمت کبری بر مسلمانان به ولایت امام المتقین و سید الموحدین و به رهبری روحی و زمانی بر همه مؤمنین تمام شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم راه صحیح را برای حفاظت امتش و وحدت کلمه و صفوف امتش نشان داد و امری رابه هرج و مرج نسپرد تا طمع کاران و عشاق ملک و سلطنت در آن طمع کنند. در را بست و منفذی را برای آن ها باز نگذاشت و رهبر و موجه برای امتش در تمام شئونش معین کرد و این امر حساس را مهمل نگذاشت - آنگونه که می گویند -. به هر حال، موضوع غدیر جزیی از رساله اسلام و رکنی از ارکان دین است؛ هر کس منکر آن شود، منکر اسلام شده است.

فاجعه ابدی

بعد از آنکه رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم ، امام امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت بر امتش در غدیرخم منصوب کرد و او را امام بعد از خودش قرار داد به سوی یثرب برگشت. روز به روز سلامتش را از دست می داد و بیماری بر او مسلط می شد و

۱- - المائده: ۳. السیوطی فی الدر المنثور، ج۲، ص۲۵۹. الطبرسی فی مجمع البیان، ج۳، ص۲۴۶.

تب شدیدی بر او چیره شد، گویا شعله ای از آتش است که با او همراه است و لحظه ای قطع نمی شود و قطیفه ای بر دوش او بود که هرگاه همسرانش یا عیادت کنندگان به آن دست می زدند گرمی آن را حس می کردند؛(۱)

ظرفی از آب خنک را در کنارش نهاده بودند که دست خود را داخل آن می کرد و با آن صورت شریفش را مسح می کرد تا حرارت آن کاهش پیدا کند.

و بعضی منابع بر این عقیده اند که وفاتش در اثر غذای مسمومی بود که یکی از زنان یهودی به او تقدیم کرد و روایت شده که می فرمود:

همیشه درد آن طعامی که در خیبر خوردم حس می کردم، پس این هنگام دریافتم که رگ گردنم از آن سم قطع شده است.(۲)

چون بیماری او شایع شد مسلمین سراسیمه به عیادت او شتافتند و آن ها بین گریه و آرامش در حالی که آن ها را امواجی از درد و پریشانی احاطه کرده بود و رسول با ناراحتی زیاد به استقبال آن ها آمد و خبر مرگ شریفش را به آن ها داد و به چیزی سفارش کرد که شامل استقامت و توازن آن ها در زندگی شان باشد گفت:

ای مردم، نزدیک است به زودی من قبض روح شوم و بروم، قبلاً از شما عذرخواهی کردم مگر اینکه من در بین شما کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را می گذارم...

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار او بود، دست او را گرفت و به عیادت

۱- - البدایه والنهایه، ج۵، ص۲۲۶.

۲- - حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۲۰۲.

کنندگانش گفت:

این علی با قرآن است و قرآن با علی است، از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند(۱).

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مهمترین برنامه ریزی که متضمن پیروزی امتش و حفظ او از بحران ها بود، وضع کرد و آن:

اول: چنگ زدن به کتاب خدا و عمل به آنچه در آن است، چون آن درست هدایت می کند.

دوم: چنگک زدن به دامن عترت طاهره که در رأس آن ها، سید آن ها امیرالمؤمنین است، چون او هر چه بتواند از خوشبختی رساندن آنان به اهدافشان کوتاهی نمی کند.

آماده قصاص از خودش

چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم لقاء اللّه را نزدیک دید "فضل بن عباس" را خواند و دستور داد دست او را بگیرد و او را به منبر بنشاند و نیز دستور داد مردم را به نماز جامعه بخواند، پس فضل، مردم را به آن فراخواند. وقتی مردم جمع شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای آن ها خطبه خواند و گفت:

ای مردم، نزدیک است که من از بین شما بروم و دیگر مرا در اینجا نبینید و دیدم که غیر از او کاری برایم نمی تواند انجام دهد تا او را در بین شما بپا دارم. پس هر کس را که من بر پشت او تازیانه زدم این پشت من، از من انتقام بگیرد. و اگر از کسی مالی گرفتم این مال من، بردارد و اگر کسی را دشنام دادم این آبروی من، قصاص کند و کسی نگوید از کینه و انتقام از

۱- – الصواعق المحرقه، ج۲، ص ۳۶۱.

جانب رسول الله می ترسم. بدانید که کینه و انتقام در شأن من نیست و از اخلاق من شمرده نمی شود و دوست داشتنی ترین شخص نزد من آن کسی است که حقش را بگیرد، اگر بر من حقی دارد یا مرا حلال کند یا قصاص کند، تا وقتی که می خواهم خدا را ملاقات کنم هیچ حقی از کسی به گردن من نباشد...

وای چه عدل زیبایی!!

وای چه خُلق نبوی زیبایی!!

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جمیع اقسام عدالت را که هیچ مصلح اجتماعی بنا ننهاده بود، بنا نهاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در ساعت آخر عمرش، آماده قصاص شده که وقتی از این دنیا می رود هیچ دینی و تعهدی بر گردن او نباشد، مردی بلند شد و گفت:

ای رسول خدا، من سه درهم از شما طلب دارم.

پس در برابر رسول خدا گفت:

اما من تو را تکذیب نمی کنم و قسم نمی دهم، چگونه تو از من بستانکاری؟

آن مرد پاسخ داد: سائلی از تو گذشت، از تو سئوال کرد، به من دستور دادی که به او عطاء کنم، من هم سه درهم دادم...

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به فضل دستور داد سه درهم به او بدهد، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به خطبه اش ادامه داد و فرمود:

اگر کسی چیزی را مخفیانه برداشته آن را رد کند...

مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، نزد من سه درهم است که آن را در راه خدا پنهانی برداشتم.

چرا آن را برداشتی؟

جواب داد: به آن نیاز داشتم...

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به فضل گفت:

آن را بگیر، باز پیامبر به خطبه اش برگشت و فرمود:

ای مردم، اگر کسی چیزی در خود احساس می کند پس بگوید تا برای او از خدا دعا کنم...

مردی به پاخاست و به او گفت:

ای رسول خدا، من مردی منافق و دروغگو و شومم.

عمر ناراحت شد و داد زد و گفت:

خدا پرده تو را پوشانده اگر خودت آن را پوشیده داری.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عمر توجه کرد و به او گفت:

ساکت شو ای پسر خطاب، رسوایی در دنیا آسان تر از رسوایی در آخرت است.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای آن مرد دعا کرد و گفت: خدایا به او صدق و ایمان عطا کن و شومی را از او ببر(۱).

سریه اسامه

برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جریان گروهی از صحابه روشن شد. آنهایی که، تصمیم به برگرداندن خلافت از اهل بیت نبوت بودند، بهترین وسیله برای توقف این موضوع فرستادن آن ها به جنگ روم بود تا پایتخت - هنگامی که به حضیرهٔ

۱- - البدایه والنهایه، ج۵، ص ۲۳۱.

القدس منتقل می شود - از آن ها خالی شود و به این طریق کلیدهای حکمت، بدون نزاع به امام امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم شود. از این رو امر فرمود بزرگان مهاجرین و انصار به لشکر اسامه ملحق شوند که در بین آنان "ابوبکر"

و "عمر" و "ابوعبیده جراح" و "بشیر بن سعد" بودند.(۱) آنها بزرگان حزب مخالف امام بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرماندهی لشکر را به "اسامة بن زید" واگذار کرد. وی در آغازِ جوانی بود و آن را به شیوخ و بزرگان اصحابش واگذار نکرد و در آن ادراکی است که فرماندهی عمومی به بزرگی سن و زیادی عمر نیست بلکه به اهلیت و قابلیت است که فرمانده از آن برخوردار باشد.

پیامبر به اسامه فرمود: برو به جایی که پدرت کشته شد، با اسب بر آن ها بتاز، من تو را فرمانده این لشکر کردم. صبحگاهان بر اهل "ابنی"(۲) حمله کن و بر آن ها سخت بگیر و به سرعت برو که زودتر از خبرت برسی. اگر بر آن ها پیروز شدی در آنجا کمی درنگ کن و

با خودت راهنما ببر و جاسوسان را پیش بفرست و جلوداران با خودت باشند...

این وصیت پر از دستورات شگفت نظامی است که دلالت بر اصالت تعالیم نظامی در اسلام دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دید که لشکر او سرپیچی کرده، بزرگان صحابه به لشکر ملحق نشدند. از این موضوع سخت ناراحت شد و با داشتن بیماری

۱- - کنز العمال ج ۵، ص۳۱۲. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج۴، ص۴۶. تاریخ الخمیس ج۲، ص۴۶.

۲- - ابنی: ناحیه ای در سرزمین سوریه بین عسقلان و رمله واقع شده، نزدیک به مکانی که جعفر بن ابیطالب و زید بن حارثه شهید شدند.

خارج شد و مردم را برای حرکت تشویق نمود و با دست خودش پرچم را برای اسامه بست و به او گفت:

به نام خدا بجنگ و در راه خدا بجنگ و بجنگ با کسی که به خدا کافر شده است، و اسامه با پرچم بسته خارج شد، پرچم را به بریده سپرد و لشکر را به "جرف" انتقال داد و صحابه از ملحق شدن به لشکر تعلل ورزیدند و عصیان خود را به فرماندهی اسامه آشکار کردند، عمر می گفت:

پیامبر مرد و تو بر من امیری؟

این کلمات به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید، تب شدیدی او را گرفته بود و غضب کرد و خارج شد در حالی که پارچه ای به سرش بسته بود و قطیفه ای به خود پیچیده بود، به منبر بالا رفت و او ناراحت بود. پس خشم و غضب خود را به آنهایی که به لشکر اسامه ملحق نشده بودند اعلان کرد و فرمود:

ای مردم! این چه گفتاری است که از بعضی از شما درباره فرماندهی اسامه به من رسیده است؟ شما درباره پدر او هم عیب می گرفتید؛ به خدا او شایسته فرماندهی بود و پسرش هم بعد از او شایسته آن است... .(۱)

سپس از منبر پائین آمد در حالی که سخت مریض بود و تأکید در پیوستن به لشکر اسامه داشت و لعنت می کرد کسی را که از آن تخلف کند و می فرمود:

لشکر اسامه را تجهیز کنید...

به لشکر اسامه وارد شوید...

خدا لعنت کند کسی را که از لشکر اسامه تخلف نماید...

۱- – السیره الحلبیه، ج۳، ص۳۴.

فرامین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تأثیری در جان آن ها نداشت و آن ها را وادار به پیوستن به لشکر اسامه نکرد، آن ها سستی کردند و بهانه های پوچ و واهی را برای رسول خدا عنوان کردند و او صلی الله علیه و آله وسلم بهانه آن ها را نپذیرفت و آثار خشم و غضب در چهره او پیدا بود.

مصیبت روز پنجشنبه

بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آشکار گردید که برخی از صحابه برآنند تا خلافت را از وصی اش و دروازه شهر علمش امام امیرالمؤمنین علیه السلام بگردانند، از این رو تصمیم گرفت که نوشته ای خاص دراین باره تنظیم کند و بیعت روز غدیر را تحکیم بخشد و همه راهها را بر خودکامگان ببندد، پس فرمود:

قلم و دواتی برای من بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از این گمراه نشوید...

برخی از صحابه وقتی که پی بردند قصد پیامبر نصب امام علیه السلام بعنوان خلیفه بعد از خودش و رهبری امت است، مخالفت ورزیده وگفتند:

کتاب خدا برای ما کافی است..

اندکی تأمل در این گفتار آنان به خوبی روشن می سازد که قصد آنان منصرف کردن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از نوشتن در حق امام علیه السلام بودند و اگر معتقد بودند که قصد پیامبر سفارش به حمایت از مرزها یا جهاد با کفار یا به حفظ جو دینی است، بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ایراد و اشکال نمی گرفتند و به این جرأت در برابر او نمی ایستادند.

به این ترتیب اختلافات زیاد شد، گروهی کوشیدند تا آنچه را

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اجرا کنند و گروه دیگر اصرار بر مخالفت و ممانعت بین او و بین آنچه برای نوشتن می خواست، ورزیدند و دلیل آن، ترس از دست دادن مصالح و منافعشان بود و بعضی از زنان پشت پرده این عمل آنان را زشت شمرده که چگونه به خود اجازه داده اند در ساعات آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جرأت ورزند و اینگونه رفتارکنند، به آن ها گفتند:

آیا نمی شنوید که رسول خدا چه می گوید؟

آیا نمی خواهید آنچه را که می گوید انجام دهید؟

پس عمر که رئیس مخالفین بود و خواستار توقف، به زنان پرخاش کرد و گفت:

شما مانند زنان همنشین یوسفید، وقتی مریض می شود گریه می کنید، وقتی سالم است به گردن او سوار می شوید..

پیامبر با گوشه چشم به او اشاره کرد و داد زد:

آن ها را واگذار، آن ها از تو بهترند.

بین آن ها نزاع درگرفت و نزدیک بود جبهه طرفدار نوشتن، پیروز شوند که یکی از حاضرین پیامبر را هدف قرار داد و با کلامی چون تیر آن را پرتاب کرد و گفت:

پیامبر هذیان می گوید(۱)!

چه جرأت بزرگی بر پیامبر!

این تجاوز بر مرکز نبوت چه سخت است!

۱- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ج۳، ص۱۱۴.

آیا این گوینده، کلام خدا را درباره پیامبر عظیم الشأن نشنیده:

{ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَما غَوی * وَما یَنطِقُ عَنِ الهَوی * إن هُوَ إلا وَحی یوحی * عَلَّمَهُ شَدیدُ القُوی»}(۱)

که صاحب شما در ضلالت و گمراهی نبوده است که هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست، او را جبرئیل فرشته توانا آموخته است.

آیا بر این آیه از علو مقام رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بی اطلاع بوده:

{إنَّهُ لَقَولُ رَسولٍ کَریمٍ * ذی قُوَّةٍ عِندَ ذِی العَرشِ مَکینٍ}(۲)

بلی، به خدا این گوینده آن را شنیده است، آنچه را که خدا از آیات درباره رسول بزرگوارش در کتاب مجید نازل فرموده است و لکن طمع سیاسی، او را به این‌جا رسانده که قلب هر مسلمانی را جریحه دار کرده است و "ابن عباس" - دانشمند امت - وقتی این حادثه وحشتناک را متذکر می شد، اندوه او را ذوب می کرد و می گریست تا اشکش به صورتش چون لؤلؤ سرازیر می گشت و می گفت:

روز پنجشنبه، و چه روز پنجشنبه ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: قلم و دواتی به من بدهید تا برای شما هرچیزی بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید، گفتند: رسول خدا هذیان می گوید!(۳)

حق است که ابن عباس ناراحت باشد و به بدترین نوع گریه کند، چون

۱- - النجم،۲ - ۵.

۲- - التکویر، ۱۹ و ۲۰.

۳- - مسند أحمد بن حنبل، ج۱، ص۳۵۵.

مصیبتی ویران کننده، مسلمین را غافلگیر کرد و شر بزرگی که بین آن ها و آنچه را رسول خدا' می خواست از پیشرفت زندگی و سروری آن ها بر تمام کره زمین، آن ها را گرفت.

و بزرگترین گمان این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اگر چیزی درباره حق علی علیه السلام و تصریح بر خلافت او می نوشت، او را متهم به هذیان و عدم آگاهی می کردند و در آن عیب صریحی در مرکز نبوت و قداست رسول بود بنابر این او صلی الله علیه و آله وسلم از نوشتن

اعراض نمود.

سوگواری حضرت زهرا (س)

حضرت زهرا÷ وقتی فهمید به زودی پدرش از او جدا می شود، حزن و اندوه قلب نازکش را مجروح کرده بود و در کوران اندوه و حزن عمیقی بسر می برد و ملازم پدر و سردر گم بود، چون جسمی که حیات از آن مفارقت کرده باشد، به صورت او خیره شده بود؛ شنید که می گوید:

آه چه اندوهی!

و قلب پاکش پر از حزن و اندوه شد و فوراً گفت:

آه اندوه من برای توست ای پدر، پدرش به حال او دلسوزی نمود و برای تسلی او فرمود: از امروز به بعد برای پدرت هیچ اندوهی نیست.(۱)

این کلمات برای او از مرگ سخت تر بود، پدر او را دید که مات و حیران شده و نزدیک است که جان از تن او خارج شود، پس دستور داد که نزدیک بیاید، وقتی نزدیک شد مطلبی به او گفت که چشمانش پر از اشک شد، سپس

۱- – حیاه الامام الحسن بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۱۱۲.

مطلبی گفت که او را مسرور و خوشحال کرد و شروع به تبسم و خشنودی نمود. عایشه در کنار او بود حیران شد و گفت:

تا امروز خوشحالی که آن قدر به اندوه نزدیک باشد، ندیدم!

و از آنچه پدرش به او گفته بود، سؤال کرد؛ پس رو از او برگرداند و نخواست به او خبر بدهد. چون پیامبر رحلت کرد به بعضی از زنان فرمود:

به من خبر داد که جبرئیل سالی یک بار قرآن را به من عرضه می کرد و امسال دو بار آن را به من عرضه کرد و آن را جز نزدیک شدن اجلم نمی دانم.

و آن سبب حزن او و گریه او بوده است و اما سبب سرور و خوشحالی او این بود که فرمود:

به من خبر داد که تو اول کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق می شوی، آیا راضی نیستی که سیده زنان این امت باشی؟(۱)

حضرت زهراء÷ در گریه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شروع کرد که از درد و رنج او بکاهد و گفت:

ای دخترم، گریه نکن وقتی من از دنیا رفتم به مردم بگو: انا لله وانا الیه راجعون، چون برای هر مرده ای یک جانشینی است.

جانش از پرتو آن سوخت و چشمانش پر از اشک شد و با صدایی که توأم با گریه بود گفت:

و از تو ای رسول خدا؟

۱- - حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۲۵۱.

فرمود: بلی و از من هم.(۱)

درد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مستولی شد، سیده زنان به او نگریست و گفت:

به خدا قسم تو، آنگونه ای که گوینده گفته است:

وأبیضَ یُستَسقی الغَمامُ بِوَجهِهِ

ثُمالُ الیَتامی عِصمَةٌ لِلاراملِ

و سفیدرویی که ابرها از روی او طلب باران می کنند. پناه یتیمان و حافظ زنان بیوه است.

پدرش به او گفت:

این قول عمویت ابوطالب است و قول خدای متعال را خواند:

{وَما مُحَمَّدٌ إلا رَسولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلِ أفَإن ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أعقابِکُم وَمَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیهِ فَلَن یَضُرَّ اللهُ شَیئاً وَسَیَجزِی الله الشَّاکِرینَ}(۲)

محمد صلی الله علیه و آله وسلم نیست مگر پیامبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیامبرانی بودند و در این جهان درگذشتند، اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت باز شما به دین جاهلیت خود برمی گردید؟ پس هر که از عقیده خود بازگردد به خدا ضرری نخواهد رسانید. البته خداوند جزای اعمال نیک به شکرگزاران عطا خواهد کرد.(۳)

سفارش پیامبر(ص) به دو سبط خود

سه روز قبل از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به حضیرة القدس منتقل شود، سفارش رعایت آن ها را به امام علیه السلام کرد و فرمود:

ای پدر دو ریحانه من، تو را به دو ریحانه ام سفارش می کنم، به زودی یکی از دو رکن خود را از دست می دهی، خدا خلیفه من بر توست...

۱- – انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲- – آل عمران: ۱۴۴.

۳- – انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۳.

و چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قبض روح شد، امام فرمود:

این یکی از دو رکنی است که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم درباره آن فرمود و چون فاطمه÷ درگذشت، فرمود: این رکن دوم است که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود.(۱)

به سوی فردوس اعلی

وقت آن رسید که سید کائنات به فردوس اعلی مقر انبیاء و اوصیا ملحق شود، فرشته مرگ بر او وارد شد و از او اجازه ورود خواست، حضرت زهرا به او خبر داد که پیامبر با خود مشغول است و پس از مدت کمی برگشت و اجازه ورود خواست، پیامبر به هوش آمد و به دخترش فرمود:

آیا او را می شناسی؟

گفت: نه یا رسول اللّه.

فرمود: او آباد کننده قبرهاست و خراب کننده خانه ها و جدا کننده جمعیت هاست. محبوبه رسول مات و سرگشته شد و دلش از جا کنده شد و می گفت:

وای ای پدر، وای بر مرگ خاتم الانبیاء، وای از مرگ بهترین پرهیزکاران و جدایی سید برگزیدگان، واحسرتا برای قطع وحی از آسمان، دیگر از امروز از شنیدن کلامت محروم شدم.

قلب رسول خدا درد گرفت و جانش می سوخت و زهرا را تسلی می داد و

۱- – أمالی الصدوق، ۱۱۹.

می گفت:

گریه نکن، چون تو اول کسی هستی که به من ملحق می شوی.. .(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به فرشته ی مرگ اجازه ورود داد، چون در پیش روی او قرار گرفت به او گفت:

ای رسول خدا، خداوند به من دستور داده است که پیرو تو باشم بر آنچه به من دستور دهی، اگر دستور دهی جانت را قبضه کنم واگر دستور دهی آن را رها کنم، رها می کنم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شگفت شد و به او گفت:

ای ملک الموت، این کار را می کنی؟

گفت: به آن مأمور شدم هر آنچه فرمایی عمل کنم...

هیچ یک از انبیاء و رسولان الهی، این امتیاز خاتم انبیاء را نداشتند که خدا به حضرت عزائیل دستور بدهد که از او اطاعت کند و اذن دخول طلب کند.

و جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و به او گفت:

ای احمد، خدا مشتاق توست. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جوار پروردگارش را اختیار نمود، چون آخرت برای او بهتر و باقی ماندنی تر است و به او اجازه قبض روح مقدسش را داد و وصی اش و دروازه شهر علمش امام علیه السلام را خواست و به او گفت:

سر مرا بر دامنت بگذار، چون فرمان خدا رسید و جان من خارج شد، بگیر آن را و به آن صورتت را مسح کن، پس مرا به سوی قبله بگردان و کار مرا خود

۱- – دره الناصحین، ۶۶.

به عهـده بگیر و اول کسـی بـاش که به من نماز می گـذاری و از من جـدا نشو تا مرا وارد قبر کنی و از خـدای عزوجل کمک بخواه.

امام سر پیامبر را به دامن گرفت و دست راستش را زیر چانه او گرفت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آثار مرگ و سختی آن را تحمـل می کرد تـا جـان و روح عظیمش از تن مفارقت نمود، پس با آن، امام صورت خود را مسـح نمود.(۱) زمین لرزید و نور عـدالت خاموش شد و این شـعله درخشـنده ای که آسـمان دنیا را به علم و ایمان روشن کرده بود، به تاریکی گرائید... ای وای بر مـدینه رسول و آل رسول، ای وای بر آن هـا از روز انـدوه همیشـگی دنیـا، روزی کهماننـد آن در روزهـای سـیاه نبود. مسلمانان هجوم آوردند، عقل از سرشان پرید و زنان به سرعت به سوی خانه رسول الله حرکت کردند و صورت های خود را

می خراشـیدند و بـا صـدای بلنـد گریه می کردنـد و امـا ام المؤمنین ها روسـری از سـر خود برداشـتند و سـینه های خود را می خراشیدند و زنان انصار از بس که ضجه زدند، درد حلق گرفتند.(۲)

محزون ترین اهـل بیت و بـا انـدوه ترین آن هـا پـاره تن رسول و ریحـانه او فـاطمه زهرا÷ بود که خود را بر روی جسم مقـدس انداخت و به شدیدترین وجه گریست و نزدیک بود جانش تلف شود و می گفت:

واابتاه!: وای ای پدر.

وانبی رحمتاه!: وای ای نبی رحمت.

الان وحی نمی آید، الان جبرئیل از ما برید، خدایا روح مرا به روح او ملحق

۱- – مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص۲۹؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۵۵. ذخائر العقبی، ۹۴.

۲- – أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۷۴.

کن، از من پشتیبانی کن تا روی او را ببینم و مرا از اجر او و شفاعت او در روز قیامت محروم مکن.(۱)

و در اطراف آن جنازه عظیم رفت و آمد می نمود در حالی که می گفت:

ای پدر به جبرئیل خبر مرگت را دادی.

وای ای پدر که در بهشت فردوس جای گرفتی.

وای ای پدر که پاسخ پروردگار که تو را خوانده بود دادی.(۲)

و زمین برای مسلمانان لرزید و از این مصیبت بزرگ حیران شدند.

تجهیز جنازه بزرگ

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به امر پیامبر' تجهیز جسم برادرش و پسر عمویش را به عهده گرفت، اشک می ریخت و می گفت:

پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، به مرگ تو قطع گردید چیزی که به مرگ غیر از تو، نبوت و خبر از آسمان قطع نگردید. مصیبت تو، دیگر مصیبت دیدگان را به شکیبایی واداشت و همه را در مصیبت تو یکسان عزادار کرد، اگر به شکیبایی امرنمی کردی و از بی تابی نهی نمی فرمودی آنقدر اشک می ریختم که اشک هایم تمام شود و این درد جانکاه همیشه در من می ماند و اندوهم جاودانه می شد.

و فرمود: متصدی غسل پیامبر علیه السلام من بودم و فرشتگان مرا یاری می کردند گویا در و دیوار خانه فریاد می زد، گروهی از فرشتگان فرود می آمدند و گروهی

۱- – تاریخ الخمیس، ج۲، ص۱۹۲.

۲- – سیر أعلام النبلاء، ج۲، ص۸۸. سنن ابن ماجه، ج۱، ص۵۱۱.

دیگر به آسمان پرواز می کردند، گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز می خواندند، پر بود...

و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اسامه از پشت پرده آب به امام می دادند.(۱)

و در اثنای غسل دادن، بوی خوش از جسم مطهر به مشام می رسید و امام می گفت:

پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، زنده و مرده ات پاک و پاکیزه بودی،(۲) اما آبی که با آن رسول خدا را غسل دادند از چاهی بود

به نام غرس و از آن می آشامید(۳) و بعد از فارغ شدن از غسل امام او را در کفن پیچید و او را بر روی تخت گذاشت.

نماز بر جسم مطهر

اول کسی که بر او نماز خواند خدای عزوجل از بالای عرش بود، سپس جبرئیل، اسرافیل، سپس ملائکه گروه گروه(۴) و مسلمانان برای نماز بر جسم پیامبرشان شتابان آمدند، امام به آن ها گفت:

کسی بر شما امامت نمی کند، او زنده و مرده، امام شماست. آن ها گروه گروه وارد می شدند و در یک صف بر او نماز می خواندند، امامی برای آن ها نبود و امیرالمؤمنین کنار جسم ایستاده بود و می گفت:

۱- – البدایه والنهایه، ج۵، ص۲۶۳.

۲- – الطبقات الکبری، ج۲، ص۶۳.

۳- – البدایه والنهایه، ج۵، ص۲۶۱.

۴- – حلیه الاولیاء، ج۴، ص۷۷.

السلام علیک ایها النبی ورحمه اللّه وبرکاته... خدایا ما گواهی می دهیم که او آنچه به او نازل شد، ابلاغ کرد و برای امتش نصیحت کرد و در راه خدا جهاد کرد تا خدا و

دینش عزیز و کلمه آن را تمام کرد. خدایا ما را جزو کسانی قرار بده تا بر آنچه بر او نازل شده است، پیروی کنیم و بعد از او ثابت قدم باشیم و بین ما و او را جمع فرما.

و نماز گزاران می گفتند: آمین،(۱) پس همه مسلمانان وقتی بر جسم مطهر می گذشتند، نظر وداع بود، در واقع منجی مُرد و معلم مُرد و مُرد آن کسی که برای آن ها دوستی بنا نهاد که اساس آن بر پایه پیشرفت و سعادت آن ها بود.

دفن جسم مقدس

بعد از آنکه مردم از نماز بر جسم مقدس پیامبر فارغ شدند، امام علیه السلام اقدام به کندن قبر کرد و جسم برادرش را در آن قرار داد، در واقع بزرگ ترین شخصیتی که خدا در روی زمین خلق کرده بود را دفن نمود و همچنین برترین هبه الهی به بندگانش... امام درکنار قبر ایستاد، خاک قبر او را با اشک چشمش سیراب کرد و گفت:

صبر زیباست مگر برای تو و جزع زشت است مگر برای تو، مصیبت تو بزرگ اما مصیبت ها پیش از تو و پس از تو ناچیزند و در این روز حزن همیشگی پرچم عدالت پیچیده شد و آن نوری که آسمان عالم وجود را روشن کرده بود و مجرای زندگی انسان را از تاریکی محض که در آن روزنه ای از نور نبود به زندگی امن شکوفای به عدالت تغییر داد. غائب شد، نوری که در آن آه مظلومین

۱- - کنز العمال، ج۴، ص۵۴.

و ناله های محرومین متلاشی شد و در آن خیرات به بندگان گسترش پیدا کرد.

ترس اهل بیت(ع)

آنهایی که امام با شمشیرش از آن ها انتقام گرفته بود و زمین را از خونشان سیراب کرده بود، منتظر فرصت بودند تا انتقام و کینه خود را بگیرند. شب برای اهل بیت طولانی ترین شب بود، افکار و آلام بر آن ها مستولی شده بود، امام صادق علیه السلام می فرماید: ترس و وحشت آن ها ادامه داشت. به قول او:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رحلت کرد، اهل بیتش شب را به صبح آورد، گویا نه آسمانی است که بر آن ها سایه اندازد و نه زمینی که آن ها را دربر گیرد، چون او از نزدیک و دور انتقام گرفته بود...

محنت و مصیبت بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بر عترت طاهره وارد شد، چون قریشی، از آن ها انتقام گرفته و آن ها را از مراکزشان دور کردند و بین آن ها و آنچه خدا و رسول برای آن ها می خواست، حایل شدند. هنوز پنجاه سال از رحلت رسول خدا نگذشته بود که آشکارا سرهای فرزندان او را بر سر نیزه کردند و دختران او را اسیر کرده، در انظار مردم دور و نزدیک، شهر به شهر گرداندند.

سوگواری امام(ع) برای رسول خدا(ص):

امام علیه السلام بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایستاد و کلماتی از روی حزن بر زبان جاری کرد و گفت:

پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، والله بی تابی زشت و ناپسند است مگر بر تو و صبر زیباست مگر برای تو، مصیبت تو بزرگ اما مصیبت های پیش

از تو و پس از تو ناچیزند، سپس فرمود:

ما فاض دمعی عند نازلهٍ

إلا جعلتک لِبُکا سببا

فإذا ذکرتک سامحتک به

مُقَلُ الجُفونِ ففاض وانسَکَبا

إنّی أجِلٌّ ثری حللتَ به

مِن أن أری بسواهُ مُکتئبا(۱)

ریزش اشک من به خاطر توست.

وقتی تو را به یاد می آورم مردمک چشم همراهی می کند و اشک می ریزد.

من آن خاکی را که در آن آرمیده ای از آن می دانم که به غیر آن غمگین باشد.

اجلاس سقیفه و حکومت ابی بکر

در دنیای اسلام فاجعه ویرانگری که مسلمانان به آن سخت امتحان شدند همانند حادثه سقیفه نبود، کینه ها پدید آمد و آتش فتنه بین مسلمین روشن شد و درهای طمع و هلاکت به روی بزرگان گشوده شد.

تمام آنچه به سروران معظم از اهل بیت علیهم السلام رسید اولاً و ذاتاً به اجلاس سقیفه ارتباط پیدا می کند که قصد اعضاء آن کاهش مقام آن ها و رفتاری دشمنانه با آن ها بود که ناشی از کراهت و کینه بر آن ها بود و آنچه خدا آن ها را در دوستی به آنها ملزم کرده بود، فراموش کرده بودند:

«قُل لاأسألکُم علیهِ أجراً إلا المَوَدَّهَ فِی القُربی»(۲)

بگو مزدی از شما درخواست نمی کنم مگر دوستی ذوی القربی.

۱- – ربیع الابرار، ج۴، ص۱۹۲.

۲- – الشوری، ۲۳.

و آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در لزوم دوستی آن ها و بزرگداشت مقامشان سفارش کرده بود، اجرا نکردند. آن ها نگرانی پیامبر را درباره آن ها مراعات نکردند و آن ها (ذوی القربی) را از مرکز حکومتشان و از تمام آنچه متعلق به دولت اسلامی بود، که جدشان رسول خدا ایجاد کرده بود و با زور بازوی برادرش و دروازه شهر علمش استوار گشته بود، دور کردند و حکومت و خلافت اسلامی با تأسف و تأثر به بنی امیه برگشت و در ظلم به عترت طاهره و نابودی آن ها اسراف کردند و حادثه جاوید کربلا در دنیای اندوه، نبود مگر از تبعات سقیفه و خدا "کاشف الغطاء" را رحمت کند که می گوید:

تاللّه ما کربلا لو لا سقیفتهم

ومثل هذا الفرع ذاک الاصل أنتجه

والله کربلا نبود اگر سقیفه شما نبود و مانند این شاخه از اصل آن ریشه است.

در واقع حوادث بزرگی که مسلمانان از آن صدمه دیدند، مانند: قتل عام مردم مدینه، سوزاندن کعبه و تسلط اشرارِ خوارجِ از دین بر مسلمانان، مانند "بسر بن ارطاة" و "مغیرة بن شعبه" و "زیاد بن ابیه" و "عبیدالله بن زیاد" و مانند آن ها از خائنین مجرم، آنهایی که در ظلم به مسلمانان اسراف کردند و آن ها را غرق در مصیبت و ناراحتی کردند، تمام آن ها و آنچه که مرتبط به

حوادث است، از سقیفه پدیدار شد.

ما در بحث از سقیفه تحت تأثیر تعصبات مذهبی نیستیم، به خدا پناه می بریم که غیر از حق، مطلبی را بگوئیم و یا چیزی را از روی عواطف تقلیدی بنویسیم و همانا این بحث را بر اساس تحقیق علمی که از مورخین مورد اطمینان اقتباس کرده ایم و ابعاد آن را تجزیه تحلیل نموده ایم به امانت و اخلاص می گوییم و در

اینکه هر کس معتقد باشد و تأملی در حادثه سقیفه بنماید، یقین می کند که آن غیر طبیعی بوده و صرفاً برای گرداندن خلافت از اهل بیت پیامبر ٕ بوده است.

به هر حال ما ناچاریم درنگ در این بحث داشته باشیم، حادثه ای مخوف که مسلمانان سخت به آن مبتلا شدند و از آن جمله موارد زیر است:

آنچه باعث تشکیل سقیفه شد

انصار در روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رحلت کرد در سقیفه بنی ساعده جمع شدند، آنجا دو گروه اوس و خزرج شرکت کردند و امور خلافت را بررسی نمودند و در صدد بودند که خلافت از حوزه آن ها خارج نشود و پیرو ریاست مهاجرین قریش و تحت نفوذ آن ها نباشند.

آنچه آنها را به این گفتگو واداشت و در تشکیل جلسه عجله کردند، در حالی که جسم مبارک رسول خدا هنوز دفن نشده بود، عبارتست از:

اول: برای انصار به صورت واضح روشن شده بود و تصمیم مهاجرین برای آن ها پنهان نبود که قریش در صدد تسلط بر حکومت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و گرداندن آن می باشند و گفتند که محمد گمان کرد که این امر به پسر عمویش علی علیه السلام تمام می شود و برای تحقق آن:

۱ – مهاجرین از قریش، امتناع کامل خود را به بیعت با امام در روز غدیر خم اعلان نمودند و گفتند که محمد گمان کرد که این امر به پسرعمویش تمام می شود و بعید است که تمام شود و گفتار آنان در بین مردم یثرب شایع بود.

۲ – خودداری بزرگان مهاجرین از پیوستن به لشکر اسامه از ترس اینکه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، امر به امام واگذار شود و زمام امور از دست آن ها خارج

شود و این بر انصار مخفی نبود.

۳ - اقدام بعضـی مهاجرین، جلوگیری از نگارش آن چیزی بود که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم قصد نوشـتن آن را داشت که متضـمن خوشبختی امتش در تمام دوران بود در حدی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را متهم به هذیان گفتن کردند و آن متأسـفانه عیب برای شخصیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم معظم اسلام است، پس پدر و مادرم به فدایش که از نوشتن نامه که هدف او تصریح صریح بر خلافت امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود خودداری کرد.

دوم: انصار یقین داشـتند و در آن شکی نداشتند که مهاجرین از قریش، دشمن امام بودند، چون او از آن ها انتقام گرفته بود و سران بزرگانشان را درو کرده بود و این را "عثمان بن عفان" اعلان کرد و به امام گفت:

چه می شـود انجـام داد اگر قریش شـما را دوست ندارنـد و شـما روز بـدر هفتـاد نفر مرد از آن هـا را که صورتهایشـان چـون گوشواره های طلا بود، کشتید و شرف آن ها را قبل از خودشان از بین بردید... .(۱)

آیا می بینید که چگونه عثمان دلسوزی قریشیان بر جوانانشان و سوارکارانشان را که به دست امام در روز بدر و به وسیله قوای مسلح در لشـکر اسـلامی از بین رفتنـد، به تصویر کشـیده است و قریش می دید که امام علیه السـلام کسـی است که از آن ها انتقام گرفته و آن ها مطالبه به خونخواهی می کردند.. "کنانی" از شعرای قریش برای تحریک و آسیب زدن به امام می گوید:

۱- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۲۲.

فی کلِّ مجمعِ غایهٍ أخزاکُم

جذعٌ أبرٌّ علی المذاکی القُرَّحِ

للّه ِ دَرُّکم ألما تذکروا

قد یذکر الحرُّ الکریمُ ویستحی

هذا ابنُ فاطمه الذی أفناکم

ذبحاً بقتله بعضه لم یذبح

أین الکهول وأین کلُّ دعامهٍ

فی المعضلات وأین زینُ الابطُحِ؟(۱)

در هر مجمعی شما را به غایت رسوا ساخت آن استوار قامتی که چشم ها را مجروح نمود.

خداوند شما را خیر دهد، آیا بیاد نمی آورید در صورتی که آزاده بزرگ به یاد می آورد و شرم می کند.

این فرزند فاطمه است که شما را سر برید و نابود ساخت و در برابر بعضی سر بریده هایش سر او بریده نشده است.

کجایند آن بزرگان و آن نامداران که در سختی ها بودند و زینت سرزمین مکه کجا شد؟

ابن طاووس از پدرش سؤال می کند، به علی بن الحسین علیه السلام گفتند:

چرا قریش علی را دوست نمی دارد؟

آن حضرت پاسخ داد:

زیرا او اولشان را به آتش فرستاد و آخرشان را به ننگ و عار دچار ساخت.(۲)

دشمنی قرشیان به امام علیه السلام آشکار و بر هیچ

کس پنهان نبود و انصار از استیلاء و تسلط مهاجرین به حکومت می ترسیدند که به خاطر دوستی آن ها با امام علیه السلام و محبتشان به او ضربات کوبنده ای به آن ها وارد کنند.

۱- - حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام ۱: ۲۳۵.

۲- - معجم الشیوخ، ابن الاعرابی، ج ۴، ص۱۶.

سوم: اینکه انصـار سـتون فقرات نیروهای اسـلامی بود و آن ها حزن و عزاداری را در خانه های قرشـیان شایع کردنـد و به طور یقین سـخت مورد کینه قرشـیان قرار داشـتند و آن هـا در انتقـام گرفتن از این هـا کوتاهی نمی کردنـد، لـذا به سـرعت از ترس مهاجرین تشکیل جلسه دادند. "حباب بن منذر" که از متفکرین انصار بود می گوید:

لکن ما می ترسیم که بعد از شما کسانی حاکم شوند که ما، فرزندانشان و پدرانشان و برادرانشان را کشته ایم.(۱)

آنچه حبـاب پیش بینی می کرد تحقق پیـدا کرد و حکومت خلفـا طولی نکشـید که به "آل حکم" از امویـان برگشت، پس در خوار کردن آن ها و عـذابشان کوشـیدند. معاویه در ظلم وقهر به آن ها کمک کرد و چون امر خلافت به یزید رسـید، کوشـید کـه از آن هـا انتقـام بگیرد و خـون و امـوال و ناموسـشان را در واقعه حره مبـاح اعلاـم کرد؛ واقعه ای که تاریـخ نظیر آن را در قساوت و وحشت ندیده است.

چهارم: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از طریق غیب آنچه را که انصار بعد از او تحمل خواهند کرد، پیش بینی کرده بود و به آن ها گفت: به زودی بعد از من مورد انتقام قرار خواهید گرفت، پس صبر کنید تا در کنار حوض بر من وارد شوید... از اینرو سخت ترسیدند و اقدام به تشکیل جلسه کردند تا از انتقام و اقدام علیه آنان در امان بمانند.

۱- – حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۲۳۵.

و اما آنچه که گمان می رود که بعضی عواملی بودند که باعث تشکیل جلسه در سقیفه بنی ساعده گردید:

خطاب سعد

هنگامی که انصار در سقیفه جمع شدند، "سعد بن عباده" رئیس قبیله خزرج برای شروع جلسه بلند شد و ایراد خطبه کرد، چون مریض بود و نمی توانست بلند صحبت کند، مطالبی را که می گفت، یکی از نزدیکانش آن را تکرار می کرد و این متن کلام اوست:

ای گروه انصار، شما در دین سابقه دارید و فضیلت شما برای احدی از عرب نیست و محمد صلی الله علیه و آله وسلم در بین قومش سیزده سال درنگ کرد و بندگان را به خدا فرامی خواند و از بت و بت پرستی آن ها را برحذر می داشت جز عده کمی به او ایمان نیاوردند که قادر نبودند از او دفاع کنند و نه می توانستند دین او را عزیز گردانند یا ضرری از او دفع کنند، تا اینکه خدا این فضیلت را به شما داد و این کرامت را مخصوص شما کرد و شما را به نعمت ایمان به او و به رسولش گرامی داشت و پشتیبان او و اصحابش شدید و او و دینش را عزیز کردید و با دشمنانش جهاد کردید و با دشمنش سخت گرفتید تا عرب به دین خدا از روی میل و رغبت و یا به زور روی آوردند و افرادی که دیرتر فرمانبردار شدند را ذلیل کرد تا با شمشیر شما، عرب به رسول خدا ایمان آورد و او وفات کرد در حالی که از شما راضی بود و به شماچشم ها روشن شد.. این امر را به خودتان اختصاص دهید نه دیگران و آن برای شما و نزد شماست... .(۱)

این خطاب سعد پر از تمجید به ایمان انصار و شجاعت و حمایتشان به اسلام است و اینکه او تعریف از قدرت بازو و برتری جهاد آن ها و یاری آن ها به

۱- – الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۲۲۲؛ تاریخ الطبری، ج۳، ص۳۰۷.

او و اینکه آن ها بودند که در زمان غربت و محنت او، او را حمایت کردند، پس آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی و شایسته تر به مرکز حکومت و مقام او هستند. پس هر کس که سخت کوش است او اولی و سزاوارتر به غنیمت است.

از بندهای این خطاب محکوم کردن قرشیان، آنهایی که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مبارزه کردند و با او جنگیدند تا اینکه ناچار به هجرت به یثرب شد و کسی - جز عده کمی - به او ایمان نیاورد که نمی توانستند از او حمایت کنند.. و از این جهت قرشیان حق خلافت نداشته ونصیبی از آن ندارند.

انتقاد بر سعد و مؤاخذه او

سعد در خطابش مصیبت بزرگی که مسلمین را غافلگیر نموده بود فراموش کرد و آن مرگ سید کائنات بود - که به آن نه کم و نه زیاد اشاره ای نکرد - و انصار را به این مصیبت بزرگ تسلیت نگفت. همچنان که در سخنانش، عترت طاهره را که ودیعه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بین امتش و همتراز قرآن کریم بودند، فراموش کرد و یادآور سید مسلمین و امام متقین امام امیرالمؤمنین علیه السلام نشد - کسی که او دروازه علم پیامبر و نسبت به او به منزلت هارون از موسی است - و سعد یکباره تجاهل کرد و بیعت خود در روز غدیر خم را فراموش کرد و مردم را برای خود و قومش فرامی خواند.

سعد خطای بزرگی کرد، تشکیل اجلاس سقیفه غیر قابل توجیه است و فتنه و سختی ها را برای امت همیشگی کرد و آن را در شری عظیم گرفتار کرد و از آن روز عترت طاهره انواع سختی ها و رنج ها را تحمل کرد و خلافت به فرزندانشان برگشت و آن را غنیمتی برای رسیدن به شهوات و تمایلاتشان

دانستند و برای امت هیچ نقشی در طول حکومت اموی و عباسی به حساب نیاوردند.

به هر حال، سعد جزای عمل خودش را گرفت و در طول حکومت کوتاه ابوبکر تحت تعقیب بود تا اینکه مجبور به هجرت به سوی شام شد، خالد بن ولید با رفیقش به دنبال او رفت. شبی کمین کردند و او را با نیزه کشتند و در چاه انداختند و گفتند که جنیان او را کشتند و شعری در این باره ساختند که با آن به کشتن او افتخار می کردند و آن شعر این است:

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده

ورميناه بسهمين فلم نخطیء فؤاده

ما سید خزرج سعد بن عباده را کشتیم و او را با دو تیز زدیم که قلب او را نشانه گرفتیم و خطا نکردیم.

عجیب اینکه حکومت وقت، برای رسیدن به

اهداف سیاسی خود از جن استفاده کرده و عده ای ساده لوح بدون آگاهی از اهداف سیاسی، آن را باور می کنند.

ضعف روحیه انصار

انصار اراده سخت و عزم ثابتی نداشتند و به ضعف و سستی و خواری گرائیدند. بعد از خطابه رئیسشان سعد احساس سستی کردند، بعضی ها به بعضی دیگر می گفتند اگر مهاجرین قریش، انکار کردند و گفتند ما مهاجرین و اصحاب اولیه او و قبیله او و اولیای او هستیم، بر چه اساسی بعد از این امر با آن ها مجادله کنیم؟...

گروهی از آن ها گفتند:

ص: ۱۴۷

ما می گوییم: از ما امیری و از شما امیری و هرگز بدون آن راضی نمی شویم..

از این گفتگو، ضعف آن ها و از بین رفتن تصمیم و ترسشان از مهاجرین قریش آشکار می شود و سعد وقتی این سستی را در آن ها دید، به آن ها گفت:

این اولین شکست است.(۱)

بلی این اولین سستی و آخرینش بود و آن ها در برابر قرشیان کوتاه آمدند و آن ها را در امر شریک کردند در زمانی که زمینه خالی از هر قرشی بود و این دلالت بر عدم بلوغ سیاسی و عدم درک عمیق آن ها بود و نشست آن ها بیشتر بر پایه کتمان برپا شده بود تا از حوادث پیشی بگیرند و به حکومت برسند قبل از آنکه مهاجران قریش بفهمند، ولی در این مبارزه آن ها را کنار زدند و فرصت را از آن ها گرفتند و مهاجرین، آن ها را غافلگیر کردند و بر اوضاع مسلط شدند و حکومت را با زبردستی برتر در دست گرفتند که علل آن را بیان می کنیم:

اختلاف انصار

آنچه در شکست انصار و عدم تسلط آن ها بر امور مؤثر بود، اختلاف قبلی بین "اوس" و "خزرج" بود که در بین آن ها کینه و دشمنی را از زمان دور به همراه داشت و بین آن ها فتنه و جنگ را شایع کرده بود و آخرین جنگ میان آن ها روز "بغاث" قبل از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه هجرت کند، رخ داد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آنجا هجرت کرد کوشید تا محبت و دوستی را بین آن ها برقرار کند و لکن کینه های پنهانی در جانشان از بین نرفت و به شکل عبوری روز سقیفه

۱- - الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۲۲۲.

ظاهر شد. چون تصمیم گرفتند که با سعد بیعت کنند "خضیر بن اُسید" رئیس قبیله اوس با او مخالفت کرد و به قومش گفت:

اگر سعد برای یک بار به خلافت برسد، هیچ وقت این فضیلت از آن ها زائل نمی شود و برای شما هرگز بهره ای نخواهد بود، بلند شوید و با ابوبکر بیعت کنید.(۱)

و این حاکی از کینه همیشگی اوس از خزرج بود، چون سعد اگر یکبار به خلافت برسد آن فضیلتی بر اوس و برتری بر آن ها خواهد بود، پس به بیعت با ابوبکر اقدام نمود و اگر اونبود این امر به اتمام نمی رسید.

خلاصه گفتار عمر

عمر برای توقف هر عملی که منجر به انتخاب خلیفه مسلمین شود اقدام به کار خطیری کرد، چون رفیقش ابوبکر در یثرب نبود و در "سنح" بود، پس کسی را به دنبال او فرستاد که هر چه سریع تر حاضر شود و عمر آمد و در خیابان های مدینه جولان می داد، شمشیرش را کشیده و تکان می داد و با صدای بلند می گفت:

مردمانی از منافقین گمان می کنند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم مرده است! به خدا نمرده است و لکن او به سوی پروردگارش رفته است آنگونه که موسی بن عمران به سوی خدایش رفت، واللّه رسول اللّه بر می گردد، دست و پای آنهایی که به مرگ او آشوب بپا می کنند را قطع می کند..

و به احدی نمی گذشت که بگوید رسول خدا مرده است مگر اینکه او را با

۱- - الکامل فی التاریخ، ج۲،ص۲۲۴.

شمشیرش می زد

و تهدید می کرد.(۱)

مردم حیران بودند و موجی از شک آن ها را نگران کرده بود، نمی دانستند گمان عمر را به زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اینکه او نمرده است، تصدیق کنند که آن برای آن ها عزیزترین آرزوهاست و از شگفت ترین خواب هاست یا آنچه را که از جسم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می بینند که بی حرکت بین اهلش قرار دارد، تصدیق کنند.

عمر در کوچه و خیابان ها جولان می داد و جوش و خروش از خود نشان می داد و حتی تهدید می کرد کسی را که خبر از مرگ نبی صلی الله علیه و آله وسلم می داد و طولی نکشید که ابوبکر آمد و با او به خانه پیامبر رفت و ردا از صورت او کنار زد و یقین به وفات او نمود، پس به سوی مردم خارج شد و گفتار عمر را تکذیب کرد و به توده مردم خطاب کرد که مصیبت و اندوه، آن را ساکت کرده بود و گفت:

هر کس محمد را می پرستید محمد مرد و هر کس خدا را می پرستید خدا زنده است و نمی میرد و این آیه را خواند:

«وَما مُحَمَّدٌ إلا رَسولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أَفَإن ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أعقابِکُم وَمَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیهِ فَلَن یَضُرَّ اللّه شَیئاً وَسَیَجزِی اللّه الشّاکِرینَ»(۲)

محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب برمی گردید و هر کس به عقب باز گردد هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.

عمر به سرعت او را تصدیق کرد و می گفت: واللّه وقتی من شنیدم مبهوت

ص: ۱۵۰

۱- – حیاه الامام الحسین بن علی(ع)، ج۱، ص۲۴۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

۲- – آل عمران، ۱۴۴.

شـدم، وقـتی بـه زمیـن افتـادم کـه دیگر پـایم تـوان حرکت نـداشت وقـتی فهمیـدم رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم مرده است..(۱).

بررسی و دقت

این رویدادی ساده و ناچیز نبود بلکه با چشم پوشی هایی همراه بود که سؤالاتی را مطرح و ایجاب می کند، از جمله:

۱ - قرآن کریم به صراحت و وضوح اعلان می کند که هر انسانی بناچار جام مرگ را سرمی کشد چه نبی یا غیر از او باشد:

«کُلُّ نُفسٍ ذائِقَهُ المَوتِ ثُمَّ إلَینا تُرجَعونَ»(۲)

هر نفسی طعم مرگ را می چشد سپس به سوی ما برمی گردید.

و خدای متعال فرمود:

«وَما مُحَمَّدٌ إلا رَسولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أفَإن ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أعقابِکُم...»

محمد نیست مگر رسول که قبل از او رسولانی بودند و درگذشتند، پس اگر او مرد یا کشته شد شما به عقب برمی گردید...

این آیه کریمه ماننـد روز در وسط شب می درخشـد، آیا این از ابی حفص پنهان بوده و آن را نشـنیده در حالی که او صـحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و با او در ارتباط بوده و آنچه از کتاب خدا را می خوانده، او می شنیده است.

۲ - عمر مرگ پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم را پیش بینی می کرده است. او به اسامه فرمانـده لشـکری که عمر وابوبکر در آن بودند، گفت: رسول خدا مرد، تو بر من امیری و

۱- - الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۲۱۹.

۲- - العنکبوت، ۵۷.

این به وضوح دلالت بر آن دارد که او مطمئن به مرگ پیامبر بوده است. علاوه بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روزهای بیماری اش و قبل از آن و بعد از آن، خبر مرگ خود را به مسلمانان می داد.

۳ - عمر آن کسی است که بین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بین آنچه قصد داشت بنویسد - که امتش هیچ گاه گمراه نشود - حایل شد و به او گفت: کتاب خدا برای ما کافی است و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هذیان می گوید و یقیناً وقتی این را گفت که اعتقاد به مردن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داشت و اگر احتمال می داد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آن بیماری نمی میرد این سخن را نمی گفت.

۴ - سکوت عمر و آرامش گروه شورشی، زمانی که ابوبکر خبر وفات پیامبر را اعلان کرد، او را تصدیق نمودند و کسی با او مناقشه ننمود، دلیل بر اتفاق (پیمان) قبلی بین آنهاست.

۵ - حکم عمر به اینکه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به زودی به زمین برمی گردد و دست و پای آنهایی که گفته اند او مرده است را قطع می کند، خالی از مناقشه نیست چون قطع دست و پا و اعدام افراد مربوط به کسانی است که از دین خارج شده باشند یا در زمین فساد ایجاد کنند و اعتقاد به مرگ رسول الله موجب قطع آن نمی شود.

۶ - حکم ابی بکر بر اینکه هر کس محمد را می پرستیده است او مرد و هر که خدا را می پرستد او زنده است و نمی میرد، خالی از اشکال نیست، چون خبری از هیچ یک از مسلمین که محمد را بپرستد و او را پروردگار انتخاب کند، نرسیده است و جمیع مسلمانان معتقدند که او بنده خدا و رسول اوست و او را

ص: ۱۵۲

خدا برای وحی اش انتخاب کرده است و برای رسالتش برگزیده است.

این بود بعضی ملاحظاتی که پیرامون این حادثه بنظر می رسید و ما آن را در کتاب زندگانی امام حسین علیه السلام ذکر کردیم.

غافلگیر شدن انصار

در حالی که انصار در سقیفه شان درباره امر خلافت و درباره قرشیان اندیشیده، بحث و گفتگو و تبادل افکار می نمودند، شخصی از مجلس خارج شد و آن ها نمی دانستند که "عویم بن ساعده اوسی" و "معن بن عدی" هم پیمان انصار هستند و از دوستان ابی بکر در زمان رسول الله و از گروه او همانگونه که از دشمن ترین کسان نسبت به سعد بودند، به سرعت به سوی ابوبکر رفتند و او را در جریان امر قرار دادند و ابوبکر و عمر ترسیدند و به سرعت به سوی سقیفه حرکت کردند و ابوعبیده جراح و سالم مولی ابی حذیفه و گروهی از مهاجرین با آن ها بودند و انصار را در جلسه شان غافلگیر کردند، انصار ترسیدند و آنچه در دستشان بود افتاد و رنگ سعد عوض شد و ترسید که امر از دست آن ها خارج شود و این به خاطر علم او به ضعف انصار و پراکندگی وحدتشان بود، سعد سست شد و تمام نقشه های آن ها بر باد رفت.

خطاب ابی بکر

بعد از آنکه مهاجرین به جلسه انصار یورش بردند، عمر خواست باب سخن را با آن ها باز کند، ابوبکر به او نهیب زد و آن به دلیل علم او به سخت گیری و خشونت عمر بود، چرا که در چنین موقعیتی که آمیخته به کینه ها و دشمنی هاست کاربردی ندارد و بایستی برای کسب موفقیت، کلمات نرم و ملایم به کار

برد. پس ابوبکر بپاخاست و انصار را مورد خطاب قرار داد و با تبسم توأم با بشارت به آن ها گفت:

ما مهاجرین اولین کسانی هستیم که مسلمان شدیم و از لحاظ حسب کریم ترین افراد و مهربان ترین و نزدیک ترین کسان به رسول اللّه هستیم.

و شما برادران ما در اسلام هستید و شرکای ما در دین، شما به ما کمک کردید و ما را یاری نمودید، خدا به شما جزای خیر بدهد، ما امراء هستیم و شما وزراء، عرب جز به

این قبیله از قریش نمی گرود. با برادران مهاجرتان که خدا به آن ها برتری داده، مبارزه نکنید، پس به یکی از این دو نفر مرد - یعنی عمر بن خطاب و اباعبیده جراح - راضی شوید.(۱)

تحقیق و بررسی

خطبه ابی بکر سؤالات زیادی را می طلبد از جمله آن:

۱ - او به طور مطلق به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، بزرگترین مصیبت خانمان‌سوز که مسلمانان به آن دچار شده بودند، اشاره ای نکرد. پس شایسته تر - به قول محققین - این بود که حاضرین را به وفات منجی بزرگ عالم تسلیت می گفت، کسی که به دین عرب و نیای‌شان خوبی کرد و آن ها را به جمع شدن دور جسم مطهرش فرامی خواند تا او را در جایگاه خودش دفن کنند و بعد به کنفرانس عمومی برگردند تا مسلمانان هر کس را که خواستند با رضایت و

آزادی خودشان بعنوان خلیفه تعیین کنند؛ بر فرض اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امام علیه السلام را بعنوان ولایتعهدی

۱- - تاریخ الطبری، ج۳، ص۶۲.

تعیین نکرد.

۲ - این خطبه، اول و آخرش پر از درخواست امارت و سلطنت است و ابوبکر از انصار خواست که از خلافت صرف نظر کنند و کوتاه آینـد و در عوض مهاجرین به آن ها اجازه دهنـد که وزارت از آن ها باشد، ولی با کمال تأسف چون امر به دست آن ها به اتمام رسید، هیچ منصبی از مناصب دولتی را به آن ها ندادند و آن ها را از تمام امور حکومتی دور نمودند.

۳ - خطاب ابی بکر خالی از نام خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم - کسانی که قرینه قرآن و هماننـد کشتی نوح بودند که هر کس سوار شود، درستکار می شود و هرکس تخلف نماید، غرق می گردد، آنگونه که روایات و اخبار زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در این باره است - حتی برای یک بار بود.

سزاوار بود که ابوبکر این امر را به تـأخیر بینـدازد تـا پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم تجهیز گردد ورأی عـترت طـاهره را در خلافت بگیرد تا جنبه شـرعی داشـته باشد و اختلاف بین مسـلمین ایجاد نشود و بیعتش را لکه دار ننمایند به اینکه به قول عمر، آن ناگهانی و لغزشـی بود که خدا مسـلمانان را از شـر آن نجات داد و "امام شرف الدین" شرحی دارد درباره اهمال از عترت طاهره و عدم أخذ رأی آن ها درباره ابی بکر، به قول او:

اگر فرض کنیم هیچ نصـی به خلافت درباره احدی از آل محمد صـلی الله علیه و آله وسلم نبوده و فرض کنیم که تقدم آن ها در حسب و نسب یا اخلاق یا جهاد یا علم و عمل یا ایمان یا اخلاص غیر قابل توجیهنـد و برای آن ها هیچ گونه فضل و برتری در هیچ زمینه ای نبوده و مانند سایر صحابه بودند، آیا مانع شرعی یا عقلی یا عرفی

داشت اگر این بیعت را تا فارغ شدن تجهیزات رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و دفن بدن مطهر بتأخیر می انداختند و لو اینکه حفظ امنیت را موقتاً به فرمانده لشگر واگذار می کردند تا امر خلافت مستقرگردد؟

آیا این مقدار تأخیر، برای مصیبت زدگان که ودیعه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم نزد آنان و باقی مانده در بین آن ها بودند، بهتر نبود؟ چراکه خدای متعال فرموده است:

«لَقَد جاءَکُم رَسولٌ مِن أنفُسِکُم عَزیزٌ عَلَیهِ ما عَنِتُّم حَریصٌ عَلَیکُم بِالمُؤمِنینَ رَؤوفٌ رَحیمٌ»(۱)

به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.

آیا حق این رسولی که رنج شما بر او سخت است و اصرار بر خوشبختی و هدایت شما دارد و او به شما رؤوف و مهربان است آن نیست که عترت او را ناراحت و آن ها را غافلگیر نکنید آنگونه که کردید و قلبشان را به طور غیر قابل درمان مجروح کردید و رسول خدا هنوز دفن نشده بود.(۲)

۴ - دلیلی که ابوبکر به آن در حقانیت مهاجرین برای خلافت استناد کرد اینکه آن ها خویشاوند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و از نزدیکان او هستند و به این دلیل بر انصار غالب شدند و آنچه در آن شکی نیست این است که این ملاک در اهل بیت بیشتر است و آن ها نزدیک ترین کس به پیامبرند و امام امیرالمؤمنین علیه السلام به آن استدلال کرد و فرمود:

۱- - التوبه: ۱۲۸.

۲- - النص والاجتهاد، ص۷.

به درخت احتجاج کردید و میوه را از بین بردید.

و از او نقل شده که ابوبکر را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

فإن کنتَ بالشوری مَلَکتَ أمورَهم

فکیف بهذا والمشیرون غُیَّبُ

وإن کنتَ بالقربی حَجَجتُ خَصیمَهُم

فَغَیرُکَ أولی بالنبی وأقربُ

پس اگر تو به شورا امور آن ها را به دست گرفتی این چگونه شورایی است که مشورت شوندگانش غائب بودند!

*و اگر به نزدیکی به پیامبر بر آن ها استدلال کردی که دیگران از تو به پیامبر اولی تر و نزدیک ترند!

و امام علیه السلام در حدیثی به او گفت:

واللّه من برادر او هستم و ولی او و پسر عموی او و وارث علم او، چه کسی سزاوارتر از او به من است... ؟

و متکلمین شیعه از این جهت به آن عنایت دارند، کمیت می گوید:

بحقّکُم أمست قریشٌ تقودُنا

وبالقَذِّ منها والردیفین نرکبُ

وقالوا ورثناها أبانا وأمَّنا

وما ورثتهم ذاک أمّ ولا أبُ

یرون لهم فضلاً علی الناس واجباً

سفاها وحقّ الهاشمیّین أوجبُ(۱)

قریش با سوء استفاده از حق شما بر ما سروری یافتید و با غصب آن ما پیرو آن ها شدیم.

آن ها گفتند که خلافت و رهبری را از پدرانمان به ارث بردیم در حالی که پدرانشان ارثی نداشتند.

از روی نادانی برای خود و دیگران برتری قائلند در صورتی که حق هاشمیان برتر و

١- - الهاشميات، ص ٣١ - ٣٣.

واجب تر است.

به هر حال مردم از اهل بیت عمداً یا غیر عمد اعراض کردند و از آن روز امت را به بدترین وجه به مشکلات و سخت ترین عذاب تا روز قیامت دچار کردند.

۵ - ابوبکر در خطبه اش، اشاره ای به نامزدی عمر و ابوعبیده جراح بعنوان رهبری امت کرد و این از مهارت زیاد او بود که خودش را از طمع های سیاسی جدا می کرد. او قصد انصار کرد و عواطف و احساسات آن ها را به دست گرفت و عمر با زبردستی جواب او را داد:

این عملی نیست مادامی که تو زنده ای، کسی نمی تواند تو را از آن مقامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای تو معین کرده است برکنار کند... !

یکی از محققین به گفتار عمر شرحی نوشته و گفته است: ما نمی دانیم که چه زمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای او مقامی تعیین کرد یا دلیلی بر آن آورد و او با بقیه مهاجرین در لشکر اسامه بود و اگر نامزدی خلافت را داشت او را در یثرب نگاه می داشت و او را به میدان جنگ نمی فرستاد.

این بود برخی ملاحظاتی که در گفتار ابوبکر مشاهده شد.

رسیدن ابوبکر به حکومت

ابوبکر با ستودن انصار طرفدار پیدا کرد - که آن ها را به وزارت منت نهاد - و نگرانی انصار از استبداد مهاجرین در حکومت را از بین برد. فقط یکی از انصار بیعت ابی بکر را رد کرد و گفت: یک امیر از ما و یکی از شما، که عمر آن را با زور رد کرد و گفت:

دو شمشیر در یک غلاف نمی گنجد، واللّه عرب راضی نمی شود که شما امیر آن ها باشید و پیامبرشان از غیر شما باشد و لکن عرب مانعی نمی بیند که کسانی عهده دار امور آن ها باشند که نبوت در بین آن ها بوده و امور آن ها را به عهده بگیرند و ما برای ادعای خویش دلیل روشن و قاطعی داریم، چه کسی می تواند با ما در خلافت و جانشینی منازعه کند در حالی که ما از دوستان و نزدیکان او هستیم جز آنکه سخن باطل گوید و دلیلی بیاورد که میل به انحراف داشته باشد، یا آنکه بخواهد خود را در ورطه هلاکت اندازد..

در این کلام، چیز تازه ای نیست جز اینکه مهاجرین از قریش اولی به رسول هستند چون آن ها از قبیله قریشند و اگر حکومت را به این دلیل به دست گیرند و بر آن تسلط پیدا کنند، پس علی به آن ها اولی است، چون او از خاندان خاص نبوت است به اضافه جهاد و کوشش او در راه اسلام.

استاد محمد گیلانی می گوید:

او بر آن ها به اینکه از آل رسول است و به نزدیکی مهاجرین از رسول خدا استدلال کرد و به این دلیل عدالت ایجاب می کرد که خلافت از آن علی بن ابیطالب باشد. هنگامی که دست‌آورد میراث رسول را سند بگیرند، عباس نزدیکترین کس به رسول خدا و شایسته ترین فرد به خلافت بود و لکن او از حق خودش برای علی صرف نظر کرد، پس از اینجا حق این منصب فقط برای علی می باشد.(۱)

به هر حال، عمر به کلامش ادامه داد تاحباب کلام او را رد کرد و گفت:

۱- - أثر التشیع فی الادب العربی، ص۵.

ای گروه انصار، کار خود را خود به دست بگیرید، گفتار این شخص و یارانش را نشنوید که بهره شما را از این امر نادیده بگیرند. پس اگر رد کردند آنچه را که پرسیدید، آن ها را از این شهر خارج کنید و خود امور مملکت را تصاحب کنید و حکومت را از آن ها بگیرید و شما واللّه به این امر شایسته تر از آن ها هستید، چون با شمشیر شما مردم به این دین روی آوردند، کسانی که بی دین بودند، من آن چوبم که خود را به آن می خارانند و نخلی هستم که اطرافش را خار گذاشته اند، من شیر بیشه شجاعتم، واللّه اگر بخواهید کار را به شکل اول درمی آورم، واللّه احدی گفتار مرا انکار نمی کند مگر اینکه بینی اش را با شمشیر خرد می کنم...

و این خطاب پر از خشونت و تهدید و دعوت به جنگ و اخراج مهاجرین از یثرب که تعدادشان از تعداد انگشتان زیادتر نبود، همانطوری که پر از افتخارِ متکلم به شجاعتش

و عزت نفس است و عمر آن را با خشم و غیظ رد کرد و گفت:

پس خدا تو را خواهد کشت..

حباب گفتار او را رد کرد و گفت:

بلکه تو را خواهد کشت..

ابوبکر از دگرگونی حوادث ترسید و اوضاع را آرام کرد، شروع به بیعت گرفتن از اعضای حزبش کرد و اول کسی که بیعت کرد: "عمر"، "بشیر"، "اسید بن خضیر"، "عویم بن ساعده"، "معن بن عدی"، "ابو عبیده جراح" و "سالم مولی ابی حذیفه" بودند و سرسخت تر از همه آن ها عمر و خالد بن ولید از بیعت او دفاع

ص: ۱۶۰

می کردنـد و مردم را تشویق و وادار به بیعت بـا ابوبکر می نمودنـد و عمر جولان می داد و به مردم می رسـید و آن ها را برای بیعت با ابوبکر معرفی می کرد، اگر کسی انکار می کرد با تازیانه اش او را می زد و شنید که انصار می گویند:

سعد را کشتید..

شنید که با خشونت می گوید:

بکشید او را، خدا او را بکشد، او صاحب فتنه است..

نزدیـک بود سـعد را بکشـند و او مریض بود، او را به منزلش بردنـد و او درد داشت، آرزوها و آمالش بر باد رفت و زحماتش نابود شد.

بیعت با ابوبکر با سـرعت به پایان رسـید، طرفدارانش او را برای مسجد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم آرایش دادند چون آرایش عروس به خانه شوهرش و او را با تکبیر و تهلیل بلنـد کردند(۱) و پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم کفن کرده در فراش مرگ بود و از چشم قوم، جسم مطهرش هنوز غائب نبود و امام امیرالمؤمنین علیه السـلام مشـغول تجهیز او بود و چون از بیعت ابوبکر مطلع شد، متمثل به قول گوینده شد:

وأصبح أقوام يقولون ما اشتهوا

ويطغون لما غال زبد غوائل(۲)

به هر حال، بیعت ابی بکر به این کیفیت به اتمام رسـید و در آن از رأی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و رأی بزرگان صحابه مانند: صالح، فرزند صالح "عمار بن یاسـر"، "ابی ذر غفاری" و "سـلمان فارسـی" و غیر آن ها از سـتون های اسلام را نادیده گرفتند.

ص: ۱۶۱

۱- – شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۸.

۲- – المصدر السابق، ص۵.

شکست انصار

ستاره انصار غروب کرد و قوای آن ها از بین رفت و خواری و ذلت آن ها را فراگرفت و "حسان ثابت" شکست و یأس آنان را چنین سروده است:

نَصَرنا وآوینا النبی ولم نَخَف

صُروفَ اللیالی والبلاء علی وجل

بذلنا لهم أنصاف مال أکُفّنا

کقسمه أبسار الجزور من الفضل

فکان جزاءُ الفضل منّا علیهم

جالتهم حمقاً وما ذاک بالعدل(۱)

پیامبر را یاری کردیم و به او پناه دادیم و از گردش روز و بلاهای مخوف نهراسیدیم.

نیمی از مالمان را مانند خوشه های غوره خرما از بخشش و کرامتمان به آن ها بخشیدیم.

و آیا پاداش بخشش ما بر آن ها جهل و حماقت آنهاست، این عادلانه نیست.

انصار رنج و مصیبت زیادی در عهد خلفا و ملوک متحمل شدند و این جزای آن اعمالی بود که در حق عترت طاهره مرتکب شدند، آن ها بودند که باب ظلم و تجاوز را به روی آن ها باز کردند.

خوشحالی قرشیان

قبیله قریش به حکومت ابی بکر خوشحال شد و آن را یک پیروزی کوبنده تلقی کردند و نهایت خوشحالی و سرورش را ابوعبره قرشی اظهار می کند:

شکراً لمن هو لِلثَّناءِ حقیقُ

ذهب اللجاجُ وبویع الصدّیقُ

من بعد ما زلّت بسعدٍ نعلُهُ

ورجا رجاءً دونه العُيّوقُ

إنَّ الخلافه فى قريشٍ ما لكم

فيها وربِّ محمّدٍ معروقُ(۲)

۱- - المصدر السابق، ج۶، ص ۱۰ - ۱۱.

۲- - الموفقيات، ص۸۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ۶، ص۸.

سپاس آن را که شایسته سپاس است و شکر او را که سرسختانه شکست خوردند و با ابوبکر بیعت شد.

و این بعد از آن بود که سعد لغزید در حالی که برای خلافت به ستاره عیوق امید بسته بود.

خلافت منحصر به قریش است و به شما ربطی ندارد و خدای محمد اصیل و ازلی است.

این شعر حاکی از سرور قرشیان نسبت به محروم شدن انصار از خلافت است آنگونه که عمروعاص خوشحالی و سرور خود را به بیعت ابوبکر اظهار کرد و او آن زمان در سفر بود و در یثرب نبود، چون از سفر آمد و موضوع بیعت را شنید گفت:

قل لأوس إذا جئتها

وقل إذا ما جئت للخزرج

تمنّیتم الملک فی یثربٍ

فأُنزِلَتِ القدرُ لَم تَنضَجِ(۱)

به اوس بگو هنگامی که به نزد اوسیان رفتی و همچنین هنگامی که به نزد خزرج نرفتی.

در یثرب آرزوی خلافت کردید، پس سرنوشت به گونه‌ای مقدر شد که انتظار آن را نداشتید.

خوشی و سرورِ بزرگ به بیعت ابوبکر همه قرشیان را فراگرفت و از حکومت انصار و حکومت خاندان نبوی خلاص شدند.

موضع ابوسفیان:

ابوسفیان به عنوان اعتراض به حکومت ابوبکر به سوی امام علی علیه السلام رفت و او را به جنگ با ابی بکر تشویق می کرد و وعده یاری کردن داد و گفت:

۱- – شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۶: ۸.

اگر برای گرفتن و احقاق حقت قیام کنی من، تو را کمک می کنم.

من غباری را می بینم که جز خون آن را فرونمی نشاند، ای آل ابی عبد مناف، ابوبکر را به امور شما چه کار؟

مستضعفان کجایند؟

ذلیلان علی و عباس کجایند؟..

این امر به کمترین قبیله از قریش چه کار؟ سپس به امام گفت:

دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم، واللّه اگر بخواهی تمام مدینه را پر از مرد و اسب می کنم و این شعر را خواند:

ولن یقیمَ علی خسفٍ یُراد به

إلا الأذلانِ غَیرُ الحی والوتَدُ

هذا علی الخسف مربوطٌ برمّتهِ

وذا یشجّ فلا یبکی له أحدُ

و هرگز کسی در سرزمین پست اقامت نمی کند جز افراد زبون که مایه ننگ قبیله و خفت آن باشند.

این ننگی است که بر پیشانی او نوشته شده و سرشکسته ای است که کسی بر او مویه نمی کند.

و ابوسفیان گفت:

وأضحت قریش بعد عزّ ومنعه

خضوعاً لِتیم لا بضرب القواضبِ

فیا لهف نفسی للذی ظَفِرَت به

ومازال منها فائزاً بالرغائب(۱)

قریش بعد از سربلندی و سرافرازی خویش بدون ضربت شمشیر در برابر قبیله تیم سر

۱- – الاغانی، ج۶، ص۳۵۶.

تعظیم فرود آورد.

ای وای بر من، بر آن کسی که پیروز شد و همیشه او پیروز است و به آرزوهای خود دست می یابد.

موضع ابوسفیان نسبت به علی علیه السلام از روی دوستی و اخلاص نبود بلکه خصمانه بود، چون او دشمن اول اسلام و مسلمانان بوده و این بر امام مخفی نبود، پس جواب او را نداد و با پرخاش به او گفت:

واللّه قصد تو از این، جز فتنه نیست و تو واللّه چه بسا از اسلام سرپیچی کردی از روی شرارت، نیازی به نصیحت تو نیست.(۱)

ابوسفیان به دنبال فتنه در بین مسلمین بود و امام را به اعلان شورش بر علیه حکومت ابی بکر فرامی خواند و این ابیات را می خواند:

بنی هاشم لا تُطعُموا الناس فیکُم

ولا سیّما تیمَ بن مَرَّه أو عَدِی

فما الأمرُ إلا فیکُمُ وإلَیکُمُ

ولیس لها إلا أبو حَسَنٍ علی

أبا حسنٍ فاشدُد بها کفَّ حازمٍ

فإنّک بالأمرِ الذی یُرتجی علی(۲)

بنی هاشم مردم را به طعم در خویش وادار نکنید مخصوصاً دو قبیله تیم و عدی را.

خلافت از آن شماست و جز برای ابوالحسن علی نیست.

پس ای ابوالحسن کمر همت را برای آن ببند چرا که خلافت که آرزوی آن می رود تحقق پیدا می کند.

یقیناً اعتراض ابوسفیان، ناشی از ایمان به حق امام و اخلاص به او نبوده

۱- - الکامل فی التاریخ، ج۲، ص ۲۲۰.

۲- - صحیح البخاری، ج۲، ص۳۶۲.

است چون اواز این مطالب به دور بود و عواطف او دروغین و قصد آن ضربه به اسلام و دشمنی با آن و تفرقه در بین صفوف مسلمین بود و به همین دلیل امام هیچ‌گاه توجهی به گفتار او نکرد.

و ارتباط ابوسفیان با ابوبکر ارتباطی تنگاتنگ و محکم بود، بخاری روایت کرده ابوسفیان بر جماعتی از مسلمین گذشت که در آن ابوبکر و سلمان و صهیب و بلال بودند، یکی از آن ها گفت:

آیا شمشیر خدا را برنمی داری به گردن دشمن خدا بزنی؟

ابوبکر آن ها را سرزنش کرد و گفت:

آیا این را درباره شیخ قریش و سیدشان می گویی؟

ابوبکر به سرعت به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفت و گفتار قوم درباره ابوسفیان را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفتار او را رد کرد و فرمود: ای ابوبکر، شاید آن ها را خشمناک کردی، اگر آن ها را خشمناک کرده باشی هر آینه خدا را خشمگین کرده ای... .(۱)

و این دلالت بر ارتباط محکم بین آن ها دارد چه اینکه رابطه محکمی در نهایت بین ابوسفیان و عمر بود، اطاقی را عمر در خانه اش جدا کرده بود و آن را به بهترین فرش مفروش نموده بود و به احدی اجازه ورود به آن را نمی داد مگر به ابوسفیان و از این موضوع سؤال کردند، گفت: او شیخ قریش است!(۲)

به هر حال ابوبکر به دلجویی ابوسفیان و کسب عواطف او پرداخت و او را

۱- – صحیح البخاری، ج۲، ص۳۶۲.

۲- – سیر أعلام النبلاء، ج۳، ص۳۴۱.

عامل بر حجاز و نجران کرد(۱) همانگونه که فرزندش معاویه را والی شام نمود و هیچ یک از بزرگان اسلام را والی این مکان حساس نکرد و تحلیل گران تاریخ می گویند ستاره بنی امیه در زمان حکومت ابوبکر درخشید.

موضع امام از بیعت ابی بکر

همه مورخان و راویان بر این موضوع اجماع دارند که موضع امام در برابر بیعت با ابی بکر مبتنی بر کراهت و عدم رضایت بود چون او شایسته تر به خلافت و مقدم بر دیگران بود و او نزدیکترین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به اضافه بهره مندی از توانایی های نادره و موهبت های بزرگی که دیگران از آن بی بهره بودند و او گمان نمی کرد که مردم او را کنار بزنند و از دُور خارج نمایند، هنگامی که عباس به او گفت:

ای پسر برادر، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم، مردم می گویند عموی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم با پسرعموی رسول اللّه بیعت کرد، دو نفر بر آن اختلاف نمی کنند..

امام آن را رد کرد و فرمود: چه کسی این امر را غیر از ما طلب می کند... .(۲)

دکتر طه حسین رئیس ادبیات عرب شرحی بر

این قول نوشته و گفته است:

عباس در این امر نگریست و دید که پسر برادرش از او به وراثت سلطنت شایسته تر است چون او دست پرورده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و صاحب سابقه در اسلام و صاحب آزمایش ممتاز و نیکو در تمام میادین جنگ است و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را

۱- – شرح نهج البلاغۀ، ابن ابی الحدید، ج۶، صص ۱۰ – ۱۱. حیاۀ الامام الحسین بن علی، ج۱، ص۲۵۳.

۲- – الامامۀ والسیاسۀ، ج۱، ص ۴.

برادر خود می خواند تا "ام ایمن" در روزی که او را می خواند به او گفت: او را برادر خود می خوانی و دخترت را به ازدواج او در می آوری؟ و چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او گفت: تو نسبت به من، مانند هارون نسبت به موسی هستی مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست و روزی دیگر به مسلمانان گفت: هر کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست، به این خاطر عباس بعد از وفات پیامبر به علی پسر برادرش روی آورد و به او گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم... .(۱)

به هر حال امام امتناع خود را از بیعت با ابوبکر اعلان کرد و خشم خود را دربسیاری از خطبه ها و کلماتش ابراز داشت.

امتناع امام از بیعت

دستگاه حاکمه بر آن شد که با زور و فشار امام را وادار به بیعت با ابوبکر کند، عده ای از مأمورین خود را فرستادند که در پیشاپیش آن ها عمر بود و او غرولند و تهدید می کرد و شعله ای از آتش در دست داشت و می خواست خانه وحی را بسوازند، پس حبیبه رسول و پاره تن او صدیقه طاهره÷ خارج شد و به او فریاد زد:

برای چه به اینجا آمده ای ای پسر خطاب؟

با خشونت جواب داد: برای آن چیزی که من آمده ام قوی تر از آن چیزی است که پدرت آورده است.(۲)

۱- – علی وبنوه، ص۱۹.

۲- – أنساب الاشراف للبلاذری، ج۲، ص۱۰. الامامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص۱۲. تاریخ ابی الفداء، ج۱، ص ۱۵۶.

امام را با زور خارج کردند و او را به نزد ابوبکر آوردند، حزب او به امام فریاد زد:

با ابوبکر بیعت کن.

با دلیلی قاطع بدون ترس از جبروت آن ها گفت:

من سزاوارترم به این امر از شما، من با شما بیعت نمی کنم و شما به بیعت با من شایسته ترید. این امر را شما از انصار گرفتید و با آن ها به نزدیکی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم استدلال کردید و آن را از ما اهل بیت از روی غصب گرفتید، آیا شما گمان نکردید – از انصار – به این امر سزاوارترید، چون محمد صلی الله علیه و آله وسلم از شماست؟ پس آن ها ریاست این امر را به شما عطا کردند و امارت آن را به شما واگذار نمودند و من با شما همان حرفی را می زنم که شما به انصار زدید، ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در زندگی و در مردن، به شما سزاوارتریم، پس درباره ما اگر مؤمن هستید با انصاف عمل کنید والا دانسته به ما ستم می کنید و شما می دانید.(۱)

این خطاب حاکی از استدلالی است که با آن مهاجرین قریش بر انصار پیروز شدند و آن قرابت و نزدیکی آن ها به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و درباره او به کامل ترین شکل آماده بود و اوپسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پدر دو نبیره او و شوهر دختر او بود و این منطق روشن را هیچ جا نمی توانی پیدا کنی. عمر فوراً گفت:

بیعت کن.

امام فرمود: و اگر نکنم؟

۱- – حیاهٔ الامام الحسین بن علی(ع)، ج ۱، ص۲۵۶.

عمر گفت: واللّه به آن خدایی که خدایی جز او نیست گردنت را می زنیم.

و امام نگاه کرد، دید یار و یاوری ندارد و نه پناهگاهی که به آن پناه ببرد، با صدای حزین که گاه قطع می شد فرمود:

پس در این هنگام بنده خدا و برادر رسولش را می کشید.

عمر با صدایی هیجان انگیز گفت:

بنده خدا آری ولی برادر رسول خدا نه!

و عمر فراموش کرده بود که امام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دروازه شهر علم اوست و متوجه ابوبکر شد که او را بر این پدیده تحریک کند و گفت:

آیا در این باره دستوری صادر نمی کنی؟..

و ابوبکر از فتنه ترسید و گفت:

او را بر چیزی وادار نمی کنم تا فاطمه درکنار اوست..

ابوعبیده جراح بلند شد و - او از طرفداران سرسخت ابوبکر بود - امام را مورد خطاب قرار داد و گفت: ای پسر عمو، تو جوانی و این‌ها پیران قوم تواند، تو تجربه و شناخت آن ها را به امور نداری و ابوبکر از تو در این امر نیرومندتر و تحملش از تو بیشتر و برای این کار آماده تر است، این امر را به ابوبکر واگذار کن، اگر زنده بودی این امر به تو می رسد و به این امر تو شایسته ای و به آن در فضل و دین و علم و سابقه و نسب و دامادی، تو سزاوارتری...

و این نیرنگ‌ها، دردهای پنهان امام را برانگیخت و مهاجران را مورد خطاب قرار داده و آن ها را موعظه می کرد و گفت:

خدا را، خدا را ای گروه مهاجرین، سلطانِ محمد در عرب را، از خانه و ته منزلش به خانه هایتان و ته منزلتان نبرید و اهل بیت او را از مقامش دربین مردم و حق او کنار نزنید.. واللّه ای گروه مهاجرین، ما شایسته ترین کس به او هستیم، چون ما اهل بیت او هستیم و ما سزاوارتر به این امر از شما هستیم. نیست در بین ما مگر قاری کتاب خدا، فقیه در دین خدا، عالم به سنت رسول خدا، توانا به امر رعیت، دفع کننده امور بد از آنها، تقسیم کننده بین آن ها به طور مساوی، واللّه آن در بین ماست، پیروی از هوای نفس نکنید که از راه خدا گمراه شوید و از حق دور شوید.(۱)

و این کلام امام علیه السلام پر است از بهره مندی اهل بیت از صفات رهبری از فقه و آگاهی به دین خدا و علم به سنت رسول اللّه و عهده دار امور رعیت و غیر آن از صفاتی که اسلام آن را درباره کسی که امور حکومت را عهده دار می شود معتبر می داند و این یافت نمی شود مگر در اهل بیت علیهم السلام.

استدلالات قاطع

اشاره

خاندان نبوت و کسانی که به آن ها متصل بودند از بزرگان اسلام از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و با برهانی قاطع، استدلال آوردند که آل نبی صلی الله علیه و آله وسلم سزاوارتر به مقام او و شایسته تر به جانشینی از اوست، اکنون نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

۱ – اعتراض امام امیرالمؤمنین(ع):

امام امیرالمؤمنین علیه السلام با استدلال های قوی مخالفت خود را از بیعت با ابی بکر اعلام کرد و اینکه آل نبی صلی الله علیه و آله وسلم سزاوارتر به مقام او هستند و ما اعتراضات او بر ابی بکر و بر غیر او را در جزء خاصی از این دانشنامه ذکر کرده ایم.

۱– – حیاهْ الامام الحسن بن علی(ع)، ج۱، ص۱۵۷. الامامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص۱۱.

۲ – حضرت زهرا (س)

اشاره

سیده زنان عالم بر ابی بکر و غیر او با دلایل قاطع بر حقانیت امام علی علیه السلام برای خلافت اعتراض کرد و آنچه را که قوم مرتکب شده بودند از دور کردن امام از آن، محکوم کرد و امت به سبب آن با مشکلات و سخت ترین شکل

مصیبت ها دچار شد و او ÷ گفت:

وای بر آنان، آیا می دانند که خلافت را از کدام جایگاهی حرکت دادند؟ از کوههای بلند و استوار رسالت و روشنگری و جایگاه روح الامین و آگاه به امور دنیا و دین! راستی این کار خسران آشکار است. راستی چه چیز باعث می شود که به ابوالحسن این چنین دشمنی و خصومت کنند؟ به خدا سوگند ناخشنودی آنان به دلیل قاطعیت شمشیر او و بی اعتنایی وی به مرگ و قدم های استوار و ضربه های سخت و عبرت آموز و خشم و غضب او در راه خداست.

به خدا اگر او را در جایگاه خلافت قرار می دادند و از قبول حجت روشن سرباز نمی زدند، آنان را به راه راست وامی داشت و چنان آنان را آرام و نرم در این راه می راند که کوچکترین آسیبی از راه بر آنان نمی رسید و از گام نهادن در این راه خسته و ملول نمی شدند. آری علی آنان را بر چشمه ساری از حقیقت وارد می کرد که آب گوارا و شیرین با ظرف های پر، سیراب می شدند و اجازه نمی داد آب را گل آلود کنند و مدام آنان را اندرز می داد.

آگاه باش و بیا به آنچه می گویم خوب گوش کن، هر روز که زندگی می گذرد جهان چیز شگفتی را به تو نشان خواهد داد.

اما سوگند به جانم، زمان آبستن حوادثی است که به زودی نتیجه آن را خواهید دید، سپس ظرف های خون تازه و سم کشنده را خواهید نوشید، آن هنگام است که خسران باطل گرایان و چهره دروغگویان در پی آنچه پیشینیان اساس آن را نهادند، ظاهر می شود و شما هم

برای دنیای خودتان به این کار راضـی شدیـد و با آرامش دل به این فتنه دادید، شـما را به شمشـیر برنده و حمله تجاوزگرانه و ستمگرانه و آشوب فراگیر و انحصارطلبی ظالمان بشارت می دهم که سـهم اندکی از مالیات به شـما داده و شـما را دسته درو خواهند کرد.

پس در آن هنگام بر شـماست پشیمانی و حسـرت، ولی دیگر فرصت سپری و افق ها تاریک شده است، آیا شـما را به هدایت واداریم در حالی که شما از پذیرش آن کراهت دارید؟

سوگنـد به خدا پسـگامان را به جای پیشـگامان نهادند و عقب مانده ها را جلو انداختند و در اثراین وارونه کاری ذلیل خواهید شـد، گمان می کننـد کار خوبی انجام می دهنـد، آگاه باشـید که آنان در حقیقت مفسدنـد ولی خود متوجه فسادانگیزی خود نیستند، وای بر آنان،

«أَفَمَن يَهدی إلی الحَقِّ أن يُتَّبَعَ أم مَن لايَهِدِّی إلا أن يُهدی فَما لَكُم كَيفَ تَحكُمونَ»(۱)

آیا آن کسـی که به حق هـدایت می کند برای پیروی شایسـته تر است یا کسـی که هدایت نمی شود جز اینکه هدایتش کنند؟ پس شما را چه شده که این قضاوت نادرست را می کنید؟.(۲)

محتویات احتجاج

پـاره تن رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم در خطـابش بر زنان انصار و مهاجرین، بیعت ابی بکر را محکوم کرد و آن ها با عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به خشونت عمل کردند و خطاب منتشره بلیغ وی شامل موارد زیر است:

۱- اینکه او اشاره می کند به دلایلی که به آن سبب، مردم از بیعت با امام اعراض کردندو آن این است:

۱-۱. سختی شمشیر امام که سران مشرکین قریش را درو کرد و آن شمشیری

۱- - یونس، ۳۵.

۲- - بلاغات النساء، ۲۳. أعلان النساء، ج۳، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

که معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و در جان مردم حُقد و کینه و ناراحتی از امام به وجود آورد.

۱-۲. سرسختی و فشار امام، چون او در طول زندگی اش به کسی رشوه نداد و چیزی را به کسی نبخشید و در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان باکی نداشت، امری که دل دشمنان خدا را از او پر از غیظ و خشم کرد.

۳- ۱. خشمگین شدن در راه خدا، چون او زندگی خود را به خدای متعال بخشیده بود و برای رضای خدا، دور و نزدیک را ناراحت می کرد و در پیروی از خدا خود را فراموش می کرد، این اسبابی بود که منجر به اعراض مردم از بیعت با امام علیه السلام بود.

۲- امت اگر از امام پیروی می کرد و به راهنمایی او توجه می نمود به پیروزی های زیادی دست می یافت، از جمله:

۱- ۲. اینکه در بین آن ها با عدالت خالص و حق محض عمل می کرد و در بین آن ها بر طبق آنچه خدای متعال نازل کرده بود، حکم می کرد.

۲-۲. اینکه آن ها را به سرچشمه ای گوارا وارد می نمود و به ساحل امن و سلام می رساند.

۲-۳. اینکه او در پنهان و آشکار آن ها را اندرز می داد و آن ها را به راه راست هدایت می کرد.

۲-۴. اگر امام علیه السلام زمام حکومت را به دست می گرفت از دنیای آن ها سودی نمی برد و از اموال آن ها چیزی را به خود اختصاص نمی داد و وقتی خلافت به او رسید از دنیای آن ها به دو خرما و از طعام آن ها به دو قرص اکتفاء کرد و خشتی

ص: ۱۷۴

روی خشتی نگذاشت و زندگی او زندگی فقیرانه بود و می گفت:

آیا من به این قانع باشم که، به من بگویند این امیرالمؤمنین است و در ناخوشایندی های روزگار و سختی های زندگی با آن ها شریک نباشم!

۵- ۲. اگر امام عهده دار خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می شد خیرات خدا و برکات او منتشر می شد و تمام اطراف زمین را فرامی گرفت و مردم از بالای سر و پائین پا می خوردند و لکن مسلمین خودشان را محروم کردند و نسل های آتی از بعد خودشان را محروم کردند و پسگامان را بر پیشگامان تبدیل کردند و عقب مانده ها را جلو انداختند و اناالله وانا الیه راجعون.

۳- اینکه پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، مصیبت‌ها و بحران هایی را که به جهت دور کردن امام علیه السلام از حکومت به قوم وارد خواهد شد، از ماورای غیب پیش بینی کرد و آن عبارت است از:

۳-۱. انتشار فتنه و شکاف بین مسلمین.

۲- ۳. شکنجه و ظلم مقامات حاکمه بر آنان.

۳- ۳. استبداد و دیکتاتوری ستمکاران بر آنان.

تمام این ها در صحنه زندگی اسلامی تحقق پیدا کرد. وقتی معاویه بر مسلمین حاکم شد،

در ظلم و ستم و خونریزی آن ها اسراف کرد و جلادان خونریز امثال "سمرهْ بن جندب"، "مغیرهْ بن شعبه"، "زیاد بن ابیه" و "بسر بن ارطاهْ" و امثال آن ها - از جنایت کاران، آن هایی که از خدا هیچ پروایی نداشتند - ترس و وحشت را در بین مردم منتشر کردند و مردم را به ظن و تهمت می گرفتند، خصوصاً در عهد زیاد، چشم ها را بیرون آورد و دل های مردم را از

سینه خارج کرد و بر شاخه درخت خرما مردم را به دار می زد، خدا او را از رحمتش دور کند.

معاویه بعد از خود، فرزندش یزید را که صاحب حوادث و بلاها بود، عهده دار امارت کرد. او مرتکب جنایات غیر قابل توصیفی شد که عترت و مسلمانان را در فتنه و مصایب عجیبی گرفتار کرد و آن به نابود کردن خاندان عترت طاهره رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم در سرزمین کربلاء به اضافه آنچه در مدینه منوره از جرم و جنایت انجام داد و مردم آنجا را

برای لشکریانش مباح کرد و از آن ها به عنوان بنده یزید بیعت می گرفت همانطور کعبه را سوزاند و خراب کرد.

یاری خواستن حضرت زهرا (س) از بنی قیله

پاره تن رسول خدا و ریحانه او از بنی قیله کمک خواست، آن ها قدرت کوبنده و جنگجویی از انصار در لشکر اسلام بودند، به آن ها گفت:

هان ای فرزندان قیله، (مادر و جده بزرگ انصار)، آیا در حضور شما مرا از ارث پدر محروم سازند و در مجلس و جمعی که من شما را می خوانم، می بینید و می شنوید و از ظلمی که به من می رود آگاه هستید؟ شما افراد زیادی دارید و ساز و برگ و نیروی دفاع از مرا دارید، به ندای من پاسخ نمی دهید و به فریاد من فریادرسی نمی کنید؟ شما مردان جنگی هستید و به خیر و صلاح، معروف و شناخته شده اید، شما برگزیدگان و صالحان بودید که به جنگ با عرب انتخاب شدید.

در این راه متحمل زحمت شدید و با امت ها شاخ به شاخ شده و رو در روی شجاعان ایستادید. پیوسته به

شما فرمان می دادیم و شما فرمانبر بودید تا اینکه در اثر فداکاری های شما آسیاب اسلام به راه افتاد و خیر و برکت روزگار جاری شد، نعره مشرک فرو نشست، دروغ از

جوشـش افتاد، کفر خاموش شد، صدای از هم پاشـیدگی فرو نشست و نظام دین به ترتیب افتاد؛ پس چرا اینگونه بعد از بیان و اعلان، سرگشتگی و پنهان کاری می کنید و پس از آغاز، عقب نشینی کردید و پس از ایمان به شرک برگشتید؟(۱)

و حمیت مردم را برانگیخت و آتش انقلاب در جان مردم شعله ور شد مگر اینکه ابوبکر با احترام برخورد کرد و آتش انقلاب را خاموش کرد و حرکت آن را سست نمود.

۳ – امام حسن(ع)

زمانی که ابوبکر خلافت را به دست گرفت، عمر امام حسن علیه السـلام از هفت سال تجاوز نمی کرد، وقتی دید که ابوبکر بر بالای منبر است، به او روی آورد و با کلامی جانسوز گفت:

از منبر پدر من پائین بیا و به منبرپدرت بالا برو...

ابوبکر از این کلام شگفت زده و حیران شد، با گفتاری نرم پاسخ او را داد:

واللّه درست گفتی، این منبر پدر توست، پدر من منبر نداشته است.(۲)

احتجاج امام حسن علیه السـلام که در اوان کودکی بود ناشـی از هوش، نبوغ و ذکاوت وی بود که می دید جدش رسول خدا علیه السلام بر آن منبر صعود می کند و او کسی را شایسته تر از پدرش سید اوصیا نمی دید.

۴ – سلمان فارسی

او آگاه ترین صحابه از اسلام بود و احاطه به احکام و اصول اسلام داشت.

۱- – أعلام النساء، ج۳، ص۲۱۴.

۲- – الریاض النضرهْ، ج۱، ص۱۳۹. شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۱۷.

رسول خدا' به او عنایت داشت، او را به قبیله اش ملحق کرد و فرمود: سلمان از ما اهل بیت است، نگوئید سلمان فارسی و لکن بگوئید سلمان محمدی و صدقه بر او حرام است آنگونه که بر اهل بیت حرام است و چون صحابی بزرگ دید که خلافت رااز عترت طاهره جدا کردند، بر ابی بکر اعتراض کرد و گفت:

ای ابوبکر، به چه کسی نسبت می دهی امارت را؟ اگر چیزی بر تو نازل شود که آن را نشناسی و به چه کسی توسل می جویی اگر از تو سؤال کنند چیزی را که نمی دانی و عذر تو چیست که خود را مقدم بر آن کسی می دانی که از تو عالم تر و نزدیک تر به رسول خداست و عالم به تأویل کتاب خدای عزوجل و سنت نبی اش می باشد و کسی که پیامبر در زندگی اش او را مقدم داشته و هنگام وفاتش به او سفارش کرد و قول او را دور انداختید و وصیت او را فراموش کردید و وعده او را مخالفت کردید و عهد او را شکستید و گره ای را که رسول خدا به وسیله آن، شما را زیر پرچم اسامه قرار داده بود، باز کردید.(۱)

و در این احتجاج دعوت به حق و دعوت به جمع کلمه و صف واحد و تسلیم امر به عالم ترین کس در امت که آن امیرالمؤمنین علیه السلام است، توصیه می نماید.

۵ - عمار بن یاسر

عمار بن یاسر از کسانی است که در بنای کاخ اسلام سهیم بوده و از کسانی است که در راه خدا عذاب شد و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بسیار عزیز و از اصحاب خالص او بود، چون خلافت به ابوبکر برگشت آن را محکوم کرد و به قریشیان گفت:

۱- - الاحتجاج - الطبرسی، ج ۱، ص ۴۲.

ای گروه قریش و ای گروه مسلمین، اگر می دانید و اگر نه بدانید که اهل بیت پیامبرتان به آن شایسته تر و سزاوارتر به ارث او و داناتر به امور دین و مورد اطمینان ترند بر مؤمنین و حافظ تر به دینش و ناصح تر به امتش هستند، از رفیقتان بخواهید که حق را به اهلش برگرداند قبل از اینکه رشته تان متزلزل شود و کارتان به ضعف گرایش پیدا کند و شکاف بین شما ظاهر شود و آزمایش و فتنه در بین شما بزرگ شود و اختلاف در بین شما زیاد شود و دشمنان در شما طمع پیدا کنند و شما می دانید که بنی هاشم به این امر از شما شایسته ترند و علی نزدیک تر از شما به پیامبرتان است و او در بین شما، ولی شما به عهد خدا و رسولش می باشد و اوامتیاز زیادی دارد که یکی پس از دیگری شناختید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درهای خانه های شما را به روی مسجد بست مگر در خانه او را و ایثار به دخترش فاطمه که خواستگارهای زیادی داشت که او را به علی داد بدون اجازه دیگران و قول او درباره علی علیه السلام که فرمود: من شهر علم و حکمتم و علی دروازه آن شهر است و کسی که بخواهد از علم و حکمت من استفاده کند از دروازه آن باید وارد شود و شما همه در آنچه از امور دینتان بر شما اشکال کنند به او نیازمندید و او از هر یک از شما بی نیاز است. برای آنچه از سوابقی که در اسلام دارد بهره مند شده که برای برترین شما چنین امتیازی نیست، چه شد که از او روی برگرداندید و علی را از حقش محروم کردید و زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادید؟ برای ستمکاران جایگزین بدی است، آنچه را خدای برای او قرار داده به او بدهید و از او روی برنگردانید و مرتد نشوید که زیانکار گردید.(۱)

احتجاج عمار پر است از دعوت به مصالح امت و دور کردن از فتنه ها و هواهای نفسانی، همانگونه که مردم را به تسلیم رهبری به امام امیرالمؤمنین علیه السلام

۱- – الاحتجاج – الطبرسی،ج ۱، ص۴۳.

دعوت می کند که او دروازه شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و عالم به آنچه امت به آن نیاز دارد در تمام زمینه هاست.

۶ – ابوذر

اما ابوذر صدای عدالت و حق در اسلام است، آن کسی که فکرش تعالیم دین و احکام هدف دار آن را به گسترش عدالت اجتماعی در زمین فهمیده است و او در صدر انقلابیون و معترضین بر حکومت اموی قرار دارد، آنهایی که مال خدا را مال دولت و بندگان خدا را بنده خود می دانستند، او انزجار خود را بر آن قوم برای دور کردن امام از خلافت اعلام کرد و خطاب به قرشیان و انصار گفت:

اما بعد، ای گروه مهاجرین و انصار شما می دانید و بزرگانتان می دانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: امر بعد از من، از علی است، سپس از حسن و حسین، سپس در اهل بیت من از فرزندم حسین، پس قول پیامبرتان رابه دور انداختید و آنچه را که پیامبر سفارش کرده بود، فراموش کردید و پیرو دنیا شدید و نعمت باقی آخرت را که بنیان آن از بین نمی رود و نعمتش نابود نمی شود و اهل آن محزون نمی گردند و ساکنان آن نمی میرند، ترک کردید و همینطور امت هایی که بعد از پیامبرشان کافر شدند، دین آن را تبدیل کردند و تغییر دادند، مو به مو و نعل به نعل، پس عده ای از آن ها نتیجه کارشان را دیدند و خدا به بندگانش ظلم نمی کند... .(۱)

خطاب این انقلابی بزرگ، حاکی است که امت به زودی در آینده به خاطر جدا کردن خلافت از خاندان نبوت و مرکز دعوت اسلامی مصیبت‌هایی را متحمل خواهد شد و این در زندگی اسلامی تحقق پیدا کرد، خونریزی شروع شد

ص: ۱۸۰

۱– – الخصال، ص ۴۳۲.

و اشـرار بنی امیه به حکومت یورش بردند و وقتی بر آن مسـلط شدند، فساد را در زمین منتشـر کردند و اموال مسـلمین را برای خواسـته هـا و شـهوات‌شان مصـرف کردنـد و سـخت ترین شـکنجه و عـذاب را به عترت پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم روا داشتند.

۷ – مقداد

مقداد از بزرگان اسـلام و از اصـحاب خالص امام علیه السلام و از معتمدان اصحاب بود. او به ابوبکر بشدت اعتراض کرد و او را مورد خطاب قرار داد و گفت:

ای ابوبکر، از ظلم خود برگرد و به سوی پروردگارت توبه کن و این امر را به صـحابش تسـلیم کن؛ آن کسی که شایسته تر از تـو به این امر است و تو می دانی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم بیعت او را بر گردن تو فرض کرده و تو را ملزم به اطـاعت از اسامهٔ بن زیـد کرده و او مولای توست و این، دلیل است بر بطلان وجوب این امر به تو و به آن که به تو کمک می کنـد، به اضافه اینکه به شـما اضافه شـده علم نفاق و معـدن کینه توزی و اختلاف، عمرو بن عاص کسـی که خـدا درباره او به پیامبرش نازل کرد: «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الأَبتَر»(۱): به درستی که دشمن تو ابتر و دنباله بریده است.

و بعد از آن گفت:

از خدا بترس و اقدام به کناره گیری کن قبل از اینکه وقت آن بگذرد و این برای تو درست تر است در زندگی و بعد از مردن تو و آن را برای دنیـایت وامگـذار و قریش و غیر آن تو را مغرور نسازد، به زودی دنیایت از بین می رود و سرنوشـت به سوی پروردگـارت است، تو را به عملت پـاداش می دهـد و تو می دانی و یقین داری که علی بن ابیطالب، او صاحب این امر بعـد از رسول اللّه است، پس به او واگذار چیزی را که خدا برای او قرار داده است، چون آن پرده ات را

۱– – الکوثر، ۳.

حفظ می کند و بار تو را سبک می گرداند، واللّه من تو را نصیحت کردم اگر نصیحت مرا قبول کنی و همه کارها به خدا برمی گردد.(۱)

و اگر قوم به نصیحت او پاسخ مثبت می دادند و امر خلافت را به او وامی گذاشتند مسلمانان به آن بحران ها و حوادث و مصیبات مبتلا نمی شدند.

۸ – عتبه بن ابی لهب

از معترضین به دور کردن امام از خلافت

"عتبهْ بن ابی لهب" بود و تعبیر شده از درک او به این ابیات:

ما کنتُ أحسبُ أنّ الأمرَ منصرفٌ

عن هاشمٍ ثمّ منهم عن أبی حسنِ

عن أوّلِ الناس إیماناً وسابقهً

واعلم الناس بالقرآنِ والسُّنَنِ

وآخرِ النّاس عهداً بالنبی ومَن

جبریلُ عونٌ فی الغُسلِ والکفنِ

مَن فیهِ ما فیهِمُ لایتمرون بهِ

ولیس فی القومِ ما فیه من الحَسَنِ(۲)

گمان نمی بردم که خلافت از خاندان هاشم و ابوالحسن رویگردان شود.

و از آنکه اولین ایمان آورنده از میان مردمان و باسابقه ترین آنان و آگاه ترین آنان به کتاب و سنت است.

همان کسی که آخرین نفر از مردم در پیمان با رسول خدا بود و آن کسی که جبرئیل او را در غسل و کفن پیامبر یاری کرد.

فردی در میان مردمان است که کسی در حقانیتش شکی ندارد و در میانشان از او بهتر نیست.

۱– الاحتجاج، ج۱، ص۱۰۱.

٢- - تاريخ أبى الفداء، ج١، ص١٥٩.

و این اشعار حاکی از تأسف و حزن او از عدم به خلافت رسیدن امام است، کسی که اول نفری است که به خدا و رسولش ایمان آورده وداناترین آن ها به کتاب و سنت است و آخرین فردی است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را وداع کرد و اینکه صفات عالیه ای که در او بود نزد احدی غیر از او پیدا نمی شد. چگونه این نابغه بزرگ را از خلافت دور کردند؟

۹ – ابو ایوب انصاری

ابو ایوب انصاری از درخشان ترین اصحاب امام علیه السلام بود که در همه جنگ‌ها همراه امام بود و به حقانیت او و اینکه او سزاوارتر به خلافت از غیرش است(۱) ایمان داشت، از اینرو برای اعتراض به ابوبکر برخاست و به او گفت:

بندگان خدا درباره اهل بیت پیامبرتان از خدا بترسید و حق آن ها را که خدا برای آن ها قرار داده، برای آن ها رد کنید، شما شنیدید مانند آنچه برادران ما در مقام بعد از مقام از پیامبرمان صلی الله علیه و آله وسلم شنیدند که: اهل بیت من، امامان شما بعد از منند و اشاره می کرد به علی و می گفت: و این امیر

نیکوکاران و قاتل کفار است، خوار شده است کسی که او را خوار کند و پیروز است کسی که او را یاری کند، پس توبه کنید به سوی خدا از ظلمی که به او کرده اید، خدا توبه پذیر و مهربان است و از او روی برنگردانید.(۲)

در این خطاب دعوت به حق و سازگاری مسلمین و وحدت صفوفشان شده ولی قوم، گوش‌شان از شنیدن این مطالب کر بود.

۱– – الکنی والالقاب، ج۱، ص۱۳.

۲– – الکنی والالقاب، ج۱، ص۱۳.

۱۰ – ابی بن کعب انصاری

"ابی بن کعب انصاری" سید قاریان و از اصحاب عقبه دوم بود، با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تمام غزوات حضور داشت و عمر او را سید المسلمین می نامید.(۱) وی به خلافت ابوبکر اعتراض کرد و به او گفت:

ای ابوبکر، انکار نکن حقی را که خدا برای غیر تو قرار داده است، تو اول کسی نباش که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را درباره وصی اش و صفی اش نافرمانی کنی و امر او را به او برگردان، حق را به اهلش رد کن و درگمراهی خودت نمان و پشیمان شو و توبه کن، بارت را سبک کن و این امر را که خدا برای تو قرار نداده به خود اختصاص نده که نتیجه عملت را می بینی، از آن عده کم جدا شو و بازگشت تو به سوی پروردگارت است، پس از آن جنایتی که انجام دادی از تو سؤال می کند و پروردگارت به بندگان ظلم نمی کند.(۲)

در این خطاب فرماندهی امام علیه السلام را ستوده و اینکه او سزاوارتر از غیرش به خلافت است.

۱۱ – نعمان بن عجلان

نعمان بن عجلان زبان انصار و شاعرشان و از معترضین بر ابی بکر است و قوم را با این ابیات مورد خطاب قرار داد:

وقلتم حرامٌ نصبُ سعدٍ ونصبُكُم

عتيقَ بنَ عثمانٍ حلالٌ أبابكر؟

وأهلٌ أبوبكرٍ لها خيرُ قائمٍ

وأنّ عليّاً كان أخلقَ بالأمرِ

۱- – الاصابة، ج۱، ص۳۱.

۲- – هذه هی الشیعهْ، ص۹۶.

وأنّ هواناً فی علی وأنّه لأهل

لها من حیث یدری ولا یدری(۱)

و گفتید انتصاب بعدی، از سوی انصار حرام است و آیا انتصاب عتیق بن عثمان ابوبکر حلال بود؟

بلی، ابوبکر شایسته و بهترین گزینه برای خلافت بود، اما علی از او برای خلافت شایسته تر بود.

گناه علی این است که او شایسته خلافت است و خوب و بد را از هم تشخیص می دهد.

معنی این شعر این است که مهاجرین خلافت را برای تصدی سعد حرام کردند، چون او از قرشیان نبود و از او گرفتند، چون آن ها خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند. پس چرا آن را به امام ارجاع ندادند؟ چون او نزدیک ترین فرد به رسول خدا است!

۱۲ – عثمان بن حنیف

عثمان بن حنیف از اصحاب خوب پیامبر' بود که به گروه معترضین بر ابوبکر پیوست و به او گفت: شنیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گفت:

اهل بیت من ستارگان زمینند، بر آن ها پیشی نگیرید، آن ها والیان بعد از منند. مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و کدام اهل بیت تو؟ پس فرمود: علی و فرزندان پاک او.(۲)

این احتجاج حاکی از تصریح وارد از

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره اهل بیتش دارد و آن صریح و روشن در تعیین خلفای امت است.

ص: ۱۸۵

۱– – شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱۹، ص۱۷۴.

۲– – حیاة الامام الحسن بن علی(ع)،ج۱، ص۱۶۸.

۱۳ – سهل بن حنیف

اما سهل بن حنیف از بزرگان صحابه بود و در گفتارش امام علیه السلام را آشکارا تائید کرد و بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت:

ای گروه قریش، گواه باشید بر من، من گواه بودم به رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و او را در این مکان یعنی مسجد جامع دیدم که دست علی بن ابیطالب را گرفت و می گفت:

ای مردم، این علی بعد از من امام شماست و وصی من است در زندگی و بعد از مرگم و قاضی دین من و او وعده های مرا عملی می کند و اول کسی است که در کنار حوض با من مصافحه می نماید، خوشا به حال کسی که از او پیروی کند و او را یاری نماید، وای بر آن کسی که از او تخلف نماید و او را خوار کند.(۱)

سهل اشاره به گواهی در پیش روی قوم کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در امامت امیرالمؤمنین درعلو منزلت و مقام او نزد خدای متعال و نزد رسولش تصریح کرده است.

۱۴ – خزیمهْ بن ثابت

اما خزیمهْ بن ثابت، او از درخشان ترین صحابه و مطمئن ترین آن ها و گرامی ترین آن ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و شهادت او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معادل شهادت دو نفر بود و آن برای صداقتِ شناخته شده از او بود، او نیز تأیید کامل خود را برای امام اظهار کرد و گفت:

۱- – حیاهْ الامام الحسن بن علی(ع)، ج۱، ص۱۹۷.

ای مردم، آیا شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گواهی مرا به تنهایی قبول می کرد و غیر مرا، با من رد نمی کرد؟ گفتند: بلی، گفت: پس من شنیدم رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم می گوید:

اهل بیت من بین حق و باطل جدایی می اندازند و آن ها امامان هستند، کسانی که باید به آن ها اقتدا کرد و من آنچه را که می دانستم گفتم و بر رسول جز ابلاغ آشکار نیست.(۱)

احتجاج خزیمه حاکی از آن چیزی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره عترت او شنیده است وآن ها امامانی هستند که باید به آن ها اقتدا کرد و این گواهی حق و صدق است.

۱۵ - ابوالهیثم بن تیهان

"ابوالهیثم بن تیهان" از کسانی است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخته و گواهی می دهد که او به خلافت سزاوارتر از دیگران است:

من گواهی می دهم بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ما که، او دست علی را در روز غدیر خم بلند کرد، انصار گفتند: دست او را برای خلافت بلند کرد و بعضی ها گفتند: دست او را بلند کرد تا مردم بدانند مولی است بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مولای اوست و اظهار نظر درباره او زیاد شد، ما یکی را فرستادیم از رسول خدا در این باره سؤال کند، فرمود: به آن ها بگو علی ولی مؤمنین بعد از من است و من ناصح ترین کس به امتم هستم، من آنچه را که حاضر بودم و دیدم، گواهی دادم؛ هر که می خواهد قبول کند و هر که می خواهد کفران نماید، وعده ما روز جدایی است.(۲)

در اینجا حدیث ما از احتجاجات قاطع که از بزرگان اسلام و پرهیزکاران صحابه درباره حقانیت امام به خلافت و ولایت مطلقه تامه در امور مسلمین

۱- - الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲- - حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام ، ج ۱،ص ۱۶۷.

رسیده بود، به پایان رسید.

به هر حال حوادث سقیفه منجر به شکاف بین مسلمین و تفرقه آن ها شد و آن مصدر فتنه بزرگی است که مسلمانان به آن در امتداد تاریخ دچار شدند و فتنه در ایام عثمان و علی ایجاد نشد، آنگونه که بعضی‌ها مانند دکتر طه حسین این عقیده را دارند.

شیعه به آنچه از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از اخبار در فضل امام و تمجید شخصیت وی رسیده، چیزی که درباره سایر بزرگان و صحابه نرسیده است، بطور عمیق و دقیق می‌نگرد، امری که دلالت روشن بر این دارد که او و صلی الله علیه و آله وسلم تصریح به خلافت وی نموده و اگر نص صریح در حق او موجود نبود، برای آن مواهب خدادادی، نبوغ، جهاد او و رشادت های او در راه اسلام که ما در فصول این کتاب به آن اشاره کردیم، بازهم او به این منصب تعیین شده بود.

اقدامات تأسف بار:

حکومت ابی بکر اقدامات تأسف باری را با اهل بیت علیهم السلام در پیش گرفت که در خشونت و سختی ممتاز بود، از جمله:

یورش به خانه امام(ع):

چون امام علیه السلام اعتراض کامل خود را به بیعت ابوبکر اعلان کرد و با او بحث کرد که او به خلافت شایسته تر از ابوبکر است - چون او برادر رسول خدا و پدر دو سبط او و همسر دختر او و مجاهد اول در اسلام است - بزرگان صحابه به او پیوستند و در خانه او اجتماع کردند، ابوبکر از این موضوع سخت ناراحت شد. سیاستش ایجاب می کرد که به خانه امام یورش ببرد و هر که در آنجاست به زور

بگیرد، پس دستور یورش به خانه او و اخراج آنهایی که در آنجا هستند به سوی مسجد برای بیعت اجباری را به عمر واگذار کرد. عمر به سرعت حرکت کرد و تعدادی مأمور با او بود

و با خود شعله ای از آتش را حمل می کردند و لشکر او هم با خود هیزم حمل می کردند و صدایشان را با حال غضب بلند می کردند که خانه وحی و تنزیل را بسوزانند، خانه ای که خدا از اهل آن رجس و پلیدی را برده و آن ها را پاک و مطهر نموده است، عمر به خانه امام هجوم برد و خشمناک و غضبناک بود، صدایش را بلند کرده و می گفت:

به آن کسی که جان عمر در دست اوست خارج شوید و الا خانه را با آن کسی که در آن است، می سوزانم.

گروهی او را سرزنش کردند و او را از عقوبت خدا برحذر داشتند و گفتند:

فاطمه در این خانه است.

اخلاص رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم را به او یادآور شدند و قول او را در باره وی: خدا به خشنودی فاطمه خشنود می شود و به غضب او غضب می کند.(۱) پسر خطاب هیچ توجهی نکرد و با صدای بلند گفت:

و اگر چه، واگر چه...

معنی آن این است: اگر چه فاطمه در آن باشد، بدون توجه به او خانه را آتش می زند،(۲) ریحانه پیامبر و پاره تن او خارج شد و می گفت:

۱- - حدیث متواتر است.

۲- - نکته قابل توجه این است که نویسنده به خاطر رعایت اختصار از بیان جزئیات این حادثه خودداری نموده و نحوه آتش زدن خانه حضرت و ضرب و شتم حضرت زهرا توسط عمر و سقط فرزند ایشان را نقل نکرده، اما این مساله هم در کتب شیعی و هم در کتب اهل تسنن ذکر شده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم."وان ابابکر بعد ما اخذ البیعه لنفسه من الناس بالارحاب و السیف و القوه ارسل عمر، و قنفذاً و جماعه الی دار علی و فاطمه(علیهما السلام) و جمع عمر الحطب علی دار فاطمه(علیها السلام) و احرق باب الدار . الامامه و الخلافه، مقاتل بن عطیه ، ص۱۶۰ و ۱۶۱ که با مقدّمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بیروت، مؤسّسه البلاغ . هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت ، عمر ، قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه (علیها السلام) فرستاد ، و عمر هیزم جمع کرد و درِ خانه را آتش زد ... . و در الوافی بالوفیات: ۶/۱۷، شماره ۲۴۴۴; ملل و نحل شهرستانی: ۱/۵۷، چاپ دار المعرفه، بیروت آمده « انّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی ألقت المحسن من بطنها.»(مصحح).

کاری نـدارم به قومی که در بـدترین مجلس حضور پیدا کردید و جنازه رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم را پیش روی ما گذاشتید و امرتان را بین خودتان پاره کردید و از ما مشورت نگرفتید و حق را به ما برنگردانیدید..

جبروت قوم از بین رفت و خشونت‌شان زائل شـد. عمر به سـرعت به سوی ابوبکر رفت و خواسـتار بردن امام با زور برای بیعت شد و گفت:

آیا این متخلف را برای بیعت نمی گیری؟

ابوبکر موافقت کرد و قنفذ را که شخصی شرور و معروف به خشونت و سختی بود، با او فرستاد و با گروهی به خانه امام حمله کردند و او را از خانه

خود در حالی به گردنش پیچیده بودند، خارج کردند و به دنبال او زهرای رسول به راه افتاد؛ او پدرش را به استغاثه صدا می زد و می گفت:

ای پدر.. ای رسول خدا! بعد از تو ما از پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه کشیدیم..

توده مردم بر در خانه امام ازدحام کردند و همه گیج و سرگشته و بعضی از آن ها غرق در گریه بودند، مگر ابن خطاب و گروه او که وضع را درک نمی کردند و او به پدرش استغاثه می کرد و دل آن ها و عواطف‌شان به حال او نرم نمی شد و امام را خارج کردند و او را به سرعت به سوی ابوبکر بردند و به او گفتند:

بیعت کن.. بیعت کن.

امام آن را بر او رد کرد و گفت:

اگر بیعت نکنم؟

قوم در حالی که دوستی دنیا آن ها را کور کرده بود و هوی آن ها را گمراه کرده بود، فوراً گفتند:

به آن خدایی که خدایی جز او نیست، گردنت را می زنیم..

امام لحظه ای سکوت کرد و به قوم نگریست و دید که رکن محکمی ندارد که به آن پناه ببرد و با صدای حزین و آرام گفت:

در این هنگام بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید..

پسر خطاب با تندخویی گفت:

اما بنده خدا بلی و اما برادر رسول خدا نه.

و عمر فراموش کرده بود که پیامبر، امام را برادر خود و دروازه شهر علم او

تعیین کرد و اینکه او نسبت به رسول خدا به منزله هارون است نسبت به موسی، تمام آن را پسر خطاب انکار کرد و متوجه ابی بکر شد و او را برای تنبیه کردن او تشویق می نمود و گفت:

آیا درباره او دستور نمی دهی؟

ابوبکر از دگرگونی حوادث و روشن شدن رأی عموم ترسید و به پسر خطاب گفت:

تا فاطمه در کنار اوست او را به کاری مجبور نمی کنم.

امام را آزاد کردند، به سرعت به سوی مرقد برادرش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت و از درد و محنتی که از امت به او رسیده بود، شکایت و گریه می کرد گریه ای تلخ و می گفت:

ای فرزند مادرم، قوم مرا مستضعف کردند و نزدیک بود مرا بکشند...

قوم او را مستضعف کردند و مقام او را نادیده گرفتند و از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن سفارش کرده بود روی گرداندند و امام با اندوه و حزن به سوی خانه برگشت و حقد و کینه قوم نسبت به او روشن شد.

حکومتی کردن فدک

مورخین روایت کرده اند چون لشکر اسلام قلعه های خیبر را فتح کردند، خدا رعب ووحشت در دل های اهالی فدک انداخت و به سرعت به نزد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم رفتند و بر حکم او گردن نهادند، پس با او مصالحه کردند به اینکه نصف درآمد سرزمینشان را بردارند و آن ملک خاص او گردید؛ چون مسلمانان برای تصرف آنجا اسب و سربازی به کار نگرفتند و رکابی نزدند و چون خدای

ص: ۱۹۲

متعال بر پیامبرش آیه: «وآتِ ذا القُربی حَقَّهُ»: به ذوی القربی حقش را بـده، اقـدام به واگـذاری فـدک به فاطمه کرد و او بر آن مسلط شد و آن را تصرف کرد تصرف ملاک زمینش را.

چون ابوبکر به حکومت رسید، سیاست او اقتضاء می کرد که فدک را مصادره کند و آن را از سیده زنان بگیرد و آن به خاطر این بود که شوکت امام علی برای مبارزه بـا او تقویت نشود و تضـعیف اقتصـادی بـاعث تضـعیف جبهه مخالف و فلـج شـدن فعـالیت آن می شود و این آن چیزی است که دولت های قـدیم و جدیـد از آن اسـتفاده می کننـد و این رأی را "علی بن مهنا علوی" پذیرفته و می گوید:

قصد ابوبکر و عمر به منع فاطمه از فدک، عدم تقویت وضع اقتصادی و عایدات علی در مبارزه خلافت بود.(۱)

مطالبه حضرت زهرا(ع) ازفدک

پس از آنکه ابوبکر به زور بر فدک مسـتولی شد و عامل حضرت زهرا علیهاالسلام را از آن خارج کرد، وقتی از او مطالبه کرد که آن را به او برگردانـد جواب او را رد و از او اقـامه دلیل کرد. دست انـدرکاران بحث های فقهی از علمای شـیعه می گویند کلام ابوبکر موافق با قواعد فقهیه نیست و آن به شرح زیر است:

۱ - از صـاحب ملـک، بینه مطـالبه نمی شود (یعنی کسـی که ملک در دست اوست) و زهرا، فـدک در دسـتش بود و بر او جز قسم نیست و بینه بر اوست و به این طریق دعوی ابی بکر از مقررات فقهی خارج می شود.

۱- - أعلام النساء، ج۳، ص۲۱۵.

۲ – سیده فاطمه زهرا ÷ سیده زنان این امت و بهترین زنان عالم است بر حد تعبیر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و درباره او و شوهرش و دو فرزندش آیه تطهیر نازل شده و آن تصریح در عصمت آن ها از انحراف و دروغ دارد و او صادق ترین مردم از لحاظ لهجه بر حسب قول عایشه است.(۱) آیا این برای تصدیق او کافی نیست.

۳ – ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علاوه بر تصرف برای ادعای خودش، بینه اقامه کرد، اما بینه او مرکب از امام امیرالمؤمنین علیه السلام و سیده فاضله ام ایمن نزد او شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فدک را به او بخشیدند، شهادت آن ها را به بهانه اینکه بینه تمام نیست رد کرد و آن خالی از اشکال نیست و آن به شرح زیر است:

۱ – قواعد فقهیه حکم می کند که دعوی اگر برای مال باشد یا مقصود از آن مال باشد به شاهد و قسم ثابت می شود، پس مدعی اگر یک شاهد اقامه کرد بر حاکم است که او را به جای شاهد دوم قسم بدهد، پس اگر قسم خورد مال را به او می دهند و ابوبکر به آن توجه نکرد و شهادت را رد کرد و دعوی را ملغی اعلام کرد.

۲ – او شهادت امام علیه السلام را رد کرد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تصریح کرده که او با قرآن و قرآن با اوست و از یکدیگر جدا نمی شوند.. .(۲)

۳ – او به شهادت ام ایمن تهمت زد و زهرای رسول بعد از آنکه ابی بکر دعوای او را رد کرد، خارج شد و اندوه و غصه او را فراگرفت. امام شرف

۱– – حلیة الاولیاء، ج۲، ص۴۱. مستدرک الحاکم، ج۳، ص ۱۶۰.

۲– – مستدرک الحاکم، ج۳، ص۱۲۴. الصواعق المحرقهْ، ص۷۵.

الدین می گوید:

ای کاش ابوبکر از هر راهی که می توانست از مأیوس کردن زهرا می ترسید، اگر آن کار را می کرد در آخرت پسندیده تر و دور از مظان پشیمانی بود و از جایگاه ملامت خودداری می کرد و بخصوص برای امت جامع تر و صالح‌تربود.

می توانست این ودیعه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و تنها یادگار او را محروم نکند و نگذارد او ناامید و شکست خورده از نزد او بازگردد، چه می شد اگر موقعیت پدرش را درباره او رعایت می کرد و فدك را بدون محاکمه به او تسلیم می نمود؟ امام با ولایت عامه ای که دارد می توانست این کار را انجام دهد، در راه مصلحت و رفع این مفسده ارزش فدك چیزی نبود.(۱)

ابوبکر می توانست و صلاحیت داشت که دست پاره تن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و ودیعه او را بر فدك کوتاه نکند و با او برخورد نیکو و معروفی داشته باشد و با خشونت با او مقابله نکند و لکن امر آن‌گونه بود که یکی از بزرگان فکر علمی در بغداد "علی بن فاروق" و یکی از اساتید مدرسه غربیه و استاد علامه "ابن ابی الحدید" حکایت می کند وقتی ابن ابی الحدید از او سؤال می کند:

آیا فاطمه در دعوای دینی خودش صادق بود؟

گفت: بلی..

گفت: چرا ابوبکر فدك را به او نداد؟ در حالی که او راستگو بود، پس استاد تبسمی نمود، سپس کلام لطیف و نیکویی را گفت با اینکه، کم مزاح می کرد گفت:

۱- - النص والاجتهاد، ص۳۷.

اگر امروز به محض دعوا فدك را به او می داد، فردا می آمد و برای زوجش ادعای خلافت می کرد و از او می خواست که از مقامش کناره گیری کند و هیچ عذری نداشت، چون او را صادق و راستگو می دانست و آنچه را که ادعا می کند نیاز به دلیل و اقامه بینه و شهود ندارد.. .(۱)

بلی به این جهت و برای غیر آن از کینه ها و دشمنی ها قوم جمع شدند تا آن را پایمال و ارث را از او سلب کنند و اینگونه عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را با پاره های غم و اندوه و حزن رها کردند و در بحرانی از ناراحتی ومشکلات حیران ماندند.

برداشتن خمس

از اقدامات تأسف باری که ابوبکر بر ضد عترت طاهره اتخاذ کرد، حذف خمس بود که حق واجب و در قرآن تصریح شده است:

«وَاعلَموا أنَّما غَنِمتُم مِن شَیءٍ فَأَنَّ للّه ِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسولِ وَلِذِی القُربی وَالیَتامی وَالمَساکینَ وَابنِ السَّبیلِ إن کُنتُم آمَنتُم بِاللّه ِ وَما أنزَلنا عَلی عَبدِنا یَومَ الفُرقانِ یَومَ التَقی الجَمعانِ واللّه ُعَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ»(۲)

بدانید هرگونه غنیمتی بدست آورید خمس آن را برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر به خدا و آنچه بربنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه نازل کردیم و خداوند بر هر چیز تواناست.

راویان همه اجماع دارند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، سهمی از خمس را به خودش اختصاص می داد و خویشاوندان را به سهم دیگری از آن و این سیره او بود تا به

۱- – حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۱۷۷.

۲- – الانفال، ۴۱.

جوار الهی پیوست.

چون ابوبکر به خلافت رسید سهم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وسهم ذوی القربی را ساقط کرد و بنی هاشم را از خمس منع کرد و آن ها را مانند بقیه مسلمانان قرار داد(۱) و زهرای رسول و پاره تن او فاطمه زهرا علیهاالسلام، پیغامی به ابی بکر فرستاد که باقی مانده خمس خیبر را برای او بفرستد، انکار کرد که چیزی از آن را به او بدهد(۲) و شبح فقر، آل نبی صلی الله علیه و آله وسلم را فراگرفت و آنان را از آنچه که خدا برای آن ها واجب کرده بود، محروم کردند.

مصادره ارث پیامبر(ص)

ابوبکر بر تمام آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خود به ارث گذاشته بود، از کم ارزش ترین اثاث زندگی، آن را به بیت المال انتقال داد و به این طریق تمام راه نفوذ اقتصادی بر اهل بیت را مسدود کرد و دلیل او از این کار روایتی بود که او از رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کرد که ما ارث نمی گذاریم، آنچه ما می گذاریم صدقه

است.(۳)

و این بنا به گفته محققین از علما و شیعه عذری بی اساس است، به این دلیل:

۱ - اگر حدیث صحیح بود سیده زنان عالم از آن مطلع بود و با ابوبکر در میدان مجادله و مخاصمه شرکت نمی کرد و چگونه مطالبه کند - کسی که دُخت پیامبر و مطمئن ترین زن در دنیای اسلام است - چیزی را که مشروع نیست.

۲ - پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چگونه حکمی را از فرزندش پنهان می کند که به تکلیف

۱- - تفسیر الکشاف - فی تفسیر آیهْ الخمس، ج۲، ص۵۸۳.

۲- - صحیح البخاری، ج۳، ۳۶. صحیح مسلم،ج۲، ۷۲.

۳- - بلاغات النساء، ص۱۶. أعلام النساء، ج۳، ص۲۰۷.

شرعی او مربوط است در حالی که او را به روح تقوا و ایمان پرورش داده و به جمیع احکام شرعی احاطه داشت. پنهان کردن آن از او (فرزند)، عیبی برای او و برای امت به امور غیر شرعی است.

۳ - این غیر ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این حدیث را از امام امیرالمؤمنین علیه السلام مخفی کند، او حافظ سرّ او و دروازه شهر علم او و درِ خانه حکمت او و قاضی ترین امت اوست و بطور

قطع اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ارثی از خودش نمی گذاشت امام علیه السلام آن را می شناخت و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را از او کتمان نمی کرد.

۴ - این حدیث اگر صحیح می بود، چگونه به هاشمیان که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نزدیکترین کس به او بودند، ابلاغ نشد؟

۵ - حدیث اگر صحیح می بود از ام المؤمنین ها مخفی نبود در حالی که آن ها عثمان بن عفان را واسطه کردند تا میراث‌شان از رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم را بگیرد.

۶ - بعضی از علماء «ما» در حدیث را «ما» موصوله می دانند «لا نُوَرِّثُ ما تَرَکناهُ صَدَقَةً»، معنی آن این می شود: آنچه ما از صدقات گذاشتیم مناسب ارث نیست و همانا آن مال، فقر است و بنابر این حدیث دور از استدلال می شود به علت ورثه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که اموالی برای آن ها نگذاشته است.

خطبه جاوید حضرت زهرا (ع)

دنیا بر زهرای رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ودیعه او در امتش از اقدامات سختی که ابوبکر بر ضد او اتخاذ کرد، تنگ شد. مصمم شد تا حجت را بر او تمام کند و مسلمانان را برای سرنگونی حکومتش آماده کند، غضب او اوج گرفت، روبنده خود را پوشید و لباس خود را دربر کرد و با گروهی از زنان قوم و خدمه که دور او را

گرفته بودند و همانند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم راه می رفت، وارد بر ابوبکر در مسجد اعظم شد. زنان مهاجر و انصار او را دربر گرفتند و محلی را در پشت پرده برای او آماده کردند، پس با درد و گریه و آه، ناله ای از دل برآورد که همه حضار را به گریه واداشت و مجلس را لرزاند و این بدان سبب بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در شخصیت بزرگ او دیدند که کسی را غیر از او نداشت و آن ها در حق او و حق شوهرش کوتاهی کردند، چون مجلس آرامش خود را بدست آورد و سکوت حکمفرما شد، خطاب جاوید خود را با حمد و ثنا بر او آغاز کرد و چنان به سخن پرداخت که خطیب تر از او قبل و بعد از وی شنیده نشد و همین بس که اودختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فصیح ترین کسی که ضاد را اداء می کرد و او وارث بلاغت و فصاحت وی بود..

در خطاب جاویدش؛ از معارف اسلام و فلسفه تشریعی آن ها و علل احکام آن صحبت کرد، حالت امت ها را قبل از درخشش نور اسلام از جهل و انحطاط و سستی عقول و بی فکری - خصوصاً جزیرة العرب - بیان کرد که در لبه پرتگاه آتش قرار داشته و وضع اقتصادی بسیار بدی را دارا بوده است و بر این حالت از ذلت و فقر و خواری قرار داشتند تا خدای سبحان و متعال به وسیله رسول بزرگوارش، آن ها را نجات داد و به تمدن و فرهنگ و پیشرفت آن ها پرداخت. آن ها را در صف مقدم ملل آگاه عالم قرار داد. چقدر بهره های او بر عرب و بر تمام مردم آنگونه که سیده زنان عالم فرمود، زیاد بود.

و همانطور که سیده زنان عالم به فضائل پسر عمویش امام امیرالمؤمنین علیه السلام و جهاددرخشان او در یاری اسلام و فداکاری او در حفاظت آن پرداخت و

جاهلیت نادان از قریش و غیره هرگاه آتش جنگی را شعله ور کرد، امام پیشتاز آن بود و با پای خود گوش آن را پایمال و با شمشیر خود شعله آن را خاموش کرد. در زمانی که مهاجرین قریش در رفاه و از هرگونه گزندی ایمن بودند و برای آن ها هیچ موضوع قابل ذکری در یاری اسلام و دفاع از آن قابل ذکر نیست و در موقع جنگ نقض عهد کرده و از جنگ فرار می کردند.

منتظر بودند که به اهل بیت مصیبتی برسد و توقع شکست آنان را داشتند، آنگونه که سیده زنان عالم اشاره کردند و ضمن تأسف خودش از آنچه مسلمانان، از تنگی، انحراف و استجابت در پاسخ گویی به تمایلات نفسانی و دوستی دنیا به آن مبتلا شدند، مواجه می شوند. او ÷ خبر داد که مسلمانان به زودی با حوادث ناگوار و مصیبت‌های دردآور که نتیجه خطا و انحرافی که مرتکب شدند، از آنچه خدای متعال و رسولش امر فرموده بود،از تمسک به عترت طاهره که آن ها چراغ هدایت و راه نجاتند.

بعد از آنکه حبیبه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به این مواد استدلال کرد به محرومیت تأسف بارش از ارث پدرش اشاره کرد و فرمود:

اکنون که شما چنین می پندارید که برای ما ارثی نیست، آیا در پی حکم جاهلیت هستید؟

چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای کسانی که اهل یقین و باورند؟

آیا می دانید که من دختر پیامبر شما هستم؟ آری مانند آفتاب تابان برای شما روشن است که من دختر او هستم.

ای مسلمانان، آیا رواست که من در میراث پدر خود مغلوب شوم؟

ای فرزند ابوقحافه، آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟

عجب بهتان بزرگی است، آیا از روی عمد کتاب خدا را ترک گفته و آن را پشت سرانداختید که می گوید:

«وَوَرِثَ سُلَیمانُ داودَ»(۱)

سلیمان از داود ارث می برد.

و در حکایتی که از سرگذشت یحیی بن زکریا نقل فرموده که گفت:

«فَهَب لی مِن لَدُنکَ وَلِیّاً * یَرِثُنی وَیَرِثُ مِن آلِ یَعقوبَ»(۲)

خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد.

و فرمود:

«وَأولُوا الأرحامِ بَعضُهُم أولی بِبَعضٍ فی کِتابِ الله ِ»(۳)

در کتاب خدا خویشاوندان در ارث از یکدیگر اولی هستند،

و فرمود:

«یوصیکُمُ الله ُفی أولادِکُم لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأنثَیَینِ»(۴)

خداوند به شما درباره فرزندان توصیه می کند که سهم پسران دو برابر دختران است.

و فرمود:

«إن تَرَکَ خَیراً الوَصِیَّهُ لِلوالِدَینِ وَالأقرَبینَ بِالمَعروفِ حَقّاً عَلَی المُتَّقینَ»(۵)

۱- – النمل، ۱۶.

۲- – مریم، ۶.

۳- – الاحزاب، ۶.

۴- – النساء، ۱۱.

۵- – البقرهْ، ۱۸۰.

اگر شخصی مالی را پس از خود باقی گذاشت، برای پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک بطور شایسته وصیت کند.

این بر همه پرهیزکاران حق است و شما چنین می پندارید که مرا بهره ای و ارثی از پدرم نیست؟ آیا خداوند بر شما آیه ای را نازل کرده و در آن پدرم را خارج ساخته است؟

آیا می گوئید: من و پدرم پیرو دو مذهب جداگانه هستیم و پیروان دو مذهب ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم اهل یک دین نیستیم؟

آیا شما به خاص قرآن و عامش از پدر و پسرعمویم داناترید؟

این بخش از خطبه جاوید او، حاکی از محکم ترین دلایل و شگفت ترین آنها بر استحقاق میراث پدرش به شرح زیر دارد:

۱ - او استدلال کرد بر اینکه، انبیاء مانند بقیه مردم ارث از خود می گذارند و به دو نفر از "داود" و "زکریا" استناد کرد و آن دو صراحت دارند به ارث گذاشتن انبیاء و از جمله آن ها پدرش سید رسولان است.

۲ - استدلال کرد به عموم آیات ارث و عموم آیه وصیت و آن بالطبع شامل پدرش می‌شود و خروج آن از باب تخصیص بلا مخصص بوده که آن ممتنع است، آنگونه که علماء علم اصول به آن تصریح کرده اند.

۳ - چیزی که موجب تخصیص آیه ارث و عموم آیه وصیت است اینکه وارث و موروث در دین اختلاف داشته باشند، به اینکه مورث مسلمان باشد و

وارث کافر باشد، در اینجا ارثی بین آن ها نیست و این جهت قطعاً منتفی است، پس سیده زنان پدرش مؤسس اسلام و خاتم انبیاء است و او دختر او و پاره تنش و ریحانه او و سیده زنان عالم است، پس چگونه از ارث او محروم می شود و بعد از این دلایل متقن، خطاب را متوجه ابی بکر کرد و به او گفت:

پس بگیر ارث مرا یا (خلافت) که همچون مرکب آماده و مهار شده، آماده بهره برداری است، اما بدان در روز محشر با تو روبرو خواهم شد در دادگاهی شایسته و به سرپرستی محمد صلی الله علیه و آله وسلم و به هنگام قیامت که داور آن خداست و در آن روز است که باطل گرایان در زیان خواهند بود و آن وقت پشیمانی سودی ندارد. برای هر چیزی قرارگاهی است و بزودی می دانید که چه کسی دچار عذاب خوار کننده و عذابی جاویدان خواهد شد.

شگفتا از دردناکترین مصیبت!

شگفتا از سرزنشی که از ضرب شمشیر برنده تر است!

سپس حبیبه رسول روی به مسلمین کرد در حالی که احساسات آن ها را بر علیه حکومت ابوبکر تحریک می کرد گفت:

ای بزرگ مردان و ای بازوان ملت و نگهبانان اسلام، این کوتاه بینی و سست نگری در حق من چرا و این خواب آلودگی در باب ستمی که به من می رود، چرا؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پدرم نمی گفت: احترام مرد را در فرزندانش نگهدارید؟ چه زود حادثه بار آوردید و چه باشتاب بیراهه رفتید؟ با اینکه شما توانایی انجام مقصد مرا دارید و نیروی کافی در جهت دستیابی به هدف را دارید.

آیا می گوئید محمد را مرگ دربر گرفت و همه چیز تمام شد و خاندان نبوت

گم شـد؟ آری مرگ او حادثه بزرگی بود، اثر آن همه جا را گرفت، شـکافش آشـکار گردیـد، پیچیدگی آن همه گیر شد، با غیبتش روی زمین تیره گشت، سـتارگان در مصـیبتش گرفته شدنـد، آرزوها به آخر رسـید، کوه‌ها فروتنی کردند، حریم ها در هم شـکست و حرمت هـا به هنگـام مرگش درهم ریخت. فقـدان پیـامبر به خـدا فـاجعه بزرگی و مصـیبتی بس عظیم است که همچون مصـیبت سـختی و بـدبختی مثل آن نیامده است. این کتاب خدای عزوجل در خانه های شـماست که در صـبح و شام، بلنـد و آهسـته به صورت عـادی و بـا لحن مطبوع می خوانیـد که می گویـد قبل از پیامبر هم برپیامبران گذشـته حادثه حتمی و قطعی (مرگ) جاری شده نیست،

«وما مُحَمَّدٌ إلا رَسولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أفَإن ماتَ أو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أعقابِكُم وَمَن يَنقَلِبُ عَلى عَقَبَيهِ فَلَن يَضُـرَّ اللّه شَيئاً وَسَيَجزِى اللّه الشّاكِرينَ»

محمـد جز اینکه پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمدنـد و رفتند، نیست. پس اگر او بمیرد یا کشـته شود شـما به پیشـینه خود (جاهلیت) برخواهید گشت؟ شـما مطمئن باشـید اگر کسـی برگردد زیانی به خدا نمی رساند و خداوند سپاسـگزاران را پاداش خواهد داد.

زهرای رسول، انصار را برای انقلاب آماده می کرد و گذشته درخشان‌شان در یاری اسلام و حمایت از اصول آن را متذکر می شـد و از آن هـا می خواست بر علیه حکومت قـائم قیـام کننـد و خلافت را به امـام علیه السـلام برگرداننـد و حقوق او را به او بازگردانند و گفت:

هان ای فرزندان قیله، آیا در حضور شـما مرا از ارث پدر محروم می سازند؟ در مجلسـی و مجتمعی که من شـما را می خوانم، می بینید و می شنوید و از ظلمی که

به من می رود، آگاه

هستید. شما افراد زیادی دارید و ساز و برگ و نیروی دفاع از مرا دارید، به ندای من پاسخ نمی دهید و به فریاد من فریادرسی نمی کنید، شما مردان جنگی هستید و به خیر و صلاح معروف و شناخته شده اید، شما برگزیدگان و صالحان بودید که به جنگ با عرب انتخاب شدید و در این راه متحمل زحمت شدید و با امت ها شاخ به شاخ شده و رو در روی شجاعان ایستادید و پیوسته به شما فرمان می دادیم و شما فرمانبر بودید تا اینکه در اثر فداکاری های شما آسیاب اسلام به راه افتاد و خیر و برکت روزگار جاری شد، نعره شرک فرو نشست، دروغ از جوشش افتاد، آتش کفر خاموش شد، صدای از هم پاشیدگی فرو نشست و نظام دین به ترتیب افتاد. پس چرا این گونه بعد از بیان و اعلان، سرگشتگی و پنهان کاری می کنید و پس از آغاز، عقب نشینی می کنید و پس از ایمان، به شرک برگشتید؟

چون سیده زنان عالم سستی انصار و خواری آن ها و عدم استجابت آن ها را به ندای حق دید، با خشم و عتاب رو به آن ها کرد و آن ها را مورد عتاب قرار داد و گفت:

آری من با کمال دقت و معرفت شما را از آن گمراهی و خذلان و تیرگی که ظاهر و باطن شما را فراگرفته است، آگاه کردم و ناخواسته لبریز جان شد و شور و خشمی به بیرون جهید و طاقتم طاق شد و حبس نتوانستم و پیشگیرانه بر زبانم آمد، اکنون بگیرید و ببرید این شتری که به ناحق غصب کردید و این دایه خلافت و فدک را بگیرید، او را رام و مطیع خود سازید و به آسودگی سوار شوید، اما بدانید که پای این دابه مجروح و پشت او زخم دارد، حمل آن عار و ننگ آن باقی و برقرار و به علامت و نشان خداوند متعال داغدار و موسوم بودنش به ننگ همیشگی آشکار و پیوسته و متصل به آتش غضب خداوندگار و کشاننده است راکب خود را به سوی آتشی که شکافنده قلب فاجران و کفار نابکار است. همانا خداوند نگران است، بدانچه می کنید و می داند ظالمان به کجا می روند و جای می گیرند. من دخت پیامبر شمایم که برایتان

بشیر و نـذیر بود و شـما را به عذاب شدید بیم می داد، پس آنچه می توانید انجام دهید، ما نیزانتقام خواهیم کشـید، حال شـما منتظر آن روز باشید، ما نیز منتظر آن روز هستیم.(۱)

این خطبه انقلابی، که تمـام ارزش های انقلابی بر علیه نظام حاکم را داراست به پایان رسـید، خطبه ای بلیغ تر و مؤثرتر از آن ندیدم مگر اینکه قوم بی تفاوت و از راه راست روگردان بودند. به هر حال، ابوبکر، تأثیر خطبه حضـرت زهراء÷ را در حاضرین حس کرد و از شورش بر علیه نظام ترسـید و با سیاست دیپلماسی با او برخورد کرد که نظام را نجات دهد و آن اظهار احترام و اخلاص بیش از عایشه به او و همچنین اظهار حزن و اندوه به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم .

"ابوبکر" اظهار داشت که منصب حکومت را به اصـرار مردم پـذیرفته و آن ها هسـتند که این امر را به او تکلیف کرده اند، هر کاری کرده است با نظر آن ها کرده است و مسـئولیت را متوجه آنان دانست و حال ما کیفیت بیعت او را که به گفته عمر یک امر ناگهانی بوده بیان می کنیم.

پشیمانی ابوبکر:

ابوبکر سـخت پشیمان شد برای آن برخورد نامناسبی که با پاره تن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم از یورش به خانه اش و محروم کردن از ارثش کرد و گفت: دوست داشـتم در خـانه فـاطمه را بـاز نمی کردم ولو اینکه آن ها برای جنگ با من بسـته بودند.(۲)

وجدانش او را بر اقدامات سـختی که بر علیه زهرای رسول صـلی الله علیه و آله وسـلم (که ودیعه او نزد امتش) انجام داده بود، سرزنش می کرد.

۱- – أعلام النساء، ج۳، ص۲۰۸. بلاغات النساء، ص۱۲ – ۱۹.

۲- – کنز العمال،ج۳، ص۱۳۵. تاریخ الطبری، ج۴، ص۵۲.

کوشش های بی ثمر برای رضایت حضرت زهرا (ع):

ابوبکر و رفیقش، برای خشنودی حبیبه رسول خدا و کسب رضایت او و گذشت از آن ها کوشیدند و آن برای کسب مشروعیت حکومت آن ها بود تا وسیله ارضای مسلمین قرار دهند. بنابر این به منزل او رفتند و اجازه ورود

خواستند، از دادن اجازه خودداری کرد. دوباره اجازه ورود خواستند، جوابشان را نداد. به سوی امام علیه السلام رفتند و از او خواستند که اجازه حضور برای آن ها بگیرد، امام به نزد حضرت زهرا÷ رفت و از او درخواست اجازه ورود برای آن ها کرد، جواب داد و به آن ها اجازه داد. وارد شدند و سلام کردند، جواب آن ها را نداد، پیش آمدند و جلوی روی او نشستند، روی خود را از آن ها گرداند و اصرار کردند که گفتار آن ها را بشنود، اجازه به آن ها داد. ابوبکر به او گفت: ای حبیبه رسول خدا، واللّه نزدیکی به رسول خدا نزد من محبوب تر است از نزدیکی به من و من تو را از عایشه دخترم دوست تر دارم و دوست داشتم که من به جای پدرت می مردم و بعد از او باقی نمی ماندم..

اینکه من تو را می شناسم و فضل تو را و شرف تو را می شناسم و اینکه مانع حق تو و میراث تو از رسول اللّه شدم، نبود مگر اینکه شنیدم رسول اللّه می گوید:

ما ارثی باقی نمی گذاریم، آنچه ما گذاشتیم صدقه است...

پاره تن رسول خدا این روایت را در خطبه جاوید خود رد کرد و نیازی به رد کردن دوباره آن نیست و به سوی او توجه کرد و عمر هم با او شریک بود، به آن ها گفت:

شما را به خدا قسم می دهیم آیا شنیدید رسول خدا می گفت: رضایت فاطمه

ص: ۲۰۷

از رضایت من است و خشم فاطمه از خشم من است، هر کس فاطمه دختر مرا دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده است و هر کس فاطمه را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است؟...

تصدیق کردند و گفتند: شنیدیم.

پس صورت و دو دستش را به سوی آسمان گرفت و با حزن و قلبی اندوهناک گفت:

من خدا و ملائکه های او را گواه می گیرم که شما مرا خشمناک کردید و مرا خشنود ننمودید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما رابه او می نمایم...

ابوبکر شروع به گریه کرد، حضرت فاطمه÷ به او گفت:

به خدا بعد از هر نمازی خدا را بر علیه تو می خوانم(۱)، این کلمات برای آن ها از ضرب شمشیر سخت تر بود، زمین زیر پایشان چون آسیا می گشت و ناامیدانه به خانه برگشتند و نتوانستند رضایت زهراء رسول را به دست آورند و دانستند که بر هر دوی آن ها خشمناک و غضبناک است.(۲)

ابوبکر حق داشت که گریه کند و محزون باشد، چون رضایت زهرای رسول÷ را از دست داد و می دانست که خدا به غضب او غضب می کند آنگونه که پدرش حدیث کرده بود.(۳)

ص: ۲۰۸

۱- – الامامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص۱۴. أعلام النساء، ج۳، ص۱۲۱۴.

۲- – الامام علی بن ابی طالب(ع)، ج۱، ص۲۱۷.

۳- – مستدرک الحاکم، ج۳، ص۱۵۳. أسد الغابهْ، ج۵، ص۵۲۲. تهذیب التهذیب، ج۱۲، ج۲۴۱.

پرتوی از جایگاه امام (ع)

اشاره

موضع امام با حکومت ابوبکر موضع منفی

توأم با گوشه گیری کامل از مردم، و شرکت نکردن در دستگاه حاکمه به هر شکلی بود، امام با تدوین احکام شرعی و تفسیر قرآن کریم از مردم روی گرداند و مردم هم از او رخ برتافتند.

امام به آن ها مراجعه نمی کرد و آن ها به او مراجعه نمی کردند؛ مگر وقتی که مشکلی در مسائل فقهی پیدا می کردند و حل آن را نمی دانستند به او متوسل می شدند و او پاسخ آن ها را می داد.

بسیاری می پرسند: چرا امام علیه السلام موضع بی طرفی در حکومت ابی بکر اتخاذ کرد و با او باب جنگ را در پیش نگرفت که حقش را به زور بگیرد و از آن روگرداند و گوشه گیری اختیار کرد؟ خود امام علیه السلام به بعضی از اسبابی که او را به چشم پوشی از حق خود واداشته اشاره می کند:

۱ – نبود نیروی نظامی

امام هیچ نیروی نظامی که بتواند برحوادث غالب شود و زمام حکومت را در دست بگیرد، نداشت و او در بسیاری از مناسبات به آن تصریح کرده است از جمله:

الف: او علیه السلام در خطبه شقشقیه می گوید:

در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم، یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم که پیران را فرسوده و جوانان را پیر و مردان باایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد، پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر

دیـدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و اسـتخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می نگریسـتم که میراث مرا به غارت می برند.. .(۱)

این مقطع از خطاب او، حاکی از ناراحتی و سـختی هایی، از نبود یاور در زمان حکومت ابی بکر است. بنابر این، نزد او نیرویی نبود که به او کمک کند و پناهگاهی که به آن پناه برد، برای ارجاع حقش باید صبر کند که صبرش، خار در چشم و استخوان در گلو بود.

ب - پس نگاه کردم، دیـدم یاوری جز اهل بیتم ندارم و مایل نبودم جانشان به خطر بیفتد، پس خار در چشم فرو رفته، دیده بر هم نهادم و با گلوی اسـتخوان در آن گیر کرده، جام تلخ را نوشـیدم و در فرو خوردن خشم در امری که تلخ تر از گیاه حنظل بود.(۲)

این مقطع حـاکی از آن است که، برای امام علیه السـلام غیر از خانـدانشماننـد فرزنـدانش و فرزنـدان برادرش کسـی طرفـدار نـداشت و اگر باب جنگ با ابی بکر باز می شـد همه خاندان هاشـمی کشـته می شدند به اضافه اینکه امت با خطر وحشـتناکی روبرو می شد.

ج - بیشـتر مردم بـا ابوبکر، تحت فشـار عمر بیعت کردنـد و امـام علیه السـلام خواست حجت را بر آن هاتمـام کنـد، بـا زهرای رسول شب هـا به در خـانه مهـاجرین و انصـار می رفت و از آن ها درخواست کمک و مبارزه بر علیه حکومت وقت می کرد، آنها به دختر رسول اللّه می گفتند:

۱- - نهج البلاغهْ، ج۱، ص۳۱.

۲- - نهج البلاغة، ج۱، ص۶۷.

ای دختر رسول خدا، ما با این مرد (ابوبکر) بیعت کردیم، حبیبه رسول الله سخن آن ها را رد می کرد و می گفت:

آیا می خواهید میراث رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم را از خانه اش به خانه غیر او ببرید؟...

عذر می آوردند و می گفتند:

ای دختر رسول خدا، اگر شوهر تو قبل از ابی بکر آمده بود، ما از او روی برنمی گرداندیم، امام علیه السلام جواب آن ها را داد و گفت:

آیا باید رسول خدا را در خانه می گذاشتم ودفن نمی کردم، بعد خارج می شدم با مردم برای سلطنت او مبارزه می کردم؟...

سیده زنان گفتار امام علیه السلام را تأکید می کرد و گفت:

آنچه ابوالحسن انجام داد، باید انجام می داد و آنچه شما انجام دادید، خدا از شما حساب می کشد.(۱)

موضع امام علیه السلام با حکومت ابوبکر، مبنی بر عدم رضایت بود و اینکه او توان قیام نظامی بر علیه او را به هیچ وجه نداشت.

۲ – حفظ وحدت مسلمین

از حوادثی که امام را به مسالمت با قوم دعوت می کرد، اصرار او بر وحدت مسلمین بود و این را زمانی که قوم تصمیم به بیعت با عثمان گرفتند، اظهار داشت و گفت:

شما می دانید که من سزاوارترین مردم به خلافت از دیگران هستم و واللّه! آن را تسلیم می کنم مادامی که امور مسلمین سالم بماند و در آن ظلمی جز بر من نباشد، به این وسیله من

۱– – الامامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص۱۲.

اجر و فضل آن را طلب می کنم و کناره گیری می کنم از آنچه مردم برای زرق و برق آن رقابت می کنند.(۱)

به خاطر حفظ وحدت مسلمین و وحدت کلمه

میان آن ها، امام با آنان صلح کرد و از آنچه در درون داشت از ناراحتی و اندوه بر ضایع شدن حقش، صرف نظر کرد.

غم و اندوه حضرت زهرا (ع)

بزرگترین و سخت ترین رنجی که امام را دربر گرفت، ناراحتی شدید دختر رسول خدا و پاره تنش به سبب فقدان پدر - عزیزتر از جانش بود -. فراق او قلب رفیقش را شعله ور و او را از تکلم بازداشته بود، مقداری از خاک قبر او را می گرفت و بر چشمش می گذاشت، می بویید، می بوسید و احساس راحتی می کرد و می گفت:

ماذا علی مَن شَمَّ تُربه أحمدٍ

أن لا یَشَمَّ مَدی الزَّمانِ غَوالیا

صُبَّت عَلی مصائبُ لو أنَّها

صُبَّت علی الأیّامِ صِرنَ لَیالِیا

قُل لِلمُغَیَّبِ تَحت أطباقِ الثَّری

إن کنتَ تسمعُ صَرختی وندائیا

قد کنتُ ذات حمی بِظِلِّ محمّدٍ

لا أخشَ مِن ضَیمٍ وکان جِمالِیا

فالیومَ أخضَعُ لِلذَّلیلِ وَاتَّقی

ضَیمی وأدفَعُ ظالِمی بِردائِیا

فإذا بَکَت قُمرِیَّهُ فی لَیلِها

شَجَناً عَلی غُصنٍ بَکَیتُ صَباحِیا

فلأجعَلَنَّ الحُزنَ بَعدَکَ مونِسی

ولأجعَلَنَّ الدَّمعَ فيكَ وِشاحِيا(۲)

ص: ۲۱۲

۱- - نهج البلاغهْ، ج۱، ص۱۲۴.

۲- - مناقب آل ابی طالب، ج۲، ص۱۳۱.

هر آنکه تربت احمد را ببوید باکی نیست که در همه روزگار عطرها را نبوید.

بر من مصیبت هایی وارد شده که اگر بر روزها فرود می آمد به شب ها تبدیل می گشتند.

به آنکه در زیر خاک پنهان شده بگو اگر فریاد و صدای مرا می شنوی.

من در سایه محمد پناهی داشتم که از سختی بیمی به خود راه نمی دادم و او زیور من بود.

و امروز در برابر ذلیلان ستم می کشم و از رنج خود نمی توانم سخن بگویم و با جامه ام ستمگرم را دور می کنم.

پس هرگاه کبوتر قمری، شب هنگام به اندوه بر شاخه ای بگرید من به هنگام صبح می گریم.

پس از تو اندوه را مونس خود قرار می دهم و از فراق تو اشک را شمایل خود می سازم.

این ابیات، حزن دایم زهرای رسول و اندوه او بر فقدان پدرش که عزیزتر از جانش بود

را به تصویر کشیده و می گوید مصیبتی سخت بر من روی آورد که اگر بر روزهای روشن وارد می شد، نور آن را می گرفت و آن را به شب تیره تبدیل می کرد.

این ابیات حاکی از عزت و احترام او در زمان پدر بزرگوارش و ظلم و ستمی است که بعد از او به ایشان شده و اجماع مردم بر در خانهاش برای پایمال کردن حق او و چشم پوشی از فضائل او، که برای رفع ظلم از ردای خود استفاده می نمود.

و ودیعه رسول اللّه به گریه و زاری ادامه داد تا یکی از گریه کنندگان پنج گانه گردید که در طول تاریخ به آن مثل می زنند.

ص: ۲۱۳

و شوق زیاد او بر پدرش اینکه انس بن مالک از او اجازه خواست تا او را به مصیبت دردناک پدرش تسلیت گوید و او از کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در قبرش قرار داد، به او گفت:

تو انس بن مالک هستی؟..

گفت: بلی، ای دختر رسول اللّه.

با سوز و گریه به او گفت:

چگونه نفستان راضی شد که خاک بر روی رسول خدا بریزید(۱) و انس کلامش را قطع کرد و سوزان ترین اشک از چشمش فرو ریخت و در غم و اندوه قرار گرفت.

اندوه زیاد زهرای رسول به جایی رسید که به امام امیرالمؤمنین علیه السلام اصرار کرد پیراهنی را که پدرش را در آن غسل داده بود، به او نشان بدهد. چون آن را آورد با اندوه و حسرت گرفت و شروع به بوئیدن و بوسیدن کرد، چون بوی پدرش را که از نظر او ناپدید شده بود، حس می کرد.

و پاره تن رسول خدا در روز روشن و تاریکی شب مدام به گریه می پرداخت و این به مردم گران تمام می شد، به امام شکایت کردند و از او خواستند که وقت خاصی را برای گریه کردن قرار دهد، چون آن ها نمی توانندبخوابند و استراحت کنند و امام آن را به عرض او رساند و جواب خواسته آن ها را داد و روزها به بیرون مدینه می رفت و با او فرزندانش حسن و حسین و

۱- – سنن ابن ماجهْ، ۱۸. المواهب اللدنیهْ، القسطلانی، ج۲، ص۲۸۱.

دخترش زینب÷ بود و زیر درختی می نشست و در طول روز برای پدرش گریه می کرد، نزدیک غروب با فرزنـدانش به خانه برمی گشت، خانه ای که آن را حزن و اندوه فراگرفته بود، اما آن درخت را نیز قطع کردند، پس در زیر آفتاب گریه می کرد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام خانه ای

ساخت آن را "بیت الاحزان" نامیـد، مقری برای گریه قرار داد و به مهـدی آل محمـد نسـبت می دهند که او در این باره گفته است:

أم ترانی اتَّخَذتُ - لا وَعُلاها

بعدَ بیتِ الأحزانِ بَیتَ سُرورِ

آیا مرا می بینی، نه سوگند به عظمتش که بعد از بیت الاحزان خانه شادی گزیده باشم.

اندوه کُشـنده بر ودیعه رسول الله اثر گذاشت تا مرض او را از پای درآورد و او را چون گل پژمرده کرد و زنان مهاجر و انصار به عیادت او رفتند و به او گفتند:

ای دختر رسول الله، با مریضی ات چگونه ای؟..

پس نگاهی به جانب آن ها انداخت و با صدایی توأم با حزن و اندوه و حسرت گفت:

می بینیـد که از دنیای شـما بیزار و متنفرم و از جدایی شـما خرسـندم، خدا و رسولش را با غم و غصه از شـما ملاقات می کنم، حق من حفظ نشد، مراعات شرافت من ننمودند و سفارش او پذیرفته نشد و حرمت من شناخته نگردید.. .(۱)

و این کلمات حاکی از ادامه انـدوه و حزن وی از تقصـیر قوم به حق اوست که حق او را حفظ نکردند و مراعات وصـیت پیامبر را درباره او ننمودند.

ص: ۲۱۵

۱- - تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۹۵.

ناخشنودی او به زنان قوم رسید، درخواست حضور هنگام وفات او را نمودند و به او گفتند:

ای دختر رسول اللّه، ما را از حضور (در مراسم) غسلت بهره مند ساز.

نپذیرفت و با ناراحتی گفت:

آیا می خواهید درباره من بگوئید آنچه را که درباره مادرم گفتید؟ نیازی به حضور شما ندارم.. .(۱)

حضرت زهرا (ع) در بستر مرگ

زهرای رسول را امواج سختی از درد و رنج بر فقدان پدرش و غصب حقش فراگرفت و مرض او روز به روز بدتر شد و قلب نازکش را احاطه کرد و او را در بحبوحه جوانی به سرعت در آستانه مرگ قرار داد و زمان ملاقات بین او و پدرش را که بی صبرانه در انتظارش بود، فراهم ساخت.

وصیت او

حضرت زهرا÷ با امام علیه السلام وداع کرد، چون نزد او حاضر شد به اموری چند وصیت کرد از جمله آنها:

۱ – اینکه جسم مطهر او را در شب تاریک دفن کند.

۲ – دیگر اینکه هیچ یک از آنهایی که به او ظلم کرده اند و حقش را انکار کردند درتشییع جنازه او حاضر نشوند، چون آن ها دشمن او و دشمن پدر او هستند.

۱– – حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۱۸۲.

۳ - جای قبر او را مخفی نماید تا رمزی برای نارضایتی او در طول تاریخ باشد.

۴ - برای او تابوتی بسازند که جنازه مقدس او را در داخل آن قرار دهند، چون مردم امواتشان را بر روی تخته قرار می دادند که جسم پیدا بود و او نمی خواست احدی بر بدن او نگاه کند و از آن کراهت داشت.

امام متعهد به اجرای آن شد و در حالی که غرق گریه بود از او جدا شد و به احساساتش که پر از غم و اندوه بود، پاسخ داد.

در روز آخر حیاتش، علائم سرور در او ظاهر شد چون می دانست که به زودی به پدرش (که نمی خواست بعد از او زنده باشد) ملحق می شود و فرزندانش را شستشو داد و طعامی که برای آن روز کافی باشد، درست کرد و دستور داد که به زیارت قبر جدشان بروند و با آن هاوداع کرد و سوزناک ترین اشک بر چهره اش جاری شد در حالی که قلبش از اندوه و غصه ذوب شده بود.

و حسنین با غم و غصه متحیرانه خارج شدند و سخت در اضطراب بودند.

ودیعه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به "اسماء بنت عمیس" توجه کرد و او عهده دار مریضی و خدمت او بود، به او گفت: ای مادر.

گفت: بلی، ای حبیبه رسول خدا؟

گفت: برای من آب بریز.

اسماء اقدام کرد و آب را مهیا کرد و او غسل نمود، سپس به او گفت:

لباس جدید مرا بیاور.

لباس او را آورد و دوباره او را صدا زد:

رختخواب مرا در وسط خانه قرار بده...

اسماء ترسید و لرزه بر اندامش افتاد و حس کرد که ودیعه پیامبر به پدرش ملحق می شود. اسماء رختخواب را در وسط حیاط خانه قرار داد و او را به پهلو خواباند و او را به طرف قبله گرداند، به سوی اسماء توجه کرد و به صدای ضعیفی گفت:

ای مادر، من اکنون قبض روح می شوم و من پاک شدم، کسی پرده از روی من برندارد.. .(۱)

سیده زنان آیات قرآن کریم را تلاوت می کرد تا جان از تنش خارج شد و زبانش به ذکر خدا گویا بود.

روح بزرگش به سوی خدای متعال در حالی که شاکی بود از آنچه از مصیبت و رنج بر او وارد شده بود، پرواز کرد. این روح بزرگ به سوی جنان و رضوان رهسپار شد و ملائکه خدای متعال آن را محاصره کردند و مورد استقبال انبیاء خدا قرار گرفت.

آسمان دنیا در تمام مراحل زندگی، مانند پاره تن رسول خدا در قداست و ایمان نیافت.

و حسنین با شور و شوق به خانه برگشتند و از مادر سؤال کردند، پس اسماء وفات او را به آن ها اطلاع داد در حالی که غرق در شیون و گریه بود.

این خبر برای آن ها چون صاعقه ای بود، به سرعت به سوی جسم مادر

۱- - حیاة الامام الحسن بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۱۸۲ - ۱۸۵.

شتافتند، حسن خود را به روی مادر انداخت و گفت:

ای مادر، با من تکلم کن قبل از آنکه روح از بدنم خارج شود.

و حسین خود را بر روی مادر انداخت و با جان خود می گفت:

ای مادر، من حسین تو هستم، با من تکلم کن قبل از اینکه قلبم از هم بپاشد.

اسماء آن ها را گرفت، می بوسید و تسلی می داد و از آن ها خواست که پدرشان را از مرگ مادرشان باخبر کنند، پس به سوی مسجد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم با حال گریه حرکت کردند و مسلمانان از آن ها استقبال کردند و پرسیدند:

چرا گریه می کنید؟ شاید برای جای خالی جدتان گریه می کنید؟..

با اندوه و گریه پاسخ دادند:

مادرمان فاطمه از دنیا رفت..

امام وقتی خبر دردآور را شنید، می گفت:

به چه کسی خود را تسلی دهم ای دختر محمد؟..

با تو خود را تسلی می دادم، بعد از تو به چه کسی خود را تسلی دهم؟..

به سرعت به سوی خانه رفت در حالی که اشک از چشمانش جاری بود و چون به او رسید خود را به روی جسم مطهرش انداخت و همّ و غم او را فراگرفت و می گفت:

لکلّ اجتماعٍ من خلیلین فُرقهٌ

وکلُّ الَّذی دون الفِراقِ قلیلُ

وإنّ افتقادی فاطماً بعد أحمدٍ

دلیلٌ علی أن لا یدومَ خلیلُ

برای جمع شدن هر دو دوستی جدا شدنی باشد و هر آنچه کمتر از جدایی باشد اندک است.

و اینکه من فاطمه را بعد از پیامبر از دست دادم دلیلی است بر اینکه هیچ دوستی پایدار نمی ماند.

صدای گریه و شیون از مدینه بلند شد و مردم از هر سوی به خانه امام روی آوردند تا از فیض تشییع جنازه ودیعه پیامبر بی نصیب نباشند، کسانی که مراعات حق او را

نکردند.

امام علیه السلام به سلمان محمدی فرمود مردم را برگرداند و بگوید تشییع جنازه به تأخیر افتاد. سلمان مردم را خبردار کرد، برگشتند. عایشه به سوی خانه امام حرکت کرد تا جنازه را ببیند، اسماء مانع او شد و به او گفت:

به من سپرده است که کسی را نگذارم بر او وارد شود.. .(۱) چون پاسی از شب گذشت امام برای غسل او اقدام کرد و با او حسنین و زینب و اسماء بودند، غم و غصه قلب آن ها را داغدار کرده بود. چون او را کفن کرد به اطفال اجازه داد که با او وداع کنند، هر یک خود را با گریه و زاری به روی او افکند و پس از وداع کودکان با جسم مقدس، خود و اصحاب نخبه‌اش نماز خواندند و او را برای آرامگاه ابدی خود حرکت دادند و احدی را از محل قبرش به جز آن ها خبردار نکرد، سپس با او وداع کرد و طبق وصیتش قبر او را پنهان نمود و در کنار قبرش می گریست و می گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا، سلامی از طرف من. دخترت که هم اکنون در جوارت فرود آمده و شتابان به شما رسیده است ای پیامبر خدا، صبر و بردباری من با از دست دادن فاطمه کم

۱- - مناقب آل ابی طالب، ج۳، ص۳۶۵.

شده و توان خویشتن داری ندارم، اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت تو را کشیدم شکیبایی ممکن است، این من بودم که با دست خود تو را در میان قبر نهادم و هنگام رحلت، جان گرامی تو میان سینه و گردنم پرواز کرد، پس همه ما از خدائیم و به خدا بازمی گردیم، پس امانتی که به من سپرده بودی بر گردانده شد و به صاحبش رسید، از این پس اندوه من جاودانه و شبهایم شب زنده داری است تا آن روز که خدا خانه زندگی تو را برای من برگزیند، به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند، از فاطمه بپرس و احوال اندوهناك ما را از او خبر گیر، که هنوز روز کاری سپری نشده و یاد تو فراموش نگشته است، سلام من به هر دوی شما، سلام وداع کننده ای که از روی خشنودی یا خسته دلی سلام نمی کند، اگر از خدمت تو بازمی گردم از روز خستگی نیست و اگر در کنار قبرت می نشینم از بدگمانی به آنچه خدا صابران را وعده داده نمی باشد.(۱)

این کلمات حاکی از حزن عمیق و درد شدید او از فقدان ودیعه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم است. آنگونه که گذشت در شکایت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، بر آنچه از مصیبت و رنجی که از قوم به پاره تنش رسیده بود و اصرار او در سؤال از دخترش که او را از ظلمی که در این مدت کوتاه بعد از او شده بود، باخبر نماید.

امام به خانه اش برگشت در حالی که، بحران ها یکی پس از دیگری او را احاطه کرده بود. او به اطفالش می نگریست که در عزای مادرشان غرق در گریه بودند، کسی که در بهار جوانی اجل او را ربود.. و به روی گردانی مردم از او که جهاد در راه خدا و اسلام او را فراموش کرده و قرابت وی با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را نادیده گرفتند، می نگریست و همّ و غم وی اضافه می شد.

۱- - نهج البلاغة، ج۲، ص۱۸۲.

به هر حال، امام از مردم روی گرداند و مردم از او روی گرداندند و تصمیم به دور کردن او از تمام امور سیاسی و مشارکت او در تمام امور دولتی شدند.

قابل ذکر است که حکومت ابوبکر، احدی از کسانی را که به امام تمایل داشتند، منصب دولتی نداد. مورخین روایت کرده اند که ابوبکر "خالد بن سعید بن العاص" را از ریاست لشکری که برای فتح شام انتخاب شده بود، برکنار کرد و بهانه ای برای عزل او نبود مگر میل او به علی بن ابیطالب در روز سقیفه؛ این مطلب را عمر به او یادآوری کرد.(۱) همانطور که هیچ سمتی به هیچ یک از هاشمیان نداد و عمر به ابن عباس علت آن را می گفت که می ترسد بمیرد و یکی از هاشمیان بر جایی از مملکت اسلامی امیر باشد، آن چیزی که او دوست ندارد درباره خلافت رخ دهد.(۲)

بیشتر حکام ابوبکر از خاندان اموی بودند، از جمله:

۱ - یزید بن ابوسفیان حاکم شام بود(۳) و او را تا فاصله ای از بیرون شهر یثرب مشایعت کرد و بعد از وفات او حکومت شام به برادرش معاویه رسید.

۲ - عتاب بن اسید بن ابی العاص. او را والی و حاکم مکه کرد.(۴)

۳ - عثمان بن ابی العاص. او را والی و حاکم طائف کرد.(۵)

۴ - ابوسفیان را عامل بر مابین آخرین حد حجاز و همه نجران قرار داد.(۶)

۱- - شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۳۵۲.

۲- - مروج الذهب، ج۵، ص۱۳۵.

۳- - الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۲۸۹.

۴- - الاصابهْ، ج۲، ص۴۴۴.

۵- - الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۲۸۹.

۶- - الامام الحسین(ع)، ص۱۹۱. فتوح البلدان، البلاذری، ص۱۰۳.

در اجرای این تصمیم ستاره امویان درخشید و پست های حساس را در دولت اسلامی اشغال کردند. ناظرینِ سیاست ابوبکر، تعجب خودشان را از این سیاست آشکار کردند، علائلی می گوید:

بَنوتیم به پیروزی ابوبکر پیروز نشدند بلکه تنها امویان پیروز شدند. به این جهت دولت را به رنگ خودشان در آورده و در سیاست او مؤثر بودند و آن ها از حکومت به دور بودند آنگونه که مقریزی در رساله خود «النزاع و التخاصم» بیان کرده است.(۱)

شایسته بود ابوبکر، امور مسلمین را به بزرگان خاندان نبوی، نیکان و پرهیزکاران در دین از اوس و خزرج واگذار کند و امویان را از هر منصبی از مناصب دولت برکنار کند و به آن ها بی اعتنا باشد آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن ها معامله می کرد و همان طوری که مسلمین با آن ها به مقابله پرداختند و با نظر حقارت و خودداری به آن ها می نگریستند چون آن ها دشمنان اسلام بودند و اسلامشان واقعی نبود و صوری بود.

وفات ابی بکر و وصیت او به عمر:

قبل از اینکه بحث از نشست سقیفه و آنچه در این رابطه از رویداد های بزرگ است را به پایان برسانیم، وفات ابی بکر و وصیت او به عمر بن خطاب به عنوان سرپرست و خلیفه بعد از او را بیان می کنیم.

سلطنت ابوبکر به طول نینجامید و پس از گذشت دو سال از حکومت،

۱- – الامام الحسین(ع)، ص ۱۹۱.

مرض بر او مستولی شد و در ساعات آخر عمرش تصمیم گرفت که امور خلافت را به همکار و دستیارش عمر بن خطاب واگذار کند، چون او بود که او را به این سمت منصوب کرد.

مورخین می گویند در نامزدی عمر به عنوان خلیفه بعد از او عده زیادی مخالفت کردند، از جمله طلحه که به او گفت:

جواب خدا را چه خواهی گفت که بر ما شخص خشن و بی رحمی که باعث تفرقه مردم می شود و دل ها از او متنفرند را خلیفه کردی؟(۱)..

ابوبکر ساکت شد و پاسخ او را نداد، طلحه حرف‌های خود را تکرار کرد و گفت:

ای خلیفه رسول اللّه، ما که در حیات تو نمی توانیم تندخویی او را تحمل کنیم چگونه خواهد بود حال ما در حالی که تو مرده باشی و او خلیفه باشد؟(۲)..

ابوبکر توجهی به انکار طلحه نکرد و برای او ارزشی قائل نشد.

بیشتر مهاجرین نیز اعتراض کردند و گفتند:

می بینیم که عمر را بر ما خلیفه قرار دادی و تو او را می شناسی و به ما اطمینان داری و تو در بین ما هستی، پس چگونه خواهد بود وضع ما وقتی تو خدا را ملاقات کنی و از تو بپرسد، چه خواهی گفت؟..

ابوبکر در جواب آن ها گفت:

اگر خدا از من سؤال کند می گویم: بهترین کس در نزد خودم را برای آن ها

۱- - شرح نهج البلاغة - ابن ابی الحدید، ج۱، ص۵۵.
۲- - المصدر السابق، ج۹، ص۳۴۳.

خلیفه کردم.(۱)

عده زیادی گفته اند شایسته تر به ابی بکر این بود که پاسخ آراء و عواطف اکثریت مسلمانان را بدهد و احدی را بر آن ها نگمارد مگر بعد از رضایت آن ها و اجرای عملیات انتخابی یا مشورت با اهل حل و عقد، ولی او در پاسخ، عواطف سرشار از حب و دوستی پسر خطاب را طالب بود.

ابوبکر از یکی از خواصش درخواست کرد که رأی مسلمین را در این باره بیان کند، به او گفت:

مردم درباره خلافت عمر چه می گویند؟

گفت: عده ای ناراحتند و عده دیگر خشنودند..

گفت: آیا آنهایی که ناراحتند زیادترند یا آنهایی که خشنودند؟

گفت: بلکه آنهایی که ناراحتند.. .(۲)

وقتی بیشتر مردم بر خلافت او بعد از وی ناخشنودند، چگونه او را بر آن ها تحمیل می کند و نمی گذارد مسلمین در انتخاب هر کسی که برای ریاست حکومت بخواهند، آزاد باشند.

به هر حال هر چه بود عمر، ملازم ابوبکر شد در مرض مرگش و از ترس اینکه در انتخاب خودش از رأیش برگردد، گفت:

ای قوم، بشنوید و اطاعت کنید قول خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را.. .(۳)

ابوبکر، عثمان را احضار کرد تا وصیت او را در انتخاب عمر بعد از خودش

۱- – الامامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص۱۹.
۲- – الاداب الشرعیهْ والمنح المرعیهْ، ج۱، ص۴۹.
۳- – تاریخ الطبری، ج۴، ص۵۲.

برای مردم بنویسد و ابوبکر می خواند و او می نوشت و این متن آن است:

این آن چیزی است که ابوبکر بن ابی قحافه تعهد می کند در آخر عمرش در دنیا در حالی که از آن کوچ می کند و اول عهدش به آخرت در حالی که به آن وارد می شود، من جانشین خودم بر شما را عمر بن خطاب قرار دادم، پس اگر با شما به عدالت رفتار کرد این گمان من به او بوده و اگر تغییر داد و تبدیل کرد من خیر را اراده کرده بودم و علم غیب ندارم و به زودی خواهند فهمید آنهایی که ستم می کنند که به چه کیفرگاهی بازگشت خواهند کرد.. .(۱)

احدی نگفت که ابوبکر هذیان می گوید و کسی بین او و نوشتن وی حایل نگردید در نص نوشته او برای عمر، آنگونه که بین پیامبر و نوشته اش درباره حق امام علیه السلام حایل گردیدند و گفتند: او هذیان می گوید.

به هر حال، ابوبکر نامه را امضاء کرد و آن را به عمر داد و او با سرعت به طرف مسجد دوید تا نامه را برای مردم بخواند، مردی با او برخورد کرد و به او گفت: در نامه چیست؟

به او گفت: نمی دانم در نامه چیست، مگر اینکه هر چه باشد من آن را قبول دارم..

آن مرد به سوی وی نگریست و از واقع حال باخبر شد و گفت:

لکن من به خدا می دانم در آن چیست، آن سال تو او را امیر کردی و اکنون او تو را امیر کرده است.(۲)

۱- – الامامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص۹۱.

۲- – الامامهْ والسیاسهْ، ج۱، ص۲۰.

عمر رفت در حالی که نوشته را تکان می داد و مردم را به شنیدن آن تشویق می کرد، پس برای مردم خواند و امر به آسانی تمام شد و کسی درباره آن به نزاع نپرداخت.

موضع امام

امام علیه السلام سخت ناراحت شد و اندوه خود را پس از مدتی آشکار کرد و آن در خطبه شقشقیه بود که فرمود:

پس دیدم صبر بر این دو شایسته تر است، پس صبر کردم و خار در چشم و استخوان در حلقم بود، دیدم ارثم غارت می شود تا اینکه اولی به راهش گذشت و خلافت را به پسر خطاب سپرد، سپس امام مثلی از شعر اعشی را عنوان کرد:

شَتّانَ ما یَومی عَلی کورِها

وَیَومُ حَیّانَ أخی جابِرِ

مرا با برادر جابر بن حیان چه شباهتی است؟ من

همه روزه در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود.

شگفتا ابوبکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ خلافت را به عقد دیگری درآورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند.(۱)

این خطبه حاکی از اندوه و ناراحتی های او بر ضایع شدن حقش و دور کردن او از جایگاه و مقام اوست، مردان در آن مسابقه دادند، یک بار آن را در "تیم" و بار دیگر در "عدی" قرار دادند و مقام او در نزد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و جهاد درخشنده او در یاری اسلام را فراموش کردند.

۱- - نهج البلاغة، ج۱، ص۳۱ - ۳۲.

به هر حال، ابوبکر جز مـدت کمی در رأس امور نمانـد تا اینکه اجل او را فراگرفت و دوست و همدسـتش عمر اقدام به تجهیز جنازه او کرد و او را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز خواند و او را در خانه پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم دفن کرد و لحد او را به لحدش چسبانید(۱) و متکلمان از شـیعه معتقدند خانه ای که در آن دفن شده اگر از ماترک پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم است که به وارثش فاطمه زهرا علیهاالسـلام می رسد و بعد از او به همسرش و فرزندانش می رسد و نقل نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسـلم آن را به عایشه بخشـیده باشـد، بنابراین حلال نیست که در آنجا دفن شـده باشـد مگر بعـد از اذن از ورثه پیامبر؛ اما اذن عایشه موضوعیتی برای آن نـدارد چون او از زمین ارث نمی برد و از بنا ارث می برد، آنگونه که علماء فقه در میراث زوجه بحث کرده اند.

اگر خانه پیامبر برای عموم ملت است آنگونه که ابوبکر از پیامبر روایت کرده که انبیاء ارثی از خود از متاع دنیا نمی گذارند و ارث آن هـا کتـاب و حکمت است، و آنچه ترک کردنـد برای عمـوم مسـلمانان صـدقه است و بر این منـوال، پس ناچـار بـاید رضایت همه جماعت مسلمین را در دفن او در خانه پیامبر می گرفت و هیچ یک از این مراحل انجام نشده است.

خلافت عمر و ایجاد شورا

عمر با خوشـحالی و سرور، بدون هیچ زحمتی عهده دار خلافت شد و محکم حکومت را در دست گرفت. امت را به سختی و زور سیاست کرد تا بزرگان صحابه از او حمایت کردند و تازیانه او آنگونه که مورخین می گویند از شمشیر

۱- - حیاهْ الامام الحسین بن علی(ع)، ج۱، ص۲۸۲.

حجاج وحشتناک تر بود، حتی دانشمند امت "عبداللّه بن عباس" نتوانست رأی خودش را در حلال بودن متعه بیان کند مگر بعد از وفاتش و از او ترسید و امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه، او را به خشونت و سرسختی توصیف می کند.

به هر حال، ما به صورت کوتاه به بعضی از نشانه های داخلی و خارجی او بر حسب آنچه تاریخ به آن تصریح دارد اشاره می کنیم:

سیاست داخلی او

سیاست داخلی عمر به خشونت و سختی معروف

بود، او تسلط کامل بر مملکت داشت و شخصاً با هر متجاوزی با خشونت برخورد می کرد، از جمله آنها:

سعد بن ابی وقاص

"سعد بن ابی وقاص" شخصیت برجسته ای بود و آزمایش او در فتح ایران معروف است. سعد به عمر روی آورد در حالی که وی مشغول تقسیم اموال بین مسلمین بود، پس مزاحم مردم شد تا خود را به خلیفه برساند، چون عمر خود تجاوز او را دید با تازیانه بر او زد و گفت:

چرا از سلطنت خدا در روی زمین نهراسیدی و خواستی نشان بدهی که سلطنت خدا تو را نمی ترساند،(۱) شوکت او را در هم شکست و بینی او را به خاک مالید.

جبلهْ بن ایهم

جبله از شخصیت های برجسته در جهان عرب بود. او و قومش اسلام

۱- - حیاهْ الامام الحسین بن علی(ع)، ج ۱، ص ۱۷۵.

آوردند و مسلمانان به اسلام او خوشحال شدند. جبله در مراسم حج شرکت کرد و ضمن طواف پیرامون کعبه، یکی از مردان فزاره، لُنگ او را پایمال کرد، جبله غضب کرد و به سرعت رفت و فزاره را گرفت و او را سیلی زد. این خبر به عمر رسید. او فزاری را احضار و دستور داد جبله را با دست خودش ببندد یا اینکه او را راضی کند. این موضوع برای جبله بسیار ناراحت کننده بود، از اینرو مرتد شد و به سوی "هرقل" گریخت و به او پناهنده شد، هرقل وی را خوب تحویل گرفت. همانا، جبله سخت از آنچه که از اسلام از دست داده بود متأسف بود و حزن خود را در قالب اشعار اینگونه بیان می کند:

تَنَصَّرتِ الأشرافُ مِن أجلِ لَطمَهٍ

وَما كانَ فيها لَو صَبَرتُ لَها ضررٌ

فَيا لَيتَ أمّی لم تَلِدنی وَلیتَنی

رَجَعتُ إلی القولِ الذی قاله عُمر

به خاطر یک سیلی نصرانی شدم، اگر صبر می کردم ضرری نداشت

ای کاش مادر مرا نزائیده بود و ای کاش به گفتار عمر برمی گشتم.

عمر می خواست او را به زنجیر ببندد ومقصودش خوارکردن او و اهانت به او بود.(۱)

سخت گیری عمر، فقط برای رعیت نبود و شامل اهل و عیالش هم بود. مورخین می گویند وقتی به یکی از اهل بیتش غضب می کرد، غضبش ساکت نمی شد تا پشت دستش را سخت گاز می گرفت تا خون از آن جاری شود.(۲)

عثمان بن عفان، شدت غضب عمر را وقتی که مسلمانان خواستند از او

۱- - حیاهْ الامام الحسین بن علی(ع)، ج۱، ص۲۸۹.

۲- - شرح نهج البلاغهْ - ابن ابی الحدید، ج۶، ص۳۴۲.

انتقام بگیرند، توصیف کرد و گفت: پسر خطاب با پایش شما را پایمال کرد و با دستش شما را زد و با زبانش شما را مهار کرد و از او ترسیدید و به او راضی شدید.. .(۱)

صاحب نظران در بحث های اسلامی می گویند، این سیاست با سیره رسول صلی الله علیه و آله وسلم که بر رفق و نرمی بنا شده، منافات دارد. مورخین گونه های زیادی از فروتنی رسول خدا ' را روایت کرده اند از جمله اینکه مردی نزد او آمد،

ابهت وی در او اثر گذاشت، ترسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را خواست و به او گفت: من پسر زنی از قریش هستم که از دیگ چیزی می خورد.(۲) آن حضرت با اصحابش به سیره برادرانه رفتار می کرد و ناراحت می شد که خود را جدای از آن ها بداند و در ساختن بنای مسجد با آن ها شریک می شد. خدای متعال علو اخلاق او را ستوده است:

{وإنَّک لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ}(۳)

تو دارای خلق بزرگی هستی.

به هر حال، خشونت و تندی به هیچ وجه با آنچه از رسول خدا از عظمت اخلاق و محاسن آداب رسیده، سازگاری ندارد.

لزوم اقامت اجباری صحابه

از سخت گیری های سیاسی عمر، لزوم اقامت اجباری برای صحابه بود. عمر نمی گذاشت کسی از یثرب کوچ کند مگر اینکه در این خصوص به آن ها اجازه

۱- – حیاة الامام الحسن بن علی(ع)، ج ۱، ص۱۷۵.

۲- – حیاة الامام الحسین بن علی(ع)، ج ۱، ص ۲۹۰.

۳- – القلم، ۴.

داده باشد و محققین در این باره معتقدند که در امور اسلامی، این دستور منافی با شرع اسلام و مخالف با آزادی عمومی برای همه مردم است، چون آن ها در عمل‌شان آزادند و می گویند پیمان آن است که، منافی با تعالیم اسلامی نباشد و حاکم، حق ندارد آنان را در جایی متوقف کند مگر آزادی او به دیگران ضرر بزند یا باعث فساد در روی زمین گردد.

رأی طه حسین

دکتر طه حسین عمر را از گناه اقامت اجباری صحابه تبرئه کرده و گفته است:

عمر از فتنه بر صحابه ترسید، آن ها را در مدینه نگهداشت که از آنجا خارج نشوند مگر به اذن او و آن ها را از سرزمین های فتح شده بازداشت که به آنجا نمی رفتند مگر به اذن او، از ترس فتنه مردم به آنها و ترسید بر آن ها از اینکه مردم شیفته آن ها شوند و بر دولت از عواقب این شیفتگی ترسید.(۱)

این توجیه قابل قبول نیست، چون صحابه ای

که قصد سفر به کشورهای فتح شده را داشتند اگر از خوبان و پرهیزکاران در دینشان بودند پس آن ها مصدر هدایت، خیر و تهذیب به سوی ملت فتح شده و هدایت اسلام و شناخت احکام به آن ها بودند. آن ها بدون شک فضیلت را پراکنده می کردند و بر تهذیب رفتار و نشر محاسن اخلاق، عمل می کردند و اگر از آنهایی بودند که دنیا آن ها را فریفته بود، مظاهر فتوحات آن ها را جذب کرده بود، پس بر عمر لازم می آمد که آن ها را

۱- – الفتنة الکبری، ج۱، ص۱۷.

رسماً از سفر بازدارد نه شرعاً برای حفظ مصالح دولت و حفظ مردم از فتنه آنها و لکن ما چیزی را نداریم که او گروهی را مجبور به سکونت اجباری غیر از گروه دیگر کرده باشد بلکه همه صحابه را مجبور به سکونت اجباری کرده و با این کار بین آن ها و بین آزادی آن ها حایل شده بود.

فرماندهان و کارگزاران او

چیزی که در سیاست عمر با فرماندهان و کارگزاران او روشن است اینکه، هیچ منصبی از مناصب دولت را به احدی از خاندان نبوی نداد و آنهایی را که ابوبکر نصب کرده بود در پست خودشان مستقر کرد کما اینکه هیچ یک از صحابی مبارز امثال طلحه و زبیر را پستی نداد. به او گفته شد: افرادی مانند یزید بن ابوسفیان و سعد بن عاص و فلان و فلان از مؤلفهْ قلوبهم و از آزاد شدگان را به کار گرفتی و علی و عباس و زبیر و طلحه را ترک کردی؟

گفت: اما علی، او برتر از آن است، اما آن افراد از قریش، من می ترسم در مملکت پراکنده شوند و فساد در آن زیاد شود...

ابن ابی الحدید بر این کلام شرحی نوشته است، می گوید:

کسی که می ترسد اگر آن ها را امارت دهد طمع در مملکت نمایند و هر کسی برای خودش آن را بخواهد، چگونه نترسید که شش نفر از آن ها را در شورا نامزد

خلافت کرد و آیا چیزی از این به فساد نزدیکتر است.. .(۱)

او طلحه و زبیر را نامزد خلافت قرار داد و آن ها را عضو شورا معرفی نمود و گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرد در حالی که از آن ها راضی بود. چگونه

۱- - شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص۲۹ - ۳۰.

ممکن است فساد در زمین منتشر می کردند اگر بعضی مناصب دولتی به آن ها واگذار می شد.

مراقبت از فرماندهان و کارگزاران

عمر نسبت به کارگزاران و فرمانداران خود سخت مراقب بود، هیچ کسی را پستی نمی داد مگر اینکه وضع او را بررسی می کرد و وقتی او را عزل می نمود آنچه از اموال داشت مجدداً مورد بررسی او قرار می گرفت، اگر اختلافی پیدا می کرد قسمتی از آن را برمی داشت و بقیه را به او می داد،(۱) ابوهریره دوسی را والی بحرین کرد. خبر به او رسید که اموال مسلمین را می گیرد، او را احضار نمود، چون حاضر شد گفت: می دانی وقتی من تو را به بحرین فرستادم کفش نداشتی، شنیدم اسب‌هایی به مبلغ هزار و ششصد دینار خریده ای..؟

ابوهریره عذرخواهی کرد و به او گفت:

اسبانی هستند که تولید شده اند و عطایایی است که داده شده است.

ابوحفص به عذرخواهی او توجهی نکرد و بر او فریاد زد:

رزق و حقوق تو کافی است و این زیادی است، باید آن را برگردانی..

ابوهریره طفره رفت و گفت:

این مال تو نیست..

گفت: بلی، واللّه تازیانه بر کمرت می زنم..

تازیانه خود را بلند کرد و به او زد تا بدنش خونین شد و ابوهریره چاره ای

۱- – الفتنهْ الکبری، ج۱، ص۲۰.

جز رد اموالی که اختلاس کرده بود، نداشت و در برابر سخت گیری عمر تسلیم شد و آن را پس

داد و گفت: آن را به حساب خدا می گذارم..

عمر گفته او را رد کرد و گفت:

اگر آن را از حلال به دست آورده باشی و از روی میل عطا کنی، این چیزی است که از دورترین نقاط بحرین، مردم برای تو آورده اند و تو را مادرت برای فرمانداری نزائیده است، بلکه تو را برای چوپانی و ساربانی زائیده است،(۱) سپس همه اموالی که از بیت المال اختلاس کرده بود، مصادره کرد و سزاوار بود که همه اموالش را مصادره می کرد، اما فرماندارانی که اموالشان را مصادره کرد آنها بدین قرارند:

۱ - سمرهْ بن جندب.

۲ - عاصم بن قیس.

۳ - مجاشع بن مسعود.

۴ - جزء بن معاویه.

۵ - حجاج بن عتیک.

۶ - بشیر بن محتفز.

۷ - ابومریم بن محرش.

۸ - نافع بن حرث.

اینها بعضی از عمال و کارگزارانش بودند که اموالشان را مصادره کرد. مورخین می گویند سبب اتخاذ این تصمیم "یزید بن قیس" بود که او را به این کار

۱- - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۳، ص۱۶۳.

تشویق نمود و او را به این اشعار خواند:

أبلغ أمیر المؤمنین رسالةً

فأنت أمین اللّه فی النهی والأمر

وأنت أمین اللّه فینا ومن یکن

أمیناً لربّ العرش یسلم له صدری

فلا تدعن أهل الرّساتیق والقری

یسیغون مال اللّه فی الادم والوفر

فأرسل إلی الحجاج فاعرف حسابه

وأرسل إلی جزءٍ وأرسل إلی بشر

ولا تنسین النافعین کلیهما

ولا ابن غاب من سراه بنی نصر

وما عاصم منها بصفر عیابه

وذاک الذی فی السوق مولی بنی بدر

وأرسل إلی النعمان واعرف حسابه

وصهر بنی غزوان إنّی لذو خبر

وشبلًا فسله المال وابن محرّش

فقد کان فی أهل الرساتیق ذا ذکر

فقاسمهم أهلی فداؤک إنّهم

سیرضون إن قاسمتهم منک بالشطر

ولا تدعونی للشّهاده إنّنی

أغيب ولكنّى أرى عجب الدهر

نؤوب إذا آبوا ونغزوا إذا غزوا

فأنّى لهم وفرٌ ولسنا أولى وفر

إذا التاجر الدارى جاء بفاره

من المسك راحت فى مفارقهم تجرى

پيامى به اميرالمؤمنين برسان كه تو امين خدا در امر و نهى هستى.

و تو امين خدا در ميان ما هستى و كسى كه امين پروردگار عرش باشد دلم تسليم او مى شود.

اهل روستا و شهرها را نگذار كه مال خود را در راه رفاه و ثروت جائز شمارند.

پس بفرست به سوى حجاج و به حسابش رسيدگى كن و بفرست به سوى جزء و به سوى بشر.

و دو نافع را فراموش نكن هر دويشان را و ابن غلاب از سران بنى نصر را.

ص: ۲۳۶

و عاصم از میان آن ها دست خالی نیست و آن یک که در بازار است غلام بنی بدر.

و بفرست به سوی نعمان و حسابش را بدان و داماد بنی غزوان که من آگاه هستم.

و از شبل در مورد مال جویا شو و ابن محرش که در میان روستائیان صاحب نام بوده است.

مالشان را قسمت کن، خاندانم فدایت باد که اگر با آن ها قسمت می کنی به نصف راضی می شوند.

و مرا برای گواهی دادن دعوت مکن که غائب می شوم ولی شگفتی های روزگار را می بینم.

بازمی گردیم اگر بیایند و به جنگ می رویم اگر بروند، پس چگونه برای آن ها فراوانی باشد، ولی مادارای وفور نعمت نیستیم.

اگر بازرگانی موشی از مشک بیاورد آن موش در میان فرق موهایشان خواهد دوید.

به دنبال آن عمر به مصادره اموال کارگزارانش مو به مو عمل کرد(۱) و معنی این شعر این است که آن عاملان، مرتکب سرقت و خیانت شده و به اموال مسلمین خیانت کردند و واجب این بود که تمام اموالشان مصادره گردد و به بیت المال برگردانند و وقتی خیانتشان ثابت شد آن ها را از کار برکنار کنند و اموالش را دو نیم نمی کردند، آنگونه که عمر کرد.

به هر حال، سختی عمر و مراقبت او، تنها برای والیانش نبود بلکه شکایت مدام از آن ها و بعضی مسلمین شکایت از مأمورین خراج داشتند و این دو شعر به بیان آن است:

۱- - الغدیر ج ۶، صص ۲۷۵ - ۲۷۶.

نؤوب إذا آبوا ونغزوا إذا غزوا

فأنّى لهم وفر ولسنا أولى وفر

إذا التاجر الداری جاء بفاره

من المسک راحت فی مفارقهم تجری(۱)

می رویم هرگاه بروند و می جنگیم هرگاه بجنگند، پس چرا آنان را فراوانی باشد و ما را فراوانی نباشد.

اگر بازرگانی موشی از مشک بیاورد آن موش در میان فرق موهایشان خواهد دوید.

اینجا سؤالی باقی می ماند که عمر با اینکه سختی و خشونت را درباره عمالش به کار می برد با معاویة بن ابوسفیان مشفق و مهربان بود و با او اظهار همدردی و دلسوزی می نمود، هرگز به کار او رسیدگی نکرد و از او حساب نکشید و اموال در نزد او انباشته شد، به طوری که اخبار اختلاس وی از بیت المال رسید و اینکه او به میل خود و برای تثبیت ملک خود، اموال زیادی را خرج می کند، عذر او را بیان کرد و تعریف او را رد کرد و گفت:

کسرا و قیصر و هوش و زکاوت آن ها را بیان می کنید،(۲) در صورتی که معاویه نزد شماست و این در حدیث نبوی است: «کسری هلاک شد و کسری بعد از او نیست و قیصر هلاک می شود، سپس بعد از او قیصر نخواهد بود و به آن کسی که جان من در دست اوست گنج های آن ها را در راه خدا خرج خواهید کرد...».

عمر به طرفداری معاویه می پرداخت و از او تعریف می کرد و توجه به بدگویان نداشت، گروهی از صحابه خبر دادند که او از سنت رسول اللّه فاصله

۱- – فتوح البلدان، ص۳۸۴.

۲- – تاریخ الطبری، ج۶، ص۱۱۴.

گرفته و لباس ابریشم و حریر می پوشد و از ظرف طلا۔ و نقره استفاده می کند و باکی ندارد در کردار و رفتارش از آنچه مخالف سنت باشد، عمر گفته آنان را رد کرد و گفت:

رها کنید مذمت جوان قریشی که در حال غضب می خندد در حالی که راضی نیست و خشم تمام وجودش را گرفته است.. (۱).

او در تحکیم وی، پیشتر رفت و روح بلندپروازی را در او دمید و کسانی را که برای انتخاب بعد از خود تعیین کرده بود، به او تهدید کرد و گفت: اگر شما با یکدیگر حسادت و دشمنی نمایید این معاویهْ بن ابوسفیان بر شما غلبه خواهد کرد.(۲)

چون معاویه از جانب عمر ایمن شد، عمل او در شام به گونه کسی بود که قصد خلافت و سلطنت را دارد.(۳)

سیاست مالی عمر

اما سیاست عمر و روش مالی او مخالف با سیاست مالی ابوبکر بود. ابوبکر در عطا به طور مساوی تقسیم می کرد و عمر از آن عدول کرد و گفت:

خدا کسی را بر کسی برتری نداده است و لکن گفته است:

{إِنَّما الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَالمَساكینِ}

صدقه مال فقرا و بیچارگان است و مخصوص قومی

غیر از قومی نیست.. .(۴)

۱- – الاستیعاب، ج۳، ص۳۷۷.
۲- – نهج البلاغهْ، ج۱، ص۱۸۷.
۳- – حیاهْ الامام الحسین بن علی(ع)، ج۱، ص۲۹۶.
۴- – شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید، ج۸، ص۱۱۱.

چون به خلافت رسید از سیاست ابوبکر عدول کرد و بعضی مسلمین را به بعضی دیگر در عطا ترجیح داد و گفت: ابوبکر رأیی داشت و من رأی دیگری دارم، من کسی را که با پیامبر می جنگیده است با آنکه همراه او بوده یکسان قرار نمی دهم.(۱) برای مهاجرین و انصار که در بدر بودند پنج هزار درهم قرار داد و آن مسلمانی که، اسلام او همان اسلام بدریون بوده ولی در بدر حاضر نبود، چهار هزار درهم قرار داد و برای زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دوازده هزار درهم - مگر صفیه و جویریه که شش هزار درهم قرار داد - همانگونه که برای عباس عموی پیامبر دوازده هزار درهم قرار داد و برای اسامهْ بن زید چهار هزار درهم و برای پسرش عبدالله سه هزار درهم قرار داد، عبدالله آن را رد کرد و گفت:

ای پدر، چرا او هزار درهم باید از من بیشتر بگیرد؟ پدر او از پدر من بالاتر نیست، یا برای او فضلی است که برای من نیست؟

عمر به او گفت: پدر اسامه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محبوب تر از پدر تو بود و اسامه نیز نزد رسول خدا محبوب تر از تو بود.(۲)

عمر عرب را بر عجم و آزاد را بر موالی برتری می داد.(۳)

این سیاست منجر به ایجاد طبقات بین مسلمین شد همانگونه که به تقسیم مردم بر حسب قبایل و اصولشان منجر شد، نسابون برای تدوین انساب و برای

۱- - حیاة الامام الحسن بن علی(ع)، ج۱، ص۲۸۴.

۲- - الخراج، ص۲۴۴.

۳- - شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید، ج۸، ص۴۱۱.

تقسیم قبایل بر حسب قبایل واصولشان به تکاپو افتادند.(۱)

اجرای این سیاست باعث تحول در جامعه اسلامی گردید و منجر به دشمنی موالی بر عرب شد و صدای ملی گرایی و نژادپرستی آشکار شددر حالی که اسلام بین همه مسلمین تساوی برقرار کرده بود و رابطه دین را قوی تر از رابطه نسب و خون می دانست.

انتقاد کنندگان

اشاره

این سیاست مالی که عمر در پیش گرفت موجی از انتقاد و خشم محققین را به جای گذاشت و از آن جمله عبارتند از:

۱ – دکتر محمد مصطفی

دکتر محمد مصطفی این سیاست را رد کرده و می گوید: تقسیم بیت المال به این صورت اثر خطرناکی در زندگی اقتصادی جماعت اسلامی به وجود می آورد، چون کم کم طبقه اشرافی گر ثروتمندی پیدا می شود که روزی او بدون اینکه کاری انجام دهد می رسد؛ زیرا عطاء بر دو ناحیه متمرکز است؛ یکی خویشاوندی به رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و سابقه در اسلام و این قرابت و این سابقه درجات و درجاتی دارد و به این شکل، عمر فرض عطاء را در برابر کار و کوشش

برای دولت قرار نداده است.(۲)

۲ – علامه علائلی

علامه علائلی گفته است: این سیاست مالی، شکاف بزرگی ایجاد کرد و

ص: ۲۴۱

۱– – العصبیهْ القبلیهْ، ص ۱۹۰.

۲– – اتجاهات الشعر العربی، ص۱۰۸.

جامعه عربی را به صورت طبقاتی تقسیم کرد بعد از آنکه در نظر قانون شریعت، به طبقه اشرافی و ملی و عمومی یکسان بودند.(۱)

۳ – دکتر عبداللّه سلام

دکتر عبد الله سلام، سیاستی را که عمر در سیاست مالی اش در پیش گرفت محکوم کرد و گفت: نمی دانم چگونه عمر این سیاست را اجرا کرد و برای چه آن را اتخاذ کرد؟ چون اجرای آن، اختلاف اجتماعی و اقتصادی بوجود می آورد و بذر رقابت و برتری جویی بین مسلمین می کارد.(۲)

سیاستی که عمر در عرصه اقتصادی به اجراگذاشت هیچ سرشت متعادلی قبول نمی کند. سرمایه نزد عده ای از صحابه جمع شد و اموال زیادی نزد آن ها انباشته گردید و بعضی ها بعد از مرگشان آنقدر طلا از خود به جا گذاشتند که با تبر می شکستند، و به این طریق سرمایه داران بر امور دولت تسلط پیدا کردند و آن را برای مصالح خاص خودشان به کار می بردند و نفوذ و ثروتشان در زمان حکومت عثمان بن عفان (رئیس قبیله اموی) و بعد از قتلش زیاد شد و چون خلافت و رهبری به امام علیه السلام رسید به دشمنی با او برخاستند، چون هدفِ سیاست عادلانه او، منع آن ها از امتیازات خاصه و مصادره اموالی بود که آن ها به زور و به ناحق از مردم گرفته بودند. توضیح بیشتر این مطلب در بخش «حکومت امام علیه السلام » خواهد بود.

۱- – الامام الحسین علیه السلام ، ص۲۳۲.

۲- – الغلو والفرق الغالیه فی الحضاره الاسلامیه، ص۲۵۱.

پشیمانی عمر

عمر در آخر عمرش وقتی فهمید ثروت کلانی نزد بعضی از صحابه جمع شده پشیمان شد و گفت: اگر ابتدای کارم می دانستم آنچه را که اکنون می دانم، اضافی اموال اغنیاء را می گرفتم و به فقراء رد می کردم.

در آنچه من گمان می کنم که عمر قصد کرده بود مازاد اموال اغنیاء را بگیرد قابل توجه است، اگر آن اموال از آن دولت است و اختلاس شده، واجب است تمام آن مصادره شود و به بیت المال برگردد و اگر از اموال تجارت است راهی بر آن نیست و اخذ مالیات واجب است، اگر شامل باشد. به هر حال، اگر اموال اغنیاء از فی ء و از جزیه و خراج است، آن مال مسلمین است و جایز نیست که گروهی بدون گروهی دیگر از آن بهره مند شوند.

کناره گیری امام(ع)

امام، زمان حکومت عمر نیز کناره گیری کرد و در هیچ کاری از کارهای دولت شرکت نکرد آنگونه که در زمان حکومت ابوبکر کناره گیری کرد، محمد بن سلیمان در جوابش بر سؤال جعفر بن مکی از آنچه بین علی و عثمان رخ داد می گوید: آن دو (یعنی ابوبکر و عمر) اورا کنار زدند و او را ساقط کردند و آبروی او را بین مردم خرد کردند و جزء فراموش شدگان شد... .(۱)

امام علیه السلام جمیع آنچه را که در زندگی اش از مصیبت، بدبختی و بحران ها به او رسیده بود، به عمر نسبت می داد و آن را در صحبت خاصی که با عبداللّه بن

۱- – شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۹۸.

عمر داشت، بیان کرد.(۱)

به هر حال امام علیه السلام ، به طور کامل از مردم کناره گیری کرد و به تفسیر قرآن کریم پرداخت و با کسی جز اصحاب برگزیده رسول خدا - مانند عمار یاسر و انقلابی بزرگ ابوذر و سلمان فارسی و غیر آن ها از بهترین اصحاب رسول - در ارتباط نبود.

عمر در مسائل فقهی به امام مراجعه می کرد چون اطلاعات او در این باره کم بود و از قول او شایع است:

اگر علی نبود عمر هلاک می شد... .(۲)

مسئله ای برای عمر رخ داد، در حل و خلاصی از آن حیران ماند و آن را برای اصحابش بیان کرد و به آن ها گفت:

در این امر چه می گوئید؟

آن ها پاسخ دادند: تو پناهگاه و حل کننده نزاعی...

از گفته آن ها خشنود نشد و این آیه را خواند:

«یا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا اتَّقُوا اللهَ وَقُولوا قَولاً سَدیداً»(۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و گفته شایسته بگوئید.

سپس به آن ها گفت:

اما والله من و شما می شناسیم کسی که آگاه به آن است.

۱- - المصدر السابق، ص۵۴.

۲- - الغدیر، ج۶، ص۸۳.

۳- - الاحزاب، ۷۰.

گفتند:

گویا قصد تو پسر ابیطالب است؟

گفت: چه کسی می تواند معادل او باشد، من جز او به کجا روم و آیا آزاده زنی چون او را آورده است.. ؟

گفتند: ای امیرالمؤمنین چرا او را نمی خوانی؟

عمر گفت:

آنچه که بزرگ منشی از بنی هاشم و برتری از علم و خویشاوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، به سوی او می روند نه اینکه او بیاید، برخیزید تا نزد او برویم..

آنان همگی به سوی او شتافتند و او را در زمین دیوار کشیده ای متعلق به وی یافتند که شلواری بر تن داشت و بر بیل خود تکیه داده بود و آیه:

«أيَحسَبُ الإنسانُ أن يُترَكَ سُدى»

آیا انسان گمان می کند که بیهوده رها می شود؟

تا آخر سوره را می خواند و قطرات اشک بر گونه هایش می غلطید، آن قوم همگی به گریه افتادند، پس خاموش شدند و عمر درباره مشکلی که برایش پیش آمده بود از آن حضرت سوال کرد، حضرت به وی پاسخ داد، پس عمر به او گفت:

به خدا قسم حق تو را خواست ولی قوم تو را نخواستند..

حضرت فرمود:

ای اباحفص، از اینجا و آنجا چیزی نگو، آنگاه قول خدای متعال را تلاوت کرد که می فرماید: «إنَّ يَومَ الفَصلِ كانَ ميقاتاً»: روز جدایی وعده گاه است.

ص: ۲۴۵

عمر متحیر مانـد و مبهـوت شـد و دست خود را بر دست دیگر نهـاد و از آنجـا خـارج شـد در حـالی که گویی به خـاکستر می نگریست.(۱)

به هر حال، امام در خلافت عمر، خانه نشین و نگران و غمگین هم کلام با ستارگان بود، متکای او بی خوابی و غصه داری که غیظ خود را فرو می برد و به خدای متعال توکل می نمود.

نصیحت او به عمر

اشاره

امام علیه السلام در دو موضع به عمر نصیحت کرد و آنچه درون داشت برای ضایع شدن حقش کنار گذاشت و آن برای حفظ کلمه اسلام بود و آن دو:

۱ – جنگ روم

عمر تصمیم گرفت به جنگ روم برود، امام او را نهی کرد و به او گفت:

تو اگر شـخصاً به این جنگ بروی و با آن ها برخورد کنی و حادثه ای رخ دهـد و تو گرفتار شوی، برای مسـلمانان در هیچ جا پناهی نیست که به آنجا پناه ببرند و مرجعی که به آنجا برگردند. مرد جنگجویی را به سوی آن ها بفرست، اهل بلا و نصیحت را بـا او همراه گردان، اگر پیروز شـد ایـن آن چیزی اسـت که دوست داری وگرنه تـو پشتیبـان مردم و محـل اجتمـاع مسـلمین هستی.

۲ – جنگ فارس:

عمر برای خروج خود به جنگ فارس از امام مشورت گرفت، امام او را از رفتن به جنگ منع کرد و به او گفت:

۱- – شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱۲، صص ۷۹ – ۸۰.

پیروزی و شکست اسلام به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود، اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرموده و رسیدتا آنجا که باید برسد. در هر جا که لازم بود، طلوع کرد و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا می کند و سپاه خود را یاری خواهد کرد. جایگاه رهبر، چونان ریسمانی محکم است که مهره ها را متحد ساخته، پیوند می دهد. اگر این رشته از هم بگسلد مهره ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد و سپس هرگز جمع آوری نخواهد شد. عرب امروز اگر چه از نظر تعداد اندک است اما با نعمت اسلام فراوانند و با اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندند. چونان محور آسیاب، جامعه را به گردش درآورده و با کمک مردم جنگ را اداره کن زیرا تو اگر از این سرزمین بیرون شوی مخالفان عرب از هر سوی تو را رها کرده و پیمان می شکنند، چنانچه حفظ مرزهای داخل که پشت سر می گذاری مهم تر از آن باشد که در پیش روی خواهی داشت.

همانا عجم اگر تو را در نبرد بنگرند، گویند این ریشه عرب است، اگر بریدید آسوده می گردید و همین سبب فشار و تهاجمات پیاپی آنان می شود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد و اینکه گفتی آنان به راه افتادند تا با مسلمانان پیکار کنند تا خشنودی خدااز تو بیشتر و خدا در دگرگون ساختن آن چه که دوست ندارند، تواناتر است.

اما آنچه از فراوانی دشمن گفتی ما در جنگ های گذشته با فراوانی سرباز نمی جنگیدیم بلکه با یاری و کمک خدا مبارزه می کردیم.

رأی امام، آن رأی درخشان بود. اگر عمر با لشکر خارج می شد، گناه آن برای مسلمین دو چندان بود چون اگر عمر در لشکر اسلام بود و لشکر اسلام شکست می خورد، پرچم اسلام در هم پیچیده می شد.

۳ – زیورآلات کعبه

در زمان عمر زیورآلات کعبه زیاد شد، مردم به فروش آن و مصرف بهای آن به لشکر اسلام اشاره کردند چون کعبه نیازی به زیورآلات ندارد. عمر خواست آن را اجرا کند از اینرو با امام علیه السلام در این باره مشورت کرد، امام به او گفت:

این قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و اموال چهارگونه است: اموال مسلمین بین ورثه به طوری که واجب است

تقسیم می شود و فی ء که بین مستحقین آن تقسیم می گردد و خمس که خدا آن را وضع کرده است آنگونه که وضع کرده است و صدقات که خدا آن را آنگونه که خواسته قرار داده و زیورآلات کعبه در آن است. امروز، خدا آن را به حالش رها نکرده و آن را فراموش ننموده و جایی از او مخفی نیست، پس آن را جایی قرار بده که خدا و رسولش قرار داده است.

پس عمر رأی او را نیکو شمرد و اعجاب خود را آشکار کرد و گفت: اگر تو نبودی رسوا می شدیم.

ترور عمر:

ما اختصار را در خلافت عمر ترجیح دادیم و متعرض حوادثی که در حکومت عمر رخ داد، نشدیم. خصوصاً آنچه که از فتاوا، از اجتهاد در برابر نص مانند تحریم متعه و غیر آن از او صادر شده و علمای شیعه و فقهائشان برای آن گفته اند و در رأس آن ها امام اعظم شرف الدین در کتابش «نص و اجتهاد» و محقق بزرگ امام شیخ عبدالحسین امینی در کتاب جاویدش «الغدیر» آورده است.

به هر حال، آنچه که قصد ماست، ترور عمر و تعیین اعضای شورا قبل از مرگش می باشد. ترور عمر را بعضی از نویسندگان حدیث به بنی امیه نسبت

ص: ۲۴۸

می دهند و قصدشان خلاصی از حکومت او و گمان تسلط آن ها بر مسلمین بوده و استدلال می کنند بر اینکه ابولؤلؤ که عمر را ترور کرد، غلام مغیرهْ بن شعبه بوده که رابطه ناگسستنی با امویان داشته است.. و این رأی را هیچ محققی نمی پذیرد، چون رابطه عمر با امویان بی نهایت محکم بوده است و بین آن ها هیچ رقابتی نبوده و همگی از دشمنان امام بودند.

عمر، بزرگان اموی را بر سراسر ممالك اسلامی به عنوان حاکم به کار گرفت مانند "یزید بن ابوسفیان"، "سعید بن عاص" و "معاویه" و اموال آن ها را نصف نکرد اما با بقیه عمالش این کار را کرد و او مفید به امور زنانشان بود، هند دختر عتبه مادر معاویه چهارهزار درهم از بیت المال قرض

گرفت و با آن تجارت می کرد.(۱) در خانه اش مکان خاصی را آماده و به بهترین وجه فرش کرده بود و به کسی اجازه نمی داد که به آن وارد شود به جز ابوسفیان و برای همین مورد عتاب قرار گرفت. گفت: این شیخ قریش است،(۲) پس امویان چرا باید او را ترور کنند؟

جاه هیچ تردیدی نیست که ابولؤلو شخصاً اقدام به ترور عمر نمود نه به دفاع از امویان و سبب آن این است که او جوانی پر شور و متعصب به ملت و وطنش بود. پس می دید مملکتش به زور اشغال شده و بزرگیِ فارسیان و عزت‌شان از بین رفته و عمر به تحقیر آن ها پرداخته و می گوید ای کاش بین او و آن ها کوهی از آهن بود، کما اینکه تنها کسانی می توانستند وارد یثرب شوند که به سن بلوغ نرسیده باشند(۳) و فتوا داد که آن ها ارث نمی برند مگر اینکه در شهرهای

۱- - الکامل فی التاریخ، ج۳، ص۳۳.
۲- - سیر أعلام النبلاء، ج۳، ص ۳۴۱.
۳- - شرح نهج البلاغهْ، ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۱۸۵.

عربی متولد شده باشند،(۱) چنانکه آنها را به کافر تعبیر می کرد! او شخصاً برای شکایت از کارش که مغیره به او تحمیل می کرد، به نزد عمر رفت و از سنگینی خراج شکوه کرد ولی عمر بر او فریاد زد:

خراج تو با توجه به کاری که خوب انجام می دهی سنگین نیست..

این کینه و خشم او را برانگیخت و آن شر را در جان خود پنهان کرد و عمر بر او گذشت و به عنوان تمسخر گفت:

شنیده ام که تو می گویی اگر بخواهی آسیای بادی بسازی می توانی..

این تمسخر او را ناراحت کرد و به او گفت:

آسیابی برای تو بسازم که مردم از آن سخن بگویند.

در روز دوم اقدام به ترور عمر کرد،(۲) سه تا ضربه بر او وارد کرد، یکی از آن ضربات را به زیر ناف او زد که پرده شکم او را پاره کرد.

سپس به اهل مسجد حمله کرد و یازده نفر را مجروح کرد و قصد خودکشی کرد و خود را کشت. عمر را به خانه اش بردند و از جراحات او خون جاری بود، پس به اطرافیانش گفت:

چه کسی به من ضربه زد؟

گفتند: غلام مغیره...

گفت: آیا به شما نگفتم از این کفار برای ما جمع نکنید، بر من غلبه کردید.(۳)

۱- - الموطأ، ج۲، ص۱۲.

۲- - مروج الذهب، ج۲،ص۲۱۲.

۳- - شرح نهج البلاغهٔ، ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۱۸۷.

خانواده اش طبیبی را احضار کردند، به او گفت: چه آشامیدنی را دوست داری؟

گفت: شراب انگور..

به او خوراندند ولی از سوراخ های شکم خارج شد، مردم گفتند: خون و چرك است، سپس به او شیر دادند که بازهم از آن منافذ خارج شد، طبیب از او مأیوس شد و به او

گفت: نمی بینم که تا شب بیشتر زنده بمانی.(۱)

وصیت او:

عمر چون به نزدیك بودن اجلش یقین کرد به پسرش عبدالله وصیت کرد و به او گفت: ببین من چقدر بدهکارم، نگاه کردند، پس دیدند که او شصت هزار به بیت المال بدهکار است، نمی دانیم که آن دینار بوده یا درهم.

به پسرش گفت: بعد از آنکه مقدار آن معین شد، اگر مال آل عمر کافی بود آن را بپرداز و اگر کافی نبود از بنی عدی بن کعب واگذار کن که بپردازند، اگر اموال آن ها کافی نبود از قریش پرداخت شود و به غیر آن ها مراجعه نکنید.. .(۲)

اشکالاتی بر این وصیت مترتب است که ما آن را در جزء اول کتاب (زندگانی امام حسین علیه السلام) به تفصیل ذکر کرده ایم.

عمر با فرزندش عبداللّه

عبدالله از پدرش درخواست کرد یکی از مسلمانان را به جای خود تعیین کند و او را خلیفه بعد از خودش قرار دهد:

۱- - الاستیعاب، ج۲، ص ۴۶۱. الامامة والسیاسة، ج۱،ص ۲۱.

۲- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۱۸۸.

ای پدر، کسی را بر امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه قرار بده، اگر ساربانت یا چوپانت به نزد تو بیاید و شترانش یا گوسفندانش را رها کند، آیا تو از او نمی پرسی چرا امانتت را ضایع کردی؟ پس چه رسد به امت محمد، پس خلیفه برای آن ها تعیین نما.

عمر با گوشه چشم به او نگاه کرد و جواب داد و گفت:

اگر من خلیفه تعیین کنم، ابوبکر خلیفه تعیین کرد و اگر ترک کنم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم ترک کرد.(۱)

و شاید درد بر عمر غلبه کرده بود و قیام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به نصب علی بعد از خودش را در روز غدیر خم و الزام مسلمین به بیعت با او را فراموش کرده بود در حالی که خودش با

او بیعت کرد و به او گفت: بخ بخ (به به) به تو که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی.

آیا ابوبکر دلسوزتر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مسلمانان بود که وصیت به عمر به عنوان خلیفه کرد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وصیت نکرد و کسی را بعد از خود تعیین نکرد و اهمال نمود؟

به هر حال، درد جراحات به او فشار آورد و جزع و فزع سختی داشت و می گفت:

اگر روی همه زمین طلا می داشتم، از عذاب خدا فدا می کردم قبل از آنکه آن را ببینم... .(۲)

ص: ۲۵۲

۱- - مروج الذهب، ج۲، ص۲۱۷.

۲- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۱۹۲.

متوجه پسرش عبدالله شد و به او گفت: صورت مرا بر خاک بگذار..

پسر به او توجه نکرد و گمان کرد که عقلش را از دست داده، دوباره دستور داد، جواب او را نداد، به او فریاد زد و گفت:

بی مادر، صورت مرا به خاک بگذار..

عبدالله اقدام کرد و صورت پدرش را به زمین گذاشت و شروع به گریه کرد و می گفت:

وای بر عمر! و وای بر مادر عمر! اگر خدا از او نگذرد،(۱) و شاید در این لحظات آخر از زندگی اش، برایش آشکار شد آنچه بر خاندان نبوی از بدبختی ها و بحران ها بر آن ها وارد کرده بود.

به هر حال، عمر پسرش را به نزد عایشه فرستاد تا از او اجازه بگیرد که در کنار ابوبکر و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفن شود، به او اجازه داد(۲) و شیعه بر آن شرحی نوشته و گفته اند: آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ترک کرده از متاع زندگی، اگر اهل بیت او ارث نمی برند و آن، برای امر بعد از اوست آنگونه که ابوبکر روایت می کرد، نیازی به اجازه عایشه ندارد و اگر ما ترک او به ورثه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برمی گردد آنگونه که اهل بیت می گویند، عایشه در آن سهمی ندارد چون زن از زمین ارث نمی برد وآنگونه که فقهای مسلمین می گویند او از بناء ارث می برد، پس در چنین موقعی باید از ورثه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اذن گرفته می شد و آن انجام نشد.

۱- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۱۹۳.

۲- - المصدر السابق، ص۱۹۰.

تشکیل شورا

تشکیل شورا که عمر آن را بنا نهاد مانند تشکیل سقیفه، برای مسلمانان سختی ها و شر عظیمی به دنبال داشت و آن سازمان رسوایی بود که هیچ غباری بر آن نبود مگر اینکه قصد از آن، دور کردن امام علیه السلام از رهبری امت و تسلیم آن به بنی امیه بود، برای ارضای عواطف قرشیان که قلبشان پر از کینه و دشمنی با امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

ما شورای عمر را به درستی و تحقیق و تحلیل، دور از عواطف تقلیدی بررسی می کنیم و قصد ما جز ابراز واقعیت تاریخی بر طبق آنچه بوده، نیست.

به هر حال، وقتی عمر نزدیکی اجل حتمی خود را حس کرد به کسی که متصدی خلافت بعداز خودش خواهد شد، توجه کرد و شروع به ذکر افراد حزبش کرد که در بیعت ابوبکر به او کمک کردند و خلافت را از امام امیرالمؤمنین گرداندند و برای نبودن آن ها حسرت می خورد و از آن ها یاد می کرد و گفت:

اگر ابوعبیده زنده بود خلافت را به او واگذار می کردم چون او امین امت بود، اگر سالم غلام ابی حذیفه زنده بود او را خلیفه قرار می دادم چون خیلی خدا را دوست داشت... و برای ابوعبیده بهره ای در خدمت به امت اسلامی و جهاد نبود که آن را ذکر کند.

لازم به ذکر است، سالم غلام ابی حذیفه شخصیت اسلامی معروفی نبود و از عامه مردم بود، مگر اینکه سهمی ایجابی در کنفرانس سقیفه داشت و جزء نیروی زننده در حمایت اعضائش بود.

ص: ۲۵۴

به هر حال اصحابش از او خواستند که یکی را به عنوان نامزد معرفی کند تا امور مسلمانان را بعد از خودش به عهده بگیرد، گفته آنها را رد کرد و گفت:

خوش ندارم بار آن ها را در زنده بودن و پس از مرگ به دوش بکشم..

لکن طولی نکشید که از حرف خود عدول کرد و اعضای شورای شش گانه را انتخاب کرد و به آن ها واگذار کرد که یکی را بعنوان والی برای مسلمانان تعیین کنند و به این ترتیب بار خلافت را در زندگی و پس از مرگ به دوش کشید و ابن ابی الحدید شرحی بر کلام او نوشته است و گفته است:

سنگینی چه چیزی بیشتر از این و چه فرقی است بین اینکه یکی را شخصاً تعیین کنی یا اینکه او را در حصر و ترتیب قرار بدهی... .(۱)

نماز صهیب

به صهیب دستور داد وقتی ترور شد با مسلمانان نماز بخواند، پس با مردم نماز خواند و در این باره فرزدق می گوید:

صَلّی صهیبٌ ثلاثاً ثمّ أرسلها

إلی ابن عفّان مُلکاً غیر مقصود(۲)

سه بار صهیب نماز خواند، سپس خلافت را به ابن عفان واگذار کرد.

انتخاب اعضای شورا توسط عمر

عمر شش نفر را برای اعضای شورا انتخاب کرد و آن ها را ملزم نمود که یکی را برای رهبری امت انتخاب کنند و آن ها عبارتند از:

۱ - امام امیرالمؤمنین علیه السلام .

۱- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص ۲۶۰.

۲- - نور القبس المختصر من المقتبس - المرزبانی، ۱.

۲ – سعد بن ابی وقاص.

۳ – الزبیر بن العوام.

۴ – طلحهْ بن عبیدالله.

۵ – عثمان بن عفان.

۶ – عبدالرحمن بن عوف.

آنچه در این انتخاب آشکار است این که هیچ بهره ای در آن برای انصار نیست، آنهایی که پیامبر را یاری کردند و اصول آن را پرورش دادند و شاید علت آن میل آن ها به امام علی علیه السلام بوده است. اعضای شورا از قرشیان

بودند و غیر آن ها بهره ای نداشتند.

عمر با اعضای شورا

اشاره

عمر اعضای شورایی را که انتخاب کرده بود به حضور خواست، چون حضور بهم رساندند به آن ها توجه کرد با خشونت تمام و با صفات نکوهیده آن ها را یاد کرد که موجب آزردگی آن ها شد، مورخین به صورت مختلف بیان کرده اند، اکنون یک نمونه از آن:

روایت اول

اشاره

چون اعضای شورا نزد او جمع شدند به آن ها رو کرد و گفت: آیا همه شما طمع خلافت بعد من را دارید؟..

همه آن ها از تکلم خودداری کردند، دوباره آن را تکرار کرد، زبیر جواب او را داد: چه چیزی ما را از خلافتی که تو به عهده گرفتی دور می کند؟ آیا از قریش نیستیم؟ آیا سابقه ما در دین کمتر از توست؟ آیا خویشاوند پیامبر نیستیم؟ عمر

نتوانست جواب او را بدهد زیرا حرف بیهوده ای در کلامش نبود که آن را باطل کند، از این رو به جماعت توجه نمود و گفت:

آیا می خواهید آنچه در درونتان است بازگو کنم؟

همه گفتند:

بگو، اگر تو صرف نظر کنی، ما نمی کنیم.

شروع کرد به بازگو کردن از نفسیات و میل و اخلاقشان...

پس به هر یک از آن ها توجه کرد:

با زبیر

اما تو ای زبیر! تو بر هیچ صراط مستقیمی نیستی و هنگام خشنودی مؤمنی، هنگام غضب کافری، روزی انسانی و روزی شیطان، اگر خلافت به تو برسد روزی که خود را در بطحاء بر سر یک مد جو به دعوا می گذرانی، پس اگر حکومت به تو برسد نمی دانم چه کسی برای مردم باشد آن روز که تو شیطان می شوی؟ و چه کسی باشد آن روز که خشمگین می گردی و خداوند امر این امت را برای تو فراهم نخواهد کرد در حالی که تو دارای چنین صفتی

باشی...

زبیر بنابر این تحلیل نفسانی از شخصیتش، گرفتار بیماری های خطرناکی بوده که عبارتند از:

۱ - زودرنجی و دلتنگی.

۲ - ناپایداری در رفتار.

۳ - خشم فراوانی که شعور و توازنش را از وی گرفته بود.

۴ - حرص و بخل.

این دو، وی را بر آن می دارد که با مردم بر سر یک مد جو به زد و خورد بپردازد.

این خوی ها از صفات ناشایسته هستند، که هر کس بدانها متصف شود صلاحیت عهده دار شدن هیچ منصبی که در دستگاه دولت حساس باشد ندارد... چه رسد به اینکه خلیفه و پیشوای مسلمین باشد؟

با طلحه:

سپس روی به طلحه کرد و گفت:

بگویم یا ساکت باشم؟..

طلحه به او پرخاش کرد و گفت:

تو چیزی از خیر نمی گویی..

عمر شروع به گفتن کرد و گفت:

من تو را از روزی که انگشت تو در جنگ احد مضروب گشت می شناسم که از آنچه به تو رسیده بود خشمگین بوده ای و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خشمگین از تو از دنیا رفت به خاطر سخنی که روز نازل شدن آیه حجاب بر زبان راندی..

اگر رسول خدا بر طلحه خشمگین بوده، پس چگونه است که عمر او را نامزد خلافت و پیشوایی مسلمین می کند؟ این امر خلاف آن چیزی است که وی گفته بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وفات یافت در حالی که از اعضای شورا راضی بوده است.

جاحظ بر این مطلب اظهار نظر کرده و گفته است:

اگر کسی به عمر می گفت: تو گفتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم درگذشت در حالی

که از این شش نفر راضی بوده، پس چگونه اینک به طلحه می گویی که آن حضرت خشمگین بر تو درگذشت به خاطر سخنی که گفته بودی؟ در آن صورت مثل این می بود که وی را با تیر زده باشی ولی چه کسی جرأت داشت که کمتر از این را به عمر بگوید، چه رسد به این؟..

با سعد بن ابی وقاص:

به سعد بن ابی وقاص روی کرد و گفت:

همانا تو صاحب گله اسبان هستی، از این اسبان که با آن ها می جنگی و تو صاحب شکار، تیر و کمان هستی و قبیله زهره کجا و خلافت و کارهای مردم کجا؟

سعد مردی نظامی بود که جز عملیات جنگی چیزی نمی دانست و در امور اداری و اجتماعی امت اطلاعی نداشت، پس چگونه وی را برای خلافت نامزد می کند؟ همچنین وی صلاحیت قبیله سعد را برای تصدی امور حکومت مورد انتقاد قرار داده بود.

با عبدالرحمن بن عوف:

آنگاه روی به عبدالرحمن بن عوف کرد و به او گفت: اما تو ای عبدالرحمن، اگر نصف ایمان مسلمین را با ایمان تو بسنجند ایمان تو بر آن ها برتری می یابد، اما برای این امر شایسته نیست کسی که ضعفی چون ضعف تو را داشته باشد و زهره کجا و این امر کجا؟..

عبدالرحمن بنا بر نظر عمر مرد باایمان و تقوایی بود و نمی دانیم که ایمان وی کجا بود هنگامی که از انتخاب سرور پاک امام امیرالمؤمنین علیه السلام خودداری

ص: ۲۵۹

نمود و امور مسلمین را به دست امویان سپرد و آنان مال خدا را به یغما بردند و بندگان خدا را به بردگی کشاندند.

نیز وی شخصیتی قوی و عزمی ثابت و اراده ای محکم بنا به اعتراف عمر نداشته است، پس چگونه وی را نامزد خلافت می نماید؟

با امام امیرالمؤمنین(ع):

سپس روی به امام امیرالمؤمنین کرد و به آن حضرت گفت: خدای را، که حاکم تو باشی اگر شوخ طبعی در تو نبود.. به خدا قسم، اگر تو بر آن ها حکومت کنی آنان را به حق

آشکار و راه روشن می بری..

چه وقت امام را شوخ طبعی بوده در حالی که آن حضرت در زندگی جز جدیت و دوراندیشی در قول و عمل نداشته است.

وانگهی آن کس که به این خوی موصوف باشد چگونه می تواند مسلمین را به حق واضح و راه روشن برد، آنگونه که عمر می گوید: این سیاست با شوخ طبعی ناشی از ضعف و سستی شخصیت سازگار نیست.

عمر تأکید می کند که اگر امام امور مسلمین را برعهده گیرد میان آنان به حق رفتار می کند و آن ها را به راه راست می برد، پس چرا او را از اعضای شورا قرار می دهد و شخصاً او را تعیین نمی نماید؟

با عثمان:

پس عمر روی به عثمان بزرگ خاندان اموی کرد خاندانی که با اسلام مبارزه کرده بود- و به او گفت:

هان... حکومت به سوی تو می آید، گویی تورا می بینم که قریش این امر را

به خاطر دوستی اش نسبت به تو به عهده ات گذاشته و تو بنی امیه و بنی ابی معیط را بر گردن مردم سوار کرده و آنان را در دادن بخششها برتری داده باشی، پس گروهی از گرگان عرب به سوی تو روان می شوند و تو را بر بسترت سر می برند، به خدا قسم! اگر چنان کنند تو چنین می کنی و اگر چنین کردی آنان نیز چنان خواهند کرد، سپس دست بر پیشانی برد و گفت: پس اگر چنین پیش آمد گفته ام را بیاد آور.(۱)

آنچه مسلم است این است که عثمان را قریش به خلافت نرساند و عمر او را به این سمت منصوب کرد و نامزدی او در زمان مریضی عمر نبود و مدتی قبل از آن بود، حسن بن نضر روایت کرده و گفت: با عمر حج را برگزار کردم و ساربان در شعرش که برای شتران حدی می خواند می گفت که امیر بعد ازعمر، عثمان است... (۲)

عمر تشکیل شورا را طوری تنظیم کرده بود که منجر به پیروزی عثمان به خلافت شد، و او را از اعضای شورا قرار داد، چون بیشتر آن ها به او میل داشتند و به وی منسوب و با امویان مرتبط بودند و از انتخاب او برنمی گشتند که شرح کالم آن در آینده خواهد آمد.

روایت دوم

ابن قتیبه روایت کرده است اعضای شورا، عمر را ملاقات کردند و به او گفتند:

۱- - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۸۵ - ۱۸۶.

۲- - جواهر المطالب، ص۲۹۰.

ای امیرالمؤمنین، کلامی برای ما بگو که به رأی تو اقتدا کنیم..

پس خطاب به سعد گفت: والله! آنچه مانع انتخاب تو به خلافت می شود سخت گیری و خشونت توست با اینکه تو مرد جنگی..

به عبدالرحمن گفت: چیزی که مانع انتخاب تو می شود ای عبدالرحمن! اینکه تو فرعون این امت هستی.

خطاب به زبیر گفت: چیزی که مانع انتخاب تو می شود این است که تو وقتی خشنودی مؤمن هستی، وقتی غضب می کنی کافری.

به عثمان گفت: چیزی که مرا از را نتخاب تو بازمی دارد تعصب و دوستی تو به قوم و به خانواده ات می باشد.

به امام امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: آنچه مرا از انتخاب تو بازمی دارد حرص تو بر آن است و اگر تو را انتخاب کنم تو شایسته ترین مردمی و آن ها را به حق آشکار و راه راست هدایت می کنی.(۱)

عمر اعضای شورا را به صفات بد متهم کرد، عبدالرحمن را گفت که او فرعون این امت است اگر اینگونه است چرا او را جزء اعضای شورا قرار داد؟ و عجیب اینکه در قسمت آخر از وصیتش خلافت را منوط به رأی او در امور خلافت قرار داده و قول او را در انتخاب یکی از نامزدان معتبر شمرده است.

امام را به حرص بر خلافت متهم کرد و آن اتهام مردود است چون سیره امام، مانند خورشید درخشان و دور از حرص است؛ و او به هیچ وجه شیفته

۱- - الامامة والسیاسة، ج۱، ص۲۴.

ملک و سلطنت نبود و با خلفا منازعه می کرد و اتمام حجت می نمود که او شایسته و محق تر به خلافت از آن ها است به خاطر اینکه قرآن و عدالت اسلام را در این مشرق زمین پیاده کند و به آن قول او علیه السلام تصریح می کند:

خدایا! تو می دانی که جنگ و درگیری ما در رسیدن به سلطنت و حکومت و دنیا و ثروت نبود بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین تو اصلاح را ظاهر کنیم تا نمایندگان ستمدیده ات در امن و امان زندگی کنند.

امام علیه السلام در سخنی به ابن عباس از میزان بی اعتنایی اش به قدرت و ناچیز دانستن حکومت سخن گفته است، آنجا که حضرت نعلین خود را با دست خویش وصله می زد، پس روی به ابن عباس کرد و گفت:

ای ابن عباس، این نعلین چه قیمتی دارد؟

ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، قیمتی ندارد..

حضرت فرمود:

آن از این خلافت شما بهتر است مگر اینکه حقی را به پای دارم و باطلی را دور سازم...

آن حضرت، حکومت را برای این می خواست که ارزشهای والا را به پای دارد و عدالت اجتماعی، گسترش آگاهی اجتماعی و رونق بخشیدن به زندگی عمومی را باعث شود.

روایت سوم

اشاره

ابن ابی الحدید معتزلی روایت کرده و گفته است:

به اعضای شورا نگاه کرد و گفت: هر کدام از شما به سوی من آمده اید در حالی که عفریت خود را به جنبش آورده و می خواهد که خلیفه شود.

پس به سوی طلحه توجه کرد و به او گفت:

اما تو ای طلحه! آیا تو نگفته ای که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وفات کند بعد از او با همسرانش ازدواج می کنم؟ که خداوند، محمد را به دختران عموهایمان شایسته تر از ما قرار نداده است و خداوند درباره تو نازل فرموده است:

«وَما كانَ لَكُم أن تُؤذوا رَسولَ الله ِوَلا أن تِنكِحوا أزواجَهُ مِن بَعدِهِ أَبَداً»(۱)

شما را نباشد هرگز که پیامبر را بیازارید و یا اینکه پس از او با همسرانش ازدواج نمائید.

سپس به زبیر توجه کرد و به او گفت:

اما تو ای زبیر! به خدا قسم که دل تو هیچ روز و شبی نرم نگردید و تو همچنان سخت گیر و تندخو بوده ای..

متوجه عثمان شد و خطاب به او گفت:

و اما تو ای عثمان! به خدا که پاره سرگینی از تو بهتر باشد..

سپس متوجه عبدالرحمن بن عوف شد و به او گفت:

اما تو ای عبدالرحمن! تو مردی ناتوان هستی که قومت را دوست داری..

سپس به سعد بن وقاص توجه کرد و به او گفت:

و اما تو ای سعد! تو صاحب عصبیت و فتنه انگیزی هستی..

سپس به امام امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کرد و به او گفت:

و اما تو ای علی! به خدا قسم اگر ایمان تو با ایمان مردم زمین وزن گردد از آن ها برتر می شود..

۱- – الاحزاب، ۵۳.

علی برخاست و از آنجا رفت، پس عمر روی به حاضران در مجلس خود کرد و گفت:

من جایگاه مردی را می شناسم که اگر امور خود را به او بسپارید شما را به راه روشن می آورد.

گفتند: او کیست؟

گفت: همین است که از پیش شما می رود – و به امام اشاره کرد –.

گفتند: چه چیزی تو را از این کار بازمی دارد؟

گفت: راهی به این کار نیست.(۱)

چرا راهی به سوی نامزدی امام نیست بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، او را نامزد کرده و منصب خلافت را در روز غدیر خم به او واگذار کرده است؟ آیا آنجا عیبی در امام است و یا شایستگی رهبری در او نیست؟

بلی، کینه و دشمنی بود که جان قوم را بر ضد وصی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و دروازه شهر علمش پر کرده بود و خداست که بین بندگانش در آنچه در آن اختلاف دارند، حکم خواهد کرد.

هیئت ناظر بر انتخابات

عمر هیئتی را ناظر بر انتخابات کرد که آن ها رأیی به جز نظارت بر انتخابات ندارند، به اعضای شورا گفت: بزرگان انصار را حاضر کنید و آن ها در امر شما سهمی ندارند و با خودتان حسن بن علی و عبداللّه بن عباس را حاضر کنید و آن ها با هم خویشاوندند، با حضور آن ها امید برکت برای

شماست و آن ها سهمی

۱- – شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۱۵۹.

در امر شما ندارند..

بـا ملاـحظه در این هیئت نـاظر که عمر آن را تعیین کرده بود به نظر می رسـد که، هـدف فقـط دور کردن انصـار از انتخاب و اختیـار است، برای آن هـایی که راغب در حکومتنـد تنها آن ها را ناظر بر محروم کردن آن ها از حکومت کرد و به این طریق عهدی که ابوبکر کرده بود برای انصار – که امیران از ما و وزیران از شـما – را نقض کرد و عمر هیچ منصبی را در دولت برای آن ها قرار نداد و آن ها را پلیس و سـرباز حکومتش قرار داد و ما نفهمیدیم برکتی که در حضور امام حسن وعبداللّه بن عباس برای اهل شورا است چیست که در کار شورا هیچ اختیاری نداشته باشند؟

عمر با ابی طلحه و مقداد

عمر می خواست شورا را تحکیم بخشد و بندهای آن را تثبیت و آن را بر مسـلمانان تحصـیل نماید. پس به "ابوطلحه انصاری" رو کرد – او رئیس شرطه بود –، به او گفت:

ای اباطلحه! خدا به وسیله شما اسلام راعزیز کرد، پنجاه نفر از انصار اختیار کن آن ها را ملزم به اجرای امر و تعجیل آن نما..

سپس به مقداد توجه کرد و او را ملزم کرد که:

اگر پنـج نفر با هم به یکی، متفق شدنـد و یکی مخالفت کرد گردن آن مخالف را بزنید، و اگر چهار نفر به یکی رأی دادند و دو نفر مخالفت کردنـد گردن آن دو نفر را بزنیـد، اگر سه نفر به یکی رأی دادنـد و سه نفر به دیگری، پس با آن گروه باشـید که عبدالرحمن در آن قرار دارد و بقیه را بکشید، اگر مایلید بر آنچه مردم

به آن اجتماع کرده اند..

این کلام پر از اعتراض است که ما آن را به هنگام بحث از آفات شورا بیان می کنیم.

اخطار عمر به صحابه

عمر به صحابه اخطار داد و آنان را به معاویه و عمرو بن عاص تهدید نمود، پس به آن ها گفت:

ای یاران محمد، با یکدیگر همدل شوید که اگر چنین نکنید عمرو بن عاص و معاویهْ بن ابوسفیان در امر خلافت بر شما چیره خواهند شد.

شیخ امامیه، شیخ مفید بر این گفته چنین اظهار نظر کرده است:

عمر با این گفته می خواسته معاویه و عمرو بن عاص را به طلب خلافت تشویق کند، و طمع آن ها را در آن برانگیزاند. زیرا معاویه عامل و امیر وی در شام و عمرو بن عاص عامل و امیر او در مصر بودند و او ترسید که اگر عثمان ضعیف شود امر خلافت به علی برگردد، پس این سخن را بر زبان راند تا مردم آن را به آنها که در مصر و شام بودند برسانند و آن ها در صورتی که امر خلافت به علی برسد بر آن دو سرزمین مستولی شوند.

رأی امام

امام هیچ شک نداشت و یقین داشت که شورا توطئه و حیله ای بیش نیست که برای دور کردن امر خلافت از وی طرح ریزی شده است، آن حضرت با عمویش عباس روبرو شد و به او فرمود:

ای عمو، امر خلافت از ما دور شده است.

او گفت: چه کسی تو را باخبر کرده است؟

حضرت فرمود:

او مرا بـا عثمـان مقـارن ساخته و گفته است: با اکثریت باشـید، و سـپس گفت: با عبـدالرحمن باشـید، سـعد هم با عموزاده اش عبدالرحمن مخالفت نمی کند و عبدالرحمن داماد عثمان است که با هم اختلاف ندارند پس یا عبدالرحمن آن را به عثمان می سپارد و یا عثمان به عبدالرحمن... . (۱)

فراست امام، تحقق پیدا کرد زیرا عبدالرحمن بنا به مصلحت خویش و به امید اینکه خلافت بعداً به وی بازگردد امر خلافت را به عثمان سپرد.

شورا با شـیوه منحطش توطئه ای آشـکار و بی پرده بود که بر ضد جانشـین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دروازه شهر علمش طراحی گردید، امام کاشف الغطاء می گوید:

شورا بـا جوهر و حقیقت آن، توطئه ای واقعی و شورایی صوری بود که مهارت برجسـته ای برای تحمیل عثمان به عنوان خلیفه بر مسلمین داشت که با تدبیری جالب توجه برای اسلام و مسلمین مصیبت بدون بازگشتی به بار آورد.(۲)

این توطئه قلب امام را سوزانـد و کینه های قریش غم هایش را برانگیخت تا آنجا که سال های بعد در مورد آن سـخن گفت و فرمود:

وقتی که وی - یعنی عمر - درگـذشت آن را به عهده جمعی قرار داد که ادعا کرد من یکی از آن ها هسـتم، پس خداوند داد مرا از شورا بگیرد، چه وقت درباره من مشکلی در برابر نخستین

۱- - تاریخ الطبری، ج۵، ص۳۵.

۲- - حیاهْ الامام الحسین بن علی(ع)، ج۱، ص۳۱۷.

آن ها – یعنی ابوبکر – بود که اینک با چنین نمونه هایی – یعنی اعضای شورا – همردیف قرار داده شوم.

آری به خدا! ای امیر المؤمنین چه کسـی شک داشـته است که تو برترین مسلمین و عظیم ترین آنان در جهاد و پیشتازترین آن هـا در اسـلام هستی، امـا آه بر زمـانه و بـدا به حال روزگار، که تو را با چنین کسانی مقارن ساخته است، کسانی که امت را از عدالت و مواهبت محروم نمودند.

آفات شورا

محققان پیشـین و متأخر، بر انتقاد از شورا و ساختگی بودن نظام آن متفقند و پیامدهای ناگوار آن بر مسلمین به صورت فتنه ها و اختلافات و ایجاد گرفتاری ها و مشکلات برای آنان برشمرده اند که این موارد را در کتاب (زندگانی امام حسن علیه السلام) بیان کرده ایم ولی ضرورت بحث اشاره به آن ها را لازم می سازد که آن ها عبارتند از:

۱ – این نظام از واقعیت شورا دور بوده و فاقـد همه عناصـری می باشـد که شورا بدانها ممتاز می گردد، زیرا باید این موارد در آن فراهم باشند:

الف – اینکه امت با همه بخش هایش در انتخاب شرکت جویند.

ب – اینکه حکومت به طور مستقیم یا غیر مستقیم در امور انتخاب مداخله نکند.

ج – اینکه آزادی های عمومی برای همه انتخاب کنندگان فراهم باشد.

اما شورای عمر، فاقد همه این عناصر بوده و هیچکدام از آن ها در آن وجود نداشته اند؛ زیرا امت را از شرکت در انتخاب مانع گردید و هیچگونه آزادی

انتخـاب کسـی که او را برای حکومت می خواهـد به آن داده نشـد، بلکه امر آن به شـش نفر سپرده شـد و رأی آنان را برابر با آرای بقیه ملت هـای اسـلامی قرار داد و این نوع از انواع پاکسـازی است که بعضـی حکومت های بی توجه به اراده ملت های خود آن را تحمیل می کنند و نیز او به پلیس دستور داد تا در موضوع دخالت نماید و به آن ها گفت: هر کس از اعضای شورا که با انتخاب بقیه اعضاء موافقت نکند به قتل برسانند.

همچنین به آن ها دسـتور داده بود تا مـدت انتخاب را در سه روز محـدود کننـد، و وقت را بر انتخاب کنندگان تنگ گرفت تا مبادا دیگر گروه های مردم در این امر دخالت کنند و هدف وی از بین برود.

۲ - این شورا عناصر مخالف امام و کینه توز نسبت به آن حضرت را شامل می شد، زیرا در میان آن ها طلحه تمیمی بود که از خاندان ابوبکر بود و با امام در امر خلافت رقابت داشت و آن حضرت را از آن دور نموده بود و در میان عبدالرحمن بن عوف بود که دامـاد عثمان و از کینه توزترین مهاجرین نسـبت به امام بود، و آنگونه که مورخان می گوینـد: وی از جمله کسانی بود که ابـوبکر برای مجبور سـاختن امـام به بیعت از آن هـا کمـک گرفته بود، شورا سـعد بن ابی وقـاص را نیز شامـل می شـد که جـانش مالامـال از کینه و دشـمنی نسـبت به امام بود و این به خاطر دائیان اموی او بود، زیرا مادرش حمنه دختر سـفیان بن امیه بود و امام بزرگان و قهرمانان آنان را در راه دعوت اسـلامی به هلاکت رسانـده بود و هنگامی که مسـلمین باامام بیعت نمودند سعد از بیعت کردن خودداری نموده بود و از اعضای شورا، عثمان بن عفان بزرگ خاندان اموی بود که عمر بنا به گفته

مورخان این عناصر مخالف امام و کینه توزان نسبت به آن حضرت را انتخاب کرده بود تا امر خلافت به حضرتش نرسد..

امام علیه السلام درباره عوامل مؤثر در میدان انتخاب سخن گفته و فرموده است:

اما من هنگامی که بال گشودند بال گشودم و هرگاه پرواز کردند من نیز پرواز کردم، پس مردی از آنان به کینه خویش گوش فرا داده و دیگری به دامادش روی آورد همراه با مسایلی دیگر.

به هر حال این شورا بنا به گفته محققان هدفی جز دور نگهداشتن امام از حکومت و سپردن خلافت به امویان نداشته است.

علائلی می گوید: تعیین نامزدی در میان شش نفر راه را برای امویان هموار کرد، تا از موقعیت بهره گیرند و کاخ عظمت خویش را بر دوش مسلمین به پا سازند.

سید میر علی هندی نیز به این نتیجه رسیده و گفته است:

عدم حرص عمر بر مصلحت مسلمین، وی را به انتخاب این شش نفر از مردم مدینه واداشت بدون اینکه سیاست سلفش را دنبال کند و امویان در مدینه حزبی قوی داشتند و از همین جا بود که انتخاب وی راه را برای توطئه های امویان و دسیسه های آنان آماده ساخت، آن ها که با اسلام دشمنی کردند و سپس وارد آن شدند تا وسیله ای برای تأمین مطامع و بنای کاخ عظمت خویش بر دوش مسلمین داشته باشند.(۱)

۳ - عمر در این شورا عمداً انصار را دور ساخت و برای آنان هیچ سهمی

۱- - الامام الحسین(ع)، ج ۱، ص ۲۶۷.

را در نظر نگرفت در حالی که آنان پیامبر را پناه داده و اسلام را در روزگار محنت و غربتش یاری داده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مورد آنان سفارش به خیر کرده بود.

همچنین وی در شورا سهمی برای عمار و ابوذر و امثال آنان از بزرگان اسلام درنظر نگرفته بود و گمان غالب این بود که آن ها را به خاطر تمایل و دوستی شان نسبت به امام علیه السلام دور کرده بود زیرا آن ها کسی جز او را انتخاب نمی کردند و به کسی جز او رضایت نمی دادند و به همین جهت آنان را دور ساخت و اعضای شورا را تنها از دشمنان امام انتخاب کرد.

۴ - از عجایب مربوط به این شورا آن است که عمر در حق اعضای این گواهی را داد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفت در حالی که از آن ها راضی بوده یا اینکه برای آن ها به بهشت شهادت داده است در حالی که وی به مأمورین دستور داده بود که اگر آن ها در انتخاب فردی از میان خود تأخیر نمودند گردن آن ها را بزنند، بنا به آنچه بیان نمودیم و انتقادکنندگان این شورا می گویند که تأخیر در انتخاب خارج شدن از دین و یا ترک کردن اسلام نبوده که خون آنان را مباح سازد و

این حکم با مقررات اسلامی - در مورد حرمت خون انسانها و لزوم خویشتن داری در مورد آن جز در موارد مخصوصی که فقهاء بیان کرده اند - منافات دارد و این امر از جمله آن موارد نبوده است.

۵ - در اینجا چیز دیگری باقی مانده که غرابت آن از تناقض کمتر نیست و آن اینکه عمر شورا را منحصر در شش نفر نمود به این دلیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که از آنان راضی بود درگذشت ولی این حجت به عنوان دلیل

برای تعیین شایسته نیست. زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم درگذشت در حالی که از بسیاری از صحابه خویش راضی بود و مقدم داشتن این شش نفر بر آنان از ترجیح بلا مرجح است که بنا به گفته علمای اصول امری قبیح دانسته شده است.

۶ - از انتقادات وارد بر این شورا این است که عمر، گروه دربرگیرنده عبدالرحمن بن عوف را ترجیح داد و بر گروه شامل امام امیرالمؤمنین علیه السلام مقدم دانسته بود که این

جانبداری آشکاری از نیروهای قریشی کینه توز و ستمکار نسبت به امام می باشد.

ما هیچگونه شایستگی خاصی از ابن عوف که بدان ممتاز گردد سراغ نداریم تا صلاحیت این جایگاه و این تکریم را دارا شود، آیا او و برادرانش (طلحه و زبیر) و دیگران نبوده اند که اموال مسلمین و منابع مالی آنان را به خود اختصاص دادند تا آنجا که ثروت بیکران غیر قابل شمارشی را صاحب گشتند که در نحوه هزینه کردن و مصرف نمودن آن متحیر شدند، و بنا به گفته مورخان، ابن عوف آن قدر از طلا بر جای نهاد که به خاطر فراوانی اش آن را با تبر می شکستند، آیا چنین کسی بر امام علیه السلام برتری داده می شود؟ در حالی که آن حضرت صاحب مواهب و کمالات بوده و در علم و تقوی و دین مداری همانندی نداشته است و خدای متعال در کتاب خود می فرماید:

«هَل یَستَوِی الَّذینَ یَعلَمونَ وَالَّذینَ لایَعلَمونَ»؟

آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابر هستند؟

۷ - این شورا باعث رقابت و همچشمی میان اعضای آن گردید به طوری که هر کدام از آنان خود را رقیب و همتای دیگری می دید و قبل از آن چنین

نبوده انـد، به طوری که سـعد فرمان پـذیر عبـدالرحمن و عبـدالرحمن تابع عثمان و از یاران مخلص و یاوران وی بوده و پس از شورا میان آنان شـکاف عجیبی پیـدا شد، تا آنجا که عبدالرحمن بر ضد عثمان تحریک می کرد و از علی دعوت می نمود که هر کـدام شمشـیر خود را بردارنـد تا با عثمان بجنگند، و به خویشاوندان خود وصـیت کرد که پس از مرگش عثمان بر او نماز نخوانـد. و نیز زبیر پیرو امـام بوده و در روز سـقیفه در کنـار آن حضـرت ایسـتاده و در راه وی انواع مشـقت هـا و سـختی ها را تحمـل کرد و در روزگار عمر گفته بود: به خـدا قسم! اگر عمر بمیرد با علی بیعت می کنم. ولی شورا روح خودبزرگ بینی را در او دمید و خود را همتای امام تصور کرد و از آن حضرت جدا شد و در روز جمل بر علیه

آن حضرت دست به کار گردید.

بدینگونه بود که شورا روح خصومت و دشـمنی را میان اعضایش باعث شد. زیرا هر کدام خود را شایسـته امر خلافت می دید و خویشـتن را از دیگری شایسـته تر می دانست. و این خصومت و نزاعی که میـان آن هـا پیش آمـد به وحـدت کلمه مسـلمین آسـیب رسانـد و جمع آن ها را متفرق ساخت و این مطلب را معاویة بن ابی سـفیان در سـخنش با ابی الحصـین که زیاد وی را برای دیدار با معاویه فرستاده بود بیان کرد، آنجا که معاویه به وی گفت:

به من خبر رسیده است که تو دارای هوش و خرد هستی، پس در باره چیزی که از تو می پرسم به من پاسخ بده.

گفت: هر چه به نظر تو می رسد از من سؤال کن.

گفت: به من خبر بده که چه چیزی جمع مسلمین و اجتماع آنان را پراکنده

ساخت و میان آنان اختلاف بوجود آورد؟

گفت: کشتن مردم عثمان را..

گفت: کاری نکرده ای..

گفت: حرکت علی به سوی تو و جنگیدن وی با تو..

گفت: کاری نکرده ای..

گفت: حرکت طلحه، زبیر و عایشه و جنگ علی علیه السلام با آنان..

گفت: کاری نکرده ای..

گفت: من چیزی غیر از آن ندارم..

گفت: من به تو خبر می دهم که هیچ چیزی جمع مسلمین را پراکنده و افکارشان را متفرق نساخت جز شورایی که عمر آن را از شش نفر تشکیل داد. زیرا خداوند محمد را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه دین توانایی دهد، هر چند مشرکان نپسندند. پس به آنچه خداوند به آن دستور داده بود عمل کرد، سپس خداوند او را به سوی خود برد و ابوبکر را برای نماز پیش فرستاد و او را برای امر دنیایشان پذیرفتند، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وی را برای امر دینشان پذیرفته بود.

پس به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عمل کرد و بر سیره وی حرکت نمود تا اینکه خداوند او را برداشت و عمر را به جای او قرار داد و او همانند سیره وی عمل کرد و سپس آن را شورایی میان شش نفر قرار داد که هیچ کس از آن ها نبود مگر اینکه آن را برای خود می خواست و برای قومش انتظارش را داشت و نفسش بدان مایل بود و اگر عمر مانند ابوبکر کسی راتعیین می کرد در

آن مورد خلافی نمی بود.(۱)

از مظاهر نخستین این شورا، اشاعه طمع کاری ها و تمایلات سیاسی به صورتی آشکار نزد بعضی از اعضای آن بود و آن ها به ایجاد حزب ها و فرقه گرایی ها در جامعه اسلامی پرداختند تا به مسند حکومت برسند و این امر عواقب وخیمی را به وجود آورد که مسلمین به شدت گرفتار آن ها شدند.

اینها بعضی از آفات شورا بود که فجایع و مصیبت های فراوانی را بر مسلمین وارد کرد؛ زیرا راه را در برابر آزادشدگان وفرزندانشان مهیا ساخت تا به قدرت برسند و زمام حکومت را به دست گیرند و برنامه ای را بریزند که مسلمین با آن آشنایی نداشتند که از شاخص ترین این برنامه ها، بهره بری اقتصادی از منابع درآمد عمومی، غارت ثروتها و خیرات امت و کوشش برای ستمکاری بر نیکان و ظلم و شقاوت نسبت به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.

نحوه انتخاب

هنگامی که عمر در گذشت دفن شد، نظامیان، اعضای شورا را در بر گرفتند و آنان را به تشکیل جلسه و انتخاب حاکمی برای مسلمین از بین خودشان وادار کردند تا وصیت عمر را اجراء نموده باشند.

آن ها در بیت المال و به گفته ای در منزل "مسرور بن مخرمه" تشکیل جلسه دادند و امام حسن علیه السلام و عبداللّه بن عباس بر انتخاب نظارت داشتند، مغیرهْ بن شعبه و عمرو بن عاص به سوی آستانه در شتافتند ولی سعد بر آن ها

نهیب زد و

۱- - العقد الفرید، ج۳، ص ۷۳ - ۷۴.

به آنان گفت: می خواهید بگوئید ما حاضر شدیم و در میان اهل شورا بودیم؟

این مطلب درجه رقابت و کینه توزی میان آن قوم را مشخص می کند، زیرا سعد حیفش آمد که مغیره و پسر عاص حاضر شوند تا مبادا به مردم بگویند ما در میان اهل شورا بودیم. اعضا با یکدیگر در مورد اینکه چه کسی به امر خلافت اولی و شایسته تر است به سخن پرداختند و خشم و جدل بالا گرفت.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، روی به آنان کرد و آنها را از پیش آمدن فتنه ها و تباهی برحذر داشت هرگاه به عواطف خود پاسخ دهند و مصلحت امت را مقدم نشمارند.. پس فرمود:

هیچ کس پیش از من کسی را به دعوت برای حق و صله رحم و بذل کرم نشناخته است، پس سخنم را گوش فرا دهید و گفتارم را دقت کنید تا مبادا این امر را پس از امروز چنان ببینید که شمشیرها در آن کشیده شود و پیمان ها در آن شکسته گردد تا آن جا که بعضی از شما پیشوایان اهل گمراهی و پیروان اهل جهالت گردید.

اگر آن ها سخنش را می شنیدند و به گفتارش توجه می کردند امت را از امواج بنیان برانداز حفظ می کردند و خیر فراگیر را نصیبش می ساختند ولی آن ها به دنبال شهوت ملک و قدرت پرستی روان شدند و پیشگویی امام محقق گردید به طوری که، جز اندکی وقت نگذشته بود که شمشیرها کشیده شد و چنگ ها پراکنده گردید و فتنه ها و هوس ها حاکم شد و بعضی از آنان پیشوایانی برای اهل گمراهی و پیروان اهل جهالت گشتند.

بحث و جدل میان آن عده درگرفت و به نتیجه مطلوبی نرسیدند و جلسه بدون دستیابی به هدف پایان یافت در حالی که، گروه های مردم با بی صبری

منتظر نتیجه قطعی بودند.. جلسه بار دیگر تشکیل شد ولی باز هم به شکست منجر گردید، پس ابوطلحه انصاری روی به آن ها نمود و با تهدید و وعد و عید به آن ها گفت: نه! قسم به آنکه جان عمر در دست اوست بیش از سه روزی که برایتان تعیین شده است مهلت بیشتری نمی دهم..

روز سوم که آخرین مهلت آنان بود فرارسید و جلسه تشکیل شد و به یکباره انگیزه های قبیله ای دور از مصلحت امت پدیدار گشت؛ زیرا طلحه حق خود را به عثمان بخشید و این کار را به خاطر تمایلات سرشار از دشمنی نسبت به امام انجام داد، چون آن حضرت با عموزاده طلحه یعنی ابوبکر در امر خلافت به رقابت برخاسته بود، زبیر نیز پیش آمد و حق خود را به امام بخشید زیرا خویشاوندی نزدیکی با آن حضرت داشت، سعد هم برخاست و حق خود را به عموزاده اش عبدالرحمان بن عوف داد تا جانب او را بگیرد و موقعیتش را تقویت نماید.

رأی عبدالرحمن حرف آخر بود و وی در وضعی محکم قرار داشت، زیرا عمر سخت به وی اطمینان نموده و امر شورا را به وی مربوط ساخته بود، ولی وی دارای شخصیتی ضعیف و اراده ای ناچیز بوده و قدرت تحمل مسئولیت حکومت را نداشته، پس تصمیم گرفت که غیر از

خودش را برای خلافت نامزد نماید، وی تمایلی به عثمان داشت، زیرا عبدالرحمن داماد او بود، ضمناً مشورتی با عموم قریشیان در این مورد داشته که وی را از علی منع نموده و به انتخاب عثمان تشویق کرده بودند، از این جهت که وی طمع کاری ها و تمایلات آنان را محقق می نموده است.

سرانجام آن لحظه هراسناکی که جریان تاریخ را دگرگون ساخت فرا رسید و عبدالرحمن بن عوف به خواهر زاده اش گفت:

برو و علی و عثمان را دعوت کن.

او گفت: از کدام یک شروع کنم؟

عبدالرحمن گفت: هر کدام را که خواسته باشی.

"مسور" به راه افتاد و آن دو را فراخوانـد و مهاجرین و انصار در مسـجد گرد آمدنـد، پس عبدالرحمن پیش آمد و امر خلافت را بر آنان عرضه داشت و گفت:

ای مردم! مردم جمع شده اند تا مردم مناطق

مختلف به محل های خودشان برگردند، پس نظرتان را به من بگویید.

در این هنگام - آن پاک فرزند پاک - عمار بن یاسر پیش آمد و به او پیشنهادی داد که متضمن سلامت امت بود و آنان را از تفرقه و اختلاف مصون می داشت، او گفت:

اگر می خواهی که مسلمانان با هم مختلف نشوند با علی بیعت کن..

مقداد نیز پیش آمد و گفتار عمار را تائید نمود و گفت:

عمار راست گفت، اگر با علی بیعت کنی می پذیریم و اطاعت می کنیم..

در این وقت بود که نیروهای ستمگر کینه توز نسبت به اسلام، به حرکت آمده و گفتار عمار و مقداد را مورد انتقاد قرار داده و نامزدی عثمان، بزرگ امویان را خواستار شدند، در حالی که "عبداللّه بن ابی سرح" خطاب به ابن عوف فریاد کشید و گفت:

اگر می خواهی که قریش دچار اختلاف نشوند با عثمان بیعت کن..

ص: ۲۷۹

عبداللّه بن ابی ربیعه نیز به سخن آمد و گفتار همکارش را تصدیق کرد و گفت:

اگر با عثمان بیعت کنی ما می پذیریم و فرمان می بریم..

صحابی بزرگ عمار یاسر به ابی سرح پاسخ داد و گفت:

چه وقت تو خیرخواه مسلمین بوده ای؟

عمار راست می گفت؛ زیرا ابن سرح هیچ گاه خیرخواه مسلمین و خواهان عظمت اسلام نبود، و او یکی از دشمن ترین مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، آن حضرت پس از فتح مکه دستور داده بود تا او را بکشند هر چند که خود را به پوشش های کعبه آویزان کرده باشد.(۱)

و اگر منطق و حسابی در بین بود این ناپاک و امثال آن از دخالت در امور مسلمین دور نگه داشته می شد، زیرا بنی امیه و دیگر قبایل قریش باید در انتهای قافله می بودند و به آن ها اهمیتی نمی دادند؛ زیرا آن ها باپیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مبارزه کرده و قبایل را بر ضد او برانگیخته بودند و تنها پس از ترس از لبه شمشیرها به اسلام وارد شدند، پس چگونه به آن ها اجازه داده شد تا نظر خود را تحمیل کنند و امر مسلمین به آن ها برگردد؟

بحث و جدال میان هاشمیان و امویان بالا گرفت و عمار بن یاسر پیش آمد تا به نفع مسلمین دعوت کند و بگوید:

ای مردم، خداوند ما را با پیامبرش کرامت بخشید و با دینش عزیز گردانید،

۱- - الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۷۵.

پس تا کی باید این امر را از اهل بیت پیامبرتان دور نگه دارید؟..

منطق عمار سرشار از روح اسلام و هدایت آن بود، زیرا خداوند قریش و دیگر عربها را به دین خود عزت بخشید و با پیامبرش سعادتمند ساخت و آن حضرت عزت عربها و شرافت آنان می باشد و بر آن ها واجب بوده است تا با نیکی و احسان با وی مقابله کنند و این امر خلافت را از اهل وی خارج نسازد که آنان نگهداران علم و خزانه داران وحی آن حضرت بوده اند و دور از عدالت است که در سرکوب و خوار ساختن آنان بکوشند.

پس مردی از بنی مخزوم سخن عمار را قطع کرد و به او گفت:

ای پسر سمیه، تو به کار تعیین امیر برای قریش چه ارتباطی داری؟..

هیچ کورسویی از نور اسلام و هدایت آن، به قلب این مخزومی نتابیده بود که اینگونه عمار را مورد بی احترامی قرار داده و او را به مادرش منسوب کرد - آن بانویی که اسلام به آن افتخار می کند و به مبارزه درخشان و فداکاری های بی نظیرش می نازد - زیرا وی و شوهرش یاسر و فرزند برومندشان در پیشاپیش نیروهای خیر بنیانگذار اسلام بوده و در راه آن انواع محنت ها و گرفتاری ها را متحمل شده بودند.

امر خلافت متعلق به همه مسلمین است که فرزند سمیه و دیگران از بینوایانی که خداوند آنان را به دین خود عزت بخشیده بوددر آن شرکت می جویند و طاغوتهای قریش هیچ حقی برای دخالت در امور مسلمین ندارند، البته اگر منطق و حسابی وجود داشت. بگو مگو و جدال میان نیروهای اسلام و قریش بالا گرفت و سعد ترسید که امر از دست آن ها برود پس روی به

عموزاده اش عبدالرحمن کرد و به او گفت:

ای عبدالرحمن، قبل از اینکه مردم دچار فتنه شوند کارت را تمام کن..

عبدالرحمن روی به امام کرد و گفت:

آیا با من، بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش و شیوه عمل ابوبکر و عمر بیعت می کنی؟

امام نگاهی به وی انداخت و منظورش را متوجه شد و با منطق اسلام و شیوه آزادگان به وی پاسخ داد:

"بلکه مطابق کتاب خدا و سنت پیامبرش و اجتهاد خودم"...

منبع قانون گذاری در اسلام، همانا کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد و در پرتو آن هامشکلات مردم حل و فصل می شود و نظام دولت به حرکت درمی آید. کارهای ابوبکر و عمر از منابع قانون گذاری اسلامی نیستند زیرا آن دو از نظام های سیاسی با یکدیگر به شدت اختلاف داشتند و ابوبکر در سیاست مالی شیوه ای داشت که از سیاست عمر به مساوات نزدیکتر بود. وی (عمر) مساوات در بخشش را ملغی نمود؛ نظام طبقاتی را بوجود آورد و بعضی از مسلمین را بر بعضی دیگر مقدم داشت؛ حرمت دو متعه - یعنی متعه حج و متعه ازدواج - را پایه گذاری نمود در حالی که این دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابوبکر مشهور بودند، و نیز نظریات خاص خود را در بسیاری از زمینه های تشریعی داشت، پس فرزند ابوطالب این پرورش یافته وحی و این قهرمان عدالت اجتماعی در اسلام طبق کدام یک از آن دو شیوه عمل کند؟

(عبدالرحمن) ابن عوف، بدون شک می دانست که امام شرایط او را اجابت

ص: ۲۸۲

نمی کند و زمام حکومت را طبق شریعت خداوند در زمین برعهده می گیرد و مسلمین را با سیاستی که پایه آن بر عدل خالص و حق محض بود اداره می کرد و به خاندان های قریش هیچ وجه امتیازی نمی داد و آنان را با دیگران در همه حقوق و تکالیف برابر قرار می داد، منافع این طبقه که بر ضد اسلام جنایت ها کرد و برای مسلمین عظیم ترین بدبختی ها و مصیبت ها را به بار آورده بود از میان می رفت.

اگر با شرائط ابن عوف موافقت می کرد دیگر برایش ممکن نبود که هیچ شیوه ای از شیوه های سیاست خود را که هدفی جز گسترش عدالت در زمین نداشت اجراء نماید، و به طور قطع حتی اگر امام به صورت ظاهری به این شرائط ملتزم می شد قریش وی را از انجام مقاصدش بازمی داشت و برای وی هیچ راهی جهت تحقق عدالت اجتماعی باقی نمی گذاشت و در آن صورت، قیام آنان بر علیه وی مشروع می شد زیرا وی به تعهدات خود عمل نکرده بود.

به هر حال، هنگامی که عبدالرحمن ازتغییر جهت امام ناامید شد روی به عثمان کرد و شرط خود را با وی در میان گذاشت و وی به سرعت پاسخ مثبت داد و آمادگی کامل خود را برای انجام شرائط او اعلام کرد. فکر می کنم که میان آن ها توافقی پنهانی بود که کاملاً مخفی نگهداشته بودند. به هر صورت وی امام را انتخاب نمی کرد حتی اگر شرایطش را می پذیرفت بلکه، درخواست بیعت کرد تا بدین ترتیب پوششی برای برنامه هایش داشته باشد و لذا این مانور سیاسی را اجرا کرد.

بعضی از مورخان غربی، عقیده دارند که عبدالرحمن شیوه نیرنگ و

فرصت طلبی را به کار گرفت و نگذاشت که انتخاب به صورتی آزاد انجام شود.

مورخان می گویند که عبدالرحمن به سرعت به سوی عثمان شتافته دست روی دست وی نهاد و به او گفت:

خداوندا، من آنچه را از آن بر گردن داشتم به گردن عثمان قرار دادم..

این اقدام همچون صاعقه ای بر سر نیکان امت افتاد که می کوشیدند تا حکم خدا میان مسلمین حاکم شود، امام به ابن عوف روی نمود و فرمود:

به خدا قسم این کار را انجام ندادی مگر به آنچه از وی امید داشتی همان را که دوست شما دو نفر - یعنی ابوبکر و عمر - از دوستش امید داشت، خداوند میان شما عطر مَنشِم(۱) را بکوبد.(۲)

امام علت انتخاب کردن عثمان از سوی عبدالرحمن را روشن ساخت که برای مصلحت امت نبوده بلکه نتیجه طمع کاری ها و تمایلات سیاسی بوده زیرا ابن عوف امیدوار بود که بعد از عثمان به خلافت برسد، امام روی به قرشیان نمود و فرمود:

این نخستین روزی نیست که شما بر علیه ما پشتیبان هم می شوید، صبری نیکو خواهم داشت و از خداوند بر آنچه می گویید یاری می جویم...

منطق امام برای ابن عوف گزنده بود و لذا وی به تهدید پرداخت و گفت:

ای علی: راهی به سوی خودت باز مگذار..

امام مظلوم ستم کشیده از محل اجتماع خارج شد در حالی که می فرمود:

۱- - منشم: گیاهی خوش بو که به دشواری کوبیده می شود.

۲- - صحاح الجوهری، ج۲۵، ص۲۰۴۱.

این نیز به سرانجام خود خواهد رسید...

فرزند برومند اسلام عمار بن یاسر پیش آمد و خطاب به ابن عوف گفت:

ای عبدالرحمن، به خدا قسم تو او را واگذاشتی در حالی که وی از کسانی است که به حق حکم می کنند و عدالت را به آن اجرا می نمایند.

مقداد از جمله کسانی بود که جانش از غم و اندوه به درد آمد و گفت:

به خدا قسم هرگز ندیدم همانند آنچه بر اهل این بیت پس از پیامبرشان رسیده است، شگفتا از قریش! آن ها مردی را واگذاشتند که نمی گویم و نمی شناسم کسی را که از او به عدالت قاضی تر و داناتر و باتقواتر باشداگر یارانی داشته باشد..

عبدالرحمن سخنش را قطع کرد و او را از فتنه برحذر داشت و گفت:

ای مقداد، از خدا بترس که من از فتنه بر تو می ترسم...(۱)

بدین ترتیب، فاجعه شورا که برای مسلمین فتنه ها را جاویدان ساخت و آنان را در شری عظیم افکند به پایان رسید، شورایی که در تأسیس و اجرای آن به این شکل هیچ حقی برای خاندان پیامبر رعایت نگردید، بلکه آن قوم عمداً و به صورتی آشکار برای گم کردن ارزش آنان کوشیدند و با آن ها برخوردی عادی آمیخته با کینه و دشمنی داشتند و بدین گونه بود که سفارش های پیامبر در حق آنان از بین رفت و به آنچه در موردشان فرموده بود توجهی نشد از اینکه عترت معادل کتاب عظیم خداوند یا همانند کشتی نوح می باشد که هر که بر آن سوار شود نجات می یابد و هر که از آن بازماند غرق می شود و فرو می افتد.

۱- - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۹۴.

حکومت عثمان

مسلمین با اضطراب، نگرانی و پریشانی بسیار به استقبال خلافت عثمان رفتند و نیروهای خیر آشفته شده و بر دین خود ترسیدند و پیروزی امویان در حکومت را پیروزی نیروهای مخالف اسلام دانستند. "دوزی" عقیده دارد که پیروزی امویان، پیروزی گروهی بود که دشمنی با اسلام را در دل خود پنهان می داشتند.(۱)

آنچه مسلمین از آن نگران بودند و از آن بیم داشتند محقق گردید، زیرا پس از اندک زمانی حکومت عثمان کوشید تا قرشیان را ثروتمند سازد، طولی نکشید که امویان بر تمام سازمان های دولتی مسلط شدند و اقتصاد عمومی را به نفع خود در دست گرفتند به طوری که فقر و هرج و مرج در سراسر بلاد اسلامی گسترش پیدا کرد.

هنگامی که ابن عوف، عثمان را به عنوان

خلیفه بر مسلمین تحمیل نمود بنی امیه و دیگر قبایل قریش دور او را گرفتند و طرفداری کامل خود را از حکومت وی اعلام نمودند و به نفع وی شعار دادند و او را با شعار و فریاد به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آوردند تا سیاست دولت خود و موضع گیری آن را در مورد مسایل داخلی و خارجی اعلام نماید. وی از منبر بالا رفت و در جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می نشست

قرار گرفت، جایی که ابوبکر و عمر در آن نمی نشستند بلکه ابوبکر یک پله پائین تر می نشست و عمر هم پله ای پائین تر از وی، مردم در این

ص: ۲۸۶

۱- - تاریخ الشعر العربی، ج۲۶.

مورد سخن گفتند بعضی از آنان گفتند: امروز شر متولد شده است.(۱)

مردم با دلها و حواسشان سراپا گوش بودند تا سخنرانی سیاسی عثمان را بشنوند ولی وی هنگامی که آن جمع انبوه را مشاهده کرد مضطرب گشت و نمی دانست چه بگوید، و به خود فشار می آورد تا این کلمات بریده و

آشفته را بر زبان آورد که هیچ گونه روشنگری در خصوص سیاست وی نداشته اند، پس گفت: «اما بعد، همانا نخستین مرکب دشوار است و ما سخنران نبوده ایم و خداوند خواهد دانست و شخصی که میان وی و آدم تنها یک پدر مرده باشد به درستی که پند داده شده است»،(۲) شما ملاحظه می فرمائید که بین این کلمات هیچ ارتباط و اتصالی نیست و همانا در اسلوب آن ناهمگونی وجود دارد، چیزی که مردم را به استهزاء و مسخره واداشت، این از آفات شورا بود که مسلمانان به آن آزمایش شدند و در آن امیر و رهبر حکمت و بیان و عدالت در دنیای اسلام را کنار زدند و عثمان را بر مسلمین حاکم کردند.

نشانه های شخصیت عثمان

اشاره

اکنون لازم است که نشانه های شخصیت عثمان را بررسی نمائیم و بر جهت گیری های سیاسی و اجتماعی او آگاهی یابیم، مهم ترین نشانه های شخصیت او در عرصه سیاست اجتماعی عبارتند از:

۱ – ضعف اراده

عثمان – در آنچه مورخان بر آن اجماع دارند – اراده ضعیف و عزمی سست

ص: ۲۸۷

۱- – تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۱۴۰. البدایهْ والنهایهْ، ج۷، ص۱۴۸.

۲- – الموفقیات، ج۲۰۲.

داشت و هیـچ گونه شخصـیت قوی وپایدار که بتواند نظریات و اراده خود را حاکم سازد و قدرتی برای روبرو شدن با حوادث و چیره شـدن بر آن هـا را نداشـته به گونه ای که امویـان بر تمام امور وی مسلط شدنـد و همه قـدرت حکومتش را در دسـت گرفتند واو نمی توانست موضـعی مثبت بر ضد امیال و هوس های آنان اتخاذ کند و بنا به گفته بعضـی از مورخان او نسبت به آنان چون مرده ای در دست مرده شوی بوده که هیچ حرکت و قدرتی نداشته است.

مـدیر امـور دولتش مروان بـن حکـم، کـه هر چه می خـواست می بخشـید و هر چه را نمی خـواست مـانع می شـد و بر حسب تمایلاتش در مقـدرات امت تصـرف می کرد، و عثمان هیچ نظر و اختیاری در همه حوادثی که با حکومت مواجه می گشـتند، نداشته است.

ابن ابی الحدید می گوید:

در حقیقت و واقع امر، مروان خلیفه بود و عثمان تنها نام خلافت را داشت.

و بعضی از مورخینی که خواسته اند از عثمان دفاع نمایند گفته اند که او بسیار رئوف و رقیق القلب و دارای گذشت بود، بلی، او آنگونه بود و لکن بـا خویشاونـدان و قبیله اش. و اما با جبهه مخالف، سیاسـتش بسـیار سـخت گیر و خشن بود و با آن ها به بـدترین وجه عمل می کرد. مصـلح بزرگ "ابوذر غفاری" را به شام و بعـد به ربـذه تبعید کرد و او را مجبور به اقامت اجباری در آن سرزمین نمود و در آن بیابان تمام وسایل زندگی را از دست داد تا سرانجام در آنجا غریب و گرسنه مرد.

و طلای روی زمین در دست عثمان بود و با سخاوت به بنی امیه و آل ابی

معیط بـذل و بخشـش می کرد کما اینکه - پاک فرزنـد پاک -عمار بن یاسـر صـحابی رسول الله صـلی الله علیه و آله وسـلم را شکنجه کرد، دسـتور داد او را بزننـد تا فتق گرفت و نیروهای او در حالی که بیهوش شده بود او را بیرون انداختند همانطور که "عبـدالله بـن مسـعود" قـاری بزرگ قرآن را شـکنجه کرد به طـوری که جسم او در اثر تازیـانه ورم کرده بـود و دنـده هـای او شکست و بیت المـال را از او قطع کرد. رفتـارش بـا معترضـین بر سیاسـتش اینگونه بود، امـا آنهایی که سـیاست او را تائیـد می کردند ثروت کلانی می بخشید و پست های حساسی را به آن ها واگذار می کرد و آن ها را بر گردن مردم سوار می نمود.

۲ – حب شدید او به امویان

نشـانه دوم از حالتهـای عثمـان این است که، وی بسـیار قبیله دوست بود و جانش از تمایلات فراوان نسـبت به قبیله اش مالامال بوده تـا آنجا که آرزو می کرد که کلیـدهای بهشت در اختیار او باشـد تا آن ها را به بنی امیه ببخشـد، وی آن ها را در گرفتن درآمـدهای عمومی مقـدم می داشت و ثروتی عظیم در اختیارآنان می گذاشت. ملیون ها از اموال دولت را به آن ها بخشـید و آنان را حاکمان بر سرزمین ها و مناطق اسلامی قرار داد و خبرهای بسیار و پی در پی به وی می رسید از اینکه آنان از حق دور شـده و نسـبت به مردم سـتم کرده و در زمین اشاعه فساد نموده اند، اما وی اعتنایی نمی کرد و هیچ گونه تحقیقی در این مورد ننمود و شـکایت هـای تقـدیم شـده بر علیه آنـان را رد می کرد که ما این مطلب را به تفصـیل بیشتری مورد بحث قرار خواهیم داد.

ص: ۲۸۹

۳ – میل او به ناز و نعمت

نشانه سوم از حالتهای عثمان، میل او به زندگی پر ناز و نعمت و زرق و برق بود. کاخ هایی برای خود بنا کرد و آنچه می خواست از بیت المال تصرف کرد و ثروت کلانی برای خود فراهم نمود که امام او را به این فرموده خویش توصیف فرموده است:

«نافِجاً حِضنَیهِ بَینَ نَثیلهِ وَمُعتَلَفِهِ»

همچون شتری پرخور و شکم برآمده همی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت.

و این یکی از موجبات اعتراض بر او بود.

۴ – نظام های اداری عثمان

نظام اداری حاکم در روزگار عثمان، به ثروتمند ساختن قریش و سازش با بزرگان و اعیان و آسان گیری و نرمش با صاحبان نفوذ و قدرت و چشم پوشی از تخلفات قانونی آنان توجه داشت، مثلاً "عبیدالله بن عمر" مرتکب جنایت قتل عمدی گردید وبه ناحق "هرمزان"، "جفنیه" و دختر "ابولؤلؤ" را کشت، ولی عثمان پرونده تحقیق در این مورد را بست و فرمانی خاص درباره او صادر کرد تا خاندان عمر را خشنود سازد که این اقدام با اعتراض زیاد مواجه شد و امام امیرالمؤمنین برای اعتراض نزد وی رفت و از او خواست تا ابن عمر را مجازات کند و مقداد نیز خواستار چنین امری شد ولی عثمان توجهی نکرد، "زیاد بن لبید" وقتی با ابن عمر روبرو می شد به او می گفت:

ألا یاعبیداللّه! مالك مهرب

ولا ملجأ مِن ابن أروی ولا خَفَر

أصبتَ دماً والله! فی غیر حِلّه

حراماً وقتل الهرمزان له خَطَر

ص: ۲۹۰

على غير شي ء غير أن قال قائلٌ

أتتهمون الهرمزان على عمر؟

فقال سفيه – والحوادث جمّه – :

نعم اتهمه قد أشار وقد أمر!

وكان سلاحُ العبد في جوف بيته

يُقلّبها والامر بالامر يُعتَبَر

ای عبیدالله برای تو گریزگاهی نیست و پناهگاهی از عثمان و یا نگاهبانی نداریو

به خدا قسم تو به ناحق خونی را به حرام ریخته ای و قتل هرمزان امری مهم است.

بی سبب او را کشتی تنها به گفته گوینده ای، آیا هرمزان را به قتل عمر متهم می کنید؟

پس بی خردی در میان حوادث فراوان گفت: آری او را متهم می کنم که دستور داد و فرمان صادر کرد.

در حالی که سلاح آن بنده درون خانه اش بود که آن را این رو و آن رو می کرد و هر کاری به چیزی شناخته شود.

عبیدالّله نزد عثمان شکایت کرد، پس او زیاد را احضار کرد و وی را از آن کار منع نمود،اما وی خودداری نکرد و از عثمان انتقاد کرد و گفت:

أبا عمرو عبيداللّه رهنٌ

فلا تشكُك – بقتل الهرمزان

فإنّک إن غفرت الجُرمَ عنه

وأسباب الخطا فرسا رِهانِ

أتعفو إذ عفوت بغير حقّ

فما لک بالذی تحکی یدان

ای اباعمرو! عبیداللّه بدون شک متهم به قتل هرمزان است.

پس اگر تو جرم او را ببخشی در حالی که عوامل خطا دو اسب شرط بندی هستند.

در آن صورت به ناحق بخشیده باشی و در آن هیچ حقی نخواهی داشت.

ص: ۲۹۱

عثمان از زیاد به خشم آمد و او را نهی کرد و به مجازات تهدید کرد و او نیز دست کشید.(۱)

واليان و حاكمان عثمان

اشاره

عثمان سعی کرد تا خاندان و خویشاوندان خود را از بنی امیه و آل ابی معیط به عنوان والیان و حاکمان سرزمین های اسلامی قرار دهد، "مقریزی" می گوید:

عثمان، بنی امیه را محورهای خلافت خود قرار داد با علم به اینکه، در آن ها هیچ گونه قابلیت و شایستگی اداره حکومت وجود نداشته، و بیشتر آنها با احکام اسلام آشنایی ندارند، پس چگونه آن ها را حاکم و والی بر مسلمین قرار می دهد؟

"سید میرعلی" عقیده دارد که مسلمانان از استبداد حکام و غارت اموال لطمات فراوانی را متحمل شدند،(۲) و از والیان او ابوموسی اشعری بود که به یکی از کارگزاران خود اجازه داد تا در مواد غذایی اهل عراق دست به تجارت بزنند.(۳)

به هر حال، ما به بعضی از عاملان او که آنان را برمسلمانان تحمیل کرد اشاره می کنیم:

۱ – عبد الله بن عامر

"عبدالّله بن عامر بن کریز" پسر دایی عثمان

بود، حکومت بصره را پس از عزل ابوموسی اشعری به وی سپرد، و سن وی ۲۴ و یا ۲۵ سال بود که حکومت آن منطقه مهم را به عهده وی نهاد در حالی که شایسته تر از او کس دیگری بود – او مردی بی بند و بار و ولخرج بود –

۱- – تاریخ الطبری، ج۵، ص۴۱.

۲- – مختصر تاریخ العرب، ص۴۳.

۳- – تاریخ الطبری، ج۴، ص۲۶۲.

و او اول کسی است که لباس خز در بصره پوشید و جبه ای تیره رنگ به تن کرد و مردم گفتند: امیر پوست خز به تن کرده است، وی جامه اش را عوض کرد و جبه ای سرخ رنگ پوشید.(۱)

عده ای از مسلمین بصره از سیاست و عملکرد وی اعتراض کردند و بر عثمان و کارهای او عیب گرفتند و عامر بن عبداللّه تمیمی از طرف اهل بصره به نزد عثمان رفت هنگامی که با او روبرو شد به او گفت:

جمعی از مسلمانان فراهم آمدند و کارهای تو را بررسی کردند و دیدند که تو مرتکب امور عظیمی گشته ای، پس از خدای عزوجل پروا کن و به سوی او بازگرد و از آن کارها دوری گزین..

عثمان او را حقیر شمرد و از وی روی گردانید و به اطرافیانش گفت:

این شخص را بنگرید، مردم ادعا می کنند که وی قاری است در حالی که وی می آید و از مسائل پیش پا افتاده با من سخن می گوید، به خدا قسم او نمی داند خداوند کجاست؟..

عامر جز در مورد تقوای الهی و اطاعت از او و برتر شمردن منافع مسلمین سخنی نگفته بود، آیا این امور از مسائل پیش پا افتاده است؟

عامر به او روی کرد و گفت:

آیا من نمی دانم که خداوند در کجاست؟

عثمان گفت: آری..

عامر گفت: من می دانم که خداوند در کمین است..

۱- – أسد الغابهْ، ج۳، ص۱۹۲.

عثمان خشمگین شد و مشاوران و عاملان خود را، احضار نمود و اعتراض مخالفان را بر آن ها عرضه داشت و سخن عامر را به اطلاعشان رسانید و از آنان در این مورد اظهار نظر خواست، پس دایی زاده اش عبداللّه بن عامر به او پیشنهاد نمود و گفت:

ای امیرالمؤمنین، نظر من این است که آنان را به جهاد دستور دهی تا آن ها را مشغول کرده باشی و آنان را با جنگ ها گرفتار کن تا برای تو خوار شوند و هر کدام تنها به فکر خود باشند و آنچه در آن گرفتارند از زخم های مرکب و شپشهای پوستین..

دیگران نظر دیگری دادند، اما عثمان نظر عبداللّه را پذیرفت که باید با مخالفان به سختی و شدت مقابله شود و عاملان خود را بازگرداند و آن ها را دستور داد تا بر مخالفان سختگیری نمایند، و نیز به آن ها دستور داد تا آن ها را به لشکرکشی ها گرفتار سازند و از بخشش به آنان مانع شوند تا فقر و بینوایی در میان آنان شایع شود و ناچار به اطاعت وی گردند.(۱)

چون عبداللّه بن عامر، به بصره برگشت تصمیم گرفت تا از عامر بن عبداللّه انتقام بگیرد، پس به ایادی خود دستور داد تا درباره او شهادتی باطل دهند و به او تهمت و افترا ببندند که او در اموری که خدا حلال دانسته با مسلمین مخالفت می کند:

۱ - گوشت نمی خورد.

۱- - تاریخ الطبری، ج۵، ص۹۴. تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص۳۹.

۲ - به ازدواج عقیده ندارد.

۳ - در نماز جمعه حاضر نمی شود.(۱)

گواهی آن ها را در این مورد، به نگارش درآورد و آن را به سوی عثمان فرستاد و او دستور داد تا او را به شام تبعید کنند و او را بر پالانی حمل کنند تا سفر وی همراه با سختی و مشقت باشد، هنگامی که به شام رسید معاویه او را در "دارالخضراء" جای داد و کنیزی را نزد وی فرستاد تا جاسوسی بر او باشد و اخبار و مسائلش را گزارش

کند، آن کنیز وی را زیر نظر گرفت و دید که هنگام شب به عبادت بر می خیزد و از هنگام سفر خارج می شود و بعد از تاریکی هوا بازمی گردد و از طعام معاویه چیزی نمی خورد و تنها تکه های نان را در آب می گذاشت و آن ها را تناول می کرد تا مبادا چیزی از حرام وارد شکمش گردد، آن کنیز وضعیت او را به معاویه گزارش داد و او نامه ای در مورد وی به عثمان نوشت و عثمان به او دستور داد تا او را صله ای بدهد.(۲)

مسلمانان بر عثمان ایراد گرفتند و آنچه را در حق این مرد صالح که به تقوای الهی و عدالت در میان مردم امر کرده بود مورد انتقاد قرار دادند.

به هر حال، عبداللّه بن عامر همچنان حاکم بصره باقی ماند و با شیوه ای که برای مسلمین ناآشنا بود رفتار می نمود و از هیچ گناه و ظلم و تجاوزی خودداری نمی کرد، و هنگامی که عثمان کشته شد موجودی بیت المال

را غارت کرد و به سوی مکه حرکت نمود و به طلحه و زبیر و عایشه ملحق گردید و به آنان

۱- - الفتنة الکبری، ۱، ص۱۱۶.

۲- - الاصابهٔ، ج۳، ص۸۵.

پیوست و به آن ها کمک مالی کرد تا برای مبارزه با امام امیرالمؤمنین علیه السلام قدرت پیدا کنند و هم او بود که به آن ها پیشنهاد داد که به سوی بصره حرکت کنند و از رفتن به شام منصرف گردند.(۱)

۲-ولیدبن عقبه

عثمان، حکومت کوفه را پس از عزل سعد بن ابی وقاص زهری به ولید بن عقبه داد و مورخان اتفاق دارند بر اینکه وی از فاسقان بنی امیه و از فاسدترین و منحرف ترین آن ها از اسلام بوده، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده بود که وی اهل جهنم است،(۲) و پدرش عقبه از سخت ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود که محتویات شکمبه ها را می آورد و بر در خانه آن حضرت می گذاشت.(۳)

هم او بود که آب دهن بر چهره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افکنده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وی را تهدید کرده بود که هرگاه او را خارج از کوههای مکه ببیند دستور می دهد گردنش را بزنند، و هنگامی که واقعه بدر اتفاق افتاد وی از خارج شدن خودداری کرد ولی دوستانش او را وادار کردند که با آن ها خارج شود و او آنان را از اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آگاه نمود که آن ها، او را تشویق کرده فریب دادند و به او گفتند: تو شتر سرخ مویی داری که هیچ کس به آن نمی رسد، پس اگر مسئله فرار پیش آید بر آن سوار می شوی و به پرواز درمی آیی، پس حرف آن ها را شنید و برای جنگ با رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم حرکت کرد و هنگامی که خداوند، مشرکان را هزیمت داد

۱- - أسد الغابهْ، ج۳، ص۱۹۲.
۲- - مروج الذهب، ج۲، ص۲۲۳.
۳- - الطبقات الکبری، ج۱، ص۱۸۶.

شترش او را به زمین شنزاری برد که مسلمین او را به اسارت گرفتند و حضرت دستور داد تا علی علیه السلام گردن او را بزند و آن حضرت به سوی وی برخاست و او را به هلاکت رساند،(۱) لذا، جان ولید از کینه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مالامال شد زیرا آن حضـرت پدرش راکشت و او همراه آن عده از کفار قریش مسـلمان شد آنگاه که از لبه شمشـیر ترسید که جان پدرش را گرفته بود.

قرآن کریم به ولید لقب فاسق داده و مورخان و مفسران می گویند که دو آیه در مورد فسق وی نازل گردیده است:

۱- قول خدای متعال:

«یا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا إن جاءَکُم فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا أن تُصیبُوا قَوماً بِجَهالَهٍ فَتُصبِحوا عَلی ما فَعَلتُم نادِمینَ»(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسـقی، خبری برای شما آورد تحقیق کنید تا مبادا ندانسته قومی را زیان رسانید و آنگاه بر آنچه انجام داده اید پشیمان گردید.

و سـبب نزول این آیه این بود که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم او را نزد بنی المصطلق فرستاد تا زکات را دریافت کند و او نزد آن حضرت بازگشت و خبر داد که آن ها زکات را به وی نداده اند، و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به سوی آنان حرکت کرد و دروغگویی

ولید برایش آشکار گشت و این آیه نازل شد تا فسق او را اعلام نماید.

۲- قول خداوند متعال است آنجا که می فرماید:

«أَفَمَن کانَ مُؤمِناً کَمَن کانَ فاسِقاً»(۳)

۱- - الغدیر، ج۸، ص۲۷۳.

۲- - الحجرات، ۶.

۳- - السجده، ص۱۸.

آیا آن کس که مؤمن است همانند کسی است که فاسق باشد؟

سبب نزول این آیه این بود که، مشاجره ای بین ولید و امام امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد و ولید به آن حضرت گفت: ساکت باش که تو کودک و من پیرمرد هستم، به خدا قسم من زبانی گسترده تر از تو نیزه ای تیزتر از تو و درونی شجاع تر از تو و افرادی بیشتر از تو در طایفه خود دارم.

حضرت علی علیه السلام به وی فرمود:

خاموش باش که تو فاسق هستی..

پس خداوند این آیه را در حق آن دو نازل فرمود و حسان بن ثابت شرح این حادثه را به نظم آورده است:

أنزل اللّه والکتاب عزیزٌ

فی علی وفی الولید قُرآنا

فتبوّا الولید من ذاک فسقاً

وعلی مبوّأٌ إیمانا

لیس من کان مؤمناً عرف اللّه

کمن کان فاسقاً خوّانا

فعلی یلقی لدی اللّه عِزّاً

وولیدٌ یلقی هناک هوانا

سوف یُجزی الولیدُ خزیاً وناراً

وعلی لا شکّ یجزی جِنانا(۱)

خداوند و قرآن عزیز مقایسه ای در مورد علی و ولید نازل نموده اند.

پس ولید به فسق مشخص گردید و جایگاه علی ایمان بود.

آن کس که مؤمن و خداشناس باشد همانند آن کس که فاسق و خیانتکار است نخواهد بود.

ص: ۲۹۸

۱- - تذكرة الخواص، ج۱۱۵.

پس علی نزد خداوند عزت می یابد و ولید در آنجا خواری خواهد یافت.

ولید به رسوایی و جهنم خواهد رسید و پاداش علی بدون شک بهشت خواهد بود.

هنگامی که عثمان ولایت کوفه را به او سپرد آشکارا شراب می نوشید، روزی وی در حال مستی به کاخ خود وارد شد و ابیاتی را برزبان آورد که شر ببار آورد:

ولست بعیداً عن مدام وقینه

ولا بصفا صلد عن الخیر معزل

ولکن أروی من الخمر هامتی

وأمشی الملا بالساحب المتسلسل(۱)

ومن از شراب و رامشگر به دور نیستم می افتم.

ولی کله ام را از شراب سیراب می کنم و در میان مردم با می خوشگوار به راه می افتم.

راویان می گویند: وی به آواز رامشگران گوش فرامی داد و شب را همراه ندیمان و خوانندگان خود از شام تا بامداد به مستی می گذرانید و ترجیح می داد که شب را با یکی از دوستانش که شخصی مسیحی از اهل تغلب به نام "ابوزبید طایی" بود بیدار بماند و او را در خانه ای بر در مسجد جای داده بود سپس آن را به وی بخشید و طایی هنگامی که از منزلش خارج می شد، میان مسجد می گذشت تا برای بزم شبانه به نزد ولید برود و در آنجا میگساری نماید و سپس در حال مستی از میان مسجد بازگردد.(۲)

مورخان می گویند که ولید شراب نوشید و در حال مستی نماز صبح را برای مردم چهار رکعت به جماعت خواند و در رکوع و سجودش می گفت: بنوش و

۱- - الاخبار الطوال، ص۱۵۶.

۲- - الاغانی، ج۵، ص۱۲۲. العقد الفرید، ج۶، ص۳۴۸.

مرا بنوشان، سپس در محراب استفراغ کرد و سلام نماز را داد و به نمازگزاران پشت سر خود گفت: می خواهید بیشتر برای شما نماز بخوانم؟ ابن مسعود به وی گفت: خداوند خیر تو را زیاد نگرداند و نه خیر آن که تو را برایمان فرستاده است، آنگاه لنگه کفش خود را برداشت و به صورت وی زد و مردم او را با قلوه سنگ زدند و او به کاخ داخل شد در حالی که مردم او را با سنگ می زدند و او مست و لایعقل بود(۱) درباره رسوایی او حطیئهْ جرول بن اوس عبسی می گوید:

شهد الحطیئه یوم یلقی ربّه

أنّ الولید أحقّ بالغدر

نادی وقد تمّت صلاتهم

أأزیدکم ثملاً ولا یدری

لیزیدهم خیراً ولو قبلوا

منه لزادهم علی عشر

فأبوا أبا وهب ولو فعلوا

لقرنت بین الشفع والوتر

حبسوا عنانک إذ جریت ولو

خلوا عنانک لم تزل تجری(۲)

حطیئه روزی که به دیدار خدایش می رود گواهی خواهد داد که ولید به عذر و خیانت شایسته تر است.

در حالی که نمازشان تمام شده بود فریاد کشید: آیا بیشتر بخوانم و او مست بود.

تا به آن ها خیر بیفزاید و اگر از او می پذیرفتند از ده بیشتر برایشان می خواند.

ای ابو وهب، آن ها نپذیرفتند و اگر می پذیرفتند شفع و وتر را با هم می آوردی.

افسار تو را در هنگام حرکت گرفتند و اگر افسارت را نمی گرفتند همچنان در حرکت می بودی!

۱- – السیرهْ الحلبیهْ، ج۲، ص۳۱۴.

۲- - الاغانی، ج ۴، ص۱۷۸.

حطیئه باز هم در مورد او می گوید:

تکلّم فی الصلاه وزاد فیها

علانیه وجاهر بالنفاق

ومجّ الخمر عن سنن المصلّی

ونادی والجمیع إلی افتراق

أأزیدکم علی أن تحمدونی

فما لکم ومالی من خلاق(۱)

آشکارا در نماز حرف زد و چیزی بر آن افزود.

و شراب را از ذهن خود به دور از راه و رسم

نمازگزاران بیرون ریخت و در حالی که همگان در حال پراکنده شدن بودند فریاد کشید:

آیا برای شما بیشتر بخوانم تا مرا بستائید که من و شما بهره ای نداریم.

جمعی از اخیار و نیکوکاران کوفه به مدینه شتافتند و از ولید، نزد عثمان شکایت بردند در حالی که انگشتر وی را در حال مستی از دستش درآورده بودند و به همراه داشتند.

هنگامی که با عثمان دیدار نموده و به آنچه دیده بودند شهادت دادند از اینکه ولید شراب خورده، بر آن ها نهیب زد و به آنان گفت:

از کجا می دانید که وی شراب خورده است؟

گفتند: همان شرابی که ما در جاهلیت می خوردیم.

برای تائید شهادتشان، انگشتر او را که در حال مستی از دست او درآورده بودند به عثمان دادند. عثمان خشمگین شد و برخاست بادست خود به سینه آن ها زد و با بدترین و سخت ترین سخنان با آن ها روبرو گردید، آنان سرگشته و رنجیده از پیش وی خارج شدند و نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روان گشتند و

۱- - الاغانی، ج ۴، ص ۱۷۸.

آن حضرت را از آنچه به آن ها رسیده بود باخبر ساختند، امام به سوی عثمان رفت و به او فرمود:

شاهدان را راندی و حدود را معطل گرداندی؟

عثمان آرام گرفت و از عواقب کارها ترسید و روی به امام کرد و با صدایی آهسته گفت:

نظر شما چیست؟

حضرت فرمود:

«نظر من این است که دوستت را احضار نمایی، پس اگر آن ها روبرو بر او گواهی دادند و وی دلیلی اقامه نکند حد را بر او جاری سازی...»

عثمان چاره ای جز قبول سخن امام نداشت، پس نامه ای به سوی ولید نوشت و او را احضار کرد، هنگامی که نامه عثمان به وی رسید به سوی مدینه حرکت کرد و وقتی نزد عثمان حاضر شد وی گواهان را احضار کرد و آن ها بر او گواهی دادند و او هیچ دلیلی اقامه نکرد و بدین ترتیب مستحق حد شد، اما از ترس عثمان هیچ کس برای اجرای حد بر او از جای برنخاست، پس امام امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و به نزد وی رفت، ولید امام را دشنام داد و گفت: ای صاحب کاستی و ظلم، عقیل به سوی او برخاست و دشنامش را پاسخ داد، ولید سعی کرد از نزد امام بگریزد، ولی امام او را کشید و بر زمین افکند و با شلاق به وی ضربه زد، عثمان به خشم آمد و بر امام فریاد کشید:

حق نداری با وی چنین کنی.

امام با منطق شرع به وی پاسخ داد و فرمود:

«بلی و از این هم بدتر اگر فاسق باشد و مانع شود که حق خدا از او گرفته شود».(۱)

استاد علائلی در مورد این واقعه چنین اظهار نظر می نماید:

این داستان، چیز جدیدی غیر از بخشش که به محل عاطفه برمی گردد در برابر ما قرار می دهد و آن تصویری از چشم پوشی نظام، در مورد قانون و چشم پوشی در مورد یک واقعه دینی است بطوری که بر خلیفه واجب بود نخستین کسی باشد که به خاطر آن به خشم آید و در غیر این صورت جایگاهش مورد تهدید واقع می شود و برای مردم زمینه بگومگو و ایرادگیری باز می کند خصوصاً حکومتش در پی حکومت عمر آمده بود که آن حکومت به سخت گیری در مورد حدود دینی معروف شده بود و حتی اگر مربوط به نزدیکترین خویشان باشد.

بنابر این چنین مبالغه ای در چشم پوشی و عفو و گذشت نه تنها به جایگاه عاطفه بلکه به حزب گرایی برمی گردد تا یکجا به یاری هم بیایند.(۲)

به هرحال، ولید اثری ناخوشایند در کوفه باقی گذاشت زیرا از بی بندوباری هایش تأثیر پذیرفت و شیوه وی نقطه تحولی در این شهر بود که جمعی از صحابه و تابعین در آن بودند و شهر را به صورت شهر بی بند و باران و عیاشان درآورد، چون ولید مردم را به سوی عیش و نوش و لهو و لعب سوق داد و در کوفه محل هایی برای آواز و مطربی باز شد و عیاشان در آن شهر فراوان گشتند که از آوازه خوانان آن "عبداللّه بن هلال" بود، وی به یار ابلیس

۱- - مروج الذهب، ج۲، ص۲۲۵.

۲- - الامام الحسین(ع)، ص۳۳.

معروف شد،(۱) و "حنین خیری" شاعر نصرانی،(۲) و غیر از آن ها از بزرگان آواز.

۳ - عبداللّه بن سعد

عثمان برادر ر ضاعی خود "عبدالله بن سعد ابی سرح" را والی مصر کرد و درآمد و خراج آن دیار را در اختیار وی قرار داد، وی از خطرناکترین مشرکان و دشمن ترین آنان نسبت

به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود بیشتر و از هر کسی، آن حضرت را مسخره می نمود و به استهزاء خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می گفت: من هر جا بخواهم او را می برم، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را مهدورالدم ساخته بود اگر چه آویزان به پرده های کعبه یافت شود. وی پس از فتح کعبه فرار کرد وبه عثمان پناه جست و عثمان او را پنهان کرد و پس از اینکه اهل مکه آرامش یافتند وی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورد، آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدتی طولانی ساکت ماند و سپس به وی امان داد و او را بخشید، هنگامی که عثمان از آنجا دور شد پیامبر روی به یارانش کرد و به آن ها گفت:

خاموش نماندم مگر برای اینکه یکی از شما برخیزد و گردنش را بزنند.

مردی از انصار به آن حضرت گفت: یا رسول الله، چرا به من اشاره ای ننمودی؟

فرمود: برای پیامبر شایسته نیست که چشمی خیانتکار داشته باشد.(۳)

هنگامی که عبداللّه بر مصر حکومت یافت، با مصریان سیاست خشونت و ستم در پیش گرفت؛ و تکالیفی بیش از قدرتشان بر آن ها تحمیل کرد؛ و راه تکبر

۱- - الاغانی، ج۲، ص۳۵۱.

۲- - المصدر السابق، ص۳۴۹.

۳- - تفسیر القرطبی، ج۷، ص۴۰. سنن أبی داود، ج۲، ص۲۲۰.

و خودبزرگ بینی را شیوه خود ساخت، آنان از او دلتنگ شدند و افراد خیرشان به سوی عثمان شتافته از او شکایت کردند، عثمان نامه ای به وی نوشت و از سیرت و سیاستش انتقاد کرد ولی ابن سرح توجهی به گوشزد عثمان ننمود و بر ستم و تعدی خود به مردم اصرار ورزید و آن کس را که از وی نزد عثمان شکایت برده بود به قتل رساند، این امر سبب شد تا اعتراض و خشم بر او بالا گیرد و هیأتی بزرگ از مصریان تشکیل شد که تعداد اعضای - آن به گفته راویان - هفتصد نفر بودند، آنان به سوی عثمان شتافتند و در مسجد فرود آمدند و از اعمال ابن ابی سرح نزد صحابه شکایت کردند، پس طلحه، نزد عثمان رفت و به درشتی با وی سخن گفت، و عایشه به وی پیام داد و از او خواست تا باآن گروه به انصاف رفتار کند، امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به او فرمود:

«این گروه از تو یک شخصی را به جای یک شخص می خواهند که در مورد او به خونخواهی سخن گفته اند، پس او را عزل کن و میان آنان قضاوت کن که اگر حقی بر او واجب شود داد آنان را از وی بستانی...»

عثمان با ناخشنودی پذیرفت و به آن ها گفت: شخصی را انتخاب کنید که من او را بر شما بگمارم، مردم محمد بن ابوبکر را به وی پیشنهاد دادند و او فرمان ولایت مصر را به نام او نوشت و به همراه وی جمعی از مهاجرین و انصار را روانه کرد تا میان آنان و ابن ابی سرح قضاوت کنند،(۱) آن ها از مدینه حرکت کردند، ولی هنگامی که به محلی معروف به "حمس" رسیدند، مشاهده کردند که مسافری از سوی مدینه می آید ووقتی او را با دقت نگریستند دریافتند که وی

۱- - أنساب الاشراف، ج۵،ص۲۶.

(ورش) غلام عثمان است، پس او را مورد تفحص و تفتیش قرار دادنـد، و دیدند نامه ای از عثمان برای ابن ابی سـرح دارد که به وی دستور می دهـد تا آن جمع را سـرکوب نماید، و نامه را به دقت مورد تأمل قرار دادند و متوجه شدند که به خط مروان است، پس به مدینه بازگشتند در حالی که تصمیم گرفته بودند عثمان را عزل کنند و یا اینکه وی را به قتل برسانند.

۴ – معاویهْ بن ابی سفیان

عثمـان، معاویه را به عنوان والی شام تعیین ننمود بلکه عمر او را تعیین کرده بود و عثمان او را در منصـبش باقی گـذاشت، ولی نفوذ و قدرت وی را گسترش داد به قول دکتر طه حسین:

عثمان راه رسیدن به خلافت را برای وی آماده نمود تا روزی خلافت را به خانـدان ابوسـفیان، انتقال دهـد و آن را در خاندان بنی امیه تثبیت نمایـد، زیرا این عثمان بود که قلمرو معاویه را گسترش داد و فلسطین و حمص را به آن افزود، و منطقه وسیعی را در شام برایش بوجود آورد وفرماندهی سپاه های چهارگانه را به او سپرد و ارتش وی قوی ترین ارتش مسلمین گشت و نیز هماننـد عمر در طـول مـدت بر خلافتش ولایـت وی را ادامه داد و دسـتش را در امور شـام بیش از زمـان عمر بـاز گـذاشت و هنگامی که فتنه پیش آمد معاویه دریافت که وی از هر حاکم دیگری بیشتر بر سر قدرت بوده و از آن ها از نظر قدرت نظامی و تسلط برمردم قوی تر بوده است.(۱)

۱- – الفتنهْ الکبری، ج۱، ص ۱۲۰.

بنـابر این عثمـان خود بر قـدرت معـاویه افزود و قلمروش را گسترش داد و نفوذش را بیشتر کرد تا آنجا که وی نیرومنـدترین و پرنفوذترین حاکمان گردید و سرزمین وی از مهم ترین، محکم ترین، آرام ترین و مستقرترین سرزمین های اسلامی شد.

۵ – سعید بن عاص

عثمان، حکومت کوفه را به "سـعید بن عاص" سپرد و امور این منطقه عظیم را پس از عزل ولید بن عقبه به سبب ارتکاب جرم شرابخواری به او واگذار کرد.

کوفیـان حـاکم جدیـد خود را بـا ناخرسـندی و عـدم رضـایت اسـتقبال کردنـد زیرا وی جوانی نـازپرورده و گسـتاخ بود که از ارتکاب منکر نمی هراسـید، مورخان می گویند: وی یک بار درباره رمضان گفت: چه کسـی از شما هلال را دیده است؟ پس صحابی بزرگوار "هاشم بن عتبه مرقال" برخاست و گفت:

من آن را دیده ام..

ولی وی اعتنایی به او ننمود و سخت ترین و شدیدترین کلام را متوجه وی ساخت و گفت: آیا با این چشم کورت آن را دیده ای؟..

هاشم آزرده خاطر گشت و بر وی اعتراض نمود و گفت:

مرا به خاطر این چشم نابینایم سرزنش می کنی در حالی که آن در راه خدا از بین رفته است.

زیرا چشم وی در روز یرموک از بین رفته بود.

هاشم صبح روز بعد افطار نمود، زیراپیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:

با دیدن هلال، روزه بگیرید و با دیدنش افطار نمائید.

و مردم هم با توجه به افطار هاشم افطار نمودند، و خبر به سعید رسید و او هاشم را احضار نمود و به سختی مضروب ساخت و خانه اش را به آتش کشید که این امر موجب ناراحتی مردم گردید و بر او اعتراض نمودند زیرا وی به ناحق به یکی از پرچمداران جهاد در اسلام تعدی نموده بود.(۱)

سعید در بالاترین حد از ستمکاری و غرور بود زیرا از وی نقل شده که گفته بود این منطقه یعنی کوفه باغی برای قریش است، و این گفته موجی از خشم و ناخرسندی را موجب شد و پیشوای آزادگان یعنی مالک اشتر به وی پاسخ داد و گفت:

آیا جایگاه نیزه هایمان و آنچه را خداوند به ما روزی فرموده است باغی برای خود و برای قومت قرار می دهی؟.. به خدا قسم اگرکسی آن را آرزو نماید چنان کوبیده می شود که خوار و ذلیل گردد..

حکومت منحرف که به زور شمشیر بر امت تحمیل شده بود خوبان جامعه را این گونه باغی برای قریش قرار می دهد که با اسلام مبارزه کرده و در برابر آن جنگیده بود.

قاریان و فقهای منطقه با رهبر خود مالک هم صدا شده او را تایید نموده از غرور و ستمکاری حاکم انتقاد نمودند، رئیس پلیس سعد به خشم آمد و به شدت بر آن ها پرخاش نمود، آن ها به سوی وی شتافته و او را سخت کتک زدند به طوری که بیهوش گردید، سپس از مجلس وی برخاسته زبان به انتقاد او گشودند،

۱- - حیاه الامام الحسن بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۲۴۰.

و بـدی ها و زشـتکاری های عثمان را بر زبان آوردنـد و بـدی های قریش و جنایات بنی امیه را برای مردم بیان نمودند. سـعید فوراً نامه ای به عثمان نوشت و درباره آن ها وی را باخبر ساخت، عثمان در پاسـخ به وی نوشت تا آنان را به شام تبعیـد کند و در همان وقت

نیز نامه ای به معاویه نوشت و به او دستور داد تا آنان را تأدیب نماید.

این آزادگـان، مرتکب گنـاه یا فسادی نشـده و به جنایتی دست نزده بودنـد که مسـتحق مجازات و تبعیـد باشـند، آن ها تنها از امیرشـان انتقـاد کرده بودنـد، زیرا به نـاحق سـخن گفته و از راه راست منحرف شـده بود، در حالی که اسـلام آزادی کامل در مورد انتقاد از حاکمان و مسـئولان داده است هرگاه در رفتار خود منحرف باشـند و بر مردم سـتم نماینـد و این آزادی را حقی برای هر شهروند قرار داده و دولت را ملزم به رعایت و در نظر گرفتن آن برای مردم نموده است.

باری نظام حاکم آنان را به شدت سـرکوب و از وطن شان اخراج نمود و به شام گسیل داشت و معاویه آن ها را تحویل گرفت ودسـتور داد تا آنان را در کلیسایی جای دهند و برای آن ها مقری تعیین نمود و با آن ها شـروع به مناظره کرده آنان را موعظه می نمود و آنان را به مسالمت با نظام حاکم و پذیرش سـیاست آن تشویق می کرد، اما، آنان سـخنانش را نپذیرفتند و در مورد سخنان سـعید به او اعتراض نمودنـد از اینکه گفته بود آن منطقه باغی برای قریش است و به وی اعلام نمودند که هیچ امتیازی برای قبایل قریشی وجود ندارد که بتوانند خیرات سرزمین ها را به خود اختصاص دهند.

هنگامی که، معاویه از آنان ناامید شد به عثمان نوشت تا از نگهداشتن آنان

ص: ۳۰۹

در شام وی رامعاف دارد تا مبادا مردم، آنجا را بر وی تباه سازند، عثمان وی را معاف نمود و به او دستور داد تا آن ها را به کوفه بازگرداند، وقتی که آنان به کوفه بازگشتند زبان به انتقاد و بیان بدی های امویان و زشت کاری های آنان گشودند، سعید بار دیگر وضعیت آنان را به عثمان گزارش داد و او دستور داد تا آن ها را از وطنشان به حمص فرستاد و حاکم آن عبدالرحمن بن خالد با سخت ترین و شدیدترین گفتار با آن ها روبروشد و آنان را به سختی مورد شکنجه قرار داد و در اذیت و آزار آنان بسیار کوشید و بنابر آنچه راویان می گویند: هرگاه سوار می شد دستور می داد تا آن ها در اطراف مرکبش حرکت کنند تا در خوار و حقیر کردن آن ها مبالغه نماید. هنگامی که آنان آن سنگدلی را مشاهده کردند نسبت به نظام حاکم، اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمودند و او در مورد آنان به عثمان نوشت و عثمان اجابت نموده وی را دستور داد تا آن ها را به کوفه بازگرداند، هنگامی که آنان از حمص خارج شدند راه خود را به سوی مدینه تغییر دادند تا با عثمان روبرو شوند و پس از رسیدن به آنجا با وی دیدار نمودند و آنچه را از شکنجه و ستمکاری دیده بودند به اطلاع وی رساندند، اما طولی نکشید که ناگهان سعید را در آنجا دیدند که برای کار رسمی نزد عثمان رفته بود و در آنجا آن گروه را مشاهده کرد که از وی شکایت می کردند و خواستار عزل او بودند، ولی عثمان از آنان روی گردانید و درخواستشان را اجابت ننمود و آن ها را دستور داد تا از اوامر حاکمشان اطاعت کنند، و نیز به سعید دستور داد تا برگردد و کار خود را از سر گیرد.

آن گروه پیش از سعید، به سوی موطن خود حرکت نموده قبل از او به آنجا

رسیدند و آنجا را تصرف کرده سوگند خوردند مادام که شمشیرهایشان را داشته باشند اجازه ندهند که سعید به آنجا وارد شود، سپس همراه گروهی از مسلمین به فرماندهی مالك اشتر خارج شدند تا اینکه به "الجرعه" رسیدند ودر آن محل مستقر گشتند تا مانع ورود سعید به کوفه شوند.

وقتی سعید به آنجا رسید به سوی او شتافتند و به شدت با وی گفتگو نمودند و ورود به شهرشان را بر او تحریم کردند، وی به سوی عثمان فرار کرد و از آن ها شکایت نمود، عثمان چاره ای جز عزل وی نیافت، پس او را معزول نمود و با ناخرسندی شخص دیگری را به جای وی منصوب ساخت..(۱).

اینها بعضی از والیان عثمان بودند که همگی از بنی امیه و خاندان ابی معیط بودند و تنها به خاطر تبعیض و رعایت حال آنان و تقویت نفوذ امویان و مسلط نمودن آنان بر مقدرات مسلمین آن ها را فرمان حکومت داده بودند که سید میر علی هندی در مورد والیان عثمان چنین اظهار نظر نموده است:

اینها مردان برتر خلیفه بودند که همچون عقابهای گرسنه بر ولایت چنگ انداخته بودند و آن ها را طعمه خویش می ساختند و با شیوه های ستمکاری بی رحمانه برای خود ثروتها می اندوختند.(۲)

سیاست های مالی عثمان

سیاست مالی عثمان ادامه سیاست های عمر بود(۳)، و خود شیوه خاصی به جز آنچه عمر پایه گذاری کرده بود نداشت که همان ایجادنظام طبقاتی و مقدم داشتن

۱- - تاریخ الطبری، ج ۵، ص۸۵. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص۶۸.

۲- - روح الاسلام، ۹۰.

۳- - تاریخ العراق فی ظل الحکم الاموی، ۹۰.

بعضی افراد بر بعضی دیگر در بخشش ها بوده است، و این سیاست از آنچه اسلام در لزوم مساوات و انفاق در موارد عمومی و بهبود بخشیدن به حیات اقتصادی و مبارزه با فقر و اقدام به تأمین نیازهای افراد ناتوان و نیازمند مقرر داشته است منحرف شده بود، زیرا متولیان امور حق ندارند هیچ چیزی از ثروت عمومی را به خودشان اختصاص دهند و یا اینکه آن را برای تقویت حکومت و قدرت خویش مصرف نمایند و اسلام در این زمینه به شدت دقت و سخت گیری نموده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

کسانی که به ناحق در مال خدا تصرف می کنند در روز قیامت آتش برای آن ها خواهد بود(۱).

و امام امیرالمؤمنین علیه السلام پیشتاز حق و عدالت در زمین، به "قثم بن عباس" - عامل آن حضرت در مکه - نامه ای نوشته است که سیاست مالی اسلام را روشن می سازد و آن نامه چنین است:

«به آنچه از مال خدا نزد تو فراهم آمده است بنگر و آن را به کسانی که در برابر تو هستند از عائله مندان و گرسنگان مصرف کن و محل های نیاز و کمبودها را با آن سامان بخش و هر چه از آن اضافه باقی بماند به نزد ما بفرست تا میان کسانی که در برابر ما هستند، تقسیم نماییم.(۲)»

شیوه اسلام در خصوص اموال دولت، چنین بوده است که اولیای امور را ملزم می سازد که آن ها را در محل های فقر و میان نیازمندان مصرف نمایند تا مبادا در سرزمین بینوا یا محرومی باقی بماند ولی عثمان اهمیتی به این امر نداد بلکه

۱- - صحیح البخاری، ج۵، ص۱۷.

۲- - نهج البلاغهْ، محمد عبده، ج۲، ص۱۲۸.

اموال عمومی را میان اشراف، بزرگان و بنی امیه و خاندان ابی معیط تقسیم نمود به طوری که اموال فراوانی نزد آن ها انباشته شد که در مصرف آن ها سرگردان ماندند.

آری اموال بسیار فراوانی که به خزانه مرکزی سرازیر می شد، به امویان بخشیده می شد و ادعا می کردند که آن ملک آنهاست نه مال دولت، و آن اموال ملك بنی امیه است زیرا آنان همه امتیازات را به خود بخشیده بودند. صورتی از اموال که عثمان به آنان و دیگران بخشیده بود بدین شرح بیان می گردد:

بخشش های عثمان به امویان

اشاره

عثمان اموالی را به بنی امیه اختصاص داد و بخشش های عظیمی به آن ها ارزانی داشت که آن ها عبارتند از:

۱ – حارث بن حکم:

عثمان به داماد خود از عایشه بخشش هایی بدین شرح داده بود:

الف – سیصد هزار درهم.(۱)

ب – شترهای زکات را که به مدینه رسیده بود به وی بخشید.(۲)

ج – بازاری در مدینه را به او بخشید که

به نهروز معروف است و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را به همه مسلمین صدقه داده بود.(۳)

۲ – ابوسفیان

عثمان دویست هزار درهم به ابوسفیان سرگروه منافقین از بیت المال را

۱– – أنساب الاشراف، ج۵، ص۵۲.

۲– – حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام ، ج۱، ص۳۵۵.

۳– – أنساب الاشراف، ج۵، ص۲۸.

بخشید(۱).

۳ – سعید بن عاص

عثمان صد هزار درهم به سعید بن عاص بخشید(۲).

۴ – عبداللّه بن خالد

عبدالله بن خالد بن اسید با دختر عثمان ازدواج کرد وعثمان دستور داد تا ششصد هزار درهم به او بدهند و به عبدالله بن عامر والی او در بصره نوشت که آن مبلغ را از بیت المال به او بدهند(۳).

۵ – ولید بن عقبه

ولید بن عقبه برادر عثمان از مادرش بود که اموال فراوانی از عبدالله بن مسعود از بیت المال قرض گرفت و عبدالله آن ها را از وی مطالبه می کرد ولی وی از پرداخت آن خودداری نمود و نامه ای به عثمان نوشت و از عبدالله شکایت کرد، عثمان نامه ای به عبدالله نوشت که در آن چنین آمده بود:

همانا تو خزانه دار ما هستی، پس به ولید چیزی در مورد آنچه گرفته است اظهار مکن، ابن مسعود خشمگین شد و کلیدها را انداخت و گفت: گمان می کردم که خزانه دار مسلمین هستم، پس اگر خزانه دار شما باشم نیازی به آن ندارم، و پس از اینکه از مقام خود استعفا داد در کوفه اقامت گزید(۴).

۱- – شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶۷.
۲- – أنساب الاشراف، ج۵، ص۲۸.
۳- – تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص۱۴۵.
۴- – أنساب الاشراف، ج۵، ص ۳۰.

بنـابر ایـن بیـت المـال در عرف سـیاست عثمـانی، ملـک امـوی هـا بـود و نـه متعلـق به مسـلمین، و قضـاوت در این مـورد را به خوانندگان وامی گذاریم.

۶ – حکم بن ابی العاص

این پلید خبیث از بدترین دشـمنان رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم بود که آن حضرت او را به طائف تبعید کرد و فرمود: در یـک جا با من سـکونت ننمایـد. و در طول مـدت خلافت شـیخین وی و فرزنـدانش همچنان در تبعیـد بودنـد و هنگامی که حکومت به عثمان رسـید از سوی وی عفوی برای او صادر شـد و او به سوی مـدینه آمـد در حالی که یک بز را با خود آورده بود و لباس های مندرس بر تن داشت، پس وقتی بر عثمان وارد شد جبه ای از خز و پوستینی فاخر به او بخشید(۱).

– و از اموال یکصد هزار درهم به وی داد.

– او را مسئول جمع آوری زکات قبیله قضاعه قرار داد که بالغ بر سیصد هزار درهم شد و آن ها را به وی بخشید(۲).

بخشش عثمان به "حکم" سبب گردید که همه گروههای اسلامی او را مورد انتقاد قرار دهند.

۷– مروان بن حکم

"مروان بن حکم" وزیر و مشـاور خاص عثمان بود و همه امور مهم دولت در دست وی قرار داشت و ثروتی عظیم در اختیار او قرار گرفت و اموالی به شرح زیر به وی بخشید:

۱– – تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۴۱.

۲– – أنساب الاشراف، ج۵، ص۲۸.

الـف – یـکـ پنجـم غنـائم آفریقـا را بـه او بخشـید کـه بـالغ بر پانصـد هزار دینـار گردیـد، در ایـن مـورد از او خرده گرفتنـد و عبدالرحمن بن حنبل شاعر انقلابی او را مورد هجو قرار داده و چنین گفته است:

سأحلف باللّه جهد الیمین ما

ترک اللّه أمراً سدی

ولکن خلقت لنا فتنه

لکی نبتلی بک أو تبتلی

فإنّ الامینین قد بینا

منار الطریق علیه الهدی

فما أخذا درهماً غیله

وما جعلا درهماً فی الهوی

دعوت اللعین فأدنیته

خلافاً لسنّه مَن قد مضی

وأعطیت مروان خمس العبا

د ظلماً وحمیت الحمی(۱)

بخداوند سوگند می خورم حتماً مرا بیهوده رها نکرده است.

و لکن تو فتنه ای برای ما آفریدی تا به تو آزموده شویم و یا اینکه تو آزموده گردی.

زیرا دو امین راه روشن را برای هدایت بیان کرده اند.

آن ها درهمی را مخفیانه نگرفتند و درهمی را به هوی و هوس قرار ندادند.

تو آن ملعون را فراخواندی و نزدیک ساختی بر خلاف سنت آنان که بودند.

و خمس بندگان خدا را به مروان دادی تا به آنان ستم کنی و خویشان خود را هدایت نمایی.

ب - یک هزار و پنجاه اوقیه (هر اوقیه به اندازه هفت مثقال) به او بخشید از طلا- یا نقره معلوم نیست اینها مسائلی بود که موجب انتقاد و اعتراض گسترده از

ص: ۳۱۶

۱- - تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۸.

او شد(۱).

ج - یکصد هزار درهم از بیت المال. که در این هنگام زید بن ارقم خزانه دار بیت المال آمد و کلیدها را در برابر عثمان گذاشت و به گریه افتاد، پس عثمان به او نهیب زد: از این گریه می کنی که من به خویشاوندانم صله رحم نموده ام؟

او گفت: اما از آن می گریم که گمان دارم تو این مال را به جای آنچه در راه خدا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم انفاق کرده ای گرفته ای، اگر به مروان صد درهم می دادی باز هم زیاد بود.

عثمان بر او فریاد زد:

کلیدها را بینداز ای پسر ارقم، ما کسی غیر از تو خواهیم یافت(۲).

د - فدک را به وی بخشید(۳).

ه- - خمس مصر را به نام وی نوشت(۴).

اینها بعضی از بخشش های وی به امویان است که مسلمین سخت از وی انتقاد کردند و اخیار و آزادگان بر او خشم گرفتند، زیرا این خاندان با خداوند و پیامبرش دشمنی نموده و با اسلام جنگیده بودند و از حق و عدل به دور است که اموال مسلمین و منافع آنان را در انحصار خود بگیرند در زمانی که نیازمندی همه مناطق گسترش یافته بود.

۱- - السیره الحلبیه، ج۲، ص۸۷.
۲- - شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید، ج۱، ص۶۷.
۳- - لطائف المعارف، ج ۸۴. تاریخ أبی الفداء، ج۱، ص۱۶۸.
۴- - الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۴.

بخشش های عمومی به بزرگان

عثمان به بزرگان و اعیان آن ها که از قدرتشان می هراسید بخشش هایی نمود که از جمله بخشش های وی به شخصیت ها، موارد ذیر است:

۱ - طلحه: وی دویست هزار دینار به طلحه بخشید،(۱) در حالی که پنجاه هزار از وی طلبکار بود، پس طلحه به وی گفت: طلبت را دریافت کن، اما وی آن را به او بخشید و گفت: ای ابومحمد، آن برای توست به خاطر جوانمردی ات.(۲)

۲ - زبیر: او ششصد هزار دینار به زبیر بن عوام بخشید که موقع دریافت آن ها متحیر ماند و در مورد بهترین کالاها سؤال کرد تا آنچه را به دست آورده در آن راه به کار گیرد به او گفتند تا خانه هایی در مناطق وشهرها بسازد،(۳) پس وی یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر بنا نمود(۴).

۳ - زید بن ثابت: وی اموال فراوانی به زید بن ثابت بخشید بطوری که ثروت وی چنان گسترده شد که وقتی درگذشت آنقدر طلا و نقره از وی بر جای مانـد که با تیشه ها آن را می شکستند این علاوه بر اموال و زمین هایی بود که از وی بر جای ماند و ارزش آن ها به صد هزار می رسید،(۵) اموال دیگری نیز به طرفداری از حکومتش بخشید همچون حسان بن ثابت و دیگران که مورخان به

۱- - تاریخ الطبری، ج۵، ص۱۳۹.

۲- - نفس المصدر.

۳- - الطبقات الکبری، ج۳، ص۷۹.

۴- - صحیح البخاری، ج۵، ص۲۱.

۵- - مروج الذهب، ج۱، ص۳۳۴.

تفصیل آن ها را بیان کرده اند و این اموال ما را به یاد ملیونرهای زمان معاصر می اندازد.

ثروت فراوان نزد بعضی از صحابه، چنان گسترش یافت که بعضی از آنان ترسیدند که خداوند ثوابشان را در آخرت کمتر نماید،خباب بن ارت می گوید: من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودم و دینار و درهمی نداشتم و اینک در گوشه ای از خانه ام در صندوق خود چهل هزار وافی دارم (هر وافی یک درهم و چهار دانگ است)، و از این بیمناکم که خداوند نیکی های ما را در زندگی مان در دنیا برایمان زودتر فرستاده است..(۱).

"فان فلوتن" عقیده دارد که سیاست اقتصادی عثمان به گسترش زندگی رفاه طلبی و فساد منجر گردید.

تیول بخشی اراضی

عثمان در کوفه زمین هایی را به افرادی که به دستگاه خلافت نزدیک بودند بخشید با اینکه می دانست آن زمین ها ملک مسلمین است زیرا "مفتوح العنوه" بودند (یعنی با نیروی نظامی بدست آمده بودند)، آن ها را چه در داخل کوفه و چه در خارج آن به تیول اشخاص سپرد. آن زمین ها که در داخل کوفه قرار داشتند برای ساختن خانه ها و منازل اختصاص یافت و "مساکن الوجوه" نامیده شد.

وی به جمعی از صحابه زمین هایی بخشید که آنان عبارتند از:

۱ - طلحه: که به دار الطلحیین معروف شد و در محله الکناسه قرار داشت.

۱- - الطبقات الکبری، ج ۶، ص۸.

۲ – عبیدالله بن عمر: که به او زمین بخشید و کویفه ابن عمر نام گرفت.

۳ – اسامة بن زید.

۴ – سعد و پسر برادرش هاشم بن عتبه.

۵ – ابو موسی اشعری.

۶ – حذیفه عبسی.

۷ – عبدالله بن مسعود.

۸ – سلمان باهلی.

۹ – مسیب فزاری.

۱۰ – عمرو بن حریث مخزومی.

۱۱ – جبیر بن مطعم ثقفی.

۱۲ – عتبة بن عمر خزرجی.

۱۳ – ابو جبیر انصاری.

۱۴ – عدی بن حاتم طایی.

۱۵ – جریر بجلی.

۱۶ – اشعث کندی.

۱۷ – فرات بن حیان عجلی.

۱۸ – ولید بن عقبه.

۱۹ – جابر بن عبداللّه انصاری.

۲۰ – ام هانی دختر ابوطالب.

اینها برخی از کسانی بودند که زمین هایی به آنان بخشید که مساحت آن ها

معلوم نیست.

همچنین زمین های وسیعی که درآمد سرشاری داشت به عده ای بخشید که عبارتند از:

۱ – طلحة بن عبدالله: که نشاستج را به وی بخشید.

۲ – عدی بن حاتم: که البردجاء را عطاء کرد.

۳ – وائل بن حجر حضرمی: که ضیعه زادر را به وی بخشید.

۴ – خباب بن ارت: که مسعبنا را به وی داد.

۵ – به خالد بن عرفطه زمین در حمام اعین داد.

۶ – اشعث کندی که ظیزناباد را به وی عطاء کرد.

۷ – جریر بن عبدالله بجلی که زمینی در ساحل فرات بنام جرفین به وی داد.

۸ – به عبدالله بن مسعود قطعه زمینی در النهرین داد.

۹ – به زبیر بن عوام زمین عطاء کرد.

۱۰ – به اسامهْ بن زید قطعه زمینی بخشید که بعداً آن را فروخت(۱).

اینها بعضی از زمین هایی هستند که عثمان آن ها را به تیول بخشید.

لازم به ذکر است که بعضی از طبقه اشراف به خرید زمین حاصلخیز عراق روی آورده بودند. طلحه، مروان بن حکم و اشعث بن قیس کندی(۲) و افرادی از قبایل عراق زمین هایی را خریدند تا آنجا که فئودالیسم گسترش یافت و بدبختی ومحرومیت در میان کشاورزان شایع شد

و به این طریق، نظام طبقاتی بوجود آمد

۱– – الحیاه الاجتماعیه والاقتصادیه فی الکوفه، صص ۱۴۶ – ۱۴۷.

۲– – خطط الکوفه، ص۲۱. الحضاره الاسلامیه، ج۱، ص ۱۲۳.

که باعث کشمکش میان فرزندان امت گردید.

به خود اختصاص دادن اموال

عثمان آنچه را که می خواست از بیت المال برای خود و خانواده اش برمی داشت، مورخان می گویند: در بیت المال جواهرات گرانبهایی وجود داشت که ارزش آن ها قابل تخمین نبود و او آن ها را گرفته و زیور دختران و زنان خود ساخته بود(۱)، خود او نیز در ولخرجی و اسراف تا به آنجا پیش رفت که مسلمین نظیر آن را ندیده بودند، زیرا وی در مدینه، خانه ای با آجر و آهک بنا کرد و درهای آن را از چوب ساع و عرعر قرار داد، اموال باغ ها و چشمه هایی را در مدینه به خود اختصاص داد(۲)، وی دندانهایش را طلاکاری و جامه پادشاهان بر تن می کرد و مبالغ فراوانی از بیت المال را صرف تعمیرکشتزارها و خانه های خود ساخت(۳)، و هنگامی که کشته شد سی ملیون درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار نزد خزانه دارش یافت شد و هزار شتر و نیز درآمدهایی در برادیس، خیبر، و وادی القری که قیمت آن ها دویست هزار دینار بود از وی باقی ماند(۴)، سیاست های مالی که عثمان در پیش گرفت نظام طبقاتی را بوجود آورد و زیان های فراوانی به مسلمین وارد ساخت.

محمد کردعلی می گوید: این سیاست مالی، دو طبقه از مردم را به وجود

۱- – أنساب الاشراف، ج۵، ص۳۶.

۲- – مروج الذهب، ج۱، ص۳۳۴.

۳- – السیره الحلبیه، ج۲، ص ۸۷.

۴- – الطبقات الکبری، ج۳، ص۵۳.

آورد؛ اول: طبقه ای که ثروتی فراوان داشتند و کاری جز لهو و لعب نداشتند ودیگری طبقه زحمتکشان که زمین را می کاشتند و در صنعت کار می کردند و در راه آن اربابان رنج می کشیدند تا ته مانده سفره های آنان را به دست آورند که فقدان توازن در زندگی اقتصادی و از بین رفتن استقرار در زندگی سیاسی و اجتماعی را به طور یکسان در پی داشت و دولت اموی در روزهای حکومتش به این سیاست عمل کرد و ثروت را در خدمت جریانات سیاسی به کار گرفت و آن را به عنوان اسلحه ای بر ضد دشمنان و رفاه مباحی برای یارانشان قرار دادند(۱).

اینها بعضی از سیاست های مالی عثمان بود که از دستور اسلام مبنی بر دقت و سختگیری در اموال دولت و وجوب انفاق آن ها برای مبارزه با فقر و بهبودی زندگی اقتصادی در همه مناطق منحرف گشته بود.

با جبهه مخالف

طبیعی بود که نیکان مسلمین و صالحان آنان سخت به عثمان اعتراض نمایند از اینکه وی بنی امیه و خاندان ابی معیط را برتری داده و بر مسلمین تحمیل کرده و خیرات مناطق مختلف و مقامات دولتی را در اختیار آنان قرار داده بود و با وجود استمرارآنان در ظلم و ستم هیچ اقدامی در برابر آن ها به عمل نمی آورد، اما وی با دشنام و توهین مخالفان را پاسخ می داد.

جبهه مخالف در دو جهت راست و چپ مختلف بودند، زیرا طلحه و زبیر و کسانی که به آن ها وابسته بودند هدفشان از مخالفت با وی تقاضای اصلاحات اجتماعی نبود - هرچند برای فریب ظاهر بینان و ساده اندیشان به این امر تظاهر

۱- - الاداره الاسلامیه، ص۸۲.

می کردند – بلکه هدف آنان رسیدن به مسند قدرت و دستیابی به نفوذ و در اختیار گرفتن منابع درآمد مناطق مختلف بود.

اما گروه دیگر از مخالفان، بزرگان اسلام و حامیان دین را دربر می گرفت همچون عمار بن یاسر، ابوذر، عبدالله بن مسعود و نظایر آنان از کسانی که به پیمان خویش با خداوند وفادار مانده و در راه دین آزمایش خوبی داده بودند، آنان دریافتند که حکومت عثمان سنت را میرانده و بدعت را زنده ساخته، آن ها دیدند که راستگو تکذیب می شود و به

ناحق برتری اعمال می گردد آنگونه که خود می گفتند از عثمان خواستند که روش خود را تغییر دهد و از هدایت پیروی نماید و میان مسلمین به حق رفتار کند ولی وی اعتنایی به آنان نکرد و اگر به خواسته های آنان توجه می نمود و اندرزشان را می پذیرفت بسیاری از فتنه ها و سختی ها را از امت دور می ساخت.

سرکوبی مخالفان

اشاره

عثمان مخالفان و منتقدان سیاستش را به شدت سرکوب نمود و جام خشمش را بر آن ها ریخت و در ستم و آزار به آنان کوشید که در اینجا به بعضی از آنان اشاره می شود:

۱ – عمار بن یاسر

عمار بن یاسر از صحابی بزرگ و جایگاه او در اسلام معلوم است، زیرا وی یار حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و خلیل او بود، وی در راه اسلام سخت ترین و دردناک ترین گرفتاری ها را تحمل کرد، قریش او را به همراه پدر و مادرش به شدت شکنجه نموده و والدینش در راه دین شهید شدند و قرآن کریم فضیلت

وی را ارج نهاده، آنجا که این آیه کریمه در حق وی نازل شد:

«أمَّن هُوَ قانِتُ آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَقائِماً یَحذَرُ الآخِرَهَ»(۱)

آیا چنین کسی باارزش است یا کسی که در هنگام شب به سجود و قیام می پردازد و از آخرت بیمناک است؟

و خدای متعال درباره او فرموده است:

«أوَمَن کانَ مَیتاً فَأحیَیناهُ وَجَعَلنا لَهُ نوراً یَمشی بِهِ فِی النّاسِ»(۲)

یا آنکه مرده بود و ما او را زنده ساختیم و برای وی نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، در مورد عمار بسیار اهتمام می ورزید و او را مورد تکریم و عنایت قرار می داد. آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنید که شخصی از عمار بدگویی می کرد، پس به شدت متأثر شد و فرمود:

آن ها را با عمار چه باشد؟ وی آنان را به سوی بهشت می خواند و آن ها وی را به سوی آتش دعوت می کنند، همانا عمار پوستی میان چشم و بینی من است و هرگاه کسی به چنان درجه ای برسد از او خودداری کنید.(۳)

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به خلد برین رخت بربست عمار از برجسته ترین یاران حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود که مخصوص وی گشت و ملازم آن حضرت شد و از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر خودداری نمود، زیرا هیچ کس را جز امام امیرالمؤمنین علیه السلام به جایگاه پیامبر شایسته تر نمی دید.. پس از

۱- – الزمر: ۹. القرطبی فی تفسیره، ج۵، ص۲۳۹.
۲- – الانعام، ۱۲۲. السیوطی فی تفسیره، ج۱، ص۲۳۹.
۳- – السیره النبویه – ابن هشام، ج۲، ص۱۱۴.

آنکه عمر عثمان را به عنوان خلیفه بر مسلمین تحمیل کرد عمار از سخت ترین منتقدان وی بود و علت انتقاد او از عثمان عبارت بود از:

الف - هنگامی که عثمان سبد مخصوصی را در بیت المال که حاوی جواهرات ارزشمندی بود و قابل ارزشیابی به قیمتی نبود به خود اختصاص داد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر وی اعتراض کرد و عمار آن حضرت را تائید نمود، پس عثمان به وی گفت: ای پسر متکاء، آیا بر من گستاخی می کنی؟ آنگاه به مأمورانش دستور داد که او را دستگیر کنند، آن ها وی را دستگیر نموده به خانه عثمان بردند وبشدت کتک زدند تا آنجا که بیهوش گشت، او را به خانه ام المؤمنین ام سلمه بردند و از شدت ضرب به هوش نیامد تا اینکه نماز ظهر و عصر وی از دستش رفت، هنگامی که به هوش آمد وضو گرفت و نماز عشاء را خواند و گفت:

خدای را شکر، این نخستین روزی نیست که ما به خاطر خدا، در آن آزرده شده باشیم.

عایشه نیز خشمگین شد و موهایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جامه ای از جامه های آن حضرت و نعلینی از نعلین های حضرتش را بیرون آورد و گفت:

چه زود است که سنت پیامبرتان را ترک نموده اید! در حالی که موی، جامه و نعلین وی هنوز ازبین نرفته است..

عثمان چنان خشمگین شد که نمی دانست چه بگوید وچگونه از خطایش

ص: ۳۲۶

عذر خواهی کند.(۱)

ب - بزرگان صحابه یادداشتی برای عثمان نوشتند که کارها و مخالفت هایش نسبت به سنت را به وی گوشزد کردند و از او خواستند که از اعمال خود دست بردارد، عمار آن یادداشت را گرفت و به نزد عثمان برد، وی قسمتی از آن را خواند، سپس روی به عمار نمود و به او گفت:

آیا تو از میان آن ها به سوی من می آیی؟..

عمار گفت: من دلسوزترین آن ها برای تو هستم..

عثمان گفت: دروغ گفتی ای فرزند سمیه.

عمار گفت: به خدا من فرزند سمیه و فرزند یاسر هستم..

عثمان دستور داد تا مزدورانش دستها وپاهای عمار را کشیدند و عثمان با پاهای خود بر دستگاه تناسلی او لگد زد و او را دچار فتق ساخت و او ضعیف بود و بیهوش شد..

این صحابی بزرگ در زمان عثمان انواع عذاب ها و شکنجه های غیر قابل تحمل را متحمل شد. و خداوند کسی است که بین بندگانش حکم می کند.

ج - هنگامی که عثمان صحابی بزرگوار، "ابوذر" یار پیامبر خدا را مورد سرکوب قرار داد و به ربذه تبعید نمود ودر آنجا در غربت از دنیا رفت وقتی خبر درگذشت وی به مدینه رسید مسلمین برای او غمگین شدند و عثمان با استهزاء گفت:

خداوند رحمتش کند..

۱- - أنساب الاشراف، ج۵، ص۴۸.

عمار به این کار وی اعتراض نمود و گفت:

خداوند همه ما را رحمت کند..

عثمان برآشفت وبا زشت ترین و سخت ترین سخن با عمار روبرو شد و گفت:

ای کسی که... فلان پدرش را گاز گرفته! تو گمان می کنی که من از تبعید او پشیمانم..؟

این سخن برای اشخاص عادی شایسته نیست چه رسد به عثمان که ادعا می کنند فرشتگان ازاو خجالت می کشند!

عثمان به غلامش دستور داد تا عمار را دور سازند و او را مورد آزار قرار دهند و نیز دستور داد تا او را به ربذه تبعید کنند و هنگامی که برای خارج شدن آماده شد بنی مخزوم نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و از آن حضرت خواستند تا درباره وی با عثمان سخن بگوید، آن حضرت به سوی وی رفت و به او فرمود:

از خداوند پروا کن، زیرا تو مرد صالحی از مسلمین را تبعید کردی و در تبعید تو از بین رفت، و اینک می خواهی همانند او را تبعید نمایی..؟

عثمان برخاست و بر امام فریاد کشید:

تو بر تبعید شایسته تر هستی..

حضرت فرمود: اگر می خواهی چنین کن..

مهاجرین جمع شده و او را سرزنش کردند و وی سخن آنان را پذیرفت و

عمار را بخشید.(۱)

عثمان جایگاه عمار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وسابقه وی در اسلام را رعایت نکرد و بر وی تعدی نمود و در آزار و سرکوب وی بسیار کوشید زیرا او به عدالت دستور داده وبه سوی حق فراخوانده بود، فانا لله وانا الیه راجعون.

۲ – با ابوذر

اشاره

ابوذر یار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و خلیل آن حضرت بود، از پیشتازان در گرویدن به اسلام ، زاهدترین مردم در دنیا و کم توجه ترین آن ها به منافع آن بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را امین می دانست، در موقعی که هیچ یک از یارانش را امین نمی شمرد(۲)، و به او راز می گفت وقتی که به هیچ کس راز نمی گفت، و او یکی از سه نفری بود که خداوند آن ها را دوست می داشت و به پیامبرش دستور داده بود تا آن ها را دوست بدارد و از جمله سه نفری شد که بهشت مشتاق آنان بود(۳).

هنگامی که در زمان حکومت عثمان فتنه هاحاضر شد و بنی امیه منافع دولت و خیرات سرزمین را به خود اختصاص دادند، ابوذر موضع یک مسلمان مؤمن به دین را اتخاذ نمود و از سیاست عثمان انتقاد می کرد و او را فرامی خواند تا برای بحران و از هم پاشیدگی اجتماع حدی قائل شود، عثمان او را نهی نمود، ولی وی باز نایستاد و همچنان به انتقاد خود ادامه می داد و در برابر کسانی که عثمان ثروت فراوان به آنان داده بود می ایستاد و گفتار خدای تعالی را تلاوت می کرد که فرموده است:

۱– – تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۱۵۰. أنساب الأشراف، ج۵، ص۵۴.

۲– – کنز العمال، ج۸، ص۱۵.

۳– – مجمع الزوائد، ج۹، ص ۳۳۰.

{وَالَّذینَ یَکنِزونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّهَ وَلا یُنفِقونَها فی سَبیلِ اللّه ِفَبَشِّرهُم بِعَذابٍ ألیمٍ}

آنان که طلا و نقره می اندوزند وآن ها را در راه خدا انفاق نمی کنند آنان را به عذابی دردناک مژده بده.

این گفتار، مروان بن حکم را به خشم آورد، زیرا اموال فراوانی که عثمان به وی بخشیده بود نزد او انباشته شده بود، وی از ابوذر به تنگ آمد و از وی نزد عثمان شکایت کرد، عثمان ابوذر را پیام داد و او را ازآن کار نهی نمود، اما ابوذر نپذیرفت و گفت:

آیا عثمان مرا از تلاوت کتاب خدا نهی می کند؟... به خدا اگر خداوند را با خشم عثمان راضی نمایم برای من دوست داشتنی تر و بهتر است از اینکه خدای را با رضایت عثمان به خشم آورم...

عثمان برآشفت و از ابوذر به تنگ آمد، اما خشم خود را نگهداشت وبه دنبال وسیله بود تا دشمنش را نابود سازد.

زندانی کردن ابوذر در شام

صحابی بزرگ ابوذر، اعتراض بر عثمان را ادامه داد و از این کار رضای خدا را در نظر داشت و جهان آخرت را می طلبید، نه از مرگ می هراسید و نه زندگی او را می فریفت، در حالی که عثمان از او کینه به دل گرفته بود و او را به شام تبعید کرد.

مورخان می گویند: عثمان از حاضران در مجلس خود پرسید و به آنان گفت:

آیا برای شخص جایز است که از مال (بیت المال) بردارد و هرگاه امکان پیدا کند قضاء نماید؟

ص: ۳۳۰

"کعب الاحبار" که از افراد ویژه عثمان بود به سخن آمد و فتوا به جواز این کار داد، این امر بر ابوذر گران آمد که کعب با سرشتی یهودی که اسلام آوردنش مورد شک بود در امور دین دخالت کند، پس بر او بانگ زد:

ای فرزند دو یهودی، آیا تو دین ما را به ما یاد می دهی؟...

عثمان به خشم آمد و به یاری کعب برخاست و بر ابوذر بانگ زد:

چقدر آزار تو فراوان گشته! و اذیت تو به یارانم بسیار شده است! به سوی مکتبت در شام برو...

پس دستور داد او را به شام تبعید کنند و هنگامی که به آنجا رسید و منکرات و بدعت های معاویه را دید مشاهده کرد که وی دست خود را در مصرف بیت المال که از زحمت مردم جمع شده است آزاد گذاشته به انتقاد

از وی پرداخت و زشتکاری های عثمان را میان مسلمین فاش نمود، بر معاویه نیز اعتراض کرد هنگامی که معاویه گفت:

مال مال خداست...

ابوذر به او گفت:

مال مال مسلمین است...

و نیز در ساختن کاخ الخضراء بر او اعتراض نمود و به او گفت:

ای معاویه، اگر این خانه از مال خدا باشد خیانت و اگر از مال تو باشد اسراف است...

وی مسلمین را به بیداری و بر حذر بودن از سیاست اموی دعوت می کرد و به مردم شام می گفت:

به خدا قسم کارهایی انجام شده است که من آن ها را نمی شناسم، به خدا قسم آن ها در کتاب خدا هستند و نه در سنت پیامبرش، به خدا قسم من حقی را می بینم که خاموش، و باطلی که زنده گردانیده می شود، و راستگویی

که تکذیب، و برتری که بدون تقوا اعمال می گردد، و درستکاری که دیگران بر او ترجیح داده می شوند...(۱).

مردم سخن وی را باور داشتند و گفتارش را تصدیق می نمودند، وی هم چنان به روشنگری اجتماعی اش ادامه می داد و دعوت به بیداری اجتماع را دنبال می کرد و مردم را به انقلاب تشویق می نمود، پس معاویه به خشم آمد و به عثمان نامه نوشت و او را از خطر ابوذر آگاه نمود و درخواست کرد تا او را از نزد وی منتقل نماید، عثمان به وی نوشت که او را بر سخت ترین و چموش ترین مرکب حرکت ده تا زجر و سختی ببیند.

معاویه، وی را به همراه مزدورانی فرستاد که نه جایگاهش را می شناختند و نه مقامش را محترم می شمردند، و به وی اجازه نمی دادند که اندکی از سختی بیاساید و همچنین او را می بردند تا آنجا که پوست رانهایش کنده شد و نزدیک بود که بمیرد...

هنگامی که به مدینه رسید فرتوت و ناتوان بر عثمان وارد شد، اما عثمان جفاکارانه به او روی کرد و گفت:

این تو هستی که چنین و چنان کردی؟..

۱- – أنساب الاشراف، ج۵، ص۵۲.

ابوذر گفت: من تو را نصیحت کردم اما تو مرا فریبکار دانستی و دوست تو معاویه را نصیحت کردم و او نیز مرا فریبکار دانست..

عثمان بر او فریاد کشید:

دروغ گفتی! اما تو فتنه را می جویی و آن را دوست داری و تو شام را بر ما خراب کردی...

ابوذر او را مورد نصیحت قرار داد و گفت:

از روش دو دوستت - یعنی ابوبکر و عمر - پیروی کن، در آن صورت کسی حرفی با تو نخواهد داشت.

عثمان برخاست و بر او بانگ زد:

ای بی مادر! تو را به آن چکار؟...

ابوذر گفت:

به خدا قسم من عذری ندارم جز امر به معروف و نهی از منکر...

عثمان بر او فریاد کشید و به آنان که در مجلس او بودند گفت:

درباره این پیر دروغگوی به من پیشنهاد دهید که او را کتک بزنم، به زندان بیندازم و یا اینکه او را بکشم، زیرا جمع مسلمین را پراکنده ساخته و یا اینکه او را از سرزمین اسلام تبعید کنم؟...

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به خشم آمد و از عثمان انتقاد کرد و به او فرمود:

ای عثمان، شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که می فرمود:

در زیر آسمان و بر روی زمین راستگوتر از ابوذر نبوده است...

ابوذر اعتنایی به عثمان نکرد و همچنان به دعوت خویش ادامه داد و

اعتراض خود را دنبال می کرد و به او می گفت:

کودکان را به فرماندهی می گماری، واز خویشانت حمایت می کنی، و فرزندان طلقا را نزدیک می گردانی؟

وی همچنـان آنچه از رسول خـدا در نکوهش امویـان و درجه خطرشان بر اسـلام شـنیده بود برای مسـلمین بیان می کرد و می گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

هرگاه بنی امیه به سی مرد برسند زمین های خدا را تیول خود می سازند، و بندگان خدا را به بردگی می کشند، و دین خدا را تباه می سازند(۱).

عثمان دستور داد تا کسی با ابوذر نشست و برخاست نکند، و رفت و آمد ننماید، و سخن گفتن با وی را تحریم نمود، زیرا وی امر به معروف و نهی از منکر می نمود، و او را سیاست منکرش همراهی نمی کرد.

بازداشت ابوذر در ربذه

ابوذر به جهـاد خویش و اعتراض بر سـیاست اموی ادامه داد و سـتم امویـان و آزار آنـان نسـبت به وی عزمش را تضـعیف نمی کرد، عثمـان که از وی به سـتوه آمـده بود تصـمیم گرفت اورا از سـرزمین های اسـلامی تبعیـد کنـد و در محلی غیر مسـکونی بازداشت نماید، پس مأموران را به دنبال وی فرستاد و هنگامی که ابوذر حاضر شد فوراً خطاب به عثمان گفت:

وای بر تو ای عثمان! آیا رسول خدا را ندیده ای؟ آیا ابوبکر و عمر را

۱- - حیاة الامام الحسین بن علی(ع)، ج۱، ص۳۶۸ - ۳۷۰.

ندیده ای؟ آیا شیوه آنان چنین بوده که تو همچون جباران بر من ستم می کنی؟...

عثمان سخن او را قطع کرد و بر او فریاد کشید:

از نزد ما و از شهرهایمان خارج شو...

ابوذر گفت: آیا تو مرا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیرون می کنی؟...

عثمان گفت: آری، در حالی که بینی تو مالیده شده باشد...

ابوذر گفت: به سوی مکه خارج شوم؟...

عثمان گفت: نه...

ابوذر گفت: به کوفه؟...

عثمان گفت: نه...

ابوذر گفت: به کجا خارج شوم؟...

عثمان گفت: به ربذه، تا در آنجا بمیری...

پس به مروان دستور داد تا فوراً او را به سوی ربذه بیرون برد و دستور داد تا او را با اهانت و خواری خارج نماید و بر مسلمین ممنوع کرد که او را مشایعت و بدرقه نمایند، ولی اهل حقیقت نپذیرفتند مگر اینکه با عثمان مخالفت کنند، و فرمانش زیر پا نهند از اینرو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، حسنین، عقیل و عبدالّله بن جعفر علیهم السلام برای تودیع وی شتافتند.

مروان به سوی امام حسن علیه السلام رفت و با شدت به وی گفت:

هان ای حسن! مگر نمی دانی که عثمان سخن گفتن با این مرد را نهی کرده است؟ پس اگر نمی دانستی حالا بدان...

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی مروان برخاست و بر دو گوش مرکبش زد و

بر او فریاد کشید:

«دور شو، خداوند تو را به سوی آتش دورکند.» مروان به سوی عثمان گریخت و او را از اینکه فرمانش اطاعت نشده و به وی تعدی گشته بود باخبر ساخت.

سخنان امام امیرالمؤمنین(ع)

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار ابوذر ایستاد و در حالی که چشمانش پر از اشک بود او را وداع کرد و این کلمات را که بیانگر شخصیت وی بودند خطاب به وی بر زبان آورد:

«ای اباذر، تو به خاطر خدا خشمگین گشتی، پس به کسی امیدوار باش که برایش خشمگین شدی، اینها از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آن ها بر دینت ترسیدی، پس در دستشان رها ساز آنچه را که از تو بر آن ترسیدند، و با آنچه از آن ها بر آن ترسیدی، بگریز که آن ها چه نیازمندند به آنچه از آنان بازداشتی، و تو چه بی نیازی از آنچه تو را از آن بازداشتند، و فردا خواهی دانست که چه کسی برنده است و بر چه کسی بیشتر حسد خواهند برد؟ که اگر آسمانها و زمین بر بنده ای بسته باشند و او پرهیزکار باشد، خداوند از آن ها برای وی راه خروجی خواهد ساخت، جز حق تو را مأنوس نسازد و جز باطل تو را به وحشت نیندازد، زیرا اگر دنیای آن ها را می پذیرفتی تو را دوست می داشتند، و اگر چیزی از آن را با دندان خود می بریدی تو را ایمن می ساختند.»

این کلمات، انقلاب ابوذر را روشن می سازد که برای حق و به خاطر اصول بلند پایه ای بوده است که اسلام آن ها را آورده بودو آن قوم از وی بر دنیایشان ترسیدند و به خاطر اینکه آنان ثروت های امت را غارت نموده و با اقتصاد و

سرنوشت آن بازی کرده بودند از وی ترسیدند.

امام، این روح پاک را در ابوذر گرامی داشت و از او خواست تا با دین خود بگریزد تا از شرارت ها و گناهان آن قوم در امان باشند.

سخنان امام حسن(ع)

امام حسن علیه السلام به سوی عمویش ابوذر شتافت و با او مصافحه نمود و به گرمی با وی بدرود گفت و این کلمات را خطاب به او فرمود:

«عموجان، اگر نبود که برای وداع کننده شایسته است که خاموش باشد و مشایعت کننده مراجعت کند، سخن کوتاه می شد هرچند که افسوس طولانی شود و این قوم آنچه را می بینی برای تو پیش آورده اند، پس دنیا را از خود فرو گذار با یادآوری فارغ شدن از آن و سخت شدن شدتش را فراموش کن به امید آنچه پس از آن خواهد بود، و شکیبا باش تا اینکه به دیدار پیامبرت بروی در حالی که از تو خشنود باشد...»

چه کلمات طلایی که حاکی از قیام ابی ذر در برابر ظلم و استبداد آنهاست و ناراحتی امام حسن علیه السلام از رنجی که بر ابی ذر بخاطر حق گرایی اش وارد می شود.

سخنان امام حسین(ع)

امام حسین علیه السلام به سوی ابوذر رفت در حالی که اندوه بر او تأثیر گذاشته بود او را به این کلمات مورد خطاب قرار داد:

«عموجان، خداوند تبارک و تعالی قادر است آنچه را می بینی دگرگون سازد که خداوند در هر روز مشیتی دارد و این قوم دنیایشان را از تو بازداشتند و تودینت را از آن ها بازداشتی، و تو چه بی نیاز هستی از آنچه تو را مانع شدند، و آنان چه نیازمندند به آنچه از آن ها مانع گشتی،

پس از خداونـد شـکیبایی طلب کن و از ناشـکیبی و آزمندی به خداوند پناه بر که صبر از دین و کرم باشد و آزمندی رزقی را پیش نیارد و ناشکیبی اجلی را به تأخیر نیندازد...»

این کلمات درخشان شعله ای بود بر آتش انقلاب ابی ذر که به خاطر مصالح عمومی قیام کرده بود و حاکی از ترس امویان از او بود که از مناصبی که به دست آورده بودند و از اموالی که از بیت المال مسلمانان اختلاس کرده بودند می ترسیدند.

سخنان عمار بن یاسر

عمار بن یاسر با چشمانی پر از اشک پیش آمد و با دوست و یار خود ابوذر وداع کرد و گفت:

خداونـد آن کس را که تو را به وحشت انداخته است مأنوس نسازد، و آن که تو را هراسان ساخت ایمن نفرماید، به خدا قسم اگردنیایشان را می خواستی تو را امان می دادنـد، و اگر به اعمالشان راضـی می شـدی تو را دوست می داشـتند.. و چیزی مانع نشـد مردم را که سـخن تو را بر زبان آورنـد جز اینکه به دنیا راضـی شدنـد و از مرگ هراسـیدند و به قـدرت جماعتشان مایل شدند که ملك از آن کسـی است که غالب شود، پس دینشان را به آن ها بخشـیدند و آن قوم دنیایشان را به آن ها دادند بنابر این دنیا و آخرت را زیانکار گشتند و این همان زیانکاری آشکار است...

سخنان ابوذر

ابوذر به تلخی گریست و نگـاه آخرین وداع را بر اهـل بیت افکنـد، آنـان که برایشان اخلاص می ورزیـد و آن ها نیز برای وی اخلاص داشتند، آنگاه با کلماتی

که سوز دلش در آن ها هویدا بود چنین سخن گفت:

خداوند شما را ای اهل بیت، رحمت نماید که هرگاه شما را ببینم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به یاد می آورم، من در مدینه جز شما کس و کاری ندارم، من در حجاز بر عثمان سنگینی نمودم آنگونه که در شام بر معاویه سنگینی کردم، او نمی خواست که همسایه برادرش و دایی زاده اش در مصرین شوم و مردم را بر علیه آن ها بگردانم، پس مرا به سرزمینی تبعید کرد که در آن یار و یاوری جز خداوند نیست، و به خدا قسم من جز خداوند یاری نمی خواهم و با خداوند از هیچ وحشتی نمی هراسم...

آنگاه مرکب ابوذر به راه افتاد و به سوی ربذه حرکت کرد تا از حرم خدا و حرم رسولش تبعید شود، در حالی که قلبش از غم و اندوه فراق اهل بیت علیهم السلام پر بود، آنان که یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در میان امتش بودند، ابوذر به ربذه رفت تا در آنجا از گرسنگی بمیرد در حالی که طلای زمین در دست عثمان بود و آن را به بنی امیه و خاندان ابی معیط می بخشید ولی آن را بر ابوذر مصلح بزرگ تحریم می نمود، فانا لله وانا الیه راجعون.

خشم عثمان بر امام(ع)

هنگامی که امام امیرالمؤمنین علیه السلام از تودیع ابوذر برمی گشت، گروهی از مردم به استقبال وی شتافتند و او را از خشم عثمان به آن حضرت باخبر کردند، چون او با اوامرش مخالفت کرده بود و عثمان سخن گفتن و تودیع با ابوذر را تحریم کرده بود، حضرت در پاسخ آن ها فرمود: «خشم اسب بر افسار باشد» عثمان به سوی امام رفت و فریاد زد:

چرا فرستاده ام را بازگرداندی؟

امام فرمود:

اما مروان، او به سوی من آمد تا مرا بازگرداند و من او را از بازگرداندن خود بازگرداندم، ولی امر تو را بازنگرداندم...

عثمان گفت: مگر نشنیده ای که من مردم را از بدرقه کردن ابوذر بازداشتم؟

امام فرمود: آیا هر چیزی که ما را به آن دستور دهی و طاعت خدا و حق در خلاف آن باشد باید از امر تو در آن پیروی کنیم؟!!

عثمان گفت: به مروان تاوان بده...

امام فرمود: برای چه چیزی به او تاوان بدهم؟...

عثمان گفت: میان دو گوش مرکبش زده ای...

امام فرمود: مرکب من آنجاست، اگر بخواهد آن را بزند آنگونه که مرکبش را زدم می تواند چنین کند، و اما من، نه در آن دروغی می گویم و جز حق چیزی نگویم..

عثمان گفت: به خدا قسم، تو نزد من از او برتر نیستی...

امام از عثمان رنجید که اینگونه خاندانش را دیوانه وار دوست می داشت و میان وی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به منزله هارون از موسی بود و میان مروان بن حکم آن وزغ فرزند وزغ که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وی را در صلب پدرش بود لعنت کرده بود برابر می کند، امام علیه السلام برخاست و به عثمان گفت:

آیا این به من می گویی؟ و مرا با مروان برابر می شماری؟ من به خدا قسم از تو برترم و پدرم از پدر تو برتر و مادرم از مادر تو برتر است و این تیرهای من

است که آن ها راکشیده ام...(۱).

عثمان خاموش شد و نتوانست پاسخی بدهد و امام اندوهگین و دردمند با غم ها و دردهایش از آن محل دور شد.

۳ – عبداللّه بن مسعود

اشاره

" عبدالله بن مسعود" قاری از درخشان ترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از بزرگان آنان و از منتقدین سیاست عثمان بود و هنگامی که ولید از بیت المال قرض گرفت و آن را اداء نکرد به او اعتراض نمود و ولید آن را به عثمان نوشت و از عبدالله انتقاد کرد و وی استعفاء نمود و به مدینه برگشت. هنگامی که به آنجا رسید عثمان در منبر بود، خطاب به مسلمین گفت:

جانورکی زشت بر شما وارد شده که بر غذای هر کسی راه رود دچار قی و اسهال می شود...

ابن مسعود به وی پاسخ داد و گفت:

من آن نیستم ولی من یار سول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روزبدر و روز بیعت رضوان هستم...

سخن عثمان موجی از خشم و ناخرسندی در میان مردم به وجود آورد و عایشه خشم خود را اظهار نمود و گفت:

ای عثمان، آیا این را به یار رسول اللّه می گویی؟...

عثمان به مأمورانش دستور داد تا آن صحابی عظیم را از مسجد خارج کنند و آن ها وی را با بی حرمتی از مسجد خارج نمودند و ابوعبد الله بن زمعه یا یحموم

۱- – حیاهٔ الامام الحسین بن علی(ع)، ج۱، ص۳۷۵ – ۳۷۶.

غلام عثمان به سوی او برخاست و او را بلنـد کرد به طوری که پاهای ابن مسـعود در کنار گردنش حرکت می کردنـد، پس او را بر زمین زد و یکی از دنده هایش شکسته شد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و خطاب به عثمان فرمود:

ای عثمان، آیا این کار را با یار رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به خاطر گفتار ولید بن عقبه انجام می دهی؟...

عثمان گفت:

من با گفته ولیـد این کار را نکردم، ولی زبیـد بن صـلت کندی را به کوفه فرسـتادم و ابن مسـعود به وی گفته بود خون عثمان حلال است...

امام به وی پاسخ داد:

زبید را که مورد اعتماد نیست در نظر گرفتی...(۱).

امـام، ابن مسـعود را به خانه اش برد و از او مواظبت می نمود تا اینکه از بیماری اش بهبود یافت و عثمان با وی قطع رابطه نمود و او را رها کرد و دسـتور داد تا در مـدینه اقامت اجباری داشـته باشد و سـهمیه اش را از بیت المال قطع کرد..ابن مسـعود بیمار شد و این همان بیماری بود که بر اثر آن درگذشت، پس عثمان به عیادتش رفت و به او گفت:

از چه چیز شکایت داری؟

گفت: از گناهانم.

گفت: چه دوست داری؟

۱- - أنساب الاشراف، ج۵، ص۳۶.

گفت: رحمت پروردگارم را.

گفت: آیا طبیبی برایت بیاورم؟

گفت: طبیب مرا بیمار ساخته است.

گفت: می خواهی سهمیه ات را برایت بیاورند؟

گفت: آن وقت که نیازمند آن بودم مرا از آن محروم ساختی، اینک که از آن بی نیاز هستم آن را به من می دهی؟!

عثمان گفت: برای فرزندانت باشد.

ابن مسعود گفت: روزی آن ها با خداوند است.

عثمان گفت: ای ابوعبدالرحمن، برای من استغفار کن.

ابن مسعود گفت: از خدا می خواهم که حق مرا از تو بگیرد(۱).

عثمان از نزد وی بیرون رفت در حالی که رضایت ابن مسعود را به دست نیاورده بود، هنگامی که حال وی سنگین شد وصیت نمود که عثمان بر او نماز نخواند دوستش عمار بن یاسر بر او نماز گزارد، وقتی که او از

دنیا رفت برگزیدگان صحابه به تجهیز و دفن او برخاستند و عثمان را باخبر نساختند و هنگامی که عثمان مطلع شد خشمگین شد و گفت: شما بر من پیشی گرفتید؟ عمار به وی گفت:

وصیت کرده بود که تو بر وی نماز نخوانی...

ابن زبیر گفت:

لأعرفنک بعد الموت تندبنی

وفی حیاتی ما زوّدتنی زادی(۲)

۱- - حیاة الامام الحسن بن علی(ع)، ج۱، ص۲۵۳ - ۲۵۴.

۲- - مستدرک الحاکم، ج۷، ص۱۶۳. البدایهْ والنهایهْ، ج۳، ص۱۳.

پس از مرگ می بینم بر من نوحه سرایی می کنی در حالی که هنگام زنده بودنم غذایم را به من ندادی.

و در اینجا سخن در مورد جبهه مخالف عثمان و معترضین به او به پایان رسید.. خلاصه ای از مهم ترین دلایلی که آنان را به اعتراض واداشته بود:

۱ – عثمان اموال دولت را به خود اختصاص داده بود و آن ها را زمانی که گرسنگی و محرومیت همه مناطق را دربر گرفته بود به خاندان و خویشاوندانش می بخشید.

۲ – مناصب عالیه را در دولت به بنی امیه و آل معیط داده بود.

۳ – بزرگان صحابه را که خواستار عدالت و تغییر سیاست او بودند آزار و شکنجه داد و آن ها را از شهر و دیار خود تبعید نمود آنگونه که بیان کردیم.

انقلاب علیه عثمان

انقلاب تا حد زیادی نتیجه پختگی اجتماعی بود و حالتی اصلاح طلبانه داشت آنگونه که علائلی می گوید:

زیرا نارضایتی گسترده و خشم عمومیت یافته بود و در جلسات و انجمن ها درباره ستم های عثمان و استبداد وی در امور مسلمین سخن می گفتند، صاحبان حل و عقد فراهم آمدند و به همه شهرها نامه هایی نوشتند و از آن ها کمک خواستند و درخواست نمودند تا سپاهیانی را بفرستند که نظام حاکم را واژگون نمایند، متن نامه به مردم مصر چنین است:

از مهاجرین نخستین و باقیمانده شورا به کسانی که از صحابه و تابعین در مصر هستند.

اما بعد، به سوی ما بیایید و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دریابید پیش از آنکه از دست صاحبانش به غارت برده شود، زیرا کتاب خدا دگرگون شده و سنت پیامبرش تغییر یافته و احکام دو خلیفه تبدیل گردیده است، پس ما به خدا سوگند می دهیم هر کس را که نامه ما را بخواند در باقیماندگان اصحاب رسول الله و آنان که به نیکی از آن ها پیروی نمودند به سوی ما بیایید اگر به خداوند و روز واپسین ایمان دارید تا حق را به شیوه روشنی که با پیامبر خویش با آن بدرود گفتید و خلفا را با آن مفارقت نمودید به پای دارید که حق ما را از ما گرفته اند و بر منافع ما مستولی شده اند و میان ما و امرمان جدایی افکنده اند که خلافت پس از پیامبرمان خلافت نبوت و رحمت بود و امروز ملکی است به دندان گاز گرفته شده که هر کس بر چیزی غالب شود آن را می خورد...(۱).

این پیام حوادث خطرناکی که حکومت عثمان مرتکب شده بود را بیان می کند و آن ها عبارتند از:

۱ - تبدیل کتاب خدا و الغای احکام و دوری از اصولش.

۲ - تغییر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بی توجهی به مقررات اقتصادی و اجتماعی آن.

۳ - دگرگونی احکام دو خلیفه.

۴ - به خود اختصاص دادن قدرت حاکم منافع دولت را و انفاق آن ها برای امیال و منافع خاص خودشان.

۱- - الامامهٔ والسیاسهٔ، ج۱، ص۳۵.

۵ – انحراف خلافت اسلامی از مفاهیم خیرخواهانه آن به حکومتی خشن که توجهی به اهداف امت نداشته است.

نیکان و مصلحان مناطق مختلف، بر آن شدند که هیئت هایی را به مدینه بفرستند تا از اوضاع خلیفه و حالت های وی مطلع شوند.

پیام دیگری به مرزداران

جبهه مخالف پیام دیگری برای کسانی ازصحابه فرستادند که در مرزها مستقر بودند و از آن ها خواستند تا برای سرنگونی نظام حاکم مدینه بیایند، متن آن پیام چنین است:

همانا شما برای جهاد در راه خداوند عزوجل خارج شده و طالب دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستید، در حالی که دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم را خلیفه تان تباه کرده است، پس آن را به پای دارید...(۱).

این پیام دلها را به آتش کشید و جانها را از خشم و غضب بر عثمان به جوش و خروش آورد.

هیئت های مناطق مختلف

اشاره

مردم در سرزمین های اسلامی به ندای صحابه پاسخ مثبت دادند و هیئت های خود را برای بررسی اوضاع و آگاه شدن بر حوادث به مدینه فرستادند، این هیئت ها عبارت بودند از:

۱- – تاریخ الطبری، ج۵، ص۱۱۵. الکامل فی التاریخ، ج۵، ص ۷۰.

الف – هیئت مصری

مصر هیئتی را که تعداد اعضای آن چهارصد نفر و به قولی بیشتر بوده اند به رهبری محمد بن ابی بکر و عبدالرحمن بن عدیس بلوی فرستادند.

ب – هیئت کوفی

کوفه هیئت خود را به رهبری مالك اشتر، زید بن صوحان عبدی و زیاد بن نضر حارثی و عبدالله بن اصم عامری فرستاد که همگی تحت ریاست عمرو بن اهثم بودند.

ج – هیئت بصری

بصره یکصد نفر را به رهبری حکیم بن جبله فرستاد و سپس پنجاه نفر دیگر را اعزام نمود که ذریح بن عباد عبدی، بشر بن شریح قیسی، ابن المحرش و افراد دیگری از بزرگان و اعیان در میان آنان بودند(۱).

صحابه از هیئت ها استقبال نموده با احترام و بزرگداشت با آن ها روبرو شدند و کارهای عثمان را برای آنان شرح داده و آن ها را تشویق می نمودند تا او را خلع نموده مجازات کنند.

یادداشت مصریان به عثمان

هیئت مصری تصمیم گرفت که یادداشتی به عثمان بدهند و از او بخواهند که توبه نماید و در سیاست و رفتار خود به راه راست برود، متن آن یادداشت چنین بود:

اما بعد، بدان که خداوند چیزی را در قومی دگرگون نمی سازد مگر اینکه

۱- – حیاة الامام الحسین بن علی(ع)،ج۱، ص ۳۸۱ – ۳۸۲.

آنچه را در خود دارند دگرگون نمایند، پس خدای را، خدای را، خدای را که تو به راه دنیا هستی، پس آخرت را همراه آن به پای دار و سهم خود را از آخرت فراموش نکن که دنیا برای تو روا نباشد، و بدان که ما برای خدا هستیم و برای خدا خشم می گیریم، و در راه خدا خوشنود می شویم، و ما شمشیرهایمان را از دوشهایمان برنمی داریم تا اینکه توبه ای آشکار از تو به ما برسد، و یا گمراهی تو برای همه روشن شود، و این سخن ما برای تو مسأله ما با توست، و عذر ما با تو را خداوند دارد والسلام..(1).

عثمان مضطرب گشت و نامه را به دقت خواند در حالی که انقلابیون وی را در میان گرفته بودند، پس مغیره به سوی وی شتافت و از او اجازه خواست تا با آن ها سخن بگوید، وی را اجازه داد، اما هنگامی که به آن ها نزدیک شد بر او فریاد زدند:

ای اعور برگرد.

ای فاجر برگرد.

بار سوم بر او فریاد زدند:

ای فاسق برگرد.

مغیره ناکام و خوار شده در حالی که در سفارت خویش شکست خورده بود مراجعت نمود، و عثمان، عمرو بن عاص را فراخواند و از او خواست تا با آن قوم سخن بگوید، او نیز به نزد آن ها رفت و بر آن ها سلام کرد، اما آنان سلام وی

۱- - تاریخ الطبری، ج۵، ص۱۱۱. أنساب الاشراف، ج۵، ص۶۴ - ۶۵.

را جواب ندادند زیرا از فسق و فجور وی آگاه بودند، آن ها به وی گفتند:

ای دشمن خدا برگرد..

ای فرزند زن آن چنانی، برگرد که تو نزد ما نه امین هستی و نه در امان خواهی بود..

وی ناکام از مأموریت خود بازگشت در حالی که آن ها سخن وی را نشنیده و با توهین و استحقار با وی روبرو شده بودند.

عثمان از امام(ع) کمک می طلبد

همه راه ها بر عثمان بسته شد، و او راه نجاتی برای خود از این گرفتاری پیدا نکرد، عثمان دانست که جز امام امیرالمؤمنین علیه السلام پناهی ندارد، پس از وی پناه جست و از آن حضرت خواست تا آن قوم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فراخواند، امام پس از اینکه از وی تعهداتی گرفت که به عهد خود وفا کند، این درخواست او را پذیرفت و به سوی انقلابیون رفت، در حالی که تضمینی برای همه درخواستهایشان با خود داشت، آن ها همگی هنگامی که وی را دیدند گفتند:

برگرد.

امام فرمود:

کتاب خدا به شما داده می شود و از هر چه

موجب خشمتان شده است از شما پذیرفته می گردد...

گفتند: آیا شما این را ضمانت می کنید؟..

امام فرمود: آری..

گفتند: پذیرفتیم.

آنگاه بزرگان و اشراف آنان همراه امام آمدند و بر عثمان وارد شدند و از اینکه در امور مسلمین کوتاهی نموده بود از او گله نموده سرزنشش کردند و از او خواستند که سیاست و رفتار خود را تغییر دهد و میان مسلمین به حق رفتار کند، وی پذیرفت و آن ها از او خواستند تا در این مورد نامه ای برایشان بنویسد، و او قبول کرد و این نامه را برای آنان نوشت:

این نامه ای از بنده خدا عثمان، امیر مؤمنان برای کسانی که از مؤمنین و مسلمین بر او اعتراض کرده اند که برای شماست اینکه طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش در میان شما عمل کنم، به محروم داده شود، و آن که

هراسان باشد ایمن گردد، و تبعیدی بازآورده شود، و در فرستادن لشکرها مردم را به زحمت نیندازد، و سهم مردم را از درآمدها فراهم کند، و علی بن ابیطالب برای مؤمنین ومسلمین ضامن باشد و انجام این تعهد بر عهده عثمان است.

بر این نوشته زبیر بن عوام، طلحهْ بن عبیدالله، سعد بن مالك بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، زید بن ثابت، سهل بن حنیف، ابو ایوب و خالد بن زید گواهی دادند و آن را در ذیقعده سال ۳۵ هجری نوشت.

آن گروه، نامه را گرفتند و به سوی افراد خویش رفتند و امام امیرالمؤمنین علیه السلام از عثمان خواست تا به سوی مردم خارج شود و انجام درخواست هایشان را برای آنان اعلام نماید و او نیز چنین کرد و با آنان عهد و میثاق خدا بست که میان آن ها طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش رفتار نماید و سهم آنان از درآمدهای عمومی را فراهم سازد و آن را به کسی از خویشانش اختصاص ندهد، مصریان نیز

عازم سرزمین خود شدند.

پیمان شکنی عثمان

عثمان، پیمانی را که تعهد کرده بود نقض نمود و به تعهدات خود برای مسلمین وفا نکرد، مورخان می گویند که سبب این پیمان شکنی، مروان بوده که مشاور و وزیر وی بود مروان بر او وارد شد و او را بر آنچه انجام داده بود سرزنش ها نمود و به وی گفت:

سخن بگو و به مردم اعلام کن که مردم مصر بازگشته اند و آنچه در مورد پیشوایانشان رسیده بیهوده بوده است، زیرا سخن تو در شهرهای مختلف منتشر می شود پیش از آنکه مردم از شهرهایشان به سوی تو سرازیر شوند وکسانی نزد تو بیایند که نتوانی آنان را دور سازی...

عثمان از پذیرفتن سخن وی خودداری نمود زیرا او از عثمان می خواست تا با خودش به تناقض برخیزد و غیر از حق چیزی بگوید، اما مروان همچنان با او سخن می گفت و وی را ازعاقبت آنچه انجام داده بود برحذر می داشت و از سرانجام کارها می ترساند و عثمان نیز نه اراده محکمی داشت و نه عزمی ثابت بلکه وی بازیچه ای در دست مروان بود، پس نظر او را پذیرفت و بالای منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

اما بعد، به این عده از مردم مطلبی در مورد پیشوایانشان رسیده بود و هنگامی که مطمئن شدند که آنچه به آن ها رسیده بود بیهوده است به شهرهای خود بازگشتند... مسلمین به انتقاد از او برخاستند و عمرو بن عاص بر او فریاد کشید:

ای عثمان، از خدا بترس که تو به کارهای خطرناک و کشنده ای دست زده ای

ص: ۳۵۱

و ما نیز به همراه تو به آن ها دچار شده ایم، پس به سوی خدا توبه کن ما هم به همراه تو توبه می کنیم.

عثمان بر او بانگ زد:

ای فرزند آن چنانی، تو اینجا هستی؟ به خدا قسم از وقتی که تو را از کارت کنارگذاشته ایم جبه ات شپش زده است..

فریادهای اعتراض از هر سوی آن جلسه برخاست که یک صدا می گفتند:

ای عثمان، از خدا بترس!

ای عثمان، از خدا بترس!(۱).

اعصاب عثمان بهم ریخت و قدرتش از هم پاشید و در پاسخ سرگردان و چاره ای نداشت جز اینکه بار دیگر از آنچه انجام داده بود اظهار توبه کند و در حالی که خسته و کوفته بود از منبر پائین آمد و به سوی خانه خویش رفت.

عثمان از معاویه کمک می طلبد

هنگامی که برای انقلابیون معلوم گردید که وی از سیاست خود دست برنمی دارد و بدون هیچ تغییر و تبدیلی به روش خود ادامه می دهد، او را محاصره کرده از او خواستند که از مقام خود استعفاء دهد، ولی او نپذیرفت وتصمیم گرفت از معاویه کمک بگیرد و او برای وی نیروی انتظامی بفرستد تا او را از انقلابیون حفظ کنند، پس این نامه را به وی نوشت:

اما بعد، مردم مدینه کافر شده و دست از اطاعت برداشته و بیعت را

۱- – تاریخ الطبری، ج۵، ص۱۱۰. أنساب الاشراف، ج۵، ص۷۴.

شکسته اند، بنابر این رزمندگانی از اهل شام به هر وسیله برای من بفرست...(۱).

نامه را " مسور بن مخرمه " نزد معاویه برد و هنگامی که معاویه نامه را خواند مسور به وی گفت:

ای معاویه، عثمان کشته می شود، پس در آنچه به تو نوشته است دقت کن.

معاویه واقعیت امر و آنچه را در دل خود داشت به صراحت با وی در میان گذاشت و گفت:

ای مسور، من آشکارا می گویم که عثمان در آغاز آنچه را خداوند و رسولش دوست می داشتند و می پسندیدند عمل می کرد ولی بعداًدگرگون گشت و خداوند نیز وضع او را دگرگون ساخت، حال آیا برای من ممکن است چیزی را که خداوند عزوجل تغییر داده است برگردانم...(۲)؟

معاویه به درخواست وی، پاسخ مثبت نداد و بنابر آنچه مورخان می گویند منتظر کشته شدن وی بود تا از خون او وسیله ای برای دستیابی به حکومت و قدرت بسازد، آنجا که الطاف و مساعدت های او را در حق خود و خاندانش نادیده گرفت.

دکتر " محمد طاهر دروش " می گوید:

اگر در قتل عثمان گناهی باشد این گناه بر معاویه است و خون وی بر گردن او و مسئولیتش در آن مورد قابل دفاع نیست، زیرا وی سزاوارترین مردم به عثمان و مهم ترین دولت مردان حکومت وی بود که او را برای مشاوره در آن امر

۱- – الکامل فی التاریخ، ج۵، ص۶۷. تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۱۵۰.

۲- – فتوح البلدان، ج۲، ص۲۱۸.

فراخوانـد در حـالی که وی بـا هوش ترین هوشـمندان بود،اما نه با رأی خود به یاری اش پرداخت و نه با سـربازانش از او دفاع کرد و همچون دیگران منتظر مانـد زنـدگی عثمان که طولانی شـده بود به سـر آیـد و گـذاشت تا گذشت ایام سـرنوشت او را تعیین کند، و پایان کارش را معلوم نماید.

پس اگر برای کسـی جایز باشد که گمانی به علی یا طلحه و زبیر و دیگران در تقصـیر نسبت به عثمان ببرد، معاویه خود مقصد خواهد بود و اگر روا باشد در آنچه پیش آمد کسی غیر از عثمان ملامت شود این معاویه است که باید ملامت گردد(۱).

عثمـان نامه های دیگری به مردم شـهرها و به کسانی که برای موسم حـج به مکه آمـده بودنـد نوشت و از آن ها خواست تا به یاری اش بشتابند، اما آنان فراخوانی اش را نپذیرفتند زیرا از اعمالی که عثمان مرتکب شده بود باخبر بودند.

محاصره عثمان

انقلابیون عثمان را محاصره کردند در حالی که هیئت مصری، پس از کشف توطئه خطرناکی که بر ضد آن ها ترتیب یافته بود نزد آنان بازگشته بود.

آنان عثمان رامحاصره کردند و برای سقوط وی شعار می دادند و از او می خواستند که از مقام خود استعفاء دهد در حالی که مروان بن حکم آتش انقلاب را در دلهایشان شعله ور ساخته بود، زیرا از بالای خانه خطاب به آنان گفته بود:

۱- – الخطابه فی صدر الاسلام، ج۲، ص۲۳.

چه می خواهید؟ گویی برای غارت کردن آمده باشید، این چهره ها دگرگون شود می خواهید ملک ما را از دستمان خارج کنید، از نزد ما خارج شوید..

صبر انقلابیون به سر آمده و بر کشتن وی مصمم شده بودند و بر آن بودند که بدنش را قطعه قطعه کنند و او را نابود سازند.

سخنان مروان به اطلاع امام امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، به سرعت نزد عثمان رفت و به او فرمود:

از مروان راضی نشدی و از تو راضی نگشت، مگر با منحرف کردن تو از دین و از عقلت، همچون شتر کاروان که هر کجا کشیده شود می رود، به خدا قسم، مروان نه در دینش و نه در جانش صاحب نظر نیست، سوگند به خدا تو را می برد و برنمی گرداند، و من بعد از این برای گله کردن از تو نخواهم آمد، تو شرف خود را از بین بردی و خود را گرفتار ساختی...

امام او را گذاشت و از نزد وی رفت، پس نائله همسر عثمان به امویان گفت:

بخدا قسم شما او را می کشید و کودکانش را یتیم می سازید..

پس روی به عثمان نمود و او را نصیحت کرد که از مروان روی گرداند و از او اطاعت نکند، وی به عثمان گفت:

تو اگر از مروان اطاعت کنی تو را می کشد..

انقلابیون او را احاطه نموده آب و غذا را از او مانع شدند و وی را محاصره نمودند در حالی که وی بر سیاستش اصرار داشت و از آن دست برنمی داشت.

دلها از کینه و دشمنی با وی لبریز شده بود، آنجا که وی به خاطر اطاعت از مروان و تن دادن به خواسته های بنی امیه در حق خویش مرتکب جنایت شده بود.

روزی که به خانه عثمان حمله ور شدند

آتش انقلاب زبانه کشید و شعله هایش فروزان گشت، زیرا انقلابیون خانه عثمان را محاصره نمودند. در این هنگام مروان به سوی آنان خارج شده بود که "عروة بن شیم لیثی" به سوی وی شتافت و با شمشیر بر پشت او زد و او به روی خود بر زمین افتاد "عبید بن رفاعه زرقی" به سوی او رفت و می خواست با چاقویی سر از تنش جدا سازد، اما فاطمه ثقفیه که مادر رضاعی او بود وی را سرزنش کرد و گفت:

اگر کشتن او را می خواهی وی را کشته ای، پس گوشتش را می خواهی چه کنی که او را سرمی بری؟

او از وی خجالت کشید و رهایش کرد و مردم

به سوی عثمان پیش رفتند و بر بام خانه راه یافتند و کسی نزد او نبود، زیرا دلها از او رمیده و جانها از وی متنفر شده بود، او را با سنگ زدند و فریاد زدند:

ما تو را با سنگ نمی زنیم، خداوند تو را می زند..

عثمان به آنان پاسخ داد:

اگر خداوند مرا می زد از من به خطا نمی رفت..

بعضی از امویان نزد او جمع شده از وی دفاع می کردند و جنگ سختی میان آنان و انقلابیون روی داد در حالی که خالد بن عقبه بن ابی معیط از صحنه نبرد گریخته بود، عبدالرحمن بن سیحان درباره او می گوید:

یلومونني فی الدار إن غبت عنهم

وقد فر عنهم خالد وهو دارع

مرا در مورد روز حمله به خانه ملامت می کنند که همراهشان نبوده ام، در

حالی که خالد که زره بر تن داشت از نزد آن ها گریخته بود.

از یاران عثمان "زیاد بن نعیم فهری"،

"مغیرهْ بن اخنس"، "نیار بن عبدالله اسلمی" و دیگران کشته شده بودند.

حمله به عثمان

پس از اینکه بنی امیه و خانـدان ابی معیـط از نزد عثمـان فرار کردنـد انقلابیون او را محاصـره کردنـد، جمعی از مسـلمین بر او یورش بردند که در پیشاپیش آنان "محمد بن ابوبکر" بود، او با دست خود ریش او را گرفت و به او گفت:

ای نعثل(۱)، خدا تو را رسوا کرد.

عثمان گفت: من نعثل نیستم، بلکه بنده خدا و امیر مؤمنان .هستم.

محمد گفت: معاویه و فلان و فلان چه سودی به تو رساندند؟..

عثمان گفت: ای برادرزاده ریش مرا رها کن، زیرا پدرت آنچه را گرفته ای به دست نمی گرفت..

محمد گفت: آنچه برای تو قصد دارم ازگرفتن ریش تو سخت تر است..

پس پیشانی او را با سرنیزه ای که در دست داشت زخمی ساخت و "کنانهْ بن بشر" سرنیزه هایی را که در دست داشت بالا برد و در بیـخ گوش عثمان فرو کرد به طوری که در حلق وی داخل شـد و آنگاه او را با شمشـیر زد و "عمرو بن حمق خزاعی" به سوی او برخـاست و بر سـینه اش نشـست در حالی که هنوز رمقی در او بود، پس وی را نه بار ضـربه زد و عمیر بن ضابی ء دو دنده از دنده هایش را شکست و کوشیدند تا سر از تنش جدا کنند که دو همسرش نائله و دختر شیبیهْ

۱- – نعثل: مرد یهودی پُرریش. لطایف المعارف، ص۳۵.

بن ربیعه خود را به روی او انداختند، پس ابن عدیس دستور داد او را برای آن ها رها کنند..(۱).

انقلابیون تن بی جان عثمان را افتاده بر زمین رها کردنـد و اجازه دفن او را نمی دادند و صـفدی گفته است: آن ها وی را سـه روز بر مزبله ای انداختند(۲)، تا وی را تحقیرو توهین بیشتری کرده باشـند، پس بعضـی از خاصان وی با امام امیرالمؤمنین علیه السـلام سـخن گفتنـد تـا در مورد دفن وی نزد انقلابیون وسـاطت کنـد، امام با آن ها سـخن گفت و آنان اجازه دفن عثمان را دادند.

گلدزیهر درباره دفن وی چنین می نویسد:

جنازه او را بدون غسل بر لنگه دری گذاشـتند به طوری که سـر او به شدت کوبیده می شد، و حاملان آن به سرعت قدم برمی داشـتند و در تاریکی شب او را شـتابان می بردند، در حالی که سـنگ ها بر او پرتاب می شد و نفرین ها به دنبالش بود و او را در «حش کوکب» بخاک سپردند - باغی از یهودیان بود که مرده هایشان را در آن دفن می کردند - و انصار اجازه ندادند در مقابر مسلمین دفن شود(۳).

اما دو غلام او که همراهش کشته شدند، آن ها را کشیدند و بر تپه ها انداختند وسگان آن ها را خوردند(۴).

ص: ۳۵۸

۱- - حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام ، ج۱، ص ۳۹۰.

۲- - تمام المتون، ۷۹.

۳- - العقیده والشریعه فی الاسلام، ص۴۵.

۴- - تاریخ الطبری،ج۳، ص۲۴۱. البدایه والنهایه، ج۷، ص۲۱۴.

به این ترتیب، زندگی عثمان به صورت وحشتناکی خاتمه یافت و در آن مسلمانان سخت امتحان شدند و فتنه و مصیبت از هر سو به آن ها روی آورد و آن ها را در شری عظیم گرفتار کرد که امویان از کشتن او سود بردند و مطالبه خون او را نمودند چه اینکه عده ای مانند طلحه و زبیر و عایشه که خود در کشتن او سهیم بودند آن را وسیله قرار دادند.

به هر حال، عالم اسلامی به حکومت عثمان و به کشته شدن او به مصیبت و فتنه هایی گرفتار شد که ما در کتابمان (زندگی امام حسین علیه السلام) آن را شرح داده ایم و تکرار آن را لازم نمی دانیم وبیشتر این فصول را از آن کتاب اقتباس کردیم چون در ارتباط موضوعی با بحث ما بود که از آن بی نیاز نبودیم چون در زندگی سیاسی و اجتماعی در عصردو امام ‘مرتبط بود در آنجا بیان شد و در این کتاب از اصل موضوع است.

جلد سوم :تفسیر امام از قرآن کریم

اشاره

مجمع جهانی شیعه شناسی

مؤلف: علامه باقر شریف القرشی

مترجم: سید محمد صالحی با مساعدت آقای حاج حسین ناظری مقدم

ص: ۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحیم

{هوَ الَّذی أنزلَ علیکَ الکتابَ منهُ آیاتٌ محکماتٌ هنَّ أمُّ الکتابِ وأُخرُ مُتشابهاتٌ فأمَّا الذینَ فی قلُوبِهم زیغٌ فَیتبعونَ ما تَشابه منهُ ابتِغاء الفتنهِ وابتغاءَ تأویلهِ وما یعلمُ تأویلهِ إلا اللّه ۘوالراسخونَ فی العلم یقولونَ آمنا بهِ کلٌّ من عندِ ربِّنا وَما یذکرُ الا أولوا الالبابِ} (آل عمران:۷)

او خدایی است که این کتاب را بر تو نازل کرد برخی از آن کتاب آیات محکم است، که آنها اصل و اساس کتاب اند. و برخی دیگر آیاتی متشابه اند ولی گروهی که در دل شان است، انحراف برای فتنه انگیزی و طلب تفسیر از آیات متشابه پیروی می کنند و با تأویل کردن در صورتی که تأویل درست آنها را فقط خداوند و اهل دانش می دانند، و اهل دانش می گویند، ما همه به آن کتاب ایمان آوردیم زیرا همه قرآن از جانب پروردگار ما آمده است، و تنها خردمندان عالم به آن متذکر می شوند.

{الر کتابٌ أحکمت آیاتهُ ثمَّ فصلَت من لدن حکیم خبیرٍ} (سوره هود آیه ۱)

الف - لام را: این کتابی است که آیاتش استحکام یافته، سپس از جانب خدای حکیم و آگاه، بسیار روشن

بیان شده است.

{ولقد صرَّفنا فی هذا القرآنِ للناسِ من کلِّ مثلٍ وکانَ الانسانُ أکثرَ شیءٍ جدلاً} (الکهف: ۵۴)

ما در قرآن هرگونه مثال برای هدایت بیان کردیم، ولی انسان بیشتر از هر چیز به جدال بر می خیزد.

ص: ۳۶۱

تقدیم

قرآن کریم گنجی از گنج های خدا، ذخیره ای از ذخایر اسلام، و بخششی از خدای متعال به بندگانش است. آن را بر بنده و رسولش خاتم انبیا فرستاد، تا معجزه و دلیل صداقت او بر رسالتش باشد؛ تا کژی ها را راست و پیچ و خم های نظام دنیا را با آن اصلاح کند. راه را روشن، قصد را واضح، انسان را در راهی وسیع سیر داده و امنیت و سلامت آن را تضمین کند.

قرآن کریم؛ رساله جاوید خدا و حفظ کننده بهشت است، با آن برترین بندگانش را که کامل ترین فکر، صادق ترین ایمان و رئوف ترین قلب ها را دارند برگزید.

خدای متعال فرموده است: {لَقد جآءکم رسولٌ من أنفسکُم عزیزٌ علیه ما عنتُّم حریصٌ عَلیکم بالمؤمنینَ رؤوفٌ رحیمٌ}(۱).

«با تحقیق، پیامبری از خودتان به سوی شما آمد که رنج و هلاک شما بر او سخت، و بر هدایت شما حریص، و به مؤمنان مهربان و رحیم است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، کتاب خدای متعال را آشکار، آیات آن را شایع، و آن را منتشر کرد و آیات آن را برای اقوام و زبان های مختلف آن ها و شهرهای دیگر می خواند.

ص: ۳۶۲

۱- – التوبه: ۱۲۸.

قرآن کریم با توان علمی و فکری خود انقلاب عجیبی در آن جمع جاهل، غرق در گناه و جنایت به وجود آورد، عادات، آئین و پیروی کورکورانه آن ها را از بین برد و آن ها را با روش کاملی از همه امور زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آشنا و نشانه های عدالت اجتماعی را پدیدار کرد، طوری که جایی برای ظلم و تجاوز به محرومین جامعه نگذاشت.

در واقع تعالیم قرآن، احکام و آدابش برای ترقی انسان و علو سرشت او آمده است. فواید آن بسیار زیاد است و همچنین کمک و نعمت بزرگی برای بشریت بوده است، و معجزه خلیفه خدا در روی زمین می باشد.

قرآن کریم حاوی تعالیم محکم، متشابه، عام، خاص، مطلق و مقید است. و راسخون در علم هستند که تأویل و وقوف بر حقیقت نازل از رب العالمین را، احاطه دارند. آن ها چراغ های اسلام، هدایت کنندگان مردم و نردبان ترقی عالی در اسلام اند، عترت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم کسانی هستند که با قرآن زندگی کردند، بر دقایق قرآن، اسرار، ارزش و آدابش واقفند؛ پس به ناچار در تفسیر قرآن کریم به آنها رجوع می کنیم زیرا رجوع به آن هااستحبابی یا داوطلبانه نیست بلکه حقی است که نظیری برای آن نیست.

آنچه مورد تأکید است و در آن شکی نیست، «سید عترت نبوی» امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، اولین کسی است که قرآن را شناخته، و بر محتویات آن واقف شده است. شاگرد او «عبداللّه بن عباس» کسی که قویترین و داناترین مفسر قرآن

است، علوم خود را از او گرفته است و نسبت علم و معرفت او از قرآن به علم امام علیه السلام مانند نسبت قطره ای به دریا است.

امام بزرگ، علم تفسیر قرآن را از برادرش و پسر عمویش، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرا گرفت و او به تفسیر هر آیه ای که بر او نازل می شد، احاطه داشت، همان طور که امام آن را بیان می کند:

«آیه ای خدا بر پیامبرش نازل نکرد، مگر اینکه آن را جمع کردم و آیه ای از آن نبود،مگر اینکه بر من خواند و تأویل آن را به من آموخت»(۱).

و امام علیه السلام فرمود: «آیه ای در قرآن نازل نشد، مگر اینکه من می دانستم کجا نازل شده، درباره چه کسی نازل شده و درباره چه چیزی و در دشت یا در کوه نازل گردیده است»(۲).

پس؛ امام علیه السلام اولین کسی است که به علم قرآن احاطه پیدا کرد، و بر مضامین و محتویات آن واقف شد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حکومت خلفا برای قرآن کریم، بیان مفردات و آنچه متعلق به آیات آن از امور عالم، امور توحید، عجایب مخلوقات و آنچه مربوط به تفسیر قرآن بود، تلاش فراوانی کرد.

و این تفسیر موجب مباهات و افتخار ائمه طاهرین بود بعضی از کینه توزان و دشمنان شیعه قرآن امام را غیر از این قرآن می دانستند و آن را نزد امام وسیله

ص: ۳۶۴

۱- – بحار الانوار: ۹۲/۴۰.

۲- – أمالي الصدوق: ۱۶۶.

عیب و طعن قرار دادنـد. این از کم تـدبیری آن ها بود زیرا شیعه عقیده دارد که قرآن دیگری غیر از این قرآن وجود ندارد، و این قرآنی است که از جانب خداوند متعال بر پیامبر خاتم نازل شده است.

تفسیر امام شامل تفسیر و اسباب نزول آن و غیر آن که ذکر کردیم می باشد.

اگر کرسـی خلافت بعـد از وفـات رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم به امـام علی علیه السـلام واگـذار می شـد، و رهـبری حکومت را او به عهـده می گرفت؛ رهبری اصـیل و نمونه با حکومت عالیه در روی زمین تشـکیل می شد؛ زیرا امام از توانایی مهم علمی الهام گرفته بود، که تنها او از آن برخوردار بود و او دروازه شـهر علوم پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم بود و اندازه ای برای مرفت او نیست به علوم، نیست.

امام علیه السـلام اعلام کرد، اگر رهبری بعد از نبی صـلی الله علیه و آله وسـلم به او واگذار می شد، برای تمام ملل و ادیان آن گونه که در کتابشان بود فتوا می داد.

امام علیه السـلام فرمود: «به خدا قسم اگر برای من کرسی بگذارند و بر آن بنشینم، برای اهل تورات به توراتشان فتوا می دهم، تـا تورات به سـخن آیـد و بگویـد: علی درست گفت و دروغ نگفت، برای شـما فتوای داد آن گونه که بر من نازل شـده، و به اهـل انجیل با انجیل شان فتوا دهم تا انجیل به سـخن آیـد، بگویـد: علی درست گفت و دروغ نگفت برای شـما به آنچه بر من نازل شـد. و به اهل قرآن با قرآن شان فتوا دهم، تا قرآن به نطق آیـد و بگویـد علی درست گفت و دروغ نگفت و شـما را فتوا داد آن گونه که بر من نازل شد. شـما که قرآن را شب و روز می خوانید آیا در بین شما کسی هست آنچه نازل شده بداند؟ و اگر یک آیه در

قرآن نبود، و آنچه بوده و خواهد بود را تا روز قیامت به شما خبر می دادم. خداوند

می فرماید: {یمحوااللّه ُما یشاءُ وَیثبتُ وعندهُ أمّ الکتابِ}(۱).

(خداوند هر چه را نخواهد، محو و هر چه را بخواهد، اثبات می کند.)

و این حدیث امام علیه السلام بر عالم بودن امام به تمام علوم و تمامی حوادثی که در دنیا رخ داده، و تا روز قیامت رخ می دهد، دلالت می کند.

به راستی جای تأسف است که مردم از این نابغه بزرگ بهره مند نشدند و از او استقبال نکردند تا از علوم، معارف و دانش او استفاده کامل کنند و آن ها را به آنچه از اسرار و مخلوقات خدای بزرگ در کتاب اوست آگاه کند، و بین امام و زندگی سیاسی او جدایی افکندند. و بعضی از شخصیت های بارز قریش اظهار کردند که خلافت و نبوت در یک خاندان جمع نمی شود. و این منطق بی پایه و

سست، از حسادت و کینه بر خاندان پیامبر است، نشأت گرفت و خلافت به بنی امیه و بنی العباس رسید؛ در حالی که آن ها از علم، تقوی و فکر بهره ای نداشتند، و در زمان آنان مسلمانان به مصیبت و عذاب گوناگونی دچار شدند.

در اینجا احادیثی از امام علیه السلام که تفسیر از تفسیر امام علیه السلام بر قرآن کریم نقل شده است را ذکر می کنیم اگرچه ما تفسیر کامل او و از تمام آیات کتاب عزیز را نداریم، و آن را برای ابراز گسترش و توسعه علوم امام علیه السلام و احاطه کامل او به

۱- - بحار الانوار:۹۲/۷۸. و آیه ۳۹ از سوره رعد.

کتاب خدای بزرگ، نقل می کنیم، و آن جزیی از زندگی علمی او است که بر بعضی از معالم او پرتو افکنده است.

قبل از اینکه کتاب را به اتمام برسانم قصد دارم که این سخن را بگویم که، این کتاب جزیی از دانشنامه امام امیرالمؤمنین علیه السلام است، که درباره امور زندگی او بحث می کند،

و من به طور یقین ادعا نمی کنم که به تمام ابعاد زندگی او احاطه پیدا کردم زیرا این امری نشدنی و دور از آرزو است، و برای چنین ادعایی از خدای متعال استغفار می طلبم، پس هرچه در این کتاب است، به قدر وسع و توان بوده که با کوشش و سختی جمع آوری شده و آن پرتویی از الهام و نشانه های زندگی این امام بزرگ است، که ذهن های علما را به موهبت ها و نبوغ خود مشغول کرده است. و آن را برای تحقق به عدالت خالص و حق محض مورد حمایت قرار داد. علما در گذشته و حال کتاب های زیادی در فضایل مناقب امام و آثار او نوشته اند، از آن جمله کتابها دانشنامه است که به طور کلی از صفحات درخشنده زندگی او؛ که با کرامت، شرف، خرد و فداکاری همراه است، حکایت می کند. در خاتمه به سوی خدای متعال تضرع و زاری می کنم، که این کوشش ناچیز را قبول کند، و آن را ثوابی

برای من در روز ملاقاتش قرار دهد؛ زیرا او بر هر کاری قادر و توانا است.

نجف اشرف باقر شریف قرشی

۱۰ جمادی الثانی ۱۴۱۹ ه-

ص: ۳۶۷

تعظیم و تقدیس در برابر قرآن کریم

امام علیه السلام در برابر قرآن کریم که هیچ گاه باطل به آن راه نیافته، تعظیم و تکریم می کرد. و زیباترین اوصاف و بالاترین صفات را برای آن به کار می برد.

و امام امیرالمؤمنین علیه السلام از اولین کسانی بود که حافظ قرآن بودند، و عظمت و منزلت آن را ستوده است و این اخباری است، که بر اهمیت قرآن مجید دلالت دارد.

صفات قرآن

امام علیه السلام قرآن کریم را با این صفات عالیه توصیف کرده است. و فرمود:

«ظاهر آن زیبا و باطن آن عمیق است، ظاهر آن

حکم و باطن آن علم است»(۱).

این کلمات از ظاهر قرآن و باطن آن حکایت می کند که، ظاهر آن حکم، آداب و باطن آن علم، فضل و خیر و هدایت برای مردم است.

قرآن نور است:

امام علیه السلام خطبه مهمی ایراد، و در آن از نعمت و رحمت اسلام با مردم صحبت کردند، سپس قرآن کریم را وصف و آن را نور و چراغ روشن توصیف کردند.

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۳۶۸

۱- – البصائر والذخائر: ۷.

«پس بر او نازل شد (یعنی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم) کتابی نور است، چراغ های آن خاموش نمی شود، درخشندگی آن زوال ناپذیر است، دریایی است که ژرفای آن درک نمی شود، راهی است که رونده آن گمراه نمی گردد، شعله ای است که نور آن تاریک نمی شود، جدا کننده حق و باطلی است که درخشش برهانش خاموش نمی شود، بنایی است که ستون های آن خراب نمی شود، شفا

دهنده ای که بیماری های حولناک را از بین می برد، قدرتی است که یاورانش شکست ندارند و حقی است که یاری کنندگانش مغلوب نمی شوند.

قرآن، معدن و اصل ایمان است، چشمه دانش و دریای علوم است، سرچشمه عدالت و نهر جاری عدل است، پایه و ستون محکم اسلام است، نهر جاری زلال حقیقت و سرزمین آن است، دریایی است که تشنگان آن آبش را تمام، چشمه ی است که آبش تمامی ندارد، محل برداشت آبی است که هر چه از آن بردارند کم نمی شود، منزل هایی است که مسافران راه آن را فراموش نخواهند کرد، نشانه هایی است که روندگان از آن غفلت نمی کنند و کوهسار زیبایی است که از آن نمی گذرند.

خدا قرآن را، عطش علمی دانشمندان، باران بهاری برای قلب فقها و راه گسترده و وسیع برای صالحان قرار داده است. قرآن دارویی است که با آن بیماری وجود ندارد، نوری است که با آن تاریکی دیده نمی شود و ریسمانی

است که رشته های آن پناهگاهی محکم است و قله آن بلند، توان، و قدرت و محل امنی است برای هر کس که آنجا وارد شود، راهنمایی است برای کسی که از او پیروی کند، وسیله انجام وظیفه است برای آنکه قرآن را راه و رسم خود قرار

ص: ۳۶۹

می دهد، برهانی است برای آن کس که با آن سخن بگوید، عامل پیروزی است برای آن کس که با آن استدلال کند، نجات دهنده آن کس که حافظ آن باشد و به آن عمل کند، راهبر آن کس که آن را به کار گیرد و نشانه هدایت است برای آن کس که در او بنگرد، سپر نگه دارنده است برای آن کس که با آن خود را بپوشاند، دانش کسی است که آن را به دلیل بسپارد، حدیث کسی است که در آن روایت کند، و فرمان کسی است که با آن قضاوت کند»(۱).

دیدید امام با کلمات گهربار خود - که از ذخایر علم قرآن و ناشی از تسلط، احاطه کامل و آگاهی به تمام اسرار، و لطائف قرآن بود - کتاب خدا معرفی کرد؟

قرآن ناطق

از کلمات شگفت امام در وصف قرآن کریم این است که فرموده:

«کتاب خدا در بین شما سخنگویی است که هیچ گاه زبانش از حق گویی کند و خسته نشده، همواره گویا است، خانه ای است که هرگز ستون های آن فرو نمی ریزد، و صاحب عزتی است که هرگز یارانش شکست ندارند»(۲).

چه زیبا است این وصف و چه شگفت است این بیان؛ زیرا حاکی از صفات بزرگ قرآن کریم است.

خبر دادن قرآن از گذشته و آینده

از احادیث امام علیه السلام در مورد قرآن کریم این است که قرآن از مردم گذشته و مردمی که خواهند آمد خبر می دهد، امام علیه السلام در این باره می فرماید:

۱- - نهج البلاغه: ۲/۱۷۷-۱۷۸.

۲- - نهج البلاغه: ۲/۱۶. بحار الانوار: ۹۲/۳۳.

قرآن از قبل از شما و بعد از شما خبر می دهد و در بین شما حکم می کند.

قرآن کریم داستان های امت های گذشته را بیان کرده و علت هلاکت و نابودی آن ها را انحراف از حق و دشمنی با پیامبران خدا بازگو می کند.

قرآن؛ ریسمان خدا:

امام علیه السلام به اصحابش سفارش کرد که به قرآن متوسل شوند، و از آیات آن آگاهی یابند که آن ریسمان محکم خدا است، امام علیه السلام در این باره می فرماید:

«بر شما باد کتاب خدا؛ زیرا آن ریسمان محکم الهی، نور آشکار و درمانی سودمند است که تشنگی را فرو نشاند، و نگه دارنده کسی است که به آن تمسک جوید، و نجات دهنده آن کس است که به آن چنگ آویزد، کجی ندارد تا راست شود و گرایش به باطل ندارد تا از آن باز گردد، تکرار و شنیدن پیام برایش کهنه نمی شود، و از شنیدن آن گوش خسته نمی شود، کسی که به قرآن سخن بگوید راست گفته و هرکس بدان عمل کند پیشتاز است»(۱).

کتاب خدای بزرگ شامل همه ارزش های زندگی است، و آن نوری است که گمراهان به آن هدایت می شوند، و حافظ آن کسی است که به آن چنگ بزنند، و نجات است برای کسی که به آن پناه ببرد، و فایده آن برای انسان خیلی زیاد است.

نصیحت کننده بودن قرآن

امام علیه السلام از فضیلت قرآن و اهمیت آن مدام صحبت می کند، زیرا امام علیه السلام فرمود:

۱- – بحار الانوار: ۹۲/۲۳.

«آگاه باشید، همانا قرآن پند دهنده ای است که فریب نمی دهد و هدایت کننده ای است که گمراه نمی کند و سخن گویی است که هرگز دروغ نمی گوید، کسی با قرآن هم نشین نشد، مگر آنکه بر او افزود، یا از او کاست. افزودن در هدایت و کاهش از کوردلی و گمراهی.

آگاه باشید، با دانش قرآن بی نیاز می شوید و بدون دانش قرآن نیازمند خواهید بود. پس درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختی ها از قرآن یاری بطلبید، زیرا در قرآن درمان بزرگترین بیماری ها یعنی کفر،نفاق، سرکشی و گمراهی است، پس به وسیله قرآن خواسته های خود را از خدا بخواهید، و با دوستی قرآن به خدا روی آورید و با وجود قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید؛ زیرا برای تقرب بندگان به خدا وسیله ای بهتر از قرآن وجود ندارد، آگاه باشید که شفاعت قرآن پذیرفته شده و سخنش تصدیق می شود، آن کس که در قیامت قرآن شفاعتش کند، بخشوده می شود. قرآن از هر کس شکایت کند محکوم است، ندا دهنده ای در روز قیامت بانگ می زند: «آگاه باشید، امروز هر کس گرفتار بذری است که کاشته و عملی است که انجام داده مگر اعمال منطبق با قرآن». پس در شمار عمل کنندگان به قرآن باشید. از قرآن پیروی کنید، با قرآن خدا را بشناسید و خویشتن را با قرآن اندرز دهید و رأی و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید. و خواسته های خود را با قرآن نادرست بشمارید»(۱).

۱- – ربیع الابرار: ۲/۸۲-۸۳ . نهج البلاغه: ۲/۹۲.

امام علیه السلام قرآن کریم را با زیباترین صفات و شگفت انگیزترین کلمات ستایش و آن را به «ناصح مشفق» توصیف کرد که مردم را به بهترین وجه هدایت می کند، و به محدثی توصیف کرده که دروغ نمی گوید، حق را تلاوت و امر به معروف و نهی از منکر می کند که همه امراض انسان با این دارو درمان می شود و مشکلش قطع می گردد و شافع کسی است که آن را به دقت خوانده و هدایت شده باشد، این قسمتی از صفاتی بود که امام برای قرآن برشمرد.

قرآن هدایت و نور است

امام علیه السلام اصحابش را به رعایت قرآن و چنگ زدن به آن سفارش کرد؛ زیرا آن نور و هدایت است، در این باره فرمود:

«بدانید که قرآن در روز هدایت کننده و در شب تاریک و سختی، نور است»(۱).

قرآن مردم را هدایت، گمراهان را ارشاد، راه را روشن، قصد را واضح و درمانده را هدایت می کند.

تشویق به فرا گرفتن قرآن:

امام علیه السلام اصحابش را به آموختن قرآن کریم تشویق می کرد، و می فرمود:

«قرآن را بیاموزید که بهترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که بهار دل ها است، از نور آن شفا و بهبودی سینه های بیمار را بخواهید و قرآن را نیکو تلاوت کنید که سود بخش ترین داستان ها است»(۲).

ص: ۳۷۳

۱- - اصول الکافی: ۲/۶۰۰.

۲- - نهج البلاغه: ۲۱۴.

این کلمات پر از نشانه های تمجید بر کتاب خدای بزرگ است که باطل در آن به هیچ وجه راه نیافته است.

حفظ قرآن:

امام اصحابش را به حفظ قرآن فرا می خواند، و از جمله کسانی که امام او را به حفظ قرآن تشویق کرد «فرزدق» شاعر معروف بود، او با پدرش نزد امام علیه السلام آمدند امام به پدر فرزدق فرمود:

- «تو کیستی»؟

- من «غالب بن صعصعه المجاشعی» هستم.

- «تو شتران زیادی داشتی»؟

- بلی.

- «شترانت را چه کردی»؟

- حوادث و گرفتاری ها آن ها را از بین برد.

- «آن - رفتن حق به آن - بهترین راه آن است».

سپس امام متوجه «غالب» شد، و به او فرمود:

- «این جوان چه کسی است؟ و اشاره به «فرزدق» کرد.

- این فرزند من و شاعر است.

امام او را به فراگیری قرآن تشویق کرد، و فرمود: آن بهتر از شعر است.

«به او قرآن بیاموز که بهتر از شعر است».

«فرزدق» نصیحت امام را پذیرفت داد و متعهد بر حفظ قرآن شد. یک سال خود را مقید کرد تا قرآن را حفظ کند، و در این باره می گوید:

وما صبَّ رجلی فی حدید مجاشعٌ

مَع القدر الا حاجهٌ لی اریدُها(۱)

«پایم در تله آهنی سخت گیر نکرد مگر به اندازه ای که نیاز داشتم»

نیازی که «فرزدق» قصد کرده بود، حفظ قرآن کریم و وقوف بر معانی آن بود.

دعای امام هنگام ختم قرآن:

امام علیه السلام هنگام ختم قرآن کریم خدا را با این دعا می خواند:

«اللهمَّ إنی أسألکَ إخبات المخبتینَ، وإخلاصَ المؤقنینَ، ومرافقهَ الأبرارِ، واستحقاقَ حقائقَ الإیمانِ، والغنیمهَ من کلِّ برًّ، والسلامهَ من کلِّ إثمٍ، ووجوبَ رحمتکَ، وعزائمَ مغفرتکَ، والفوزَ بالجنهِ، والنجاهَ من النارِ»(۲).

«پروردگارا فروتنی فروتنان و اخلاص اهل یقین، هم نشینی با نیکان و شایستگی درک حقایق معرفت، ایمان و برخورداری از هر خیر و نیکی، دوری از زشتی، پلیدی و شایستگی درک رحمت تو، توفیق به آمرزش تو، رستگاری با رسیدن به بهشت و رهایی از آتش دوزخ را از تو درخواست می کنم.

دعای دیگری از امام نقل شده است که، در هنگام ختم قرآن آن را می خواند و آن این است:

«اللهمَّ اشرح بالقرآنِ صدری، واستعمل بالقرآنِ بدنی، ونور بالقرآنِ بصری، وَأطلق بالقرآنِ لسانی، وَأعنِّی علیهِ ما أَبقیتَنی، فإنهُ لا حولَ وَلا قوهَ إلاَّ بکَ»(۳)

ص: ۳۷۵

۱- – نور القبس المختصر من المقتبس / المرزبانی: ۲۶۸.

۲- – الصحیفه العلویه الثانیه: ۲۰۲.

۳- – الصحیفه العلویه الاولی: ۲۸۷.

قرآن بهار دل ها است:

امام علیه السلام در یکی از خطبه هایش به فوایدی که در قرآن است و هیچ کس از آن بی نیاز نیست استدلال کرد، و فرمود:

«همانا خداوند سبحان، همه را به قرآن که ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی بخش می باشد، پندداده است. در قرآن بهار دل برای جلای قلب است که چشمه های دانش جز در قرآن نتوان یافت»(۱).

و نمونه های زیادی از این احادیث وجود دارد که امام علیه السلام در فضل قرآن کریم بیان کرده و آن را ستوده است و این از علم و آگاهی کامل او به کتاب خداوند عزیز و احاطه کامل او بر همه زمینه های علم و معرفت حکایت می کند و شبهه ای نیست که غیر احدی از صحابه بر قرآن کریم و فهم حقیقت آن واقف نشده؛ است از امام که او دروازه شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

تفسیر امام(ع) از قرآن کریم

اشاره

مهم ترین کار مورد نظر امام امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر قرآن کریم بود - کاری که رسالت خدای متعال به بندگانش به آن بستگی داشت و روش کامل او هنگامی است که احکام بر آنان فرض کرده بود و زیرا کسی غیر از او نمی دانست در قرآن ناسخ، منسوخ وعام و خاص، مجمل مبیّن، مطلق و مقیّد، چیست زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همه آن ها را به او آموخت و امام هم خود به آن تصریح کرده، و فرمود:

۱- - شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید:۱۰/۳۱.

«کتاب خـدا را از من بپرسـید، زیرا به خـدا قسم آیه ای از کتاب خدا نیست که چه در شب و چه در روز و چه در راه و چه در منزل نازل شده باشد، مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را برای من خواند، و تأویل آن را به من آموخت».

یکی از بوزینه هـای آن جمع (ابن کوّاء) ناپـاک خبیث به تمسـخر گفت: ای امیرالمؤمنین پس اگر تو غـایب بودی چیزی بر او نازل نمی شد؟

امام جواب او را داد و فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن گونه که قرآن بر او نازل می شد، برای من حفظ می کرد. و من از آن بی خبر بودم، تا به خـدمت او می رسـیدم، آن را برای من می خوانـد، و می فرمود: ای علی، بعـد از تو خدا بر من چنین و چنان نازل کرد، و تأویل آن چنین و چنان است، پس او تنزیل و تأویل آن را به من می آموخت»(۱).

پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به امام امیرالمؤمنین علیه السلام تعهد کرد که تمام آنچه بر پیامبر از کتاب خدای بزرگ نازل می شود، تفسیر کند، و محتویات، دقائق و اسـرار آن را بیان کند. و به هر حال آنچه از تفسـیر بعضـی از آیات توسط امام علیه السلام به ما رسیده است، را در اینجا بیان می کنیم:

سوره فاتحه

اشاره

{بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم ۱ الحمدُ للّه ِربِّ العالمینَ ۲ الرحمنِ الرحیمِ ۳ مالكِ یوم الدینِ ۴ إیاکَ نعبدُ وإیاکَ نستعینُ ۵}

در اینجا بحث هایی است که ما مطابق آنچه از امام به ما رسیده است، بیان می کنیم:

بسم اللّه جزئی از سوره است:

۱- – بحار الانوار: ۹۲/۷۹. الاحتجاج: ۱۳۹.

بسم اللّه نزد طبق نصوص که از امام وارد شده است جزء بودن آن در هر سوره می باشد.

امام علیه السلام فرمود:

«بسم اللّه در اول هر سوره آیه ای از آن سوره است، و همانا پایان هر سوره و ابتدای سوره دیگر به نزول بسم اللّه شناخته می شود و خدای متعال کتابی رااز آسمان نازل نکرده است، مگر اینکه «بسم اللّه» در اول آن قرار داشته است»(۱).

امام علیه السلام تاکید می کرد که «بسم اللّه» جزئی مخصوص از سوره فاتحه است، و می فرمود:

بسم اللّه از فاتحه است، رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم آن را می خواند، و آن را آیه ای از آن سوره می شمرد و می فرمود: فاتحه الکتاب، سبع المثانی است»(۲).

بندهای بسم اللّه:

بندهای بسم اللّه و فقرات آن عبارتند از:

«اللّه»

و آن عَلَم شناخته شده است برای ذات مقدسی که کسی احاطه به معرفت و کنه آن ندارد مگر خودش، او عالم غیب و شهادت است، و این علمیت اسم الله برای خدای تعالی حتی در زمان جاهلیت او شناخته شده است به طوری که «لبید» در این باره گفته است:

۱- – مواهب الرحمن: ۱/۲۰.

۲- – مواهب الرحمن: ۱/۲۰.

ألا كلَّ شیء ما خَلا اللّه ـ باطلُ

وکلُّ نعیمٍ لا محالهَ زائلُ

بدان هر چیزی غیر از خدا باطل است، و هر نعمتی به ناچار زایل می شود.

«الرَّحمنِ»

خالق عظیم، نفس مقدس خودش را به رحمت توصیف کرده و صفات کمالیه اش دلیل بر شمول رحمت عامه او برای همه مسلمانان و کفار به طور مساوی و برابر است.

و از امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: «الرحمن، یعنی مهربانی خالق بر خلق که، حتی یک روز رزق آن ها را قطع نمی کند، اگرچه آن ها اطاعت خود را قطع کنند»(۱).

«الرَّحیمِ»

از صفات خالق عظیم رحیم بودن است و آن فیوضات خاصه او به مؤمنان است، زیرا خدای متعال فرموده است: {وَکانَ بالمؤمنینَ رَحیماً}(۲).

«و او نسبت به مؤمنان همواره مهربان است.»

اهمیت سوره:

این سوره از مهم ترین سوره های قرآن کریم است و از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده می فرماید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در شأن این سوره فرمود:

«شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خدای عزوجل فرموده است: من سوره فاتحه

۱- - مواهب الرحمن: ۱/۲۳.

۲- - الاحزاب: ۴۳.

الکتاب را بین خودم و بنـده ام تقسیم کردم، نصـفش از من، نصـفش از بنـده من است، برای بنـده من است آنچه را سؤال می کند.

هنگامی که بنـده می گوید: {بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیمِ}، خدای جل جلاله می گوید: بنده من به نام من آغاز کرد، پس بر من حق است امور او را به اتمام برسانم و احوال او را مبارک کنم.

و وقتی گفت: {الحمـدُ للّه ِربِّ العالمینَ}، خدای عزوجل می گوید: بنده من، مرا ستایش می کند، و می داند نعمتی که دارد از جانب من است و گرفتاری هایی که از او دفع می شود به مهربانی من است، شـما را گواه می گیرم که به نعمت او در دنیا و آخرت بیافزایم و بلایای دنیا و آخرت را از او دور کنم.

و هنگامی که می گوید: {الرَّحمنِ الرَّحیمِ}، خدای جل جلاله می گوید: بنده من برای من شـهادت داد که من رحمن و رحیم هستم، شما را گواه می گیرم که او را از رحمتم بهره مند کنم و عطای زیادی نصیب او کنم.

و در حـالی که می گویـد: {مالـکِ یوم الـدینِ}، خـدای متعال می گویـد: شـما را گواه می گیرم که، آن گونه که او اعتراف کرد، من مالـک روز جزا هسـتم، حسـاب آن روز را بر او آسـان می کنم، و نیکی های او را می پـذیرم و گناهان او را افزایش نمی دهم.

و وقتی گفت: «إیاکَ نعبدُ»، خدای عزوجل می گوید: بنده من درست گفت، مرا می پرستد، شما را گواه می گیرم، و عبادتش را ثواب می دهم، ثوابی که مورد رشک کسانی شود، که مخالف او در عبادت من بودند.

ص: ۳۸۰

و وقتی می گوید: {وإیاکَ نستعینُ}، خدای متعال می گوید: بنده من از من کمک خواست، و به من پناهنده شد، شما را گواه می گیرم که در کارش او را یاری کنم و در سختی ها به فریاد او برسم و روز درماندگی دست او را بگیرم.

و وقتی می گوید: {اهدناالصراطَ المُستقیمَ..}، تا آخر سوره، خدای عزوجل می فرماید: این برای بنده من است، و برای او است آنچه را که او درخواست کند، و از بنده ام اجابت کردم، و آنچه آرزو دارد عطا می کنم، و از آنچه می ترسد او را ایمن می کنم»(۱).

و این سوره از برترین سوره های قرآن کریم است، و آن جزئی از نماز است، که برترین عبادات در اسلام می باشد؛ بنابراین آن را از جهات مختلف مورد بحث قرار می دهیم.

مکان نزول آن:

این سوره مبارکه در مکه مقدس نازل شد. آن گونه که از امام امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است. و دلیل آن این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مکه نماز می خواند و فاتحه جزئی از نماز است..

نام های این سوره:

اشاره

و این سوره مبارکه به اسم های مختلف نامیده شد، از جمله آن ها:

۱- – المیزان: ۱/۳۹. نقل از المعانی.

فاتحه

این سوره به فاتحه نامیده شد؛ زیرا آن اصل است و سایر آیات قرآن از آن منشعب گردیده است(۱).

سبع المثانی

از نـام های این سوره سبع المثانی است، که به این نام می باشـد یا به خاطر تکرار در هر نماز، و یا برای اینکه مثانی اسم قرآن کریم است و فاتحه الکتاب هفت آیه است، پس بزرگترین آیات قرآن عظیم است، زیرا خدای

متعال فرموده است: {وَلقدآتیناکَ سبعاً من المثانی وَالقرآنِ العظیمَ}(۲). ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم.

معنی حمد

اشاره

ستایش بر نعمت های خدای متعال است که قابل شمارش نیست، و از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر حمد روایت شده است:

«بعضـی از نعمت های خدای متعال به بندگانش روشن می باشد؛ اما بعضـی از آنها قابل شمارش و یا شناخت نیستند. زیرا قادر به شناخت جمع آن ها به تفصیل نیستند، پس به آن ها فرمود: بگویید ستایش می کنیم خدا را بر آنچه بر ما عطا فرمود»(۳).

ص: ۳۸۲

۱- – مواهب الرحمن: ۱/۴۷-۴۸.

۲- – الحِجر: ۸۷.

۳- – المیزان ۱:۲۴. نقل از العیون.

«ربِّ العالمينَ»

ربّ همان خالق، پدید آورنده، زنده کننده، تدبیر کننده همه موجودات زنده و غیر زنده و آگاه به تمام ذاتیات و امور

آن ها است و از امام علیه السلام در تفسیر برای رب العالمین روایت شده است:

«مالک جماعت ها از تمام مخلوقات از جمادات و حیوانات و خالق آن ها است و رساندن روزی به آن ها از آنجایی که می دانند و یا نمی دانند. حیوانات را با قدرتش دگرگون می کند، و از روزیش غذا می دهد. از آن ها حمایت می کند، و تمام آن ها را بنا به مصلحتش اداره می کند. و جمادات را با قدرتش محافظت و نگه داری می کند، تا متلاشی نشوند. و متلاشی شده ها را حفظ می کند تا بچسبند. آسمان را از افتادن بر روی زمین حفظ می کند، وبا قدرت او زمین فرو نمی رود. مگر به امر او»(۱).

{الرَّحمنِ الرَّحیمِ}

تفسیر این دو در بحث گذشته انجام شد و نیازی به ادامه آن نیست.

{مالکِ یوم الدِّینِ}

یعنی مالک روز آخرت؛ زیرا سخت ترین و ترسناک ترین امور دنیا می باشد و از امام متقین تفسیری برای آن نرسیده است.

{ایاکَ نعبدُ وإیاکَ نستعینُ}

مراد این است که ما خدای متعال را پرستش می کنیم و غیر او را پرستش نمی کنیم، و از او کمک می طلبیم و از غیر او کمک نمی خواهیم زیرا ضمیر

۱- – مواهب الرحمن: ۱/۴۹.

منفصل در اینجا بر اختصاص دلالت دارد و این در حالی است علمای نحو به این مطلب تصریح کرده اند.

{إهدنا الصراطَ المُستقيمَ}

در تفسیر این آیه از امام علیه السلام روایت شده که فرمود:

«توفیقی را که در گذشته به ما عطا کردی و تو را اطاعت کردیم، ادامه بده تا در بقیه عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم»(۱).

و از امام علیه السلام روایت شد، مراد همان کتاب خدای متعال است.

و گفته شده، مراد اسلام است(۲).

{صراطَ الَّذينَ أنعمتَ عليهم غيرِ المغضوبِ عَليهم ولاَ الضآلِّينَ}

روایت از امام امیرالمؤمنین علیه السلام که آیه را این چنین تفسیر کرد، و فرمود:

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که آیه را این چنین تفسیر کرده و فرمود:

ما را به راه کسانی که به آن ها توفیق نعمت به دین و اطاعت خودت را عطا کرده ای، نه آن هایی که مال، سلامتی، نعمت دادی، ولی آن ها کفار یا فاسقند».

فرمود:

«و آن ها کسانی هستند که خدا درباره آن ها فرموده است:

«ومن يُطعِ اللّه َوالرَّسولَ فأولئكَ مع الَّذينَ أَنعمَ اللّه ُعليهم مِن النَّبِيِّين

ص: ۳۸۴

۱- – مواهب الرحمن: ۱/۵۰.

۲- – مجمع البیان: ۱/۲۸، و گفته شده: الصراط المستقیم امام امیرالمؤمنین علیه السلام است.

والصدِّيقينَ والشُّهداءِ والصَّالحينَ وحَسنَ أولئكَ رَفيقاً»(۱)(۲).

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، در روز رستاخیز همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت کامل خود را به آن ها داده است و مانند پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان که آن ها رفیق های خوبی هستند.

و روایت شده که مراد به «مغضوب علیهم» همان یهود، دشمنان خدا و دشمنان رسولش می باشند، و مراد به «ضالین، نصاری، آن هایی است که از حق گمراه شدند و پیرو هوای نفسانی خودشان شدند(۳).

و در اینجا تفسیر سوره فاتحه، که مهم ترین سوره قرآن کریم است، پایان یافت و این جزء نماز شد و بدون آن نماز صحیح نیست و در حدیث است: «نماز نیست مگر به فاتحه الکتاب».

سوره بقره

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

و آن در مدینه نازل شده است مگر یک آیه از آن که آن در حجه الوداع در منی نازل شده است.

آن آیه این است:

{وَاتقوا یوماً ترجعونَ فیهِ الی اللّه ِ ثمَّ توفَّی کلُّ نفسٍ ما کسبَتْ وهمْ لا یُظلمونَ}(۴).

و از روزی بترسید که شما را به سوی خدا باز می گردانند؛ سپس در آن روز هر کس

۱- – النساء: ۶۹.

۲- – المیزان: ۱/۳۹.

۳- – مجمع البیان: ۱/۳۰.

۴- – البقره: ۲۸۱.

برای هر کاری که انجام داده به طور کامل بازپس داده می شود، و به آن ها ستم نخواهد شد.

سوره بقره ۲۸۶ آیه است که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده و چون ما به تفسیر همه سوره بقره دسترسی پیدا نکردیم، فقط تفسیر آیاتی را ذکر می کنیم که به خصوص از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

{ختمَ اللّه ُعلی قلوبهمْ وعلی سمعهمْ وعلی أبصارهمْ غشاوهٌ ولهمْ عذابٌ عظیُم}

خدا بر دل ها و گوش های آنان مهر نهاده، و بر چشم هایشان پرده ای افکنده شد، و عذاب بزرگی در انتظار آن ها است.

{ختمَ اللّه ُعلی قلوبهم} خدا بر دل های آن ها مهر نهاده یعنی بر دل های کافران پرده ای است که از معارف الهی نفعی نمی برند، و خدای متعال درباره آن ها فرموده است:

{.. وجعلنَا علی قُلوبهمْ أکنهً أن یفقهوهُ وفی آذانهمْ وقراً وإن یروا کلَّ آیهٍ لایؤمنُوا بِها...}(۱).

و بر دل های آن ها پرده ها افکنده ایم تا آنرا نفهمند، و در گوش آن ها سنگینی قرار داده ایم که اگر تمام نشانه های حق را هم ببینند، ایمان نمی آورند.

همچنین خدای متعال فرمودند:

{کلَّا بل رانَ علی قلوبِهم مَّا کانوا یَکسبونَ}

چنین نیست که آن ها می پندارند، بلکه اعمال شان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است.

روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه است:

ص: ۳۸۶

۱- – الانعام: ۲۵.

«علم خدای متعال این است که آن ها ایمان نمی آورند، پس بر دل ها و گوش های آن ها مهر زده شد، تا موافق قضا و علم او بر آن ها باشد، آیا فرموده خدای متعال را نشنیده اید: {وَلو علمَ اللّه ُفیهمْ خیراً لأسمعهُمْ}

و اگر خداوند خیری در آن ها می دید حرف حق را به گوش آن ها می رساند.

{هوَ الذی خلقَ لکم مَّا فی الأرضِ جمیعاً ثمَّ استوی إلی السماءِ فسواهنَّ سبعَ سماواتٍ وهوَ بکلِّ شیءٍ علیمٌ}

او خدایی است که همه آنچه را که در زمین وجود دارد، برای شما آفرید، سپس هفت آسمان برای مرتب کرد. او به همه چیز آگاه است.

از نعمت های بزرگ خدای متعال بر انسان این است که در زمین گیاهان و حیوانات را برای انسان خلق کرده، تا از آنها استفاده کنند و از مادیات آن بهره مند شوند، و امام امیرالمؤمنین علیه السلام به معنویات آنها نظر دارد؛ یعنی خدای متعال آنچه در زمین است را برای دیدن و عبرت گرفتن خلق کرده است.

امام علیه السلام فرموده است:

«او آن کسی است که آنچه در زمین است را برای شما خلق کرد؛ تا از آن عبرت بگیرید و رضایت او رابه دست آورید، و از عذاب آتش او خود را حفظ کنید، سپس آسمان را خلق، و آن را به صورت هفت آسمان محکم و مرتب برای را به وجود آورد. او به هر چیزی دانا است و به خاطر علم به همه چیز همه مصالح را می داند پس آنچه در زمین است را برای مصالح شما ای فرزندان آدم خلق کرد...»(۱).

۱- – مواهب الرحمن: ۱/۱۴۷. البته این روایت مرسله بوده و در کتب اصلی حدیثی و تفسیری ذکر نشده است. (محقق)

{وَإذ قُلنَا للمَلائكهِ اسجُدوا لادمَ فَسجدوا إلاّ إبليسَ أبَی وَاستكبرَ وَكانَ منَ}

یاد کن هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و تواضع کنید؛ همگی سجده کردند جز ابلیس که سرباز زد و تکبر ورزید و از کافران شد.

هنگامی که خدای متعال آدم را خلق کرد، به ملائکه دستور داد برای تشکر از خدای متعال و با قصد تهنیت آدم را سجده کنند، ابلیس انکار کرد، تکبر ورزید و به خدا اعتراض کرد که او را از گل آفریده و ابلیس را از آتش، و توان آتش از خاک برتر است و قیاس را اتخاذ کرد.

و در حدیث است: «اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود».

و شخصی یهودی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مقایسه با معجزات دیگر انبیا سؤال کرد و گفت:

این آدم است که ملائکه او را سجده کردند، آیا برای محمد چیزی از این قبیل است؟

امام علیه السلام فرمود:

«اینگونه بود ولی سجده ملائکه خدا به آدم سجده اطاعت نبود؛ یعنی آن ها آدم را بدون خدا نپرستیدند، ولی به فضیلت آدم و رحمت خدا اعتراف کردند، و به محمد صلی الله علیه و آله وسلم بیش از همه ارزش داده شد و خدای متعال با جبروتش و ملائکه، همگی به او درود فرستادند، و مؤمنان موظف شدند در نمازشان بر او درود بفرستند، و این بیشتر از آدم معمولی است»(۱).

ص: ۳۸۸

۱- – المیزان: ۱/۱۲۴. نقل از الاحتجاج.

{وَاستعينُوا بِالصَّبر وَالصَّلاهِ وإنَّها لَكبيرهٌ إلاَّ عَلى الخَاشعينَ}

از روزه و نماز یاری جویید، و این کار جزبرای خاشعان گران است.

خـدای متعـال دسـتور داده است که از صبر کمـک بگیریـد و مراد از صبر در اینجـا روزه است. اگر حادثه ای مهم برای انسان روی داد برای از بین بردن غم و غصه که به انسـان نـازل شـده است خـدای متعـال آن وسـیله را افاضه فرموده است و همچنین کمـک گرفتن از نمـاز که به وسـیله آن بلاـ دفع می شود اگر برای امیرالمؤمنین علیه السـلام پیش آمـدی رخ می داد، به نمـاز پناهنده می شد، و این آیه را می خواند(۱).

و از امام علیه السلام نقل شده که او فرمود:

«هرگاه برای مردی پیش آمـد سـختی به وجود آمد باید روزه بگیرد؛ زیرا خدای متعال می فرماید: {اسـتعينُوا بالصَّبرِ والصَّلاهِ} روزه به نسبت صبر(۲).

{الَّذينَ يظنونَ أنَّهم ملاقُوا ربِّهمْ وأنَّهم إليه راجعونَ} ۴۶

آن ها کسانی اند هستند که می دانند دیدار کننده

پروردگار خویش اند و به سوی او باز می گردند.

این آیه کریمه درباره امیرالمؤمنین علیه السـلام و درباره صـحابی بزرگ پیامبر «عمار یاسـر» پاک فرزند پاک و درباره صحابی بزرگ «عثمان بن مظعون» نازل شده است.

امام علیه السلام آن را تفسیر کرد و فرمود:

ص: ۳۸۹

۱- – اصول الکافی ۳:۴۸۰.

۲- – من لا یحضره الفقیه: ۲/۴۷.

«یقین دارند که آن ها برانگیخته می شوند و محشور می گردند، آن ها حساب پس می دهند، و به ثواب و عقاب جزا داده می شوند، و ظن در اینجا، یقین است»(۱).

{وَاتقُوا یَوماً لاَ تَجزی نَفسٌ عَن نفسٍ شَیئاً وَلا یُقبلُ مِنها شفاعَةٌ وَلا یؤخذُ منهَا عدلٌ وَلا همْ یُنصرونَ}

و از روزی بترسید که کسی جای دیگری مجازات نمی شود از او نه شفاعت پذیرفته می شود، نه عوضی از او قبول خواهد شد و نه یاری می شود.

برای انبیا و اوصیائشان و متقین مقام ارزنده ای نزد خدای متعال است، و او عهده دار پاداش آن ها، در مقابل آن سختی هایی که در هدایت مردم کشیدند شده است و خدای متعال مقام و قدر آن ها را در روز پاداش بزرگ بالا می برد.

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«هر کس که به حوض من ایمان نداشته باشد، خدا او را به حوض من وارد نمی کند. و کسی که به شفاعت من مؤمن نباشد، خدا شفاعت مرا به او نمی رساند».

سپس فرمود: «همانا شفاعت من برای اهل کبائر از امتم می باشد و نیکوکاران چیزی بر آنان نمی باشد (چون گناهی ندارند)»(۲).

{وَإذ قالَ موسَی لقومهِ یَا قوم إنكمْ ظَلمتمْ أَنفسكمْ باتِّخاذكمُ العجلَ فتوبُوا إلى بارِئكم فَاقتلوا أنفُسكمْ ذلكمْ خيرٌ لكمْ عندَ بارئكمْ فتابَ عَليكمْ إنَّه هوَ التوابُ الرَّحيمُ}

هنگامی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با انتخاب گوساله برای پرستش به خود ستم کردید، پس توبه کنید و به سوی خالق خود برگردید و افرادی از خودتان را که

۱- – مواهب الرحمن: ۱/۲۱۴. المیزان: ۱/۱۵۳.

۲- – أمالی الصدوق: ۱۶.

گوساله به پرستش گرفتند را بکشید زیرا این کار برای شما نزد پروردگارتان بهتر است، سپس خداوند توبه شما را می پذیرد؛ زیرااو توبه پذیر و رحیم است.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«به موسی گفتند توبه ما چیست؟ فرمود: بعضی از شما یکدیگر را بکشید، پس کاردها را برداشتند، و مرد، برادر و پدر، فرزند خود را می کشت، و به خدا قسم ترسی نداشت که چه کسی کشته می شود، تا از آن ها هفتاد هزار نفر کشته شدند، پس خدا به موسی وحی فرمود: به آن ها دستور بده، که دست از کشتن بردارند، خدا کسی را که کشته شد بخشید، و توبه قاتل را پذیرفت»(۱).

و در تفسیر قمی است که موسی هنگامی که برای میقات خارج شد و به سوی قومش برگشت، دید گوساله پرست شدند، موسی به آن ها گفت:

«ای قوم، {إنكمْ ظَلمتمْ أَنفسكمْ باتِّخاذكمُ العجلَ فتوبُوا إلى بارئِكم فَاقتلوا أنفُسكمْ}(۲).

شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید؛ پس توبه کنید و خودتان یکدیگر را بکشید».

گفتند: چگونه خود را بکشیم؟

موسی به آن ها گفت: هر یک از شما به بیت المقدس برود و با خود کاردی، آهنی یا شمشیری داشته باشد. و هنگامی که از منبر بنی اسرائیل بالا رفتم، رویتان را ببندید که کسی رفیق خود را نشناسد و یکدیگر را بکشید.

ص: ۳۹۱

۱- – الدرّ المنثور: ۱/۶۹.

۲- – البقره: ۵۴.

پس هفتاد هزار مرد که گوساله را پرستیده بودند در بیت المقدس جمع شدند و هنگامی که موسی با آن ها نماز خواند و از منبر بالا رفت روبروی یکدیگر قرار گرفتند و یکدیگر را کشتند تا اینکه تعدد کشته شدگان به ده هزار نفر رسید سپس جبرئیل نازل شد و گفت:

ای موسی به آن ها بگو: خدا توبه شما را قبول کرد، پس ده هزار نفر از آن ها کشته شدند و خدا نازل کرد:

{ذلکمْ خیرٌ لکمْ عندَ بارئکمْ فتابَ عَلیکمْ إنَّه هوَ التوابُ الرَّحیمُ}(۱).

این کار نزد پروردگارتان بهتر است. پس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و رحیم است.

{وَمن أظلمُ ممنْ منعَ مساجدَ اللّه ِ أن یذکرَ فیها اسمهُ وَسعی فی خرابِها أولئکَ مَا کانَ لهمْ أنْ یَدخلوها إلاَّ خائفینَ لهمْ فی الدُّنیا خِزیٌ وَلهمْ فی الآخرهِ عذابٌ عظیمٌ}

بزرگترین ستم کار کسی است که از بردن نام خدا در مساجد جلوگیری و سعی در ویرانی آن کند. شایسته نیست آنان با ترس و وحشت به این کانون های عبادت وارد شوند، پس بهره آن ها در دنیا رسوایی و در آخرت عذاب عظیم الهی است.

این آیه بر ذم کسانی که مانع پرستش مردم در مساجد خدای متعال و ذکر نام او شود، دلالت می کند زیرا مساجد مکان آماده برای عبادت و نماز است.

و «شهید زید بن علی» از پدرانش از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است:

۱- – المیزان: ۱/۱۹.

«مساجد همه روی زمین است، به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: برای من زمین مسجد و خاک آن پاک کننده قرار داده شده است»(۱).

{إِنَّ الَّذینَ یَکتمونَ مَا أَنزلنَا منَ البیِّناتِ وَالهُدی مِن بعدِ مَا بیَّناهُ للنَّاس فِی الکتابِ أُولئکَ یَلعنُهمُ اللّه ُوَیَلعنُهمُ اللاَّعنونَ} ۱۵۹

کسانی که دلائل روشنی و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، و در کتاب برای مردم بیان شده است را کتمان کنند، خدا آن ها را لعنت کرده و همه لعنت کنندگان نیز آن ها را لعن می کنند.

آیه، کسانی را محکوم می کند که آنچه را خدا برای اصلاح و هدایت مردم نازل کرده، انکار و با اغراض و طمع های خاصشان کتمان می کنند، و در تفسیر امام علیه السلام منظور از آنها علما هستند هنگامی که فاسد شدند(۲).

{وإلهکمْ إلهٌ واحدٌ لا إلهَ إلاَّ هوَ الرَّحمنُ الرَّحیمُ} ۱۶۳

و خدای شما خداوند یگانه ای است، که غیر از او معبودی نیست و بخشنده و مهربان است.

خدا یکی است، شریکی برای او در ملکش نیست و شبیهی ندارد که او را کمک کند.

و از امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره واحد تفسیری آمده است به شرح زیر: اعرابی در جنگ جمل پرسید:

آیا تو می گویی خدا یکی است؟

۱- - مجمع البیان: ۱/۳۶۱.

۲- - المیزان: ۱/۳۹۲.

مردم بر او شوریدند، امام به آن ها نهیب زد و فرمود:

«او را رها کنید، آنچه را که اعرابی اراده کرده است، همان چیزی است که ما آن را از قوم می خواهیم».

سپس امام متوجه اعرابی شد و فرمود:

«دلیل اینکه خدا یکی است چهارگونه است:

دو گونه از آنها بر خدای عزوجل جایز نیست، و دو گونه دیگر او را ثابت می کند.

آن دو گونه که جایز نیست زمانی است که گوینده بگوید یکی است اما قصدش باب اعداد باشد، زیرا آنچه که دومی ندارد در باب عداد وارد نمی شود(۱). پس نمی بینی که کافر شد آنکه گفت: خدا سومی از آن سه تا است و گفته(۲) گوینده ای که بگوید او یکی از مردم است، در حالی که قصد او نوع جنس باشد، این هم جایز نیست؛ زیرا این تشبیه می باشد، و خدای متعال برتر از آن است.

پس آن دو قسمی که گفته گوینده در آن ثابت می شود این است که، پروردگار ما یکی است و در اشیا شبیهی برای او نیست و این گفته گوینده که پروردگار ما فرد است؛ یعنی خدای عزوجل نه در وجود، نه در عقل و نه در وهم قابل تقسیم نیست»(۳).

۱- . تا در ردیف شمارش واقع شود. (محقق)

۲- . گونه دوم که مردود است. (محقق)

۳- - المیزان: ۱/۴۰۸. نقل از الخصال للصدوق.

{وإذا سألكَ عبادی عنِّی فإنِّی قریبٌ أَجیبُ دعوهَ الدَّاع إذا دعانِ فَلیستجیبُوا لی وَلیؤمنُوا بی لعلَّهمْ یَرشدونَ} ۱۸۶

هنگامی که بندگان درباره من از تو سؤال می کنند، بگو من نزدیکم و دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم؛ پس بایددعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند.

این آیه به روشنی بر استجابت خداوند متعال از دعای بندگانش به شکل زیبا دلالت دارد، او به آن ها نزدیک است.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت به فرزندش امام حسین علیه السلام می فرماید:

«پس خداوند کلید گنجینه های خود را در دست تو قرار داد. و به تو اجازه دعا کردن فرمود: پس هرگاه اراده کردی، می توانی با دعا درهای نعمت خدا را بگشایی، تا باران رحمت الهی بر تو ببارد. هرگز در تاخیر اجابت دعا نا امید مباش؛ زیرا بخشش الهی به اندازه نیت است. گاه در اجابت دعا تاخیر می شود، تا پاداش درخواست کننده بیشتر، و جزای آرزومند کامل تر شود. گاهی درخواست می کنی؛ اما پاسخ داده نمی شود؛ زیرا بهتر از آن را چه خواستی به زودی یا در وقت مشخص به تو خواهد بخشید. اگر با دعا اعطا بهتر از آنچه خواستی اجابت نمی شود، چه بسا خواسته هایی داری که اگر داده شود، مایه هلاکت دین تو خواهد بود؛ پس خواسته ها به گونه ای باشد که جمال و زیبایی تو را تامین، و رنج سختی را از تو دور کند. پس نه مال دنیا برای تو پایدار، و نه برای مال دنیا باقی خواهی ماند»(۱).

ص: ۳۹۵

۱- – نهج البلاغه: ۲/۴۹.

کلام امام علیه السـلام فوایـد دعا را جمع کرده، پس برای مؤمن لازم است که دعا کند، همان گونه که درباره سـبب تاخیر در اجابت دعا فرموده است.

امام علیه السلام در این بیان زیبا فواید دعا و همچنین اسباب تأخیر در اجابت دعا را بیان نموده است بنابراین دعا و پناه بردن به درگاه خداوند برای شخص مؤمن لازم است.

{تلـکَ الرسـلُ فضَّلنا بَعضـهمْ عَلی بعضٍ مِنهم مَّن کلَّمَ اللّه ۛ ورفعَ بَعضـهمْ درجاتٍ وَآتینَا عِیسـی ابنَ مریمَ البیِّناتِ وأیـدناهُ بروحِ القـدسِ وَلو شاءَ اللّه ۛ مَا اقتتلَ الَّذینَ مِن بعـدهِم من بَعـدِ ما جاءتهمُ البیِّناتُ وَلکنِ اختلَفوا فَمنهُم مَّن آمنَ وَمنهُم مَّن کفرَ ولوْ شاء اللّه ۛ ما اقتتَلوا وَلکنَّ اللّه َ یفعلُ ما یُریدُ} ۲۵۳

بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، خدا با برخی از آن ها سخن می گفت: و بعضی را درجاتی برتر می داد و به «عیسی بن مریم» نشانه های روشن

دادیم، او را با روح القدس توانایی بخشیدیم. پس، اگر خدا می خواست، کسانی که بعد از آن ها آمدند با آن همه نشانه های روشن که برای آن ها آمـد، جنگ و ستیز نمی کردند. ولی این مردم باهم اختلاف کردند برخی ایمان آوردند، و بعضـی کافر شدند. اگر خدا می خواست باهم پیکار نمی کردند. ولی خداوند آن گونه که می خواهد انجام می دهد.

این آیه حکایت از آن داد که خدا بعضی پیامبرانش را بر بعضـی دیگر برتری داده است. و خداوند متعال، پیامبر گرامی اسلام محمـد صـلی الله علیـه و آلـه وسـلم را بر تمـام انبیـا برتری داده، و قرآن کریم را به او اختصـاص داد. و همچنین خـدای متعـال حضـرت عیسـی بن مریم علیه السـلام را با دلایل روشن مانند، شفا دادن به کوری مادر زاد، دیگر معجزه ها که دلالت بر نبوت آن حضرت دارند را تایید کرد.

و همچنین این آیه بر وقوع فتنه در مردم گذشته بعد از آمدن بینه دلالت دارد. از آن ها کسانی بودند که ایمان آوردند، وکسانی بودند که کافر شدند. بین آن ها جنگ و ستیز روی داد، و داغ و غم را به خانه هایشان آورد و امام علیه السلام زمانی به این آیه استشهاد کرد، که شخصی از او سؤال کرد و به او گفت:

ای امیرالمؤمنین قوم تکبیر گفتند، ما هم تکبیر گفتیم، قوم لا اله اله اللّه گفتند، ما نیز لا اله الا اللّه گفتیم، قوم نماز خواندند، ما هم نماز خواندیم، پس به چه دلیل ما با آن ها می جنگیم؟ امام علیه السلام فرمود:

«به دلیل این آیه، و آن را خواند و فرمود: ما آن ها هستیم که ایمان آوردیم، و آن ها آن هایی هستند که کافر شدند».

پس آن مرد گفت: به خدای کعبه قوم کافر شدند، پس حمله کرد و جنگید تا کشته شد(۱).

{یا أَیُّها الَّذینَ آمنوا أنفقُوا مِن طیِّباتِ ما کسبْتُمْ وَمما أخرجنا لکمُ منَ الأرضِ وَلا تیمَّموا الخبیثَ منهُ تُنفقونَ وَلستُم بآخذیهِ الاَّ أن تُغمضوا فیهِ واعلُموا أنَّ اللّه ـ غنیٌ حمیدٌ} ۲۶۷

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بخش های پاکیزه اموالی که بدست آورده اید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم، انفاق کنید، و برای انفاق به سراغ جاهای ناپاک نروید، در حالی که خود شما حاضر نیستید آن ها را بپذیرید. مگر از روی اغماض و کراهت و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

امام علیه السلام : در تفسیر: {طیِّباتِ ما کسبْتُمْ} بخش های پاکیزه اموالی که به دست آورده اید فرمودند: مراد از «اموال پاکیزه» طلا و نقره است. و مراد از: {وَمما أخرجنا

۱- – تفسیر العیاشی: ۱/۱۳۸.

لكمُ منَ الأرضِ} آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم؛ دانه و میوه و هر چیزی که بر آن زکات است(۱).

{الَّذین یُنفقونَ أموالهم باللَّیلِ والنَّهار سراً وَعلانیهً فَلهمْ أجرُهم عندَ ربِّهم وَلا خوفٌ عَلیهمْ وَلا هُم یَحزنونَ} ۲۷۴

آن ها که اموال خود را شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آن ها است و نه غمگین می شوند.

این آیه شریفه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که آن حضرت چهار درهم داشت، یک درهم آن را در شب صدقه داد، یک درهم در روز، یک درهم پنهانی و یک درهم آشکار و این آیه نازل شد:

سوره آل عمران

{الَّذین یُنفقونَ أموالهم باللَّیلِ والنَّهار سراً وَعلانیهً..}(۲).

آن هایی که اموال شان را در شب، روز، پنهانی و آشکار انفاق می کنند.

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره ۲۰۰ آیه دارد و تمام آیات آن مدنی است.

در اینجا بعضی آیاتی را که تفسیر آنها از امام امیرالمؤمنین علیه السلام پیشوای حکمت و بیان به ما رسیده است را، بیان می کنیم:

۱- – الدرّ المنثور: ۱/۳۴۱.

۲- – تفسیر العیاشی: ۱/۱۵۱. مجمع البیان: ۲/۶۶۷.

{هوَ الذی أنزلَ الکتابَ منهُ آیاتٌ مُّحکماتٌ هنَّ أمُّ الکتابِ وأخرُ مُتشابهاتٌ فَأمَّا الَّذینَ فی قُلوبهمْ زیغٌ فیتَّبعونَ ما تَشابهَ منهُ ابتغاءَ الفتنهِ وابتغاءَ تأویلهِ وَما یَعلمُ تَأویلهُ إلاَّ اللّه ۘوَالراسخونَ فی العلمِ یَقولونَ آمنَّا بهِ کلٌّ من عندِ ربِّنا وَما یَذَّکرُ إلاَّ أولُوا الأَلبابِ} ٧

او خدایی است که قرآن را فرستاد. برخی از آیات آن کتاب محکم است و آنها اساس واصل کتاب، می باشند، و برخی دیگر آیاتی متشابه است پس گروهی که در دل شان میل به باطل است، از پی نشانه رفته و امتحان شوند، با تأویل کردن آن در دین راه فتنه گری به وجود آورند. تأویل آن را کسی جز خداوند و متبحران در علم و دانش می دانند می گویند ما به آن کتاب گرویدیم؛ زیرا همه قرآن از جانب پروردگار ما آمده و متذکر نمی شوند مگر صاحبان خرد.

این آیه مبارکه از امور مهمی حکایت می کند که عبارتند از:

١- در قرآن کریم آیات محکمات است، و به دلایلی، در معنای محکمات اختلافاتی به وجود آمده است و شاید صحیح ترین معنای آن، محکم باشد که مراد از محکم آن است که بدون قرینه شناخته می شود(١).

٢- در قرآن مجید آیات متشابهات است. آنچه که درباره متشابهات بهتر می توان گفت این است که مراد از آن مشخص نیست، مگر با قرینه و بیان.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی به این دو امر اشاره کرده است، وفرمود:

«هر آیه ای چهار معنی دارد ظاهر، باطن، حدّ ومطَّلع، پس ظاهر آن تلاوت قرآن و مدلول لفظ وظاهر آن است، باطن فهم آن است، حدّ آن احکام حلال و حرام است و مطّلع (آگاه) مراد خدا از بنده به آن است»(٢).

١- - مجمع البیان: ١/۴٠٩.

٢- - تفسیر الصافی: ١/٢٩۶.

۳- خدای متعال کسانی را که از متشابه ها پیروی می کنند، و برای نظر و عقاید باطلشان به آن ها استدلال کرده و به دنبال فتنه و فساد هستند را مذمت می کند و امام امیرالمؤمنین(ع) این عده را با بیان خود این گونه مذمت می فرماید:

«دعوایی نسبت به یکی از احکام اجتماعی را نزد یکی از آنها می برند که با رأی خود حکمی صادر می کند، پس همان دعوا را نزد دیگری می برند، که او درست بر خلاف رای اولی حکم می دهد سپس همه قضات نزد رئیس خود - که یکی از پیشوایان گمراه است و آنان را به قضاوت منصوب کرده - جمع می شوند او رأی همه را بر حق می شمارد!! در حالی که خدای آن ها یکی، پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است! آیا خدای سبحان به اختلاف آن ها دستور داده که او را اطاعت کنند؟

یا آن ها را از آن نهی کرده پس او را عصیان می کنند؟

یا خدای سبحان دین ناقصی را نازل کرده و در تکمیل آن از آن ها کمک خواسته است؟

آیا آن ها شریک های خدایند که هرچه می خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟

آیا خدای سبحان دین کاملی فرستاد، وپیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟

در حالی که خدای سبحان می فرماید: {مَا فرطنَا فی الکتَابِ مِن شیءٍ}(۱)، ما قرآن را کامل نازل کردیم، و فرمود: در قرآن هر چیزی بیان شده است، و یادآور

ص: ۴۰۰

۱- - الانعام: ۳۸.

شدیم که برخی از آیات قرآن گواه برخی دیگر است و اختلافی در آن نیست، پس خدای سبحان فرمود: {وَلو

کانَ من عنـدِ غَیرِ اللّه ِلوجَـدوا فیهِ اختِلافاً کَثیراً}(۱)، اگر قرآن را خـدا نازل نمی کرد، اختلافات زیادی در آن دیـده می شـد. همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیـدا است، مطالب شـگفت آور آن تمام نمی شود، اسـرار نهفته آن پایان نمی پذیرد و تاریکی ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد»(۲).

۴- ت-أویل قرآن کریم و آگاهی کامل بر حق-ایق و اس-رار آن را جز خـدای متعال که نازل کننـده کتاب هدایت ورحمت است و متبحران در علم و آن ها که بر آن استوارند

نمی دانند. آن ها که بر دقائق آن آگاهند اهل بیت رحمت، معدن حکمت، اوصیا رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسلم و خلفا او بر امتش می باشند.

و در حدیثی امام امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه در این باره فرموده است:

«ای معاویه، قرآن حق، نور، هدایت، رحمت و شفا برای مؤمنان است. و آن هایی که ایمان نمی آورند گوش هایشان سنگین و چشم هایشان کور است.

ای معاویه، خـدای عزوجل هیـچ کـدام از کارهای گمراهان و دعوت کننـدگان به سوی آتش را بـدون پاسـخ نگذاشت، و در قرآن با آن ها حجت را تمام کرده و پیروی از آن ها را نهی کرده است و برای آن ها قرآن ناطق را نازل کرد ومی شـناسد آن کسـی که قرآن را می شـناسد، و نمی شـناسد کسـی که قرآن را نمی شـناسد. و من شـنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «از قرآن آیه ای نیست، مگر

ص: ۴۰۱

۱- – النساء: ۸۲.

۲- – نهج البلاغه: ۶۱. المیزان: ۳/۸۲.

اینکه برای آن ظاهر و باطنی است، و هیچ حرفی نیست، مگر اینکه برای آن تأویلی است»، {وَما یَعلمُ تَأویلهُ إلاَّ اللّه ُ

وَالراسخونَ فی العلمِ}، و تأویل آن را خدای متعال و متبحران در علم می دانند. ما متبحران در علم هستیم، و خدای متعال به امت دستور داده که بگویند: ما به کل آن ایمان داریم که در نزد پروردگار ما است و این را جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند، و آن را به ما محول می کنند، خدای متعال فرموده است: {.. وَلو ردُّوه إلی الرَّسولِ وإلی أولی الأمرِ منهمْ لَعلمهُ الَّذین یَستنبِطونهُ مِنهمْ..}(۱)، «اگر آن به پیامبر و پیشوایان که قدرت تشخیص کافی دارند باز گردانند از ریشه های مسایل آن آگاه خواهند شد، کسانی اند که از آن ها پرسیده می شود، و از آن ها طلب می کنند»(۲).

این بود بعضی از محتویات آیه با توجه به تفسیری که از امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره رسیده است.

{إنَّ الدِّین عندَ اللّه ِ الإسلامُ وَما اختلفَ الَّذینَ أُوتوا الکتابَ إلاَّ من بعدِ ما جاءهمُ العلمُ بَغیاً ومَن یکفُرْ بآیاتِ اللّه ِ فإنَّ اللّه َ سریعُ الحِسابِ} ۱۹

دین، در نزد خدا اسلام است، و کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده شد، در آن اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه آنها را آگاهی آمد و این اختلاف به خاطر حسد و تجاوز میان خودشان بود. هر کسی به آیات خداوند کافر شود خداوند به حساب آنها می رسد، زیرا خداوند حساب رسی سریع است.

ص: ۴۰۲

۱- – النساء: ۸۳ .

۲- – مواهب الرحمن ۵:۵۶.

این آیه مبارکه حاکی است که دین مورد قبول خدای متعال اسلام است که نجات دهنده بشر از گمراهی و هدایت کننده به سوی حق است.

روایتی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اسلام وارد شده است که فرمود:

«اسلام را چنان می شناسانم که پیش از من و بعد از من کسی آن را این گونه معرفی نکرده باشد. اسلام همان تسلیم در برابر خدا، و تسلیم همان تصدیق، تصدیق همان یقین داشتن، و یقین اعتقاد داشتن همان راستین، اعتقاد راستین همان اقرار درست و اقراردرست انجام مسؤلیت ها است و انجام مسؤولیت ها همان عمل کردن به احکام دین است. مؤمن دینش را از پروردگارش می گیرد و از رأی خود نمی گیرد.

ای مردم، با چنگ دین تان را نگه دارید، تا کسی شما را از آن دور نکند، زیرا گناه در آن بهتر از حسنه در غیر آن است، زیرا گناه در آن آمرزیده می شود و نیکی و حسنه در غیر آن پذیرفته نیست(۱).

{تُولجُ اللَّيلَ في النَّهار وَتولجُ النَّهارَ في اللَّيلِ وَتُخرجُ الحيَّ منَ الميِّتِ وَتُخرجُ الميِّت مِن الحيِّ وَتَرزقُ منْ تَشاءُ بِغيرَ حسابٍ} ۲۷

شب را در روز داخل می کنی، روز را در شب، زنده را از مرده بیرون می آوری، مرده را از زنده، و به هر کس بخواهی بدون حساب، روزی می بخشی.

آیه کریمه، قدرت و بزرگی خالق را متذکر می شود. از قدرت عجیب او، فرو بردن شب در روز و روز در شب و وارد کردن یکی از آن ها در دیگری است، و از قدرت او اخراج زنده از مرده مانند اخراج مؤمن از نطفه کافر و مانند

۱- – تفسير القمّی: ۱/۱۰۰.

اخراج کافر که مرده است از مؤمن که زنده است، و از قدرت بزرگ او این است که هرکه را بخواهد بدون حساب روزی می رساند.

امام علی علیه السلام در مورد «رزق و روزی» به زیبایی هرچه تمام تر می فرماید:

«روزی، دو گونه است: رزقی که تو آن را می جویی و رزقی که تو را می جوید؛ یعنی اگر به سراغش نروی به سوی تو آید. پس غم آینده را امروز نخور، و برای تو هر روز، آنچه در آن روز توشه کافی است. پس اگر سال آینده در شمار عمر تو باشد، همانا خدای بزرگ در هر روز سهم تو را خواهد داد. و اگر از شمار عمرت نباشد، تو را با اندوه آن چه کار است؟ هرگز جوینده ای در گرفتن سهم روزی تو بر تو پیشی نگیرد، و کسی بر تو چیره نمی شود. و آنچه برای تو مقدر است، بی کم و کاست به تو خواهد رسید(۱).

{لَا یتَّخِذِ الْمُؤمنونَ الکافرینَ أَولیاءَ من دونِ الْمؤمنِینَ وَمن یَفعلْ ذلکَ فلیسَ منَ اللّه ِفی شیءٍ إلَّا أن تتَّقوا مِنهمْ تُقاةً وَیحذِّرکمُ اللّه ُنفسهُ وإلی اللّه ِالْمصیرُ} ۲۸

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، هر کس چنین کاری کند، رابطه ای با خدا ندارد، مگر اینکه از آن ها بپرهیزد و خداوند شما را از خود بر حذر می دارد بازگشت به سوی خدا است.

آیه کریمه، مسلمانان را از دوستی با کافران نهی کرده، و دوستی و محبت را بین خودشان توصیه کرده؛ زیرا بین آن ها اختلاف عقیده است، ولی روش مؤمن، ایمان به خدای متعال و گرایش کافر کفر به خدا است. پس چگونه می توانند،

۱- - نهج البلاغه: ۲/۲۳۶.

متحد باشند؟ و آیه اجازه همکاری مؤمن با کافر را برای تقیه اجازه داده، در حالی که مؤمن از جان، مال و آبرویش بترسد پس اجازه تقیه و هماهنگی با کافر به او داده است.

و امام علیه السلام در برخی از احادیث از جواز تقیه، و مشروعیت آن با وجود ترس را اعلام کرده، فرموده است:

جواز تقیه و مشروعیت آن در برخی از احادیث از امام علی علیه السلام وارد شده است یکی از این احادیث حدیث زیر است که امام فرمود:

«خدا امر کرده است، که تقیه را در دین خود به کار گیری؛ زیرا خدای متعال می فرماید: مبادا، پس مبادا، خودت را به هلاکت بیندازی، و تقیه ای را که به تو دستور دادم رها کنی زیرا تو باید دلسوز خون خود و خون برادرانت باشی، حذر کن از اینکه نعمت آن ها و خودت را نابود کنی، و یا آن ها را به دست دشمنان دین خوار کنی، خدا به تو دستور داده آن ها را عزیز بداری»(۱).

{فمنْ حاجَّک فیهِ من بعدِ ما جاءکَ من العلمِ فقُلْ تَعالوا نَدعُ أبناءَنا وَأبناءکُم وَنِساءَنا ونِساءکُم وأنفسَنا وَأنفُسکم ثمَّ نَبتهِل فَنجعل لَّعنةَ اللّهِ علی الکاذِبینَ}

بعد از علم و دانشی که درباره مسیح به تو رسیده است، اگر کسانی با تو به ستیز بر می خیزند، به آن ها بگو ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می کنیم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم،شما هم از نفوس خود، آنگاه همدیگر را نفرین می کنیم، پس لعنت خدا بر دروغگویان قرار دهیم.

۱- – تفسیر الصافی: ۱/۳۰۲.

این آیه کریمه، درباره «نصاری» نازل شد، هنگامی که گروهی از علماء آن ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شدند، و از او درخواست مباهله به سوی خدا کردند که خدا دروغگویان را لعنت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قبول کرد(۱) و با فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام سبطش، سروران جوانان بهشت و امام امیرالمؤمنین علیه السلام دروازه شهر علم او و نفسش به مقتضای آیه برای مباهله خارج شد. آیه به روشنی دلالت دارد بر اینکه امام نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم است و ما در بحث های گذشته تفصیل این حادثه و آنچه شامل تکریم و تعظیم اهل بیت است را بیان کردیم.

{إنَّ أولی النَّاس بإبراهیمَ للَّذینَ اتَّبعوهُ وهذا النَّبیُّ وَالَّذینَ آمنوا وَاللّه ُولیُّ المؤمِنینَ}

سزاوارترین آن ها به ابراهیم کسانی اند که از او پیروی کرده اند. پیامبر و کسانی که به او ایمان آوردند از همه سزاوارترند وخداوند ولی و سرپرست مؤمنان است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است:

«سزاوارترین مردم به انبیا اعلم آن ها است به آنچه که برای آن آمده اند».

سپس این آیه را تلاوت کرد: {إنَّ أولی النَّاس بإبراهیمَ للَّذینَ اتَّبعوهُ وهذا النَّبیُّ وَالَّذینَ آمنوا}.

و فرمود:

۱- . البته با توجه به ظاهر آیه و امر الهی به پیامبر و همچنین در شأن نزول آیه در کتب روائی و تفسیری (تفسیر ابو حمزه ثمالی، و تفسیر القمی و فرات الکوفی و جوامع الجامع و...) ذیل آیه شریفه و در شأن نزول آن بیان شد که پیشنهاد مباهله از طرف رسول خدا(ص) بوده است و از مسیحیان مورد قبول واقع شده است. (محقق)

همانـا دوست محمـد کسـی است که از او پیروی کنـد، و اگرچه از او بسـیار دور باشـد. و دشـمن محمـد کسـی است که او را نافرمانی کند، اگرچه از خویشاوندان او باشد»(۱).

{وَإِذ أخـذَ اللّه ُميثـاقَ النَّبيِّنَ لَما آتيكُم من كتابٍ وَحكمهٍ ثمَّ جاءَكمْ رسولٌ مُّصـدقٌ لما مَعكم لَتؤمننَّ بِهِ ولتنصُرُنَّهُ قالَ ءَأَقررتُمْ وَأخذتُمْ على ذلكُم إصرى قَالوا أقررنا فاشهَدوا وأَنَا معكُم منَ الشَّاهدينَ} ۸۱

و به یاد آوریـد هنگامی که خداونـد از پیامبران، پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شـما دادم، سـپس پیامبری به سوی شـما آمد و آن چیزهایی را که به شـما دادم تصدیق کرد. به آن ایمان بیاورید، و او را یاری کنید. سپس به آن ها گفت: آیا به این موضوع اقرار داریـد؟ و بر آن پیمان مؤکد بستید، گفتند: آری اقرار داریم، خداوند به آن ها گفت: پس گواه باشـید و من نیز با شما از گواهانم.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است:

«آدم را خدا به پیامبری مبعوث نکرد، مگر اینکه از او درباره محمد صلی الله علیه و آله وسلم عهد و پیمان گرفت که اگر او را مبعوث کرد و آدم زنـده بود به او ایمان بیاورید و او را یاری دهد و به او دسـتور داد که از قومش نیز پیمان بگیرد»، سـپس این آیه را تلاوت کرد.

و همچنین از امام علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه فرمود:

«خدای متعال از انبیا قبل از پیامبر ما پیمان و تعهد گرفت که به امت شان خبر بعثت پیامبر و صـفات آن حضرت را بدهند برای بعثت با او، و صفات او را به

۱- - مجمع البیان: ۲/۷۷۰.

مردم بگويند و آمدن او را بشارت دهند، و به تصديق كردن او، دستور بدهند»(۱).

و اين تفسير نزديك به تفسير اول است.

{إنَّ أولَ بيتٍ وضعَ للنَّاسِ للذّى ببكَّهَ مُباركاً وَهدىً للعالَمينَ} ۹۶

نخستين خانه اى كه براى مردم قرار داده شد، در سرزمين مكه است كه پر از بركت و مايه هدايت جهانيان است.

مردى از امام اميرالمؤمنين عليه السلام از اين آيه سؤال كرد، گفت: آيا او (كعبه) اولين خانه است؟

امام عليه السلام فرمود:

«نه، قبل از آن خانه هايى بوده، ولى اين اولين خانه اى است كه براى مردم مبارك بوده، و در آن هدايت، رحمت و بركت است و اولين كسى كه آن را بنا كرد، ابراهيم بود. سپس قومى از عرب از «جرهم» آن را بنا كرد، سپس از بين رفت و خراب شد پس «عمالقه» آن را ساختند، سپس خراب شد، و قريش آن را بنا كرد»(۲).

و از امام عليه السلام روايت شده كه فرمود:

«خانه هايى قبل از آن بودند ولى اين اولين خانه اى است كه براى عبادت ساخته شده است»(۳).

{يَا أيُّها الَّذينَ آمنوا اتَّقوا اللّه َحقَّ تُقاتهِ وَلا تَموتُنَّ إلاَّ وأنتم مُسلمونَ} ۱۰۲

اى كسانى كه ايمان آورده ايد، آن گونه كه حق تقواست از خدا بپرهيزيد. و از دنيا نرويد

ص: ۴۰۸

۱- – مجمع البيان: ۲/۷۸۵-۷۸۶.
۲- – مناقب ابن شهر آشوب: ۲/۵۳. تاريخ ابن كثير: ۲/۲۴۳.
۳- – الدرّ المنثور: ۲/۵۲.

مگراینکه مسلمان باشید.

وارد شده است که عبدالخیر از تفسیر این آیه از امام علیه السلام سؤال کرد، امام در جواب فرمود:

«واللّه به آن عمل نشد، مگر توسط خاندان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم . همان ما خدا را ذکر کردیم، و او را فراموش نمی کنیم او را شکرگذاری کردیم و هرگز او را کفران نکردیم، و ما از او پیروی کرده و نافرمانی نکردیم».

و هنگامی که این آیه نازل شد صحابه گفتند: طاقت آن را نداریم، خدای متعال نازل کرد: {فَاتقوا اللّه َما استَطعتُمْ}(۱)(۲)،

تا می توانید تقوای الهی را هر چقدر می توانید. پیشه کنید.

{وَلقد نصرکُمْ اللّه ُببدرٍ وَأنتم أذلَّهٌ فاتَّقوا اللّه َلعلَّکُم تشکُرونَ} ۱۲۳

خداوند شما را در «بدر» یاری کرد، در حالی که شما نسبت به آن ها ناتوان بودید؛ پس تقوای الهی را

پیشه کنید تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید.

خدای متعال در این آیه کمک و یاری قاطع به مسلمانان در واقعه بدر بر علیه مشرکین قریش که منجر به پیروزی آنها شد را بیان کرده است. این پیروزی به دست قهرمان اسلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود، که نصف کشته شدگان قریش به بازوی توانمند او و شمشیر ذوالفقارش بوده و در جنگ «بد»ر بزرگترین پیروزی نصیب مسلمانان شد و خدای متعال رعب و وحشت را در دل مشرکین

ص: ۴۰۹

۱- – التغابن: ۱۶.

۲- – تفسیر البرهان: ۱/۳۰۴.

انداخت، و آن ها را ذلیل و شوکت اسلام را قوی کرد. و ما این واقعه را در بحث های گذشته ذکر کردیم.

{وَسارعوا إلی مغفرهٍ من رَبِّکمْ وَجنَّهٍ عرضُها السَّماواتُ والأرضُ أُعدَّت للمُتَّقینَ} ۱۳۳

و برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان، و بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان ها و زمین است، شتاب کنید و آن برای پرهیزکاران آماده شده است.

در آیه، امر به سرعت به سوی مغفرت، و رسیدن به بهشتی که نعمت دائم است. و آن راخدا برای پرهیزکاران آماده کرده است، شده است.

امام علیه السلام در تفسیر این سخن خدای متعال: {أُعدَّت للمُتَّقینَ} فرموده است:

«شما هرگز به بهشت نمی رسید مگر به پرهیزکاری(۱)».

{یا أیها الَّذین آمنوا إن تُطیعوا الَّذینَ کفروا یَردُّوکمْ علی أعقابکُم فَتنقَلبوا خَاسرینَ} ۱۴۹

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از کسانی که کافر شدند اطاعت کنید، شما را به گذشته هایتان باز می گردانند و سرانجام زیان کار خواهید شد.

از امام علیه السلام روایت شده است که این آیه درباره «عبداللّه ابی» نازل شد، که در جنگ «احد» با رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم شرکت کرد خارج شد، و وقتی مسلمانان شکست خوردند در بین راه برگشت می گفت: «به سوی برادرانتان برگردید و از دین تان برگردید»(۲).

{یَا أیها الَّذینَ آمنُوا اصبِروا وَصابرُوا وَرابطُو واتَّقوا اللّه ـ لعلَّکمْ تُفلِحونَ} ۲۰۰

۱- – مواهب الرحمن: ۶/۳۵۸.

۲- – تفسیر القمّی: ۱/۱۲۱.

ای کسانی که ایمان آورده اید استقامت کنید، و در برابر دشمنان پایدار باشید، با هم دیگر پیوند وارتباط برقرار کنید و از خدا بترسید شاید رستگار شوید.

خدای متعال در این آیه به صبر که از مهم ترین صفات نفسانی است امر فرموده است؛ امر فرموده است پس بر مسلمان واجب است که خود را با این صفات عالیه مجهز کند، آن گونه که خدای متعال به نگه داری پیوند و ارتباط ها امر کرده است. و امام امیرالمؤمنین علیه السلام آن را به نگهداری و حفاظت بر نماز تفسیر کرده اند، یعنی منتظر نماز هستند، زیرا محافظت در آن وقت ممکن نیست(۱).

و در اینجا تفسیر برخی از آیات که از امام علیه السلام در این باره از سوره آل عمران رسیده بود به پایان رسید.

سوره نساء

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره ۱۷۶ آیه دارد و تمام سوره مبارکه مدنی است مگر دو آیه از آن کته در مکه نازل شدند و آنها عبارتند از:

اولی: {إِنَّ اللّه َ یأمرکُمْ أن تؤدُّوا الأَمانات إلی أهلِها}(۲).

خداوند به شما فرمان می دهد، که امانت ها را به صاحبانش بدهید.

دومی: {وَیستَفتونکَ فی النِّساء قُل اللّه ُ یُفتیکمْ}.

از تو درباره حکم زنان سؤال می کنند، بگو خداوند درباره آن ها به شما پاسخ می دهد،

۱- – مجمع البیان: ۲/۹۱۸.

۲- – النساء: ۵۸.

{يـا أَيُّهـا النَّاس اتَّقـوا رَبَّكـم الَّذی خلقكَـم مِـن نفسٍ واحـدهٍ وَخلـقَ منهـا زَوجَهـا وَبـثَّ مِنهُمـا رِجالاً كـثيراً وَنسـاءً وَاتَّقـوا اللّه الَّذيتَساءَلونَ بِهِ والأرحامَ إنَّ اللّه كانَ عليكُمْ رَقيباً} ۱

ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید، همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را نیز از جنس او خلق کرد. و از آن دو مردان و زنان فراوانی به وجود آمد و از خدایی بپرهیزید، که هنگامی که از یکدیگر چیزی می خواهید نام او را می برید، و نیز از قطع رابطه با خویشاوندان خود پرهیز کنید؛ زیرا خداوند مراقب شما است.

این آیه کریمه انسان را بر تقوای الهی و طاعت او که ارزنده ترین و عزیزترین کاری است که انسان در زندگی انجام می دهد دعوت می کند همان طوری که آیه انسان را به نیکی به ارحام و خوبی به آن ها ترغیب می کند و همچنین امام صلی الله علیه و آله وسلم ما را به آن فرا می خواند و می فرماید:

صله رحم به جا آورید، حتی به یک سلام کردن خدای متعال می فرماید:

{وَاتَّقوا اللّه الَّذی تَساءَلونَ بِهِ والأرحامَ}.

بترسید از خدایی که از شما درباره ارحام سؤال خواهد کرد.

و «اصبغ بن نباته» روایت کرده است: که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود:

«یکی از شما خشمگین شده و آرام نمی شود. تا اینکه به سبب آن وارد آتش می گردد، پس اگر مردی از شما به خویشاوند خودش غضب کرد، باید به او نزدیک

شود؛ زیرا رحم وقتی رحم را مس کرد آرامش می گیرد و آن به عرش آویزان است صدا می زند: خدایا وصل کن به آنکه به من وصل کرد، و قطع کن آن کس را که مرا قطع می کند»، و این آیه را تلاوت می کرد:

ص: ۴۱۲

{وَاتَّقوا اللّه ـ الَّذی تَساءَلونَ بِهِ والأرحامَ}(۱).

{حرِّمت علیکمْ أمَّهـاتُکُم وَبَنـاتُکم وَأخوَاتُکُم وَعمَّاتُکُم وَخالاتُکم وَبنـاتُ الأخِ وَبنـاتُ الأُخت وَأُمَّهـاتُکمُ اللاَّتی أَرضَعنکمْ وَأخواتُکم مِن الرَّضاعَهِ وَأُمهاتُ نِسائکم وَربائبُکم اللاّتی فی حُجُورکم مِن نسائِکم اللاّتی دَخلتم بهنَّ فإن لمْ تَکونوا دَخلتُم بهنَّ فَلا جُناحَ علیکمْ وَحلائلُ أبنائکُمُ الَّذینَ مِن أصلابِکم وَأن تَجمعوا بینَ الأختینِ إلاَّ ما قدْ سَلفَ إنَّ اللّه ـ کانَ غَفوراً رحیماً}

بر شما حرام شده است، مادرانتان، دختران، خواهران، عمه ها، خاله ها و دختران برادر، دختران خواهر شما، مادرانی که شما را شیر داده اند، خواهران رضاعی شما، مادران همسرانتان و دختران همسرتان که در دامان شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آن ها آمیزش جنسی داشته اید، و اگر با آن ها آمیزش جنسی نداشته اید، برای شما مانعی ندارد. و همسران پسرانتان که از نسل شما هستندنیز حرام است و همچنین جمع میان دو خواهر مگر آنچه در گذشته واقع شده است چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

آیه به آن دسته از زنانی را که به مردان محرم هستند را مشخص کرده است از جمله آن ها دخترانی هستند که مادرشان به همسری مردی در آمده و آن مرد با همسر خود هم بستر شده، آن گونه که در آیه تصریح شده است.

همچنین امام علیه السلام فرمود:

«دختران همسرتان که با مادر آن ها هم بستر شده اید، به شما حرامند خواه در حجره شما یا غیر آن فرقی ندارد»(۲).

ص: ۴۱۳

۱- – المیزان: ۴/۱۴۸.

۲- – الاستبصار: ۳/۱۵۶.

{وَلا تَقتُلوا أنفُسكم إنَّ اللّه َ كانَ بِكم رحيماً}

و خودکشی نکنید، خداوند نسبت به شما مهربان است.

رسول خدا به این آیه استشهاد کرد، هنگامی که امام امیرالمؤمنین علیه السلام از او سؤال کرد و به او فرمود:

«کسی که دستش شکسته باشد و آن را بسته باشد، چگونه وضو بگیرد؟ هنگامی که جنب می شود چگونه غسل کند پیامبر فرمود: کفایت می کند جنابت و وضو با آب بر آن (بر جبیره) اگر چه در روز سردی باشد که اگر آب به بدنش بریزد جانش در خطر است؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این آیه را خواند: {وَلا تَقتُلوا أنفُسکم إنَّ اللّه َ کانَ بِکم رحیماً}، خودتان را به کشتن ندهید، خدا به شما مهربان است(۱).

{إنَّ اللّه َ يأمُرُكمْ أن تؤدُّوا الأماناتِ إلى أهلِها وَإذا حَكمتم بينَ النَّاس أن تَحكمُوا بِالعدلِ إنَّ اللّه َ نعمَّا يعِظُكم بهِ إنَّ اللّه َ كانَ سميعاً بصيراً} ۵۸

خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید. خداوند اندرزهای خوبی به شما می دهد خداوند شنوا و بینا است.

خدای متعال به بندگانش دستور می دهد که امانت را به صاحبش بدهند همان طوری که به حکام و مسئولین دستور می دهد به عدالت حکم کنند، امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«بر امام حق است که به آن چه خدا نازل کرده حکم کند و امانت را اداء کند.

۱- – المیزان: ۵/۳۲۲.

چون این کار را کرد، بر مردم حق است که از او بشنوند و اطاعت کنند، و هرگاه آن ها را دعوت کند اجابت کنند»(1).

{یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ ۖ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ ۖ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ ۖ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا} ۵۹

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا، پیامبر خدا، و اولی الامر را اطاعت کنید و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، در آن به خدا و پیامبر مراجعه کنید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار برای شما بهتر است و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

خدای متعال دستور می دهد، او و رسولش و اولی الامر همان را پی-روی کنند. و اولو الامر، اهل بیت نبوت و معدن حکمت اند، و در این باره تعدادی اخبار وارد شده است از جمله آن ها:

۱- «جابر بن عبداللّه انصاری» روایت کرده است: هنگامی که خدای متعال بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله وسلم این آیه را نازل کرد: {یَا

أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ ۖ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ}، گفتم: ای رسول خدا، خدا و رسول را شناختیم، اولی الامر، آن هایی که خدا طاعتشان را طاعت تو کرده است کیستند؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ای جابر، آن ها خلفای من و امامان مس-لمان های بعد از من م-ی باشند. اولین آن ها علی بن ابی طالب سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی که در تورات معروف به باقر است ای جابر تو او را درک می کنی، پس وقتی او را ملاقات کردی، سلام مرابه او برسان. سپس جعفر بن محمد صادق،

۱- - الدرّ المنثور: ۲/۱۷۵.

سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، حسن بن علی، هم نام من محمد و کنیه من حجت خدا در زمینش و باقی مانده او در بین بندگانش فرزند حسن بن علی، این آن کسی است که به دست او شرق و غرب عالم به نام او گشوده می شود،این آن کسی است که از شیعیان و دوستانش غیبت می کند، غیبتی که ماندگار می باشد، در قول به امامتش ثابت نمی ماند مگر کسی که خدا قلب او را با ایمان امتحان کرده باشد».

«جابر» گفت، گفتم: ای رسول خدا آیا برای شیعیان نفعی در غیبت او سودی هست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«بلی، به آن کسی که مرا به نبوت فرستاد، می گوید: مردم از نور او استفاده و از ولایت او در غیبتش بهره مند می گردند؛ مثل سود بردن مردم از خورشید است اگرچه در پشت ابر باشد.

ای جابر این از اسرار پنهانی خدا و در خزانه علم خدا است، و آن را مگر برای اهلش مکتوم و پوشیده داشته است»(۱).

ای-ن روایت از اسما خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ام-ام-ان مسل-مانان شیعه، که به ولایت آن ها معتقدند حکایت می کند.

۲- «ابو بصیر» از «امام ابی جعفر علیه السلام » روایت کرد که این آیه درباره «علی بن ابی طالب» نازل شده، «ابو بصیر» به او گفت: مردم به ما می گویند چرا نام علی و اهل بیتش در کتابش نیست؟ «ابو جعفر» فرمود:

۱- - تفسیر البرهان: ۵/۳۸۱. المیزان: ۵/۴۰۸-۴۰۹.

«به آن ها بگو خدا برای رسولش نماز را نازل کرد، و نگفت سه رکعت یا چهار رکعت ولی رسول خدا آنرا تفسیر کرد و به آن ها آموخت. حج را نازل کرد و طواف هفت گانه را نگفت ولی هفت بار طواف کردن را رسول خدا تفسیر کرد. و خدا نازل کرد:

{يَا أَيُّها الَّذينَ آمَنوا أَطيعوا اللّه ‌وَأطيعوا الرَّسولَ وَأولى الأمرِ منكُم}،

ای کسانی که ایمان آورده اید خدا، رسولش واولی الامر خودتان را اطاعت کنید».

درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر کسی که من مولای او هستم علی مولای او است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می کنم، من از خدا خواستم بین آن ها جدایی نیندازد تا در کنار حوض بر من وارد شوند. پس آنها

را به من عطا کرد و فرمود: به آن ها آموزش ندهید زیرا آنان از شما عالم ترند، آن ها هرگز شما را از هدایت خارج نمی کنند، و هرگز شما را گمراه نمی کنند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ساکت می شد و اهل خود را تعیین نمی کرد، آل عباس، آل عقیل و آل فلان ادعا می کردند؛ پس در خدا کتابش نازل کرد:

{إنَّما يريدُ اللّه ‌ليذهبَ عنكمُ الرجسَ أهلَ البيتِ وَيُطهرَكمْ تطهيراً}(1)، خدا می خواهد رجس و پلیدی را از شما و اهل بیت دور و شما را پاک و پاکیزه کند.

علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام تاویل این آیه هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و آن ها را در زیر عبای خود در منزل ام سلمه وارد کرد، و فرمود: خدایا برای هر پیامبری شما گرانبها و اهلی

۱- – الاحزاب: ۳۳.

است و اینها اهل بیت و شما گرانبهای من هستند. ام سلمه گفت: آیا من اهل شما نیستم؟

فرمود: تو بخیر هستی، ولی اینها اهل بیت و شما گرانبهای سنگین من هستند»(۱).

و این حدیث شریف اهمیت بلیغی برای اهل بیت، آن هایی که پناهگاه اول در اسلام بعد از کتاب خدای متعال، راهنمایان به خشنودی خدا و هادیان اصلاح و تقوی به بندگان خدا هستند را جمع کرده است.

۳- «سلیم بن قیس» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده، گفت: امام به او فرمود:

«کمترین و پائین ترین کار برای گمراهی بنده این است که حجت خدای تبارک و تعالی و گواه او بر بندگانش، خدای متعال به بندگانش دستور داده از او اطاعت کنند و ولایتش را بر آن ها فرض کرده است را نشناسد.

«سلیم» بلند شد و گفت:

ای امیرالمؤمنین آن ها را برای من توصیف کن.

امام آن ها را توصیف کرد و فرمود:

«خدا آن ها را به خودش و پیامبرش نزدیک کرده و فرموده است:

{یَا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا أَطیعوا اللّه ‍َوَأطیعوا الرَّسولَ وَأولی الأمرِ منکُم}.

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا، رسول و اولی الامرتان اطاعت کنید.

۱- - تفسیر العیاشی: ۱/۲۵۰.

«سلیم» به امام توجه کرد، و از او درخواست کرد توضیح بیشتری بدهد و گفت:

فدایت شوم برای من توضیح بده.

امام برای او توضیح داد و فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در موارد مختلف و در آخر خطبه اش در روزی که خدا او را قبض روح می کند اشاره کرده و فرمود: من دو امر برای شما گذاشتم اگر به آن ها عمل کنید، هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدای عزوجل، و عترت من و اهل بیتم، زیرا خدای لطیف خبیر با من عهده کرده است که آن ها از یکدیگر جدا نمی شوند، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند؛ مثل این دو انگشت من. دو انگشتش را به هم چسباند به آن ها متوسل شوید و از آن ها پیشی نگیرید که گمراه می شوید»(۱).

{وَمن یُطعِ اللّه ـَوالرَّسولِ فأولئکَ معَ الَّذینَ أنعمَ اللّه ـُعلیهِم منَ النَّبیِّین وَالصِّدیقینَ وَالشُّهداءِ وَالصَّالحینَ وَحسنَ أُولئکَ رفیقاً}

هر کس که خدا و پیامبر را اطاعت کند، در روز رستاخیز هم نشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آن ها تمام کرده از پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان و آن ها رفیق های خوبی هستند.

امام علی علیه السلام فرمود:

«مردی از انصار به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت:

ای رسول خدا دوری تو را نمی توانم تحمل کنم، وارد منزلم می شوم به یاد تو می افتم؛ پس خانه و زندگی ام را رها می کنم، تا بیایم برای دوستی با تو و نگاه

۱- – المیزان: ۵/۴۱۲، نقل از ینابیع الموده.

کردن به تو، پس به این فکر افتادم که وقتی روز قیامت شد، وارد بهشت شدی و در اعلی علیین قرار گرفتی، من چگونه خواهم بود. ای رسول خدا؟ پس این آیه نازل شد:

{وَمن يُطعِ اللّه َ والرَّسولِ فأولئکَ معَ الَّذينَ أنعمَ اللّه ُ عليهِم منَ النَّبيِّين وَالصِّديقينَ وَالشُّهداءِ وَالصَّالحينَ وَحسنَ أُولئکَ رفيقاً}،

کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، در روز رستاخیز همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آن ها تمام کرده، از پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان و آن ها رفیق های خوبی اند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را فرا خواند آیه را برای او خواند و به او بشارت داد»(۱).

{وَإذا حُيِّيتُم بتحيَّهٍ فَحيُّوا بأحسنَ مِنها أوْ رُدُّوها إنَّ اللّه َ كانَ عَلى كلِّ شيءٍ حَسيباً}

هر گاه به شما سلام داده شد، پاسخ آن را بهتر

بدهید، یا به همان گونه پاسخ دهید، که خداوند حساب همه چیز را دارد».

و مفهوم آیه کریمه واضح است و آن این که کسی که سلام می کند، باید سلام او را به بهترین حالت پاسخ داد. و آن از آداب اسلام و تعالیم ارزنده آن است و شایسته است که بهتر جواب سلام داده شود، و از آن تجاوز نکند. امام امیرالمؤمنین علیه السلام نزد قومی رفت و به آن ها سلام کرد، به او گفتند: سلام، رحمت خدا، برکات، آمرزش و رضوان او بر تو باد، پس حضرت زیادی آن را انکار کرد و به آن ها گفت:

۱- – أمالی الطوسی. مواهب الرحمن: ۹/۱۶.

«زیـاده روی نکنیـد به ما ماننـد آنچه ملائکه به پـدر ما ابراهیم گفتنـد: {رحمهُ اللّه ِوَبَرکاتهُ عَلیکمْ أهلَ البیتِ}(۱)(۲)، رحمت خداو برکات او بر شما اهل بیت.

«و از صورت های تحیت در اسـلام این است که اگر کسی عطسه کرد به او گفته شود: خدا تو را رحمت کند، و او می گوید: خـدا شـما را بیامرزد و به شـما ترحم کند. زیرا خدای متعال می فرماید: {وَإذا حُیِّیتُم بتحیَّهٍ فَحیُّوا بأحسنَ مِنها}(۳)، اگر به شما تحیت گفتند، بهتر از آن را پاسخ دهید یا همان گونه پاسخ دهید خدا حساب همه چیز را دارد، همین طور امام فرمود.

{إنَّ الَّذینَ توفَّاهمْ الملائکهُ ظَالمی أنفُسِهمْ فیمَ کُنتمْ قَالوا کنَّا مُستضعفینَ فی الأرضِ} ۹۷

همانا کسانی که فرشـتگان روح آنها را گرفتند در حال سـتم به خویشتن بودند.به آن ها گفتند شما در چه حالی بودید؛ گفتند ما در سـرزمین خود تحت فشار و مستضـعف بودیم، به آن ها گفته می شود مگر سـرزمین خـدا پهناور نبود که مهاجرت کنید. آن ها جایگاه شان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.

از امام علیه السلام در حد و مرز مستضعف روایت شده:

«و نام مستضعف در دین بر کسی که حجت بر او

تمام شد، و گوشش آن را شنید و قلبش آن را دریافت صدق نمی کند»(۴).

{وَإذا ضَـربتُم فی الأرض فلیسَ علیکمْ جُنـاحٌ أن تَقصـرُوا مِن الصَّلاه إن خِفتمْ أن یَفتنکُمُ الَّذینَ کَفروا إنَّ الکافرینَ کَانوا لکمْ عَدواً مُبیناً} ۱۰۱

۱- – هود: ۷۳.

۲- – المیزان: ۵/۳۵، نقل از الکافی.

۳- – الخصال: ۲/۶۳۳.

۴- – شرح نهج البلاغه/ابن أبی الحدید: ۶/۶۸.

هنگامی که سفر می کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید. اگر از فتنه کافران می ترسید؛ زیرا کافران برای شما دشمن آشکاری هستند.

امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«قومی از تجار از رسول خدا سؤال کردند و گفتند: ای رسول اللّه اگر ما سفر در زمین کنیم نماز را چگونه بخوانیم؟ خدا نازل کرد: «وَإذا ضَربتُم فی الأرض فلیسَ علیکمْ جُناحٌ أن تَقصرُوا مِن الصَّلاه» هنگامی که سفر می کنید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید. بعد وحی قطع شد، چون یک سال از آن گذشت در غزوه ای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را خواند. مشرکین گفتند:

امکان دسترسی به محمد و اصحابش را پیدا کردید، چرا بر آن ها از پشت سر حمله نکردید؟

یکی از آن ها گفت: باز برای آن ها چنین موقعیتی پیش خواهد آمد، پس بین دو نماز نازل شد:

{إنْ خِفتمْ أن یَفتنکمُ الَّذینَ کَفروا إنَّ الکافرینَ کَانوا لکمْ عَدوا مبیناً * وَإذا کنتَ فِیهمْ فَأقمتَ لهمُ الصَّلاهَ فَلتَقمْ طائفهٌ مِنهُم مَعکَ}،

اگر از فتنه کافران می ترسید فتنه کافران زیرا کافران برای شما دشمن آشکاری هستند، هنگامی که در میان آن ها و برای آن ها نماز را برپا می کنی، باید دسته ای از آن ها با تو برخیزند، و نماز خوف نازل شد»(۱).

{وإن امرأةٌ خافتْ من بعلهَا نُشوزاً أوْ إعراضاً فلا جُناحَ عليهمَا أن يُصلحَا بينهُما صلحاً والصُّلحُ خيرٌ} ۱۲۸

اگر زنی از طغیان همسرش و سرکشی و یا اعراض او بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند و صلح بهتر است.

از امام علیه السلام درباره این آیه سؤال کردند، فرمود:

«آن مردی که دو همسر دارد، یکی از آن ها پیر شده یا زشت است و می خواهد از او جدا شود، پس مصالحه می کنند بر اینکه یک شب نزد او بماند و شب هایی را نزد آن یکی. اگر آن زن راضی شود اشکالی برای مرد ندارد، پس اگر زن برگشتن بین آن دو اموراتشان را اصلاح می نماید(۲).

{وَرُسلاً قد قَصصناهمْ من قبلُ ورُسلاً لم نقْصصهُم عليكَ وَكلَّم اللّه ُموسى تكليماً} ۱۶۴

و پیامبرانی که سرگذشت شان را پیش از این برای تو بازگو کرده ایم، و پیامبرانی که سرگذشت آن ها را بیان نکرده ایم و خداوند با موسی سخن گفت.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی بدون جوارح، ادوات، اعضا و لب و کام او پاک و منزه است و برتر از این صفات است»(۳).

۱- – الدرّ المنثور: ۲/۲۰۹.
۲- – مواهب الرحمن: ۹/۴۰۸. نقل از سنن البیهقی.
۳- – مواهب الرحمن: ۹/۲۱۱.

سوره مائده

اشاره

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

همه آیات این سوره مبارکه مدنی است مگر آیه:

{الیومَ أکملتُ لکمْ دینکمْ} که در حجه الوداع بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بین مکه و مدینه نازل شد و ۱۲۰ آیه است(۱).

{یا أیها الَّذینَ آمنوا أوفُوا بِالعقودِ اُحلتْ لکمْ بهیمهُ الأنعامِ إلاَّ ما یُتلی علیکُم غیرَ مُحلِّی الصَّیدِ وَأَنتم حرُمٌ إنَّ اللّه ِ یحکُمُ ما یریدُ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، به پیمان ها وفا کنید. چهارپایان برای شما حلال شده است مگر آنچه برای شما خوانده می شود و شما به هنگام احرام، صید را حلال نکنید. خداوند هر چه را بخواهد حکم می کند.

«ابن عباس» روایت کرد و گفت: نازل نشد آیه: {یا أیها الَّذینَ آمنوا} مگر این که علی شریف و امیر آن بود(۲).

و از امام امیرالمؤمنین علیه السلام است: «که در قرآن نیست {یا أیها الَّذینَ آمنوا} مگراینکه در برابر آن در تورات: یا أیُّها المساکین» است(۳).

{الیومَ أکملتُ لکمْ دینکمْ وَأتممتُ علیکمْ نعمتِی ورَضیتُ لکمُ الإسلامَ دیناً فمنِ اضْطرَّ فی مَخمصهٍ غیرَ مُتجانفٍ لإثمٍ فإنَّ اللّه ِ غفورٌ رحیمٌ}

امروز دین شما را کامل، و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین

۱- – مجمع البیان: ۳/۱۵۰.

۲- – تفسیر العیاشی: ۱/۲۸۹.

۳- – تفسیر العیاشی: ۱/۲۸۹.

شما پذیرفتم؛ اما کسانی که در حال گرسنگی به غذای دیگری دست نمی زنند و متمایل به گناه نمی شوند، خداوند آن ها را آمرزیده و با آن ها مهربان است.

این آیه کریمه هنگامی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد که امام امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت بعد از خودش برای امت نصب کرد که رهبر عموم مردم در مسیر او باشد پس با ولایت او و امامت او دین کامل شد. و رسالت سید مرسلین به اتمام رسید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اللّه اکبر بر تکمیل دین و تمامی نعمت و رضای پروردگار به رسالت من و ولایت علی».

سپس فرمود: «خدایا دوست دار آن که علی را دوست دارد، دشمن بدار آن که او را دشمن دارد، یاری کن کسی را که او را یاری کند و خوار کن کسی را که او را خوار کند».

«حسان بن ثابت» از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجازه گرفت که برای این مناسبت اشعاری بگوید و رسول خدا به او اجازه داد، او گفت:

یُناديهمُ يَومَ الغَديرِ نَبيُهُم

بَخمٍّ وَأسمِع بالرسولِ مُناديا

فَقالَ فَمَن مَولاكُم وَنَبيُّكم

فَقالوا وَلَم يُبدُوا هُناكَ تَّعاميا

إلهكَ مَولانا وَأنتَ وَليُّنا

وَلَن تَجدن فينا لكَ اليوم عاصِيا

فَقالَ لهُ: قُم يا عَليُّ فَإنَّنى

رَضيتكَ مِن بَعدى إماماً وَهادِيا

پیامبر بزرگوارشان در روز غدیر آن را ندا کرد، و با چه آواز رسائی فرمود: که همه شنیدند.

ص: ۴۲۵

فرمود: مولی و ولی شما کیست؟ همگی بدون پرده پوشی گفتند:

خدای تو مولای ما است، تو ولی ما هستی و در این مورد از ما نافرمانی ندیده ای.

در این هنگام به علی فرمود: ای علی برخیز که من تو را پس از خود به امامت و رهبری انتخاب کردم.

این آیه بعد از نزول فرموده خدای متعال: {یا أیّها الرَّسول بلِّغ ما أُنزلَ إلیکَ}(۱)،

ای پیامبر آنچه بر تو نازل شده ابلاغ کن.

اخبار در حدیث غدیر متواتر است، «ابوالمعالی جوینی» می گوید: مجلدی در بغداد را به دست صحافی بوده مشاهده کرده است که در آن روایات عید غدیر بوده و بر روی آن کتاب نوشته شده بود و بر روی آن نوشته شده بود. جلد ۲۸ از طرق: «من کنتُ مولاهُ فعلی مولاهُ»، که به دنبال آن جلد ۲۹ بوده است.

و سند روایت را به شیوه مفصل در حدیث الغدیر مرحوم «علامه محقق بزرگ امینی» در کتاب جاویدش «الغدیر» شرح داده آن گونه که «میرحامد» در کتاب «عقبات الانوار» شرح داده است.

در واقع حادثه غدیر آن طور که بر آن مشتمل است، از نصب امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه بر مسلمانان، همانا جزیی از رسالت اسلام است و هر کس آن را انکار کند اسلام را انکار کرده است. آن گونه که مرحوم «علامه علائلی» می گوید:

۱- . المائده: ۶۷.

خلیفه دوم بـا امـام علیه السـلام بیعت کرد و به او گفت: «به به آفرین مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شـدی»(۱)، و همسران پیامبر نیز با او بیعت کردند.

{یا أَیُّها الَّذینَ آمنوا إذا قُمتمْ إلی الصَّلاهِ فاغسلوا وُجوهکمْ وَأیدیکُمْ إلی المرافقِ وَامسحوا برؤوسِکمْ وأرجُلُکم إلی الکَعبینِ وإنْ کنتُم جنباً فاطَّهروا وإن کنتم مرضَی أو علی

سفرٍ أو جاءَ أحدٌ منکم من الغائِط أو لامستمُ النِّساء فلمْ تجدوا ماءً فَتیمَّموا صعیداً طیباً فامسحوا بوجُوهکمْ وأیدیکم منهُ ما یُریدُ اللّه ُلِیجعلَ علیکُم من حرجٍ ولکن یُریدُ لیُطهرَکمْ وَلیُتمَّ نعمتهُ علیکُم لعلَّکم تَشکروُنَ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که به نماز می ایستید صورت و دست ها را تا آرنج بشویید، سر و پاها را تا مفصل مسح کنید، اگر جنب باشید خود را بشویید و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما از محل پَستی آمده (قضای حاجت کرده)، یا با زنان تماس گرفته و آب نباشد، با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت و دست ها بکشید. خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما کامل کند. شاید شکر او را به جا آورید.

آیه به روشنی به شستن صورت، دست ها، مسح سر و پا برای وضو دلالت دارد و ظاهر مسح آن گونه که از آن استفاده می شود مسح بر پوست است و مسح

ص: ۴۲۷

۱- . این روایت در کتب اهل تسنن نیز روایت شده است که بعضی از آنها اشاره می کنیم: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۳ تا ۲۰۶، ح ۲۱۳؛ و ج ۲، ص ۳۹۰ تا ۳۹۱، ذیل آیه سوره قیامه «فلا صدق و لا صلی...»، المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۱۵۶، ح ۱۸۴، الفصل الرابع عشر، فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله(ص) وأنه مولی کل من کان رسول الله مولاه؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۲۸۴ و ۲۸۵، ح ۴۳۹۲؛ تفسیر الرازی، رازی، ج ۱۲، ص ۴۹ و ۵۰، ذیل آیه شریفه، العاشر. (محقق)

بر روی کفش و جوراب در مسح پا جائز نیست. و امام امیرالمؤمنین علیه السلام مقصود آیه را گرفته و مسح بر روی کفش را جائزنمی داند؛ پس حکم آن در عهد عمر اجرا شد. راویان روایت کرده اند که امام بر مردی گذشت که وضو گرفت و بر کفشش مسح کرد، وارد مسجد شد و با آن نماز خواند، امام او را نگه داشت و به او فرمود: «وای بر تو نماز بدون وضو می خوانی؟». گفت: «عمر بن خطاب» به من دستور داده. امام دستش را گرفت و او را به نزد عمر آورد و به او فرمود: «ببین این چه چیزی از تو روایت می کند»؟ عمر گفت: بلی من به او دستور دادم، چون که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم مسح کرده است. امام فرمود: «قبل از نزول سوره مائده مسح کرد یا بعد از آن»؟ گفت: نمی دانم. به او فرمود: «پس چرا در حالی که نمی دانی فتوا می دهی، قرآن کریم عمل به مسح بر خفین را مثل از نزول این آیه بیان کرده است».(۱)

{إنَّما جزآءُ الَّذینَ یُحاربونَ اللّه َورسولَهُ ویسعونَ فی الأرضِ فساداً أن یُقتلوا أوْ یُصلَّبوا أو تُقطَّع أیدیهمْ وأرجُلُهم من خلافٍ أوْ یُنفوا من الأرضِ ذلکَ لهمْ خزیٌ فی الدُّنیا ولهمْ فی الآخرهِ عذابٌ عظیمٌ}

کیفر آن ها که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می خیزند و سعی در فساد بر روی زمین می کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته شوند، یا دست و پای آن ها به عکس یکدیگر بریده شود، یا از سرزمین خود تبعید گردنداین رسوایی آن ها در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند.

ص: ۴۲۸

۱- – تفسیر البرهان: ۶/۴۵۲ و قریب به همین معنی در تفسیر عیاشی ذکر شده است. المیزان: ۲۳۳/۶۶-۲۳۴.

این آیه بر عقوبت سـخت برای مفسدین دارد. و آن هایی که بر روی زمین برای فساد کوشـش می کنند باید کشته شوند، یا به دار زده شونـد، یـا دست و پایشان بر خلاف قطع شود، یا از سـرزمین شان تبعیـد گردنـد. و این دسـتور برای این است که فساد ریشه کن شود، و امنیت در بین مردم برقرار شود، «حارثه بن بدر تمیمی» اهل بصـره سـعی در نشر فساد بر روی زمین می کرد، ولی او توبه کرد، و با مردانی از قریش صـحبت کرد که برای او ازامام امیرالمؤمنین علیه السـلام امان بگیرند قریشـیان از اجابت او خودداری کردند، «سعید بن قیس همدانی» که از اصحاب بزرگ امام علیه السلام بود پاسخ مثبت داد، قصد امام کرد و به او گفت: ای امیرالمؤمنین جزای آن هایی که با خدا و رسولش می جنگند و در زمین فساد می کنند چیست؟

امام به عقوبت سخت پاسخ داد و به آن ها گفت:

{أن يُقتلوا أوْ يُصلَّبوا أو تُقطَّع أيديهمْ وأرجُلُهم من خلافٍ أوْ يُنفوا من الأرضِ}».

سپس فرمود: {إلاّ الَّذينَ تابوا من قَبل أن تَقدروا عَليهمْ...}(۱).

مگر آن ها که قبل از دستگیر شدن توبه کنند، پس بدانید خداوند آمرزنده و مهربان است.

«سعید» گفت: و اگرچه «حارثه بن بدر» باشد و توبه کرده باشد.

امام فرمود: «بلی»، پس «حارثه» به سوی امام آمد، و با او بیعت و توبه خود را اعلام کرد، پس امان را برای او نوشت(۲).

ص: ۴۲۹

۱- – المائده: ۳۴.

۲- – الدرّ المنثور: ۲/۲۷۹.

{سَماعونَ للكذبِ أكالونَ للسُّحت فإن جاؤوكَ فاحكُم بينهمْ أو أعرضْ عَنهُم وَإن تُعرض عنهمْ فَلَن يَضُروكَ شيئاً وإن حكمتَ فاحكُم بينهُم بالقسطِ إنَّ اللّه َيُحبُّ المُقسِطينَ}

آن ها بسیار به سخنان تو گوش می دهند، تا آن را تکذیب کنند، مال حرام فراوان می خورند، پس اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا آن ها را به حال خود واگذار و اگر از آنان صرف نظر کنی به تو هیچ زیانی نمی رسانند، و اگر میان آن ها داوری کنی، با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد.

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام از کلمه «سحت» در آیه پرسیده شد؟ فرمود: رشوه است، به او گفته شد حکم آن؟ امام علیه السلام فرمود: «آن کفر است»(۱).

{يَا أيّها الَّذينَ آمنوا منْ يَرتدَّ منكم عن دينهِ فسوفَ يأتي اللّه ُبقوم يُحبُّهم وَيُحبونهُ أذلَّه على المؤمنينَ أعزَّه على الكافرينَ يُجاهدونَ في سبيلِ اللّه ِولا يَخافونَ لومهَ لائم ذلكَ فضلُ اللّه ِيؤتيهِ من يَشاءُ وَاللّه ُواسعٌ عليمٌ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از آیین خود بازگردد خداوند قومی را می آورد که آن ها را دوست دارد، و آنان هم خداوند را دوست دارند، آن ها در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومند و در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش و ملامت گری هراسی ندارند این فضل خدا است که به هر کس بخواهد می دهد. و خدا بزرگ و دانا است.

می گویند: این آیه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحابش نازل شده هنگامی که جنگید با هر کسی که باید بجنگد. از ناکثین که اصحاب جمل بودند،

ص: ۴۳۰

۱- – الدرّ المنثور :۲/۲۸۴.

قاسطین که اصحاب معاویه و مارقین که خوارج بودند. این را «عمار»، «حذیفه»، «ابن عباس» روایت کرده اند، و از «ابی جعفر» و «ابی عبداللّه» روایت شده است(۱).

و علامه طباطبایی در تفسیر المیزان مؤیدات این قول را ذکر کرده است.

{إنما ولیُّکمُ اللّه ُورسولهُ والَّذین آمنوا الَّذین یُقیمونَ الصَّلاه ویؤتونَ الزکاهَ وهمْ راکعونَ}

سرپرست و ولی شما، تنها خدا و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند همان ها که نماز را بپا می دارند، و در حال رکوع زکات می دهند.

این آیه مبارکه ای است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام را به ولایت منصوب، و مدال ولایت را به او می دهد، او را نزدیک به ولایت خدای متعال و رسول اعظم قرار می دهد، ما توقف کوتاهی در این بحث داریم:

سبب نزول آن

سبب نزول آیه، صحابی بزرگ «ابوذر غفاری» آن را روایت کرده و در حدیثی از او گفته است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با این دو گوشم شنیدم، اگر نه، کر شوم، و با این دو چشم دیدم، اگر نه، کور شوم، که می فرمود: «علی رهبر خوبان و قاتل کفار است، پیروز است کسی که او را یاری کند، خوار شده است کسی که او را خوار کند».

من روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را خواندم، سائلی در مسجد درخواست کمک کرد، کسی به او چیزی نداد دستانش را سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که من در مسجد رسول خدا درخواست کمک کردم اما کسی چیزی به من نداد، علی در حال رکوع بود، با انگشت

۱- – الدرّ المنثور: ۲/۲۷۹.

راستش که انگشتر در آن بود اشاره کرد، سائل آمد تا انگشتر را از دست او در آورد، و این کار در پیش روی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم انجام شد. هنگامی که از نماز فارغ شد، سرش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود خدایا موسی از تو درخواست کرد. پس گفت: {ربِّ اشرحْ لی صدری * وَیسرْ لی أمری * وَاحللْ عقدةَ من لِسانی* یَفقهوا قولی * واجعل لی وزیراً من أهلی * هارونَ أخی * اشددْ به أزری * وأشرکهُ فی أمری}(۱)، «پروردگارا

سینه ام را گشاده، و کارم را برایم آسان گردان، گره از زبانم بگشای، تا سخنان مرا بفهمند، و وزیری از خاندان من برایم قرار ده، برادرم هارون را، و با او پشتم را محکم گردان، و او را در کارم شریک ساز». بر او قرآن ناطق نازل کردی {قالَ سنشدُّ عضدکَ بأخیکَ وَنجعلُ لکما سُلطاناً فَلا یَصلونَ بآیاتنا...}(۲)، گفت: به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم و نیرومند می کنیم، و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم، و با برکت آیات ما، به شما دسترسی پیدا نمی کند. شما و پیروانتان پیروزید.

خدایا من محمد نبی تو و برگزیده توام، خدایا سینه مرا گشاده کن، و کارم را برایم آسان کن و وزیری به من بده که اهل من باشد، علی را که با او پشتم محکم شود، هنوز کلام رسول خدا تمام نشده بود، که جبرئیل از نزد خدا نازل شد و گفت:

ای محمد، بخوان.

فرمود: چه بخوانم؟

۱- – طه: ۲۵-۳۲.

۲- – القصص: ۳۵.

گفت: بخوان: {إنمـا وليّكمُ اللّه ُورسولهُ والّذين آمنوا الّذين يُقيمونَ الصَّلاه ويؤتونَ الزكاهَ وهمْ راكعونَ}(۱). سرپرست و ولی شما تنها خدا و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند، همان ها که نماز را به پا می دارند، و در رکوع زکات می دهند.

و امام «ابوجعفر» علیه السـلام روایت کرده است، گروهی از یهود مسـلمان شدنـد؛ از جمله «عبداللّه بن سـلام»، «اسد بن ثعلبه»، «ابن یامین» و «ابن صوری» یا که نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم آمدنـد، و به او گفتند: ای پیامبر خدا «موسـی» «یوشع بن نون» را وصی خود کرد، وصی بعد از تو کیست ای رسول خدا؟ و چه کسی بعد از تو سرپرست ما است؟ آیه فوق نازل شد.

رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «بلند شوید»، آن ها برخاستند و با او به مسجد رفتند، سائلی را دیدند که از مسجد خـارج می شـود، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم فرمود: «ای سائـل آیـا کسـی چیزی به تو عطـا کرد»؟ گفت: بلی، این انگشتر.

فرمود: «چه کسی آن را به تو عطا کرد؟». گفت: آن کسی که نماز می خواند.

فرمود: «در چه حـالی آن را به تو داد؟». گفت: در حـال رکوع بود، پس پیـامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم تکـبیر گفت، و اهل مسجد هم تکبیر گفتند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «علی، ولی و سرپرست شما بعد از من است».

۱- – المیزان: ۶/۲۰.

گفتند: ما راضی شدیم که خدا پروردگار ما، محمد نبی ما و علی ابن ابی طالب ولی ما باشد، پس خدا نازل کرد: {وَمن یتولَّ اللّه ِورسولهُ والَّذینَ آمنوا فإنَّ حزب اللّه ِهمُ الغالبونَ}(۱)، هرکسی که خدا، رسولش و مؤمنان را دوست خود بداند، همانا حزب خدا پیروز است.

«عمار یاسر» روایت کرده است که سائلی به علی ابن ابی طالب برخورد کرد، او در رکوع بود، انگشتر خود را از دست در آورد و به سائل داد، پس به نزد رسول خدا آمد و او راخبر داد، پس بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این آیه نازل شد: {إنما ولیُّکمُ اللّه ُورسولهُ والَّذین آمنوا الَّذین یُقیمونَ الصَّلاه ویؤتونَ الزکاهَ وهمْ راکعونَ}، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را بر ما خواند سپس فرمود:

«هر کس من مولای او هستم، پس علی مولای او است، خدایا دوست بدار آن که علی را دوست دارد و دشمن بدار آن که علی را دشمن دارد»(۲).

و «حسان بن ثابت» این منقبت و کرامت را به شعر در آورد:

أبا حسنٍ تفدیکَ نفسی ومهجتی

وکلُّ بطیءٍ فی الهُدی ومسارعِ

أیذهبُ مدحی والمحبِّین ضائعاً

وَما المدحُ فی ذات الاله بضائعِ

فأنت الذی أعطیت إذ أنتَ راکعٌ

فدتکَ نفوسُ القومِ یا خیرَ راکعِ

بخاتَمکَ المیمونِ یاخیر سیِّد

وَیا خیر شارٍ ثمَّ یا خیر بائعِ

۱- – البرهان: ۸/۴۸۰. غایه المرام: ۱۰۳. تفسیر القمّی: ۱/۱۷۰.

۲- – تفسیر العیاشی: ۱/۳۲۷.

فأنزل فیک اللّه خیر ولایهٍ

وبیّنها فی مُحکمات الشرائعِ(۱)

ای ابو الحسن جان، قلبم فدای تو باد هر جاهلی به سبب هدایت تو به رشد عقل و تکامل می رسد.

آیا مدح من درباره تو و عاشقان تو از بین رفتنی است. حاشا که مدح در ذات خدا از بین برود.

پس تو آن کسی هستی که در هنگام رکوع صدقه دادی، جان های مردمان به فدایت ای بهترین رکوع کننده.

با بخشیدن آن انگشتر مبارکت، ای بهترین سروران و ای بهترین فروشنده و ای بهترین خریدار.

که خدا درباره تو بهترین ولایت را نازل فرمود، و آن را در آیات محکم قرآنی و در شریعت تبیین کرد.

دلاله آیه

اما دلالت آیه کریمه صریح و روشن است. در اثبات ولایت مطلقه برای امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه بندگان؛ مانند ولایت خدای متعال و رسولش. قرآن کریم با ادات حصر به این ولایت تاکید کرده است، و آن ادات حصر انّما و جمله اسمیه است. و آیه از امام علیه السلام تا آخر آیه به صیغه جمع تعبیر شده است: {الَّذین یُقیمونَ الصَّلاه} تا آخر آیه وبه صیغه مفرد تعبیر نشده است و این کار برای تعظیم، تکریم، بزرگداشت این نابغه بزرگ است که اسلام با جهاد و کوشش او برپا است.

۱- – المیزان: ۶/۲۳.

{وَلو أَنَّهم أقاموا التَّوراةَ والإنجيلَ وَمَا أَنزلَ إليهم من ربِّهم لأكلوا من فَوقهمْ وَمن تحتِ أرجُلهمْ منهمْ أمَّةٌ مقتصدةٌ وَكثيرٌ منهمْ سآءَ ما يعملونَ}

آنان كه تورات، انجيل و آنچه را كه از سوی پروردگارشان بر آن ها نازل شده را برپا می دارند. از آسمان و زمين روزی خواهند خورد، جمعی از آن ها معتدل و ميانه رو هستند، ولی بيشترشان اعمال بدی انجام می دهند.

«ابو الصهباء كبری» روايت كرده است، گفت: شنيدم علی بن ابی طالب عليه السلام رأس

«الجالوت» و «اسقف نصاری» را خواند، و فرمود:

«من از شما از امری سؤال می كنم، من نسبت به آن از شما عالم تر می باشم، پس آن را پنهان نكنيد».

بعد «اسقف نصاری» را طلبيد و به او فرمود:

«تو را به آن كسی كه انجيل را بر عيسی نازل

كرد، و بركت را در پای او قرار داد، را از بين می برد درد چشم را از بين می برد، مرده را زنده می كرد، برای شما از گل پرنده می ساخت و از آنچه می خورديد و ذخيره می كرديد خبر می داد، قسم می دهم».

گفت: غير از اين ها هم راست می گويم.

امام عليه السلام فرمود: «بنی اسرائيل بعد از عيسی به چند گروه تقسيم شدند».

پس گفت: نه به خدا، يك فرقه اند آن ها.

پس امام عليه السلام فرمود: «دروغ گفتی به آن خدايی كه خدايی جز او نيست، همانا آن ها به هفتاد و دو فرقه تقسيم شدند، همه در آتشند، مگر يك فرقه، خدا می فرمايد: {منهمْ أمَّةٌ مقتصدةٌ وَكثيرٌ منهمْ سآءَ ما يعملونَ}، جمعی از آن ها معتدل

و میانه رو هستند که این گروه نجات پیدا کرده اند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند»(۱).

{یا أَیُّها الرَّسولُ بلغْ ما أُنزلَ إلیکَ من رَبِّک وإن لمْ تَفعلْ فما بلَّغتَ رسالتهُ واللّه ُیَعصمُکَ من النَّاس إنَّ اللّه لا یهدی القومَ الکافرینَ}ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کامل به مردم برسان و اگر انجام ندهی رسالت او را به انجام نرسانده ای. خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.

این آیه کریمه بر رسول اعظم، به تبلیغ امر مهمی همراه با وعده و وعید و اینکه امر مهمی می باشد، نازل شد، که باید بین مسلمانان پخش می شد، و خدای متعال به حفاظت از مردم و نجات از آنچه از آن می ترسیدند وعده داده بود.

این چه امر مهمی است که آسمان به آن اهتمام ورزیده است؟

این امر چرا بسیار مهم است؟

این امر، منصوب کردن امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان امام این امت و رهبر برای مسیر او و خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی فردوس اعلی است.

اخبار مختلف است، و به احتمال یقین و قطعی به روز غدیر رسیده است که آن جزئی ازرسالت اسلام است، که یکصد و ده صحابه و هشتاد نفر از تابعین آن را روایت کرده اند. و محقق «علامه امینی» نام آن ها را ذکر کرده است(۲)؛ اما

۱- – تفسیر العیاشی: ۱/۳۳۱.

۲- – الغدیر: ۱/۱۴-۶۱.

تفصـیل حـادثه، راویان آن را به اجماع ذکر کرده انـد، و آن این است: وقتی که رسول خـدا، مناسک حـج را به جا آورد و به سوی مـدینه برگشت، و روز هجـدهم ذی الحجه بود به غـدیر خم رسـید. جبرئیـل بر او نـازل شـد. و این آیه را آورد: {یا أیُّها الرَّسولُ بلغْ مـا أُنزلَ إلیـکَ من رَبِّک}، پس رسول خـدا دسـتور داد، برای او منبری از هودج شتران ترتیب دهنـد، به بالاـی آن رفت، و با صدای بلند بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم، خـدای لطیف و خبیر به من خبر داده که عمر پیـامبر نصف عمر پیغمبر قبل از خود می باشـد. و من نزدیک است که فرا خوانده شوم پس باید پاسخ بگویم، من مسؤول هستم و شما نیز مسؤولید، پس شما چه می گویید؟».

همه یک صـدا گفتنـد: گواهی می دهیم که تو تحکم دادی، نصـیحت کردی و کوشـش کردی؛ خـدا به تو جزای خیر بدهـد. پیامبر به خطابش ادامه داد و فرمود:

«آیا شـما نبودیـد که گواهی دادیـد که خـدایی جز خـدای یکتا نیست، و محمـد بنده و فرسـتاده او است و اینکه بهشت او حق است، جهنم او حق است، مرگ حق است و روز قیامت که شـکی در آن نیست، حق است و این که خدای متعال هر کسـی که در قبر است بر می انگیزد..».

همه صدا زدند: بلی، ما به آن گواهی می دهیم.

رسول خدا دست خود را به سوی آسمان بالا برد و فرمود:

«خدایا گواه باش...».

پیامبر روی به آن ها کرد و فرمود:

«ای مردم آیا می شنوید؟».

بلی.

و پیامبر خواست که حجت را بر آن ها تمام کند، و آنچه را خدا به آن امر داده بیان کند، پس فرمود:

«من پیش از شما بر حوض وارد می شوم، و شما هم بر حوض وارد می شوید و عرض آن ما بین صنعا و بصری است، در آن قدح هایی به اندازه ستارگان آسمان که از نقره است. بنگرید رفتارتان با ثقلین چگونه خواهد بود؟..».

یک نفر صدا زد: ثقلان چیست؟

فرمود: «ثقل بزرگ کتاب خدا است، یک طرفش به دست خدا است و طرف دیگر به دست شما پس به آن بچسبید تا گمراه نشوید، و دیگری کوچک تر است و آن عترت من است، و لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند و درباره آن ها از خدا سؤال کردم، فرمود: بر آن ها پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آن ها کوتاهی نکنید که هلاک می شوید».

سپس دست امام امیرالمؤمنین علیه السلام دروازه شهر علمش را گرفت و او را بلند کرد، تا سفیدی زیر کتفش پیدا شد و فرمود:

«ای مردم چه کسی سزاوارترین آن ها به مؤمنان از جانشان است؟..»

همه پاسخ دادند:

خدا و رسولش دانا است.

صدایش را بلند کرد و فرمود:

«خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم. من برای مؤمنان اولی تر از

جان شان هستم، پس هر کس من مولای او هستم علی مولای او است». و آن را سه بار یا چهار بار تکرار کرد.

سپس سخنان خود را با این کلمات خاتمه داد:

«خدایا ولی کسی باش که ولایت او را دارد، دشمن بدار هر که او را دشمن دارد، یاری کن کسی که او را یاری کند و خوار کن کسی که او را خوار کند و حق را به او برگردان آن گونه که او می خواهد، آگاه باشید که آن که حاضر است آن را بر آن که غایب است برساند...».

و این گونه پیامبر وصی و خلیفه بعد از خودش را معرفی کرد و مدال خلافت اسلامی را بر گردن او انداخت و او را نصب، و شاخص و پیشوای خوبی برای امتش قرار داد. تمام افرادی که در آنجا حاضر بودند، به عنوان امیر و امارت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با او بیعت کردند، این مجمل قول در بیعت امام در روز غدیر خم بود(۱).

{یَا أیها الَّذینَ آمنوا لا تُحرموا طیِّبات ما أحلِّ اللّه ُلکم وَلا تَعتَدوا إنَّ اللّه َلا یُحبُّ المُعتدینَ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است حرام نکنید. از حد خود تجاوز نکنید؛ زیرا خداوند متجاوزان را دوست ندارد.

این آیه کریمه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام ، «بلال حبشی»، «عثمان بن مظعون» نازل شده؛ و اما امام امیرالمؤمنین علیه السلام قسم خورد که شب هرگز نخوابدو

ص: ۴۴۰

۱- – الغدیر: ۱/۸–۱۰.

این کار برای این بود که برای خدای متعال نماز بخواند - و اما «بلال» قسم خورد در روز چیزی نخورد برای اینکه روزه بگیرد و هرگز چیزی نخورد؛ و اما «عثمان بن مظعون» قسم خورد که هرگز آمیزش جنسی نکند.

زن عثمان که زن زیبایی بود، نزد عایشه آمد. عایشه به او گفت: چرا آرایش نکرده ای؟ گفت: برای چه کسی آرایش کنم، واللّه از کی تا کی زوج من به من نزدیکی نکرده است، چرا که او گوشه گیری اختیار کرده، لباس خشن پوشیده و زهد در دنیا پیشه کرده است.

و عایشه آن امر را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد، دستور داد که مردم را برای نماز جماعت خبر دهند، مردم جمع شدند، آن حضرت بالای منبر رفت، و حمد و ثنای الهی به جا آورد، و فرمود:

«چه شده است گروهی طیبات را به خودشان حرام کرده اند؟ بدانید که من در شب می خوابم و نکاح می کنم و روز افطار می کنم، هر کس از سنت من روی گردان باشد از من نیست...».

گروهی برخاستند و گفتند: ای رسول خدا ما بر آن قسم خوردیم، خدای متعال نازل کرد: {لا يُؤاخذكمُ اللّه بِاللَّغوِ فی أيمانِكمْ}(۱)(۲)، خدا را قبول ندارد قسم بیهوده.

{يا أيُّها الَّذينَ آمنوا لاَ تَقتلوا الصَّيدَ وأنتُم حرُمٌ وَمن قَتلهُ مِنكم مُتعمِّداً فَجزاءٌ مثلُ ما قَتلَ من النَّعم يَحكمُ بهِ ذَوا عدلٍ مِنكم هدياً بالغَ الْكعبهِ أو كفارةٌ طعامُ مساكينِ أوْ عدلُ

۱- - البقره: ۲۲۵.

۲- - تفسیر القمّی: ۱/۱۸۶. المیزان: ۶/۱۱۲.

ذلكَ صياماً ليذوقَ وَبالَ أمرهِ عفَا اللّه ُعمَّا سلفَ ومَن عادَ فَينتقمُ اللّه ُمنهُ واللّه ُعزيزٌ ذو انتقامٍ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال احرام شکار نکنید و هر کس از شما به طور عمد آن را به قتل برساند، باید کفاره ای معادل آن از چهارپایان بدهد که دو نفر عادل از شما، معادل بودن آن را تصدیق کند. و به صورت قربانی به کعبه برسد، یا اطعام مستمندان کند یا معادل آن روزه بگیرد تا کیفر کار خود را بچشد. خداوند اعمال گذشته را عفو کرده ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می گیرد و خداوند توانا و صاحب انتقام است.

مردی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام از هدی (قربانی) پرسید، که قربانی چیست؟ امام فرمود:

«از هشت زوج»، گویا مرد شک داشت، امام به او فرمود:

«آیا قرآن می خوانی؟».

مرد گفت: بلی.

امام فرمود: «آیا شنیده ای که خدا می فرماید: {یَا أیها الَّذینَ آمنوا أوفوا بِالعقودِ أُحلَّت لكمْ بَهيمةُ الأَنعامِ...}(۱)، ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمان ها و قراردادها وفا کنید، چهارپایان برای شما حلال شده است.

آن مرد گفت: بلی.

امام فرمود: و شنیده ای که می فرماید: {... لِيذكروا اسمَ اللّه ِعلَى ما رَزقَهمْ من بَهيمةِ الأنعامِ...}(۲) تا نام خدا را بر چهارپایانی که به آنان روزی داده ایم ببرید.

ص: ۴۴۲

۱- – المائده: ۱.

۲- – الحج: ۳۴.

آن مرد گفت: بلی.

امام فرمود: آیا شنیده ای می فرماید: {... مِنَ الضَّأن اثنینْ وَمِنِ الْمعزِ اثنینِ...*... ومنَ الإبلِ اثنینِ وَمنَ البقرِ اثنینِ...}(۱)، از میش یک جفت، از بز یک جفت، از شتر یک جفت و از گاو یک جفت.

مرد گفت: بلی.

امام فرمود: «آیا شنیده ای که خدا می فرماید: {یا أیُّها الَّذینَ آمنوا لاَ تَقتلوا الصَّیدَ وأنتُم حرُمٌ وَمن قَتلهُ مِنکم مُتعمِّداً فَجزاءٌ مثلُ ما قَتلَ من النَّعم یَحکمُ بهِ ذَوا عدلٍ مِنکم هدیاً بالغَ الْکعبهِ...}.

آن مرد گفت: بلی.

امام فرمود: «اگر من گوسفندی را بکشم بر من چه چیز است؟».

آن مرد گفت: گوسفند.

امام فرمود: «هدیاً بالغَ الْکعبهِ» «این قربانی است که به کعبه می رسد».

آن مرد گفت: بلی.

امام فرمود: «خدا آن را «هدیاً بالغَ الْکعبهِ» قربانی نامیده آن گونه که شنیدی»(۲).

{یا أیُّها الَّذینَ آمنوا لا تَسألوا عن أشیاءَ إن تُبدَ لکمْ تَسؤکُمْ وإن تَسألوا عَنها حینَ یُنزَّلُ القرآنُ تُبدَ لکمْ عَفا اللّه ُعنها وَاللّه ُعنها وَاللّه ُغَفورٌ حَلیمٌ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی نپرسید که اگر آشکار شود؛ شما را ناراحت می کند. اگر به هنگام نزول قرآن از آن ها سؤال کنید برای شما آشکار می شود، خداوند آن ها را

۱- – الانعام: ۱۴۳و۱۴۴.

۲- – الدرّ المنثور: ۳/۱۹۳. المیزان: ۶/۱۴۶.

بخشیده است؛ زیرا خداوند آمرزنده و بردبار است.

خـدای متعـال از سؤال کردن برخی کارهایی که اگر آشـکار شود و ظاهر گردد، سؤال کننـده را ناراحت می کنـد، نهی کرده است، از امام امیرالمؤمنین علیه السلام آورده اند که او فرمود:

«خدای متعال بر شـما فرایضـی را فرض کرده آن را ضایع نکنید، حدودی برای شـما تعیین کرده است از آن تجاوز نکنید، شما را از چیزهـایی نهی کرده است پس حرمت آن را ازبین نبریـد و درباره اشـیاییساکت و فراموش شـده خود را به رنـج و زحمت دچار نکنید»(۱).

{یَا أیُّها الذینَ آمنوا عَلیکمْ أنفُسکمْ لا یَضُرُّکم من ضلَّ إذا اهتدَیتُمْ إلی اللّه ِ مَرجعُکُم جمیعاً فَیُنبِئُکم بما کُنتم تَعملونَ}

«ای کسانی که ایمان آورده ایـد مراقب خود باشـید، اگر هـدایت شده اید، شـخص گمراه به شـما زیانی نرساند. بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را به آنچه عمل می کردید آگاه می سازد».

آیه، به مؤمنان دستور می دهد که جان خود را تهذیب کنند؛ و به آن ها ضرر نمی رسانند و به وحشت نمی اندازد، کسانی که از طریق خدای متعال منحرف شده باشـند، و تعدادی کلمات حکمت آمیز از امام متقین علیه السلام برای تهذیب نفس و تزکیه و شناخت آن رسیده است که به شرح زیر است:

۱- «بزرگترین نادانی آن که آدمی خود را نشناسد».

۱- - مجمع البیان ۳:۲۸۷. تفسیر الصافی ۷:۹۲.

۲- «شناختن انسان از خویش بزرگترین حکمت است».

۳- «با معرفت ترین مردم درباره خودشان کسانی اند که بیشتر از خدا بترسند».

۴- «در شگفتم از آن که گمشده خویش را می جوید، در صورتی که خود را گم کرده و آن را نمی جوید».

۵- «در شگفتم از کسی که خود را نمی شناسد، چگونه پروردگارش را می شناسد».

۶- «نهایت درجه خداشناسی آن است که آدمی خود را بشناسد».

۷- «خداشناسی، خودشناسی کفایت می کند، نادانی آدمی همین بس که خود را نشناسد».

۸- «هر کس خود را بشناسد خالص می شود یعنی از شهوتهای دنیا مجرد می شود».

۹- «هر کس نفس خود را بشناسد با او پیکار می کند، هر کس نفسش را نشناسد آن را رها کند».

۱۰- «هر کس خود را بشناسد کار او بزرگ می شود».

۱۱- «هر کس خود را بشناسد، به نهایت معرفت و دانش رسیده است».

۱۲- «هر کس خود را نشناسد از راه رستگاری دور می شود و در نادانی ها و خطاها و گمراهی ها می افتد».

۱۳- «خودشناسی سودمندترین معرفت ها است».

ص: ۴۴۵

۱۴- «به خود نادان مباش؛ زیرا کسی که خود را نشناسد به همه چیز نادان خواهد بود»(۱).

و بسیاری از امثال این کلمات طلایی که از این نابغه دوران و متفکر بزرگ اسلامی امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است، که مسلمانان را بر شناخت خودشان، و آنچه در اطراف آن ها می باشد، از تجهیزات عجیبی که انسان در آن حیران است تحریک می کند، و از چیزهایی که در آن شک و شبهه ای نیست، شناخت نفس خودانسان است، که موجب شناخت خدای متعال ،خالق عالم وجود و بخشنده زندگی است.

سوره انعام

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مکی است به جز شش آیه ازآن و تعداد آیات آن ۱۶۷ آیه است:

{وَنُقلِّب أفئدَتَهم وَأبصارَهم کَما لمْ یُؤمنوا به أوَّل مرَّهٍ وَنذرُهمْ فی طغیانِهمْ یَعمَهونَ}

«و ما دل ها و چشم های آن ها را واژگونه می سازیم، همان گونه که در آغاز ایمان نیاوردند و آنان را در حال طغیان و سرکشی به خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند.»

این آیه دلالت دارد بر اینکه کافران به خدا و. آنچه بر رسولش قبل از نزول آیات و بعد آن نازل شده،به طور یکسان ایمان نمی آورند و آنچه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، ما را به این مطلب راهنمایی می کند، می فرماید:

«اولین مرحله از جهاد، جهاد با دست های شما است، سپس جهاد با قلب

۱- - الغرر والدرر - الامدی. المیزان: ۶/۱۷۳-۱۷۴.

هایتان می باشد. پس کسی که با قلب، معروفی را نشناسد، و منکری را انکارنکند، قلبش واژگون شده است و بالای آن پایین و پایین قلب او بالا قرار داده شده وهیچ خیری را قبول نمی کند.(۱).

سوره اعراف

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی است و ۲۰۶ آیه دارد.

{وَالوزنُ یَومئذٍ الحقُّ فمن ثَقُلتْ موازینهُ فأولئک همُ المُفلحونَ * ومنْ خَفَّت موازینهُ فَأولئکَ الَّذینَ خَسروا أنفُسهم بِما کانُوا بآیاتنا یَظلِمونَ} ۸و۹

«وزن کردن اعمال در آن روز حق است، کسانی که میزان اعمال آن ها سنگین است، همان رستگارانند* و کسانی که میزان عمل آن ها سبک است افرادی هستند که سرمایه وجود خود را به دلیل ظلم وستمی که نسبت به آیات ما می کردند، از دست داده اند».

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«کسی که ظاهرش از باطنش بهتر باشد، میزان اعمالش روز قیامت سبک است و کسی که باطنش بهتر از

ظاهرش باشد، میزان اعمالش روز قیامت سنگین است»(۲).

و روایت شده است که امام در تفسیراین آیه فرمود، که مضمون آیه چنین است:

۱- – تفسیر القمّی: ۱/۲۱۳.

۲- – المیزان: ۸/۱۵.

{فمن ثَقُلتْ موازینهُ} و {خَفَّت موازینهُ} یعنی «حسنات وزن دارد و موجب سنگینی میزان می شود و گناهان موجب سبکی در میزان است»(۱).

{وَبینهمَا حِجابٌ وَعلی الأعرافِ رجالٌ یَعرفونَ کلًا بِسیماهمْ ونادوا أصحابَ الجنَّه أنَ سلامٌ عَلیکُمْ لمْ یَدخُلوها وَهُم یَطمعونَ}

«و در میان آن دو، حجابی است و بر اعراف مردانی انـد که آن دو را از چهره شان می شناسـند واهل بهشت را صـدا می زنند که درود بر شما باد؛ اما داخل بهشت نمی شوند در حالی که امید آن را دارند.»

«اصبغ بن نبـاته» روایت کرده، گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السـلام بودم مردی به او گفت: «وَعلی الأعرافِ رجالٌ یَعرفونَ کلًا بِسیماهمْ».

امام به او فرمود:

«ما اعراف هستیم، یاران مان را با چهره هایشان می شناسیم، و ما اعراف هستیم و خدا شناخته نمی شود

مگر از راه معرفت ما، ما اعراف، در روز قیامت بین بهشت و جهنم ایسـتاده ایم و کسی وارد بهشت نمی شود مگر این که ما را بشـناسد و ما او را بشناسـیم، و وارد جهنم نمی شود مگر کسـی که ما را انکار کنـد و ما او را انکار کنیم. و این فرموده خـدای عزوجل می باشد»، و آیه را خواند(۲).

«اصبغ بن نباته» روایت کرده و گفت: نزد امام امیرالمؤمنین علی علیه السـلام نشسـته بودم، «ابن الکواء» آمد و از این آیه سؤال کرد، فرمود:

«وای بر تو ای پسر کواء، ما روز قیامت بین بهشت و جهنم ایستاده ایم هر

۱- – التوحید: ۲۶۸.

۲- – المیزان: ۸/۱۴۵.

کس ما را یاری کرده است او را با چهره اش می شناسیم و او را وارد بهشت می کنیم، و کسی که دشمن ما باشد او را با چهره اش می شناسیم، او را وارد جهنم می کنیم»(۱).

{إنّ ربَّکم اللّه ُالذی خلقَ السَّماواتِ والأرضَ فی ستَّه أیام ثمَّ استوی علی العرشِ یُغشی اللَّیلَ النَّهار یَطلُبهُ حَثیثاً وَالشَّمسَ والقمرَ وَالنجومَ مُسخراتٍ بأمرهِ ألا لهُ الخَلقُ وَالأمرُ تبارکَ اللّه ُربُّ العالمینَ}

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت. با شب روز را می پوشاند، و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است. خورشید، ماه و ستارگان را آفرید، که تحت فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش وتدبیر (جهان) پر برکت از آن او است. خداوندی که پروردگار جهانیان است.»

امام علیه السلام از عرش سخن می گوید: هنگامی که از او سؤال می شد پس جواب داد

«ملائکه عرش را حمل می کنند، و عرش آن گونه که گمان می کنید مانند تخت باشد،نیست،لکن عرش چیز محدودی است، مخلوق، مدبر، و پروردگار تو عزوجل مالک آن است، نه اینکه او بر آن است مانند بودن چیزی بر چیزی»(۲).

و «جاثلیق» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد و گفت:

به من خبر بده که خدای عزوجل عرش را حمل می کند، یا عرش در حال حمل او می باشد؟

۱- – مجمع البیان: ۴/۶۵۳.

۲- – التوحید: ۳۱۹.

امام با منطق، درایت و حکمت به او پاسخ داد و فرمود:

«خدای عزوجل حامل عرش، آسمان ها، زمین و آنچه در آن ها و در بین آن ها است می باشد و خدای متعال فرموده است:

{إنَّ اللّه ـَیُمسکُ السَّماواتِ والأرضَ أن تَزولا ولئن زَالتا إن أمسَکهُما من أحدٍ من بَعدهِ إنّهُ کان حلیماً غفوراً}(۱)،

«خداوند آسمآن ها و زمین را نگاه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند، و هرگاه منحرف شدند، کسی جز او نمی تواند آن ها را نگاه دارد. او بردبار و آمرزنده است.»

«جاثلیق» دوباره پرسید:

«به من خبر بده از فرموده خدای متعال: {وَیحملُ عرشَ ربِّک فَوقهمْ یومئذٍ ثمانیةٌ}(۲)، عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آن هاحمل می کنند. پس چگونه است؟ و گفتی: او عرش و آسمان ها را حمل می کند؟

و دروازه شهر علم نبی صلی الله علیه و آله وسلم پاسخ او را داد و فرمود:

«عرش را خدای متعال از چهار نور آفرید، نور قرمز که سرخ ها از آن نور سرخی گرفتند، نوری سبز که سبزها از آن رنگ سبز گرفتند، نوری زرد که زردها از آن نور زرد گرفتند، نور سفید که سفیدها از آن سفید شدند، ... و آن همان علمی است که خداوند آن را به فرشتگان حامل عرش الهام کرده و آن نوری است از نور عظمت خدا، که با عظمت و نورش دل های مؤمنان را بینا کرده و با عظمت ونورش جهاهلان دشمنی می کند و با عظمت و نور اوست که هر آنچه در آسمآن ها و زمین

۱- – فاطر: ۴۱.

۲- – الحاقه: ۱۷.

از مخلوقات او است بـا اعمـال گونـاگون و مـذاهب مختلـف به سـوی او توسـل می جوینـد. پس هر چیزی حمـل می شودکه خداونـد آن رابـا نور وعظمت وقـدرتش حمـل می کنـد (یعنی تحت فرمـان الهی هسـتند) و برای خودشان نه زیان، نه سود، نه مرگ، نه زنـدگانی و نه حشـر را ندارنـد؛ پس همه چیز تحت فرمـان خداونـد تبـارک و تعالی است، و او است که آفرینش را تحت فرمان دارد تا از بین نرود و بر همه چیز احاطه دارد. و او زنـدگانی، حیات و روشـنایی برای همه چیز است، و از هر آنچه که دیگران درباره او می گویند پاک و منزه است».

و «جاثلیق» می گفت:

به من خبر بده که خدا کجا است؟

امام جواب داد:

«او اینجا، بالا، پایین، و با ما است، و به ما احاطه دارد. و آن فرموده خدا است:

{... مـا یکـونُ من نجـوی ثلاـثهٍ إلاّـ هوَ رابعُهم وَلاـ خمسهٍ إلاّـ هوَ سادسُـهمْ وَلاـ أدنی من ذلـکَ ولاَـ أکـثرَ إلاّـ هوَ معَهم أینَ ما کانوا...}(۱)

«هیـچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آن ها است. و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداونـد ششـمین آن ها است و نه تعـدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر اینکه او همراه آن ها است هر جا که باشـند، پس کرسی محیط به آسمآن ها و زمین است » {وَما بَینهُما وَما تحتَ الثری * وإن تَجهر بالقولِ فَإنَّه یَعلمُ السِّر

۱– – المجادله: ۷.

وأخفَى}(۱)، «و آنچه میان آسمان و زمین است و آنچه در زیر خاك پنهان است، اگر سخن را آشکار بگویی، یا مخفی کنی، او اسرار و حتی پنهان تر از آن را نیز می داند،» خدای متعال: {... وَسع کُرسیُّه السَّماوات والأرضَ وَلا یؤودُهُ حِفظُهما وهوَ العلیُّ العَظیمُ}(۲) « تخت حکومت او آسمآن ها و زمین را در بر گرفته و نگاهداری آن دو او را خسته نمی کند، بلندی مقام و عظمت مخصوص او است» پس کسانی که عرش را حمل می کنند. علما هستند (یعنی از ملائکه) آن هایی را که خدا علم خود را به آن ها داده، و چیزی خارج از این چهار مورد نیست که خدا در ملکوتش خلق کرده، و آن ملکوتی است که خدا به برگزیدگان خودش و به خلیلش نشان داد و فرمود: {وَکَذلك نُری إبراهیمَ ملکوتَ السَّماواتِ وَالأرضِ وَلیکونَ منَ المُوقنینَ}(۳)، «این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از اهل یقین باشد که چگونه حمل عرش خدا را تحمل کنند، زیرا دل های آن ها به حیات او زنده است و با نور او به معرفتش هدایت شدند»(۴).

و مرحوم «علامه طباطبایی» حدیث را حل و فصل کرده و فقرات آن را بیان نموده و آن را از شگفت ترین بحث های کلامی دانست که به برخی امور مشکل پرداخته و حقیقت آن را کشف کرده است.

{وَجاوزنا بِبنی إسرائیلَ البَحرَ فأتوا علی قَومٍ یَعکفونَ علی أصنامٍ لَهمْ قالوا یَا موسی اجعلْ لنا إلهاً کمَا لهُمْ آلههٌ قالَ إنَّکم قومٌ تَجهلونَ}

۱- – طه: ۶و۷.

۲- – البقره: ۲۵۵.

۳- – الانعام: ۷۵.

۴- – المیزان: ۸/۱۶۲-۱۶۷.

« و بنی اسرائیل را سالم از دریا عبور دادیم، در راه به گروهی رسیدند که اطراف بت هایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند، به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آن ها معبودان دارند، گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید.»

این آیه کریمه درباره بنی اسرائیل نازل شد، زیرا زمانی که موسی آن ها را از دریاعبور داد و آن رود نیل مصر بود و خداوند فرعون و قومش را در آن غرق کرد، بر قومی گذر کردند که متواضعانه در اطراف بت هایشان نشسته بودند، به پیامبرشان گفتند: {یَا موسی اجعلْ لنا إلهاً کمَا لهُمْ آلهةٌ}، «ای موسی برای ما خدایی قرار بده، همان گونه که این ها خدا دارند.» و این آیه بر جهل زیاد و عدم ایمان آن ها به خدای واحد قهار دلالت می کرد. این آن چیزی است که از آیه استفاده می شود. «جاثلیق» به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض کرد و به انتقاد از مسلمانان گفت:

چرا بعد از پیامبرتان صبر نکردید، مگر سی سال، تا اینکه شمشیر به روی یکدیگر کشیدید؟

امام با منطق قاطع پاسخ داد:

«و شما ای قوم یهود، هنوز کف پایتان از آب دریا خشک نشده بود که گفتید: {اجعلْ لنا إلهاً کمَا لهُمْ آلهةٌ...} « برای ما خدایی قرار بده آن گونه که آن ها خدا دارند»(۱).

«جاثلیق» بعد از این برهان قاطع، و حجت قطعی نتوانست ایرادی بر امام بگیرد.

۱- – البرهان: ۲/۳۲.

{وَلما جاءَ موسی لِمیقاتِنا وَکلّمهُ ربُّهُ قالَ ربَّ أرنی أنظرْ إلیکَ قالَ لَن ترانی وَلکن انظرْ إلی الجبلِ فإن استقرَّ مَکانهُ فَسوفَ ترانی فَلما تجلّی ربُّه للجَبلِ جَعلهُ دکاً وخرِّ موسی صعقاً فلمّا أفاقَ قالَ سُبحانکَ تُبتُ إلیکَ وَأنا أوَّلُ المؤمنینَ}

« هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد، پروردگارا خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم، گفت: هرگز مرا نخواهی دید ولی به کوه نگاه کن، اگر در جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید؛ پس هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد آن را خاک قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد. زمانی که به هوش آمد، عرض کرد خداوندا تو منزهی، من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمنم.»

هنگامی که موسی علیه السلام به میقات رسید و با خدا سخن گفت، موسی از خدا درخواست کرد که او را ببیند، خدا آن را رد کرد و فرمود: هرگز او را نمی بیند و به او گفت: که به کوه نگاه کن؛ اگر کوه توانست در جای خودقرار گیرد، او هم خدا را خواهد دید، اما زمانی که وحی خدا بر کوه ظاهر شد و آن را ویران کرد موسی بیهوش شد چون به هوش آمد از خدا برای سؤالش درخواست توبه کرد. و امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر این آیه شرحی ایراد فرموده و ابعاد آن را گسترش داده:

«موسی علیه السلام سؤال کرد و بر زبانش حمد خدای عزوجل جاری شد {ربَّ أرنی أنظرْ إلیکَ ...}، « خدایا خودت را به من نشان بده تا نگاهت کنم» این سؤال او امر بزرگی بود و امر مهمی را درخواست کرده بود، پس عقوبت شد و خدای متعال فرمود: هرگز مرا در دنیا نخواهی دید تا بمیری، پس مرا در آخرت می بینی، ولی اگر بخواهی مرا ببینی {انظرْ إلی الجبلِ فإن استقرَّ مَکانهُ فَسوفَ تَرانی} « به کوه نگاه کن اگر در جای خود ماند در آینده مرا می بینی»، پس خدای سبحان برخی آیات خود را

ظاهر کرد و پروردگار ما بر کوه تجلی کرد؛ پس کوه از هم فروریخت و ذره ذره شد و موسی بیهوش افتاد. سپس خدا او را زنده کرد و

برانگیخت. و او به سوی خدا توبه کرد و گفت: {سُبحانکَ تُبتُ إلیکَ وَأنا أوَّلُ المؤمنینَ}،«تو پاک و منزهی و من به سوی تو توبه می کنم، من از نخستین مؤمنانم»، یعنی اولین کسی هستم که ایمان دارم که تو دیدنی نیستی»(۱).

و از قهرمان ایمان در اسلام، امام امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد:

ای برادر رسول خدا، آیا پروردگارت را دیده ای؟

جواب فرمود: «خدایی را که ندیده باشم پرستش نمی کنم».

گفتند: چگونه او را دیده ای؟ برای ما توصیف کن.

امام علیه السلام شروع به توصیف خدای متعال کرد و فرمود:

«چشم ها با مشاهده چشم سر، او را نمی بینند، ولی دل ها به حقایق ایمان او را می بینند»(۲).

و این بر ایمان عمیق اوکه،او را از بیشتر(۳) انبیا خدا ممتازتر کرده است دلالت

می کند و برای او کافی است که نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم است که او افضل از همه انبیا می باشد.

۱- – التوحید: ۲۶۳.

۲- – المیزان: ۸/۲۵۵.

۳- . بلکه آن حضرت بر جمیع انبیاء حتی اولوا العظم آنان فضیلت دارند در این ارتباط قضیه ای جالب در بعضی روایات تاریخی ذکر شده است که مستند به آیات قرآن و روایات متفق علیه شیعه و اهل تسنن است، و مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار (۴۶/۱۳۵/۲۵) قصه حرّه دختر حلیمه سعدیه را نقل کرده است که بر حجاج بن یوسف ثقفی (آن سنّی متعصب) وارد شد، او به حرّه گفت: از قول تو گفته شده که تو علی بر ابوبکر و عمر و عثمان برتری می دهی. گفت: دروغ گفته است کسی که بیان کرده که من بر این سه نفر خاصه برتری داده ام، گفت: غیر از اینها بر چه کسانی برتری می دهی؟. حرّه گفت: علی را فضیلت می دهم بر آدم و نوح و لوط و ابراهیم و داود و سلیمان و عیسی بن مریم(علیهم السلام). حجاج ناگهان گفت: وای بر تو، آیا تو او را بر صحابه برتری می دهی و بعد بر آنها هفت نفر از انبیاء اولو العظم را نیز اضافه می کنی؟ اگر دلیلی بر آنچه می گویی نیاوری گردنت را می زنم. حرّه گفت: من نیستم که او را به آن انبیاء فضیلت می دهم بلکه این خدای عزوجل است که او را در قرآن بر آنان فضیلت دان است آنجا که درباره حضرت آدم فرموده است: «وعصی آدم ربّه فغوی» (طه/۱۲۱) در حالی که در حق علی(ع) (در سوره انسان بعد از بیان فضائل اهل بیت(ع) «وکان سعیکم مشکورا» (انسان/۲۲). حجاج

گفت: احسنت ای حرّه، پس به چه چیز او را بر نوح و لوط فضیلت می دهی؟ گفت: خدای عزوجل علی را بر آن دو نفر به این قول فضیلت داده که «ضرب الله مثلا الذین کفروا امرأه نوح و امراه لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فغانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً وقیل ادخلا النار مع الداخلین» (تحریم/۱۰) ... در حالی که همسر او فاطمه زهرا دختر رسول خدا(ص) است که «یرضی الله تعالی لرضاها و یسخط لسخطها» (خدای تعالی به رضایت او راضی و به خشم او خشمگین می شود). پس حجاج گفت: احسنت ای حرّه پس به چه چیز فضیلت می دهی علی را بر پدر انبیاء ابراهیم خلیل الله؟ پس گفت: خدای عزوجل او را به این آیه فضیلت داده «واذ قال ابراهیم رب أرنی کیف تحیی الموتی، قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی» (بقره/۲۶۰) در حالی که مولای من امیرالمؤمنین مطلبی را فرموده اند که احدی از مسلمین در آن اختلاف ندارند، «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً» و این کلمه ای است که آن را احدی قبل از ایشان نگفته و بعد از ایشان نیز نخواهند گفت. پس گفت: احسنت ای حرّه، پس به چه چیز او را بر موسی کلیم الله برتری می دهی؟، حرّه گفت: خدای عزوجل دربارۀ موسی چنین می فرماید: «فخرج منها خائفاً یترقب» (قصص/۱۸). در حالی که علی بن ابی طالب(ع) در رختخواب پیامبر(ص) شب را به صبح رسانید و هرگز نترسید تا اینکه خدای تعالی در شأن او چنین نازل فرمود: «ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (بقره/۲۰۷). بعد حجاج پرسید: به چه چیز علی را بر عیسی بن مریم(ع) فضیلت می دهی؟ گفت: خدای تعالی عزیز و باجلالت است فضیلت داد علی را به قولش «اذ قال الله یا عیسی بن مریم أأنت قلت للناس اتخذونی وامّی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی أن اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک أنت علام الغیوب ...، ما قلت لهم الا ما امرتنی به» (مائده ۱۱۶ و ۱۱۷) پس حضرت عیسی حکم آنان را (که در حق او غلو می کردند) به قیامت انداخت امّا علی بن أبی طالب زمانی که نصیریه (گروهی از غلاه) آنچه را که درباره آن حضرت می گفتند آنان را به قتل رساند و حکم آنان را به تأخیر نینداخت. این است فضائل علی که نیست به فضائل غیر او و قابل شماره نیست. حجاج گفت: احسنت ای حرّه، تو از عهده جواب بر آمدی که اگر این طور نبود با تو آن مجازات را انجام می دادم. سپس به او هدایایی داد و با احترام به او اجازه مرخصی داد، رحمت خدا بر آن زن پاک باد. (محقق)

و از عظمت ایمانش است که فرمود:

«چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن خدا را دیدم»(۱).

و فرمود: «نمی پرستم پروردگاری را که ندیده باشم»(۲)، او خدای متعال را با قلب پر از ایمانش

می کند و برای او کافی است که نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم است که او افضل از همه انبیا می باشد.

و از عظمت ایمانش است که فرمود:

«چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن خدا را دیدم»(۳).

و فرمود: «نمی پرستم پروردگاری را که ندیده باشم»(۴)، او خدای متعال را با قلب پر از ایمانش

می دید، او به کائنات زنده و غیر آن می نگریست و در آن تأمل می کرد، آن را ناطق به وجود خالق عظیم، مبدع و مصور به این عالم وجود می یافت، و عقل ما از درک کهنه یا احاطه به شناخت او عاجزند.

{وَمن قومِ موسی أُمَّهٌ یَهدونَ بالحقِّ وبهِ یَعدلونَ}

«و از قوم موسی، گروهی اند که مردم را به سوی حق هدایت می کنند، و به حق و عدالت حکم می دهند.»

آیه کریمه بر اینکه گروهی از قوم موسی، مردم را به حق دعوت می کنند و به آن حکم می کنند دلالت دارد. و امام امیرالمؤمنین علیه السلام به این گروه در حدیثش با «رأس جالوت» و «اسقف نصاری» اشاره کرد و به آن ها فرمود:

«من امری را از شما سؤال می کنم و به آن از شما داناترم؛ پس آن را از من کتمان نکنید:

۱- – المیزان: ۸/۲۶۳.
۲- – المیزان: ۸/۲۶۳.
۳- – المیزان: ۸/۲۶۳.
۴- – المیزان: ۸/۲۶۳.

ای «رأس جالوت» به آن کسی که تورات را بر موسی نازل کرد، و آن ها را به منّ و سلوی اطعام کرد و برای آن ها از دریا راه خشک آماده کرد، از سنگ طور برای آن ها دوازده چشمه آب منفجر کرد که برای هر سبطی از بنی

اسرائیل چشمه ای بود، تو را قسم می دهم که به من خبر بده بنی اسرائیل بعد از موسی به چند دسته تقسیم شدند؟».

«رأس جالوت» گفت:

تنها یک فرقه.

امام گفته او را محکوم کرد و فرمود:

«دروغ گفتی به آن خدایی که خدایی جز او نیست؛ زیرا به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، همه آن ها در آتش اند مگر یک فرقه، و خدای متعال می فرماید: {وَمن

قومِ موسی أُمَّهٌ یَهدونَ بالحقِّ وبهِ یَعدلونَ}، « و از قوم موسی گروهی اند که مردم را به سوی حق هدایت می کنند، و به حق و عدالت حکم می کنند، اینها نجات پیدا کردند»(۱).

اکنون این فرقه در بنی اسرائیل وجود ندارد، زیرا همه طوایف آن ها مردم را به منکرات دعوت می کنند، و از حق و عدالت دورند، و نیکان را می کشند و کارهای منکرات آن ها در فلسطین و ارتکاب معاصی آن ها در عالم، دلیل بر آن است و شاید این فرقه بعداز وفات موسی موجود بوده سپس منقرض شده اند.

{وَسألهمْ عنِ القریهِ الَّتی کانتْ حاضرهَ البحرِ إذ یعدونَ فی السبتِ إذْ تأتیهمْ حِیتانهمْ یومَ سَبتهمْ شُرَّعاً وَیومَ لا یَسبتونَ لا تأتیهمْ کذلکَ نَبلوهم بِما کانوا یَفسُقونَ * وَإذ قالتْ أُمَّهٌ مِنهم لم

۱- – تفسیر العیاشی: ۲/۳۲.

تَعظونَ قوماً اللّه ُمُهلِكَهم أوْ مُعـذبُهمْ عَذاباً شديـداً قـالوا مَعـذرةً إلى ربِّكم وَلَعلهمْ يَتَّقونَ * فَلما نَسوا مَا ذُكروا بهَ أنجَينا الَّذينَ يَنهـونَ عـن السّوءِ وأخـذنا الَّذيـنَ ظَلمـوا بِعـذابٍ بَئيسٍ بَمـا كـانوا يَفسُـقون * فَلمَّا عَتـوا عمّا نُهـوا عنـهُ قُلنـا لهـمْ كُونـوا قردةً خاسِئينَ} تا۱۶۶

«و از آن هـا دربـاره شـهری که در ساحـل دریـا بود بپرس، هنگـامی که آن هـا در روزهای شـنبه تجاوز و از خـدا نافرمانی می کردند. همان هنگام ماهی هایشان روز شـنبه آشـکار می شدند؛ اما در روزهای دیگر به سراغ آن ها نمی آمدند. این چنین آن ها را آزمایش کردیم ولی نافرمانی کردنـد، و هنگامی که گروهی از آن ها گفتنـد چرا جمعی گنه کار را ا ندرز می دهید که سرانجام خـدا آن ها را هلاک خواهـد کرد، یا به عـذاب شدیـدی گرفتار می کنـد، گفتند این اندرزها برای اعتذار در پیشگاه پروردگار شـما است، شایـد آن ها تقوا پیشه کننـد؛ اما هنگامی که تـذکراتی به آن ها داده شـده بود، فراموش کردنـد. (لحظه عذاب فرارسید) نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشـیدیم و کسانی را که ستم کردند به دلیل نافرمانی شان به عذاب شدیدی گرفتار کردیم، پس هنگامی که در برابر آنچه از آن نهی شده بودند سرکشی کردند به آن ها گفتیم به شکل میمون های طرد شده در آیید.»

در کتـاب امـام امیرالمـؤمنین علیه السـلام در تفسـیر این آیه آن گـونه که از ابوجعفر علیه السـلام روایت شـده، آمـده است که ابوجعفر فرمود:

«در کتاب علی علیه السـلام یافتم که قومی از اهل ایله که از قوم ثمود بودند، در روز شـنبه ماهی ها به سوی آن ها می آمدند، تا خدای متعال آنان را در این امر امتحان کند؛ و آن ها در باشگاه هایشان، جلو خانه شان، در نهرها و جوی های آبیاری شان، اقدام به صید آن ها و خوردن آن ها می کردند، پس مدتی که خواست خدا بود به این کار اشتغال داشتند و دانشمندان و علما آن ها را از صید ماهیان منع نمی کردند،

پس شیطان به گروهی از آن ها تلقین کرد که شما در روز شنبه از خوردن آن ها نهی شدید ولی از صید آن ها نهی نشده اید؛ پس روز شنبه صید کنید و روزهای دیگر بخورید.

گروهی از آنها ما گفتنـد (شـنبه) آنها را صـید می کنیم، و گروهی که راست کردار بودند دیگر از آنها، آنها را سـرزنش و از آن ها دوری کردنـد. آن ها اهل حق بودنـد و گفتنـد شـما را از عقوبت خـدا برحـذر می داریم از اینکه متعرض خلاف امر او شوید، گروهی دیگر از آنها که در سـمت چپ بودند خود را کنار کشیدند و ساکت ماندند و موعظه نکردند و به گروهی که موعظه می کردنـد، می گفتند: {لم تَعظونَ قوماً اللّه ُمُهلِكُهم أوْ مُعذبُهمْ عَذاباً شديداً}،«چرا جمعی گناه کار را اندرز می دهید که سـرانجام خـدا آن ها را هلاک خواهـد کرد. یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت»،اما طایفه ای که آن ها موعظه می کردنـد گفتنـد: {مَعذرةً إلى ربِّكم وَلَعلهمْ يَتَّقونَ} « این اندرزها برای اعتذار در پیشـگاه پروردگار شـما است شاید آن ها تقوا پیشه کننـد»، خدای متعال فرمود: {فَلما نَسوا مَا ذُكروا بهَ}، آنها تذکراتی که به آن ها داده شد را فراموش کردند؛ یعنی موعظه ها را رهاکردنـد و به خطای خود ادامه دادند؛ پس گروهی که آن ها را موعظه می کردند گفتند: نه به خدا با شـما در یک جا جمع نمی شویم، و در شـهر شما که در آن خدا را معصیت کردید یک شب نمی خوابیم،زیرا اگر بلایی بر شما نازل شود ما را هم در برمی گیرد.

گفت: از ترس اینکه بلاـیی به سـر آن هـا بیایـد از شـهر آن ها خارج شدنـد و در نزدیکی شـهر ساکن شدنـد و شب را در زیر آسمان صبح کردند. هنگام که اولیا خدا که پیرو فرمان، و منتظر بودند که حال معصیت کاران را بدانند؛ پس به

دروازه شهر آمدند و، آنجا را ساکت دیدند. دق الباب کردند کسی به آن ها پاسخ نداد، نردبانی را در کنار دیوار شهر گذاشتند و یکی از آن مردان با آن بالا رفت، وقتی بر روی دیوار قرار گرفت مشاهده کرد که قوم به صورت میمون درآمدند و هرکدام دارای دمی هستند، پس در را شکستند و مردمی که بوزینه شده بودند اقوامشان را که به صورت انسان بودند که نسبهای آنها ازانس هست را شناختند ولی آن ها که قوم و فامیلشان را که از میمون ها بود را نشناختند. پس آن گروه به بوزینگان گفتند: آیا شما را نهی نکردیم».

و امام علیه السلام فرمود:

«قسم به آن کسی که دانه را شکافت و جانداران را آفرید، من انساب آن ها را از این امت می شناسم بدون انکار و تغییر؛ زیرا آن ها به آنچه مامور بودند را ترک کردند و پراکنده شدند. و خدای متعال فرمود: {فَبُعداً للقومِ الظَّالِمينَ }(۱)» قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد،» و خدای متعال فرموده است:

{... أَنجينا الَّذينَ يَنهونَ عن السُّوء وَأخذنا الَّذينَ ظَلموا بِعذابٍ بَئيسٍ بِما كانوا يَفسُقونَ}(۲)،« نهی کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم و کسانی را که ستم کردند به دلیل نافرمانی شان به عذاب شدیدی گرفتار کردیم».

{وَإذ أخذَ ربُّکَ من بنی آدمَ من ظُهورِهم ذُرِّيَّتهُم وَأشهدهُم على أنفُسِهم ألستُ بِربکُمْ قالوا بلى شَهدنا أن تَقولوا يومَ القيامهِ إنّا كنَّا عنْ هذا غَافلينَ}

« به یاد آور هنگامی که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذریه آن ها را بر گرفت،

۱- – المؤمنون: ۴۱.

۲- – المیزان: ۸/۳۰۱-۳۰۲. نقل از تفسیر القمی.

و آن ها را بر خویشتن گواه گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی می دهیم، چنین کرد که مبادا روز رستاخیز بگویید ما از این غافل بودیم.»

«اصبغ بن نباته» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده، گفت:

«ابن کواء» به نزد او آمد و گفت: آیا کسی از فرزندان آدم قبل از موسی با خدا سخن گفته است؟

امام فرمود: «خدا با همه خلقش سخن گفته، خوب، بد و جواب او را داد».

«ابن کواء» کلام امام را نفهمید و به او گفت:

چگونه بوده است ای امیرالمؤمنین؟

امام فرمود: «آیا کتاب خدا را نخوانده ای که به پیامبرش می گوید: {وَإذ أخذَ ربُّکَ من بنی آدمَ من ظُهورِهم ذُرِّیَّتهُم وَأشهدهُم علی أنفُسِهم ألستُ بِربکُمْ قالوا بلی ...}،

«هنگامی که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذریه آن ها را برگرفت و آن ها را بر خویشتن گواه ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، پس کلام او را شنیدند و به او جواب دادند، همان طور که «ابن کواء» سخنان خدا را می شنود: «قالوا بلی»، گفتند بلی، پس خدا به آن ها فرمود:

من خدایی هستم که جز من نیست، و من رحمن و رحیم هستم، پس قبول کردند که از او اطاعت و ربوبیت کنند؛ پس رسولان، انبیا، اوصیا را مشخص کرد و خلق را دستور به اطاعت از آن ها داد. پس در پیمان آن را قبول کردند، و ملائکه هنگام قبول به آن ها گفتند:

ما بر شـما گواهیم ای فرزنـدان آدم که {أن تَقولوا یومَ القیامهِ إنّا کنَّا عنْ هـذا غَافلینَ}(1) روز رسـتاخیز بگویید ما از این غافل بودیم.

سوره انفال

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی، هست به غیر از هفت آیه آن که در مکه نازل شده است و ۷۵ آیه دارد.

{یَا أیُّها الذینَ آمنوا إذا لَقیتمُ الَّذین کفرُوا زَحفاً فلا تُولوهمُ الأَدبارَ}

« ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، هنگـامی که بـا انبوه کافران در میـدان نبرد روبرو می شویـد، به آن ها پشت نکرده (و فرار نکنید).»

امام علیه السلام در سرزنش کسانی که از میدان جنگ فرار می کنند، به این آیه کریمه استشهاد کرد و فرمود:

«ترس و وحشت از جهـاد مسـتحق تباهی و گمراهی است. همراهی با گمراهی، گمراهی در دین و مردن با خواری و کوچکی، و در آن اسـتحقاق آتش برای فرار از جنـگ، هنگام حضور در نبرد است و خـدای متعال می فرمایـد: {یَا أیُّها الـذینَ آمنوا إذا لَقیتمُ الَّذین کفرُوا زَحفـاً فلا تُولوهمُ الأَدبـارَ}،« ای کسـانی که ایمان آورده ایـد هنگامی که با کافران در میـدان جنگ روبرو شدید به آن ها پشت نکرده و فرار نکنید».

{وَإذا یمکرُ بکَ الَّذینَ کفروا لِیُثبتوکَ أو یَقتلوکَ أو یُخرِجوکَ وَیمکرونَ وَیمکرُ اللّه ُواللّه ُخیرُ الماکرینَ}

«به یاد آور هنگامی که کافران نقشه می کشیدند، که تو را به زندان بیاندازند یا به قتل

ص: ۴۶۳

۱- – تفسیر العیاشی: ۲/۴۱و۴۲. المیزان: ۸/۳۲۴.

برسانند، یا از مکه خارج کنند. آن ها چاره می اندیشیدند و خداوند هم تدبیر می کرد. و خداوند بهترین چاره جو و تدبیر کننده است.

آیه کریمه، بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد، هنگامی که قریش تصمیم به قتل پبامبر گرفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام در رختخواب او خوابید. و مشرکین شب را به سر کردند، در حالی که گمان می کردند که او پیامبر است. هنگامی که نور صبح طلوع کرد به او حمله کردند، و وقتی علی را دیدند، خدا مکر آن ها را رد کرد و گفتند: رفیق، تو کجا است، فرمود: «نمی دانم».

و امام علیه السلام با این فداکاری که برای سید کائنات از خود بروز داد عزت دنیا وآخرت را کسب کرد، و این شعر از او نقل شده است:

ومنْ طافَ بِالبیتِ العتیقِ وَبِالحِجرِ

وَقیتُ بنفسی خیرَ منْ وطی ء الحَصی

فوقاهُ ربی ذوالجِلالِ من المکرِ

مُحمداً لما خافَ أن یَمکروا بهِ

وَقد وطَّنتُ نفسی علی القَتلِ والأسرِ

وَبتُّ اراعیهمُ متی ینشروننی

هُنالکَ فی حفظِ الإله وفی سترِ»(۱)

وباتَ رسولاُ اللّه ِفی الغارِ آمنا

با جان خودم بهترین کسی را که پا بر سنگ ریزه نهاد و کسی که خانه کعبه و حجر راطواف کرد حفظ کردم.

محمد صلی الله علیه و آله وسلم ترسید که به او مکر بورزند، پس پروردگار من ذوالجلال او را از مکر حفظ کرد.

۱- – المیزان: ۹/۸۲.

و شب را صبح کردم در حالی که مراقب آن ها بودم که به من یورش آوردند، و خود را برای کشته شدن و اسارت آماده کرده بودم.

و رسول خدا در غار با امنیت بسر برد، آنجا در حفظ و حراست خدا و در پناه او بود.

و ما شرح این حادثه را به صورت مفصل در یکی از مجلدات این دانشنامه بیان کرده ایم.

سوره توبه

اشاره

این سوره مبارکه مدنی است. و ۱۲۹ آیه دارد، سبب نزول سوره و آنچه با آن در ارتباط است را به طور مختصر بیان می کنیم:

سبب نزول آن:

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مکه را فتح کرد، مانع حج مشرکین نشد، مشرکین عادت داشتند هرگاه وارد مکه می شدند با لباس طواف می کردند و نگه داری آن برای آن ها حلال نبود و آن را صدقه می دادند، و بعد از طواف آنرا نمی پوشیدند؛ پس کسی که به مکه وارد می شد لباسی را برای طواف عاریه می گرفت و پس از طواف آنرا پس می داد و کسی که لباس عاریه ای را پیدا نمی کرد و یک دست لباس داشت، برهنه طواف می کرد. پس این سوره برای تحریم این عمل مشرکان و تحریم آنها مشرکین به داخل بیت الحرام نازل شد. همانطوری که سوره درباره کشتن مشرکین در هر کجا باشندنازل شده، مگر آنان که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز فتح مکه تعهدی داشتند.

اخطار به ابی بکر به خواندن سوره:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر را به قرائت سوره بر اهالی مکه، و الزام آن ها به اجرا بندهای آن مکلف کرد، ابوبکر برای ادای وظیفه مهم خود بیابان را طی می کرد.

تلاوت امام از بندهای سوره:

و ابوبکر بیابان را طی می کرد و به هیچ چیز توجه نمی کرد، تا به ذالحلیفه رسید، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و به او خبر داد که علی علیه السلام باید این سوره را ابلاغ کند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را خواست و به او دستور داد به ابوبکر ملحق شود و سوره را از او بگیرد و از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را بخواند، امام ناقه (عضباء) پیامبر را سوار شد و رفت تا به ابوبکر رسید و سوره را از او گرفت، ابوبکر ناراحت شد و ترسید که مبادا درباره او چیزی از آسمان نازل شده باشد، امام او را آرام کرد و به او فرمود: چیزی درباره تو نازل نشده است.

و امام علیه السلام اقدام به انجام دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرد و فرمود:

«ای مردم کسی عریان خانه را طواف نمی کند و مشرک حج بیت اللّه الحرام را انجام نمی دهد و کسی که به او فرصت داده شده تا مدتش فرصت دارد و کسی که مدتی ندارد از هم اکنون تا چهار ماه فرصت دارد..».

و خطاب او مصادف بود با روز عید قربان(۱).

و آنچه لازم به ذکر است از جمله دلایلی که شیعه به آن استدلال می کنند؛ این است که ابوبکر که آسمان که اهلیت تبلیغ این آیات را به وسیله ابو بکر

ص: ۴۶۶

۱- – الدرّ المنثور: ۴/۱۲۴. تفسیر العیاشی: ۲/۷۴.

نتوانست ببیند چگونه خلافت پیامبر را که از مهمترین مراکز حساس در اسلام است را می تواند عهده دار شود.

{وإن نكثوا أيمَانَهم من بعدِ عَهدِهمْ وَطَعنوا فى دينكُم فَقاتلوا أئمَّه الكُفر إنَّهم لا أيمانَ لهمْ لَعلَّهمْ يَنتهونَ}

« اگر پیمان های خود را پس از عهد خویش بشکنند

و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ زیرا آن ها پیمانی ندارند و شاید دست بردارند.

امام علیه السلام با این آیه کریمه به اعضای حزب عایشه در جنگ جمل تطبیق داد و به اصحابش فرمود:

«درباره این قوم عجله نکنید تا من اتمام حجت کنم که عذری بین م-ن، خ-دا و آن ها نباشد»، پس ایستاد و خطبه خواند و فرمود:

«ای اهل بصره، آیا من در حکومت خود به شما ظلمی کرده ام؟».

گفتند: نه.

پس فرمود: «آیا در تقسیم مال بر شما ستمی شده است؟».

گفتند: نه.

فرمود: «آیا مال دنیا برای خود و اهل بیتم برداشته ام، که شما به انتقام آن بیعت خود را با من شکستید؟».

گفتند: نه.

فرمود: «آیا بین شما حد جاری کردم و شما رامعطل کردم؟».

گفتند: نه.

فرمود: «پس چه شد که بیعت مرا شکستید و با غیر من بیعت کردید، من بر

بینی و چشم امر کردم جز کفر یا شمشیر نیافتم».

سپس به سوی اصحابش برگشت و به آن ها فرمود:

«خـدای تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: {وإن نکثوا أیمَانَهم من بعدِ عَهدِهمْ وَطَعنوا فی دینکُم فَقاتلوا أئمَّه الکُفر إنَّهم لا أیمانَ لهمْ لَعلَّهمْ یَنتهونَ}،« اگر پیمان خویش را پس از عهد بشکنند و آیین شما را مورد طعن قرار دهند با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ زیرا که آن ها پیمانی ندارند و شاید دست بردارند»، به آن کسـی که دانه شکافت، جنبنده را آفرید و محمد را به نبوت برگزید. این ها اصحاب این آیه اند»(۱).

و بر این آیه کریمه بر مکر «طلحه» و «زبیر» و شکستن بیعتشان استشهاد کرد و فرمود:

«عـذر من از «طلحه» و «زبیر» این است که آن ها با اختیار داوطلبانه با من بیعت کردنـد بـدون اینکه آن ها را مجبور کنند، پس بیعت مرا شکستند بدون حادثه ای»، سپس آیه کریمه را خواند(۲).

{أَجعلتمْ سِقایَهَ الحاجِّ وَعمارهَ المسجِدِ الحرَامِ کَمن آمنَ باللّه ِوَالیومِ الآخرِ وَجاهـدَ فی سبیلِ اللّه ِلاَ یَستوُونَ عندَ اللّه ِوَاللّه ُلاَ یَهدی القومَ الظَّالمینَ}

« آیا سیراب کردن حجاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را مانند عمل کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟ این دو نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند.

۱- – قرب الاسناد / الحمیری: ۹۶.

۲- – أمالی المفید: ۷۳.

این آیه کریمه در تمجیدی که سزاوار امام امیرالمؤمنین علیه السلام است هنگامی که «شیبه» و «عباس بن عبدالمطلب» به یکدیگر تفاخر می کردند،نازل شد امام به آن ها فرمود:

«به چه چیز یکدیگر تفاخر می کنید؟».

«عباس» گفت: از فضل چیزی به من داده شده است که به احدی داده نشد. آب دادن حجاج است .

«شیبه» با افتخار می گفت: به من عماره مسجد الحرام داده شده است.

و امام علیه السلام فرمود:

«ومن به شما می گویم که در کودکی چیزی به من داده شده که به احدی داده نشده است».

آن ها گفتند: ای علی به تو چه داده شده است؟

و امام علیه السلام با حجت قاطع فرمود:

«بینی شما را با شمشیر زدم تا به خدای تبارک و تعالی ایمان آوردید».

بینی «عباس» ورم کرد و دامن خود را به زمین می کشید و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد، در حالی که از امام شاکی بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را خواند و به او فرمود:

«ای علی چه باعث شد که با عمویت چنین برخورد کنی؟».

امام با منطق جوانمردانه فرمود:

«ای رسول خدا، به حق با او برخورد کردم، می خواهد غضب کند و می خواهد خشنود باشد».

و جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و حکم قاطع را در این برتری داد. و این آیه مبارکه را آورد: {أَجعلتمْ سِقایهَ الحاجِّ وَعمارهَ المسجدِ الحرَامِ کَمن آمنَ باللّه ِوَالیومِ الآخرِ...}، آیا آب دادن به حجاج و در دست داشتن عمارت مسجد الحرام مانند کسی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟ تا آخر(۱).

«عباس» خارج شد و از آنچه از وی نسبت به پسر برادرش که حامی اسلام و قهرمان جهاد مقدس صادر شده بود پشیمان بود.

{إنَّ عدَّه الشهورِ عندَ اللّه ِ اثنا عشرَ شهراً فی کتابِ اللّه ِ یومَ خلقَ السَّماواتِ والأرضَ مِنها أربعهٌ حرُمٌ ذلکَ الدِّینُ القیِّمُ فلا تَظلِموا فیهنَّ أنفُسَکمْ وَقاتِلوا المُشرکینَ کافهً کما یُقاتِلونکمْ کافهً وَاعلموا أنَّ اللّه َمعَ المُتَّقینَ}

« تعداد ماه ها نزد خدا در کتاب الهی از آن روز که آسمآن ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است

که چهار ماه آن حرام است؛ این آیین ثابت و پابرجا است؛ پس در این ماه ها به خود ستم نکنید و با مشرکان دسته جمعی پیکار کنید، همان طور که آن ها دسته جمعی با شما پیکار می کنند، و بدانید خداوند با پرهیزکاران است .»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیماریش سنگین شد فرمود: ای مردم سال دوازده ماه است و چهار ماه از آن حرام است. سپس با دستش فرمود: رجب فرد است، و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم هر سه پی در پی هستند»(۲).

۱- - مجمع البیان: ۵/۲۴-۲۵.

۲- - تفسیر العیاشی: ۲/۸۸.

{المُنافقونَ وَالمنافقاتُ بَعضَـهم من بعضٍ يَأمرونَ بِالمنكرِ وَينهونَ عنِ المَعروفِ وَيقبِضونَ أيديَهمْ نَسوا اللّه ‌فَنسيهُمْ إنَّ المُنافقينَ همُ الفاسقونَ}

«مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه اند آن ها امر به منکر و نهی از معروف می کنند و دستهای شان رامی بندند، خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن ها را فراموش کرد. به یقین منافقان همان فاسقانند.»

امام علیه السلام این کلماتی را که در آیه وارد شده: {نَسوا

اللّه ‌فَنسيهُمْ} «خدا را فراموش کردند،» خدا هم آن ها را فراموش کرد را تفسیر کرده و فرمود:

«یعنی در دنیا به طاعت خـدا عمل نکردنـد، او را فراموش کردند؛ پس خدا آن ها را در آخرت فراموش کرد؛ یعنی برای آن ها ثوابی قرار نداد، از خیر فراموش شدند»(۱).

{وَالسابقونَ الأولونَ منَ المُهاجرينَ وَالأنصارِ وَالَّذينَ اتَّبعوهم بإحسانٍ رضى اللّه‌ عنهُم وَرضوا عنهُ وَأعدَّ لهمْ جناتٍ تجرى تَحتَها الأنهارُ خَالدينَ فيهَا أبداً ذلكَ الفوزُ العَظيمُ}

«پیشگامان نخستین، از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خشنود بود و آن ها از او خشـنود شدنـد، و بـاغ هایی از بهشت برای آنان فراهم شـد که نهرها از زیر درختانش جاری است و جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ.»

«ابن عباس» روایت کرد و گفت: این آیه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السـلام نازل شـده است، و او پیشـتازترین مردم به ایمان است و اواست که به دو قبله نماز

ص: ۴۷۱

۱- – تفسیر العیاشی: ۱/۱۴۴.

خواند، و دو بار بیعت کرد. بیعت بدر، بیعت رضوان و دو هجرت کرد، با «جعفر» از مکه به حبشه و از حبشه به مدینه»(۱).

این آیه اگر چه عـام هست و شامـل جمیع سـابقین از انصار و مهاجر می شود اما شامل امیرالمؤمنین است زیرا او مثال بارزی از آنهاست.

سوره یونس

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

به گفته اکثریت این سوره مبارکه مکی است مگر سه آیه آن در مدینه نازل شده است، و ۱۰۹ آیه دارد.

{أکـانَ للنَّاس عجباً أنْ أَوحینا إلی رجلٍ منهمْ أنْ أنـذرِ النَّاسَ وَبشِّر الَّذینَ آمنوا أنَّ لهمْ قـدمَ صـدقٍ عنـدَ ربِّهم قالَ الکافرونَ إنَّ هذا لَساحرٌ مُبینٌ}

«آیا برای مردم سبب شگفتی بود که به مردی از آن ها وحی فرستادیم؛ که مردم را انذار دهد و به کسانی که ایمان آورده اند بشـارت دهـد، که برای آن هاسـابقه نیـک (و پـاداش هـای مسـلم) نزد پروردگارشـان است امـا کـافران گفتنـد این مرد سـاحر آشکاری است.»

از امام علیه السلام درباره این آیه سؤال شد، امام فرمود که مضمون این آیه این است:

« بشارت برای آن هایی است که ایمان آورده اند بشارت شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز قیامت است»(۲).

۱- - تفسیر البرهان: ۱۱/۱۵۴.

۲- - الدر المنثور: ۳/۳۰۰.

{لِلَّذينَ أحسنُوا الحُسنی وَزیادهٌ وَلا یَرهقُ وُجوهُهُم قترٌ وَلا ذلَّهٌ أولئکَ أصحابُ الجَنهِ همْ فیها خَالدونَ}

« کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون برای آن دارند و تاریکی و ذلت، چهره هایشان را نمی پوشاند، آن ها اهل بهشت اند و جاودانه در آن خواهند ماند.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به «محمد بن ابی بکر» نوشت که نیکی را به بهشت تفسیر کن و زیادی آن را به دنیا(۱).

{ألا إنَّ أولیاءَ اللّه ِ لا خوفٌ عَلیهمْ وَلا همْ یحزَنونَ}

«و همانا آگاه باشید که دوستان و اولیا خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.»

«ابن عباس» روایت کرده که از امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن اولیا که نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند سؤال شد، جواب داد:

«آن ها قومی هستند که در عبادت خدای متعال خالصند و به باطن دنیا نگاه کردند، هنگامی که مردم ظاهر دنیا را می دیدند. پس شناختند عاقبت آن را زمانی که غیر آنان مغرور به دنیای زود گذر بودند پس رها کردند آنچه را که می دانستند به زودی آن را ترک خواهند کرد، و می راندند آنچه را که می دانستند آن ها را خواهد میراند».

و اضافه بر آن فرمود:

«ای کسی که نفس خود را به دنیا وابسته کرده ای و در دام آن گرفتار شده ای، و در عمارت آن چیزی که به زودی خراب می شود، می کوشی، آیا به گورهای پدرانت که پوسیده اند نگاه کرده ای و به آرامگاه فرزندانت که زیر سنگ ها و خاک

۱- - أمالی المفید: ۲۶۲.

است توجه کرده ای؟ چه بسیار بیمارانی که با دستانت آنان را مداوا کرده ای و با دستان خود آنها را که پزشکان برای آنان نسخه ها پیچیده اند به معالجه آنان پرداخته ای همان بیمارانی که دوستانشان در راه علاج آنها سختی های فراوانی را متحمل شده اند و تبحر شما فایده ای به حال آنان نداشته و دوای شما بر آنها تأثیرگذار نبوده است(۱).

سوره هود

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

به گفته اکثریت این سوره مبارکه مکی است که دارای ۱۲۳ آیه است.

{وَما من دابّهٍ فی الأرضِ إلاّ علی اللّه ِرزقُها وَیعلمُ مُستقرَّها و مستودَعها کلٌّ فی کتابٍ مُبینٍ}

«هیچ جنبنده ای در زمین نیست، مگر این که روزی او برعهده خداست و او قرارگاه، محل نقل و انتقالشان را می داند، همه این ها در کتاب آشکاری ثبت است.»

این آیه حاکی است که خدا ضامن روزی است، وتلاش انسان و تلاش نکردن او در بودن و نبودن روزی دخالت ندارد، و امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه می فرمود:

«با علم و یقین بدانید که خدا برای بنده، بیش از آنچه در علم الهی برای او مقرر شده است نمی دهد، اگر چه آن بنده چاره جو، سخت کوش و در نیرنگ بازی زبردست و توانا باشد. بین هیچ بنده ای و آنچه در علم الهی برایش مقرر شده

۱- – أمالی المفید: ۸۶-۸۷.

است حائلی قرار نمی دهد اگر چه آن بنده ناتوان و کم چاره باشد.

ای مردم، مهارت و زیرکی مرد، به اندازه هسته خرمایی روزی او را زیاد نمی کند و هرگز حماقت او هسته خرمایی از روزی او نمی کاهد. شناخت به این مطلب و به کار بردن آن در کسب روزی، از همه آسوده تر است. و هر کس در آن شک کند، در زیان از همه گرفتارتر است. چه بسا به نعمت رسیده ای باشد که گام به گام به عذاب الهی نزدیک تر شود، و چه بسا گرفتاری که بلاء مایه نیک بختی او گردد. پس ای کوشش کننده در تلاش خود مدارا و کمتر عجله کن و از غفلت خود دست بردار ودر آنچه از جانب خدای متعال، از زبان پیامبرش آمده است تفکر کن»(۱).

{أَفمن کانَ علی بَینهٍ من ربِّه وَیتلوهُ شاهدٌ منهُ وَمن قبلهِ کتابُ مُوسی إماماً وَرحمهً أُولئکَ یؤمنونَ بِهِ وَمن یَکفُر بهِ منَ الأحزابِ فالنَّار مَوعدهُ فلا تکُ فی مریهٍ منهُ إنّهُ الحقُّ مِن ربِّک ولکنَّ أکثرَ النَّاس لا یؤمنونَ}

«آیا کسی دلیل آشکار از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهدی از سوی او می باشد و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن می دهد مانند کسی است که این چنین نباشد). آنها (حق طلبان) به او ایمان می آوردند و ترس از گروه های مختلف که به او کافر شوند آتش وعده گاه آن ها است؛ پس تردیدی در قرآن نداشته باش که آن حق است از ناحیه پروردگار. ولی بیشتر مردم به آن ایمان نمی آورند.»

ص: ۴۷۵

۱- – نهج البلاغه / صبحی الصالح ۵۲۳/ح۲۷۳.

کتب اخبار و تفاسیر قرآن کریم پر است از اینکه کسی که بر بینه ای از پروردگار بود آن رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم است، و شاهد آن امام امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، و امام اعلام کرده است که او شاهد است و فرمود:

«اگر برای من متکایی می گذاشتند، می نشستم برای اهل تورات به توراتشان، اهل انجیل با انجیلشان و اهل فرقان به فرقانشان قضاوت می کردم، قضاوتی که پرتو آن به سوی خدا صعود کند. به خدا آیه ای در کتاب خدا نازل نشد در شب یا روز، مگر اینکه من می دانستم درباره چه کسی نازل شده، و هیچ کس نیست که سربتراشد برای حج مگر اینکه آیه ای در او از کتاب خدا است که او را به سوی بهشت یا جهنم می راند».

مردی بلند شد و به او گفت:

ای امیرالمؤمنان آیه ای که درباره تو نازل شده کدام است؟

پس امام علیه السلام فرمود:

«آیا نشنیدی که خدا می فرماید: {أَفمن کانَ علی بَینهٍ من ربِّه وَیتلوهُ شاهدٌ منهُ...}، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر بینه از جانب خدا است و من شاهد برای او هستم»(۱).

۱- - بصائر الدرجات: ۱۳۲، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۳، باب فی ان الأئمه شهداء الله عزوجل علد خلقه، امالی، شیخ مفید، ص ۱۴۵، خطبه لعلی(ع) وقد استغفر اصحابه للجهاد، امالی، شیخ طوسی، ص ۳۷۲، الخطبه الشقشقیه، قال(ع)، رسول الله(ص) الذی کان علی بینه من ربه وانا الشاهد له ومنه. (محقق)

{حتّى إذَا جاءَ أمرُنـا وفارَ التَّنورُ قُلنا احمِل فيها من كُلِّ زَوجينِ اثنينِ وَأهلَكَ إلاّ مَن سـبقَ عليهِ القولُ ومَنْ آمنَ وَما آمنَ معهُ إلاّ قليلٌ}

« این وضع ادامه یافت تا هنگامی که فرمان ما فرا رسـید و تنور جوشـیدن گرفت، (به نوح) گفتیم از هر جفت حیوان یک زوج در آن کشتی حمل کن. و همین طور خانـدانت را مگر کسانی که وعـده هلاک آن ها از قبل داده شده، و همچنین مؤمنان را؛ اما عده کمی همراه او ایمان آوردند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«هنگامی که نوح علیه السـلام از کشتی سازی فارغ شد، و وعده بین او و پروردگارش در هلاکت قومش فوران تنور بود، تنور در خانه زنی فوران کرد، آن زن گفت: تنور فوران کرد. پس بلند شد و آن را مهر کرد، پس آب بالا آمد، و داخل شد هر که بایـد داخل شود، (در کشتی) و خارج شـد هر که بایـد خارج شود، پس به نزد مهرش آمد و آن بر تنور بود و آنرا کند، خدای عزوجل می فرماید: {فَفتحنَا أبوابَ السَّماءِ بماءٍ

مُنهمرٍ * وَفجرنَا الأرضَ عُيوناً فَالتقَى الماءُ عَلى أمرٍ قدْ قُدرَ * وَحملنَاهُ على ذاتِ ألواحٍ وَدُسرٍ}(۱)(۲)،

«در ایـن هنگـام درهـای آســمان را بـا آبی فراوان و پی در پی گشـودیم. و زمیـن را شـکافتیم و چشـمه هـای زیـادی را بیرون فرستادیم و این دو آب به اندازه مقدر باهم درآمیختند و او را بر مرکبی از الواح و میخ های ساخته شده سوار کردیم.»

۱- – القمر: ۱۱-۱۳.

۲- – المیزان: ۱۰/۲۵۲.

{إنّی تَوکلتُ عَلی اللّه ِربِّی وَربِّکم مَا مِن دابَّهٍ إلّا هوَ آخذٌ بِناصِیتهَا إنَّ رَبِّی عَلی صراطٍ مُستَقیمٍ}

« من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل کرده ام، هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او بر آن تسلط دارد، پروردگار من بر راه راست است.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است:

«یعنی خدای متعال قادر است و می تواند. نیکی را با نیکی جزا می دهد و بدی را با بدی، هر که رابخواهد عفو می کند یا می آمرزد و خدای تعالی پاک و منزه است»(۱).

{یومَ یأتِ لا تَکلَّم نفسٌ إلّا بإذنهِ فَمنهمْ شقیٌّ وَسعیدٌ}

«آن روز که فرا رسد هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید، گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت.»

این آیه کریمه دلالت دارد بر اینکه انسان دو نوع است خوشبخت و بدبخت، پس بدبخت سرانجامش جهنم است، و برای او به خدا پناه می بریم و خوشبخت سرانجامش به فردوس اعلی است، راویان می گویند: امام امیرالمؤمنین علیه السلام به دنبال جنازه ای بود چوبی را گرفت و به زمین می کشید و می فرمود:

«از شما احدی نیست مگر اینکه جایگاه او در بهشت یا جهنم نوشته شده است».

ص: ۴۷۸

۱- - تفسیر العیاشی: ۲/۱۵۱.

قومی گفتند: اعتماد نداشته باشیم؟

فرمود: «عمل کنید که تمام تسهیلات برای او خلق شده» {فَأما

مَنْ أعطی وَاتَّقی...}(۱)(۲)،

«برای آن کس که انفاق کند، و پرهیزکاری پیش گیرد.»

و «علامه طباطبایی» در تفسیر المیزان این حدیث را توضیح داده است و خلاصه آن چه افاده کرده است این است که قوم به امام(ع) بر گفتارشان اعتراض کردند و با خود این گونه توهم کردند که بهشت مقرر شده و برای بعضی از مردم شب شده و همین طور جهنم؛ پس هیچ انگیزه ای برای انجام مقدمات رسیدن به بهشت نیست بعد از اینکه بهشت و جهنم برای دو گروه نوشته شد و مقدمات رسیدن به بهشت و جهنم تحت قضا قرار گرفته و نوشته شده است و معنی برای اختیار و اکتساب باقی نمی ماند، و فرصتی نیست.

و امام علیه السلام پاسخ سؤال اول شان را داد و فرمود:

«همه تسهیلات برای او خلق شده است»، و این حقیقت از قول خدای متعال در صفت خلقت انسان گرفته

شده که فرمود: {ثمَّ السَّبیلَ یَسَّرهُ}(۳)، سپس راه را برای او آسان کرد؛ یعنی هر اهل بهشتی که خدا بهشت را برای آن ها خلق کرد، و همچنین هر اهل جهنم، خدای متعال راه را برای رسیدن آنها به این هدف و غایت سیر آسان کرده بدون اینکه احدی را بر آن مجبور کند.

انسانی که بهشت برای او نوشته شد، برای رسیدن به آن راه و روشی است و آن ایمان و تقوی است پس ناچار به پیمودن این راه است، و برای او بهشت

۱- – اللیل: ۵.

۲- – المیزان: ۱۱/۳۶، نقل از صحیح الترمذی.

۳- – عبس: ۲۰.

بـدون عمل صالـح، یا انجام نـدادن آن نوشـته نشـده است. و همچنین آن کسـی که جهنم برای او نوشـته شد، همانا برای او از طریق شرک و عصیان نوشته شده است.

جـواب امـام علیه السـلام از سؤال دوم امـام در تفسـیر کلمه« بالتیسـیر لمـا خلق له»فرمود: تیسـیر همـان تسـهیل است؛ یعنی همه تسـهیلات برای او خلق شده و آن اموری است که ضرورتی در آن نیست، و اگر راه بهشت ضرورت باشد بنابر اطلاق، از امور ثـابته خواهـد بود که تغییرنمی پـذیرد و معنـایی برای تسـهیلات راهش نخواهـد بود.. این بود خلاـصه آنچه محقق «طباطبـایی» رحمه اللّه علیه بیان کرده بود.

{وَأقمِ الصلاهَ طَرفی النَّهارِ وَزلفاً منَ اللَّیل إنَّ الحَسناتِ یُذهبنَ السَّیئاتِ ذلکَ ذِکری للذّاکرینَ}

« در دو سوی روز و اوایـل شب نمـاز را برپا دار، همانا حسـنات گناهان را از بین می برنـد، این تـذکری است برای کسانی که اهل تذکرند.

آیه کریمه، به اقـامه نمـاز در دو طرف روز امر می کنـد و آن صـبح و شـام، و پاسـی از شب و آن ساعات نزدیک روز است و منطبـق بـا نمازهـای پنـج گـانه می شـود و اینکـه اقـامه نمـاز در این اوقـات گناهـان را از بین می برد و راویـان می گوینـد: که امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم روی کرد و به آن ها فرمود:

«چه آیه ای در کتاب خدا نزد شما امیدوار کننده است؟».

همه اصحابش گفتند: امیدوار کننده ترین آیه این است که خدای متعال فرمود: {إِنَّ اللّه َلا یَغفِرُ أن یُشرکَ بِهِ وَیغفِرُ ما دونَ ذلکَ لمن یشاءُ...}(۱).

امام علیه السلام فرمود: «خوب است ولی آن نیست».

پس جماعت گفتند: {قُل یَا عِبادیَ الَّذینَ أسرفُوا عَلی أَنفُسِهم لا تَقنَطوا مِن رحمهِ اللّه...}(۲).

حضرت فرمود: «خوب است ولی آن نیست».

و عده ای بلند شدند و گفتند: {وَالَّذینَ إِذَا فَعلوا فاحِشهً أَو ظَلموا أنفُسهُمْ ذَکروا اللّه َفَاستغفَروا لِذُنوبِهِمْ..}(۳).

حضرت فرمود: «خوب است ولی آن نیست».

مردم عقب نشینی کردند، و کسی دلیل دیگری نداشت و به امام گفتند: نه به خدا چیزی نمی دانستیم.

پس امام شروع به بیان برای آن ها کرد و فرمود:

«شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: امیدوارترین آیه در کتاب خدا {وَأقِم الصلاهَ طَرفی النَّهارِ وَزلفاً مِنَ اللَّیل} و آیه را تا آخر تلاوت کرد.

و فرمود: «ای علی، به آن کسی که مرا به حق بشیر و نذیر مبعوث کرده است، هر یک از شما که برای وضو بلند می شود، گناه از اعضا او می ریزد، پس هنگامی که به صورت و قلب رو به خدا می کند و قلبش از نماز جدا نمی گردد بر او گناهی نیست و مانند روزی که از مادر متولد شده است،می شود پس اگر بین دو نماز پیش آمدی برای او روی داد برای او ثواب خواهد بود، تا نمازهای پنج گانه را

۱- – النساء: ۴۸.
۲- – الزُّمر: ۵۳.
۳- – آل عمران: ۱۳۵.

ادا کند».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ای علی، همانا نماز پنج گانه برای امت من مانند نهر آبی است که بر در خانه هر یک از شما جاری است اگر شک دارید که در بدن یکی از شما کثافتی باشد، هر روز پنج بار غسل کند آیا در بدن کثافتی می ماند؟ پس واللّه نماز پنج گانه برای امت من این گونه است»(۱).

سوره یوسف

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی است وعدد آیات او ۱۱۱ آیه است.

{وَلقدْ همَّت بهِ وهمَّ بها لَولا أَن رأی بُرهانَ ربِّه کذلکَ لِنصرفَ عنهُ السُّوءَ وَالفحشاءَ إنَّهُ مِن عِبادِنا المُخلَصینَ}

« آن زن قصد او کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید قصد وی می کرد. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور کنیم؛ زیرا او از بندگان مخلص ما بود.»

علما در تفسیر این آیه به دو گفته اختلاف دارند.

اول: اینکه از یوسف گناه بزرگ و کوچکی سر نزده و او معصوم است، و او شأن انبیا علیه السلام را دارد، و امام صادق علیه السلام تفسیر کرده است، که زلیخا تصمیم به انجام آن کار گرفت ولی یوسف چنین تصمیمی نداشت(۲)، و اینجا تأویل دیگری است که مصادر تفسیر ذکر کرده اند.

۱- – تفسیر العیاشی: ۲/۱۶۱-۱۶۲.

۲- – المیزان: ۱۱/۳۶، نقل از صحیح الترمذی.

گفته دوم: اینکه زلیخا تصمیم به معصیت گرفت، و یوسف همین طور، و برای این مطلب استناد می کنند به آنچه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«اینکه زلیخا به او طمع داشت و یوسف هم به او طمع کرد، و تصمیم به باز کردن شلوارش کرد؛ پس زلیخا بتی را که به تاج از دُر و یاقوت ملبس بود و در کنار اطاق قرار داشت، با پارچه سفیدی پوشاند تا پیدا نباشد، یوسف پرسید این چه کاری است که انجام می دهی؟.

گفت: از خدایم حیا می کنم که مرا در این حالت ببیند.

یوسف گفت: تو از بتی که نه می خورد، نه می آشامد حیا می کنی، من از خدایی که قائم بر همه مردم است که چه می کنند حیا نکنم؟

پس گفت: هیچ گاه به وصال من نخواهی رسید، و آن بود برهانی که او دید»(۱).

و این روایت ضعیف است، ممکن نیست بتوان به آن اعتماد کرد؛ زیرا آن منافی با عصمت است، و اخبار زیادی از امامان هدی علیهم السلام درباره عصمت انبیا داریم.

سوره رعد

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۴۳ آیه دارد.

{وَفی الأرضِ قطعٌ متجاوراتٌ وَجناتٌ من أعنابٍ وزرعٌ وَنخیلٌ صنوانٌ وَغیرُ صنوانٍ یُسقی بماءٍ واحدٍ ونفضلُ بعضها علی بعضٍ فی الأکلِ إنَّ فی ذلک لایاتٍ لقومٍ یعقلونَ}

۱- – الدرّ المنثور: ۴/۱۳.

«و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار داد که با هم متفاوت اند و باغ هایی از انگور زراعت و نخل ها که گاه بر یک پایه می رویند و گاه بر دو پایه، و همه آن ها از یک آب سیراب می شوند، ولی با این حال برخی از آن ها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم. در این ها نشانه هایی است برای گروهی که عقل خویش را به کار می گیرند.»

رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم بر این آیه مبارکه استشهاد می کرد بر اینکه او و امام امیرالمؤمنین علیه السلام از شجره طیبه مبارکه هستند، «جابر» گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گوید:

«ای علی، مردم از درختان مختلف اند و من و تو از یک درختیم»، سپس این آیه را قرائت کرد: {وَجناتٌ من أعنابٍ وزرعٌ وَنخيلٌ صنوانٌ وَغيرُ صنوانٍ}، باغ هایی از انگور و زراعت و نخل ها که گاه بر یک پایه می رویند و گاه بر دو پایه(۱).

{ويقولُ الَّذينَ كفروا لولا أنزلَ عليهِ آيةٌ من ربِّه إنَّما أنتَ منذرٌ ولكلِّ قومٍ هادٍ}

«کسانی که کافر شدند می گویند: چرا آیه از پروردگارش بر او نازل نشده، تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.»

روایات زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسیده که او انذار دهنده است و امام امیرالمؤمنین علیه السلام هادی این امت است، «ابو بریده اسلمی» روایت کرده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آب خواست تا خود را تطهیر کند، بعد و علی نزد او بود، تطهیر و دست علی را گرفت او را به سینه چسبانید، سپس فرمود: {إنَّما أنتَ منذرٌ}، «همانا تو ترساننده ای»، سپس دست به سینه علی علیه السلام گذاشت و فرمود:

۱- – الدر المنثور: ۴/۴۴.

{ولكلِّ قومٍ هادٍ}، «برای هر قومی هدایت کننده و راهنمایی است»، سپس

به او گفت: «تو محل نور مردمان، انتهای هدایت، و امیر قاریانی و من بر آن گواهی می دهم»(۱).

{أنزلَ من السَّماء ماءً فسالتْ أوديةٌ بقدرهَا فاحتملَ السَّيل زبداً رابياً ومما يُوقدونَ عليهِ فی النَّار ابتغاءَ حليةٍ أوْ متاعٍ زبدٌ مثلهُ كذلكَ يضربُ اللّه ُالحقَّ وَالباطلَ فأما الزَّبد فَيذهبُ جفاءً وأمَّا ما ينفعُ النَّاس فيمكثُ فی الأرضِ كذلكَ يَضربُ اللّه ُالأمثالَ}

« خداوند از آسمان، آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه ای به اندازه وسعتش سیلابی جاری شد، سپس سیلاب،کفی پف کرده را روی خود حمل کرده مانند هنگامی که در (کوره ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی آتش روشن می کنند و کف هایی به وجود می آید. خداوند حق و باطل را چنین مثال می زند؛ اما کف ها به بیرون پرتاب می شوند، و آنچه به مردم سود می رساند در زمین باقی می ماند. خداوند اینچنین مثال می زند.»

امام علیه السلام در بیان این آیه فرموده است:

«کف در اینجا کلام ملحدین است، که در قرآن اثبات شده و آن از بین رفتنی و باطل است و متلاشی می شود. زمانی که به دست بیاید اگر بخواهی چیزی رابه دست بیاوری که برای مردم سود دارد قرآن است که در آن هیچ باطلی – نه هیئت آن ونه همراه آن –راه نیافته و دل ها آنرا می پذیرند، و زمین در این جا محل علم و قرار آن است»(۲).

{سلامٌ عَليكم بِما صبرتُم فَنعم عُقبی الدَّار}

۱- – المیزان: ۱۱/۳۲۷. نقل از مستدرک حاکم.

۲- – المیزان: ۱۱/۳۴۸، نقل از الاحتجاج.

«سلام بر شما به دلیل صبر و استقامتتان، و چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان.» امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: صبر سه گونه است؛ صبر هنگام مصیبت، صبر بر طاعت، صبر از معصیت، هر کسی که در مصیبت صبر کند، تا آن مصیبت را به بهترین تحمل برگرداند خدای متعال بر او سیصد درجه می نویسد. که بین هر درجه به اندازه بین آسمان و زمین است. و کسی که بر طاعت صبر کند خدا برای او ششصد درجه می نویسد که بین هر درجه از مرکز زمین تا عرش است. و کسی که بر معصیت صبر کند برای او نهصد درجه نوشته می شود، که بین هر درجه ای از مرکز زمین تاانتهای عرش است»(۱).

{الَّذینَ آمنوا وَتطمئنُّ قُلوبُهم بذکرِ اللّه ِ أَلا بذکرِ اللّه ِ تَطمئنُّ القُلوبُ}

« آن ها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا مطمئن است آگاه باشید تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: این کسی است که خدا و رسولش را دوست دارد و اهل بیت مرا صادقانه بدون دروغ دوست دارد، و مؤمنان حاضر و غایب را دوست دارد، آگاه باشید تنها با یاد خدا یکدیگر را دوست بدارید»(۲).

ص: ۴۸۶

۱- – المیزان: ۱۱/۳۵۰. نقل از الکافی.

۲- – الدرّ المنثور: ۴/۵۸.

{وَيقولُ الَّذينَ كَفروا لستَ مُرسلاً قل كفَى باللّه ِ شَهيداً بينى وَبَينكَم ومنْ عندهُ علمُ الكتابِ}

« آن ها كه كافر شدنـد، مى گوينـد تو پيامبر نيستى بگو كافى است كه خداونـد و كسـى كه علم كتاب نزد او است ميان من و شما گواه باشد.»

آن هايى كافر بودند گمان مى كردند كه پيامبر صلى الله عليه و آله وسلم فرستاده خداى متعال نيست، خداى متعال به پيامبرش فرمود: به آن هـا بگو: {كفَى بـاللّه ِ شَـهيداً بينى وَبَينكُم} «خـدا كافى است بين من و شـما گواه باشـد» بر آنچه كه از رسالت و نبوت مى گويم و گواه بر آن {مَنْ عندهُ علمُ الكتابِ} «كسى است كه علم كتاب نزد او است».

اخبار زيادى است كه آن شخص امام متقين و سيد موحدين امام اميرالمؤمنين عليه السلام است،

«ابوسـعيد خـدرى» از رسول اللّه صـلى الله عليه و آله وسـلم معنى آن كسـى كه علم كتاب نزد او است را سوال كرد پس پيامبر صلى الله عليه و آله وسلم فرمود:

«آن برادرم على بن ابى طالب است»(۱).

سوره ابراهيم

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحيم

اين سوره مباركه مكى است مگر دو آيه از آن، و ۵۲ آيه دارد.

{أَلَمْ يَأْتِكمْ نبؤا الَّذينَ من قَبلكُم قوم نوحٍ وَعـادٍ وَثمودَ وَالَّذينَ من بَعـدهمْ لا ـ يَعلمُهم إلاّ ـ اللّه ُجاءتهمْ رُسلُهم بالبينـاتِ فَردّوا أيديهُمْ فى أَفواهِهم وَقالوا إنّا كَفرنَا بِمَا أُرسلتُم بهِ وَإنَّا لفى شكٍّ ممَّا تدعونَنا إليهِ مُريبٍ}

«آيا خبر كسانى كه از پيش بودند به شما نرسيده؛ قوم نوح، عاد، ثمود و آن ها كه پس از

۱- – الميزان: ۱۱/۳۸۷. نقل از المعانى.

ایشان بودند؛ همان ها که جز خداوند از آن ها آگاه نیست، پیامبرانشان دلایل روشن برای آن ها آوردند ولی آن ها دست بر دهان گرفتند و گفتند ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده اید کافریم، و نسبت به آنچه که ما را به سوی آن دعوت می کنید شک و تردید داریم».

این آیه کریمه اندرز گرفتن از قوم نوح، عاد، ثمود و کسانی که بعد از آن ها بودند. خدا برای آن ها عقوبات و نابودی جمعی نازل کرد، و آثارشان را از بین برده که تعداد آنان را جز خدای متعال نمی داند، و مرد نسب شناسی به امام امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد کرد و به او گفت: من نسب شناسم نسب مردم را می شناسم.

امام آن را رد کرد و فرمود: «تو نمی توانی نسب مردم را بیان کنی».

مرد اصرار کرد که او نسب شناس ترین مردم است.

امام فرمود:

«خدای متعال فرموده است: {وَعاداً وثمودَ وأصحابَ الرَّسِّ وَقُروناً بينَ ذلكَ كثيراً}(۱) «قوم عاد، ثمود، اصحاب رس و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم.»

آن مرد گفت: من نسب زیادی را می شناسم.

امام علیه السلام آن را رد کرد و فرمود:

«آیا سخنان خدای متعال را نشنیده ای: {أَلَمْ يَأتِكمْ نبؤا الَّذينَ من قَبلكُم قومِ نوحٍ وَعادٍ وَثمودَ وَالَّذينَ من بَعدهمْ لا يَعلمُهم إلاّ اللّه ...}.

ص: ۴۸۸

۱- – الفرقان: ۳۸.

نسب شناس ساکت شد و نتوانست هیچ دلیل و حجتی را ارائه کند(۱) {ألَمْ ترَ کیفَ ضربَ اللّه مثلًا کلمةً طیبةً کشجرةٍ طیبةٍ أصلهَا ثابتٌ وَفرعُها فی السَّماءِ}

«آیا ندیدی خداوند چگونه کلمه طیبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است. »

اخبار زیادی در این باره است که معنی این آیه اهل بیت نبوت، معدن رسالت و بهشت اند. و «ابن عقده» از امام ابی جعفر علیه السلام روایت کرده:

«که شجره رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، شاخه آن علی علیه السلام ، ریشه درخت فاطمه÷، میوه آن فرزندان او و شاخه و برگ های آن شیعیان آن هایند. هرگاه مردی از شیعیان ما می میرد برگی از آن ساقط می شود. و هرگاه فرزندی از شیعیان ما متولد می شود برگی به جای برگ قبلی می روید»(۲).

«ابن عباس» روایت کرد، گفت: جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت:

«تو درخت هستی، علی شاخه آن، فاطمه برگ های آن، حسن و حسین میوه های آن درختند»(۳).

{وَمثلُ کلمةٍ خبیثةٍ کشجرةٍ خبیثةٍ اجتثتْ من فوقِ الأرضِ مالها من قَرارٍ}

« و کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرد؛ که از روی زمین کنده شد و قرار و ثباتی ندارد.»

در برخی تفاسیر آمده است که معنی این آیه دشمنان امام امیرالمؤمنین علیه السلام «بنی امیه اند»، این را امام ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است.

۱- - الدرّ المنثور: ۴/۷۲.

۲- - مجمع البیان: ۵/۳۱۴.

۳- - مجمع البیان ۵:۳۱۴.

{ألمْ ترَ إلى الذينَ بدلوا نِعمت اللّه ِ كفراً وأحلّوا قومهمْ دارَ البوارِ}

آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«معنی این آیه دو گروه فاجران از قریش اند، «بنو امیه وبنو مغیره»؛ اما«بنی مغیره» را خدا در روز جنگ بدر قطع کرد؛ و اما «بنو امیه» تا مدتی بهره مند بودند»(۱).

سوره حجر

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی است و ۹۹ آیه دارد.

{رُّبما یودُّ الذینَ کفروا لوْ کانوا مِسلمینَ}

«هنگامی که کافران آثار شوم اعمال خود را ببینند، چه بسا آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند».

این آیه کریمه بر اینکه کافران به زودی بر کفرشان و تمردشان در روز قیامت پشیمان می شوند دلالت می کند، و آرزو می کنند ای کاش مسلمان و مؤمن بودند.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در تفسیر این آیه روایت کرده است: امام علیه السلام فرمود:

۱- – الدرّ المنثور: ۵/۴۱. صحیح البخاری: ۴/۸۴.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به درستی که اهل گناهان بزرگ از موحدین امت ها آن هایی اند که با گناهان شان بدون پشیمانی و توبه مردند. کسانی از آن ها که وارد جهنم شدند، چشمهایشان ازرق نمی شود، صورت های شان را سیاه نمی کنند به شیاطین نزدیک نمی شوند. به غل و زنجیر بسته نمی شوند از حمیم جهنم به آن ها نمی خورانند و از لباس قطران به آن ها نمی پوشانند. خداوند جسد آن ها را به دلیل توحید از خلود در جهنم حرام کرده است و همچنین صورت آن ها را به دلیل سجده از آتش حرام کرده، پس برخی ازآن ها را از پشت سر آتش می گیرد، بعضی ها را آتش به اندازه گناهشان واعمالشان تاگردن فرا می گیرد. و برخی از آن ها به اندازه یک ماه در آنجا درنگ می کنند، سپس از آنجا خارج می شوند و طولانی ترین درنگ آن ها به اندازه عمر دنیا است، از هنگامی که خلق شده، تا از بین برود.

وقتی خدا بخواهد آن ها را خارج کند، یهود، نصاری و هر کسی از ادیان و بت پرستان که در آتش اند به اهل توحید که در آتش اند می گویند، آیا به خدا و کتابهای او و پیامبرانش ایمان آوردید؟ اکنون ما و شما به طور تساوی در آتش ایم؛ پس خدای متعال غضب می کند، غضب شدیدی که تا آن هنگام چنین غضبی برای چیزی درگذشته نکرده بود؛ پس خداوند آنان را به چشمه ای که میان بهشت و پل صراط است می برد؛ پس آن ها مانند گیاهی که پس از کف سیل می روید دوباره رویش می کنند، سپس وارد بهشت می شوند، در حالی که در پیشانی شان نوشته شده آزاد شدگان رحمان از جهنم، و در بهشت می مانند تا آنجا که خدا بخواهد.

ص: ۴۹۱

سپس از خدا درخواست می کنند که این اسم را از آن ها محو کنند، پس ملکی را خدا انتخاب می کند تا آن اسم را از آن ها محو کند، و ملائکه هایی را خدا برمی گزینند که با میخ هایی از آتش که به آنهایی باقی مانده که در آتش (از کفار و...) فرو می کننـد، و آن ها را با آن میـخ ها میـخ کوب کرد و اهل بهشت از آن ها با نعمت ها و لـذاتشان روی می گرداننـد، و خدای متعال می فرماید: {رُّبما

یودُّ الذینَ کفروا لوْ کانوا مِسلمینَ}(۱).

{لها سبعهُ أبوابٍ لکلِّ بابٍ منهمْ جزءٌ مَّقسومٌ}

«هفت در دارد و برای هر دری گروه معینی از آن ها تقسیم شده اند».

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه روایت شده است:

«جهنم هفت در دارد؛ طبقات آن ها بالای یکدیگر است و یک دستش را بر دیگری قرار داد و فرمود:

«همچنین خـدای متعـال این بهشت را بر عرض قرار دارد و جهنم طبقه طبقه و روی یکـدیگر قرار داد پایین ترین طبقه های آن جهنم است و بالاـتر از جهنم آن لظی و بالاـتر آن حطمه، طبقات بعـد از آن سـقر و جحیم، و بالای آن سـعیر و آخرین آن هم هاویه است»(۲).

{وَما خلقنا السَّماوات والأرضَ وَما بینهُما إلاَّ بِالحقِّ وإنَّ السَّاعهَ لآتیهٌ فَاصفحِ الصَّفح الجمِیلَ}

ما آسـمان ها، زمین و آنچه بین آن دو است را جز به حق نیافریـدیم و ساعت موعود به طور قطع فرا می رسد، پس از آن ها به طرز شایسته ای صرف نظر کن و آن ها را بر نادانی هایشان

۱- – المیزان: ۱۲/۱۰۲-۱۰۳.

۲- – مجمع البیان: ۵/۳۳۸.

ملامت نکن.

امام علیه السلام فرمود:

«گذشت شایسته؛ همان عفو بدون ملامت است»(۱).

«و یا خشنودی بدون ملامت و سرزنش است»(۲).

سوره نحل

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی است وعدد آیات آن ۱۲۸ آیه است.

{یُنزلُ الملائکهَ بالروحِ من أمرهِ عَلی مَن یشاءُ مِن عِبادهِ أَن أَنذروا أنهُ لا إله إلاَّ أَنا فَاتقونِ}

« فرشـتگان را با روح به فرمانش بر هر کـدام از بنـدگانش که بخواهـد نازل می کنـد، که مردم را انذار کند و معبودی جز من نیست، پس تقوا پیشه کند».

این آیه کریمه، حکـایت از آن دارد که خـدای متعال ملائکه را با روح؛ «یعنی با وحی» را بر هر یک از بنـدگانش که بخواهد نازل می کند، و آن ها برگزیدگان از بشرند و آن ها انبیا عظام هستند.

مردی نزد امام امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از روح سؤال کرد: آیا آن جبرئیل است؟.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

«جبرئیل از ملائکه است و روح غیر از جبرئیل است»، این بر آن مرد گران

۱- – مجمع البیان: ۶/۵۱۹.

۲- – الدرّ المنثور: ۴/۱۰۴.

آمد و به امام گفت:

سخن بزرگی گفتی، هیچ کس گمان نمی کند که روح غیر از جبرئیل باشد.

امام علیه السلام به او فرمود:

«تو گمراهی، از گمراهان روایت می کنی. خدا به پیامبرش می گوید: {أَتی أَمرُ اللّه ِفَلا تَستَعجلوهُ سُبحانهُ وَتعالی عمَّا یُشرکونَ * یُنزلُ الملائکهَ بالرُّوحُ...}(۱)،« فرمان خدا رسیده است، برای آن عجله نکنید خداوند منزه و برتر از آن است که او را همتای فرشتگان قرار می دهید،

فرشتگان با روح به فرمانش هستند و بر هر کدام از بندگانش که بخواهد نازل می کند، و روح غیر از ملائکه است»(۲).

{وَعلاماتٍ وبِالنجمِ همْ یَهتدونَ}

« و علاماتی قرار داد که شب هنگام به وسیله ستارگان هدایت می شوند.»

امام علیه السلام فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: {وبِالنجمِ همْ یَهتدونَ} «و با ستارگان هدایت می شوند»، آن ستاره جدی است؛ زیرا ستاره ای می باشد که دور نمی زند، و مبنای قبله بر آن است. و با آن اهل خشکی و دریا هدایت می شوند»(۳).

{وَقیلَ للذینَ اتَّقوا ماذَا أَنزلَ ربُّکم قَالوا خیراً للذینَ أحسَنوا فی هذهَ الدُّنیا حسنهٌ وَلدارُ الآخرهِ خیرٌ وَلنعمَ دارُ المُتقینَ}

«هنگامی که به پرهیزکاران گفته می شد، پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ گفتند:

۱- – النحل: ۱و۲.

۲- – المیزان: ۱۴/۲۲۴، نقل از الکافی.

۳- – تفسیر العیاشی: ۲/۲۵۶.

خیر. آری برای کسانی که نیکی کردند، در این دنیا نیکی است و سرای آخرت، از آن هم بهتر است. و سرای پرهیزکاران چه خوب است.»

امام علیه السلام در نامه ای به اهل مصر به این آیه استشهاد کرد و نوشت:

«ای بندگان خدا، نزدیکترین چیزی که بنده را به آمرزش و رحمت نزدیک می کند، هنگامی است که به طاعت او عمل کند، و در توبه و بازگشت به سوی او اندرز بگیرد، بر شما باد تقوای الهی، زیرا آن جامع و تمام خیر است و خیری غیر آن نیست و با آن خیر دنیا و خیر آخرت به دست می آید، خدای عزوجل می فرماید: {وَقیلَ للذینَ اتَّقوا ماذَا أَنزلَ ربُّکم قَالوا خیراً للذینَ أحسَنوا فی هذهَ الدُّنیا حسنهٌ وَلدارُ الآخرهِ خیرٌ وَلنعمَ دارُ المُتقینَ}(۱).

(وَاللّه ُخَلقکمْ ثمَّ یتوَفاکمْ وَمنکم مَن یردُّ إلی أرذلِ العُمرِ لکی لا یَعلمَ بعد علمٍ شیئاً إنَّ اللّه َعلیمٌ قدیرٌ)

«خداوند شما را آفرید، سپس شما را می میراند. برخی از شما به نامطلوب ترین سنین بالای عمر می رسند تا بعد از علم وآگاهی چیزی ندانند (و همه چیز را فراموش کنند) و فقط خداوند دانا و توانا است.»

از اطلاعات داده شده از این آیه این است که؛ همانا خدای متعال انسان را خلق، و انواع نعمت ها را به او عطا کرده و سپس از او می گیرد. و از آن ها کسی که به نامطلوب ترین سنین عمر می رسد،

و از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

ص: ۴۹۵

۱- – أمالی الشیخ الطوسی: ۲۵.

«نامطلوب ترین زمان عمر انسان ۷۵ سال است»(۱).

{إِنَّ اللّه َ یأمرُ بالعدلِ والإحسانِ وَإیتاءِ ذی القُربی وَینهی عَن الفحشاءَ وَالمُنکرِ وَالبَغی یَعظُکمْ لَعلکمْ تَذکَّرونَ}

« خداوند به عدل، احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد، و از فحشا، منکر و ستم نهی می کند. خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر قومی برخورد کرد که با یکدیگر گفتگو می کردند، فرمود: «درباره چه چیزی گفتگو می کنید؟». گفتند: درباره جوانمردی مذاکره می کردیم.

او علیه السلام فرمود: «آیا گفتار خداوند در کتابش برای شما کافی نیست، هنگامی که می فرماید: «إنَّ اللّه َ یأمرُ بالعدلِ والإحسانِ»، خدا به عدل، احسان و بخشش امر می کند، پس عدل انصاف و بخشش تفضل است»(۲).

سوره اسراء

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مکی و تعداد آیات آن ۱۱۱ آیه است.

{قالَ لقدْ علمتَ ما أنزلَ هؤلاءِ إلاَّ ربُّ السماواتِ وَالأرضِ بَصائرَ وَإنّی لأظُنکَ یا فِرعونُ مثبوراً}

« موسی گفت که تو می دانی این آیات را جز پروردگار آسمآن ها و زمین جز برای روشنی دل ها نفرستاده، و من گمان می کنم ای فرعون تو (به زودی) هلاک خواهی شد.»

۱- - مجمع البیان: ۶/۳۷۳.

۲- - تفسیر العیاشی: ۲/۲۶۷.

در نسخه های قرآن کریم موجود «لقد علمتَ» به فتح است، و معنی آن پای فرعون هر آینه تو می دانی ای فرعون این آیات را نازل نکرد جز - اشاره به آیاتی است که دلالت بر نبوت موسی دارد - خدای آسمان و زمین، کسی که آنها را خلق کرد برای بصیرت و آگاهی و برهان هایی برای مردم تا دلالت کنند بر نبوت حضرت موسی علیه السلام .

و روایت شده از امام امیرالمؤمنین علیه السلام که او قرائت کرد: «لقد علمتُ» با ضم تا ضمیر متکلم باشد.

و امام علیه السلام فرمود:

«به خدا دشمن خدا - یعنی فرعون نمی دانست، ولی

موسی آن کسی است که می دانست»(۱).

سوره کهف

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۱۱۰ آیه دارد.

{وَیسألونکَ عَن ذِی القَرنینِ قلْ سَأتلُوا عَلیکُم منهُ ذِکراً}

و از تو درباره «ذا القرنین» می پرسند، بگو: به زودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر خطبه می خواند، «ابن کواء» در برابر او ایستاد و گفت:

۱- - مجمع البیان: ۶/۶۸۵.

ای امیرالمؤمنین به من خبر بـده از «ذا القرنین» آیـا پیـامبر بوده است یـا پادشـاه، و خبر بـده از شاخ های او و آیا از طلا بوده یا از نقره؟

پس امام علیه السلام فرمود:

«او پیامبر یا پادشاه نبود، و شاخ های او از طلا یا از نقره نبوده؛ ولی بنـده ای بود که خدا را دوست داشـته و برای خدا نصـیحت می کرد، پس خـدا او رانصـیحت کرد و به این جهت صاحب شاخ نامیده شد؛ زیرا او قومش را به سوی خدای عزوجل دعوت می کرد پس بر بالاـی پیشانی او ضـربه زدنـد، پس مـدتی او از آنان مخفی شـد، سـپس به سوی آنان بر گشت، آنان دوباره به قسمت دیگر سر او زدند(۱)،

مانند او در بین شـما است»(۲)،(۳) یعنی نفس شـریفش، که به زودی «ابن ملجم مرادی» با شمشـیرش سـر او را خضاب خواهد کرد.

{وَترکنَا بَعضهمْ یَومئذٍ یموجُ فی بعضٍ وَنفخَ فی الصُّور فَجمَعناهمْ جَمعاً}

«و در آن روز مـا آنـان را چنـان رهـا می کنیم که درهم مـوج می زننـد و در صور دمیـده می شود و مـا همه آنهـا را جمع می کنیم.»

«اصبغ بن نباته» از امام علیه السلام در تفسیر آیه {وَترکنَا بَعضهمْ یَومئذٍ یموجُ فی بعضٍ...} روایت کرده «یعنی روز قیامت»(۴).

ص: ۴۹۸

۱- . و به این جهت که دو طرف پیشانی او را مخروب کرده بودند ذوالقرنین نامیده شد. (محقق)

۲- - کمال الدین: ۳۹۳-۳۹۴.

۳- . ممکن است اشـاره به این باشـد که فرق مبارک آن حضـرت دو مرتبه ذوالقرنین مورد ضـربات دشـمنان قرار می گیرد در مرحله اول توسط عمر بن عبدود و در مرحله بعد توسط ابن ملجم مرادی لعنت الله علیه.

۴- - تفسیر العیاشی: ۴/۳۵۱.

{قُل هلْ نُنبئکَم بِالأخسَرینَ أعمَالاً}

بگو آیا به شما خبر دهیم که زیان کارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؟

«ابن کواء» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام از زیان کارترین در این آیه سؤال کرد، او علیه السلام فرمود:

«آن ها فاجرین قریش هستند»(۱).

سوره مریم

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۹۸ آیه است.

{فَخرجَ عَلی قومهِ مِن المِحرابِ فَأوحی إلَیهمْ أَن سبِّحوا بُکرَهً وَعشیاً}

« او از محراب عبادتش به سوی مردمش آمد، و با اشاره به آن ها گفت: صبح و شام خدا را تسبیح گویید»

امام علیه السلام در حدیثی که درباره اطلاق وحی بیان فرموده اند و آن را به سه تقسیم کرد؛ وحی نبوت، وحی الهام و وحی اشاره و او گفته خدای متعال است که فرموده: {فَأوحی إلَیهمْ أَن سبِّحوا بُکرَهً وَعشیاً}، یعنی به آن هااشاره کرد که صبح و شام، خدا را تسبیح گویید و مانند فرموده خدا: {أَلا تُکلِّم النَّاسَ ثَلاثهَ أَیامٍ إلَّا رَمزاً...}(۲)(۳)، «نشانه تو آن است که سه روز جز به اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت.»

{وَهُزی إلیکِ بِجذعِ النَّخلهِ تُساقِطْ عَلیکَ رطباً جَنیّاً}

۱- – الدرّ المنثور: ۴/۲۵۳.

۲- – آل عمران:۴۱.

۳- – تفسیر النعمانی: ۷۵.

«و این تنه نخل را به طرف خود تکان بده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد.»

امام علیه السلام در فواید رطب به آیه کریمه استشهاد کرد و فرمود: «چیزی بهتر از رطب نیست که حامله بخورد و مداوا شود. خـدای متعال به مریم فرمود: {وَهُزی إلیکِ بِجذعِ النَّخلهِ تُساقِطْ عَلیکَ جَنِیّاً * فَکلی وَاشـرَبی وَقرّی عَیناً..}(۱)(۲)، این تنه نخل را به طرف خود تکان بده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد، از این غذای لذیذ بخور، و از آن آب گوارا بنوش و چشمت را با این مولود جدید روشن دار.

{یَومَ نحشرُ المُتَّقینَ إلَی الرَّحمن وَفداً}

« در آن روز پرهیزکاران را دسته جمعی به سوی خداوند رحمان محشور می کنیم.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در تفسیر این آیه پرسید، پس فرمود:

«ای علی، آن گروه در محشر حاضر نمی شوند مگر سواره آن ها مردانی هستند که از خدای عزوجل می ترسند. خدا آن ها را دوست دارد، و آن ها را به خود اختصاص داده و از اعمال شان خوشنود است. و آن ها را متقین نامید»(۳).

و امام علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در تفسیر این آیه نیز پرسید، فرمود:

«واللّه آن هـا با پاهای شان محشور نمی شونـد، و آن ها را به طور معمولی محشور نمی کننـد، ولی آن ها را با ناقه های بهشتی می آورند، که خلایق مانند آنرا ندیده اند، زین آن ها طلا و افسار آن از زبرجد است.

پس بر آن می نشینند و در

۱- – مریم: ۲۵و۲۶.

۲- – الخصال: ۲/۶۳۷.

۳- – تفسیر القمّی: ۲/۵۳.

بهشت پیاده می شوند»(۱).

{إِنَّ الَّذينَ آمنُوا وَعملُوا الصَّالحاتِ سَيجعَلُ لهمُ الرَّحمن وُداً}

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل ها قرار می دهد.»

این آیه کریمه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و «ابن عباس» کلمه «ود» را در این آیه به محبت امام در دل های مؤمنان تفسیر کرده است(۲).

و در روایت البرا است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، بگو: «اللهمّ اجعل لی عندکَ عهداً، واجعل لی عندکَ وداً، واجعل لی فی صدورِ المؤمنینَ مودَّةً»، پس خدای متعال نازل کرد: {إِنَّ الَّذينَ آمنُوا وَعملُوا الصَّالحاتِ سَيجعَلُ لهمُ الرَّحمن وُداً}، کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان دردل ها قرار می دهد و این، درباره علی نازل شده است(۳).

سوره طه

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه در مکه نازل شده و ۱۳۵ آیه دارد.

{الرَّحمنُ عَلى العَرشِ استَوَى}

(خدای) «رحمان به تحت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش مسلط است»

۱- – الدرّ المنثور: ۴/۲۸۵.

۲- – المیزان: ۱۴/۱۱۵.

۳- – الدرّ المنثور: ۴/۲۸۷.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «یعنی تدبیرش

مستقر و کارش بالا گرفت»(۱).

{وَاجعل لِی وزَیراً من أَهلی * هارونَ أَخی * اشدُد بهِ أزرِی * وَأشرکهُ فی أَمری} ۲۹تا۳۲

« وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را، با او پشتم را محکم گردان، و او را در کارم شریک ساز.»

این آیات را رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم خواند، و از خدای متعال درخواست کرد که پشت او را به برادرش و پسرعمویش امام امیرالمؤمنین علیه السلام محکم گرداند.

«سیده اسما بنت عمیس» گفت: رسول خدا را دیدم در برابر کوه ثبیر ایستاده بود. او می فرمود: «خدایا من از تو درخواست می کنم به آنچه برادرم موسی از تو خواست، اینکه سینه مرا گشاده گردانی، کار مرا آسان گردانی و گره از زبان من برداری تا گفتار مرا بفهمند، و برای من وزیری از اهل بیتم قرار دهی، و پشت مرا با علی برادرم محکم گردانی و او را در کار من شریک گردانی، تا تو را زیاد تسبیح کنم، و تو را زیاد یاد کنم، به درستی که تو بصیری و بر ما نظارت داری»(۲).

{فَأوجسَ فِی نَفسهِ خیفهً مُّوسی}

«موسی ترس خفیفی در خود احساس کرد.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

« موسی از جان خود نمی ترسید، بلکه برای غلبه بر نادانان و دولت های

۱- – الاحتجاج: ۲۵۰.

۲- – الدرّ المنثور: ۵/۲۹۵.

گمراه می ترسید »(۱).

{«فَأخرجَ لهمْ عِجلًا جسداً لهُ خوارٌ فَقالُوا هذَا إلهكُمْ وإلهُ مُوسی فَنَسیَ}

« و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی مانند صدای گوساله داشت، پدید آورد و گفتند: این خدای شما و خدای موسی است، و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود)».

امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره سامری که بنی اسرائیل را بعد از رفتن موسی گمراه کرد و گوساله را به آن ها نشان داد و گفت: این خدای شما و خدای موسی است. امام علیه السلام فرمود:

«هنگامی که موسی به سوی پروردگارش شتافت، سامری اقدام به جمع آوری زینت آلات بنی اسرائیل کرد، و با آن گوساله ای را ساخت. سپس یک مشت خاک را درون آن ریخت، در این هنگام از جسدی که بود صدایی خارج می شد، سامری به آن ها گفت: این خدای شما و خدای موسی است سپس هارون به آن ها گفت: {..أَلم یَعِدکمْ ربُّکمْ وَعداً حَسناً...}، مگر پروردگارتان به شما وعده نیکویی نداد(۲).(۳)

{وَأمرْ أهلکَ بِالصلاهِ وَاصطَبرْ عَلیها لاَ نسألُکَ رِزقاً نَّحنُ نَرزُقُکَ وَالعاقبهُ لِلتَّقوی}

« خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش، از تو روزی نمی خواهیم بلکه ما به تو روزی می دهیم و عاقبت نیک، برای تقوی است.»

«ابوسعید خدری» روایت کرد، هنگامی که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد، هشت ماه به در خانه علی می آمد و می گفت: نماز، خدا شما را رحمت کند،

۱- – نهج البلاغه: ۵۱.

۲- – طه: ۸۶.

۳- – الدرّ المنثور: ۵/۳۰۵.

{إنَّمايُريدُ اللّه ُ لِيُذهبَ عنكمُ الرجسَ أهلَ البيتِ وَيُطهرَكم تَطهيراً}(۱)(۲). «خدا می خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده و شما را پاک کند.»

و اخبار متواتر (زیادی) در این باره رسیده است.

سوره انبیاء

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و تعداد آیات آن ۱۱۲ آیه است.

{کُلُّ نفسٍ ذائقهُ الموتِ وَنبلوکُم بالشرِّ وَالخیرِ فتنهً وَإلینَا تُرجعونَ}

«هر انسانی طعم مرگ را می چشد، و شما را با بدی ها و خوبی ها آزمایش می کنیم و سرانجام به سوی ما بازگردانده می شوید.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شد، برادرانش از او عیادت کردند و به او گفتند: ای امیرالمؤمنین چگونه، فرمود: «بشّر».

گفتند: این کلام از مانند شما است؟

امام علیه السلام فرمود:

«خدای متعال می فرماید: {...

وَنبلوکُم بالشرِّ وَالخیرِ فتنهً...}، «ما شما را به بد و خوب آزمایش می کنیم» خیر، صحت و غنی است و شر، مرض و فقر است»(۳).

ص: ۵۰۴

۱- – الاحزاب: ۳۳.

۲- – المیزان: ۱۴/۲۴۲، در مجمع البیان است که پیامبر صلی الله علیه و آله ۹ ماه به در خانه علی علیه السلام می آمد.

۳- – مجمع البیان: ۷/۷۴.

{وَنضعُ المَوازينَ القسطَ ليومِ القيامهِ فلَا تُظلمُ نفسٌ شيئاً وإن كانَ مثقالَ حبهٍ من خردلٍ أتَينا بها وَكفى بِنا حاسِبينَ}

«ما ترازوی عدل را در روز قیامت برپا می کنیم، پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود، و اگر به مقدار

سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد، ما به آن آگاه هستیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم.»

مردی از امام علیه السلام از آیاتی که به او مشتبه شده بود پرسید. پس امام علیه السلام فرمود:

«قول خدای متعال فرمود: {وَنضعُ المَوازينَ القسطَ ليومِ القيامهِ فلَا تُظلمُ نفسٌ شيئاً...}،« ما ترازوی عدل را در روز قیامت برپا می کنیم، پس به هیچ کس کم ترین ستمی نمی شود، میزان عدل به اندازه ای است که خلایق را روز قیامت با آن مؤاخذه می کنند. خدای تبارک و تعالی بعضی مردم را به آن میزان جزا می دهد»(۱).

{إنّ الَّذينَ سبقتْ لهُم مِنا الحُسنى أولئكَ عَنها مُبعدونَ}

«کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آن ها داده شده، از آن دوزخ دور نگاه داشته می شوند.»

خدای متعال به بندگان متقین، وعده به فردوس و نعیم و دوری از جهنم را داده است،

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به این آیه کریمه در حدیثش به امام علیه السلام استشهاد کرده و به او فرموده است:

«ای علی، تو و شیعیانت به حوض آن که را دوست دارید آب می دهید، و از آن که ناراحت هستید مانع می شوید. و شما روز وحشت بزرگ ایمن اید.

۱- – التوحید: ۲۶۸.

و درباره شما نازل شده: {إنّ الَّذينَ سبقتْ لهُم مِنا الحُسنى أولئكَ عَنها مُبعدونَ}، «كسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آن ها داده شـده، از آن دور نگاه داشـته می شونـد»، و درباره شـما نازل شـده: {لَا يحزُنهمُ الفزعُ الأكبرُ وَتتلقاهمُ الملائكةُ هذا يومُكمُ الَّذی كُنتم تُوعدونَ}(۱)(۲) «وحشت بزرگ آن ها را اندوهگین نمی کند، و فرشـتگان به استقبال شان می آیند و (می گویند) این آن روزی است که به شما وعده داده شد.»

{يومَ نَطوی السَّماء كطیِّ السِّجلِّ للكُتبِ كَما بَدأنا أولَ خلقٍ نُعيدهُ وَعداً عَلينَا إنَّا كنَّا فَاعِلينَ}

« در آن روز که آسـمان را مانند طوماری درهم می پیچیم، همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم. این وعده ای است بر ما و به طور قطع آن را انجام خواهیم داد.»

امام علیه السلام به آیه کریمه، در عرض حدیثش از اموات استشهاد کرد و فرمود:

«درون زمین را به جای سطح آن برای ماندن انتخاب کردند، و خانه های تنگ و تاریک را به جای خانه های وسیع برگزیدند، به جای زنـدگی با خویشاوندان غربت را، و به جای نور ظلمت را برگزیدند و به زمین بازگشـتند همان طور که در آغاز آن را پـابرهنه و عریان ترک گفتنـد، و با اعمال خود به سوی زنـدگی جاویـدان و خانه همیشـگی کوچ کردنـد. آن طور که خـدای سبحان می گوید: {كَما

بَـدأنا أولَ خلقٍ نُعيـدهُ وَعداً عَلينَا إنَّا كنَّا فَاعِلينَ}، «چنان که آفرینش را آغاز کردیم، آنرا باز می گردانیم، وعده ای بر ما اسـت همانا این کار را انجام خواهیم داد»(۳).

ص: ۵۰۶

۱- – الانبياء: ۱۰۳.

۲- – أمالی الصدوق: ۴۱۵.

۳- – نهج البلاغه: ۱۶۶-۱۶۷.

سوره حج

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحيم

اين سوره مباركه، مدنى مى باشد و تعداد آيات آن ۷۸ آيه است.

{إنَّ الَّذين آمَنوا وَالذينَ هَادوا وَالصَّابئينَ وَالنَصارى وَالمجوسَ وَالذينَ أشرَكوا إنَّ اللّه َيفصلُ بَينهمْ يومَ القيامهِ إنَّ اللّه َعَلى كلِّ شىءٍ شَهيدٌ}

«خداوند بين كسانى كه ايمان آورده اند، و كسانى كه يهودى و صائبى و نصارى و مجوس و كسانى كه مشركند، در روز قيامت داورى خواهد كرد. خداوند بر هر چيز گواه است.»

اين آيه كريمه براى بعضى از اديان عرضه شده و از جمله آن ها مجوس است، امام اميرالمؤمنين عليه السلام بر منبر بود و مى فرمود: «سَلونى قبلَ أن تَفقدونى»، از من بپرسيد، قبل از آن كه من در ميان شما نباشم. اشعث بن قيس منافق از جا برخاست و به او گفت: از مجوس چگونه جزيه مى گيريد، در حالى كه كتابى بر آن ها نازل نشده و پيامبرى به آن ها مبعوث نشده؟

پس امام جواب او را داد:

«بلكه، اى «اشعث» خدا كتابى بر آن ها نازل كرد، و پيامبرى براى آن ها فرستاد، پادشاهى داشتند شبى مست بود و دختر خود را به فراش خود خواند، و مرتكب زنا با او شد. هنگام صبح مردم خبر را به گوش هم رساندند، و قوم او بر در خانه اش تجمع كردند و گفتند: اى پادشاه دين ما را بر ما آلوده و آن را هلاك كردى، پس خارج شو تا تو را پاك و حد بر تو جارى سازيم.

پس به آن ها گفت: جمع شوید و کلام مرا بشنوید. اگر برای کاری که من مرتکب شدم راه فراری بود حق با من است و گرنه شما حق دارید که جمع شوید.

گفت: آیا می دانید که خدای عزوجل بزرگوارتر از پدر ما آدم و مادر ما حوا خلقتی نیافریده است؟

گفتند: درست گفتی ای ملک.

گفت: آیا او پسرانش را به دخترانش نمی داد و دخترانش را به پسرانش؟

گفتند: درست گفتی، پس این آن دینی بود که بر آن پیمان بستند، پس خدای متعال آن علمی را که در سینه داشتند محو کرد، و کتاب را از آن ها برداشت. پس

آن ها کافرانی هستند که بدون حساب وارد جهنم می شوند، و حال شان از منافقین سخت تر است».(۱)

و با این جمله اشاره به «اشعث» کرد که در راس منافقین بود.

۱- - البته آنچه که مسلم است و در روایت اشاره شده به اینکه خدای متعال به خاطر آن تهمتی که شاه به پیامبر الهی حضرت آدم و فرزندان او زن و نیز پذیرش مردم، این عذاب را برای آنها قرار داد و در روایات نیز به این شبهه جواب داده شده است که خدای متعال برای پسران حضرت آدم نیز همسرانی قرار داده است. همان طوری که برای حضرت آدم حوا را خلق فرموده بود (من لا ـ یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۱، ح ۴۳۳۷ و ۴۳۳۸، کتاب النکاح، باب بدء النکاح واصله) و در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۶۱ تا ۳۶۴ بابی به عنوان «باب تحریم الاـخت مطلقا» آورده و ذیل آن روایاتی از امام صادق در تحریم این مسئله از اول خلقت حضرت آدم درج شده است و نیز در کتاب بحار الانوار، ج ۱۱، در باب پنجم ص ۲۲۳، ج ۱۴، ص ۳۶۱ تا ۳۶۴ بابی را به عنوان «تزویج اولاد آدم(ع) اختصاص داده است» . (محقق)

«اشعث» گفت: به خدا به مانند این جواب نشنیده بودم، به خدا دیگر به مانند آن هرگز بر نمی گردم(۱).

سوره مؤمنون

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه در مکه نازل شده و ۱۱۸ آیه دارد.

{الَّذینَ همْ فی صلاتِهِمْ خاشعونَ}

«آن هایی که در نمازشان خشوع دارند.»

امام علیه السلام خشوع در نماز را تفسیر کرده که روی از مصلی برنگرداند(۲).

{وَالَّذینَ همْ عنِ اللَّغوِ مُعرضونَ}

«و آن ها که از لغو و بیهودگی روی گردانند.»

امام علیه السلام فرمود: «هر گفتاری که یاد خدا در آن نباشد بیهوده است»(۳).

{ثمَّ خلقنَا النُّطفهَ عَلقهً فَخلقنا العَلقهَ مُضغهً فَخلقنَا المُضغهَ عظاماً فَكسونا العِظامَ لحماً ثمَّ أنشَأناهُ خلقاً آخرَ فَتباركَ اللّه ُ أحسنُ الخالقینَ}

« سپس نطفه را به حالت علقه، و علقه را به حالت مضغه، و مضغه را به حالت استخوآن هایی درآوردیم و بر استخوان ها گوشت پوشاندیم، سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.»

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: هنگامی که چهار ماه از نطفه گذشت، خدای متعال ملکی را مبعوث می کند، که در ظلمات سه گانه به او روح بدمد.

ص: ۵۰۹

۱- – المیزان: ۱۴/۳۶۲. نقل از التوحید للصدوق.

۲- – الدرّ المنثور: ۵/۳.

۳- – ارشاد المفید: ۱۵۷.

این است معنای فرموده او: {...ثمَّ أنشَأناهُ خلقاً آخرَ}، « سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم. یعنی روح در او دمیده می شود»(۱).

{إنَّ فی ذلکَ لآیاتٍ وَإن کنَّا لَمبتَلینَ}

«آری در این ماجرا آیات و نشانه هایی است و ما به طور قطع (همگان را) آزمایش می کنیم.»

امام علیه السلام به قسمت آخر این آیه در خطابش به مردم استشهاد کرد و فرمود:

«ای مردم خداوند به شما ظلم نخواهد کرد، و از این جهت به شما تامین داده است؛ اما هرگز شما را ایمن نساخت که آزمایش نشوید. این سخن از آن ذات برتر است که فرمود: {إنَّ فی ذلکَ لآیاتٍ وَإن کنَّا لَمبتَلینَ}(۲)، در این ماجرا نشانه هایی است و ما مردم را آزمایش می کنیم.

{وَلقد أخذناهُمْ بِالعذابِ فَما استَکانُوا لِربِّهِمْ ومَا یَتضرَّعونَ}

«ما آن ها را به عذاب و بلا گرفتار کردیم؛ اما آنان نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند، و نه به درگاهش تضرع کردند .»

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است:

«یعنی نه در دعا فروتنی کردند نه تواضع و تسلیم، و اگر در برابر خدا خاضع می بودند، جواب آن ها را می داد»(۳).

«اصبغ بن نباته» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

۱- – الدرّ المنثور: ۵/۷.

۲- – نهج البلاغه: ۱۶۰.

۳- – الدرّ المنثور: ۵/۱۴.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «با حالت استکانه دست ها را بلند کنید».

امام به او فرمود: «استکانه چیست؟».

فرمود: «آیا این آیه را نخوانده ای: {...فَما استَکانُوا لِربِّهِمْ ومَا یَتضـرَّعونَ}(۱)، آن ها در برابر پروردگارشان تواضع نکردنـد و تضرع نمی کنند.

سوره نور

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۶۴ آیه دارد.

{قُل للمؤمنینَ یَغضُّوا مِن أبصارِهِمْ وَیحفظُوا فُروجهمْ ذلکَ أزکَی لهمْ إنَّ اللّه ـَخبیرٌ بِما یَصنعونَ}

« به مؤمنـان بگو چشم هـای خود را از (نگـاه به نامحرمان) ببندنـد و عفاف خود را حفظ کننـد، این برای آنان پاکیزه تر است، خداوند از آنچه انجام می دهند آگاه است.»

از امام سبب نزول آیه روایت شده و فرموده است:

«جوانی از انصار، در مدینه با زنی برخورد کرد، زنان مقنعه شان را در پشت گوش شان قرار می دادند؛ پس به او نگاه می کرد و او از روبرو می آمد چون از او گذشت به او نگاه کرد و وارد کوچه شد، آن جوان به پشت سر او نگاه می کرد، صورتش به دیوار یـا شـیشه ای که در دیوار بود برخورد کرد و پـاره شـد. و هنگـامی که آن زن گـذشت آن جوان نگاه کرد دیـد خون به لباس و سینه اش جاری شده، پس آن جوان گفت: واللّه با این وضع به نزد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم می روم و او را خبردار می کنم؛ سپس آمد نزد رسول خدا، به او نگریست و فرمود: این چیست؟

۱- – مجمع البیان: ۵/۵۴.

«یعنی علت خون چیست» قضیه را برای او تعریف کرد، پس جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و این آیه را آورد: {قُل

للمؤمنینَ یَغضُّوا مِن أبصارِهِمْ}(۱).

{رجالٌ لاَّ تلهیهِمْ تجارةٌ ولا بیعٌ عن ذِکر اللّه ِوإقامِ الصَّلاه وإیتاءِ الزَّکاهِ یَخافونَ یَوماً تَتقلَّبُ فیهِ القُلوبُ وَالأبصارُ}

« مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند، آن ها از روزی می ترسند که در آن دل ها و چشم ها زیرورو می شود.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که این آیه را می خواند، در پشت آن می گفت:

«همانا مردمی اند که یاد خدا را به جای دنیا برگزیدند. و هیچ تجارت یا خرید و فروشی آن ها را از یاد خدا غافل نمی کند، با یاد خدا روزگار می گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود از کیفرهای الهی می ترسانند، به عدالت فرمان می دهند و خود عدالت گسترند، از بدی ها نهی می کنند و خود از آن ها پرهیز دارند، با اینکه در دنیا زندگی می کنند گویا آنرا رها کرده، به آخرت پیوسته اند، سرای دیگر را مشاهده کرده گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامتشان آگاهی دارند، و گویا قیامت وعده های خود را برای آنان تحقق بخشیده است. آن ها پرده ها را برای مردم دنیابرداشته اند، و مانند این است که آنان آنچه را که مردم نمی بینند و نمی شنوند، می بینند و می شنوند»(۲).

این کلام از موفقیت درخشان اولیا خدا و دوستان او را حکایت می کند، آن هایی که تجارت و بیع آن ها را از ذکر خدا دور نمی کند.

ص: ۵۱۲

۱- – الدرّ المنثور: ۵/۴۰.

۲- – نهج البلاغه: ۳۴۲.

{وَالَّذینَ کفروا أعمالُهمْ کسرابٍ بقیعهٍ یحسبهُ الظمآنُ ماءً حتَّی إذا جاءهُ لمْ یجدهُ شَیئاً وَوجدَ اللّه َعندهُ فَوفاهُ حِسابهُ وَاللّه ُسریعُ الحسابِ}

«کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی در کویر است، که انسان تشنه از دور آن را آب می پندارد؛ اما هنگامی که به سراغ آن می آیـد چیزی نمی یابد و خدا را نزد آن می یابد که حساب آن را به طور کامل می دهد. و خداوند سریع الحساب است.»

از امام امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شد: چگونه خدا حساب بندگانش را در آن واحدمی رسد؟ حضرت فرمود: «همان گونه که در آن واحد روزی می دهد»(۱).

{ألمْ ترَ أنَّ اللّه َیُزجی سَحاباً ثمَّ یُؤلِّف بینهُ ثمَّ یَجعلهُ رُکاماً فَتَری الوَدقَ یَخرُجُ مِن خِلالهِ وَینزِّل مِن السَّماء من جبالٍ فیهَا من بَردٍ فَیصیبُ بهِ من یَشاءُ وَیصرفهُ عمَّن یَشاءُ یَکادُ سَنا برقهِ یذهبُ بِالأبصارِ}

« آیا ندیـدی که خداوند ابرهایی را به آرامی حرکت می دهد، سپس میان آن ها پیوند می دهد، و آن را متراکم می کند؟ در این حال دانه هـای بـاران را می بینی که از لابه لای آن ها خارج می شود، و از آسمان و کوههایی که در آن است، (ابرهایی که ماننـد کوه انباشته شـده) دانه های تگرگ نازل می کنـد، و هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند و از هر کس بخواهد این زیان را برطرف می کند و درخشندگی برق آن نزدیک است که چشم ها را کور کند.»

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تفسیر این آیه را نقل کرده است که فرمود:

۱- – مجمع البیان: ۷/۲۳۰.

«خـدای عزوجـل ابرهـا را غربـال های باران قرار داده تا تگرگ را ذوب کننـد و آب گردنـد تا به آنچه اصابت می کنـد ضـرر نزننـد، و آنچه که از تگرگ و صـاعقه هـا می بینی کیفر خـدای عزوجـل می باشـد، که به هر یـک از بنـدگانش بخواهـد می رساند»(1).

{وَعدَ اللّه ءالَّذینَ آمنوا منکُم وَعملوا الصَّالحاتِ لَیستخلِفَنَّهم فی الأرضِ کما استخلفَ الَّذینَ مِن قَبلِهم وَلیُمکِّننَّ لهمْ دینهُم الَّذی ارتَضی لهمْ وَلیُبدِّلنهم مِّن بعدِ خَوفِهِمْ أمناً یَعبدونَنی لا یُشرکونَ بی شَیئاً وَمن کَفرَ بعدَ ذلکَ فأولئکَ همُ الفَاسقونَ}

« خداوند به کسانی از شـما که ایمان آورده و کارهای شایسـته انجام داده اند وعده می دهد، که به طور قطع آنان را حکمران روی زمیـن خواهـد کرد، همـان گـونه کـه بـه پیشـینیان آن هـا خلافـت روی زمین را بخشـید. و دین و آیینی را که برای آنـان پسـندیده، پابرجا و ریشه دار خواهـد کرد، و ترسـشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند (آنچنان) که تنها مرا می پرسـتند، و چیزی را شریک من نخواهند کرد، و کسانی که پس از آن کافر شوند، فاسقانند.»

امـام علیه السـلام به این آیه در نصـیحت به «عمر بن خطاب» استشـهاد کرد، که با لشـکری که برای جنگ به فارس می فرسـتد خارج نشود.

امام علیه السـلام فرمود: «پیروزی و شکست اسلام به فراوانی و کمی طرفداران آن نیست؛ اسلام دین خدا است که آن را پیروز کرده و سـپاه او است که آن را آماده و یاری کرد و رسـید تا آنجایی که بایـد برسد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد. و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم، خداوند فرمود:

۱- – روضه الکافی: ۸/۲۴۰.

{وَعدَاللّه ُالَّذينَ آمنوا منكم وَعملوا الصَّالحاتِ لَيستخلِفَنَّهم فى الأرضِ كما استخلفَ الَّذينَ مِن قَبلِهم وَليُمكَننَّ لهمْ دينهُم الَّذى ارتَضى لهمْ وَليُبدِّلنهم مِّن بعدِ خَوفِهمْ أمناً....} خدای متعال به وعده خود وفا می کند و سپاه خود را یاری خواهد کرد.

جایگاه رهبر مانند ریسمانی محکم است که مهره ها را متحد ساخت، و به هم پیوند می دهد. اگر این رشته از هم بگسلد مهره ها پراکنده، و هر کدام به سویی خواهند افتاد چه بسا جدا کننده ای باشد که جمع نمی کند .

تعداد عرب امروز اگرچه اندک است؛ اما با نعمت اسلام فراوان اند و با اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمنداند. پس تو مانند محور آسیاب، (در مرکز باش) و با کمک عرب چرخ های جامعه را از هر سو بچرخان، زیرا اگر از این سرزمین خارج شوند، مخالفان عرب از هر سو آن ها را رها کرده و پیمان می شکنند و چه بسا حفظ مرزهای داخل که پشت سر می گذاری مهم تر از آن هایی باشد که در پیش روی خواهید داشت»(۱).

سوره فرقان

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و تعداد آیات آن ۷۷ آیه است.

{أصحابُ الجَنَّهِ یَومئذٍ خیرٌ مُّستقراً وَأحسنُ مَقیلًا}

« بهشتی ها در آن روز قرارگاه شان از همه بهتر و استراحت گاه شان نیکوتر است.»

ص: ۵۱۵

۱- – نهج البلاغه – محمد عبده: ۲۸۳.

امام علیه السلام در حدیثی از وضع مؤمن در قبرش به این آیه استشهاد کرده است، فرمود:

«پس دو ملک در قبرش تا چشم کار می کند جا باز می کنند، سپس برای او دری به بهشت باز می کنند و به او می گویند، بخواب چشمت روشن، خوابیدن جوان نورس همانا خدا می فرماید: {أصحابُ الجَنَّهِ یَومئذٍ خیرٌ مُستقراً وَأحسنُ مَقیلًا}، بهشتی ها در آن روز قرارگاه شان از همه بهتر و استراحت گاه شان نیکوتر است»(۱).

{وَعاداً وثمودَ وأصحابَ الرَّسِّ وقُروناً بینَ ذلکَ کثیراً}

« قوم عاد، ثمود و اصحاب الرس (کسانی که درختان صنوبر را می پرستیدند) و اقوام بسیار دیگری که در این میان بودند را هلاک کردیم.»

امام علیه السلام در حدیثی داستان اصحاب رس را بیان کرده که خلاصه اش این است:

«آن ها قومی بودند که درخت صنوبر را می پرستیدند؛ و به آن شاه درخت می گفتند. «یافث بن نوح» آن را بعد از طوفان در لب چشمه ای غرس کرده بود، و آن را روشن آب می گفتند، و دوازده قریه در کنار این نهر، آباد بودند.

و در هر قریه ای از آن ها درختی از صنوبر بود، و نهری از چشمه بر آن جاری بود، و آب آن را بر خودشان و بر چهارپایانشان حرام کرده بودند. و هر کس از آن آب می خورد او را می کشتند و می گفتند این برای زندگی خدایان

۱- – المیزان: ۱۲/۲۰۷.

است سزاوار نیست کسی آن را کم کند؛ پس برای هر ماه در سال روزی را در قریه ای برای عید تعیین کرده و خارج می شدند، و به نزد درخت رفته و برای آن سجد کردند و برای آن قربانی ذبح می کردند. پس آن را سوزانده و گریه و تضرع می کردند و شیطان با آن ها صحبت می کرد و این عادت شان بود.

هنگامی که کفر و پرستش درخت طولانی شد کشید، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل فرستاد آن ها را به عبادت خدای متعال را خواند. به او ایمان نیاوردند، پس بر درخت

نفرین کرد و خشک شد. هنگامی که آن را دیدند، جزع کردند و گفتند: این مرد خدایان ما را جادو کرد، و دیگران گفتند: خدای ما به دلیل این مرد به ما غضب کرد که ما را به کفر می خواند. همه، نظرشان بر کشتن او یکی شد؛ پس چاهی کندند و او را در آن افکندند، و درب چاه را مسدود کردند تا او مرد و خدا بر آن ها عذابش را فرستاد و تا آخرین آن ها را هلاک کرد(۱).

{وَهوَ الَّذی خلقَ منَ الماءِ بشراً فجعلهُ نسباً وَصهراً وَکانَ ربُّکَ قدیراً}

« او کسی است که از آب انسانی را آفرید، سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است.»

«ابن سیرین» گفت: این آیه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علی بن ابی طالب علیه السلام همسر فاطمه علیهاالسلام نازل شده، او پسر عموی وی و همسر دختر او و داماد او بود(۲).

۱- – المیزان: ۱۵/۲۱۹-۲۲۰، نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

۲- – مجمع البیان: ۷/۲۷۳.

سوره شعراء

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۱۲۷ آیه دارد.

{وَأنذرْ عَشیرتکَ الأَقربینَ}

«نزدیک ترین خویشاوندان خود را انذار کن.»

این آیه در آغـاز نبوت دعوت اسـلامی بر پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم برای ابلاغ به خانواده اش و دعوت آن ها به اسـلام نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امام امیرالمؤمنین علیه السلام را احضار کرد و دستور داد که از قبیله قریش برای صـرف ولیمه ای که برای آنها برپا شـده دعوت کنـد، تا رسالت پروردگارش را به آن ها ابلاغ کند پس آن ها را دعوت کرد، امـا جواب او را ندادنـد، پس از آن هـا درخواست کرد که حتی یکی دعوت او را پاسـخ گویـد تـا او را به عنوان وزیر و خلیفه خود انتخـاب کنـد، کسـی به جز امیرالمؤمنین علیه السـلام پاسـخ او را نـداد، پس او را به عنوان وزیر و خلیفه خود تعیین کرد، و ما این جریان رابه طور مفصل در یکی از مجلدات این دانشنامه بیان کرده ایم.

سوره قصص

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و تعداد آیات آن ۸۸ آیه است.

{وَنریدُ أن نَّمنَّ عَلی الَّذینَ استُضعفوا فِی الأرضِ وَنَجعلهُم أَئمهً وَنجعلَهمُ الوارثینَ}

« ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت گذاریم، و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.»

ص: ۵۱۸

امام علیه السلام در این حدیث به این آیه استشهاد کرده فرموده:

«و دنیا پس از سرکشی به ما روی می آورد، مانند شتر ماده بدخو که به بچه خود مهربان می شود»، و این آیه را خواند.

و امام در این حدیثش به حکومت مصلح بزرگ امام مهدی علیه السلام اشاره می کند، کسی که کژی های دین را مستقیم می کند و فساد در امور دنیا را اصلاح می کند.

و در درّ المنثور است که امام مستضعفان را به یوسف و فرزندانش تفسیر می کرد.

{وَابتَغ فِیما آتاکَ اللّه ُالدَّار الآخرهَ وَلا تنسَ نَصیبکَ منَ الدُّنیا وَأحسن کمَا أحسنَ اللّه ُإلیکَ وَلا تَبغِ الفَسادَ فی الأرضِ إنَّ اللّه َلا یُحبُّ المفسِدینَ}

«و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را طلب کن و بهره ات را از دنیا فراموش نکن. و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن، و هرگز در زمین در جستجوی فساد نباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.»

از امام علیه السلام نقل شده که خدای متعال می فرماید: {وَلا تنسَ نَصیبکَ منَ الدُّنیا...}، «و بهره ات را از دنیا فراموش نکن»، یعنی فراموش نکن سلامتی، قوت، آسایش و فراغت (گرفتار نبودنت را)، جوانی و نشاطت را که آن را وسیله ای قرار داده برای به دست آوردن آخرت»(۱).

{تِلکَ الدَّارُ الآخرهُ نَجعلُها للَّذینَ لاَ یُریدونَ عُلواً فی الأَرضِ وَلا فَساداً وَالعاقبهُ لِلمُتقینَ}

« آری این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و

۱- – المیزان: ۱۶/۸۵.

فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافتش در بازارها راه می رفت، گمراهان را راهنمایی می کرد، به ضعفا کمک می کرد و نزد فروشنده و بقال می رفت، و قرآن را برای آن ها باز می کرد و می خواند:

{تِلكَ الدَّارُ الآخرةُ نَجعلُها للَّذينَ لاَ يُريدونَ عُلواً فى الأَرضِ وَلا فَساداً}، «این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم، که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند»، و می فرمود: «این آیه درباره صاحبان عدالت و مطالبی از نماز و اهل قدرت برای سایر مردم است»(۱).

{وَلا تدعُ معَ اللّه ِ إلهاً آخرَ لاَ إله إلاّ هوَ كلُّ شى ءٍ هالكٌ إلاَّ وجههُ لهُ الحُكمُ وَإليهِ تُرجَعونَ}

« معبود دیگری را با خدا نخوان که هیچ معبودی جز او نیست. همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می شود، حاکمیت تنها از آن او است و همه به سوی او بازگردانده می شود.»

امام در تفسیر این آیه فرمود:

۱- – المیزان: ۱۶/۸۵.

«هر چیزی از بین می رود مگر دین، زیرا محـال است از او چیزی نـابود شود. و وجه از آن بـاقی بمانـد و او اجل و اعظم از آن اسـت، و همانـا هلاـک می شـود، چیزی کـه از او نیسـت. آیـا نمی بینی کـه او می فرمایـد: {کُـلُّ مَن عَلیهـا فـانٍ * وَیبقی وجهُ ربِّکَ}(۱)(۲)، همه کسـانی که روی آن (زمین) هسـتند فـانی می شونـد، تنهـا ذات ذوالجلاـل و گرامی پروردگارت باقی می ماند.

سوره عنکبوت

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۶۹ آیه است.

{أَحسبَ النّاسُ أَن یُترکوا أَن یَقولوا آمنَّا وَهمْ لاَ یُفتَنونَ}

آیا مردم پنداشتند همین که گفتند ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند.

مردی به نزد امام علیه السلام رفت و به او گفت: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره فتنه پرسیده ای؟

امام علیه السلام فرمود: «هنگامی که خدای متعال نازل کرد: {الم* أَحسبَ النّاسُ أَن یُترکوا أَن یَقولوا آمنَّا وَهمْ لاَ یُفتَنونَ}، این آیه را دانسـتم تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بین ما است فتنه بر ما نازل نمی شود. پس گفتم: ای رسول خـدا این چه فتنه ای است که خـدا آن را به ما خبر داده است؟ پس فرمود: «ای علی امت من بعـد از من به زودی آزمایش می شوند»(۳).

۱- – الرحمن: ۲۶و۲۷.

۲- – المیزان: ۱۶/۹۵.

۳- – نهج البلاغه: ۲۲۰.

{مَن کانَ یَرجوا لِقاءَ اللّه ِفانَّ أجَل اللّه ِلآتٍ وَهوَ السَّمیعُ العَلیمُ»}

کسی که امید به دیدار خدا دارد (باید در اطاعت فرمان او بکوشد)؛ زیرا مدتی را که خدا تعیین کرده فرا می رسد و او شنوا و دانا است.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«کسی که ایمان دارد که برانگیخته می شود؛ پس وعده خدا از ثواب و عقاب می رسد، پس معنای لقا در اینجا دیدن نیست و لقا همان برانگیخته شدن است»(۱).

سوره روم

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی تعداد آیات آن و ۶۰ آیه است.

{وَما آتیتُم مِن رباً لیربُوا فی أموالِ النَّاس فَلا یَربُوا عندَ اللّه ِوَما آتیتُم مِن زکاهٍ تُریدونَ وجهَ اللّه ِفأولئکَ همُ المُضعفونَ}

آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت. و آنچه را به عنوان زکات می پردازید، و تنها رضای خدا را می طلبید دارای پاداش مضاعف اید.

امام علیه السلام در بیان این آیه فرمود:

«خدای متعال نماز را برای پاکی از کبر، و زکات را سبب رزق، و روزه را برای آزمایش اخلاص خلق، و صله ارحام را مایه زینت خویشاوندی قرار داده و واجب کرده است»(۲).

۱- – المیزان: ۱۶/۱۲۰.

۲- – مجمع البیان: ۸/۴۷۹.

سوره لقمان

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۳۴ آیه دارد.

{إنَّ اللّه ِعِندهُ علمُ الساعهِ وَینزِّلُ الغیثَ وَیعلمُ ما فی الأرحامِ وَما تَدری نفسٌ مَّاذا تَکسبُ غداً وَما تَدری نفسٌ بأیِّ أرضٍ تموتُ إنَّ اللّه َعلیمٌ خَبیرٌ}

آگاهی از زمان قیامت مخصوص خدا است و او است که باران را نازل می کند، و آنچه راکه در رحم ها است می داند. کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد و نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟ خداوند عالم و آگاه است.

این پنج امور؛ دانستن روز قیامت، نازل شدن باران، عالم به آنچه در ارحام زنان است از پسر و دختر، اینکه فردا چه کسب خواهد کرد، پنهان بودن مرگ بر او، همه این ها از امور غیبی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن گونه که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می گفت، پنهان بود(۱).(۲)

سوره سجده

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۳۰ آیه دارد.

{أَفمن کانَ مؤمناً کَمن کانَ فَاسقاً لَا یَستوُونَ}

۱- – الدرّ المنثور: ۵/۱۶۹.

۲- – البته علم غیب مختص خدای متعال است، امّا خدای متعال به هر که بخواهد علم آن را می دهد همان طور که در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن می فرماید: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الاّ من ارتضی من رسول...) که یقیناً پیامبر ما رسولی است که خدای متعال رضایت دارد که او را به علم غیب آگاه کند و نیز آیه ۴۹ سوره هود می فرماید: (تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها أنت ولا قومک من قبل هذا ...) و همان طور که در دعای ندبه فرموده اند: (واودعته علم ما کان وما یکون الی انقضاء خلقک).

آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟، نه هرگز این دو برابر نیستند.

این آیه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام و «ولید بن عقبه بن ابی معیط» نازل شد که با امام مشاجره می کرد، بر او افتخار می کرد و می گفت: من واللّه زبانم از تو ساده تر و نیزه ام از تو تیزتر و من در گروه نمونه ام.

امام به او فرمود:

«ساکت شو، تو فاسقی»، پس خدا نازل کرد آیه را: «أَفمن کانَ مؤمناً کَمن کانَ فَاسقاً لَا یَستوُونَ»(۱).

سوره الاحزاب

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۷۳ آیه دارد.

{النّبیُّ أَولی بِالمؤمنینَ مِن أنفسهِمْ وَأزواجهُ أُمَّهاتُهم وَأولوا الأرحامِ بَعضهُم أَولی بِبعضٍ فی کتابِ اللّه منَ المؤمنینَ وَالمُهاجرینَ إلاَّ أَن تفعَلوا إلی أَولیائکُم معروفاً کانَ ذلکَ فی الکتابِ مَسطوراً}

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان مقدم تر است، و همسرانشان در حکم مادران ایشان اند و خویشاوندان طبق کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران نسبت به یکدیگر (در ارث) اولویت و تقدم دارند، مگر آن که بخواهند به دوستان خود نیکی کنند که این حکم در کتاب خدا نوشته شده است.

ص: ۵۲۴

۱- – تفسیر القمّی: ۲/۱۷۰.

«بریده» روایت کرده، گفته است: با علی در جنگ یمن شرکت کردم، و از او سخت گیری دیدم؛ پس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتم و از علی بدگویی کردم، دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رنگ صورتش تغییر کرد و فرمود:

««ای بریده»، آیا من به مؤمنان از خودشان مقدم نیستم؟».

گفتم: چرا، یا رسول خدا. فرمود: {مَن کُنتُ مَولاهُ فَعلیٌّ مَولاهُ}(۱).

ولایت رسول خدا بر مؤمنان ولایت ذاتی است، و این ولایت است که وصیش و دروازه شهر علمش در آن با او شریک است.

{وَقرنَ فی بُیوتکنَّ وَلا تبرَّجن تبرُّج الجاهلیهِ الاُولی وَأقمنَ الصَّلاهَ وَآتینَ الزَّکاهَ وَأطعنَ اللّه وَرسولهُ إنَّما یُریدُ اللّه لیُذهبَ عنکمُ الرجسَ أهلَ البیتِ وَیُطهرَکم تَطهیرا}

«و در خانه هایتان بنشینید و مانند روزگار جاهلیت قدیم با آرایش ظاهر نشوید و نماز به پا دارید، زکات بدهید و خدا و رسولش را اطاعت کنید. جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت دور کرده، و شما را کاملا پاکیزه کند.»

این آیه کریمه: {إنَّمایُریدُ اللّه لیُذهبَ عنکمُ الرجسَ أهلَ البیتِ وَیُطهرَکم تَطهیراً} در حق امام امیرالمؤمنین علیه السلام و همسر او فاطمه بانوی زنان دو عالم و دو فرزندانش حسن و حسین علیه السلام نازل شده و ما این مطلب را به تفصیل در یکی از مجلدات این دانشنامه به طور کامل بیان کرده ایم.

{یا أیُّها الَّذینَ آمنوا اذْکروا اللّه ذکراً کثیراً}

« ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیاریاد کنید.»

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود:

۱- . الدرّ المنثور: ۵/۱۸۲.

«کسی که خدا را در پنهانی یاد کند، خدا را زیاد یاد کرده است، منافقین خدا را به طور آشکار یاد می کردند و در پنهان به یاد او نبودند. پس خدای عزوجل فرمود: {... یُراءونَ النَّاسَ وَلا یَذکرونَ اللّه ‐ إلاَّ قَلیلًا}(۱)(۲)، «با مردم ریا کاری می کنند و خدا را اندکی یاد می کنند.»

{إنَّ اللّه ‐ وَملائکتَهُ یُصلُّونَ عَلی النَّبیِّ یَا أیُّها الَّذینَ آمَنوا صَلُّوا عَلیهِ وَسلِّموا تَسلیماً}

« بی گمان خدا و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام بگویید سلامی شایسته.»

امام علیه السلام فرمود:

«درود بر محمد و آل محمد بفرستید؛ زیرا خدای متعال دعای شما را هنگام نام محمد و دعای او بر شما راقبول می کند، وقتی که شماها خواندید: {إنَّ اللّه ‐ وَملائکتَهُ یُصلُّونَ عَلی النَّبیِّ}، پس درود بر او بفرستید چه در نماز باشید یا در غیر آن»(۳).

{إنَّا عَرضنا الأمانهَ عَلی السَّماواتِ وَالأرضِ وَالجبالِ فأَبینَ أَن یَحملنَها وَأشفقنَ مِنها وَحملَها الإنسانُ إنَّه کانَ ظَلوماً جَهولاً}

« ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه کردیم و آن ها از تحمل آن سرباز زدند و از آن هراسیدند. ولی انسان آن را بر دوش گرفت (ولی ادای تکلیف نکرد) به راستی او ستمگری نادان بود.»

۱– – النساء: ۱۴۲.

۲– – المیزان: ۶/۳۳۱.

۳– – الخصال: ۲/۶۱۳.

امام علیه السلام در اهمیت امانت و عظمت شأن آن فرمود:

«همانا امانت را ادا کنید آن کس که امانت ها را نپردازد زیان کار است، امانت الهی را بر آسمآن های برافراشته، زمین های گسترده و کوه های به پا داشته، که از آن ها بلندتر، بزرگتر و وسیع تر یافت نمی شودعرضه کردند؛ اما نپذیرفتند اگر بنا بود که چیزی به دلیل طول و عرض و توانمندی و سربلندی از پذیرفتن امانت سرباز زند آنان بودند؛اما از کیفر الهی ترسیدند، و از عواقب تحمل امانت آگاهی داشتند، که ناتوان تر از آن ها آگاهی نداشت و آن انسان است که خدا فرمود: {إنَّه کانَ ظَلوماً جَهولاً}، «همانانسان ستم کار نادان است»(۱).

ص: ۵۲۷

۱- . نهج البلاغه: ۳۱۸. در کتب اهل تسنن روایات بسیاری از پیامبر اکرم(ص) وارد شده است که دستور داده شده که به هنگام صلوات به رسول اکرم(ص) آن حضرت را ذکر کنند و حتی در کتب روائی آنان بابی را به ذکر این روایات اختصاص داده اند. کتاب المسند، شافعی، باب ومن کتاب استقبال القبله من الصلاه، ص ۴۲؛ مسند احمد، مسند ابی سعید الخدری، ج ۳، ص ۴۷؛ و ج ۴، حدیث کعب بن عجزه، ص ۲۴۳؛ وج ۵، حدیث ابی مسعود عقبه بن عمرو، ص ۲۷۴؛ وج ۵، حدیث ابی حمید الساعدی، ص ۴۲۴؛ سنن دارمی، ج ۱، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلم!!، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ صحیح بخاری، ج ۶، سوره الاحزاب، باب قوله ان الله وملائکته یصلون علی النبی ...، ص ۲۷؛ وج ۷، کتاب الدعوات، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلم!!، ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۲، باب الصلاه علی النبی بعد التشهد، ص ۱۷ و ۱۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب اقامه الصلاه، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلّم!!، ج ۹۰۳ تا ۹۰۶ ص ۲۹۲ تا ۲۹۴؛ سنن ابن داود، ج ۱، کتاب الصلاه، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلم!! بعد التشهد، ح ۹۷۶ تا ۳۸۲ ص ۲۲۱ تا ۲۲۲ سنن ترمذی، ج ۱، باب ما جاء فی صفه الصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلم!!، ص ۳۰۱ و ۳۰۲، ح ۴۸۲؛ وج ۵، سوره الاحزاب، ح ۳۲۷۳، ص ۳۸؛ سنن النسائی، ج ۳، کتاب السهو، باب ایجاب التشهد، باب الامر بالصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلم!! ص ۴۷ تا ۴۹. السنن الکبری، بیهقی، ج ۲، باب الصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلم فی التشهد، ص ۱۴۶ تا ۱۴۸، وص ۳۷۸ و ۳۷۹، باب وجوب الصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلم!! فضل الصلاه علی النبی(ص)، جهضمی، ح ۵۶ - ۷۳، ص ۵۳ - ۶۶؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۱۹ - ۱۷، باب کیف الصلاه علی النبی صلی الله علیه وسلم!!، ح ۹۸۷۵ ، ۹۸۸۳. (محقق)

سوره سبأ

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵۴ آیه دارد.

{وَمـا أموالُکمْ وَلاـ أولاـدُکم بِـالَّتی تُقرِّبُکم عِنـدَنا زُلفی إلاَّ منْ آمنَ وَعملَ صالحاً فَأولئک لهمْ جزاءُ الضِّعفِ بما عَملوا وَهمْ فی الغُرُفاتِ آمِنونَ}

« و اموال و فرزندانتان چیزی نیست که شـما را به پیشگاه ما نزدیک کند، مگر کسانی که ایمان آورده اند و کار شایسته کرده باشند، که آن ها را به آنچه کرده اند پاداش مضاعف است و آن ها در غرفه های (بهشتی) آسوده دلیل خواهند بود.»

امام علیه السلام «پاداش مضاعف» را در آیه با این سخن تفسیر کرده:

«تـا روز قیـامت برای آن ها حساب می شود، سـپس به هر عمل، ده برابر و ماننـد آن را تا هفتصـد برابر پاداش داده می شود، و خدای عزوجل می فرماید: {جَزا

ءً مِن ربِّکَ عطـاءً حِساباً}(۱)، پاداشـی است از پروردگـارت و بخششـی است به حساب، و فرمود: {فَأولئک لهمْ جزاءُ الضِّعفِ بمـا عَملوا وَهمْ فی الغُرُفـاتِ آمِنونَ}(۲) آن هـا را به آنچه کرده انـد، پـاداش مضـاعف است و آن هـا در غرفه هـای (بهشـتی) آسوده خواهند بود.

ص: ۵۲۸

۱- - نبأ: ۳۶.

۲- - أمالی الشیخ الطوسی: ۲۶.

{قُل إنَّ ربِّی یَبسُطُ الرِّزقَ لِمن یشاءُ مِن عِبادهِ وَیقدرُ لهُ ومَا أنفقتُم مِن شیءٍ فهوَ یُخلفهُ وَهوَ خیرُ الرَّازقینَ}

بگو: بی تردیـد، پروردگار من روزی را برای هر کـدام از بنـدگانش بخواهد وسـعت می دهد، یا برای او تنگ می گیرد. و هر چه انفاق کردید، خدا عوضش را می دهد. او بهترین روزی دهنده است.

امام علیه السلام فرمود:

«شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

برای هر روزی ساعت نحسی است، نحس آن روز را با

صدقه دفع کنید، سپس فرمود: جایگاه جانشینی را بخوانید من شنیدم خدا می فرمود: «... ومَا أنفقتُم مِن شیءٍ فهوَ یُخلفهُ... » از هر چیزی هر چه انفاق کردید، آن می ماند و جانشین می شود، و اگر انفاق نکنی چگونه جانشین شود؟»(۱)

سوره فاطر

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۴۵ آیه دارد.

{الحَمدُ للّه ِفاطرِ السَّماواتِ وَالأرضِ جاعلِ الملائکهِ رُسـلاً أُولی أجنِحهٍ مَّثنی وَثُلاثَ وَرُباعَ یَزیدُ فی الخلقِ مَا یَشاءُ إنَّ اللّه َعَلی کلِّ شَیٍ قَدیرٌ}

سپاس خـدای را که پدید آورنده آسـمان ها و زمین است، و فرشـتگان را رسولانی قرار داد که دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند و در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید؛ زیرا که خدا به هر چیز توانا است.

۱- – الدرّ المنثور: ۵/۲۳۹.

امام علیه السلام از خلقت ملائکه سخن گفته و فرموده است:

«و ملائکه را خلق کردی و در آسمآن هایت سکونت

دادی، در آن ها سستی و غفلت وجود ندارد و معصیت در بین آن ها نیست، آن ها داناترین خلق به تو هستند و ترسنده ترین مخلوقات، نزدیک ترین مخلوقات به تو و عامل ترین آن ها به طاعت تو، آن ها را خواب نمی گیرد و در عقل آن ها سهو راه ندارد و سستی در بدنشان ایجاد نمی شود، در اصلاب قرار نمی گیرند، رحم ها آن ها را در بر نمی گیرند و از آب بی مقدار آفریده نشده اند؛ پس آن ها را آفریده ای و در آسمآن هایت سکونت دادی و در جوار خودت گرامی داشتی، و بر وحیت ایمن کردی، و آن ها را از آفات و از بلاها حفظ نمودی و از گناه آن ها را پاک کردی، اگر قدرت تو نبود آن ها قوی نبودند و اگر ثبات تو نبود، تثبیت نمی شدند، اگر رحمت تو نبود اطاعت نمی کردند و اگر تو نبودی آن ها نبودند، آن ها با مقام و مزیتی که دارند، و طاعتشان از تو واز ارزشی که در نزد تو برخوردارند، کم ترین غفلتی از فرمان تو ندارند، اگر از آنچه به آن ها داده شده است آگاه باشند، همه کارهای خود را کوچک و ناچیز می شمارند، و به خویش ایراد می گیرند و می دانند آن گونه که باید تو را عبادت نکردند، خدایا ستایش تو را سزا است که آفریننده و معبودی و بندگان را به درستی آزمایش کردی»(۱).

سوره یس

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

ص: ۵۳۰

۱- – المیزان: ۱۷/۸.

این سوره مبارکه مکی و ۸۳ آیه دارد.

{إِنَّا نَحنُ نُحی المَوتی وَنکتبُ مَا قدَّموا وَآثارَهُمْ وَکلَّ شَیءٍ أَحصیناهُ فی إمامٍ مُبینٍ}

این ما هستیم که مردگان را زنده می کنیم، و هر چه را از پیش فرستادند و آنچه از ایشان به جای مانده را می نویسیم و همه چیز را در امامی نمایان برشمرده ایم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«او امامی است که خدای تبارک و تعالی در او علم همه چیز را به حساب آورده است»(۱).

و امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«واللّه من امام مبین هستم که حق را از باطل بیان می کنم، آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ارث بردم»(۲).

{الیوَمَ نخَتمُ عَلی أَفواهِهِمْ وَتُکلِّمنا أَیدیهِمْ وَتَشهدُ أَرجُلُهم بِما کَانوا یَکسِبونَ}امروز دهانشان را می بندم، دستهای شان با ما سخن می گویند و پاهای شان به آن چه فراهم می کردند گواهی می دهد.

آیه درباره وحشت روز قیامت سخن می گوید و امام علیه السلام آن را توصیف کرده و فرموده است:

«خدای تبارک و تعالی دهانهای شان را مهر می کند، دست و پا و پوست، گویا می شوند و به هر معصیتی که انجام داده اند گواهی می دهند. سپس مهر را از دهان آن ها بر می دارد و به پوستشان می گویند چرا بر علیه ما گواهی دادید»(۳).

۱- – المیزان: ۱۷/۷۰، نقل از معانی الاخبار.

۲- – تفسیر القمّی: ۲/۲۱۲.

۳- – نهج البلاغه: ۲۷۴.

{لِینذرَ من کَانَ حیاً وَیحقَّ القولُ عَلی الکَافِرِینَ}

تا آن را که دلش زنده است بیم دهد و سخن (عذاب) بر کافران تحقق یابد.

امام علیه السلام فرمود:

«مراد به حی شخص عاقل است»(۱).

{إنَّما أمرُهُ إذا أَرَادَ شَیئاً أَن یَقولَ لهُ کُن فَیکونُ}

فرمان او هرگاه چیزی را اراده کند، تنها این است که به آن بگوید باش پس می شود.

امام علیه السلام فرمود: «هنگامی که خدای متعال بودن چیزی را اراده کند، آن موجود می شود، نه به صدایی که برخورد کند و نه به ندایی که شنیده شود، همانا کلام خدای سبحان فعل او است که ایجاد می کند و ظاهر می شود، در حالی که از قبل وجود نداشته است و اگر از قدیم بود خدای دوم بود»(۲).

سوره صافات

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۱۸۲ آیه دارد.

{إنَّا زَینَّا السَّماءَ الدُّنیَا بزِینهٍ الکوَاکبِ}

ما آسمان دنیا را به زیور اختران آراستیم.

امام علیه السلام فرمود:

«ستارگانی که در آسمان اند؛ شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین

۱- - مجمع البیان: ۸/۶۷۵.

۲- - نهج البلاغه: ۲۷۴.

است»(۱).

(وَقِفُوهم إِنَّهمْ مَسؤولونَ)

و آن ها را نگه دارید که بازخواست خواهند شد.

«ابو سعید خدری» در تفسیر این آیه روایت کرده است: که بندگان را از ولایت علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله وسلم سؤال می کنند(۲).

و در خصال امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

روز قیامت بنده ای را نمی گذارند قدم از قدم بردارد تا از چهار چیز از او سؤال کنند؛ از عمرش که در چه چیز تمام کرده، از جوانی اش که در چه چیزی آن را به پیری رسانده، از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی خرج کرده و از دوستی با اهل بیت».

{وَقالَ إِنِّی ذاهبٌ إِلی رَبِّی سَیهدِینِ}

و ابراهیم فرمود: من به زودی به سوی پروردگارم می روم، او مرا هدایت خواهد کرد.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه در حدیث زیر وقتی که مردی از شبهه ای که در این آیه بود از او سؤال کرد فرمود:

«به تو می آموزم چه بسا چیزی از کتاب خدای عزوجل، تاویلش غیر از تنزیلش می باشدو شباهت به کلام بشر نداشته باشد قسمتی از آن را به تو خبر می دهم که برای تو انشاء اللّه کافی باشد، فرموده ابراهیم علیه السلام از این قبیل است:

۱- - تفسیر القمّی: ۲/۲۱۸.

۲- - مجمع البیان: ۸/۶۸۹.

{... وَقالَ إِنِّی ذاهبٌ إلی رَبِّی سَیهدینِ}، پس رفتن او به سوی پروردگارش، روی آوردن او به خدا عبادت و اجتهاد و قربه الی اللّه عزوجل بود، آیا نمی بینی که تأویل آن غیر از تنزیلش است؟»(۱).

سَلامٌ عَلی آل یاسینَ}

سلام بر آل یاسین.

امام علیه السلام فرمود: «یاسین محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و ما آل یاسین هستیم»(۲).

سوره ص

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۸۸ آیه دارد.

{وَقالوا ربَّنا عجِّل لَّنا قِطَّنا قبلَ یومِ الحِسابِ}

و از روی نخوت گفتند: پروردگارا پیش از روز حساب هر چه زودتر سهم ما را از (عذاب) بده.

امام علیه السلام در تفسیر (قطّنا) فرمود: «یعنی نصیب آن ها از عذاب»(۳).

{فَقالَ إِنِّی أحببتُ حبَّ الخیرِ عن ذِکرِ ربِّی حتَّی تَوارتْ بِالحجابِ}

«سلیمان» گفت: من شدت دوستی این اسبان را به خاطر پروردگارم بسیار دوست دارم و به خاطر یا او انتخاب کردم (چرا که ابزار جهادند) و همواره به آنها نگاه می کرد تا اینکه از چشم دور شدند.

۱- – التوحید: ۲۶۶.

۲- – تفسیر القمّی: ۲/۲۲۶.

۳- – المیزان: ۱۷/۱۸۷.

«ابن عباس» گفت: این آیه را از علی علیه السلام پرسیدم فرمود:

«درباره آن به تو چه رسیده است ای پسر عباس؟».

گفتم: شنیدم «کعب» می گوید: «سلیمان» به دیدن اسبان مشغول بود، تا وقت نماز گذشت، پس گفت: اسب ها را آوردند آن ها چهارده اسب بود؛ پس دستور داد با شمشیر بر گردن و ساق های آن ها زدند تا کشته شدند، و خدا ملک او را به مدت ۱۴ روز از دست او گرفت؛ زیرا به اسب ها ظلم کرد و آن ها راکشت.

پس علی علیه السلام فرمود: ««کعب» دروغ گفت: سلیمان در یک روز که قصد جهاد با دشمن را داشت تا غروب آفتاب به بررسی اسب ها مشغول بود، پس گفت: به امر

خدا ملائکه های موکلین که خورشید را برای من بر گردانید؛ پس برگشت و نماز عصر را در وقتش خواند. همانا پیامبران خدا ظلم نمی کنند و دستور به ظلم هم نمی دهند؛ زیرا آن ها از خطا ایمن و پاک اند»(۱).

{إذ قالَ ربُّکَ للملائکهِ إنِّی خالقٌ بَشراً مِن طینٍ * فإذا سوَّیتهُ وَنفختُ فیهِ من روحی فَقعوا لهُ سَاجدینَ} و۷۲

و به یاد بیاور، هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گِل می آفرینم، هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده افتید.

امام علیه السلام در بعضی از خطبه هایش، به ابلیس و تکبر او پرداخته که از سجود او برای آدم که همان سجده برای خدا بود تکبر ورزید، امام علیه السلام فرمود: «ستایش خدای را که لباس عزت و بزرگی پوشید، و آن دو را برای خود برگزید، و دیگران را از آن دو بازداشت و آن دو را برای بزرگی خویش برگزید.

ص: ۵۳۵

۱- - مجمع البیان: ۸/۷۴۱.

و لعنت و نفرین خویش را بر آن کسی فرستاد که در آرزوی عزت و کبریایی الهی با خدا به ستیز برخیزد. از این رو فرشتگان نزدیک خویش را بدان آزمود تا فروتنان را از گردن کشان جدا کند، پس خداوند سبحان که آگاه به اسرار دل ها و پنهانی های درون است فرمود: {... إنِّی خالقٌ بَشراً مِن طینٍ * فإذا سوَّیتهُ وَنفختُ فیهِ من روحی فَقعوا لهُ سَاجدینَ * فَسجدَ الملائکهُ کلُّهم أجمعُونَ * إلاَّ إبلیسَ...} من بشری را از گِل می آفرینم، هنگامی که آن را کامل کردم، در او از روح خویش دمیدم. پس برای او سجده کنید، پس فرشتگان همگی سجده کردند، مگر ابلیس که او را تعصب و حسادت فرا گرفت و بر آدم به جهت خلقتش از خاک فخر فروخت، و به دلیل اصل وجودش که از آتش است، دچار تعصب در برابر آدم شد. و دشمن خداوند سر کرده متکبرین، پایه گذار کبر و تعصب در برابر خداوند شد. و با پوشیدن لباس تکبر به دشمنی با خدا برخاست، و لباس تواضع و فروتنی از تن خویش خارج کرد. آیا نمی بینید که چگونه خداوند او را به دلیل خود بزرگ بینی اش کوچک

و حقیر کرد، و به جهت بلند پروازیش او را خوار، و در دنیا طردش کرد، و در آخرت آتش دوزخ را برایش مهیا گردانید»(۱).(۲)

سوره زمر

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۷۵ آیه دارد.

{وَالَّذی جاءَ بالصِّدقِ وَصدَّقَ بِهِ أولئکَ همُ المتَّقونَ}

کسی که سخن راست بگوید، و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزکارانند.

ص: ۵۳۶

۱- – ص: ۷۱-۷۴.

۲- – نهج البلاغه: ۲۸۵-۲۸۶.

آمده است آن کسی که سخن به درستی گفت: رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم است و آن که او را تصدیق کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

{اللّه ُیَتوفَّی الأـنفسَ حینَ مَوتها وَالتَّی لمْ تَمتْ فی منَامِها فَیُمسکُ الَّتی قَضـی عَلَیها الموتَ وَیُرسلُ الأخرَی إلَی أجلٍ مُسـمیً إنَّ فی ذلکَ لایاتٍ لقومٍ یَتَفکرونَ}

خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند. ارواحی را که نمرده اند به هنگام خواب می گیرد؛ سپس ارواحی را که فرمان مرگ شان صادر شـده را نگه می دارد، و ارواح دیگری که تا مـدتی معین بایـد زنـده بماننـد را باز می گردانـد، تا در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند.

مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام از آنچه برای او از آیات مشتبه شده بود پرسید، امام علیه السلام فرمود:

«او فرموده: {قُل یتوَفَّاکُم ملکُ الموتِ الَّذی وُکلَ بِکمْ...}(1)، به فرشته بگو مرگ بر شما مامور شده، و روح شما را می گیرد، سپس شمارا به سوی پروردگارتان باز می گرداند.

او فرمود: {اللّه ُیَتوفَّی الأنفسَ حینَ مَوتها...}(2)، خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند.

او فرمود: {...تَوفتهُ رُسلنا وَهمْ لایُفرِّطونَ}(3)، در این هنگام فرستادگان ما جان او را می گیرند و آن ها کوتاهی نمی کنند.

او فرمود: {...الَّذینَ تتوَفَّاهُم المَلائکهُ ظَالمی أنفُسهِم...}(4)، همان ها که فرشتگان مرگ، روح شان را می گیرند، به خود ظلم کرده بودند.

۱- – السجده: ۱۱.

۲- – الُّزمر: ۴۲.

۳- – الانعام: ۶۱.

۴- – النحل: ۲۸.

او فرمود: {الَّذينَ تَتوفَّاهمُ المَلائكهُ طيِّبينَ يَقولونَ سلامٌ عَليكمْ...}(1)، همان ها که فرشتگان مرگ، روح شان را می گیرند، در حالی که پاك و پاکیزه انـد به آن ها می گوینـد سـلام بر شـما، پس خـدای تبارک و تعالی هر گونه بخواهد امور را تدبیر می کند، و هر کدام از خلقش را بخواهد، و هرگونه بخواهد، موکل می کند.

ملك الموت را خدای متعال به افراد خاصی از مخلوقاتش که بخواهد موکل می کند، از ملائک مخصوصش برای هر کدام از مخلوقاتش که بخواهد فرستاده، و موکل می کند. تا تمام علم را برای همه مردم تفسیر کند؛ زیرا در بین آن ها قوی و ضعیف است. و بعضی ها توان حمل آن را دارند و بعضی ها توان حمل آن راندارند، مگر اینکه خدا حمل آن را برای او آسان کند و از اولیا خاصش به او کمک کند.

و برای تو کـافی است که بـدانی خـدا است که مردگان را زنـده می کنـد، و او است که جان های افراد را به دست هر یک از مخلوقاتش از ملائکه و غیر آن ها می گیرد»(2).

{قُلْ یا عبادیَ الَّذینَ أسرَفوا عَلی أنفُسِهم لاَ تَقنَطوا مِن رحمهِ اللّه ِ إنَّ اللّه َیَغفرُ الذُّنوبَ جَمیعاً إنَّهُ هوَ الغفورُ الرَّحیمُ}

به بنـدگان من که به خود اسـراف و سـتم کرده انـد بگو، از رحمت خداوند ناامید نشوید همانا خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

۱- – النحل: ۳۲.

۲- – المیزان: ۱۷/۲۷۶، نقل از التوحید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آیه ای در قرآن گسترده تر از این آیه {...یا عبادیَ الَّذینَ أسرَفوا عَلی أنفُسِهِم...} در مورد رحمت خداوند وجود ندارد(۱).

{وَسیقَ الَّذینَ کَفروا إلَی جهنَّم زُمراً حتَّی إذَا جاؤوها فُتحتْ أبوابُها وَقالَ لهمْ خزَنتُها أَلمْ یأتِکمْ رُسلٌ مِنکمْ یَتلونَ علیکُمْ آیاتِ ربِّکمْ وَیُنذرونَکمْ لقاءَ یومِکمْ هذَا قَالوا بَلی وَلکن حقَّت کَلمهُ العذابِ عَلی الکافرینَ}

و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند هنگامی که به دوزخ می رسند درهای آن گشوده می شود و نگهبانان دوزخ به آن ها می گویند: آیا رسولانی از میان شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند، و از ملاقات این روز شما را برحذر دارند؟ گویند آری پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند و ما مخالفت کردیم؛ پس فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است.

امام علیه السلام فرمود:

«جهنم هفت در دارد طبقاتش بر روی یکدیگر قرار دارد» پس یکی از دست هایش را بر روی دیگری گذاشت و فرمود: «این گونه، و خدای متعال بهشت را بر عرض (پهنا) قرار داده و نیران را بر روی یکدیگر پایین ترین آن جهنم است، بالای آن لظی است، بالای آن حطمه است، بالای لظی سقر، بالای سقر جحیم، بالای جحیم بالای جحیم سعیر و بالای سعیر هاویه است»(۲).

(وَسیقَ الَّذینَ اتَّقوا ربَّهمْ إلی الجَنهِ زُمراً حتَّی إذَا جاؤُوها وَفُتحت أبوابُها وَقالَ لَهمْ خزَنتُها سَلامٌ علیکمْ طِبتمْ فادخُلُوها خَالدینَ)

۱- – مجمع البیان: ۸/۷۸۵.

۲- – مجمع البیان: ۶/۱۱۸.

و کسانی که تقوای الهی پیشه کردنـد، گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند. هنگامی که به آن می رسـند درهای بهشـت گشوده می شود، و نگهبانان به آنان می گویند سلام بر شما گوارایتان باد این نعمت ها، داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید.

امام علیه السلام فرمود:

«برای بهشـت هشـت در اسـت دری کـه انبیـا و صـدیقان از آن وارد می شونـد و دری که شـهدا و صالحـان از آن در وارد می شوند، و پنج در دیگر که از آن ها شیعیان و دوستان ما وارد می شوند»(۱).

سوره غافر

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مکی است و ۸۵ آیه دارد.

{یومَ هُم بارزونَ لَا یَخفی عَلی اللّه ِ مِنهمْ شیءٌ لمنِ المُلکُ الیَومَ للّه ِ الواَحدِ القهَّار}

روزی که همه آنـان آشـکار می شونـد، و چیزی از آن ها بر خـدا پنهان نخواهـد مانـد (و گفته می شود) حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار.

امام امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: «خدای عزوجل می فرماید: {لمنِ المُلکُ الیَومَ}، حکومت امروز برای کیست، پس ارواح ،انبیا، رسولان، و حججِ او می گویند: {للّه ِ

۱- – الخصال: ۴۰۷ و ۴۰۸ ح ۶. و در ادامه روایت ذکر شـده و باب یـدخل منه سائر المسـلمین ممن شـهد ان لا اله الاّ الله ولم یکن فی قلبه مقدار ذرّه من بغضـنا أهل البیت(ع) که آخرین در مربوط به سایر مسـلمانان است، آنانی که شـهادت به وحدانیت خداوند متعال داشته و در قلبش حتی به اندازه ذره ای بغض اهل بیت را نداشته باشد.

الواَحـدِالقهَّار}، برای خداوند یکتای قهار، سـپس خدای جل جلاله می فرماید: {الیومَ تُجزی کلَّ نفسٍ بِما کَسـبتْ}(۱)، امروز هر کس هر کاری کرده است پاداش آن را می گیرد.

و امام علیه السلام درباره از بین رفتن دنیا، سخن می گوید و می فرماید:

«و همانـا پس از نـابودی جهـان تنهـا خـدای سـبحان باقی می مانـد، تنهای تنها، چیزی با او نیست آن گونه که؛ قبل از آفرینش جهان چیزی با او نبود. بی

وقت و زمـان نه روزگـاری و نه مکـانی در آن هنگـامی که مهلت ها به سـر آیـد، سال ها و ساعت ها سپری شود، و چیزی جز خـدای یگانه قهار باقی نمی ماند، که بازگشت همه چیز به سوی او است، پدیده ها هنگامی که آفریده شدند قدرتی نداشـتند، و به هنگام نابودی نیز قدرت امتناعی ندارند؛ زیرا اگر می توانستند پایدار می ماندند»(۲).

سوره فصلت

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵۴ آیه است.

{ثمَّ استَوی إلی السَّماءِ وَهیَ دُخانٌ فقالَ لَها وَللأرضِ ائتِیا طوعاً أوْ کَرهاً قالتَا أتَینا طائِعینَ}

سپس به آفرینش آسـمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود، و به زمین دسـتور داد به وجود آید، خواه از روی اطاعت خواه اکراه، آن ها گفتند ما از روی اطاعت می آییم و شکل می گیریم.

امام علیه السلام در خلقت آسمان ها فرمود:

«از نشانه های آفرینش او خلقت آسمآن های پابرجا، بدون ستون و تکیه گاه

۱- - التوحید - الصدوق: ۲۳۴.

۲- - نهج البلاغه: ۲۷۶.

است. آسمآن ها را به اطاعت خویش دعوت و آن ها بدون درنگ اجابت کردند. اگر اقرار آسمآن ها به پروردگاری او و اعتراف شان در اطاعت و فرمانبرداری از او نبود، هرگز آسمآن ها را محل عرش خویش و جایگاه فرشتگان و بالا رفتن سخنان پاک و اعمال نیک و صالح بندگانش قرار نمی داد»(۱).

{وَما کُنتمْ تستَترونَ أَن یَشهدَ علیکمْ سَمعکُمْ وَلاَ أَبصارُکمْ وَلاَ جلُودُکمْ وَلکن ظَننتمْ أَنَّ اللّه ـ لاَ یَعلمُ کثیراً ممَّا تَعمَلونَ}

شما ا گر گناه تان را مخفی می کردید، به دلیل این نبود که از شهادت گوش ها و چشم ها و پوست های تن خود بیم داشتید، بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید، نمی داند.

امام علیه السلام در وصیتش به «محمد بن حنفیه»، (جلود) در آیه را به فروج تفسیر کرده است(۲).

{وَقالَ الَّذینَ کَفروا ربَّنا أرِنا الَّذین أضلاَّنا مِن الجنِّ وَالإنسِ نَجعلهُما تحتَ أَقدامِنا لیکونَا منَ الأسفَلینَ}

کافران گفتند پروردگارا آن هایی را که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان بده، تا زیر پای خود بگذاریم. و از پست ترین مردم باشند.

امام علیه السلام {الَّذین أضلاَّنا} را به ابلیس و «قابیل بن آدم» که او اولین کسی است که معصیت را در روی زمین آغاز کرد، تفسیر کرده است(۳).

۱- – نهج البلاغه: ۲۶۱.

۲- – المیزان: ۱۷/۳۸۶.

۳- – مجمع البیان: ۹/۱۶.

سوره شوری

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵۳ آیه دارد.

{ذلکَ الَّذی یُبشرُ اللّه ُعِبادهُ الَّذین آمنُوا وَعملُوا الصَّالحاتِ قُل لاَ أسألُکم علیهِ أَجراً إلاّ المودَّه فی القُربی وَمن یَقترف حسنهً نَّزدْ لهُ فیهَا حُسناً إنَّ اللّه َغفورٌ شکورٌ}

این همان چیزی است که خداوند بندگانی را که

ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، به آن نوید می دهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم، و هر کس کار نیکی انجام دهد، برنیکی اش می افزایم؛ زیرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.

امام علیه السلام فرمود:

«ال – حم درباره ما نازل شد و در آن آیه ای است که مودت ما را هیچ حفظ نمی کند مگر هر مؤمنی سپس آیه را خواند: {... قُل لاَ أسألُکم علیهِ أَجراً إلاّ المودَّه فی القُربی}، و به این شاعر عقیده کمیت اشاره کرده و گفته است:

وَجدنا لکم فی آل حم آیهً تأوَّلها منَّا تقیّ وَمُعربٌ(۱)

در سوره آل حم (آل محمد) آیه ای را پیدا کردیم که تاویلش از نظر ما همان مرد پرهیزکار و شناخته شده عرب است.

{وَلوْ بَسطَ اللّه ُالرِّزقَ لعبادهِ لَبغوا فی الأرضِ ولکنِ یُنزِّلُ بِقدرٍ مَا یشاءُ إنّهُ بعبادهِ خبیرٌ بصیرٌ}

« هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش توسعه بخشد، در زمین طغیان و ستم می کنند.

۱- – مجمع البیان: ۹/۴۳.

از این رو به مقداری که می خواهد (و مصلحت می داند) نازل می کند؛ زیرا نسبت به بندگانش آگاه و بینا است.»

امام علیه السلام فرمود: این آیه درباره اصحاب صفه نازل شد، و این بدان دلیل بود که گفتند: اگر دنیا در ما بود پس دنیا را آرزو می کردیم. فقرایی بودند که مهمان مسجد بودند، مسلمانان به آن ها صدقه می دادند و از جمله آن ها «ابوهریره» بود(۱).

{وَما أَصابكُم مِن مصيبةٍ فَبما كَسبتْ أيديكُمْ وَيعفُوا عَن كثيرٍ}

« هر مصیبتی که به شما رسد به دلیل اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند.»

«اصبغ بن نباته» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود:

«من حدیثی برای شما می گویم، که برای هر مسلمانی لازم است آن را درک کند»، سپس به ما روی کرد و فرمود: اگر خدا بنده مؤمنی را در این دنیا؛ عقوبت کند خدا بردبارتر و بزرگوارتر و بخشنده تر و کریم تر از آن است که دوباره او را در قیامت عقوبت کند».

سپس فرمود: «و گاهی خدای عزوجل مؤمن را به بلایی در بدنش، ثروتش یا فرزندش یا اهلش آزمایش می کند، سپس این آیه را خواند: {وَما أَصابكُم مِن مصيبةٍ فَبما كَسبتْ أيديكُمْ وَيعفُوا عَن كثيرٍ}(۲).

امام علیه السلام فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بهترین آیه در کتاب خدا این آیه است. ای علی،

۱- – الدر المنثور: ۶/۸۵.

۲- – تفسیر القمّی: ۲/۲۷۶.

خراش چوبی و نه نکبت پایی نیست مگر به گناهی، و آنچه را که خدا در دنیا بخشیده کریم تر از آن است که به آن برگردد. و آنچه را که در دنیا به آن کیفر داده، عادل تر از آن است که دوباره بنده اش را به آن مجازات کند»(۱).

{للّه ِ ملکُ السَّماواتِ وَالأرضِ یَخلُقُ مَا یشاءُ یَهبُ لِمن یشاءُ إنَاثاً وَیهبُ لمَن یشاءُ الذُّکورَ}

« مالکیت وحاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است. هر چه را بخواهد می آفریند به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر»

امام علیه السلام فرمود:

مردی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و به او گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پدرم آمده و برده ای را که من داشته ام آزاد کرده است، او مثل اینکه می خواهد به من ضرر بزند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: تو و ثروت تو از عطایای الهی به پدرت می باشد و تو تیری از ترکش او هستی. {...

یَهبُ لِمن یشاءُ إنَاثاً وَیهبُ لمَن یشاءُالذُّکورَ * أوْ یزوجُهمْ ذکراناً وَإناثاً وَیجعلُ مَن یشاءُ عقیماً...}(۲)،

به هر کس اراده کند دختر می بخشد، و به هر کس بخواهد پسر، و اگر بخواهد پسر و دختر را به آنان می بخشد. هر کس را بخواهد عقیم می کند؛

پس آزاد کردن پدرت جایز است؛ زیرا مال و بدنت به پدرت می رسد، و از مال او و از بدن او چیزی به تو نمی رسد مگر به اذن او(۳).

۱- – مجمع البیان: ۹/۴۷.

۲- – الشوری: ۴۹و۵۰.

۳- – المیزان: ۱۸/۷۲، نقل از التهذیب.

این روایت با این روایت که می گوید: «لا عتق الاّ فی مُلک» اگر کسی مالک عبدی نباشد نمی تواند او را آزاد کند، باهم منافات دارد، زیرا پدر، مالک مملوک نیست تا آزاد شدن او صحیح باشد مگر اینکه مدعی شویم که این روایت حاکم بر قاعده است.

سوره زخرف

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۸۹ آیه است.

{وَاسأَلْ مَن أرسلنَا مِن قبلکَ مِن رُسلنَا أجعلنَا مِن دونِ الرَّحمنِ آلهةً یُعبدونَ}

از رسولانی بپرس که پیش از تو فرستادیم، آیا غیر از خداوند رحمان، معبودانی برای پرستش قرار دادیم.

امام علیه السلام فرمود: «خدای متعال می فرماید:

{وَاسأَلْ مَن أرسلنَا مِن قبلکَ مِن رُسلنَا}

این از دلایل نبی ما صلی الله علیه و آله وسلم است که خدا به او داده است، و حجت را بر سایر خلقش واجب کرده است؛ زیرا هنگامی که انبیا به او ختم شد، و خدا او را رسول تمام امت و سایر ملل کرد او را در صعود آسمان ها در شب معراج اختصاص داد، و همه انبیا را در آن زمان برای او جمع کرد و می دانست که آن ها برای چه کاری فرستاده شده اند و آن را از آیات و نشانه های خدا و براهین او دانستند»(۱).

(قُل إن کانَ للرَّحمن ولدٌ فأنَا أوَّلُ العَابدینَ)

۱- – الاحتجاج: ۲۴۸و ۲۴۹.

بگو اگر برای خداوند فرزندی بود، من نخستین پرستنده او بودم.

از امام علیه السلام نقل شده که او عابدین را به جاحدین تفسیر کرده(۱)، و معنی آن، اگر برای رحمان فرزندی باشد، من اولین منکر او هستم. این تاویل خلاف آن چیزی است که متبادر به ذهن می شود، و آن از تأویل مخالف باطل به ظاهرش است.

سوره دخان

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵۹ آیه دارد.

{فَما بکتْ عَلیهِمُ السَّماء وَالأَضُ وَما کانُوا مُنظرِینَ }

نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه به آن ها مهلتی داده شد.

از امام علیه السلام پرسیده شد، آیا آسمان و زمین برای کسی گریه می کند؟ پس فرمود:

«هیچ بنده ای نیست، مگر اینکه برای او در زمین مصلی، و در آسمان برای او وسیله بالا رونده ای است. و آل فرعون نه در زمین عمل صالحی داشتند، و نه وسیله ای بالا رونده در آسمان»(۲).

سوره جاثیه

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۳۷ آیه است.

۱- – المیزان: ۱۸/۱۲۸.

۲- – الدرّ المنثور: ۶/۳۱.

{هذا كِتابنَا ينطقُ عَليكَم بالحقِّ إنَّا كنَّا نستَنسخُ ما كُنتمْ تَعملونَ}

این کتاب ما است که به حق با شما سخن می گوید، ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم.

امام علیه السلام فرمود:

«برای خدا ملائکه هایی است که هر روز برای کاری از آسمان نازل می شوند، و اعمال فرزندان آدم را در آن روز، می نویسند»(۱).

سوره احقاف

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۳۵ آیه است.

{وَوصَّینا الإنسانَ بِوالدیه إحسَاناً حَملتهُ أمهُ کُرهاً وَوضعتهُ کُرهاً وَحملهُ وَفصالهُ ثَلاثونَ شَهراً حتَّی إذا بَلغَ أربعینَ سنةً قالَ ربِّ أَوزعنی أن أشکرَ نعمتکَ الَّتی أَنعمتَ عليَّ وَعَلی والدیَّ وَأن أعملَ صالحاً تَرضاهُ وَأصلحْ لی فی ذُریتی إنی تُبتُ إلیکَ وَأنِّی منَ المُسلمینَ}

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند. مادرش او را با سختی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است و تا هنگامی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ شود. می گوید: پروردگارا مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من، و پدرم و مادرم دادی به جا آورم، و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خوشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان من به سوی تو توبه می کنم و من از مسلمانانم.

۱- – فتح القدیر: ۵/۱۶. تفسیر جامع البیان: ۵/۲۰۴.

مردی از جهینه زنی گرفت، بعد از شش ماه فرزندی آورد، شوهرش به نزد عثمان رفت و به او خبر داد. دستور به سنگسار کردن او را داد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام آن را شنید به سرعت نزد عثمان آمد و به او فرمود:

«چه کردی؟».

عثمان گفت: فرزند شش ماهه آورده آیا چنین می شود؟

امام علیه السلام به او فرمود: «آیا کلام خدا را نشنیده ای که می فرماید: {وَحملهُ وَفصالهُ ثَلاثونَ شَهراً} و گفته است {حَولینِ کاملَینِ}(۱)، دو سال تمام، دو سال از سی ماه کم شود شش ماه باقی می ماند.

عثمان گفت: واللّه فکر آن را نکرده بودم، آن زن را به نزد من بیاورید، او را پیدا کردند در حالی که سنگسار او تمام شده بود (و کار از کار گذشته بود)، و به خواهرش گفته بود، ناراحت نباش به غیر از شوهرم احدی از من کشف عورت نکرده است (و دامن من پاک است) - کسی عورت من را ندیده است - پسر بچه بزرگ شد. و بسیار شبیه پدرش بود و پدرش به او اعتراف کرد و به انتقام این تهمت بدن آن شوهر به بلایی گرفتار شد.(۲)

تفصیل این داستان را ما در یکی از مجلدات این دانشنامه بیان کرده ایم و قابل ذکر است که نظیر این حادثه در زمان عمر رخ داده، از امام پرسیده و پاسخ آنرا داده است، انا للّه و انا الیه راجعون.

ص: ۵۴۹

۱- - البقره: ۲۳۳.

۲- - المیزان: ۱۸/۲۰۷. در این آیه دستور داده شد که مادران دو سال تمام بچه را شیر بدهند.

سوره محمد(ص)

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحيم

اين سوره مباركه مدنى تعداد آيات آن و ۳۸ آيه است.

(وَمنهُم مَن يَستمعُ إليكَ حتَّى إذا خَرجوا مِن عندكَ قَالوا للَّذينَ أوتُوا العلمَ ماذَا قالَ آنفاً أولئكَ الَّذينَ طبعَ اللّه ُعلى قلوبِهِمْ وَاتبعوا أهواءَهمْ)

گروهى از آنان به سخنان تو گوش فرا مى دهند؛ اما هنگامى كه از نزد تو خارج مى شوند به كسانى كه

علم و دانش به آن ها بخشيده شده مى گويند: اين مرد الان چه گفت؟ آن ها كسانى هستند كه خداوند به دل هاى شان مهر نهاده، و آن ها از هواى نفس شان پيروى كرده اند.

امام عليه السلام فرمود:

«ما نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم بوديم، پس ما را از وحى خبر داد، من و كسى كه اهل دركى توجه مطلب را متوجه شديم. ولى هنگامى كه خارج شديم، عده اى گفتند اكنون او چه گفت؟»(۱).

{وَلو نشاءُ لأريناكَهم فَلعرفتَهُم بِسيماهُم وَلتعرفنَّهم فى لحنِ القولِ وَاللّه ُيَعلمُ أعمالَكُم}.

و اگر بخواهيد آن ها را به تو نشان مى دهيم، تا آنان را با قيافه هاى شان بشناسى هر چند مى توانى آن ها را از طرز سخنان شان بشناسى، و خداوند اعمال شما را مى داند.

از «ابو سعيد خدرى» روايت شده است، گفت: «لحنِ القولِ»، در آيه بغض امام على بن ابى طالب عليه السلام است گفت: در عهد رسول اللّه صلى الله عليه و آله وسلم مامنافقين را با بغض آنها نسبت به على بن ابى طالب مى شناختيم.(۲)

ص: ۵۵۰

۱- – مجمع البيان: ۹/۱۵۴.

۲- – از كتاب آنگاه شيعه شديم پاورقى ۲، ص ۱۸۱ تا ۱۸۶ آورده شود. (محقق)

و از «جابر بن عبداللّه انصاری» صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مانند این روایت شده است(۱).

و نیز از «عبداللّه بن مسعود» روایت شده است که گفت: ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منافقان را به بغض علی بن ابی طالب می شناختیم(۲).

سوره فتح

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۲۹ آیه است.

{إذ جعلَ الَّذینَ کفروا فی قُلوبِهم الحَمیهَ حمیَّهَ الجاهلیّه فَأنزلَ اللّه ُ سَکینتهُ عَلی رَسولِهِ وَعَلی المؤمنینَ وَألزَمَهمْ کلِمهَ التَّقوی وَکانوا أحقَّ بِها وَأهلَهَا وَکانَ اللّه ُ بکلِّ شَیء عَلیماً»}

هنگامی که کافران در دل های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند، و خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش، و مؤمنان نازل فرمود و آن ها را به

حقیقت تقوا ملزم کرد. و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند. و خداوند به همه چیز دانا است.

فرموده امام علیه السلام در معنی کلمه تقوا وارد شده است:

{لَا إلهَ إلاَّ اللّه ُوَاللّه ُ أکبرُ}(۳).

و این سوره به طور مفصل به داستان صلح حدیبیه در سال ششم هجرت و حوادث پیرامون آن پرداخته است، و امیرالمؤمنین علیه السلام نقش بارزی را در این حوادث داشته است، مورخان و راویان نوشته اند که، نوشتن پیمانی که به اصطلاح صلح با قریشیان در ترک جنگ به مدت ده سال بود، به وسیله امام نوشته شد. و

۱- – مجمع البیان: ۹/۱۶۰.
۲- – الدرّ المنثور: ۶/۶۷.
۳- – جامع البیان: ۲۶/۱۳۵.

از مواد آن امنیت مردم و باز داشتن بعضی ها از بعضی دیگر و غیر از آن مطالبی است که در این پیمان پر است.

سوره حجرات

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۱۸ آیه دارد.

{یَا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا اجتَنبوا کَثیراً مِن الظَّن إنَّ بعضَ الظَّنِّ إثمٌ وَلا تَجسسوا وَلاَ یَغتب بَعضکم بعضاً أیُحبُ أحَدکم أَن یأکلَ لحمَ أخیِهِ میتاً فَکرهتموهُ وَاتَّقوا اللّه ِ إنَّ اللّه ِ توابٌ رحیمٌ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها بپرهیزید؛ زیرا که بعضی از گمان ها گناه است و هرگز تجسس نکنید، و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد، (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، پس تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

آیه کریمه مردم را به ارتباط اجتماعی بین مسلمانان دعوت می کند، و اینکه با حدس و گمان با هم دشمنی نکنید.

امام علیه السلام فرمود:

ص: ۵۵۲

«امر برادرت را به بهترین شکل توجیه کن تـا خلاف آن برای تو ثابت شود، هرگز سـخنی را که از دهان کسـی خارج شـد، با گمان بد نگیر در حالی که برای آن برداشت نیکویی می توان داشت»(۱).

سوره ق

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۴۵ آیه دارد.

{وَجاءتْ کُلُّ نفسٍ مَّعها سآئقٌ وَشهیدٌ}

هر انسانی وارد محشر می شود، در حالی که همراه او حرکت دهنده و گواهی است.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«راننده او را به طرف محشر می راند، و شاهد گواهی می دهد بر عملی که انجام داده است»(۲).

سوره ذاریات

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۶۰ آیه دارد.

{وَالذارياتِ ذَرواً * فَالحاملاتِ وَقراًو}

سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت در می آورند، سوگند به آن ابرها که بار سنگینی را با خود حمل می کنند.

«ابن کواء» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام از: {وَالذارياتِ

ذَرواً} پرسید.

ص: ۵۵۳

۱- – نهج البلاغه: ۵۳۸.

۲- – نهج البلاغه: ۱۱۶.

او علیه السلام فرمود: «الرِّیحُ»، باد است و از «حاملات» فرمود: که آن ابر است.

{فَالجاریاتِ یُسراً * فَالمُقسِّماتِ أمراً} و ۴

و سوگند به کشتی هایی که به آسانی به حرکت در می آیند، سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند.

از امام علیه السلام از «جاریات یسرا» سؤال شد، فرمود: «آن ها کشتی هایند» و از «فالمقسمات أمرا» سؤال شد فرمود: «ملائکه هستند»(۱).

(وَالسمآءِ ذاتِ الحُبُکِ)

قسم به آسمان که دارای چین و شکن های زیبا است.

از امام علیه السلام از این آیه سؤال شد امام فرمود:

«آن زیبایی و زینت است»(۲).

{وَفی السماءِ رِزقُکمْ وَما تُوعدونَ

و روزی شما و آنچه به شما وعده داده می شود، در آسمان است.

امام علیه السلام رزقی که در آسمان است را به باران تفسیر کرده(۳)، و از او نقل شده که منظور از رزق، آنچه عمومیت دارد. او فرمود: «رزق را بخواهید؛ زیرا برای طلب کننده تضمین شده است»(۴).

و از وصیت های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امام علیه السلام است:

۱- – تفسیر القمّی: ۲/۳۲۷.
۲- – مجمع البیان: ۹/۲۳۰.
۳- – المیزان: ۱۸/۴۱۵.
۴- – ارشاد مفید: ۱۶۰.

«ای علی، به یقین کسی را به خشم خدا راضی نکن، و به آنچه خدا به تو داده است کسی را مدح نکن، و به آنچه خدا به تو نداده است کسی را مذمت نکن؛ زیرا رزق به حرص حریص داده نمی شود. و ناخشنودی کسی آن را بر نمی گرداند»(۱).

{فَتولَّ عَنهُم فَما أنتَ بِملومٍ}

حال که چنین است از آن ها روی بگردان که هرگز در خور ملامت نخواهی بود.

مجاهد روایت کرده و گفته است: علی علیه السلام غمگین خارج شد در حالی که پیراهنش را به خود پیچیده بود و فرمود:

«وقتی آیه {فَتولَّ عَنهُم فَما أنتَ بِملومٍ}، نازل شد روی از آن ها بگردان که هرگز در خور ملامت نخواهی بود، هیچ کس از ما نبود، مگر اینکه یقین به هلاکت پیدا کرد هنگامی که به پیامبر گفته شد: {فَتولَّ

عَنهُم}(۲)، روی از آن ها بگردان اما هنگامی که این آیه نازل شد: {فَذكرْ فإنَّ الذِّكرى تَنفعُ المُؤمنينَ}(۳)، همیشه تذکر دهید؛ زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد، خوشحال شدیم، و معنی آن این است که کسانی را که ایمان آورده اند با قرآن موعظه کن؛ زیرا موعظه برای آن ها مفید است»(۴).

سوره طور

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحيم

ص: ۵۵۵

۱- – التوحید – الصدوق: ۳۷۵.

۲- – چون با روی گرداندن پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله از امت خود به امر خدا آنان هلاک خواهند شد.

۳- – الذاریات: ۵۵.

۴- – مجمع البیان: ۹/۲۴۳.

این سوره مبارکه مکی و ۴۹ آیه دارد.

(وَالسقفِ المَرفوعِج)و سوگند به سقف برافراشته.

امام علیه السلام {وَالسقفِ المَرفوعِ}، سقف مرفوع را به آسمان تفسیر کرده است(۱).

{وَالَّذینَ آمنوا وَاتبعتهمْ ذُرِّیتهم بإیمانٍ أَلحقنا بِهم ذُرِّیتهم ومَا أَلتَناهمْ مِن عمَلهم مِن شَیءٍ کلُّ امری ءٍ بِما کسبَ رَهینٌ}

کسانی که ایمان آورده انـد و فرزنـدانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردنـد، فرزنـدانشان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم، و از پاداش عمل شان چیزی نمی کاهیم. هر کس در گرو اعمال خویش است.

امام علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«مؤمنان و اولادشان در بهشت اند»، سپس این آیه را تلاوت کردند(۲).

سوره قمر

اشاره

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵۵ آیه دارد.

{إقتربتِ السّاعهُ وَانشقَّ القمرُ}

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

امام علیه السلام در تفسیر (انشق القمر) فرمود:

«قمر در مکه دوپاره شد و رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: گواه باشید»(۳).

۱- – مجمع البیان: ۹/۲۴۷.

۲- – مجمع البیان: ۹/۲۵۱.

۳- – أمالی الشیخ الطوسی: ۳۴۱.

ماه به معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دو نیم شد. قریش به او ایمان نیاوردند و گفتند: این سحر همیشگی است. و از آیات نبوت کارهایی را دیدند که عقل شان مبهوت می شد؛ اما چشم به هم زدنی به خدا نیاوردند.

{إنّا کلَّ شیءٍ خلَقناهُ بِقدرٍ}

البته ما هر چیز را به اندازه آفریدیم.

مراد از آیه:

هر چیزی را که خدا خلق کرده، همراه و به اندازه است که از آن حد نمی گذرد، تجاوز نمی کند، و گمراه می شوند، امتی که گمان کردند اندازه ای برای خدای متعال نیست.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در ذم آن ها فرمود: برای هر امتی مجوسی است، و مجوس این امت آن هایی هستند که می گویند: قدری نیست»(۱).

سوره رحمن

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی است و همچنین گفته می شود مدنی است و ۷۸ آیه دارد.

{رَبُّ المَشرقینِ وَربُّ المغرِبینِ}

او پروردگار دو مشرق و دو مغرب است.

از امام علیه السلام در تفسیر این آیه سؤال شد فرمود:

۱- – ثواب الاعمال: ۲۵۴.

«مشـرق خورشید درزمستان جداگانه، ومشرق در تابستان جداگانه است»، سپس به سؤال کننده فرمود: «آیا این را از نزدیکی و دوری خورشید نمی شناسی؟»(۱).

{یَسألُهُ مَن فی السَّماواتِ والأرضِ کلَّ یومٍ هوَ فی شأنٍ}

تمام کسانی که در آسمآن ها و زمین اند از او تقاضا می کنند و او هر روز در شأن و کاری است.

امام علیه السلام در خطاب از او فرمود:

«سپاس خداوندی را که نمی میرد و عجایب او پایان نمی پذیرد؛ زیرا او هر روز در شأن و کاری از

ایجاد شگفتی تازه است که نبوده است»(۲).

{هلْ جزاءُ الإحسانِ إلاّ الإحسانُ}

آیا جزای نیکی جز نیکی است.

از امام علیه السلام نقل شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تفسیر این آیه آمده است که فرمود:

«خدای عزوجل فرمود: پاداش کسی که نعمت توحید را به او دادم جز بهشت نیست»(۳).

سوره واقعه

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و تعداد آیات آن ۹۶ آیه دارد.

۱- – المیزان: ۱۹/۱۰۳.

۲- – المیزان: ۱۹/۱۰۴.

۳- – التوحید: ۲۸.

{وَالسابقونَ السّابقونَ} پیشگامان پیشگام اند.

امام علیه السلام فرمود: «پیش گامان در نمازهای پنج گانه»(۱).

و امام علیه السلام فرمود: {وَالسابقونَ السّابقونَ * أُولئکَ المقَربونَ}، درباره من نازل شده»(۲).

و «ابن عباس» روایت کرده و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که از قول خدای عزوجل {وَالسابقونَ السّابقونَ}، – سؤال کردم «جبرئیل به من گفت: علی و شیعیان او پیشگامان در بهشت اند، به سبب کرامت او به آن ها مقربان درگاه خدایند»(۳).

سوره حدید

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۲۹ آیه دارد.

{هوَ الأولُ والآخرُ وَالظاهرُ وَالباطنُ وَهوَ بِکلِّ شیءٍ عَلیمٌ}

اولین و آخرین، پیدا و پنهان اوست، و او به هر چیز دانا است.

خدا نور آسمان ها، زمین، خلاق، مجسم کننده، زنده کننده و میراننده است، امام فرمود:

«سپاس خدای را که اولین است، چیزی قبل از او وجود نداشت و آخر است و بعد از او چیزی نیست،چنان

آشکار است که فراتر از او چیزی نیست و چنان

۱– – مجمع البیان: ۹/۳۲۹.
۲– – مجمع البیان: ۹/۳۲۹.
۳– – المیزان: ۱۹/۱۱۸.

مخفی و پنهان است که مخفی تر از او پیدا نمی شود»(۱).

و برای امام علیه السلام در توحید خدای متعال تعداد زیادی خطب است که به صورت موضوعی به تنزیه خدای متعال از زمان و مکان پرداخته است.

از امام علیه السلام سؤال شد، پروردگار ما قبل از اینکه آسمان و زمین را خلق کند کجا بود؟

امام علیه السلام فرمود: «أَینَ - کجا، از ادات و وسایل استفهام است - سؤال از مکان است، و خدا بود وقتی که مکان نبود».

{لِکیلا تَأسوا عَلی مَا فاتَکم وَلا تَفرحُوا بِما آتاکُم وَاللّه ُلاَ یُحبُّ کلِّ مُختالٍ فَخورٍ}

این به دلیل آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید. و خداوند هیچ متکبر و فخر فروشی را دوست ندارد.

آیه کریمه مردم را به عدم دلبستگی به دنیا و زهد در آن فرا می خواند.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«زهد بین دو کلمه از قرآن است، خدای سبحان فرمود: {لِکیلا تَأسوا عَلی مَا فاتَکم وَلا تَفرحُوا بِما آتاکُم}، بر آنچه از دست شما رفته حسرت نخورید، و به آنچه به شما رسیده شادمان نباشید. کسی که بر گذشته افسوس نخورد، و به آینده شادمان نباشد، همه جوانب زهد را رعایت کرده است»(۲)

سوره مجادله

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

ص: ۵۶۰

۱- - نهج البلاغه: ۱۴۰.

۲- - نهج البلاغه: ۵۵۳.

این سوره مبارکه مدنی و ۲۲ آیه دارد.

{یَا أیُّهـا الَّذینَ آمَنوا إذا نـاجَیتمُ الرَّسولَ فقـدِّموا بینَ یَـدی نَجواکمْ صـدقهً ذلکَ خیرٌ لکمْ وَأطهرُ فَإن لَّم تَجـدوا فَإنَّ اللّه َغفورٌ رحیمٌ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، قبل از آن که با رسول خدا نجوا کنید، صدقه ای بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر توانایی نداشته باشید خداوند آمرزنده و مهربان است.

امام امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: در کتاب خدا آیه ای است که قبل از من احدی به آن عمل نکرد، و بعد از من هم کسـی به آن عمل نمی کنـد. آیه نجوی: {یَا أیُّها الَّذینَ آمَنوا إذا ناجَیتمُ الرَّسولَ فقـدِّموا بینَ یَدی نَجواکمْ صدقهً}، دیناری داشـتم آن را به ده درهم فروختم. هر گاه می خواستم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نجوی کنم، قبل از آن درهمی را صدقه می دادم، سپس نسخ شد، و احدی به آن عمل نکرد پس نازل شد: {أأَشفقتمْ أَن تُقدِّموا بینَ یَدی نَجواکُم صَدقاتٍ...}(۱)(۲)، آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید.

سوره حشر

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۲۴ آیه دارد.

{مَا أفاءَ اللّه ُعَلی رَسولهِ مِن أهـلِ القُری فللّه ِوَللرَّسولِ وَلـذی القُربی وَالیتَـامی وَالمساکینِ وَابنِ السبیلِ کی لَا یکونَ دولهً بینَ الأغنیاءِ منکمْ وَما آتاکمُ الرَّسولُ فَخذوهُ وَما نَهاکمْ عنهُ فانتَهوا وَاتَّقوا اللّه َإنَّ اللّه َشدیدُ العقابِ}

۱- – المجادله: ۱۳.

۲- – الدرّ المنثور: ۶/۱۸۵.

آنچه را خداونـد از اهل این آبادی ها به رسولش بازگردانـد، متعلق به خـدا، رسول، خویشاوندان،یتیمان و مسـتمندان و در راه مانـدگان است، تا در میان ثروتمنـدان شـما دست به دست نگردد. آنچه را رسول خدا برای شـما آورده بگیرید و از آنچه نهی کرده خودداری کنید، و از خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است.

این آیه کریمه موارد صـرف (فی ء) مـذکور در آیه را که مختص خدای متعال است بیان می کند و آن انفاقی است که در راه خـدا بر حسب آنچه رسول خـدا می خواهـد عمل می کند، و از آن، مقداری را برای خودش و مقداری برای خویشاوندانش و ایتام، مساکین بر می دارد و از امام امیرالمؤمنین علیه السـلام روایت شـده است که فرمود: عده ای از فقها گفته اند که مصـرف فی ء عام است برای سادات و غیرسادات.(۱)

سوره ممتحنه

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۱۳ آیه دارد.

{یَا أیُّها الَّذینَ آمَنوا لاَ تَتخـذوا عـدوِّی وَعـدوَّکمْ أَولیاءَ تُلقونَ إلیهم بِالمودهِ وَقـدْ کَفروا بِما جآءکمْ منَ الحقِّ یُخرجونَ الرَّسول وَإیـاکمْ أن تُؤمنوا بِـاللّه ِربِّکمْ إن کنتُم خَرجتُم جهاداً فِی سَبیلی وَابتغاءَ مَرضاتی تُسـرونَ إلیهِم بِالمودَّهِ وَأنا أعلمُ بِما أَخفیتُم وَما أعلَنتمْ وَمَن یَفعلهُ منکُم فَقدْ ضلَّ سَواءَ السبیلِ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید. شما نسبت

۱- – المیزان: ۱۹/۲۰۹.

به آنان اظهار محبت می کنید؛ در حالی که آن ها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند، و رسول اللّه و شما را به دلیل ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است، از شهر و دیارتان بیرون می کنند. اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خوشنودیم هجرت کرده اید (ولی آنان نباشید)، و نباید مخفیانه با آن ها رابطه دوستی برقرار کنید؛ زیرا من به آنچه پنهان یا آشکار می سازید از همه داناترم و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده است.

این آیه درباره «حاطب بن ابی بلتعه» نازل شد زیرا او اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد، و هنگامی که رسول خدا قصد فتح مکه کرد و با لشکرش به سوی مکه رهسپار شد تا آنجا را از وجود بت ها پاک کند، وپیامبر حرکت خود را به صورت مخفیانه شروع می کرد تا قریش آگاه نشود و خودش را آماده جنگ نکند و در حریم الهی خونریزی نه شود و کرامت آنجا را از بین برود، «حاطب» نامه ای به قریش نوشت و آن ها را از اعزام سپاه اسلام برای تصرف آنجا خبر داد. و نامه را به زنی داد که آن را در بین موهای خود پنهان کرد، جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و امر را به او خبر داد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام امیرالمؤمنین علیه السلام و (زبیر بن عوام) را به تعقیب او فرستاد، هنگامی که آنها به او رسیدند از نامه از او پرسیدند زن نامه را انکار کرد و گفت: بامن چیزی نیست، امام به او فرمود:

«واللّه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ما دروغ نگفته است و رسول خدا از جبرئیل دروغ نشنیده است و جبرئیل از خدای متعال دروغ نشنیده، حالا نوشته را تحویل بده یا سرت را برای رسول خدا می برم».

ص: ۵۶۳

سپس زن گفت: کنـار بایستیـد. نـامه را بیرون آورد و امام آن را گرفت و به نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم آورد، رسول خدا «حاطب» را خواند و او را آگاه کرد، «حاطب» در نزد پیامبر عذرخواهی کرد(۱).

و این آیه نازل شد و ا ین مأموریت به دست امام به اتمام رسید.

سوره صف

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۱۴ آیه دارد.

{یَا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا کونُوا أَنصار اللّه ِ کمَا قالَ عِیسی ابنُ مریمَ لِلحواریِّینَ مَن أَنصاری إلی اللّه ِ قالَ الحواریُّونَ نحنُ أَنصارُ اللّه ِ فآمنت طائفهٌ مِن بنی إسرَائیلَ وَکفرَت طائفهٌ فأیدنَا الَّذینَ آمَنوا عَلی عدوِّهم فَأصبحُوا ظَاهرینَ}

ای کسانی که ایمان آورده ایـد، یاوران خدا باشـید همان گونه که «عیسـی بن مریم» به حواریون گفت: چه کسانی در راه خدا یـاوران من هسـتند؟ حواریون گفتنـد مـا پیروان خـداییم، در این هنگـام گروهی از بنی اسـرائیل ایمان آوردنـد و گروهی کافر شدند. ما کسانی را که ایمان آورده بودند، دربرابر دشمنانشان حمایت کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند.

آیه کریمه، مؤمنان را به یاری خدا فرا می خواند. و این یاری رساندن، یاری کردن رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم است و اینکه مؤمنان در اجابت به یاری رسول خدا مانند حواریون در اجابت به یاری مسیح باشند.

امام علیه السلام در حدیثی فرمود:

۱- – تفسیر القمّی: ۲/۳۶۱.

«خـدا زمینش را از عالمی که مردم به او نیاز دارنـد و طالب علمی که در راه نجات است خالی نمی کند، زیرا تعداد آن ها کم است.

و خداونـد نمونه هـایی را از امت هـای پیـامبران گذشـته بیـان کرده و آن ها را برای آینـدگان الگو قرار داده،ماننـد فرموده او درباره حواریون عیسـی، هنگامی که به بقیه بنی اسـرائیل فرمود: {یَا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا کونُوا أَنصار اللّه ِ کمَا قالَ عِیسی ابنُ مریمَ لِلحوارِیِّینَ مَن أَنصاری إلی اللّه ِ قالَ الحوارِیُّونَ

نحنُ أَنصارُ اللّه ِ}(۱)، برای اهل فضل که فضل آن ها مسـلم است و از دسـتور پروردگار خود تکبر نمی ورزنـد و از میان آنان جواب او را فقط حواریون دادند»(۲).

سوره تغابن

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۱۲ آیه دارد.

{فَاتَّقوا اللّه َ ما استَطعتُم وَاسمعُوا وَأَطیعوا وَأنفقُوا خَیراً لأنفُسکُمْ وَمَن یوقَ شُحَّ نَفسهِ فأولئکَ هُمُ المُفلحونَ}

پس تا می توانیـد تقوای الهی پیشه کرده و گوش دهیـد، و اطاعت کنید و انفاق کنید که برای شـما بهتر است، و کسانی که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگارانند.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«واللّه عمل به این آیه نکردنـد، به غیر از اهل بیت رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم ما خـدا را به یاد داریم و او را فراموش نمی کنیم، و ما شکر او را به جا می آوریم و هرگز به

۱- – آل عمران: ۵۲.

۲- – المیزان ۱۹:۲۶۱.

او کافر نمی شویم. و ما از او پیروی، و اورا معصیت نمی کنیم»(۱).

سوره تحریم

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۱۲ آیه دارد.

{یَا أیُّها الَّذینَ آمنوا قُوا أنفسَکُم وَأهلیکمْ نَاراً وَقودها النَّاسُ وَالحجارهُ عَلیها مَلائکهٌ غِلاظٌ شِدادٌ لاَ یَعصونَ اللّه َمَا أمرَهمْ وَیفعلونَ مَا یُؤمرونَ}

ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ ها است حفظ کنید، که بر آن فرشته گانی خشن و سخت گیر نگهبان اند و از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند، و آنچه مامور شده اند انجام می دهند.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه کریمه فرمود:

«یعنی خودتان و اهل تان را خیر بیاموزید و آن ها را ادب کنید»(۲).

سوره مُلک

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۳۰ آیه دارد.

{أَفمن یَمشی مُکباً عَلی وَجههِ أَهدی أمَّن یَمشی سَویاً عَلی صِراطٍ مُستقیمٍ}

آیا آن که نگون سار و به صورت افتاده حرکت می کند هدایت یافته تر است یا آن که راست قامت بر راه راست می رود؟

۱- – تفسیر البرهان: ۲۸/۳۴۳.

۲- – الدرّ المنثور: ۸/۲۱۰. فتح القدیر: ۵/۲۵۴.

در بعضـی تفاسـیر آمده است که این آیه درباره کسـی است که از ولایت امام امیرالمؤمنین علیه السـلام منحرف شده، و کسی که از راه او پیروی می کند نازل شده است(۱).

سوره قلم

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵۲ آیه دارد.

{ن وَالقلمُ وَما یَسطرونَ}

سوگند به قلم و آنچه می نویسد.

«اصبغ بن نباته» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که امام علیه السلام فرمود:

«قلم، قلم و کتاب از نور است، در لوح محفوظ،مقربون به آن گواهی می دهند»(۲).

و در مجمع به اسنادش از حاکم و از ضحاک روایت می کند، که:

هنگامی که قریش پیشـرفت علی علیه السـلام و محبوبیت او را نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم دیدند، نسبت به او دشمنی در پیش گرفتند، و گفتند محمد شـیفته او شده است؛ پس خدای متعال نازل کرد: {ن وَالقلمُ وَما یَسطرونَ} خدا به قلم و آنچه می نویسـد قسم می خـورد، {مَـا أنتَ بنعمهِ ربـکَ بمجنونٍ * وإنَّ لـکَ لأـجراً غَیرَ مَمنونٍ * وإنَّکَ لَعلی خُلقٍ عظیمٍ}، که تو به لطف پروردگارت مجنون نیستی، و بی گمان تو را پاداشی بی پایان

ص: ۵۶۷

۱- – المیزان: ۲۰/۳۶۱.

۲- – المیزان: ۲۰/۳۶.

خواهد بود. و به راستی تو خلق و خوی بس بزرگی داری، تا اینکه می فرماید: {...بمنْ ضلَّ عنْ سَبيلهِ...} بی گمان پروردگار تو کسی را که از راه او منحرف شده و آن افرادی که گفتند آنچه را که گفتند: بهتر می شناسد، {... وهوَ أَعلمُ بِالمهتَدينَ}، و اوبه راه یافتگان یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام داناتر است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام .

سوره حاقّه

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحيم

این سوره مبارکه مکی و ۵۲ آیه دارد.

{لِنجعلَها لَكمْ تَذكرةً وَتعيها أُذنٌ واعيَةٌ}

آن را برای شما مایه تذکری می دانیم تا گوش های شنوا آن را حفظ کند.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خدای متعال به من امر کرد که تو را نزدیک کنم، و تو را دور نکنم، و اینکه به تو بیاموزم و تو حفظ کنی و شایسته است که آن را حفظ کنی، پس این آیه نازل شد «وَتعيها أُذنٌ واعيَةٌ»، و گوش های شنوا آن را حفظ می کند»(۱).

{لَا يَأكلُهُ إلَّا الخاطِئونَ}

که آن را جز خطاکاران نمی خورند.

«صعصعه بن صوحان» روایت کرده است که: اعرابی به نزد امام علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت:

۱- – الدرّ المنثور: ۸/۲۶۱.

این حرف چگونه است لا یأکله الا الخاطون؟ همه به خدا خطا می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خندید و فرمود: «ای اعرابی «لَا یَأْکُلُهُ إلَّا الخاطِئونَ»، آن را جز گناهکاران نمی خورند (کسانی که از روی عمد مرتکب گناه و از صراط مستقیم منحرف می شوند).

گفت: به راستی درست گفتی، ای امیرالمؤمنین، خدا بنده اش را رها نمی کند، پس امام به «ابی الاسود» دستور علم نحو داد(۱).

سوره معارج

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۴۴ آیه دارد.

{سَأَلَ سآئلٌ بِعذابٍ واقعٍ * للکافرینَ لیسَ لهُ دَافعٌ}و۲

درخواست کننده ای درخواست عذابی را کرد که واقع شد، که مخصوص کافران است و دفع کننده ای ندارد.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امام امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان خلیفه منصوب کرد، و او را مرجع همه امت بعد از خودش قرار داد، «نعمان بن حارث فهری» بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد و به او گفت: دستور دادی شهادت بدهیم که خدایی جز خدای یکتا نیست. و تو رسول خدایی و دستور جهاد، حج، روزه، نماز و زکات دادی ما قبول کردیم؛ پس به این راضی نشدی تا اینکه این پسر را یعنی علی را منصوب کردی و گفتی هر که من مولای او هستم این علی مولای او است این چیزی است، از نزد تو یا از نزد خدا؟

۱- – الدرّ المنثور: ۶/۲۶۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «به آن خدایی که خدایی جز او نیست، این از نزد خدا است»؛ پس «نعمان» برگشت و می گفت: خدایا اگر این حق و از نزد تو است سنگی از آسمان بر سر ما بینداز، پس خدا سنگی از آسمان بر سر او فرو فرستاد و او را کشت و خدا نازل کرد: {سَأَلَ سآئلٌ بِعذابٍ واقعٍ}(۱).

{فَلا أُقسِمُ بربِّ المَشارقِ وَالمغاربِ إنَّا لَقادرُونَ}

پس به پروردگار مشرق ها و مغرب ها سوگند که به طور قطع ما توانا ایم.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«برای خورشید ۳۶۰ مشرق و ۳۶۰ مغرب است هر روزی که هر جا طلوع می کند، دیگر به آن جا بر نمی گردد مگر سال آینده»(۲).

سوره نوح

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۲۸ آیه دارد.

{فَقلتُ اسْتغفرُوا ربَّکمْ إنَّه کانَ غفّاراً}

و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او به طور قطع آمرزنده است.

از امام علیه السلام نقل شده است:

«زیادی استغفار، روزی را زیاد می کند»(۳).

۱– – المیزان: ۲۰/۱۱.

۲– – المیزان: ۲۰/۲۴.

۳– – الخصال: ۲/۶۱۵.

و آنچه به دنبال این آیه آمده است را تایید می کند: {وَیمدِدکمْ بِأموالٍ وَبنینَ...}، و شما را به اموال و پسران مدد می کند.

و حضرت علیه السلام در بعضی از خطاب هایش فرمود: «همانا خدا استغفار و آمرزش خواستن را وسیله دائمی فرو ریختن روزی و موجب رحمت آفریدگار قرار داد و فرمود: {فَقلتُ اسْتغفرُوا ربَّکمْ إنَّه کانَ غفّاراً * یُرسلِ السَّماء علیکمْ مِدْراراً * وَیمدِدکمْ بِأموالٍ وَبنینَ}، از پروردگار خود آمرزش بخواهید که آمرزنده است، و برکات خود را از آسمان بر شما فرو می بارد و با بخشش اموال فراوان، فرزندان شما را یاری می دهد، پس رحمت خدا بر آن کسی که به استقبال توبه رود و از گناهان خود پوزش طلبد و پیش از آن که مرگ او فرا رسد اصلاح گردد»(۱).

سوره جن

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۲۸ آیه دارد.

{قُلْ أُوحی إلیَّ أنَّه استمعَ نفرٌ مِن الجنِّ فَقالوا إنّا سَمعنا قُرءاناً عَجباً}

بگو به من وحی شده است، که تنی چند از جنیان (به وحی آسمانی) گوش فرا دادند، و گفتند به راستی ما از قرآن چیزهای شگفت آور شنیدیم.

امام علیه السلام در حدیثی فرمود:

«پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در محلی به نام بطن نخل بود که اجنه آمدند و عذر آوردند که آن ها گمان می کردند که خدا هرگز کسی را مبعوث نکرده است، و هفتاد هزار نفر از آن ها به پیامبر روی آوردند و با او به روزه و نماز و زکات و حج و جهاد بیعت

۱- - نهج البلاغه: ۱۹۹.

کردند»(۱).

سوره مزمل

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۲۰ آیه دارد.

{أَوْ زِدْ عَلیهِ وَرَتلِ القرآنَ ترتیلًا}

بر آن افزوده کن، و قرآن را شمرده و با تامل بخوان.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره فرموده خدا: {وَرَتلِ القرآنَ ترتیلًا} سؤال شد. پیامبر فرمود: «قرآن را شمرده بخوان نه پراکنده، به سبک شعر، هنگام شگفتی های آن توقف کن تا دل ها را متأثر کنند. و نباید هدف اصلی و همت شما رسیدن به آخر سوره باشد»(۲).

سوره مدّثر

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵۶ آیه دارد.

{وَثیابکَ فَطهِّرْ}

«و جامه ات را پاکیزه دار.»

امام علیه السلام فرمود: «جمع کردن لباس برای تطهیر است» و این آیه را تلاوت کرد.

ص: ۵۷۲

۱- – المیزان: ۲۰/۴۷.

۲- – الدرّ المنثور: ۶/۲۷۷.

سوره قیامت

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۴۰ آیه دارد.

{وُجوهٌ یَومئذٍ نَّاضرهٌ}

« در آن روز چهره هایی خرم و شادابند.»

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

«چهره هایی درخشان در روز قیامت منتظر ثواب پروردگارشان هستند»(۱).

سوره انسان

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی و ۳۱ آیه دارد.

دلیل نزول این سوره را، هنگام ذکر آیات نازل شده درباره فضائل اهل بیت‘ در جز اول این دانشنامه را بیان کردیم و تکرار آن در اینجا لازم نیست.

سوره مرسلات

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵۰ آیه دارد.

{أَلَمْ نَجعلِ الأرضَ کِفاتاً * أحیاءً وَأمواتاً} ۲۶

آیا زمین را در برگیرنده انسان ها قرار ندادیم؟(۲) در حال حیات و در حال مرگشان.

۱- - مجمع البیان: ۱۰/۶۰۲.

۲- . در کتب لغت مانند مفردات راغب و اقرب الموارد، به یکی دیگر از معانی لغات اشاره کرده و بیان کرده اند که این کلمه به موجودی که با سرعت پرواز می کند گفته می شود و با توجه به این معنی پی به یکی از وجوه اعجاز قرآن می بریم که در

آن زمان قبل از دانشـمندان اروپایی مانند گالیله مسـئله حرکت انتقالی زمین بیان شده است و این مسـئله علما و دانشـمندان در کتب خود بیان کرده اند (دو مقاله، آیت الله ابطحی، ص ۸۷ تا ۹۱). (محقق)

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام برگشتش از صفین به گورستان نگاه کرد و فرمود:

«این (کفات الاموات)؛ یعنی مساکن اموات است»، سپس به خانه های کوفه نگاه کرد و فرمود: (هذه کفات الاحیاء)؛ یعنی این مساکن زنده گان است، سپس این آیه را خواند(۱).

سوره نبأ

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۴۰ آیه دارد.

{عَمَّ یتسآءَلونَ * عنَ النَّبأ العَظیمِ}۲

« درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟ درباره آن خبر بزرگ.»

در بعضی اخبار آمده که منظور از خبر بزرگ در این آیه امام متقین و پیشوای عدالت اجتماعی در اسلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام است(۲).

سوره نازعات

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

۱- – المیزان: ۲۰/۱۵۷، نقل از اصول الکافی.

۲- – المیزان: ۲۰/۱۶۳.

این سوره مبارکه مکی و ۴۶ آیه دارد.

{فَالمدبِّراتِ أمراً}و آنان که امور را تدبیر می کنند.

«ابن کواء» از امام امیرالمؤمنین علیه السلام از {فَالمدبِّراتِ

أمراً} سؤال کرد، امام در جواب فرمود:

«ملائکه هستند که ذکر رحمن، و دستور او را تدبیر می کنند»(۱).

سوره عبس

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۴۲ آیه دارد.

{قُتلَ الإنسانُ مَا أَكفرَهُ}

مرگ بر این انسان، چه قدر حق پوش و ناسپاس است.

امام علیه السلام قتل را به لعن تفسیر کرد(۲).

سوره تکویر

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۲۹ آیه دارد.

{فَلا أُقسمُ بِالخُنسِ}

پس سوگند به اختران بازگرداننده.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند:

۱- – الدرّ المنثور: ۶/۳۱۱.

۲- – المیزان: ۲۰/۲۱۱.

«خنس آن ستارگانی هستند که در شب دیده می شوند و در روز دیده نمی شوند»(۱).

{وَاللَّیلِ إذا عَسعسَ}

و سوگند به شب آن گاه که پشت کند.

امام علیه السلام فرمود:

«اللَّیلِ إذا عَسعسَ»، یعنی شب با تاریکی اش پشت می کند»(۲).

سوره مطففین

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۳۶ آیه دارد.

{وَإذا مَرُّوا بهِمْ یَتغامَزونَ}

و هنگامی که بر آنان می گذشتند، آنان را با اشاره به یکدیگر به تمسخر می گرفتند.

این آیه درباره امام امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، زیرا او در بین گروهی ازمسلمانان بود که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می آمدند، بعضی از منافقان آن ها را مسخره کردند و خندیدند و به یکدیگر چشمک زدند و به نزد رفقای خود برگشتند و گفتند: امروز (طاس) یعنی علی را دیدیم به او خندیدیم، این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد؛ قبل از اینکه امام و جماعت همراه او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برسند(۳).

۱- – الدرّ المنثور: ۶/۳۲۰. تفسیر الفخر الرازی: ۱۲/۴۸.
۲- – مجمع البیان: ۱۰/۶۷۷.
۳- – المیزان: ۲۰/۲۴۰.

سوره انشقاق

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۲۵ آیه دارد.

{إذا السَّماءُ انشقَّتْ}

آنگاه که آسمان بشکافد.

امام علیه السلام در تفسیر آن فرمود:

«آسمان از کهکشان جدا می شود»(۱).

{وَینقلبُ إلی أهلِهِ مَسروراً * وَأما منْ أُوتی کتابهُ وَراءَ ظَهرهِ * فَسوفَ یَدعو ثبُورا} الی ۱۱

و خوشحال نزد کسان خویش باز گردد؛ و اما آن

که کارنامه اش از پشت سرش به او داده شود، به زودی فریادش بلند شود که وای بر من.

امام علیه السلام از اهل نعمت و اهل بدبختی در منزل آخرت صحبت می کند، و می فرماید:

«مردم در آن روز بر صفات و منازلی هستند، پس بعضی از آن ها حسابرسی شان آسان است و با خوشحالی نزد کسان خویش باز می گردند، و بعضی ها بدون حساب وارد بهشت می شوند؛ زیرا آن ها پای بند امور دنیا به چیزی نشدند و حساب آنجا برای کسی است که خود را در اینجا گرفتار کرده باشد، و از آن ها کسانی هستند که از او حساب پوست خرما و هسته خرما را می کشند و سرانجامش به سوی آتش سوزان است»(۲).

۱- – الدرّ المنثور: ۶/۳۲۹.

۲- – المیزان: ۲۰/۲۴۷.

سوره بروج

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۲۲ آیه دارد.

{وَالیَومِ المَوعودِ * وَشاهدٍ وَمَشهودٍ}و۳

و قسم به روز موعود، و قسم به گواهی دهنده و گواهی شونده.

امام علیه السلام فرمود:

«روز موعود روز قیامت است، گواه دهنده روز جمعه است و گواه شونده روز عید قربان است»(۱).

{قُتِلَ أَصحابُ الأخدُودِ}

مرگ بر آدم سوزان خندق.

داستان اصحاب اخدود از امام علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«خدای متعال پیامبری حبشی را مبعوث کرد، قومش او را تکذیب کردند، پس با آن ها جنگید، اصحاب او را کشتند و او را با یارانش اسیر کردند، سپس برای او گودالی کندند، و پر از آتش کردند و گفتند: هر کس بر دین ما و روش ما است او را رها کنید و هر کس بر دین آن ها است باید خودش را در آتش بیندازد و اصحاب او به سوی آتش یورش بردند.

زنی که کودکی یک ماهه داشت آمد خواست خود را در آتش افکند، به حال (کودک) ناراحت شد و خواست برگردد.

آن کودک گفت: نترس مرا و خودت را در آتش بینداز، و این برای خدا چیزی

۱- – المیزان: ۲۰/۲۵۵.

نیست، پس خودش وپسرش را که در گهواره سخن گفت به درون آتش افکند»(۱).

سوره طارق

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۱۷ آیه دارد.

{إنَّه لَقولٌ فصلٌ * وَما هوَ بِالهزلِ}و۱۴

سخن قرآن قاطع است، و بیهوده و شوخی نیست.

این آیه کریمه بیـان می کنـد که قرآن کریم حق را از باطـل جـدا می کنـد و در آن شوخی نیست و آن جـدی است، «حـارث اعور» روایت می کنـد، گفت: وارد مسـجد شدم دیدم مردم در احادیث فرو رفته اند، آمدم به نزد علی و او را خبر کردم، منکر آن شـد، و فرمود: «آیا این کار را کردند؟» سـپس فرمود: «شـنیدم رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم می فرماید: بعد از من فتنه خواهد بود، گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم راه خروج از آن چیست؟ فرمود: کتاب خدا، در آن اخبار افراد قبل از شـما، و اشـخاص بعد از شـما هست و او حاکم بین شما است، آن قاطع است و شوخی نیست. هیچ جباری را وانگذاشته مگر که آن را خـدا کوبیده است، و کسـی که هدایت را در غیر آن طلب کند، خدا او را گمراه می کند و آن ریسـمان محکم خـدا و ذکر حکیم و صـراط مسـتقیم است، علاـقه انسـان از آن بر نمی گردد، و علما از آن سـیر نمی شونـد، زبآن ها از آن به اشتباه نمی افتد، با رد کردن فرسوده نمی گردد وشگفتی های آن ازبین نمی رود»(۲).

ص: ۵۷۹

۱- – مجمع البیان: ۱۰/۳۱۴.

۲- – الدرّ المنثور: ۶/۳۳۷.

سوره غاشیه

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۲۶ آیه دارد.

{ثمَّ إنَّ عَلینا حِسابُهمْ}

و آنگاه حسابشان با ما است.

از امام علیه السلام پرسیده شد: چگونه خدا به حساب تعداد زیاد خلق می رسد؟

فرمود: «همان گونه که آن ها را با کثرت تعدادشان روزی می دهد».

پرسیده شد: چگونه به حساب آن ها می رسد، در حالی که او را نمی بینند؟.

فرمود: «آن گونه که روزی آن ها را می دهد و آن ها او را نمی بینند»(۱).

سوره فجر

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۳۰ آیه دارد.

{إنَّ رَبکَ لَبالمرْصادِ}

به تحقیق پروردگار تو در کمین است.

از امام علیه السلام روایت شده است، در تفسیر این آیه فرمود:

«به تحقیق که پروردگار تو قادر است که جزای اهل معصیت را بدهد»(۲).

سوره بلد

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

۱- – المیزان: ۲۰/۲۷۷. نقل از نهج البلاغه.

٢- - مجمع البيان: ١٠/٧٣٩.

این سوره مبارکه مکی و ۲۰ آیه دارد.

{وَهديناهُ النَّجدينِ}

و او را به دو راه مشخص راهنمایی کردیم.

به امام امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده شد، که مردم می گویند: خدای تعالی فرمود: {وَهديناهُ النَّجدينِ}، منظور از آن دو پستان است.

امام فرمود: «نه، آن دو خیر و شر هستند»(۱).

سوره شمس

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۱۵ آیه دارد.

{فَكذبوهُ فَعقروهَا فَدمدمَ عَليهمْ ربُّهم بِذنبهمْ فَسوَّاها}

« ولی او را تکذیب و ناقه را پی کردند، پس خدا آن ها را به گناهان شان گرفتار و با خاک یکسان شان کرد. »

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:که، پیامبر به او فرمود:

«آیا می دانی اولین بدبخت کیست؟ گفتم خدا و رسولش می دانند، فرمود: او کشنده ناقه صالح بود، فرمود: آیا می دانی آخرین بدبخت کیست؟ گفتم: خدا ورسولش می دانند؟ فرمود: قاتل تو است؟»(۲).

سوره ضحی

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

۱- – مجمع البیان: ۱۰/۷۴۸.

۲- – تفسیر القرطبی: ۲۰/۷۸.

این سوره مبارکه مکی است و گفته شده است مدنی و ۱۱ آیه دارد.

{وَلسوفَ یُعطیکَ ربُّک فَترضی}

«خیلی زود پروردگارت (آن قدر) عطایت کند که راضی شوی.»

امام علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: برای امتم آن قدر شفاعت می کنم تا خدا به من می فرماید: آیا راضی شدی ای محمد؟ پس می گویم: بلی، ای پروردگار راضی شدم»(۱).

سوره علق

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۱۹ آیه دارد.

{کلَّا لاَ تُطعهُ وَاسجدْ وَاقتربْ}

« زنهار، اطاعت کن، سجده کن و تقرب جوی.»

از امام علیه السلام نقل است که فرمود:

«سجده های واجب در قرآن چهارتا هستند، الم و: حم تنزیل من الرحمن الرحیم و: النجم و: اقرأ باسم ربک»(۲).

سوره بینه

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی یا مدنی و ۸ آیه دارد.

{إنَّ الَّذینَ آمنوا وَعملوا الصّالحاتِ أولئکَ همْ خیرُ البَریَّه}

۱- – المیزان: ۲۰/۳۱۲.

۲- – تفسیر القرطبی: ۲۰/۱۱۷.

کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کردند، از بهترین آفرید گان اند.

«جابر بن عبدالّله» روایت کرده گفته است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودیم علی آمد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«به آن کسی که جان من در دست قدرت او است، این علی و شیعیان او نجات یافت گان در روز قیامت هستند»، و این آیه نازل شد: {إنَّ الَّذینَ آمنوا وَعملوا الصّالحاتِ أولئکَ همْ خیرُالبَریَّه}، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وقتی علی را می دیدند می گفتند: بهترین آفرید گان آمد»(۱).

سوره تکاثر

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۸ آیه دارد.

{کلاَّ سوفَ تَعلمونَ * ثمَّ کلاَّ سوفَ تَعلمونَ} و۴

چنین نیست، به زودی (نتیجه غفلت را) خواهید دانست، چنین نیست، اگر شما به علم یقین می داشتید (که آخرتی هست).

از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«ألهاکُم التَّکاثُر در عذاب قبر نازل شده است»(۲).

وارد شده از امام علیه السلام :

«قسمت اول آیه آن در عذاب قبر است و دوم عذاب در نشور است»(۳).

ص: ۵۸۳

۱- – الدرّ المنثور: ۶/۳۷۹.

۲- – جامع البیان ۳۶۳:۳۰.

۳- – تفسیر روح المعانی: ۳/۲۱۵.

سوره ماعون

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی یا مکی و تعداد آیات آن ۷ آیه دارد.

{الَّذینَ همْ عَن صَلاتهمْ سَاهونَ}

آنان که از نمازشان غافل اند.

امام علیه السلام فرمود:

«عملی محبوب تر در نزد خـدا از نماز نیست، امور دنیا شـما را از گذشـتن وقتش مشـغول نکنـد، چون خـدای عزوجل قومی را مذمت کرده و فرموده است:

{الَّذینَ همْ عَن صَلاتهمْ سَاهونَ}، آن ها غافل بودند و نماز را در اوقاتش سبک شمردند(۱).

{وَیمنعونَ المَاعونَ}

و از رفع نیاز دیگران دریغ می ورزیدند.

امام علیه السلام فرمود: «مقصود از ماعون زکات واجب است و نمی پرداختند».

امام علیه السلام فرمود: «شنیدم رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است. هنگامی که به او برخورد کرد، با سلام به او تحیت می گوید؛ پس پاسخ آن را بهتر از آن بگوید، و ماعون را منع نمی کند.

گفتم: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ماعون چیست؟

محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: سنگ، آهن، آب و اشباه آن»(۲).

۱- – الخصال: ۲/۶۲۱.

۲- – الدرّ المنثور: ۶/۴۰۰.

سوره کوثر

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی است و ۳ آیه دارد.

{چإِنّا أَعطیناکَ الکوثرَ * فَصلِّ لِربکَ وَانحرْ} و۲

بی تردید ما به تو خیر بسیار عطا کردیم، پس برای پروردگارت نماز گذار و قربانی کن.

امام علیه السلام فرمود:

«هنگامی که این سوره بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جبرئیل فرمود:

این قربانی چیست که پروردگارم به من دستور داده است قربانی کنم؟

گفت: این قربانی نیست، ولی او به تو دستور می دهد، هنگامی که تکبیره الحرام را برای نماز گفتی و همین طور هنگامی که رکوع کردی و سرت را از رکوع برداشتی، دو دست خود را بلند کن این نماز ما و نماز ملائکه هایی است که در آسمان هفت گانه اند؛ پس برای هر چیزی زینتی است، و زینت نماز بلندکردن دست ها در موقع گفتن همه تکبیرها است»(۱).

سوره اخلاص

بسمِ اللّه ِ الرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مدنی یا مکی و ۴ آیه دارد.

{لَمْ یَلدْ وَلمْ یُولدْ * وَلمْ یکنْ لهُ کُفواً أحدٌ} و۴

نزاده و زاده نشده است، هیچ کس همتا و همگون او.

امام علیه السلام در خطبه ای فرمود:

۱- – المیزان: ۲۰/۳۷۱.

{لَمْ يَلِدْ}، و فرزندی ندارد تا وارث او باشد، {وَلَمْ يُولَدْ} از کسی متولد نشده تا در عزت و توانایی دارای شریک باشد»، و در تفسیر أحد فرمود: یعنی نه به تاویل عدد(۱).

سوره فلق

بسمِ اللّه ِالرحمنِ الرحیم

این سوره مبارکه مکی و ۵ آیه دارد.

علت نزول این آیه آن بود که یهودی، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را جادو کرد پس شکایت کرد، جبرئیل بر او نازل شد و معوذتین را آورد و به او گفت: یهودی تو را جادو کرده است و سِحر در فلان چاه است، پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی را فرستاد و آن را آورد و دستور داد آن گره را باز کردند و آیه را خواند و امام گره را باز کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برخاست گویا او را از بند رها کرده ای(۲).(۳)

۱- - المیزان: ۲۰/۳۹۰-۳۹۱.

۲- - الدرّ المنثور: ۶/۴۱۷.

۳- - مفسر بزرگ شیخ طبرسی در مورد این شأن نزول در کتاب تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۲، همین نوشته اند: و این مسئله جایز نیست زیرا کسی که پیامبر را سحر زده توصیف کنند مانند این است که بگوید که پیامبر دیوانه شد، و عقل از سرشان پریده است (نعوذ بالله) در حالی که خدای تعالی این مسئله را مردود دانسته و در قرآن چنین آورده است «وقال الظالمون ان اتتبعون الاّـ رجلاًـ مسحوراً انظر کیف ضربوا لك الامثال فضلوا» (فرقان: ۸ و ۹) و لکن ممکن است یهودی و دخترانش بنابر آنچه گفته شده سعی در این مسئله داشته است امّا بر این کار قدرت پیدا نکرده و خدای متعال پیامبرش را بر این مسئله مطلع کرده است. و چطور ممکن است با عمل سحر آنها مریض متوجه پیامبر شود در حالی که اگر یهودیان قدرت بر این امر داشتند با وجود آن همه دشمنی که با پیامبر و مؤمنان داشتند حتماً پیامبر را می کشتند و همین طور بسیاری از مؤمنان را نیز می کشتند. (محقق)

و در اینجا سخن ما از تفسیر امام علیه السلام از بعضی آیات کتاب عزیز به پایان می رسد.

ص: ۵۸۷

فهرست

ص: ۵۸۸

{وَاتقُوا يَوماً لاَ تَجزى نَفسٌ عَن نفسٍ شَيئاً وَلا يُقبلُ مِنها شفاعَةٌ وَلا يؤخذُ منهَا عدلٌ وَلا همْ يُنصرونَ}

۴۸ ... ۳۶

{وَإذ قـالَ موسَـى لقومِهِ يَـا قوم إنكمْ ظَلمتمْ أَنفسـكمْ باتِّخـاذكمُ العجـلَ فتوبُوا إلى بـارئِكم فَـاقتلوا أنفُسـكمْ ذلكمْ خيرٌ لكمْ عندَ بارئكمْ فتابَ عَليكمْ إنَّه هوَ التوابُ الرَّحيمُ}

۵۴ ... ۳۶

{وَمن أظلمُ ممنْ منعَ مساجدَ اللّه ِ أن يذكرَ فيها اسمهُ وَسعى فى خرابِها أولئكَ مَا كانَ لهمْ أنْ يَدخلوها إلاَّ خائفينَ لهمْ فى الدُّنيا خِزىٌ وَلهمْ فى الآخرةِ عذابٌ عظيمٌ}

۱۱۴ ... ۳۸

{إنَّ الَّذينَ يَكتمونَ مَا أَنزلنَا منَ البيِّناتِ وَالهُدى مِن بعدِ مَا بيَّناهُ للنَّاس فِى الكتابِ أُولئكَ يَلعنُهمُ اللّه ُوَيَلعنُهمُ اللاَّعنونَ}

۱۵۹ ... ۳۸

{وإلهكمْ إلهٌ واحدٌ لا إلهَ إلاَّ هوَ الرَّحمنُ الرَّحيمُ}

۱۶۳ ... ۳۹

{وإذا سألكَ عبادى عنِّى فإنِّى قريبٌ أُجيبُ دعوةَ الدَّاع إذا دعانِ فَليستجيبُوا لى وَليؤمنُوا بى لعلَّهمْ يَرشدونَ}

۱۸۶ ... ۴۰

{تلـكَ الرسـلُ فضَّلنا بَعضـهمْ عَلى بعضٍ مِنهم مَّن كلَّمَ اللّه ُورفعَ بَعضـهمْ درجاتٍ وَآتينَا عِيسـى ابنَ مريمَ البيِّناتِ وأيـدناهُ بروحِ القدسِ وَلو شاءَ اللّه ُمَا اقتتلَ الَّذينَ مِن بعدهِم من

بَعدِ

ما جاء‌تهمُ البیِّناتُ وَلکنِ اختلَفوا فَمنهُم مَّن آمنِ وَمنهُم مَّن کفرَ ولوْ شاء اللّه ُما اقتَتلوا وَلکنَّ اللّه َیفعلُ ما یُریدُ}

۴۱ ...۲۵۳

{یا أیُّها الَّذینَ آمنوا أنفقُوا مِن طیِّباتِ ما کسبتُمْ وَمما أخرجنا لکمُ منَ الأرضِ وَلا تیمَّموا الخبیثَ منهُ تُنفقونَ وَلستُم بآخذیهِ الاَّ أن تُغمضوا فیهِ واعلُموا أنَّ اللّه َغنیٌ حمیدٌ}

۴۲ ...۲۶۷

{الَّذین یُنفقونَ أموالهم باللَّیلِ والنَّهار سراً وَعلانیهً فَلهمْ أجرُهم عندَ ربِّهم وَلا خوفٌ عَلیهمْ وَلا هُم یَحزنونَ}

۴۳ ...۲۷۴

سوره آل عمران

{هوَ الذی أنزلَ الکتابَ منهُ آیاتٌ مُّحکماتٌ هنَّ أمُّ الکتابِ وأخرُ مُتشابهاتٌ فَأمَّا الَّذینَ فی قُلوبهمْ زیغٌ فیتَّبعونَ ما تَشابهَ منهُ ابتغاءَ الفتنهِ وابتغاءَ تأویلهِ وَما یَعلمُ تَأویلهُ إلاَّ اللّه ُوَالراسخونَ فی العلمِ یَقولونَ آمنَّا بهِ کلٌّ من عندِ ربِّنا وَما یَذَّکرُ إلاَّ أولُوا الألبابِ}

۴۴ ...۷

{إنَّ الدِّین عندَ اللّه ِالإسلامُ وَما اختلفَ الَّذینَ أُوتوا الکتابَ إلاَّ من بعدِ ما جاءهمُ العلمُ بَغیاً ومَن یکفُرْ بآیاتِ اللّه ِفإنَّ اللّه َسریعُ الحِسابِ}

۴۷ ...۱۹

{تُولجُ اللَّیلَ فی النَّهار وَتولجُ النَّهارَ فی اللَّیلِ وَتُخرجُ الحیَّ منَ المیِّتِ وَتُخرجُ المیِّت مِن الحیِّ وَتَرزقُ منْ تَشاءُ بِغیرَ حسابٍ}

۴۸ ...۲۷

{لَا يَتَّخِذِ الْمُؤمنونَ الكافرينَ أَولياءَ من دونِ الْمؤمنِينَ وَمن يَفعلْ ذلكَ فليسَ منَ اللّه ِفى شىءٍ إلاَّ أن تتَّقوا مِنهمْ تُقاةً وَيحذِّركمُ اللّه ُنفسهُ وإلى اللّه ِالْمصيرُ}٢٨… ٤٩

{فمنْ حاجَّكَ فيهِ من بعدِ ما جاءكَ من العلمِ فقُلْ تَعالوا نَدعُ أبناءَنا وَأبناءكُم وَنساءَنا ونِساءكُم وأنفسَنا وَأنفُسكم ثمَّ نَبتهِل فَنجعل لَّعنةَ اللّه ِعلى الكاذبِينَ}

٦١… ٤٩

{إنَّ أولى النَّاس بإبراهيمَ للَّذينَ اتَّبعوهُ وهذا النَّبيُّ وَالَّذينَ آمنوا وَاللّه ُوليُّ المؤمِنينَ}

٦٨… ٥٠

{وَإذ أخذَ اللّه ُميثاقَ النَّبيِّنَ لَما آتيكُم من كتابٍ وَحكمةٍ ثمَّ جاءكمْ رسولٌ مُّصدقٌ لما مَعكم لَتؤمننَّ بهِ ولتنصُرُنَّهُ ثالَ ءَأقررتُمْ وَأخذتُمْ على ذلكُم إصرى قَالوا أقررنا فاشهَدوا وأنَا معكُم منَ الشَّاهدينَ}

٨١… ٥١

{إنَّ أولَ بيتٍ وضعَ للنَّاسِ ببكَّةَ مُباركاً وَهدىً للعالَمينَ}

٩٦… ٥١

{يَا أيُّها الَّذينَ آمنوا اتَّقوا اللّه َحقَّ تُقاتهِ وَلا تَموتُنَّ إلاَّ وأنتم مُسلمونَ}

١٠٢… ٥٢

{وَلقد نصركُمْ اللّه ُببدرٍ وَأنتم أذلَّةٌ فاتَّقوا اللّه َلعلَّكُم تشكُرونَ}

١٢٣… ٥٢

{وَسارعوا إلى مغفرةٍ من رَبِّكمْ وَجنَّةٍ عرضُها السَّماواتُ والأرضُ أُعدَّت للمُتَّقينَ}

١٣٣… ٥٣

{يا أيها الَّذين آمنوا إن تُطيعوا الَّذينَ كفروا يَردُّوكمْ على أعقابكُم فَتنقَلبوا خَاسرينَ}

۵۳ ···۱۴۹

{يَا أيها الَّذينَ آمنُوا اصبِروا وَصابرُوا وَرابطُو واتَّقوا اللّه ـ لعلَّكمْ تُفلِحونَ}

۵۴ ···۲۰۰

سوره نساء

{يـا أيُّهـا النَّاس اتَّقـوا رَبَّكـم الَّذى خلقكُـم مِـن نفسٍ واحـدهٍ وَخلـقَ منهـا زَوجَهـا وَبـثَّ مِنهُمـا رِجالاً ـ كـثيراً وَنسـاءً وَاتَّقـوا اللّـه ـ الَّذيتَساءَلونَ بِهِ والأرحامَ إنَّ اللّه ـ كانَ عليكُمْ رَقيباً}

۵۵ ···۱

{حرِّمت عليكمْ أمَّهـاتُكُم وَبَنـاتُكم وَأخـوَاتُكُم وَعمَّاتُكُم وَخالاـتُكم وَبنـاتُ الأخِ وَبنـاتُ الأُخت وَأُمَّهـاتُكمُ اللاَّـتى أَرضـعنكمْ وَأخواتُكم مِن الرَّضـاعَهِ وَأُمهـاتُ نِسائكم وَربائبُكم اللَّاتى فى حُجُوركم مِن نسائِكم اللَّاتى دَختلم بهنَّ لمْ فإن لمْ تَكونوا دَخلتُم بهنَّ فَلا جُناحَ عليكمْ وَحلائلُ أبنائكُمُ الَّذينَ مِن أصلابِكم وَأن تَجمعوا بينَ الأختينِ إلاَّ ما قدْ سَلفَ إنَّ اللّه ـ كانَ غَفوراً رحيماً}

۵۶ ···۲۳

{وَلا تَقتُلوا أنفُسكم إنَّ اللّه ـ كانَ بِكم رحيماً}

۵۷ ···۲۹

{إنَّ اللّه ـ يـأمرُكمْ أن تؤدُّوا الأمانـاتِ إلى أهلِهـا وَإذا حَكمتم بينَ النَّاس أن تَحكمُوا بِالعـدلِ إنَّ اللّه ـ نعمَّا يعِظُكم بهِ إنَّ اللّه ـ كانَ سميعاً بصيراً}

۵۷ ···۵۸

{يَا أيُّهـا الَّذينَ آمَنـوا أَطيعـوا اللّه ـ وَأطيعوا الرَّسولَ وَأولى الأـمرِ منكُم فـإن تَنـازَعتمْ فى شـيءٍ فَردُّوه إلى اللّه ِ والرَّسول إن كنتُم تؤمنونَ باللّه ِ وَاليومِ الآخرَ ذلكَ خيرٌ وَأحسنُ تأويلاً}

ص: ۵۹۳

۵۸ ...۵۹

{وَمن يُطعِ اللّه ـَ والرَّسولِ فأولئکَ معَ الَّذینَ أنعمَ اللّه ُعلیهِم منَ النَّبیِّین وَالصِّدیقینَ وَالشُّهداءِ وَالصَّالحینَ وَحسنَ أُولئکَ رفیقاً}

۶۱ ...۶۹

{وَإذا حُیِّیتُم بتحیَّهٍ فَحیُّوا بأحسنَ مِنها أوْ رُدُّوها إنَّ اللّه ـَ کانَ عَلی کلِّ شیءٍ حَسیباً}

۶۲ ...۸۶

{إنَّ الَّذینَ توفَّاهمْ الملائکهُ ظَالمی أنفُسِهمْ فیمَ کُنتمْ قَالوا کنَّا مُستضعفینَ فی الأرضِ}

۶۳ ...۹۷

{وَإذا ضَـربتُم فی الأـرض فلیسَ علیکمْ جُنـاحٌ أن تَقصـرُوا مِن الصَّلاـه إن خِفتمْ أن یَفتنکُمُ الَّذینَ کَفروا إنَّ الکافرینَ کَانوا لکمْ عَدواً مُبیناً}

۶۳ ...۱۰۱

{وإن امرأهٌ خافتْ من بعلهَا نُشوزاً أوْ إعراضاً فلا جُناحَ علیهمَا أن یُصلحَا بینهُما صلحاً والصُّلحُ خیرُ}

۶۴ ...۱۲۸

{وَرُسلًا قد قَصصناهمْ من قبلُ ورُسلًا لم نقْصصهُم علیکَ وَکلَّم اللّه ُموسی تکلیماً»}

۶۵ ...۱۶۴

سوره مائده

{یـا أیهـا الَّذینَ آمنـوا أوفُوا بِـالعقودِ اُحلتْ لکمْ بهیمهُ الأنعـامِ إلاَّـ مـا یُتلی علیکُم غیرَ مُحلِّی الصَّیـدِ وَأنتم حرُمٌ إنَّ اللّه ِ یحکُمُ ما یریدُ}

۶۶ ...۱

{اليومَ أكملتُ لكمْ دينكمْ وَأتممتُ عليكمْ نعمتِي ورَضيتُ لكمُ الإسلامَ ديناً فمنِ اضْطرَّ فى مَخمصةٍ غيرَ مُتجانفٍ لإثمٍ فإنَّ اللّه غفورٌ رحيمٌ}

۳... ۶۷

{يا أَيُّها الَّذينَ آمنوا إذا قُمتمْ إلى الصَّلاةِ فاغسلوا وُجوهكمْ وَأيديكُمْ إلى المرافقِ وَامسحوا برؤوسِكمْ وأرجُلكم إلى الكَعبينِ وإنْ كنتُم جنباً فاطَّهروا وإن كنتم مرضَى أو على سفرٍ أو جاءَ أحدٌ منكم من الغائِط أو لامستمُ النِّساء فلمْ تجدوا ماءً فَتيمَّموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجُوهكمْ وأيديكم منهُ ما يُريدُ اللّه ليجعلَ عليكُم من حرجٍ ولكن يُريدُ ليُطهرَكمْ وَليُتمَّ نعمتهُ عليكُم لعلَّكم تَشكرُونَ}

۶... ۶۸

{إنَّما جزآءُ الَّذينَ يُحاربونَ اللّه ورسولَهُ ويسعونَ فى الأرضِ فساداً أن يُقتلوا أوْ يُصلَّبوا أو تُقطَّع أيديهمْ وأرجُلُهم من خلافٍ أوْ يُنفوا من الأرضِ ذلكَ لهمْ خزىٌ فى الدُّنيا ولهمْ فى الآخرهِ عذابٌ عظيمٌ}

۳۳... ۶۹

{سَماعونَ للكذبِ أكالونَ للسُّحت فإن جاؤوكَ فاحكُم بينهمْ أو أعرضْ عَنهُم وَإن تُعرض عنهمْ فلَن يَضُروكَ شيئاً وإن حكمتَ فاحكُم بينهُم بالقسطِ إنَّ اللّه يُحبُّ المُقسِطينَ}

۴۲... ۷۰

{يَا أيّها الَّذينَ آمنوا منْ يَرتدَّ منكم عن دينهِ فسوفَ يأتى اللّه بقومٍ يُحبُّهم وَيُحبونهُ أذلَّه على المؤمنينَ أعزَّه على الكافرينَ يُجاهدونَ فى سبيلِ اللّه ولا يَخافونَ لومهَ لائم ذلكَ فضلُ اللّه يؤتيهِ من يَشاءُ وَاللّه واسعٌ عليمٌ}

۵۴... ۷۱

ص: ۵۹۵

{إنما وليُّكمُ اللّه ُورسولهُ والَّذين آمنوا الَّذين يُقيمونَ الصَّلاه ويؤتونَ الزكاةَ وهمْ راكعونَ}

۵۵... ۷۱

{وَلو أنَّهم أقاموا التَّوراهَ والإنجيلَ وَمَا أُنزلَ إليهم من ربِّهم لأكلوا من فَوقهمْ وَمن تحتِ أرجُلهمْ منهمْ أمَّهٌ مقتصدهٌ وَكثيرٌ منهمْ سآءَ ما يعملونَ}

۶۶... ۷۵

{يا أيُّها الرَّسولُ بلغْ ما أُنزلَ إليكَ من رَبِّك وإن لمْ تَفعلْ فما بلَّغتَ رسالتهُ واللّه ُيَعصمُكَ من النَّاس إنَّ اللّه لا يهدى القومَ الكافرينَ}

۶۷... ۷۶

{يَا أيها الَّذينَ آمنوا لا تُحرموا طيِّبات ما أحلِّ اللّه ُلكم وَلا تَعتَدوا إنَّ اللّه َلا يُحبُّ المُعتدينَ}

۸۷... ۷۹

{يا أيُّها الَّذينَ آمنوا لاَ تَقتلوا الصَّيدَ وأنتُم حرُمٌ وَمن قَتلهُ مِنكم مُتعمِّداً فَجزاءٌ مثلُ ما قَتلَ من النَّعم يَحكمُ بهِ ذَوا عدلٍ مِنكم هدياً بالغَ الْكعبهِ أو كفارهٌ طعامُ مساكينِ أوْ عدلُ ذلكَ صياماً ليذوقَ وَبالَ أمرهِ عفَا اللّه ُعمَّا سلفَ ومَن عادَ فَينتقمُ اللّه ُمنهُ واللّه ُعزيزٌ ذو انتقامٍ}

۹۵... ۸۰

{يا أيُّها الَّذينَ آمنوا لا تَسألوا عن أشياءَ إن تُبدَ لكمْ تَسؤكُمْ وإن تَسألوا عَنها حينَ يُنزَّلُ القرآنُ تُبدَ لكمْ عَفا اللّه ُعنها وَاللّه ُعنها وَاللّه ُغَفورٌ حَليمٌ}

۱۰۱... ۸۲

{يَا أيُّها الذينَ آمنوا عَليكمْ أنفُسكمْ لا يَضُرُّكم من ضلَّ إذا اهتدَيتُمْ إلى اللّه ِ مَرجعُكَم جميعاً فَيُنبئُكم بما كُنتم تَعملونَ}

١٠٥…… ٨٢

سوره انعام

{وَنُقلِّب أفئدَتَهم وَأبصارَهم كَما لمْ يُؤمنوا به أوَّل مرَّةٍ وَنذرُهمْ فى طغيانِهمْ يَعمَهونَ}

١١٠…… ٨٥

سوره اعراف

{وَالوزنُ يَومئذٍ الحقُّ فمن ثَقُلتْ موازينهُ فأولئك همُ المُفلحونَ * ومنْ خَفَّت موازينهُ فَأولئكَ الَّذينَ خَسروا أنفُسهم بِما كانُوا بآياتنا يَظلِمونَ}

٨و٩…… ٨۶

{وَبينهمَا حِجابٌ وَعلى الأعرافِ رجالٌ يَعرفونَ كلًا بِسيماهمْ ونادوا أصحابَ الجنَّه أنَ سلامٌ عَليكُمْ لمْ يَدخُلوها وَهُم يَطمعونَ}

۴۶…… ٨٧

{إنِّ ربَّكم اللّه ُالذى خلقَ السَّماواتِ والأرضَ فى ستَّه أيام ثمَّ استوى على العرشِ يُغشى اللَّيلَ النَّهار يَطلُبهُ حَثيثاً وَالشَّمسَ والقمرَ وَالنجومَ مُسخراتٍ بأمرهِ ألا لهُ الخَلقُ وَالأمرُ تباركَ اللّه ُربُّ العالمينَ}

۵۴…… ٨٧

{وَجاوزنا بِبنى إسرائيلَ البَحرَ فأتوا على قَومٍ يَعكفونَ على أصنامٍ لَهمْ قالوا يَا موسى اجعلْ لنا إلهاً كمَا لهُمْ آلههٌ قالَ إنَّكم قومٌ تَجهلونَ}

١٣٨…… ٩٠

{وَلما جاءَ موسى لِميقاتِنا وَكلمهُ ربُّهُ قالَ ربَّ أرنى أنظرْ إليكَ قالَ لَن ترانى وَلكن انظرْ إلى الجبلِ فإن استقرَّ مَكانهُ فَسوفَ تَرانى فَلما تجلّى ربُّه للجَبلِ جَعلهُ دكاً وخرِّ موسى صعقاً فلمّا أفاقَ قالَ سُبحانكَ تُبتُ إليكَ وَأنا أوّلُ المؤمنينَ}

۱۴۳… ۹۱

{وَمن قومِ موسى أُمَّةٌ يَهدونَ بالحقِّ وبهِ يَعدلونَ}

۱۵۹… ۹۳

{وَسألهمْ عنِ القريهِ الَّتى كانتْ حاضرةَ البحرِ إذ يعدونَ فى السبتِ إذْ تأتيهمْ حِيتانهمْ يومَ سَبتهمْ شُرعاً وَيومَ لا يَسبتونَ لا تأتيهمْ كذلكَ نَبلوهم بِما كانوا يَفسُقونَ * وَإذ قالتْ أُمَّةٌ مِنهم لم تَعظونَ قوماً اللّه مُهلِكُهم أوْ مُعذبُهمْ عَذاباً شديداً قالوا مَعذرةً إلى ربِّكم وَلَعلهمْ يَتّقونَ * فَلما نَسوا مَا ذُكروا بهَ أنجَينا الَّذينَ يَنهونَ عن السّوءِ وأخذنا الَّذينَ ظَلموا بِعذابٍ بَئيسٍ بَما كانوا يَفسُقون * فَلَمَّا عَتوا عمّا نُهوا عنهُ قُلنا لهمْ كُونوا قردةً خاسِئينَ}

۱۶۳تا۱۶۶… ۹۴

{وَإذ أخذَ ربُّكَ من بنى آدمَ من ظُهورِهم ذُريَّتهُم وَأشهدهُم على أنفُسِهم ألستُ بِربكُمْ قالوا بلى شَهدنا أن تَقولوا يومَ القيامهِ إنّا كنَّا عنْ هذا غَافلينَ}

۱۷۲… ۹۷

سوره انفال

{يَا أيُّها الذينَ آمنوا إذا لَقيتمُ الَّذين كفرُوا زَحفاً فلا تُولوهمُ الأَدبارَ}

۱۵… ۹۹

{وَإذا يمكرُ بكَ الَّذينَ كفروا لِيُثبتوكَ أو يَقتلوكَ أو يُخرِجوكَ وَيمكرونَ وَيمكرُ اللّه واللّه خيرُ الماكرينَ}

ص: ۵۹۸

۹۹ ···۳۰

سوره توبه

سبب نزول آن ··· ۱۰۱

اخطار به ابی بکر به خواندن سوره··· ۱۰۱

تلاوت امام از بندهای سوره··· ۱۰۲

{وإن نكثوا أيمَانَهم من بعدِ عَهدِهمْ وَطَعنوا فی دينكُم فَقاتلوا أئمَّه الكُفر إنَّهم لا أيمانَ لهمْ لَعلَّهمْ يَنتهونَ}

۱۰۲ ···۱۲

{وإن نكثوا أيمَانَهم من بعدِ عَهدِهمْ وَطَعنوا فی دينكُم فَقاتلوا أئمَّه الكُفر إنَّهم لا أيمانَ لهمْ لَعلَّهمْ يَنتهونَ}

۱۰۳ ···۱۲

{أَجعلتمْ سِقايَهَ الحاجِّ وَعمارهَ المسجدِ الحرَامِ كَمن آمنَ باللّه ِوَاليومِ الآخرِ وَجاهدَ فی سبيلِ اللّه ِلاَ يَستوُونَ عندَ اللّه ِوَاللّه ُلاَ يَهدی القومَ الظَّالمينَ}

۱۰۴ ···۱۹

{إنَّ عدَّه الشهورِ عندَ اللّه ِاثنا عشرَ شهراً فی كتابِ اللّه ِيومَ خلقَ السَّماواتِ والأرضَ مِنها أربعهٌ حرُمٌ ذلكَ الدِّينُ القيِّمُ فلا تَظلِموا فيهنَّ أنفُسَكمْ وَقاتِلوا المُشركينَ كافهً كما يُقاتِلونكمْ كافهً وَاعلموا أنَّ اللّه َمعَ المُتَّقينَ}

۱۰۵ ···۳۶

{المُنافقونَ وَالمنافقاتُ بَعضُهم من بعضٍ يَأمرونَ بِالمنكرِ وَينهونَ عنِ المَعروفِ وَيقبِضونَ أيديَهمْ نَسوا اللّه َفَنسيهُمْ إنَّ المُنافقينَ همُ الفاسقونَ}

ص: ۵۹۹

۱۰۶ ...۶۷

{وَالسابقونَ الأولونَ منَ المُهاجرينَ وَالأنصارِ وَالَّذينَ اتَّبعوهم بإحسانٍ رضى اللّه ُعنهُم وَرضوا عنهُ وَأعدَّ لهمْ جناتٍ تجرى تَحتَها الأنهارُ خَالدينَ فيهَا أبداً ذلکَ الفوزُ العَظيمُ}

۱۰۶ ...۱۰۰

سوره يونس

{أكـانَ للنَّاس عجباً أنْ أَوحينا إلى رجلٍ منهمْ أنْ أنـذرِ النَّاسَ وَبشِّر الَّذينَ آمنوا أنَّ لهمْ قـدمَ صـدقٍ عنـدَ ربِّهم قالَ الكافرونَ إنَّ هذا لَساحرٌ مُبينٌ}

۱۰۷ ...۲

{لِلَّذينَ أحسنُوا الحُسنى وَزيادةٌ وَلا يَرهقُ وُجوهَهُم قترٌ وَلا ذلَّةٌ أولئکَ أصحابُ الجَنهِ همْ فيها خَالدونَ}

۱۰۸ ...۲۶

{ألا إنَّ أولياءَ اللّه ِ لا خوفٌ عَليهمْ وَلا همْ يحزَنونَ}

۱۰۸ ...۶۲

سوره هود

{وَما من دابّهٍ فى الأرضِ إلا على اللّه ِ رزقُها وَيعلمُ مُستقرَّها و مستودَعها كلٌّ فى كتابٍ مُبينٍ}

۱۰۹ ...۶

{أَفمن كانَ على بَينهٍ من ربِّه وَيتلوهُ شاهـدٌ منهُ وَمن قبلهِ كتابُ مُوسـى إماماً وَرحمهً أُولئکَ يؤمنونَ بهِ وَمن يَكفُر بهِ منَ الأحزابِ فالنَّار مَوعدهُ فلا تکُ فى مريهٍ منهُ إنّهُ الحقُّ مِن ربِّک ولكنَّ أكثرَ النَّاس لا يؤمنونَ}

۱۱۰ ...۱۷

{حتّى إذَا جاءَ أمرُنا وفارَ التَّنورُ قُلنا احمِل فيها من كُلِّ زَوجينِ اثنينِ وَأهلَكَ إلاَّ مَن سبقَ عليهِ القولُ ومَنْ آمنَ وَما آمنَ معهُ إلاَّ قليلٌ}

۱۱۱ ...۴۰

{إنِّى تَوكلتُ عَلى اللّه ِ ربِّى وَربِّكم مَا مِن دابَّةٍ إلاَّ هوَ آخذٌ بِناصِيتهَا إنَّ رَبِّى عَلى صراطٍ مُستَقيمٍ}

۱۱۱ ...۵۶

{يومَ يأتِ لا تَكلَّم نفسٌ إلاّ بإذنهِ فَمنهمْ شقىٌّ وَسعيدٌ}

۱۱۲ ...۱۰۵

{وَأقمِ الصلاةَ طَرفى النَّهارِ وَزلفاً منَ اللَّيل إنَّ الحَسناتِ يُذهبنَ السَّيئاتِ ذلكَ ذِكرى للذَّاكرينَ}

۱۱۳ ...۱۱۴

سوره يوسف

{وَلقدْ همَّت بهِ وهمَّ بها لَولا أَن رأى بُرهانَ ربِّه كذلكَ لِنصرفَ عنهُ السُّوءَ وَالفحشاءَ إنَّهُ مِن عِبادِنا المُخلَصينَ}

۱۱۶ ...۲۴

سوره رعد

{وَفى الأرضِ قطعٌ متجاوراتٌ وَجناتٌ من أعنابٍ وزرعٌ وَنخيلٌ صنوانٌ وَغيرُ صنوانٍ يُسقى بماءٍ واحدٍ ونفضلُ بعضها على بعضٍ فى الأكلِ إنَّ فى ذلك لاياتٍ لقومٍ يعقلونَ}

۱۱۸ ...۴

{ويقولُ الَّذينَ كفروا لولا أنزلَ عليهِ آيةٌ من ربِّه إنَّما أنتَ منذرٌ ولكلِّ قومٍ هادٍ}

۱۱۹ ...۷

{أنزلَ من السَّماء ماءً فسالتْ أوديةٌ بقدرهَا فاحتملَ السَّيل زبداً رابياً ومم}

{وقـدونَ عليهِ فى النَّار ابتغاءَ حليهٍ أوْ متاعٍ زبدٌ مثلهُ كذلكَ يضـربُ اللّه ُالحقَّ وَالباطلَ فأما الزَّبد فَيذهبُ جفاءً وأمَّا ما ينفعُ النَّاس فيمكثُ فى الأرضِ كذلكَ يَضربُ اللّه ُالأمثالَ}

۱۱۹ ...۱۷

{سلامٌ عَليكم بِما صبرتُم فَنعم عُقبى الدَّار}

۱۲۰ ...۲۴

{الَّذينَ آمنوا وَتطمئنُّ قُلوبُهم بذكرِ اللّه ِ أَلا بذكرِ اللّه ِ تَطمئنُّ القُلوبُ}

۱۲۰ ...۲۸

{وَيقولُ الَّذينَ كَفروا لستَ مُرسلاً قل كفَى باللّه ِ شَهيداً بينى وَبَينكُم ومنْ عندهُ علمُ الكتابِ}

۱۲۱ ...۴۳

سوره ابراهيم

{أَلمْ يَأْتِكمْ نبؤا الَّذينَ من قَبلكُم قومِ نوحٍ وَعـادٍ وَثمودَ وَالَّذينَ من بَعـدهمْ لاـ يَعلمُهم إلاـ اللّه ُجاءتهمْ رُسلُهم بالبينـاتِ فَردّوا أيديهُمْ فى أَفواهِهم وَقالوا إنّا كَفرنَا بِما أُرسلتُم بهِ وَإنَّا لفى شكٍّ ممَّا تدعونَنا إليهِ مُريبٍ}

۱۲۲ ...۹

{أَلمْ ترَ كيفَ ضربَ اللّه ُمثلاً كلمةً طيبةً كشجرةٍ طيبهٍ أصلهَا ثابتٌ وَفرعُها فى السَّماءِ}

۱۲۳ ...۲۴

{وَمثلُ کلمهٍ خبیثهٍ کشجرهٍ خبیثهٍ اجتثتْ من فوقِ الأرضِ مالها من قَرارٍ}

۱۲۴ ···۲۶

{ألمْ ترَ إلی الذینَ بدلوا نِعمت اللّه ِ کفراً وأحلُّوا قومهمْ دارَ البوارِ}

۱۲۴ ···۲۸

سوره حجر

{رُّبما یودُّ الذینَ کفروا لوْ کانوا مِسلمینَ}

۱۲۵ ···۲

{لها سبعهُ أبوابٍ لکلِّ بابٍ منهمْ جزءٌ مَّقسومٌ}

۱۲۶ ···۴۴

{وَما خلقنا السَّماوات والأرضَ وَما بینهُما إلاَّ بِالحقِّ وإنَّ السَّاعهَ لآتیهٌ فَاصفحِ الصَّفح الجمیلَ}

۱۲۷ ···۸۵

سوره نحل

{یُنزلُ الملائکهَ بالروحِ من أمرهِ عَلی مَن یشاءُ مِن عِبادهِ أَن أَنذروا أنهُ لا إله إلاَّ أَنا فَاتقونِ}

۱۲۸ ···۲

{وَعلاماتٍ وبِالنجمِ همْ یَهتدونَ}

۱۲۹ ···۱۶

{وَقیلَ للذینَ اتَّقوا ماذَا أَنزلَ ربُّکم قَالوا خیراً للذینَ أحسَنوا فی هذهَ الدُّنیا حسنهٌ وَلدارُ الآخرهِ خیرٌ وَلنعمَ دارُ المُتقینَ}

۱۲۹ ...۳۰

{وَاللّه ُخَلقكمْ ثمَّ يتوَفاكمْ وَمنكم مَن يردُّ إلى أرذلِ العُمرِ لكى لا يَعلمَ علمٍ شيئاً إنَّ اللّه َعليمٌ قديرٌ}

۱۳۰ ...۷۰

{إنَّ اللّه َيأمرُ بالعدلِ والإحسانِ وَإيتاءِ ذى القُربى وَينهى عَن الفحشاءَ وَالمُنكرِ وَالبَغى يَعظُكمْ لَعلكمْ تَذكَّرونَ}

۱۳۰ ...۹۰

سوره اسراء

{قالَ لقدْ علمتَ ما أنزلَ هؤلاءِ إلاَّ ربُّ السماواتِ وَالأرضِ بَصائرَ وَإنّى لأظُنكَ يا فِرعونُ مثبوراً}

۱۳۱ ...۱۰۲

سوره کهف

{وَيسألونكَ عَن ذِى القَرنينِ قلْ سَأتلُوا عَليكُم منهُ ذِكراً}

۱۳۲ ...۸۳

{وَتركنَا بَعضهمْ يَومئذٍ يموجُ فى بعضٍ وَنفخَ فى الصُّور فَجمَعناهمْ جَمعاً}

۱۳۳ ...۹۹

{قُل هلْ نُنبئكُم بِالأخسَرينَ أعمَالاً}

۱۳۳ ...۱۰۳

سوره مريم

{فَخرجَ عَلى قومهِ مِن المِحرابِ فَأوحى إلَيهمْ أَن سبِّحوا بُكرَةً وَعشياً}

ص: ۶۰۴

۱۱… ۱۳۴

{وَهُزی إلیکِ بِجذعِ النَّخلهِ تُساقِطْ عَلیکَ جَنیّاً}

۲۵… ۱۳۴

{یَومَ نحشرُ المُتَّقینَ إلَی الرَّحمن وَفداً}

۸۵… ۱۳۵

{إنَّ الَّذینَ آمنُوا وَعملُوا الصَّالحاتِ سَیجعَلُ لهمُ الرَّحمن وُداً}

۹۶… ۱۳۵

سوره طه

{الرَّحمنُ عَلی العَرشِ استَوَی}

۵… ۱۳۷

{وَاجعل لِی وزَیراً من أَهلی * هارونَ أَخی * اشدُد بهِ أزرِی * وَأشرکهُ فی أَمری»}

۲۹تا۳۲… ۱۳۷

«فَأوجسَ فِی نَفسهِ خیفهً مُّوسی»

۶۷… ۱۳۸

{فَأخرجَ لهمْ عِجلاً جسداً لهُ خوارٌ فَقالُوا هذَا إلهکُمْ وإلهُ مُوسی فَنَسیَ}

۸۸… ۱۳۸

{وَأمرْ أهلکَ بِالصلاهِ وَاصطَبرْ عَلیها لاَ نسألُکَ رِزقاً نَّحنُ نَرزُقُکَ وَالعاقبهُ لِلتَّقوی}

۱۳۲… ۱۳۹

سوره انبیاء

{کُلُّ نفسٍ ذائقهُ الموتِ وَنبلوکُم بالشرِّ وَالخیرِ فتنهً وَإلینَا تُرجعونَ}

۱۴۰ …۳۵

{وَنضعُ المَوازينَ القسطَ ليومِ القيامهِ فلاَ تُظلمُ نفسٌ شيئاً وإن كانَ مثقالَ حبهٍ من خردلٍ أتَينا بها وَكفى بِنا حاسِبينَ}

۱۴۰ …۴۷

{إنّ الَّذينَ سبقتْ لهُم مِنا الحُسنى أولئكَ عَنها مُبعدونَ}

۱۴۱ …۱۰۱

{يومَ نَطوى السَّماء كطيِّ السِّجلِّ للكُتبِ كَما بَدأنا أولَ خلقٍ نُعيدهُ وَعداً عَلينَا إنَّا كنَّا فَاعِلينَ}

۱۴۲ …۱۰۴

سوره حج

{إنَّ الَّذين آمَنوا وَالذينَ هَادوا وَالصَّابئينَ وَالنَصارى وَالمجوسَ وَالذينَ أشرَكوا إنَّ اللّه ـَيفصلُ بَينهمْ يومَ القيامهِ إنَّ اللّه ـَعَلى كلِّ شىءٍ شَهيدٌ}

۱۴۳ …۱۷

سوره مؤمنون

{الَّذينَ همْ فى صلاتِهمْ خاشعونَ}

۱۴۵ …۲

{وَالَّذينَ همْ عنِ اللَّغوِ مُعرضونَ}

۱۴۵ …۳

{ثمَّ خلقنَا النُّطفهَ عَلقهً فَخلقنا العَلقهَ مُضغهً فَخلقنَا المُضغهَ عظاماً فَكسونا العِظامَ لحماً ثمَّ أنشَأناهُ خلقاً آخرَ فَتباركَ اللّه ُأحسنُ الخالقينَ}

ص: ۶۰۶

۱۴۵ ...۱۴

{إنَّ فی ذلکَ لآیاتٍ وَإن کنَّا لَمبتَلینَ}

۱۴۶ ...۳۰

{وَلقد أخذناهُمْ بِالعذابِ فَما استَکانُوا لِربِّهمْ ومَا یَتضرَّعونَ}

۱۴۶ ...۷۶

سوره نور

{قُل للمؤمنینَ یَغضُّوا مِن أبصارِهمْ وَیحفظُوا فُروجهمْ ذلکَ أزکَی لهمْ إنَّ اللّهَ خبیرٌ بِما یَصنعونَ}

۱۴۸ ...۳۰

{رجالٌ لاَّ تلهیهمْ تجارهٌ ولا بیعٌ عن ذِکر اللّهِ وإقامِ الصَّلاه وإیتاءِ الزَّکاهِ یَخافونَ یَوماً تَتقلَّبُ فیِهِ القُلوبُ وَالأبصارُ}

۱۴۹ ...۳۷

{وَالَّذینَ کفروا أعمالُهمْ کسرابٍ بقیعهٍ یحسبهُ الظمآنُ ماءً حتَّی إذا جاءهُ لمْ یجدهُ شَیئاً وَوجدَ اللّهَ عندهُ فَوفّاهُ حِسابهُ وَاللّهُ سریعُ الحسابِ}

۱۴۹ ...۳۹

{ألمْ ترَ أنَّ اللّهَ یُزجی سَحاباً ثمَّ یُؤلِّف بینهُ ثمَّ یَجعلهُ رُکاماً فَتَری الوَدقَ یَخرُجُ مِن خِلالهِ وَینزِّل مِن السَّماء من جبالٍ فیهَا من بَردٍ فَیصیبُ بهِ من یَشاءُ وَیصرفهُ عمَّن یَشاءُ یَکادُ سَنا برقهِ یذهبُ بِالأبصارِ}

۱۵۰ ...۴۳

ص: ۶۰۷

{وَعدَ اللّه ُالَّذينَ آمنوا منكَم وَعملوا الصَّالحاتِ لَيستخلِفَنَّهم فى الأرضِ كما استخلفَ الَّذينَ مِن قَبلِهم وَليُمكَننَّ لهمْ دينهُم الَّذى ارتَضى لهمْ وَليُبدِّلنهم مِّن بعدِ خَوفِهمْ أمناً يَعبدونَنى لا يُشركونَ بى شَيئاً وَمن كَفرَ بعدَ ذلكَ فأولئكَ همُ الفَاسقونَ}

۱۵۰ ...۵۵

سوره فرقان

{أصحابُ الجَنَّهِ يَومئذٍ خيرٌ مُّستقراً وَأحسنُ مَقيلًا}

۱۵۲ ...۲۴

{وَعاداً وثمودَ وأصحابَ الرَّسِّ وقُروناً بينَ ذلكَ كثيراً}

۱۵۲ ...۳۸

{وَهوَ الَّذى خلقَ منَ الماءِ بشراً فجعلهُ نسباً وَصهراً وَكانَ ربُّكَ قديراً}

۱۵۳ ...۵۴

سوره شعراء

{وَأنذرْ عَشيرتكَ الأَقربينَ}

۱۵۴ ...۲۱۴

سوره قصص

{وَنريدُ أن نَّمنَّ عَلى الَّذينَ استُضعفوا فِى الأرضِ وَنَجعلهُم أَئمهً وَنجعلَهمُ الوارثينَ}

۱۵۵ ...۵

{وَابتغَ فِيما آتاكَ اللّه ُالدَّار الآخرهَ وَلا تنسَ نَصيبكَ منَ الدُّنيا وَأحسن كمَا أحسنَ اللّه ُإليكَ وَلا تَبغِ الفَسادَ فى الأرضِ إنَّ اللّه َلا يُحبُّ المفسِدينَ}

۱۵۵ ...۷۷

ص: ۶۰۸

{تِلکَ الدَّارُ الآخرهُ نَجعلُها للَّذینَ لاَ یُریدونَ عُلواً فی الأرضِ وَلا فَساداً وَالعاقبهُ لِلمُتقینَ}

۸۳… ۱۵۶

{وَلا تدعُ معَ اللّه ِإلهاً آخرَ لاَ إله إلاّ هوَ کلُّ شی ءٍ هالکٌ إلاَّ وجههُ لهُ الحُکمُ وَإلیهِ تُرجَعونَ}

۸۸… ۱۵۶

سوره عنکبوت

{أَحسبَ النّاسُ أَن یُترکوا أَن یَقولوا آمنَّا وَهمْ لاَ یُفتَنونَ}

۲… ۱۵۸

{مَن کانَ یَرجوا لِقاءَ اللّه ِفانَّ اللّه ِلآتٍ وَهوَ السَّمیعُ العَلیمُ}

۵… ۱۵۸

سوره روم

{وَما آتیتُم مِن رباً لیربُوا فی أموالِ النَّاس فَلا یَربُوا عندَ اللّه ِوَما آتیتُم مِن زکاهٍ تُریدونَ وجهَ اللّه ِفأولئکَ همُ المُضعفونَ}

۳۹… ۱۶۰

سوره لقمان

{إنَّ اللّه ِعِندهُ علمُ الساعهِ وَینزِّلُ الغیثَ وَیعلمُ ما فی الأرحامِ وَما تَدری نفسٌ مَّاذا تَکسبُ غداً وَما تَدری نفسٌ بأیِّ أرضٍ تموتُ إنَّ اللّه َعلیمٌ خَبیرٌ}

۳۴… ۱۶۱

سوره سجده

{أَفمن کانَ مؤمناً کَمن کانَ فَاسقاً لاَ یَستوُونَ}

۱۸… ۱۶۲

سوره احزاب

{النّبىُّ أَولى بِالمؤمنينَ مِن أنفسهِمْ وَأزواجهُ أُمَّهاتُهم وَأولوا الأرحامِ بَعضهُم أَولى بِبعضٍ فى كتابِ اللّه منَ المؤمنينَ وَالمُهاجرينَ إلاَّ أَن تفعَلوا إلى أَوليائكُم معروفاً كانَ ذلكَ فى الكتابِ مَسطوراً}

۱۶۳ ...۶

{وَقرنَ فى بُيُوتكنَّ وَلا تتبرَّجن تبرُّج الجاهليهِ الأُولى وَأقمنَ الصَّلاهَ وَآتينَ الزَّكاهَ وَأطعنَ اللّه وَرسولهُ إنَّما يُريدُ اللّه ليُذهبَ عنكمُ الرجسَ أهلَ البيتِ وَيُطهرَكم تَطهيراً}

۱۶۴ ...۳۳

{يا أيُّها الَّذينَ آمنوا اذْكروا اللّه ذكراً كثيراً}

۱۶۴ ...۴۱

{إنَّ اللّه وَملائكتَهُ يُصلُّونَ عَلى النَّبىِّ يَا أيُّها الَّذينَ آمَنوا صَلُّوا عَليهِ وَسلِّموا تَسليماً}

۱۶۴ ...۵۶

{إنَّا عَرضنا الأمانهَ عَلى السَّماواتِ وَالأرضِ وَالجبالِ فَأَبينَ أَن يَحملنَها وَأشفقنَ مِنها وَحملَها الإنسانُ إنَّه كانَ ظَلوماً جَهولاً}

۱۶۵ ...۷۲

سوره سبأ

{وَما أموالُكمْ وَلا أولادُكم بِالَّتى تُقرِّبُكم عِندَنا زُلفى إلاَّ منْ آمنَ وَعملَ صالحاً فَأولئك لهمْ جزاءُ الضِّعفِ بما عَملوا وَهمْ فى الغُرُفاتِ آمِنونَ}

۱۶۶ ...۳۷

{قُل إنَّ ربِّی یَبسُطُ الرِّزقَ لِمن یشاءُ مِن عِبادهِ وَیقدرُ لهُ ومَا أنفقتُم مِن شیءٍ فهوَ یُخلفهُ وَهوَ خیرُ الرَّازقینَ}

۳۹... ۱۶۷

سوره فاطر

{الحَمدُ للّه ِفاطرِ السَّماواتِ وَالأرضِ جاعلِ الملائکهِ رُسـلًا أُولی أجنِحهٍ مَّثنی وَثُلاثَ وَرُباعَ یَزیدُ فی الخلقِ مَا یَشاءُ إنَّ اللّه ـعَلی کلِّ شَیٍ قَدیرٌ}

۱... ۱۶۸

سوره یس

{إنَّا نَحنُ نُحی المَوتی وَنکتبُ مَا قدَّموا وَآثارَهُمْ وَکلَّ شَیءٍ أَحصیناهُ فی إمامٍ مُبینٍ}

۱۲... ۱۷۰

{الیوَمَ نَختمُ عَلی أَفواهِهمْ وَتُکلِّمنا أَیدیهِمْ وَتَشهدُ أَرجُلُهم بِما کَانوا یَکسِبونَ}

۶۵... ۱۷۱

{لِیُنذرَ مَن کانَ حیاً وَیحِقُّ القَولُ عَلی الکَافرینَ}

۷۰... ۱۷۱

{إنَّما أمرُهُ إذا أرَادَ شَیئاً أَن یَقولَ لهُ کُن فَیکونُ}

۸۲... ۱۷۱

سوره صافات

{إنَّا زَینَّا السَّماءَ الدُّنیا بزِینهٍ الکوَاکبِ}

۶... ۱۷۲

{وَقِفُوهم إنَّهمْ مَسؤولونَ}

۱۷۲ ...۲۴

{وَقالَ إنِّی ذاهبٌ إلی رَبِّی سَیهدینِ}

۱۷۳ ...۹۹

{سَلامٌ عَلی آل یاسینَ}

۱۷۳ ...۱۳۰

سوره ص

{وَقالوا ربَّنا عجِّل لَّنا قِطَّنا قبلَ یومِ الحِسابِ}

۱۷۴ ...۱۶

{فَقالَ إنِّی أحببتُ حبَّ الخیرِ عن ذِکرِ ربِّی حتَّی تَوارتْ بِالحجابِ}

۱۷۴ ...۳۲

{إذ قالَ ربُّکَ للملائکهِ إنِّی خالقٌ بَشراً مِن طینٍ * فإذا سوَّیتهُ وَنفختُ فیهِ من روحی فَقعوا لهُ سَاجدینَ}

۷۱و۷۲... ۱۷۵

سوره زمر

{وَالَّذی جاءَ بالصِّدقِ وَصدَّقَ بهِ أولئکَ همُ المتَّقونَ}

۱۷۷ ...۳۳

{اللّه یَتوفَّی الأنفسَ حینَ مَوتها وَالتّی لمْ تَمتْ فی منَامِها فَیُمسکُ الَّتی قَضی عَلَیها الموتَ وَیُرسلُ الأخرَی إلَی أجلٍ مُسمیً إنَّ فی ذلکَ لایاتٍ لقومٍ یَتَفکرونَ}

۱۷۷ ...۴۲

ص: ۶۱۲

{قُلْ يا عبادیَ الَّذینَ أسرَفوا عَلی أنفُسِهم لاَ تَقنَطوا مِن رحمهِ اللّه ِ إنَّ اللّه َ یَغفرُ الذَّنوبَ جَمیعاً إنَّهُ هوَ الغفورُ الرَّحیمُ}

۵۳... ۱۷۹

{وَسیقَ الَّذینَ کَفروا إلَی جهنَّم زُمراً حتَّی إذَا جاؤوهـا فُتحتْ أبوابُهـا وَقالَ لهمْ خزَنتُها أَلمْ یأتِکمْ رُسلٌ مِنکمْ یَتلونَ علیکُمْ آیاتِ ربِّکمْ وَیُنذرونَکمْ لقاءَ یومِکمْ هذَا قَالوا بَلی وَلکن حقَّت کَلمهُ العذابِ عَلی الکافرینَ}

۷۱... ۱۷۹

{وَسیقَ الَّذینَ اتَّقوا ربَّهمْ إلی الجَنهِ زُمراً حتَّی إذَا جاؤُوها وَفُتحت أبوابُها وَقالَ لَهمْ خزَنتُها سَلامٌ علیکمْ طِبتمْ فادخُلُوها خَالدینَ}

۷۳... ۱۸۰

سوره غافر

{یومَ هُم بارزونَ لاَ یَخفی عَلی اللّه ِ مِنهمْ شیءٌ لمنِ المُلکُ الیَومَ للّه ِ الواَحدِ القهَّار}

۱۶... ۱۸۱

سوره فصلت

{ثمَّ استَوی إلی السَّماءِ وَهیَ دُخانٌ فقالَ لَها وَللأرضِ ائتِیا طوعاً أوْ کَرهاً قالتَا أتَینا طائِعینَ}

۱۱... ۱۸۳

{وَما کُنتمْ تستَترونَ أَن یَشهدَ علیکمْ سَمعکُمْ وَلاَ أَبصارُکمْ وَلاَ جلُودُکمْ وَلکن ظَننتمْ أَنَّ اللّه َ لاَ یَعلمُ کثیراً ممَّا تَعمَلونَ}

۲۲... ۱۸۴

{وَقالَ الَّذينَ كَفروا ربَّنا أرِنا الَّذين أضلَّانا مِن الجنِّ وَالإنسِ نَجعلهُما تحتَ أَقدامِنا ليكونَا منَ الأسفَلينَ}

۱۸۴ ...۲۹

سوره شوری

{ذلكَ الَّذی يُبشرُ اللّه ُعِبادهُ الَّذين آمنُوا وَعملُوا الصَّالحاتِ قُل لَا أسألُكم عليهِ أَجراً إلّا المودَّه فی القُربی وَمن يَقترف حسنهً نَّزدْ لهُ فيهَا حُسناً إنَّ اللّه َغفورٌ شكورٌ}

۱۸۵ ...۲۳

{وَلوْ بَسطَ اللّه ُالرِّزقَ لعبادهِ لَبغوا فی الأرضِ ولكنِ يُنزِّلُ بِقدرٍ مَا يشاءُ إنّهُ بعبادهِ خبيرٌ بصيرٌ}

۱۸۶ ...۲۷

{وَما أَصابكُم مِن مصيبهٍ فَبما كَسبتْ أيديكُمْ وَيعفُوا عَن كثيرٍ}

۱۸۶ ...۳۰

{للّه ِملكُ السَّماواتِ وَالأرضِ يَخلُقُ مَا يشاءُ يَهبُ لِمن يشاءُ إنَاثاً وَيهبُ لمَن يشاءُ الذُّكورَ}

۱۸۷ ...۴۹

سوره زخرف

{وَاسألْ مَن أرسلنَا مِن قبلكَ مِن رُسلنَا أجعلنَا مِن دونِ الرَّحمنِ آلههً يُعبدونَ}

۱۸۸ ...۴۵

{قُل إن كانَ للرَّحمن ولدٌ فأنَا أوَّلُ العَابدينَ}

۱۸۹ ...۸۱

سوره دخان

{فَما بكتْ عَليهمُ السَّماء وَالأَضُ وَما كانُوا مُنظرِينَ }

۲۹… ۱۹۰

سوره جاثیه

{هذا كِتابنَا ينطقُ عَليكُم بالحقِّ إنَّا كنَّا نستَنسخُ ما كُنتمْ تَعملونَ}

۲۹… ۱۹۱

سوره احقاف

{وَوصَّينـا الإنسانَ بِوالـديه إحسَاناً حَملتهُ أمهُ كُرهاً وَوضـعتهُ كُرهاً وَحملهُ وَفصالهُ ثَلاثونَ شَـهراً حتَّى إذا بَلغَ أربعينَ سـنةً قالَ ربِّ أَوزعنى أن أشـكرَ نعمتـكَ الَّتى أَنعمتَ عليَّ وَعَلى والـديَّ وَأن أعملَ صالحاً تَرضاهُ وَأصـلحْ لى فى ذُريتى إنى تُبتُ إليكَ وَأنِّى منَ المُسلمينَ}

۱۵… ۱۹۲

سوره محمد صلى الله عليه و آله وسلم

{وَمنهُم مَن يَستمعُ إليكَ حتَّى إذا خَرجوا مِن عنـدكَ قَالوا للَّذينَ أوتذوا العلمَ ماذَا قالَ آنفاً أولئكَ الَّذينَ طبعَ اللّه ُعلى قلوبِهمْ وَاتبعوا أهواءَهمْ}

۱۶… ۱۹۴

{وَلو نشاءُ لأرينَاكَهم فَلعرفتَهُم بِسيماهُم وَلتعرفنَّهم فى لحنِ القولِ وَاللّه ُيَعلمُ أعمالَكُم}

۳۰… ۱۹۴

سوره فتح

{إذ جعـلَ الَّذينَ كفروا فى قُلـوبِهم الحَميةَ حميَّةَ الجـاهليّه فَـأنزلَ اللّه ُسَـكينتهُ عَلى رَسـولِهِ وَعَلى المؤمنينَ وَألزمَهمْ كلِمةَ التَّقوى وَكانوا أحقَّ بِها وَأهلهَا وَكانَ اللّه ُبكلِّ شَىء عَليماً}

۲۶… ۱۹۶

سوره حجرات

{یَا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا اجتَنبوا کَثیراً مِن الظَّن إنَّ بعضَ الظَّنِّ إثمٌ وَلا تَجسسوا وَلاَ یَغتب بَعضکم بعضاً أیُحبُ أحَدکم أَن یأکلَ لحمَ أخیهِ میتاً فَکرهتموهُ وَاتَّقوا اللّه ـ إنَّ اللّه ـ توابٌ رحیمٌ}

۱۲…… ۱۹۸

سوره ق

{وَجاءتْ کُلُّ نفسٍ مَّعها سآئقٌ وَشهیدٌ}

۲۱…… ۱۹۹

سوره ذاریات

{وَالذاریاتِ ذَرواً * فَالحاملاتِ وَقراً}

۱و۲…… ۲۰۰

{فَالجاریاتِ یُسراً * فَالمُقسِّماتِ أمراً}

۳و۴…… ۲۰۰

{وَالسمآءِ ذاتِ الحُبُکِ}

۷…… ۲۰۱

{وَفی السماءِ رِزقُکمْ وَما تُوعدونَ}

۲۲…… ۲۰۱

{فَتولَّ عَنهُم فَما أنتَ بِملومٍ}

۴۵…… ۲۰۱

سوره طور

{وَالسقفِ المَرفوعِ}

۵...۲۰۳

{وَالَّذينَ آمنوا وَاتبعتهمْ ذُرِّيتهم بإيمانٍ أَلحقنا بِهم ذُرِّيتهم ومَا أَلتَناهمْ مِن عمَلهم مِن شَیءٍ کلُّ امری ءٍ بِما کسبَ رَهینٌ}

۲۱...۲۰۳

سوره قمر

{إقتربتِ السّاعهُ وَانشقَّ القمرُ}

۱...۲۰۴

{إنّا کلَّ شیءٍ خلَقناهُ بِقدرٍ}

۴۹...۲۰۴

سوره رحمن

{رَبُّ المَشرقینِ وَربُّ المغرِبینِ}

۱۷...۲۰۶

{یَسألهُ مَن فی السَّماواتِ والأرضِ کلَّ یومٍ هوَ فی شأنٍ}

۲۹...۲۰۶

{هلْ جزاءُ الإحسانِ إلاّ الإحسانُ}

۶۰...۲۰۷

سوره واقعه

{وَالسابقونَ السّابقونَ}

۱۰...۲۰۸

سوره حدید

{هوَ الأولُ والآخرُ وَالظاهرُ وَالباطنُ وَهوَ بِكلِّ شىءٍ عَليمٌ}

۳…۲۰۹

{لِكيلا تَأسوا عَلى مَا فاتَكم وَلا تَفرحُوا بِما آتاكُم وَاللّه لاَ يُحبُّ كلَّ مُختالٍ فَخورٍ}

۲۳…۲۱۰

سوره مجادله

{يَا أيُّهـا الَّذينَ آمَنوا إذا نـاجَيتمُ الرَّسولَ فقـدِّموا بينَ يَدى نَجواكمْ صـدقةً ذلكَ خيرٌ لكمْ وَأطهرُ فَإن لَّم تَجـدوا فَإنَّ اللّه غفورٌ رحيمٌ}

۱۲…۲۱۱

سوره حشر

{مَا أفـاءَ اللّه عَلى رَسولِهِ مِن أهـلِ القُرى فللّه وَللرَّسولِ وَلـذى القُربى وَاليَتامى وَالمسـاكينِ وَابنِ السبيلِ كى لاَ يكونَ دولةً بينَ الأغنياءِ منكمْ وَما آتاكمُ الرَّسولُ فَخذوهُ وَما نَهاكمْ عنهُ فانتَهوا وَاتَّقوا اللّه إنَّ اللّه شديدُ العقابِ}

۷…۲۱۲

سوره ممتحنه

{يَا أيُّها الَّذينَ آمَنوا لاَ تَتخـذوا عـدوِّى وَعـدوَّكمْ أَولياءَ تُلقونَ إليهم بِالمودهِ وَقـدْ كَفروا بِما جآءكمْ منَ الحقِّ يُخرجونَ الرَّسول وَإيـاكمْ أن تُؤمنوا بِاللّه رِبِّكمْ إن كنتُم خَرجتُم جهاداً فِى سَبيلى وَابتغاءَ مَرضاتى تُسـرونَ إليهِم بِالمودَّهِ وَأنا أعلمُ بِما أَخفيتُم وَما أعلَنتمْ وَمَن يَفعلهُ منكُم فَقدْ ضلَّ سَواءَ السبيلِ}

۱…۲۱۳

سوره صف

{یَا أَیُّها الَّذینَ آمَنوا کونُوا أَنصار اللّه ِ کمَا قالَ عِیسی ابنُ مریمَ لِلحواریِّینَ مَن أَنصاری إلی اللّه ِ قالَ الحواریُّونَ نحنُ أَنصارُ اللّه ِ فآمنت طائفهٌ مِن بنی إسرَائیلَ وَکفرَت طائفهٌ فأیدنَا الَّذینَ آمَنوا عَلی عدوِّهم فَأصبحُوا ظَاهرینَ}

۲۱۵ ···۱۴

سوره تغابن

{فَاتَّقوا اللّه َ ما استَطعتُم وَاسمعُوا وَأَطیعوا وَأنفقُوا خَیراً لأنفُسکُمْ وَمَن یوقَ شُحَّ نَفسهِ فأولئکَ هُمُ المُفلحونَ}

۲۱۷ ···۱۶

سوره تحریم

{یَا أَیُّهـا الَّذینَ آمنوا قُوا أنفسَکُم وَأهلیکمْ نَاراً وَقودهـا النَّاسُ وَالحجـارهُ عَلیهـا مَلائکهٌ غِلاظٌ شِدادٌ لَا یَعصونَ اللّه َ مَا أمرَهمْ وَیفعلونَ مَا یُؤمرونَ}

۲۱۸ ···۶

سوره مُلک

{أَفمن یَمشی مُکباً عَلی وَجههِ أَهدی أَمَّن یَمشی سَویاً عَلی صِراطٍ مُستقیمٍ}

۲۱۹ ···۲۲

سوره قلم

{ن وَالقلمُ وَما یَسطرونَ}

۲۲۰ ···۱

سوره حاقّه

{لِنجعلَها لَكمْ تَذكرةً وَتعيها أَذنٌ واعيَةٌ}

۱۲… ۲۲۲

{لَا يَأكلُهُ إلَّا الخاطِئونَ}

۳۷… ۲۲۲

سوره معارج

{سَأَلَ سآئلٌ بِعذابٍ واقعٍ * للكافرينَ ليسَ لهُ دَافعٌ}

۱و۲… ۲۲۴

{فَلا أُقسمُ بربِّ المَشارقِ وَالمغاربِ إنَّا لَقادرُونَ}

۴۰… ۲۲۵

سوره نوح

{فَقلتُ اسْتغفرُوا ربَّكمْ إنَّه كانَ غفّاراً}

۱۰… ۲۲۶

سوره جن

{قُلْ أُوحى إليَّ أنَّه استمعَ نفرٌ مِن الجنِّ فَقالوا إنّا سَمعنا قُرءاناً عَجباً}

۱… ۲۲۷

سوره مزمل

{أَوْ زِدْ عَليهِ وَرَتلِ القرآنَ ترتيلاً}

۴… ۲۲۸

سوره مدثر

{وَثيابكَ فَطهِّرْ}

۲۴۳ ...۲۶

سوره فجر

{إنَّ رَبکَ لَبالمرْصادِ}

۲۴۴ ...۱۴

سوره بلد

{وَهديناهُ النَّجدينِ}

۲۴۵ ...۱۰

سوره شمس

{فَکذبوهُ فَعقروهَا فَدمدمَ عَليهمْ ربُّهم بِذنبهمْ فَسوَّاها}

۲۴۶ ...۱۴

سوره ضحی

{وَلسوفَ يُعطيکَ ربُّک فَترضی}

۲۴۷ ...۵

سوره علق

{کلَّا لاَ تُطعهُ وَاسجدْ وَاقتربْ}

۲۴۸ ...۱۹

سوره بينه

{إنَّ الَّذينَ آمنوا وَعملوا الصّالحاتِ أولئکَ همْ خيرُ البَريَّه}

۲۴۹ ...۷

سوره تکاثر

{كلَّا سوفَ تَعلمونَ * ثمَّ كلَّا سوفَ تَعلمونَ}

۳و۴... ۲۵۰

سوره ماعون

{الَّذينَ همْ عَن صَلاتهمْ سَاهونَ}

۵... ۲۵۱

{وَيمنعونَ المَاعونَ}

۷... ۲۵۱

سوره كوثر

{إنّا أَعطيناكَ الكوثرَ * فَصلِّ لِربكَ وَانحرْ}

۱و۲... ۲۵۳

سوره اخلاص

{لمْ يَلدْ وَلمْ يُولدْ * وَلمْ يكنْ لهُ كُفواً أحدٌ}

ص: ۶۲۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹